بسم الله الرحمن الرحیم • ابتدا والله علیم حکیم • زینت فاتحهٔ هر کتاب • و زیور خاتمهٔ هر
خطاب • خوبایت ثنای رب الارباب • جلت کلمته • که تفسیر انوار کلام جامعش
کشاف حقایق تاویل و تقریر اسرار مصحف مجیدش مفتاح ابواب معالم تنزیل است صورت
می‌بندد فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین و شهود لوامع دقایق معانی
قرآنی و وقوف بر لوایح رقایق مبانی فرقانی جز ببرکت متابعت مظهر نبوت کبری و صاحب
شفاعت عظمی که درین بارگاه اختصاص دنی فتدلی بخلعت خاص فاوحی الی عبده ما اوحی
از سایر اصفیا سمت امتیاز یافته دست نمی‌دهد فصلوات الله و سلامه علیه و علی آله الکرام
و خلفائه الراشدین و جماهیر اصحابه من الانصار و المهاجرین والتابعین لهم باحسان الی
یوم الدین اما بعد فاضل‌ترین عبادتی در امت حضرت رسالت پناه صلوات الله و
سلامه علیه خواندن قرآنست چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که افضل عبادة امتی
قراءة القرآن و خواندن قرآن هرگاه که از حلیهٔ تدبر و تفکر در آن عاری باشد هیچ خیر از آن
توقع نتوان کرد و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقولست که لا خیر فی قراءة لا تدبر فیها
و مضمون این خطاب عالی که حضرت ملک متعالی با سید اولاد آدم صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده که کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته بر همین معنی دلالت میکند که
نزول این کتاب مبارک و نامهٔ منبر از عالم قدس و مشهد انس برای آنست که ارباب
عقول و الباب در غرایب اسرار و عجایب اطوار او تامل و تدبر نموده باندازه فهوم و در

در آیات و کلمات او سخن گویند و از نصایح کامله و مواعظ شاملهٔ او پند پذیر گشته بقدر
بخش حق و کوشش خود از آن بهره یابند و فحوی این حدیث صحیح و مؤدای این کلام فصیح
که الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة مؤید همین حال و مؤکد همین مقالست یعنی هرکه را
دولت که همت خود را بر وقوف از معانی قرآنی موقوف سازد و علم مهارت و حذاقت در عرصهٔ
معرفت نکات فرقانی برافرازد در زمرهٔ سفیران وحی و کاتبان دیوان امر و نهی اعنی کرام
الکاتبین که محرمان سراپردهٔ جبروت و محرمان حریم ملک و ملکوت اند داخل باشد پس
بحکم این مقدمات بر خداوندان بصیرت و اصحاب ذکا و فطنت لازم باشد که باقدام تدبر
و تفکر بر سلوک منهاج معرفت کلام ربانی اقدام نمایند و بمشاهدهٔ تحقیق الفاظ و ملاحظهٔ
تدقیق معانی آن نظر مهارت و بصر بصارت بگشایند تا بمقدار استحقاق و استعداد
از فیوض این کتاب میامن انتساب مستفید و محظوظ توانند شد نظم چون ز نفس حدیث
ای تنگ • بکلام قدیم کن آهنگ • وقف او کن قوای روحانی • صرف او کن حواس جسمانی •
گوش از و معدن جواهر ساز • هوش از و مخزن سرایر ساز • و شک نیست که بی تتبع علم
تفسیر که خزینهٔ فواید معانی و گنجینهٔ جواهر اسرار قرآنی است فهم دقایق کتاب الهی از و را انتفاع
تفکر و تدبر جمال می‌نماید و حل ابواب مغلقات و کشف مشکلات قرآن جز بمفاتیح علوم
متعلقه بدان میسر نگشاید و علم تفسیر مشتمل بر بیست و دو فن است بعضی قشریه و بعضی لبابیه
که متصدی معرفت قرآن را از دانستن آنها چاره نیست و تمامت آن در ضمن رسایل متعدده
از مصنفات افاضل اهل الله درج یافته و مبتدی را جمع آن بی پریشانی دست نمی‌دهد بنا
بر آن قربة الی الله تعالی و طلبا لمرضاته از مدتی متمادی باز دواعی همت و بواعث نهمت بر آن
مقصور و موقوف می‌بود که تفسیری مشتمل بر جمیع فنون متعلقه بقرآن رقم زدهٔ کلک بیان
گردد تا طلبهٔ معانی در وقت ملاحظهٔ هر آیت و مطالعهٔ هر سوره از رجوع بکتب دیگر مستغنی
بوده مثل مشهور اولی کل الصید فی جوف الفرا یا آنکه مشهورهٔ مصرع آنچه خوبان همه دارند
تو تنها داری • در شان وی مشاهده نمایند فاما بواسطهٔ موانع زمان و عوایق دوران

کرو قوع و ظهور آن بر ارباب خرد پوشیده نیست ظهور این صورت و حصول این نعمت
در عقدهٔ تعویق و مضیق توقیف میماند تا درین زمان که لطافت نشان که لوای علای
علما و رایت حمایت فضلا بیمن تقویت و حسن تربیت مهر عالم گیر و کامکار روشن ضمیر
صاعد مصاعد امارت و بزرگواری عارج معارج ایالت و نامداری متخلق باخلاق
ربانی مخصوص باوصاف اشراف انسانی مقرب الحضرة السلطانیة عضد الدولة القاهرة
الخاقانیة مالک ممالک الاحسان بافاضة الخیرات سالک مسالک العرفان باشاعة مراسم
الطاعات شعر یمیناً بین الحق لولا علاؤه • لما وجدوا المکرمات سوا قلاء بیت
کرملکی بوصف او دمیست • اوست کرسر تا قدمش هردمیست سکه کاوش بفروع و اصول
تابع قال الله و قال الرسول • المختص بعوارف اللطف نظام الدولة و المملکة
والدنیا والدین نظم داور دوران علیشیر انکه مهر روز افتاب • خاک راهش سرمهٔ
چشم جهان بین میکند • آسمان قدری که وقت فیض بخشی همتش • خسرو خورشید را
صد بکنه تلقین میکند • میکند اهل زمین دایم دعای دولتش • وز صفا روح الامین
بر سدره امین میکند • وفقه الله فی الدولة الابدیة لاکتساب السعادة السرمدیة
در فضای بختیاری و ساحت کامکاری بر افراخته شد و مشارع اکرام افاضل و مشارب
اهتمام شان ارباب فضایل بالتفات عالی جناب معالی انتساب از ادناس هموم و
شوایب غموم پاکیزه و مصفا گشت سعد الزمان و ساعد الاقبال لاجرم زبدهٔ طالبان
مطالب افضال چون طلیعهٔ سپاه دولت و اقبال روی باستان سپهر نشان ان
خلاصهٔ ادوار زمان اورده بزبان حال منطوق این مقال بموقف عرض میرسانند
بیت روی سوی که آورد دل با امید نکوی • چون دل و جان و دیده را قبلهٔ ارزو توی •
و انجناب نیز بنابر سابقهٔ تایید توفیق و تلقین داعی طریق تحقیق و اعتصام بسلسلهٔ ارادت
ارباب تمکین و تمسک بعروهٔ وثقی ملازمت هوشمندان عالم یقین صحیفهٔ جاه بی
اعتبار دنیا را که فریبنده کودک طبعان بازی گاه و ما الحیوة الدنیا الا لهو است از روی

اختبار رقم نسخ در کشیده عنان عنایت بتمهید قواعد هنر پروری و تشیید مبانی
فضیلت گستری معطوف و مصروف دارد و بدین سبب همه جا جویندگان قوانین
فروع و اصول و پویندگان سبیل تحصیل معقول و منقول در این بقعهٔ عالیه که بمبانی قیمت
بلند و دولت ارجمندش در ساحت نیکنامی و عرصهٔ نجابت و جامی ساخته و پرداخته شده
از مدرسهٔ رفیع الارکان که خود در دوران کتابه و البیت المعمور را رقم ان لوح ایوان
او میدارد و شرفهٔ غرفه و السقف المرفوع را نشانه از طاق سپهر ارتفاعش میشمارد نظم بر بساط
دولتش ارباب دانش را نزول • در حریم حرمتش اصحاب بینش را مکان • و خانقاه منیع
البنیان که رنگ نکتهٔ و من دخله کان امنا از سطر بیت از شطر صحایف احترامش و مقولهٔ لم یخلق
مثلها فی البلاد در شیحی از مواقف اجلال و اکرامش بیت ثبت الله بنا اللبنای حرم امن و امان •
روح الله فضا النای وطن روح امین • پیوسته بتعلم علوم دینی و تکرار مسایل یقینی
اشتغال دارند و چون اسباب وظایف معاش مهیا و شربت نظم مصالح انتعاش مصفا
و مهنا است که بحمد الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا
فیها لغوب ورد زبان ساخته بفراغ خاطر و رفاه بال میگذرانند و برکات تحصیل
و اجتهاد آن طایفهٔ کرامت دثار بر روزگار سعادت آثار امارت پناهی ابداً بالفیض الالهی
شرف وصول مییابد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و از دولت این کار انازل •
این کار دولتت کون تا کرا رسد • در اثنای این احوال که بنده بی بضاعت حسین بن
علی الکاشفی بوسیلهٔ تقربی جلیل و دولت باد از طواف سدهٔ سدرهٔ احترام مستسعد گشته
منظور نظرات عنایت سمات شد مصرع از تو غریب کی بود رسم غریب پروری • در
اثنای محاورات از صورتی که نقش بند ضمیر در خیال تالیف این تفسیر بر لوح اندیشه رقم
تصویر داده بود بتقریب شمهٔ بر صفحهٔ ظهور سمت تحریر پذیرفت و اشارت عالی عجالة الوقت
بجمع تفسیری بزبان فارسی که فوایدش اتم و منافعش اشمل و اعم است قبل از تصنیف تفسیر
مذکور عز اصدار یافت بنابرین معنی فقیر حقیر عنان عزیمت صوب مختصر متوجه گردانید از طرفین

املال و اخلال بجانب وسط که مرتبه اعتدالست مایل باشد انعطاف داده و از اقوال
مفسران ابهر و معیار اخبار عباری تمام داشت جمع کرده اکثر زواید و بیشتر و مستشهدات
لغات عربیه را متعرض نگشت و بعد از ایراد و اضح ایات بر وجهی که اغلب وجوه مشهوره معتبره
شامل باشد به بیان اسباب نزول و قصص و اخبار اشتغال کرد و از لطایف مذکرات
و اشارات محققان ابهر زبان زمان با نشاء افشاء آن خامه نمود مرقوم ساخت و مدد توفیق
بر جمع این گوهرهای شاهوار که مسماست بجواهر التفسیر لتحفة الامیر در سلک انتظام و تحریر
از حضرت واهب العطایا المواهب مسئولست و تهیه اسباب وصول بدین مرام از روح پرفتوح
حضرت سید الانام علیه و اله السلام مرجو و مامول والله تعالی المعطی کل مسئول و قبل
از شروع در اصل کتاب باز می نماید که علم تفسیر علمیست که در و بحث کنند از الفاظ و
معانی قران از حیثیت دلالت آن بر چیزی که بیقین معلوم باشد و بران نیز گمان برند که
که مراد الله اینست بقدر طاقت انسانیه و بحث درین علم بالحقیقت بغایت باشد و آن
ذکر سخنانیست که باسناد صحیح و نقل درست از حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه
و خلفاء راشدین و علماء صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بتابعین رسیده و از ایشان
بتبع تابعین پس بعلماء هر زمانی بر سبیل تواتر و دست تصرف عقول از اذیال جلال
انها کوتاهست بیت نقل چو بر داشت پرده از رخ معنی • عقل در آن کار خانه راه ندارد •
بالحقیقت درایت و از استنباط معانی باشد بقواعد عربیه و قوانین کلیه موافق کتاب
و سنت و هر خرد مند صاحب توفیق را بقدر استعداد و فهم خود در آن مجال دخل
هست کما قال الله تعالی لعلمه الذین یستنبطونه منهم بیت مرد دانا ز روی بینائی •
بخرد کرد معنی آیات • و جمعی دیگر بمدد فیض ربانی از روی کشف صحیح و ذوق صریح
بمعانی و حقایق قرانی راه می برند و سخنان ایشان لب لباب کتاب لاریبست و علم این
طایفه لدنی باشد یعنی از نزد حق بر ایشان فایض گردد و بواسطه تعلم از غیر کما قال تعالی
و علمناه من لدنا علما و این را علم وراثت نیز خوانند ماخوذ از قول حضرت پیغمبر صلی الله

علیه

علیه و اله و سلم شعر من عمل بما علم ورثه الله علم ما لا یعلم نظم خویش را خاک کن از اوصاف خود •
تا ببینی ذات پاک صاف خود • یابی اندر دل علوم انبیا • بی کتاب و بی معید و اوستا •
پس تصرف در معانی قران یا بدرایت باشد و اهل آن ارباب روایت اند و آن ظاهر است
و معروف بدان اصحاب درایت اند یا بوراثت و مخصوص بدان اهل ولایت اند و اگرچه
مطامح انظار مکاشفان بحسب اختلاف تجلیات متفاوت بود و هر یک بمعانی دیگر
اشارت بمقصود کنند اما فی الحقیقه اصل سخن مجموع راجع بدریک حقیقت خواهد بود
مصرع عباراتنا شتی و حسنک واحد • و قدوة الافاضل مولانا شمس الدین محمد قادری
قدس روحه العزیز بفیض الباری در تفسیر فاتحه آورده که دانستن علم تفسیر فرض کفایتست
جهت آنکه تعلم علوم شرعیه از اصول دین و اصول فقه فرض کفایتست باجماع و توقف
معرفت اینها بر قران ظاهر است پس هر چه حاصل نشود فرضی الا بدو و مقدور مکلف باشد
فرض بود مثل او و دیگر بباید دانست که علم تفسیر از اجل علومست و هر علمی که او را قدری
و جلالتی باشد یا مطلوب بالذات چون علوم شرعیه یا وسیله حصول مطلوب
بالذات چون علوم آلیه و علم تفسیر قران از علوم مطلوبه لذاتها است برای آنکه مطلوبیت
علم یا بجهت شرف اوست یا بواسطه شدت احتیاج بدو و شرف علوم یا بشرف موضوع است
چون علم طب نسبت با علم بیطره که موضوع اول بدن انسانست و از آن ثانی ابدان
حیوانات عجم و انسان اشرفست از سایر حیوانات یا بکثرة فایده چون علم کتابت
که مهمات کلیه در دنیوی و دینی بران موقوفست بنسبت با علم مساحت که منفعت آن
بسیار اندکست یا بوثاقت دلایل چون علم حساب که براهین او یقینیاتست بازاء علم احکام
نجوم که مدار آن بر ظن و تخمین است اما شدت احتیاج چون علم فقه که محتاج الیه
بندگانست در انتظام صلاح معاش و معاد نسبت با علم طب که محتاج الیه است
در بعضی اوقات و این چهار وجه که مذکور شد در علم تفسیر موجود است اولا در شرف
موضوعش خفایی نیست چه موضوع او قرانست که بحث بدین علم از احوال خاصه

شاملهٔ او میکنند که قران فاضلترین همه چیزهاست القرآن افضل کل شیء دون الله تعالی
کثرهٔ فایدهٔ او نیز وضوحی تمام دارد چه نتیجهٔ او حصول حکمت علمیه است و وصول بسعادت
اخرویه ابدیه و ثالثاً وثاقت دلایلش از شرح مستغنیست بلکه منشا اغلب دلایل شرعیه و کلامیه
اوست و رابعاً شدت حاجت بدو و احتیاج ببیان ندارد چه انکه بر خاطر هر کس که لوح
نظرش بر قبحی از عقل سلیم منقش گشته روشنست که حصول کمالات صوری و معنوی
عاجلاً و اجلاً موقوفست بر دانستن علوم دینیه و معارف یقینیه و مدار مجموع ان بر
دانستن قرانست و قران بی علم تفسیر دانسته نگردد و قبل از خوض در تفسیر ایات ایراد
نکتهٔ چند از انچه طالبان علم را موجب مزید بصیرت گردد مناسب مینماید و بیان
ان بچهار اصل مشتمل بر بیست و دو عنوان مستکمل است بر این ترتیب اصل اول در فضایل
قران و اسامی ان و مباحث حدوث و قدم و تکلیم و سماع مشتمل بر چهار عنوان

عنوان اول
در بعضی از فضایل قران و صفات کاملهٔ ان

عنوان دوم
در برخی از اسامی قران مستنبط از کتاب و سنت

عنوان سیم
در مباحث حدوث و قدم و اختلاف مذاهب در ان

عنوان چهارم
در حقیقت تکلیم و کیفیت سماع و بیان نفی و اثبات ان

اصل ثانی
در بیان جامعیت قران و چگونگی انشعاب علوم از ان منطوی بر پنج عنوان

عنوان اول
در جامعیت قران و اشتمال بر علوم بی پایان

عنوان ثانی
در کیفیت انشعاب علوم دینیه از قران

عنوان ثالث
در علومی که بقران متعلق است

عنوان رابع
در علومی که تفسیر را از ان چاره نیست و فایدهٔ ان علم تراست

عنوان خامس
در علومی که خاص است بتفسیر

اصل ثالث
در ذکر الفاظی که میان مفسران متداولست و این اصل بر هشت عنوان اشتمال دارد

در بیان

عنوان اول
در بیان انزال و تنزیل

عنوان ثانی
در معنی وحی و اقسام ان

عنوان ثالث
در معنی سوره و متعلقات ان

عنوان رابع
در معنی ایت و ما یتعلق بها

عنوان خامس
در معنی کلمه و ما یتعلق بها

عنوان سادس
در معنی حروف و نقط و حرکات

عنوان سابع
در معنی تفسیر و تاویل

عنوان ثامن
در مشتقات این ماده

اصل رابع
در فواید متفرقه که از معرفت ان چاره نیست محتوی بر شش عنوان

عنوان اول
در بیان جمع قران

عنوان ثانی
در شرف علم تفسیر

عنوان ثالث
در وجوه اعجاز قران

عنوان رابع
در افضلیت بعضی ایات و سور و بیان خواص و منافع ان

عنوان خامس
در شرایط تدبر و تفکر و اداب ان

عنوان سادس
در ذکر اشارات و حقایق عرفا

و بعد از ثبت فهرست شروع میرود در مقصود
والتوکل علی الحی الودود اصل اول در بیان شمهٔ از فضایل قران و ذکر بعضی از اسامی
ان و مباحث حدوث و قدم و حقیقت تکلیم و کیفیت سماع ان مشتمل بر چهار عنوان عنوان اول در ایراد
بعضی از فضایل قران و شرح نبذه از مراتب و مناقب ان بدان ارشدک الله تعالی که یکی
از اصول مسلمه که قاعدهٔ ایمان مبنی بر انها باشد گرویدنست بکتب منزلهٔ الهی که در صد و
چهار از ان اتفاق و در ده دیگر اختلاف انچه بران متفق اند پنجاه صحیفهٔ شیث است
و سی صحیفهٔ ادریس و بیست صحیفهٔ ابراهیم و توریهٔ موسی و زبور داود و انجیل عیسی و فرقان
محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و ده صحیفه که مختلف فیهاست بعضی بخلیل
الرحمن نسبت دهند و گویند صحیفهٔ ابراهیم علیه الصلوة و السلام سی بوده و گفته اند

قبل از نزول توریت وغرق شدن فرعون وقوم او ده صحیفه بر موسی صلی الله علیه نازل گشته
وقولی انست که صحف عشره انکلیون بوده وان بر ادم صفی علیه الصلوة والسلم منزل شده
والعلم عند الله ودر ایمان اوردن بکتب تعیین عدد شرط نیست بلکه ایمان بجمیع کتب
میباید بی تطرق تعیین زیرا که عدد کتب منزله بدلیل قطعی ثابت نشده وحقیقت ایمان
بکتب چنانست که بدانند واقرار کنند که مجموع کتابها فرو امده بر انبیا کلام حق است عز وجل
نامخلوق ونامحدث واز جمله کتب که سفیر وحی بادای امانت باسماع ارباب رسالت رسانیده
هیچ کتاب را این شرف ومنقبت ومحل ومرتبت نبوده که از قران مجید راهست از دور
ادم تا عهد عیسی بن مریم هر پیغامبری که از حق بخلق امده بیان ان در این کلام مذکور است واز
زمان خاتم تا منقرض عالم هرچه خواهد بوده اثر بدایت وخبر نهایت ان در این کتاب
مسطور ومذبور بیت هر لطافت که نهان بود پس پرده غیب • جمله در صورت خوب
تو عیان ساختند قال الله تعالی وانه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا
من خلفه تنزیل من حکیم حمید بدرستیکه قران کتابیست بزرگوار وفرستاده تعالی مقدار
که از فاتحه تا خاتمه سخنان باطل بدو راه نیابد واز بدایت تا نهایت در قصص وحکایات خلاف
نباشد کلام حکیمست که غبار عیب وعبث بر اذیال واقوالش ننشیند سخن حمیدیست
که اتصاف بصفات کمال خود ذات بی زوال او را ثابت نموده خوشا نامه که دیباچه کمالش
صحیفه مجد وافضالست همایون منشوری که طغرای جلالش توقیع قبول واقبالست
کلمات تامانش خزائن اصناف الطاف الهی ایات بیناتش نشانه انواع اصطناع پادشاهی
تختگاه دین را سلطانیست سرافراز دار الملک یقین را شهریاریست چاکر نواز نظم
این چه شاهیست بر سریر هدا • خلد الله ظله ابدا • تاج اقرأ وربک الاکرم •
زده بر فرق او ز نور علم • درع نوحی الیک در بر او • فهو ام الکتاب لشکر او • علم افراشته
ز عالم غیب • بهر تسخیر عرصه لا ریب • از ازل تا ابد ولایت او • حا و میم ایت حمایت او •
در احادیث صحاح امده که القران شافع مشفع وماحل مصدق من جعله امامه قاده الی

الجنة ومن جعله خلفه ساقه الی النار یعنی قران شفاعت کننده ایست دفتر شفاعتش
جایزه قبول یافته واز کسی که تارک تلاوت باشد شکایت نماینده است مضمون شکایتش
بمحل تصدیق رسیده هر که احکام با نظامش را در منهاج شریعت پیشرو دارد قائد رحمت ناقه
جد وجهدش را زمام اختیار گرفته بمنزل علیین ودر روضه خلد برین فرود ارد وهر که باستظهار
متابعت شیطان پشت بر اوامر ونواهی قران کند سایق هیبت توسن نفس سرکش او را با زبانه
غیرت در حضیض سجین ودرکه اسفل السافلین افکند پس معلوم شد که قران هم دوست
نواز است وهم دشمن کش از طوبی مر صاحب دولتی را که قران بعنایت شفیع وی باشد
وای بران مردود مخذول که قران بشکایت خصم وی گردد ع ویل لمن شفعاؤه خصماؤه •
بیت از خصم توان رست باقید شفیع • انجا که شفیع خصم شد چون برهی • ای عزیز قران دلیل
کعبه امانست انیس دلهای ارباب ایمانست افتاب هدایتست نور فشان سحاب عطا طفحی
گردشان نور کاملش فروزنده چراغ بصیرتها فیض شاملش ارایندۀ باغ سریرتها جمال جمالش
مونس خلوة عاشقان با سوز وکمال نوید وصالش مایه سلوت محرمان سراپرده ناز ونیاز نزهت
الفاظش بر عجیب تقریر معانیش بغایت زیبا وغریب صورت نظمش از خلل تکلف خالی
حکمش بحلیه علم وحکمت حالی سوق کلامش شوق امیز ذوق مذاقش شور انگیز حلاوت
فصول وغایاتش بی غایت طراوت سور وایاتش بی نهایت کحل الجواهر اخبارش دیده
مخلصان را نوربخش وروشنایی اکسیر اعظم اسرارش زمره مفلسان را کیمیاء اشنایی منتظران را
نوید حیات جاودانی از وی بیچارگان را امید نجات دو جهانی بدو مشتاقان را خوشتر ابتهاجی
مطالعه کلمات دلارای او عارفان را زیباتر جلیتی مشاهده معانی ایات جان افزای او زبان
بیان در اداء صفاتش بعجز موسوم شده ناطقه خوش سرای در تعریف کمالاتش بتقصیر
مشهور وموصوف گشته بیت نی عقل بسر حد کمال تو رسد • نی فهم بخاک در جلال تو رسد •
در کتاب تنبیه الغافلین از محمد بن کعب القرظی رحمه الله نقل میکند که من قرا القران فکانما
رای النبی صلی الله علیه واله وسلم قاری قران گویا که مشاهده جمال باکمال حضرت رسالت

صلوات الله وسلامه علیه مینماید وکدام مطلوب در دنیا موازی شهود لقای آن ٦
محبوب دلها تواند بود ع مقصود عاشقان بد و عالم لقای تست • امام ابو مطیع نسفی
رحمه الله در لو بلیات او رده که علامت دوستی حق سبحانه و تعالی تلاوت قرانست و نشانه
محبت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم متابعت سنت ایشان پس هر که دعوی
محبت الهی کند در دار القضاء امتحان بر صدق مدعاء او جز قراءت کلام الله گواهی نخواهد
ع تشنه دلو اول تو کن تا نکته انجا این گواه • و در احادیث قدسیه وارد شده که من شغله قراءة
القران عن مسالتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین یعنی هر که را حلاوت تلاوت کلام
ربانی و شوق ذوق مشاهدات خطاب سبحانی از عرض کردن حاجات جسمانی و در خواست
نمودن مرادات نفسانی مشغول گرداند او را شریفتر و بهتر از انکه بسایلان درگاه حضرت
و نیازمندان بارگاه عزت میرسد انانکه عطا خواهند بدو فراخور سؤال او بود و نوال ما
خواننده قرانرا مناسب عز و جلال ما باشد انکه رقعه حاجت خود عرض کند گدای کوی ست
وانکه نامه عظمت ما نگاه دارد نماید بنده با آب روی کدام دولت در مقابله تلاوت کلام
ما باشد و چه سعادت در موازنه قراءت نامه و نام ما بود ریاض ایوان قران تماشاگاه ارباب
الباب و خواننده قرانرا بعدد هر حرفی ده ثواب در اخبار آمده که هر که قران خواند مظهر
او آن باشد که خلعت مغفرت در و پوشانیده اند و جرعه خاص از جام انعام غاشیه
نوشانیده فر اینها و را از جمعی باید شمرد که با قران استهزا میکرده اند و اثرا سخن حق و کلام صدق
نمیدانسته و در تفسیر خواجه پارسا مذکور است که در روز قیامت امتان هیچ شفاعت
نزد خدای تعالی بزرگوارتر نیست از شفاعت قران نه پیغمبر و نه فرشته و نه غیر آن بیت
وانّ کتاب الله اوثق شافع • واغنی غناء واهبا متفضلا • و هم خواجه در رساله قدسیه
از حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره نقل میفرمایند که متوسطان راه
سلوک را بعد از اداء فرایض و سنن مداومت بر تلاوت قران اولی و انسب است
و همان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید ایشانرا از برکت تلاوت

حاصل کرده باز وا ایده که چون تجلیات صفات مختلفة الاثار بواسطه قراءت آیات
مختلفة المعانی و خواجه امام محمد حکیم از شیخ سفیان ثوری رحمهما الله روایت میکند
که ما شنیده ایم از اکابر دین که قراءت قران افضل است از ذکر انگاه خواجه حکیم بدین قوت
این نقل فرموده اند که چه نیک غواصی کرده است گوینده این سخن برای انکه بکلام حق
سبحانه و تعالی ذکر وی کردن فاضلتر از آن باشد که بکلام خود ما للتراب و رب الارباب
ع چه نسبت خاک را با عالم پاک • و حقیقت انست که بر دید عقل دو داندیش که خود را مشرف
اسرار ملک و ملکوت داند در ترتیب مناقبی که مناسب مناصب رفعت قرانی باشد بعجز
و تقصیر موسوم است و سفینه فهم باریک بین که لاف از جاسوسی ممالک لاهوت
و ناسوت زند از تفصی ابا آشنایی که لایق حقایق صفات قرانی بود مایوس و محروم شعر
فکیف بلغ عن ذلك المنتهی اشارة فقد عد مصونا بالجلال المحجبا • وصف حسن تو باندازه این
طایفه نیست • عالم و عارف و عامی همه سرگردانند • چون معلوم شد که شرح فضیلت
این کلام معجز نظام نه در مرتبه ایست که سیاح سبک رو بیان در بسیط بحر بی قعرش توانایی
تواند نهاد و صفت منقبت این کتاب معانی نقاب نه عشی است که سباح دریا بابیان
در محیط بی قعرش دم آشنایی تواند زد شعر واعجزنی عن شرع الشرع وصفه • و منقبة
الاعجاز اعلی المناقب بیت بر ذروه مدارج قدر رفیع او • و هم کمان نمیرسد و خاطر فقیر •
پس نسبت هر فضیلتی که ظرف حرف گنجایش ذکر آن دارد با حقیقت صفت قران و وصف حقیقت
ان همان نسبت قطره و ذره باشد بدریای عمان و خورشید درخشان و چه زیبا گفته اند
رباعی ای مهر تو در دل حزین میگنجد • بی مهر تو بر هیچ نگین میگنجد • جان خواهم
اگرچه بیشی چکنم • در قالب گفتار همین میگنجد • عنوان دوم در اسامی قران و اشارتی
بمعنی هر یک از آن بدانکه حق سبحانه و تعالی قران مجید را در مصحف عزیز بشصت و شش نام
یاد کرده است و دوازده نام دیگر از احادیث نبوی مستفاد شده و کثرة اسماء دلیلست بر شرف
مسمی چه هر که کسی را دوست دارد و از غایت محبت خواهد که رتبه عزت و درجه حرمت او بر

خلق ظاهر شود هرجا نامی شریف ولقبی منیف است و برابدان خوانند با اکر صفات
کمالیهٔ او بسیار باشد باعتبار هر صفتی اسمی لایق ولقبی موافق جهت وی تعیین نماید
رباعی روییت نکرم ماه تمامت خوانم • قد بینم و سرو خوش خرامت خوانم • نام تو دبی و
چون بنامت خوانم • از مهر ندانم که کدامت خوانم • اما از کلام الهی اول همه نامها
قرانست قال الله تعالی ان هذا القرآن یهدی قران و قرات در لغت خواندن باشد
واینجا بمعنی مقروست و در کلام عرب مصدر بمعنی مفعول آید چون طعام بمعنی مطعوم
وبعضی کفته‌اند اسمیست مشتق اکر بهمزه خوانند اشتقاق او از قره باشد بضم قاف که بمعنی
جمعست ومراد کلام مجتمع بود یا قرء بفتح قاف که بمعنی وقت است یعنی کتابیست
بوقت حاجت فرود امده واکر بی همزه خوانند ماخوذ از قران باشد که بمعنی پیوستن است
ومقصود سور و آیات مقرون بود بیکدیکر یا آنکه هر آیه و سوره قرین سوره و آیتی دیکر است
قریکه مهمانی باشد و در خبر آمده که القرآن مادبة الله و عرب طعام مهمانی را مادبه کویند مراد اینجا
مهمانی خیر الامم است بانواع کرامت و کرم و نزد بعضی این اسم مشتق نیست بلکه
علم کلام الله است چون توریة و انجیل که هر یک علم کتابیست در بصائر الکلمات آورده که قران
اکمل واجمل اسامی این کتابست و بدین اسم در ملکوت آسمان میان ملئکه کرام و در ممالک
زمین میان خاص و عام اشتهار یافته و در این کتاب بشصت وشش موضع که محصل عدد
آیات لفظ الله مذکور شده اول فرقانست قال الله تعالی تبارک الذی نزل الفرقان واو نیز
مصدر است بمعنی فارق یعنی جدا کننده میان حق و باطل و در قانون عرب مصدر بمعنی
اسم فاعل آمده چون زید عدل ای عادل وکفته‌اند فرقان بمعنی نجاتست و یافتن فرج چنانچه
حق تعالی فرموده ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا اینجا مراد از آن باشد که فرقان سبب نجات و خلاص و
واسطه فرج و مخرج شمامت از جمیع آفات دینی و دنیوی و عاهات صوری و معنوی وکفته‌اند
این اسمیست مشتق از فرق که بمعنی تفریق یعنی کتابیست متفرق نازل شده در مدتی
معین ٢ کتاب قال الله تعالی کتاب انزلناه الیک و کتاب در لغت نوشته باشد

اینجا

اینجا بمعنی مکتوبست چون حساب که بمعنی محسوبست وبعضی او را از کتب کرفته‌اند
که در لغت جمع باشد و مقصود مجموع حروف و کلمات تواند بود ٣ آیات بینات
یعنی نشانهای روشن قال الله تعالی ینزل علی عبده آیات بینات هر یک از آیتهای قران
نشانیست از سر وحدت و علامتیست بر صحت نبوت ٤ بصائر قال الله تعالی قد جاءکم
بصائر من ربکم واو جمع بصیرتست که معنی او بینائی دل باشد و در تفسیر کبیر آورده که مراد
از بصائر دلیلهاست که بدان دلهای مؤمنان بینا کردد و راه حق بر روش حقیقت بر ایشان
روشن شود ٥ برهان قال الله تعالی قد جاءکم برهان من ربکم ومعنی او حجتی روشنست
که فصحاء عرب را از معارضه عاجز کرداند و دعوی ایشان را ابطال کند با آنکه فاتوا بسورة من مثله
فرو نشانند ٦ بیان قال الله تعالی هذا بیان من ربکم بیان دلیلی را کویند که چیزی
دیکر بدو روشن کردد معنی آنست که احکام الهی بدین کتاب ظاهر و پیدا و واضح و هویدا شده
٧ بشری قال الله تعالی وبشری للمؤمنین یعنی بشارة مؤمنانست بنجاة دینی و دنیوی ورجات
عقبی ٨ بشیر و نذیر قال الله تعالی بشیرا ونذیرا فاعرض اکثرهم قران بشارت
دهندهٔ اشنایانست بنعیم وصال و بیم کننده بیکانکان بجحیم فراق و نکال
٩ بلاغ قال الله تعالی هذا بلاغ للناس واین بمعنی اعلام و تبلیغست یعنی قران کافیست
در تنبیه و احکام و اعلام نمودن هر کس بمقصد و مرام ١٠ تبیان قال الله تعالی و تبیانا
لکل شیء معنی او پیدا شدن باشد اینجا مصدر بمعنی فاعل باشد یعنی قران بوجود پیدا
و بصفات کمال هویداست تا بیان کننده احکام و اخبار و ظاهر سازنده خفیات
معانی و اسرار است ١١ تنزیل قال الله تعالی وانه لتنزیل رب العالمین مصدر است
بمعنی مفعول یعنی فرو فرستاده شده از پروردکار عالمیان بنزد سید سرور ادمیان
١٢ تذکره قال الله تعالی وانه لتذکرة للمتقین ومعنی او یاد کردن باشد یعنی
قران متقیان را در راه صلاح و سداد سببیست ع بیاد کردن حالات مبدا و معاد •
١٣ تفصیل قال الله تعالی وتفصیلا لکل شیء تفصیل جدا کردن باشد اینجا

مصدر یعنی فاعلست یعنی مفصل حقایق مجموع انها بر سبیل تفصیل در دور روشن
وهو بیلا تبصرة قال تعالی تبصرة وذکری تبصره بینایی دل را گویند
وقران دل را واسطه بینایی است و رابطه حضور و شهود و بیرکتوری وانوار وحدة در
اینه کثرة مشاهده توان نمود احسن الحدیث قال الله تعالی نزّل احسن
الحدیث نیکوترین همه سخنان قرانست وکلامی که او را قدیم توان گفت سخن حضرت
یزدانست ع کردیده است جز این در جهان حدیث قدیم • حکمت قال
تعالی حکمة بالغة حکمت دانستن چیزهاست بر وجهی چنانچه که باید در علم او ورد
چنانچه شاید بحقیقت جواهر این علم جز از معدن پاکیزه قران بیرون نیاید
امر بقول جمعی قال تعالی امرا من عندنا فرمان قران بر همه کس روانست وامتثال ان
عین اسلام ومحض ایمان • حکم قال تعالی ذلکم حکم الله قران منطوی
بر حکم وفرمان خداوند جهانست ودولت هردو جهان وابسته امتثال انست
حبل قال تعالی واعتصموا بحبل الله معنی حبل رسن است وان سبب خلاصی باشد
از چاه یعنی هر که دست اعتصام در حبل کلام ملک علام زند از چاه تیره غوایت خلاص
یابد بر صحن دلکشای هدایت رسد سخن حضرت مولویست قدس سره بیت از چاه
شو این جهان بحبل قران زن دو دست • ای یوسف اخر بهر فت این دلو در چاه امده •
درین محل نیز بمعنی زنجیر شوق را بازاد چند بیتی از سلسلة الذهب بمناسبة مقام
تحریک میدهد بیت حق از ان حبل خوانده قران را • تا بگیری بان حبل ازرا • بدرآئی
زچاه نفس و هوا • کنی اهنگ عالم بالا • رسن امد کزین نشیمن پست • بدرآیی بدان
رسن زده دست • تو بدان دست وپای خود بستی • واندران تنگ چاه بنشستی •
حکیم قال الله تعالی والقران الحکیم این کلام منبع حکمتست و حکم
الهی را منشا دلیل وحجة • حق قال تعالی قد جاءکم الحق ومعنی
این را حقیست وسزاوار راستی همه راستیهای کلام خداست که جامع جمیع

صفا

صفات عز وعلاست ذکری قال الله تعالی وذکری لکل عبد
منیب ذکری در لغت پندست وقران همه بندگان را پندی سودمندست
ذکر قال الله تعالی هذا ذکر بمعنی من ذکرها قرانست ینابیع ذکرها بمعنی شرف
داشته کما قال الله تعالی وانه لذکر لک ولقومک ای شرف رحمت
قال الله تعالی ورحمة للمؤمنین قرانرا رحمت گفته وحضرت رسالت رانیز صلوات الله وسلامه
علیه بهمین صفت خوانده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وچون هر دو رحمت نصیب
امت شد امید هست که با امیدی نکشد ع امیدوار چنانم که نا امید نکردم •
روح قال الله تعالی اوحینا الیک روحا قران را روح گفت که سبب حیوة
دلهاست بیت چنانچه زندگی تن بصحبت جانست • بدانکه زندگی جان بنور قرانست •
شفا قال الله تعالی من القران ما هو شفاء هر مرضی که باشد قلبی وقالبی قران
مران را شفا عاجلست وهر دردی که روی نماید صوری ومعنوی دوای ان هم از قران
حاصل بیت رنج اگر باشد که غم خورم • چون شفای جان بیمارم توئی •
صدق وعدل یعنی صادق وعادل قال الله تعالی وتمت کلمة ربک
صدقا وعدلا یعنی قران راست گوینده است در اخبار امم وعدل کننده در احکام
مشتمل بر حکم مبرم صراط مستقیم بقول بعضی از ائمه دین یعنی راهی که
موصل باشد بفردوس برین قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم طیب
بقول جمعی از علما یعنی پاکیزه قال الله تعالی وهدوا الی الطیب وبی شبهه قران از
همه عیبها ونقصانها پاکست عزیز یعنی غالب وتوانا قال الله تعالی وانه
لکتاب عزیز کتابیست عزیز از نزد خداوند عزیز مستزل بر پیغمبری عزیز لاجرم هر که
این همه عزتها منشور عزت بنام این امت نوشته امد که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
ورجا واثق است که عزیز کرده خود را خوار نگرداند بیت عزیزی وخواری تو بخشی و
بس • عزیز تو خواری نبیند ز کس • الهی بعزت که خوارم مکن • بجرم وگنه شرمسارم مکن •

مراشو مساری نه دوری نوبس • دکوشو مسار مکن پیش کس • علی قال الله
تعالی لدینا لعلی وعلو مرتبه قران ظاهر است عظیم قال الله تعالی لو تعلمون
عظیم وعظمت قران از شرح مستغنی است عجب قال الله تعالی قرانا
عجبا معنی عجب شگفت وان چیزی باشد عزیز نادر و با قیمت ع دیدم بسی عجایب
چون تو عجب ندیدم عربی قال الله تعالی قرانا عربیا کتابی منزل به بهترین
لغتی وفصیحترین لهجه که آن لغت عرب وزبان ایشانست وگفته اند کلام بهشتیان بدین
واقع خواهد بود فصل قال الله تعالی انه لقول فصل وان بمعنی فاصل
یعنی جدا کننده حق از باطل است ودر مفاتیح الغیب آورده که فصل بمعنی قضاست مراد
آنجا حکم کننده باشد براستی و منع کننده از کجی و کاستی عروة الوثقی بقول
ابن بن مالک یعنی قران مستمسک اهل ایمان است قصص الحق قال الله
تعالی ان هذا لهو القصص الحق قصها درست اوست وحکایتها درست در اوست
قسم قال الله تعالی انه لقسم خدای تعالی او را سوگند خواند ومراد قیم
براست قیم قال الله تعالی قیما لینذر ومعنی او راست وراست کار باشد
کلام قال الله تعالی یسمع کلام الله ومعنی کلام وحقیقت آن عنقریب
مسطور خواهد شد کوثر بقول بعضی قال الله تعالی انا اعطیناک الکوثر
قرانرا بجهت بسیاری احکام واخبار وقصص وآثار کردر ومند وجهت کوثر میخوانند که
فوعل است مبالغه از کثرت کریم قال الله تعالی انه لقران کریم کرم قران
بر نسبت قاری وسامع نهایت پذیر نیست ع ای دو جهان را کرمت کارساز •
مثانی قال الله تعالی مثانی تقشعر ومعنی آن دو باره باشد وبجهت تکرار قصص او را مثانی
گفتند ودر عین المعانی مذکور است که قرآن را بواسطه آن مثانی نام نهاد که آیاتش بر فرد وجفت
مشتملست چون امر ونهی ووعد ووعید وبیم وامید وثواب وعقاب وفضل وعدل
وفرض ونفل ووجوب وجواز وتکلیف وتشریف وعلم وعمل وتفصیل واجمال وصفت
مومن

مومن وکافر وصفت مخلص ومنافق وبیان بهشت ودوزخ وعلی هذا
موعظه قال الله تعالی قد جاءتکم موعظة والحق موعظه ایست نافع ونصیحتی جمیع منافع را جامع
گوینده رب العالمین ورساننده جبرئیل امین واداکننده حضرت سید المرسلین
وخبر دهنده علماء دین وارباب کشف ویقین سخت دلی که بدین وعظ متعظ نگردد
نگردد بدبخت ناکسی که از این پند بهره ور نشود ع همان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
مفصل قال الله تعالی انزل الیکم الکتاب مفصلا معنی مفصل تفصیل
یافته باشد یعنی امر ونهی وحرام وحلال او از یکدیگر ممتاز است وهریک از احکام جداگانه
در مرتبه استقلال وامتیاز مکنون قال الله تعالی فی کتاب مکنون
یعنی پوشیده واثبات این نام بقرینه مکنون برنم نون خواند عطف بر قران کریم
ومعنی چنان باشد که خدای او را مستور داشته ومحفوظ ساخته از آنکه باطل بروی متطرق
تواند شد وگفته اند حقیقت وی مخفی است از نظر اغیار چون در شاهوار که در جوف
صدف پوشیده باشد از لوث وغبار منادی بقول بعضی قال الله تعالی
اننا سمعنا منادیا ینادی بعضی این خوانده بطریق حقیقت قرائت طوبی مر هوشمندی را که بگوش
جان ندای وی شنود وبسمع قبول طاعت دعوت او را اصغا نماید بیت مطرب عشق
مینوازد ساز عاشقی کو که بشنود آواز همه عالم صدای نغمه او که شنید این چنین صدای دراز
مهیمن یعنی گواه راست قال الله تعالی ومهیمنا علیه قران گواه کتابهای
گذشته است مصدق یعنی باور دارنده قال الله تعالی ومصدقا لما
بین یدیه کتب متقدمه را تصدیق کند وبراستی آن حکم فرماید مجید
قال الله تعالی بل هو قران مجید ومعنی آن بزرگوار بود مبین قال الله
تعالی وقران مبین معنی مبین آشکار وآشکارکننده است یعنی قران روشن وهویدا
موجود است وروشن کننده اسرار ازل وابد است مبارک قال الله تعالی
کتاب انزلناه الیک مبارک برکت او را غایت ممیمنت او را نهایت نیست

متشابه قال الله تعالی کتابا متشابها متشابه مانند را کویند یعنی ایات
قران در حسن عبارة و محض بلاغت بادر وجوه اعجاز وطرق حکمت متشابه یکدیگرند
نجوم قال الله تعالی فلا اقسم بمواقع النجوم نجوم جمع نجم است واو مقداری
باشد از چیزی چون نجم الکتابة وماننداًن مراد اینجا بعضی از قرانست که بتفریق نازل
شده نعمت بقول مجاهد قال الله تعالی واما بنعمة ربک فحدث کتاب کریم
اوست که اعظم نعمتها عمیم است نور قال الله تعالی واتبعوا النور
الذی انزل معه روشنائی جان ودل بلمعات انوار اسرار اوست وروشنائی خانه اب
وکل پرتو افتاب اخبار واثار اوست نبا یعنی خبر قال الله تعالی قل هو نبا
عظیم قران خبری بزرگست هر بیخبری را بسرحد معرفت ان پی نبرد بلکه هیچ باخبر از کنه خبر
وی خبر نیابد **بیت** راز تو بیخبران بسنه درد • باخبران نیز ز تو بیخبر •
وحی قال الله تعالی انما انذرکم بالوحی بعد ازین خواهد امد هدی قال الله
تعالی هدی للمتقین مصدر است بمعنی هادی یعنی اوست راه نماینده سالکان بسر منزل
مراد ورهاننده سرکشتکان از بیابان ضلال وعناد **بیت** کم شده کانیم درین تنکنای •
ره تو نمائی کر توئی ره نمای • تصدیق قال الله تعالی ولکن تصدیق الذی بین یدیه
بمعنی مصدقست صحف قال الله تعالی یتلو صحفا مطهرة صحیفها پاک
از نقوش باطل وصور نقصان بیحاصل حجة بالغة بقول بعضی قال الله تعالی فلله
الحجة البالغة قران در بیان حلال وحرام حجتیست کافی وبرهان وحدانیت حق ورسالت
محمد صلوات الله علیه برهانی وافی قول قال الله تعالی فبشر عبادی
الذین یستمعون القول بمعنی مقولست یعنی کفته شده کفتاری مقرون براستی ومطهر
از کجی وکاستی **بیت** قولیست ز نقص هر خلل پاک • ارباب عمل ازو طربناک •
وورای این اسما اسماء اقتضا کنید بسیار است ودر تفسیر اختلاف زیاده ازینجا ذکر یکنند
وچون وحی الهی بصورة لفظ الهی از اسم ناطق نیست متعرض ایراد ان ناشدن اولیست

را دو معنی است یکی بمعنی وحی

اما انچه از متون احادیث واخبار بنقل صحیح معلوم شده اول افضل ح قال الله تعالی
ح القران افضل کل شیء دون الله قران فاضلترین همه چیزهاست فرود خدای تعالی دوم
جوامع الکلم بقول بعضی ح اوتیت جوامع الکلم قران را جوامع کفت بجهة انکه جامع است
جمع انهارا که خلق بدان محتاجند کما قال تعالی وتبیانا لکل شیء سیوم شافع یعنی درخواست
کننده قاری چهارم مشفع یعنی شفاعت داده در باره هر که خواهد پنجم ماحل یعنی
سعی نماینده در خصومت مخالف خود ششم مصدق یعنی باور داشته در هر چه کوید
واین چهار نام متوالی را یک حدیث کرد در عنوان فضایل مذکور شده متکفل است
هفتم متین ح القران حبل الله المتین رسنست او یعنی استوار که انفصام وانقطاع بدو راه
نیابد هشتم مادبه ح فانه مادبة الله معنی ان کذشت نهم عصمة ح وعصمة لمن تمسک
به یعنی عاصمست یعنی نکاه دارنده از بلاها دهم منجاة ح ومنجاة لمن تبعه منجات جای
نجات باشد یعنی هر که پناه بقران برد از قهرها نجات یابد وبجای منجات لفظ نجات نیز وارد شده
ومال هر دو یکیست یازدهم ثقل انی تارک فیکم الثقلین ثقل ترا کویند که او را اندازه ای
باشد وکران باشد بقیمت نیز بوزن دوازدهم سبب وان رسن باشد ح ان هذا القران
سبب طرفه بید الله عز وجل وطرفه بایدیکم ومعنی این را جهت بهمان کرد حبل کفته شد
بیت قران سبب خلاصی ماست • زیبا سببی است کفتمت راست • معنی ظاهر هر
اسم رقم ذکر یافت اما در هر یکی اشارتها مندرجست که خواهلان بدان نویسند انها
که قدم همت از منزل صورت بیرون نهاده اند نظر ایشان خوبتر نام نباشد وجمعی که بال
اقبال در فضای هوای معنی پرواز نموده اند از اینها اسم جمال معنی بر ایشان ظاهر کردد **نظم**
اسم دیدی دو مسمی بطلب • مه زبالا جو نه اندر اب جو • در کذر از صورت نام خیز •
در لقب وز نام در معنی کریز • کر ز نام وحرف خواهی بکذری • پاک کن خود را ز خود
هین یکسری **عنوان سیم** در مباحثی که تعلق بحدوث وقدم قران دارد بباید دانست
که جمیع انبیا ورسل علیهم الصلوة والسلم ومتابعان شرایع متفق اند بر انکه حق تعالی متکلم است

اما در کلام اختلاف کرده اند اشاعره گویند کلام صفتی ازلیست معبر شده بنظمی مرکب
از حروف که انرا قران خوانند چه هرکه خواهد که امر و نهی کند یا خبر دهد از چیزی هر اینه معنی
از نفس خود دریابد که اظهار ان معنی بعبارت یا کتابت یا اشارت معبر کرد و ان معنی را
کلام نفسی خوانند و بر اثبات کلام نفسی از قران بمضمون و یقولون فی انفسهم و از
احادیث بفحوای رفعت عن امتی ما حدثت به انفسهم استدلال کنند و صاحب کشاف
در فائق اورده که روز اعظم در سقیفه بنی ساعده که انصار در خلافت صدیق اکبر
خلاف میکردند فرمود که قد کنت زورت فی نفسی مقالة و اخطل از فصحای عرب
که ابیات او مستشهد قوانین لغت و قواعد عربیت است بهمین معنی اشارت کرده
انجا که میگوید شعر ان الکلام لفی الفؤاد و انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلا •
و در عرف عادت نیز این صورت شیوعی دارد که گویید چندین سخن در دل دارم و گفته اند
ع سخن کز دل برون اید نشیند لاجرم بر جان • پس بقول ایشان کلام الهی صفتی باشد
قایم بذات حق نه حرف و نه صوت و نه لغت و حق سبحانه متکلم است بدین
کلام که صفت اوست و این کلام ازلیست زیرا که قیام حوادث بذات حق تعالی
ممتنع است و از جنس حروف و اصوات نیست چه اینها اعراض حادث‌اند و معتزله
و حنابله و کرامیه کلام نفسی را منکرند و همین حروف و اصوات و الفاظ را که دلالت
بر معانی دارد کلام حق میدانند اما دیگر باره اختلاف کرده اند و ما به الاختلاف
انکه معتزله گویند ان اصوات و حروف قایم بذات حق نیست و حنابله و کرامیه
متفق اند در قیام ان بذات حق و باز در حدوث و قدم مختلف اند حنابله قدیم دانند
و کرامیه محدث شناسند و تفصیل این سخن انست که حنابله حق را متکلم دانند
بصوت و حرف و گویند ان صوت و حرف قدیم است قایم بذات او و بذات هر
قاری تا حدی که هر سامع انچه از هر قاری شنود مثل سماع موسی علیه السلم است که
کلام حق از حق شنود و افراط جمعی از ایشان بمرتبه رسیده که گویند ادوات کتابت از

قلم ومداد

قلم و مداد و قرطاس و غیر ان بسبب کتابت قران قدیم میشود بعد از انکه حادث بوده و این
قول ضروری البطلان است چه حصول هر حرفی که کلام از ان ترکیب یافته مشروطست
بانقضای دیگری پس حروف مشروط ازلی بوده باشد و همچنین حرفی دیگر را نیز
انقضا آنی باشد و بر این تقدیر هیچ کلام قدیم نتواند بود و قائلان این قول که خود را
تابع امام احمد حنبل میدانند درین سخن بر خلاف معتقد امام اند چه در تاریخ امام
یافعی انجا که ذکر امام حنبل میکند تصریح نموده که امام بحدوث حرف و صوت قایل است
نه بقدم ان و الحق چنان بزرگواری نشاید که بچنین قولی واهی قایل باشد اما کرامیه هم او
حرف و صوت را که کلام حق میدانند و قایم بذات اعتقاد کرده اند حادث میگویند
و قیام حوادث بذات حق تجویز میکنند و فساد این قول نیز ظاهر است ببطلان قیام حوادث
بذات حق سبحانه چنانچه در محلش مبین شده و معتزله گویند کلام الهی حادث است
و قایم بغیر ذات حق و معنی تکلم ایجاد حروف و اصوات دال بر معانیست یا ایجاد اشکال
کتابت در لوح محفوظ و چون ثابت شده که خدای تعالی بر مقدورات قادرست پس قادر
باشد بر ایجاد حروف و اصوات و رقوم و اشکال در محال ان و باعتبار خلق و ایجاد او را
متکلم گویند چنانچه خلق کرد کلام را در شجره وادی ایمن تا حضرت موسی علیه السلم از شجره
شنید و بحقیقت ان کلام حق بود و شبهه ایشان انست که قران انرا گویند که بین الدفتین
بر سبیل تواتر بما رسیده و ان مکتوبست در مصاحف و مقروء بالسنه و مسموع در اذان
و مجموع اینها از سمات حدوث است بالضروره پس باید که قایم بذات حق نباشد و
اشاعره در جواب گویند که قران مکتوبست در مصاحف باشکال کتابت و صور حروف
دال بر ان و محفوظست در قلوب بالفاظ مخیله و مقروء بالسنه بحروف ملفوظه و همین
ملفوظات مسموع شود در اذان و با این همه نه در مصاحف حلول کرده و نه در قلوب
و نه در السنه و نه در اذان بل معنی قدیم است قایم بذات حق که ملفوظ و مسموع میگردد
بنظمی که دال است بران و محفوظ میشود بنظم مخیل و مکتوب میگردد بنقوش و اشکال

موضوع بازاء حروف دالة بران چنانچه کلمات آلتا دخوهر محرق بلفظ کویند وبقلم
نویسند وانبیجا لازم میاید که حقیقت نار صوت وحرف باشد وحضرت سلطان العلماء
المحققین برهان الائمة المدققین مولانا سعد الملة والحقیقة والدین التفتازانی
روح الله روحه وعم الفیض السبحانی در شرح عقاید نسفی اورده اند که هر چیز را وجود
در اعیان و وجودی در اذهان و وجودیست در عبارت و وجودی در کتابت کتابت
بر عبارت دلالت دارد و عبارت از ما فی الاذهان خبر میدهد و ما فی الاذهان
بما فی الاعیان راه مینماید پس هر کاه که قران را بلوازم قدیم صفت کنند مراد حقیقت
قران باشد در خارج که کلام الله است واکر بعضی از لوازم محدثات موصوف کردانند
یا مراد الفاظ مسموعه منطوقه باشد چنانکه کسی کوید نصفی از قران خواندم و ربع قران
شنیدم یا الفاظ مخیله چنانکه کوید قران حفظ کردم یا اشکال منقوشه چنانچه کوید
محدث را مس قران حرامست و بحقیقت این الفاظ واشکال مظهر انوار و مطرح اشعة
کلام جبارند وحضرت مولوی در مثنوی از زبان قران میکوید **نظم** من کلام حق
قایم بذات • قوت جان جان ویا قوة زکوة • نور خورشیدم فتاده بر شما • لیک از خورشید
نا کشته جدا محصل این مباحث ان باشد که جمعی ازین امت در طرف تفریط افتاده چون را
متکلم کویند بکلامی محدث که قایم بغیر اوست و بعضی بجانب افراط میل نموده کاغذ
ومداد را قدیم دانند وطایفه دیکر بمدد رفیق توفیق بر منهج اعتدال ثابت قدم
کشته از افراط وتفریط وغلو وتقصیر بر طرف شده وقران را سخن خدای تعالی دانند بحقیقت نه
بمجاز وکویند خواندن ونوشتن وشنیدن ویاد کرفتن مخلوقست وکلام حق نامخلوق و
بدستها نویسند وبزبانها خوانند وبکوشها شنوند وبدلها حفظ کنند و در هیچ
ازینها حلول ندارد ویا انکه با این همه مراتب میکذرد و هر یک را هم تیمن او فیضی
خاص میبخشد از الایش امیزش وزنک حدوث منزه ومعرا ومقدس ومبراست
نظم باده در جامست لیک از جام نیست • از قدحهای صور بکذر مایست •

سوی باده بخش و بکشای فم • چون رسد باده نباید جام کم • **عنوان چهارم**
در حقیقت تکلم وکیفیت سماع ان اکثر علما برانند که کلام حقیقی میتوان شنید وفحوای
یسمعون کلام الله ومضمون حتی یسمع کلام الله بر اثبات این مدعا اقامت
شهادت مینماید وتخصیص وکلم الله موسی تکلیما مؤید این قولست اما شیخ امام ابی
منصور ماتریدی رحمه الله وجمعی که متابع وی اند رفته اند بانکه کلام الهی بهیچ وجه مسموع
نکردد چه صفات ربانی همچو ذات مقدس تعالی منزه است از کیفیت وکلام او صفت اوست
پس معنی که حقیقی در ازل بدان موصوف بوده از ابحرف وصوت وهجا وغیر ان
از سمات حدوث صفت نتوان کرد وکلامی که بوصف ازلی باشد مجرد نا معهود نتوان
یافت ومعنی یسمعون کلام الله انست که یسمعون ما دل علی کلام الله وتکلیم حق سبحانه
با موسی ع بران وجه بود که کلامی وصوتی بیافرید وانرا در مسامع موسی ع القا فرمود نه
انکه او را کلام ازلی شنوانید بلکه موسی صوتی وحرفی شنید که بر کلام حق دلالت داشت
وامام مذکور را در تاویلات مقوی مقال خود دلایل بسیار داست وانها که تجویز سماع
کلام الهی کرده اند ایشان نیز بر اثبات مدعا خود براهین دارند وامام واحدی در
وسیط اورده که تاکید لفظ کلم بمصدر دلالت میکند برانکه موسی علیه السلام کلام حق تعالی
بحقیقت شنید نه بمجاز واکر این فعل مؤکد بمصدر نبودی احتمال مجاز داشتی اما با وجود
تاکید این صورت متوهم نیست بجهة انکه افعال مجازی مؤکد نباشد وامام الائمة استاد
البشر فخر الحق والدین محمد الرازی قدس سره اورده که اکر چنانچه میتواند بود که خداوند
تعالی بر بصر دیده شود کلام او نیز ممکن است که بسمع دریافته کردد ودر احیاء العلوم مذکور است
که هر که استبعاد کند که موسی ع در دنیا کلامی شنود بی صوت وحرف کو انرا نیز منکر باش
که در اخرت موجودی ببیند بی لون وشکل وهر کاه کسی تصور کند که مجاسه بصر بی لون
وجسم ومقدار چیزی را توان دید کو در حاسه سمع نیز تعقل کن که بی صوت وحرف
ونغمه کلامی تواند شنید وحق تعالی قادر است که کلام خود را که نه بصوتست ونه

بحرف ونه بشابه کلام ادمیان هر کرا خواهد بشنواند بر وجهی که دانسته شب معراج از ان
جام جرعه چشانید چنانچه کفته اند **شعر** هم حضرت ذو الجلال دیده • هم سر کلام
حق شنیده • از غایت فهم و غور ادراک • هم دیدن و هم شنیدنش پاک • واما ابو القاسم
حکیم در رساله اعتقاد بیرون فرموده که حق سبحانه وتعالی سخن کفت بی حرف وبی اواز وبی هجا
وجبرئیل ع شنید بحرف وهجا و بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله املا کرد حرف از پس
حرف وهجا از پی هجا وصوت از عقب صوت وان حضرت صلوات الله وسلامه علیه
قران هم بحروف شنید وهم بحروف خواند ویکی از کبرا رحمه الله کفته که کلام حق بعادت
جاریه مسموع نشود اما شاید که حضرت حق اسماع کند هر کرا خواهد برخلاف عادت چنانچه
در کنز المذکرین اورده که ابلیس رجیم بنزد موسی کلیم امد وکفت ای مقرب ذروه طور
وای محو ایوده نور چون دیده تو بنور نور حق سبحانه وتعالی منور نشد وهمین محجوب سخن از
وراء حجاب میشنیدی چه معلوم کردی که این سخن حق است موسی ع جواب داد که به
پنج علامت شناختم که سخن خداوندست اول انکه کلام مخلوق از یک جهت شنوند
ومن این کلام همه جهات می کرفته از چپ وراست میشنیدم واز پیش و پس استماع
میکردم واز زیر و بالا در میبافتم **دوم** انکه از هیبت ان کلام لرزه بر اعضای من
میافتاد وهیچ جزو از اجزای من برقرار نمیماند وکلام مخلوق را این عظمت نباشد **سیم**
انکه از عرش تا ثری منظور من شده بود وملئکه وغیر ایشان را از مخلوقات در وقت
القاء ان کلام مدهوش میدیدم وسخن مخلوق بدین هیبت نبود **چهارم** انکه
کلامی شنیدم که انرا انقطاع نبود وامتداد انرا خلل انفصال عبرا میدیدم وسخن مخلوق
بی انقطاع صورت نه بندد **پنجم** انکه کلام خدای بصماخ اذن شنوند ومن ان کلام را
بجمیع اجزا واعضا می شنیدم در ان محل همه تن کوش شده بود وحلاوت ان سخن سراپای
مرا الطلر کرده بود **بیت** کر لب بکشائی همه تن کردد کوش • ور در رخ بنمائی همه کی دیده شوم
وتردیدات اهل عیان که در مرتبه اهل قرب نوضی وتقطیی بلمعات قال الله علی لسان عبده

کردد که این کلام از ... موسی علیه السلام شنوانید و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله ...

ونفحات فبی یسمع وبی ینطق دیده دل ومشام جان ایشان منور ومعطر است حقیقت
تکلم وسماع ظهوری تمام دارد **شعر** فلا ناطق غیری ولا ناظر ولا سامع سوای
من جمیع الخلایق **بیت** خود همی کوید وخود میشنود غیر کجاست • این سخن با همه جا ستوده
علی میکویم • **فصل ثانی** در جامعیت قران وانشعاب علوم وبیان از ان وبیان علمها
که تعلق بقران دارد وانچه مفسرانرا از دانستن چاره نیست ومجموع اینها در طی پنج عنوان
کفته میشود میباید **عنوان اول** در جامعیت کلام الهی واشتمال ان بر علوم ومعارف نا
متناهی غواصان دریای تحقیق ومستخرجان جواهر تدقیق از منطوق ایت شریف ما فرطنا
فی الکتاب من شیء ومضمون حدیث صحیح فیه نبأ ما قبلکم وخبر ما بعدکم وحکم ما بینکم
چنان دریافته اند که انچه در ازمنه ماضیه از وقایع واقع بوده وانچه در اوقات اتیه از حوادث
خواهد شد با انچه در میان این دو زمان کاینست وخلق بجهت مصالح دنیا ومناجح عقبی
بدان محتاجند بتمام وکمال در ضمن کلمات قرانی ودیعت نهاده اند وقران با وجود
ایجاد مشتمل است بر علوم اولین واخرین ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
بیت هر صورتی که بر صفحات بدایع است • مجموع را صحیفه روی تو جامع است •
در تفسیر احقاق از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل میفرماید که ما من شیء الا وعلمه فی
القران ولکن تقصر عنه عقول الرجال هیچ چیز در حیز وجود داخل نشد که علم بدو از ذات ...
حروف وکلمات قران خارج باشد غایتش انکه عقول خلایق را بدان راه نیست وانعام
مردان میدان دانش از کماهی ان اکاه نتواند کرد مقتبسان لوامع فضایل انسانی بقدر کمال معرفت
ونهایت سخن دانی از ظهر وبطن وحد ومطلع ایات قرانی اسالیب معارف واعاجیب
لطایف استخراج نمایند تا ایام قیامت عشری از معشار اسرار ان بظهور نرسد **مصرع**
کین نه بحریست که پایان وکناری دارد • **شعر** واعلم ان کتاب الله مشتمل •
علی علوم علت عن مدارک الفهم • حقایقی که بر ومشتمل بود قران • نه هر چه وهم
تصور کند فزون باشد • از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نقل کرده اند که هر که کوهر

حادث

علم نجوید که در بحر قرآن سیاحت کن و با محیط فرقان اشنائی جوی که علم اولین و اخرین در وی
مودع است حکیم سنائی رحمه الله فرموده شعر کو تو خواهی جواهر عرفان • رو بدریای علم قرآن رو •
تا در او گوهری بیفتی بابی • تا ز او کیمیای دین یابی • ز او شد از بهر ظاهر و باطن • منشعب
علم اول و اخر • جامعیت این نامه مشکین شمامه که در وصف تبیانا لکل شیء بر عنوان دارد
بمرتبه ایست که هر صورت دلفریب که از کارگاه علم جلوه کنان بیاورگاه عین خواهد
و خواهد خواهید و هر نقش دلپذیر که از چمن غیب عبیر فشان بر گلشن شهادت وزید
بتفصیل تمام با جمیع احوال و احکام در طی کلمات تامات او مندرج است و با
وخواهد ورزید
آنکه مخترعان فنون علوم کرور تالیف و تدوین ید طولی افراشته اند و نقوش فراوان
از معارف صحایف قرآن بر لوح ترتیب و توصیف نگاشته اند هنوز اقسام بسیار
و انواع بیشمار از علوم خفیه قرآنی بنقاب غیب در نقاب لاریب محتجب مانده که در
هر زمان بحکم و یهدی الیه من اناب بر زمره از خواص کبرای دین و عظمای کشف
و یقین بتوی از اسرار آن انکشاف میپذیرد و رمزی از جلوات کل یوم هو فی شأن بر
مجالی ظهور بر چهره میکشاید لکل زمان دولة و رجال نظم جلوه حسن تو اغاز نو بپایانی •
هر زمان نشاه دیگر شود از پرده عیان • در احقاق از حسین بن الفضل رحمه الله نقل
کرده که کتاب خدای را بیست و هشت هزار بار با تفکر و تدبر تلاوت کردم و هر نوبت
با نوعی جدید از انواع علوم مطلع گشتم که در نوبت سابق بفهم من نرسیده بود و خواجه
پارسا در تفسیر خود از بعضی علما نقل میفرماید که هر ایتی را هشت هزار فهم است
و انچه از فهم آن باقی میماند بیشتر است از انچه بفهمیده میشود بلکه نسبت انچه از دقایق
قرآن مفهوم شده با انچه نامعلوم مانده نسبت نقطه خاک باشد با دایره افلاک مصرع
تفاوت نگر از کجا تا کجا • و در احیاء العلوم مذکور است که قرآن هفتاد و هفت هزار
علم است و گوی بعدد کلمات وی و هر کلمه چهار طبقه دارد از طبقات ظهر و بطن و حد
و مطلع و بنا بر یکی را علمیت خاص پس بقول انام مجموع علوم متعلقه بکلمات

قرآن

قرآن بی ملاحظه کسر بیست و هشت هزار علم باشد نظم ما اعظم شانه این چه بحریست •
قدیم • هر قطره از و هزار دریای عظیم • در هر دریایی صدف گشته مقیم • در هر صدفی زخود
برون در یتیم • در امالی شمس الائمه وارد است که قرآن دریایی است مالامال از لآلی
معارف و معدنی محتوی بر جواهر حقایق و لطایف تا کسی غواصی نکند در شاهوار
نیابد و تا کاوش نکند بجواهر ابدار نرسد شعر درین کانست هر جوهر که جوئی • تو هر دم
جانب دیگر چه پوئی • کسان باشند کز کاوید سنگ • بچنگ ارند گوهرهای خوش
رنگ • ز دریا نیز غواصان شب و روز • برون آرند درهای شب افروز • نه قرآن
کمتر است از کوه و دریا • در و صد کان و صد دریا هویدا • نه سنگست این که مقناطیس
دلهاست • نه دریا بلکه زو هر قطره دریا • از این سنگ از بدانی گوهر خویش • ز دریا
در بدست آری زحد بیش • و هرانیه علوشان چنین کلامی کبار اعلام اکرام و لا تشبع منه
العلماء در فضای دولت او منصوب و ارقام احترام و لا یخلق بکثرة الرد بر جریده
عزت و عظمت او مرقوم و مکتوب مقتضی آن تواند بود که افاضه انوار عنایت و افاده
اسرار هدایتش در دایره قصر و حصر نگنجد و اگر بالفرض مثال فواید قرآنی و نوال موایدش را
مقصور و محصور دارند بدان قایل باید شد که فایده انتفاع بدان و منفعت
اقتباس از آن بکرو هی معین که مقتضای حال ایشان شعور مدرکات و زمانی خاص که
خاصیتش اقتضاء ظهور دقایق و نکات باشد مختص و مخصوص خواهد بود و فی نفس
الامر نه چنین است بلکه فیض عمیم این کتاب کریم از زمان نزول اجلال و تعظیم
تا این غایت بر مشاید شرف عموم ارزانی فرموده که اقاصی و ادانی و اسافل و اعالی با تفاوت
مشارب و تباین مراتب بحکم قد علم کل اناس مشربهم از سر خوان احسانش بی بهره نمانده اند
و هر کس فراخور قابلیت و مناسب استحقاق از گلستان فیض بی کرانش رنگی دیده یا بویی
شنیده بیت کس نیست که نیست بهره مند از تو ولی • اندر خور خود بجز عز با جامی •
و چون جولان صفت جامعیت قرآن امید از عبارت تنگ است اگر عنان جواد سخن بجانب

اختصار منعطف کردد تمهید عنوان مجال خواهد بود **بیت** تا قیامت کر بکویم بر دوام
صد قیامت بکذرد وین نا تمام **عنوان دویم** در کیفیت انشعاب علوم دینی و معارف
یقینی از قرآن فرا بیند از فحوای کلمات عنوان سابق استفهام آن میتوان نمود که قرآن بر
جمیع علمها اشتمال دارد و امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر ولا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین فرموده که علم همه چیزها در قرآن هست بر بعضی از آن روشن و بعضی
موقوف بر استنباط و آنچه درین زمان میان علما است داولست از انواع علوم سه است
حکمیه و ادبیه و شرعیه و از هر یک آنچه صلاح معاش و معاد خلایق بر آن متوقفست
از قرآن اخذ میتوان نمود اما حکمیات در بحثست جهه آنکه حکمت دانستن چیزها
باشد چنانکه هست بقدر طاقت بشری پس باعتبار انقسام موجودات منقسم
میشود و موجودات دو قسم اند یکی آنکه وجود آن موقوف بر حرکات ارادی اشخاص
بشری نباشد دویم آنچه وجود آن منوط بتصرف و تدبیر این جماعت بود پس علم بموجودات
نیز دو قسم باشد یکی علم بقسم اول و آنرا حکمت نظری خوانند و دیگر علم بقسم
دوم و آنرا حکمت عملی کویند و حکمت نظری باز بر سه قسم است اعلی و آن علم ما بعد
الطبیعه است که آنرا علم الهی کویند و اوسط و آن علم ریاضی است و ادنی و آن علم
طبیعی است و اصول الهیات معرفت حق سبحانه و تعالی است و مقربان حضرت او
و معرفت عقول و نفوس و ارواح و کیفیت معاد و متعلقات آن و مباحث نبوات
و آنچه منسوب بدانست و خلاصه مجموع اینها در مطاوی آیات قرآنی اندراج دارد و بر
حکمای الهی استخراج آن بغایت سهل و آسانست و از اصول ریاضیات آنچه موجب
مزید معرفت صانع تواند بود و بدان استدلال بر قدرت و عظمت او توان کرد تشریح
اجزای عالم است که آنرا علم هیئات کویند و زبده آن در آیاتی که مشتمل بر صفت آسمان
و زمین و کواکب است باز توان یافت و امام علامه قدس سره در اسرار التنزیل درآورده
مباحث داده و اصول طبیعیات معرفت ارکان و طبایع و آثار علوی و ظهور معادن

و نباتات

و نباتات و حیوانات و چکونکی حال هر یکی از آنست و کلام الهی مشحونست ازین مقالات
و حقایق آن و استدلال بدان در اسرار التنزیل بر سبیل استیفا رقم ثبت یافته
اما حکمت عملی که دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی انسانی باشد بر وجهی
که مؤدی بود بنظام احوال معاد و معاش ایشان و مقتضی رسیدن بکمالی که متوجه اند
بوی آن هم منقسم شود بدو قسم یکی آنکه راجع باشد بهر نفس علی الانفراد و آنرا تهذیب
اخلاق کویند دوم آنکه راجع بود با جماعتی که میان ایشان مشارکتی باشد و این مشارکت
اگر در منزل و مسکن بود آنرا تدبیر منازل خوانند و اگر در شهر و ولایت بلکه در اقلیم و مملکت
باشد آنرا سیاست مدن کویند و فایده حکمت خلقی آنست که فضایل شناخته گردد
و کیفیت اکتساب آن معلوم شود تا کمال نفسی بتحلی بدان بدید آید و رذایل دانسته گردد
و کیفیت اجتناب از آن بحیطه فهم در آید تا نفس بتوقی از آن سمت طهارت و پاکیزگی
یابد و این دو صفت تحلیه و تخلیه که بنای تهذیب اخلاق بر آن نهاده اند بر بسیاری
از مواضع قرآن مذکورست بلکه آیات مشتمل بر احکام عبادات منشأ این حکمت
میتواند بود و بی شبهه مجمع مکارم اخلاق اوامر و نواهی قرآنیست و دلیل برین آنکه
چون عایشه صدیقه را از چکونکی خوی صاحب خلق عظیم که کوهر ذات پاکیزه صفاتش
در معدن **ع** بعثت لاتمم مکارم الاخلاق پرورش یافته بود سؤال کردند فرمود که کان خلقه
القرآن و اینجا کفته اند **نظم** شرح خلقش که خلق از آن عاجز ▪ کی کما ینبغی توان هرکز ▪
بود هم بحر مکرمت هم کان ▪ کوهرش کان خلقه القرآن ▪ و فایده حکمت منزلی انتظام
مصالح اهل بیت منزلست و نظام امور و تزویج و والدیت و مولودیت و مالکیت
و مملوکیت و آیاتی که در باب مناکحات و استرضاء والدین و صله رحم و شفقت بر زیر
دستان نازل شده اصلی است مر این حکمت را و فایده حکمت مدنی آنست که بافاده
و استفاده معاونت یکدیگر مینمایند و از ظلم و غصب و نهب بر طرف بوده قانون
مهمات بر عدل نهند و آیات معاملات و حدود و سیاسات قرآنی منبع این حکمت

اما علوم ادبیه اکثر آن انست که جمعی از علماء ملت و مبصران طریق حکمت جهت
تسهیل طالبان معانی قران تدوین کرده اند و از روی مهربانی تمام و غایت شفقت
و اهتمام تمهید کاری الهام قاعده و قانونی چند که بدان حقایق لسان افصح عربی را
توان شناخت و لطایف انرا بمحیط ادراک در توان آورد وضع فرموده تا متابعان
منهاج صاحب معراج را صلی الله علیه و آله و سلم و علی المقتبسین البدا دانی باشد که
بدان بتحسین صور کلمات قران و تبیین معانی و تعیین دقایق آن اطلاع یابند جزاهم الله
عنا خیر الجزاء و اما حجة الاسلام قدس سره در جواهر القران آورده که اغلب علوم ادبیه
از قران منشعب شده چون علم لغت از الفاظ او و علم نحو از اعراب ان الفاظ و علم مخارج
حروف از کیفیت تصویت بحروف آن الفاظ و علم قرات و ایراد شمه از تفصیل این بحث
عنقریب از مدد توفیق مامولست اما علوم شرعیه اقتباس آن از انوار قران بر اهل بصائر
و بصیرت روشن است و هم در جواهر القران آمده که مقاصد کلام ربانی ده است
ذکر ذات و صفات و افعال و معاد و تزکیه و تحلیه که صراط مستقیم عبارت از انست
و احوال اولیا و حالات اعدا و محاجه کفار و حدود و احکام و جمیع علوم مهمه
ازین اقسام عشره انشعاب مییابد و این انوار را تمثیل بجواهر و لباب اند صدف و قشرها
و قشرها هست بعضی علما بصدف و قشر باز مانده اند و جمعی بتحصیل لباب و جواهر
فایز شده علوم قشریه لغت و نحو و صرف و امثال انست و لبابیه بر دو طبقه است طبقه
سفلی مشتمل است بر سه علم اول قصص قرانی و ذکر احوال انبیا و متابعان و منکران
ایشان و اهل تفسیر و تذکیر بر اول از این علم مخصوص شدند دوم محاجه کفار و مجادله
معاندان و علم کلام ازین مبحث ناشی شده سیوم علم حدود و موضوع و احکام شرعیه
و علم فقه از ان منشعب گشته و طبقه علیا نیز بر سه علم اشتمال دارد یکی معرفت حضرت حق سبحانه
و تعالی و دانستن اسما و صفات و افعال او و اصل همه علمها اینست دوم علم معاد و شناختن
احوال بعث و نشور و مواقف قیامت سیوم علم صراط مستقیم که طریق سلوک است

وان

وان معرفت کیفیت تزکیه نفس باشد از صفات مهلکه و تحلیه ان باخلاق منجیه پس معلوم
شد که اجمالا قران مجمع علوم و منبع معارفست و ساحت این مقام وسعت بیان هر یک از
انها ندارد مصرع یک نکته ازین دفتر گفتیم و همین باشد عنوان سیوم در علومی که متعلقاند
بقران و شرح شمه از تفاصیل ان بدان ایدک الله که با انکه علوم قرانی از غایت و معارف
کتاب سبحانی با نهایت نیست غواصان بحار ذخار طلب که بمقتضای ع یغوص البحر من طلب
اللآلی آشنا بوده اند در قعر این بحر بیکران غوص نموده و در تفتیش و تنقیر این معدن علم
و عرفان تحمل اصناف شدائد فرموده در رغبت اسرار بر سواد ورده اند و جواهر زواهر اخبار
حاصل کرده و همان تحف عوارف و طرف طرایف که از وی مستخرج گشته بطریق آخذنا
من البحر و نثرنا علیه بروی نثار فرموده و علومی که بواسطه تفکر و تدبر در آیات مبین اثر
بر ایشان فایض گشته هم بدو شرف انتساب کرده مصرع زدریا ابر گیرد فیض و برد باز بدریا
و علی الاجمال علمی که نسبت تعلق بکلام الهی ثابت دارد از دو قسم بیرون نیست یکی انکه
خصوصیت افاده بقران ندارد بلکه متصدی معرفت کلام عرب را از دانستن ان
چاره نیست چون علوم عربیت و قسم ثانی که بسعادت اختصاص بقران مخصوص است
سه نوع تواند بود اول انکه بحث در وا از الفاظ قران باشد و بر خواه بحسب کتابت چون
رسم الخط و خواه بوجه تلاوت چون علم تجوید و مانند ان دوم انکه مطمح نظر اعتبار
هم الفاظ باشد و هم معانی چون علم وجوه و نظایر سیم انکه مقصود از ان معانی بود و بس
چون قصص و مواعظ و حقایق و مجموع این علوم انچه رقم زده اشتهار و زبان زد اهل
اعتبار افتاده بیست و هشت علم است اول رسم الخط دوم معرفت مخارج سیم علم
صفات الحروف چهارم علم تجوید پنجم تعداد ای و سور ششم علم وقوف هفتم
علم تمییز متشابهات هشتم علم لغت نهم علم ابنیه دهم علم اعراب یازدهم علم
قرائت دوازدهم علم معانی سیزدهم علم بیان چهاردهم علم بدیع پانزدهم علم وجوه
و نظایر شانزدهم علم غرایب القران هفدهم علم دلایل الاعجاز هیجدهم علم

وذا المعارضین نوزدهم علم نظم الآیات والسور بیستم علم اسباب نزول بیست و
یکم علم ترتیب نزول بیست و دویم علم ناسخ و منسوخ بیست و سیم علم تاویل
بیست و چهارم علم قصص و اخبار بیست و پنجم علم نصیحت و ارشاد بیست و ششم
علم کلام بیست و هفتم علم فقه بیست و هشتم علم حقایق و علی الاجمال این علوم
بر چهار علم انقسام می‌یابد اول آنکه بهیچ وجه در تفسیر مدخل ندارد و آن شش علم است
دویم آنکه از وجهی تعلق بتفسیر دارد و از وجهی ندارد و این دو علم است سیم آنکه مطلقا
تفسیر را از و چاره نیست اما فایده او عام‌تر است و آن هشت علم است چهارم آنکه
خاص باشد بتفسیر و آن دوازده علم است و قسمین اولین را در این عنوان ذکر کرده میشود
و برای هر یک از قسمین اخرین عنوانی علیحده آورده‌ایم اما قسم اول از علوم متعلقه بقرآن
که علم تفسیر را بدان احتیاج نیست اول علم رسم الخط است و مراد از این خط متبع متواتر
بود چه خط بتقسیم اولی مخترعست یا متبع آنکه کتاب بران اصطلاح نموده باشند
و هر که خواهد در آن تصرف تواند کرد و متبع آنکه در وی متابع دیگری باید بود و در وی هیچ
نوع تصرف نتوان نمود و قیاس آن بر قواعد نحویه و غیر آن نشاید کرد چون خط عروض
و از جمله خطوط متبعه خطیست که مصحف امام بدان مکتوب بوده و آنرا رسم گویند
و قواعد متفق علیها که در رسم الخط است باجماع صحابه نوشته شده و گفته‌اند رسم
این خط نیز منزلست و بتعلیم جبرئیل امام مالک بر وجوب رعایت تنصیص فرموده — بوده
و گفته القرآن یکتب بالکتابة الاولی و امام ابو عمرو دانی رحمه الله که صاحب
تیسیر است در علم قراءت و غیر آن نیز مصنفات دارد تقویت این سخن میکند
و میگوید هذا قول مالک لا مخالف له فی ذلک و صاحب کشاف آورده که متابعت
خط مصحف سنتی است که خلاف آن نشاید کرد و ائمه سلف منع کردندی از نقط
و اعراب و اگر جهت سهولت تعلم رخصت دادندی رقم آن بقلمی و مدادی دیگر که
قرآن بدان نوشتندی تجویز میفرمودند و اکثر متاخرین نظر بر آسانی در این باب مقتضا

وبنا

و مبالغه نداراند و شرف اولیت بر طرف نهاده از خطوط متبعه بخطوط مخترعه میل فرموده‌اند
و این کمینه بسیاری از اکابر دین مشاهده نموده که جز بر مصاحفی که بخطوط مرسوم نوشته
بودی تلاوت نفرمودندی و متمم ابن جعفر و رائیه امام شاطبی و کتاب الهادی الی
المقاطع والمبادی قواعد این علم را متکفل‌اند و فایده این فن راجع بعلم قراءت چه یکی
از ارکان آن رسم امام است والله اعلم دویم علم مخارج حروف بباید دانست که اداء حروف
یکی از امور کلی ترتیل است چنانچه مؤدای الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف از آن خبر میدهد
و بی معرفت مخرج هر حرفی اداء آن کما ینبغی متعذر است سوم علم صفات حروف و دانستن
صفت هر حرفی خواه از صفات لازمه چون اطباق و استعلا و جهر و همس و سایر لوازم آن
و خواه از صفات عارضه چون روم و اشمام و تفخیم و ترقیق و باقی عوارض جهت تکمیل اداء
آن حروف لازمست چهارم علم تجوید و آن اداء کلمات قرآنی باشد بر وجهی که بمحاسن
قراءت چون تبیین و تقویم و تمکین و غیر آن آراسته بود و از معایب تلاوت چون رعد
و ترجیع و شبه و تطویل و مانند آن محفوظ ماند و شیخ الجزری محمد بن الشمس قندی رحمه الله
الشريف — در شرح عقد الفرید آورده که نماز رکنی از ارکان اسلامست و صحیح نباشد مگر بقرائت
و صحت قراءت موقوفست بر معرفت مخارج و مدارج و صفات حروف و کیفیت اداء
کلمات بر وجهی که باید و شاید پنجم علم تعداد آی و سور و بدین علم اجزاء مصحف از اعشار
و اخماس و ارباع و اسباع و مانند آن صفت امتیاز یابد و ائمه عدد ده تن‌اند از پنج شهر
از مکه مکرمه زاد الله تعظیمها مجاهد و حمید و از مدینه معظمه ضاعف الله تکریمها
ابن القعقاع و ابو نصاح و ابو عبد الرحمن و از دمشق حضرمی و ابن عامر یحصبی که یکی از قراء
سبعه است و از کوفه ابو عبد الرحمن سلمی و از بصره عاصم جحدری که با ابو محشر مشهوراست
و ایشان در شمردن آیات و سور بلکه حروف و اعراب مساعی جمیله بتقدیم رسانیده‌اند
و غایت جهد و نهایت جهد مبذول داشته و در آن تصانیف ساخته و پرداخته‌اند
و کتاب البیان فی القراءة و رسایل امام ابی بکر نجاری المشتهر بالمقری اکثر این دقایق را جامع

ششم علم تمییز متشابهات و این نیز متشابه بهیئت که در برابر محکم ذکر کنند بلکه الفاظ
متشابه است که مشتبه شود بر جمعی که قرآن از ظهر القلب خوانند چون اِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و اِنَّ
رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و مانند آن و امام بخاری و غیر ایشان از ائمه درین علم رسالها نوشته اند و جهت
امتیاز هر یک از متشابهات قواعد و قوانین وضع فرموده و فایده این علم با حسن محافظت
اما قسم ثانی از علوم که بوجهی تعلق بتفسیر دارد اول علم وقوفست بدانکه از دو رکن ترتیل که
در قرآن مامور به واقع شده یکی محافظت وقوفست و بزرگان فرموده اند که الوقوف
منازل القرآن سالک مسالک تلاوت را هر وقف بمنزله منزلیست که توقف در ساحت
آن سبب راحت و استظهار استراحت باشد و قطب العلما رحمه الله در درة التاج آورده که
اطلاع بر معرفت وقوف دو فایده دارد یکی شناختن ایات فواصل چه شاید که فواصل
بعضی از کلمات قرآنی یک ایت نماید و بروایت چند ایت باشد چنانچه صاحب قیاس
مثلا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بحکم انکه همه صفت یک موصوفند
یک ایت میداند و بروایت سه ایتست و بر عکس این صورت نیز میتواند بود چنانچه
اخر سورة البقرة که قیاس او ایتی تصور کنند و بروایت خلاف انست و فایده دوم صیانت
معانی قرآنست از خلل و زلل چه معانی بملاحظه وقوف بر حال خود بماند و جمل از یکدیگر
ممتاز شود و بعضی مواضع باشد که اگر در آن وقف نکنند موجب فساد معنی گردد مثلا
اگر در که بعد فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ بر لفظ قَوْلُهُمْ وقف ننمایند
تتمه ایت مقوله قول نماید و بدان معنی سخن فاسد شود و علم وقوف باعتبار فایده
ثانیه بتفسیر متعلق است چه مفسر را از امتیاز جمل جهت تبیین معانی چاره نیست و قدما
واسمه مراتب تعیین فرموده اند کافی و تام و حسن اما امام همام شمس العارفین ابو جعفر سجاوندی
مبانی وقوف را بر پنج قاعده نهاده یکی لازم که وصل طرفین موجب تغییر مرام و تشنیع
معنی کلام باشد دوم مطلق که ابتدا بما بعد در غایت خوبی و لطافت افتد سیوم جایز
که هر یک از وصل و فصل را وجهی روشن خیال توان بست چهارم مجوز بوجهی که معنی

اصل

اصل در وی وصل باشد اما وقف نیز وجهی پیدا توان کرد پنجم مرخص یعنی هر چند کلام
ما بعد بما قبل علاقه اتصالی بود اما وقف را از برای ضرورت انقطاع نفس بسبب
طول کلام رخصت داده باشند و در بعضی تفاسیر متعرض مراتب خمسه و اینچه لا وقف
علیه باشد شده اند و دلایل هر یک از وقف و وصل یاد نموده و درین ترجمه تعرض
بوقوف لازمه که بقول اصح در هشتاد و پنج موضعست خواهد شد و بس وَمِنَ اللّٰهِ
تَمَامُ التَّوْفِيقِ دوم علم قرآت و آن دو نوع است اول مشهوره که جایز التلاوتست و نماز
و نماز بدان درست باشد و آن قرآنیست که بطریق تواتر با ائمه این فن رسیده و اجماع بر
حقیت آن انعقاد یافته و آن منحصر در ده امامند که در قرات ایشان کتب مصنفه موجود
ابو جعفر و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی و سهل و یعقوب
و خلف رحمهم الله و هر یک ازین قرآت یا زده گانه کافی و شافیست و در ذات خود کامل
و وافی و غلو در ترجیح بعضی از آن بر بعضی ترک ادب باشد دوم قرات شاذه که منسوخه
التلاوتست و نماز بر آن صحیح نباشد و آن قرآنیست بروایت احاد وارد شده و نقل
آن بصحت نپیوسته و ائمه آن قرات ابن اوس است و عقیلی و ابو حیوه و ابن الانباری
و ابراهیم بن ابی عبله و غیرهم و در بعضی تفاسیر قرات ایشان نیز تعرض نموده اند و باید
دانست که اختلاف قرات دو نوع است یکی آنکه تعلق بتغییر الفاظ دارد نه بمعنی
چون ادغام و اظهار و فتح و اماله و همزه و تلیین و صله و سکون و طول و قصر مدات
و مانند آن دوم آنکه در وی هم تغییر لفظ باشد و هم تفاوت معنی چون غیبت و خطاب
و تذکیر و تانیث و جمع و افراد و امثال آن و این علم باعتبار ثانی بتفسیر تعلق میگیرد
جهت آنکه مفسر از بیان معنی هر لفظ گریز ندارد والله اعلم بالصواب **عنوان چهارم**
در بیان علوم که علی الاطلاق تفسیر را از آن چاره نیست و فایده او عام تر است اول
از آنها علم لغتست و در درة التاج آورده که معرفت لغت عرب لازم است چه قرآن
که دانستن آن واجبست در کسوت لغت عرب ظهور کرده پس شناختن لغت از لوازم

خواهد بود لأنّ ما لا يتمّ الواجب إلّا به وكان مقدوراً فهو واجب و در بحر البحور في
تفسير المسطور آورده که از فحوای إنّي رسول الله إليكم جميعاً معلوم شده و از مضمون حديث
بعثت إلى الأحمر والأسود مفهوم گشته که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نه تنها
بعرب فرستاده اند تمام اخیار عجم نیز بقبض اقتدای او باز داده اند و السنهٔ عجم بسیار است
از فارسی و ترکی و هندی و قبطی و نبطی و غیر آن و قرآن که معجز آن حضرت و دستور العمل
اهل شریعت است بلغت عرب نازل شده و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
حاضران زمان خود را برسانیدن قرآن بر غایبان امر فرموده حیث قال ع فليبلغ
الشاهد الغائب پس لازم آمد عجم را زبان عرب دانستن و عرب را نیز از لغات عجم با خبر
شدن تا تبلیغ ممکن باشد بطریق ترجمه و بدین سبب تا شیوع شریعت که بی توانا و قرآن است
بر همه آفاق بتواند تافت و عرب و عجم ازین خوان کرم بقدر حال خود نصیبی توانند یافت
والحمد لله والمنة که ساعت بساعت فیض این مائدهٔ اکرام تمام تر است و عواید فواید ش
بر خواص و عوام عام تر بیت چنان نوال تو شد عام کز نوالهٔ آن • کسی نماند که او را نواله
نرسید • و تحقیق لغات قرآنی در تفسیر عین المعانی بر وجه اشمل و در تفسیر امام ابو الفتوح
بطریق اکمل مذکور است دوم علم ابنیه و این علم نیز معرفت کلمات قرآنی را رکنی معتد علیه
چرا که بی وی بناها حاصل نباشد و میان جمع و واحد فرق نکند چنانچه مثلاً صیغهٔ خلقنا را
که بسکون قاف در قرآن واقعست بفتح قاف خواند کفر باشد و مانند این بسیار است
سوم علم اعراب و بی این علم در تفسیر قرآن نشاید چه شاید که بیک اعراب سخن دیگر گردد و آنچه (شروع کردن ازحال خود)
عین ایمان باشد محض کفر شود چنانچه در آیت أنّ الله بريء من المشركين ورسوله لام رسوله
که مرفوع است اگر مجرور خواند کفر بود و گویا سبب شناختن نحو همین لام رسوله بوده که
یکی از اعراب بجر میخوانده و امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام بعد از استماع این کلمه
و منع قاری با بو الاسود دئلی اشارة فرموده که انح یا ابا الاسود و تمام این کلام در محلش
مذکور است و کتاب معانی القرآن که امام فراء در اعراب مشکلات قرآن نوشته

در بین باب بسطی و اطنابی دارد چهارم علم معانی پنجم علم بیان و صاحب مفتاح آورده که توجه
بهر منزل و وقوف بر مراد حکیم علیم از کلام قدیم بحسب فهم بشری نفس الامری بدین دو علم احتیاج (از حیثیت)
کلی دارد و بعد ازین میفرماید فالويل كل الويل لمن تعاطى التفسير وهو فيهما راجل وای بر کسی که
در صدد شرح و تفسیر قرآن آید و ازین دو علم بحظی وافر و نصیبی کامل محظوظ نباشد و چون
این همه مبالغه بر دانستن علمین از اکابر صادر شده فی الجمله اعانتی بجهت حصر هر علم از آن
نمودن از دایرهٔ نسبت خارج نیست بدانکه علم معانی علمیست که بدو شناخته شود امری
چند که عارض است مر لفظ عربی را از تقدیم و تاخیر و تعریف و تنکیر و اثبات و حذف
و غیر آن و بدان امور احوال آن الفاظ عربیه مطابق مقتضای حال میشوند و مقصود
ازین علم در هشت باب انحصار یافته اول احوال اسناد خبری و فایدهٔ خبر و لازم آن
و اسناد مجازی و حقیقی و اقسام مجاز عقلی و مجازات عقلیه در قرآن بسیار است چه در خبر
چنانچه و أخرجت الأرض أثقالها انبات اخراج بمکان کرده و فی الحقیقه مخرج حق سبحانه (حضرت)
و تعالی است و چه در انشا مثل يا هامان ابن لي و بحقیقت بنا فعل عمله است نه از آن هامان
و علی هذا القياس دوم احوال مسند الیه از حذف و ذکر و تعریف و تنکیر و وصف
و تاکید و تقدیم و تاخیر و غیر آن و وقوع هر مقتضای ظاهر بحسب اقتضاء حالت
و شاید که حال مقتضی آن باشد که کلام بر خلاف مقتضای ظاهر آید چون وضع مظهر
در موضع مضمر و بر عکس و التفات نیز با اقسام خود از تصرّف این مقوله است سیوم احوال
مسند از ترک و ذکر و ایرادش بر سبیل افراد یا جمله و تقدیم و تاخیر و تنکیر و تخصیص چهارم
احوال متعلقات فعل از تقدیم و تاخیر و حذف و اثبات و بیان فایدهٔ هر یک از آن
پنجم بیان قصر حقیقی و غیر حقیقی در هر یکی قصر موصوف بر صفت یا عکس آن و اقسام آن
از افراد و قلب و تعیین ششم احوال انشا و در و مباحث تمنی و استفهام و امر و اقسام
آن باشد هفتم بحث وصل و فصل یعنی عطف بعضی از جمل بر بعضی و ترک آن
هشتم بیان مساوات در کلام و طرفین او که ایجاز و اطناب و مساوات ایراد لفظ باشد

بمعنی ادا اصل مراد بنا قص از وو بنر زاید بر وی ست چنانچه ولا یحیق المکر السیئ الا باهله
و لیجاز اداء مقصود است از کلام بکمتر عبارتی از عبارات متعارفه و اطناب اداء
او با کثر از ان اما ایجاز بر دو نوع باشد ایجاز قصر یعنی در و محذوفی نبود چنانچه ولکم
فی القصاص حیوة چه این کلام با وجازت لفظ بی حذف چیزی از و مشتمل بر معانی
بسیار است چنانچه بیان ان بیاید دوم ایجاز حذف چنانچه حرمت علیکم المیتة ای
تناولها اما اطناب یا با یضاح باشد بعد از ابهام تا یک معنی در دو صورت دیده و دانسته
شود چون رب اشرح لی صدری یا بذکر خاص بعد از عام تا دلیل فضیلت ان مذکور باشد
چون حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی یا بتکرار و ان جهت تاکید بود چنانچه کلا
سوف تعلمون • ثم کلا سوف تعلمون • و برای زیادتی تنبیه نیز اید یا بتذییل
یعنی تعقیب جمله بکلمهٔ ثانی که مشتمل بود بر معنی اول و فایدهٔ این صورت توکید است ذلك
کقوله تعالی جزیناهم بما کفروا وهل نجازی الا الکفور یا باعتراض الکلام قبل التمام و ان
برای تعظیم و تاکید و مانند ان باشد چنانچه فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون
عظیم و هر یک از ایات قرانی در باب ایجاز و اطناب بر وجهی واقع شده که در حسن
و لطافت مزیدی بر ان متصور نیست **رباعی** در خلوت اگر روی بکس ننمائی •
و ربو سر میدان بتماشا ائی • عشاق تو دانند که هر صورت از ان • در غایت خوبی
بود و زیبائی • و بدین ترجمه هر جا بقدر حال ایمائی بدین نکات و سایر ابواب علم معانی
خواهد رفت اما علم بیان علمیست که بدو شناخته شود ایراد معنی واحد بطرق مختلفه
در وضوح دلالت بران معنی یعنی بعضی از ان طرق واضح الدلالة باشند بران و بعضی
اوضح از ان و این علم منحصر بر سه چیز است تشبیه و مجاز و کنایت اما تشبیه چهار رکن دارد
مشبه و مشبه به و وجه شبه و اداة تشبیه و در هر تشبیهی غرضی و فایدهٔ هست مثلاً
بدین ایه که مثل الذین حملوا التورية ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً مشبه یهود ند بکتاب
و مشبه به حمار و اداة تشبیه کاف و وجه شبه حرمان انتفاع با وجود کد و تعب در

قل

حمل ان و فایدهٔ تشبیه تشنیع حال یهود و تفضیح ایشانست اما مجاز بقول اصح در قران
واقعست و بنزد اصولیان یکی از طرق استعمال نظم قرانی و جریان او در باب بیان مجازات
و مجاز مفرد باشد و مرکب مفرد کلمه ایست مستعمل در غیر ما وضع له و مجاز را از قرینهٔ عدم ارادهٔ
ما وضع له و علاقه سببیت چاره نیست و ان علاقه اگر غیر مشابهت باشد انرا مجاز
مرسل گویند و الا استعاره خوانند و مجاز مرسل باستقرا منحصر است در بیست و پنج
نوع و اکثر انواع در قران وارد است چنانچه هر یک در محلش سمت تبیین خواهد یافت
و استعاره نیز بر انواع و بعضی از ان در کلام مجید وقوع یافته‌اند و بهر یک ایمائی خواهد
رفت اما کنایت ذکر لفظیست و ارادهٔ لازم معنی او با ارادهٔ معنی او و بدین تعریف فرق
ظاهر شد میان کنایت و مجاز چه در مجاز همین لازم معنی مراد باشد و در کنایت ارادهٔ
معنی لازم هر دو هست و کنایت سه قسم است یکی انکه مطلوب بدو غیر صفت و نسبت و ارادهٔ
بود دوم انکه مطلوب بدو صفت باشد و مراد صفت معنوی است نه نعت و این باز
دو قسم است قریبه که ذهن از ان منتقل شود بمطلوب بی واسطه انتقال نکند بمقصود و بعیده که ذهن بی واسطه
سوم انکه مطلوب بدو نسبت باشد و انچه بکنایت و تصریح در کلام ربانی
وقوع یافته در اقصی مرتبه بلاغتست و از این ابواب نیز در هر محل نبذهٔ مذکور خواهد شد
ششم علم بدیع که بدو شناخته شود وجوه تحسین کلام بعد از رعایت مطابقهٔ
او با مقتضای حال و وضوح دلالت و باید دانست که وجوه حسن کلام دو نوعست
یکی انکه راجع بمعنی باشد چون طباق و مراعات نظیر و ارصاد و مشاکله و استطراد
و عکس و تبدیل و لف و نشر و تجرید و توجیه و مانند ان دوم انکه رجوع او بلفظ بود
چون تجنیس و اشتقاق و رد العجز علی الصدر و لزوم ما لا یلزم و امثال ان و اغلب
این وجوه بر سبیل کمال در کلام ذی الجلال وارد شده و بهر یک اشارتی خواهد
رفت تا مطالعه کننده را در طریق دلایل اعجاز دیدهٔ بصیرت گشاده گردد و داند که
فواتح و خواتیم ایات و سور بر احسن وجوه بلاغت و اکمل ان وارد است • اگر چه مشاطهٔ

٢١ فکر روشن صاحب نظران کالکونه محسنات کلامی چهره آرایش عذار کتاب اعجاز انتما
ترتیب نموده و بجهت زیور کلام مناسب انتظام صوری چند از بدایع و صنایع خیال فرموده
اما بحکم ع لیکن مدحت مقالی محمد همه محسنات را زیب و زیور از حسن اوست بیت
بزیورها بیارایند وقتی خوب رویانرا • تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی • هفتم
علم کلام هشتم علم فقه و چون علمای اصولین بعضی مسائل کلامیه و فقهیه از قرآن استنباط
فرموده اند در محل التحقیق از اینست که محل استنباط بوده مفسر را اجمالی بدان مستنبطات
باید تا بواسطه ان نقاب خفا از وجه معنی آیت بکشاید نهم علم حدیث چه در تبیین
مجملات و توضیح مبهمات قرآن احتیاج بحدیث واقع است کما قال تعالی لتبین
للناس ما نزل الیهم و از معرفت اقسام حدیث که صحیح و حسن و ضعیف است و انواع هر یک
ازان مفسر را ابتدا احتیاج بهره باید والله الموفق عنوان پنجم در بیان علومی که خاص
بتفسیر اول علم اسباب نزول بدانکه از ابتدای ظهور نور وحی الهی تا زمان وفات
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بیست و سه سال بود و بقول اشهر
قران درین مدت نازل شده و ابن الجوزی در تفسیر زاد المسیر آورده که نزول قرآن
در مدت بیست سال بوده و کمتر ازین نیز گفته اند و بر هر تقدیر قرآن درین مدت
متفرق فرود آمده و در وقایع مختلفه نازل شده و امام واحدی رحمه الله آورده که از جمله
علوم قرآنی انچه صرف عنان عنایت بدان اولی مینماید علم اسباب نزولست
چه معرفت تفسیر هر آیت بدون وقوف بر بیان نزول ان ممتنع باشد و خوض در آن
بی روایت و سماع جایز نبود و امام مذکور را درین علم علیحده کتابیست با انکه در وسیط
و بسیط نیز بسط اطناب فی هذا الباب فرموده و انرا امام ابو نصر احمد بن علی بن بکی
ترجمه در غایت زیبایی نموده و ثبت اسباب نزول درین ترجمه اغلب ازان کتاب
خواهد بود دوم علم ترتیب نزول و لفظ نزول بدانکه اول آیتی که از قرآن فرود آمد بقول اصح
اقرأ باسم ربک الذی خلق بود و آخر آیتی که نازل شد باشهر اقوال آیت واتقوا یوما

ترجعون فیه الی الله الی آخره و اول سورتی که بتمام نزول یافت باتفاق علما سوره فاتحه
بود و آخر سوره که بتمام منزل گشت اذا جاء نصر الله والفتح و با انکه بعضی از قرآن بمکه
فرود آمده و بعضی بمدینه و در مواضع دیگر نیز چون بیت المقدس و جحفه و حدیبیه
و طایف و تبوک و بدر و غیر ان منزل شده مجموع سور و آیات را در مکی و مدنی
منحصر داشته اند و در کشف الاسرار آورده که هر چه از قرآن در زمانی منزل شده که حضرت
ختمی منقبت صلوات الله و سلامه علیه در مکه مقام داشتند انرا مکی گویند خواه آن حضرت
در وقت نزول ان در مکه بوده باشد و خواه نه چون آیات منزله در بیت المقدس
و تحت العرش در شب معراج و انچه در بطن نخله فرود آمد لیلة الجن و امثال ان و هر چه
در ان اوقات فرود آمد که غالب جناب رسالت مآب علیه الصلوة والتحیة بلا ارتیاب در
مدینه متوطن بوده اند انرا مدنی خوانند خواه در ان زمان در مدینه مقیم بوده باشند
و خواه از مدینه مسافر چون آیات نازله در تبوک و طایف و غیر ان و از جمله سور قرآنی
هشتاد سوره مکی و بیست و دو سوره مدنیست باتفاق و در یازده سوره اختلافست
و فاتحه را هم مکی میدانند و هم مدنی و از انجمله در چهل و نه سوره مکی هیچ آیت
مدنی نیست و در یازده سوره مدنی هیچ آیت مکی نیز و در باقی سور مکیه آیت مدنی
و در سور مدنیه آیات مکی واقعست و دیگر بباید دانست که اول سوره که بمکه فرود آمد
سوره اقرأ بود و آخر سوره عنکبوت و گویند مؤمنون و سوره مطففین میان مکه
و مدینه در وقت هجرت نازل شده و بمکیات الحاق کرده اند اول سوره نازله بمدینه
بقره بود و آخر سوره نصر و فایده معرفت ترتیب نزول و شناختن سور و آیات مکی
و مدنی راجعست بعلم ناسخ و منسوخ و در مبدأ هر یک از سور بترتیب نزول ان
و در اثنای سور بذکر آیات مکی و مدنی ازان اشارتی خواهد رفت سیوم علم النظم
بین السور والآیات علمی شریف است مترتب بر ترتیب آیات و سور و همین ترتیب آیات
که در مصاحف واقعست بتلقین حضرت رسالت و تعیین ایشان بوده از تعلیم

جبرئیل بفرمان ملک علام چنانچه عنقریب از روی توضیح تقریر خواهد یافت
و اکابر دین از لوامع این ترتیب اقتباس مناسبات تا مدبرین الایتین والسورتین نموده اند
و در انتظام ایت یا سوره لاحقه بایت یا سورت سابقه وجه مناسبتی بیان فرموده اند
و مقصد اصلی باز نمودن سلاست و عذوبت این کلام بدیع انتظامست و فایده کلی
اظهار تناسب و تناسب میان سور و ایات اعجاز سماتست کما قال الله تعالی الله نزل احسن
الحدیث کتابا متشابها و نزد فضلای عرب که امراء دیوان ادبند این نکته امریست
مقرر و قانونی محفوظ معتبر که هرگاه صحیفه کلامی چون سطح ساذج از خط و خال نقش
خالی باشد بصفت فصاحت و سمت بلاغت متصف و متسم نمیگردد و بعد از آنکه
بپیرایه تنوع و تلوین اراسته باشد بزیب مناسبت و موافقت و زیور مشابهت و ملایمت
زیبا نمینماید و اطلاق وصف حسن که عبارت از روح منفوخ است در قالب تناسب
برورات نمینماید ع نسبت خوبی هم از خوبی نسبت ظاهر است • و بعد از آنکه صفحات
سور و ایات بنقوش انواع این اخبار و حکایات و صور اسالیب قصص و روایات
مزین و محلی است هر اینه طریق مناسبت میان هر دو ایت و سوره که مقارن افتاده اند
مرعی خواهد بود و در این وجه شمه از مناسبات بین السور و الایات بر وجهی که
در تفاسیر مشهوره معتبره مسطور شده مذکور خواهد شد و دعوی آنکه
وجه مناسبت این باشد یا مراد الله از این ترتیب همین بود از طریق خرد بر طرفست
و از دوش ادب دور الا الی الله تصیر الامور مراد حق جز حق نداند و مخلوق از کشف
اسرار خالق دم زدن نتواند بیت پرده کس لایق اسرار تو نیست • جز تو کسی محرم
راز تو نیست • هر کسی از دور دمی میزنند • در ره حیرت قدمی مینهند • هیچ
دم از سر تو اگه نشد • هیچ قدم محرم این ره نشد • چهارم وجوه و نظایر و آن عبارتست
از شناختن بعضی الفاظ قرانی که معانی مختلفه امده باشد و بیان هر وجهی و استشهاد
بنظایر آن هم از قران چون لفظ رحمت مثلا که در کلام الهی بر بیست وجه وارد شده

و هر وجهی در چند موضع از قران مذکور است و امام ابو حامد اصفهانی در کتاب
البصائر فی الوجوه والنظائر باسناد خود اورده از مقاتل بن سلیمان از مرتضی علی صلوات الله
علیه که لا یکون الرجل فقیها حتی یری للقرآن وجوها کثیرة پنجم علم غرایب القران و آن
متنوعست مشکلات و نوادر اما مشکلات الفاظی را گویند که خالی از غرابتی نباشند
و تعلیم آن از تتمه علم لغت است اما نوادر عبارتست از شناختن معانی الفاظ قرانی بر وجهی
که اهل لغت مروی نباشد و در قوانین عربیت نیز از او وجهی مقرر نبوده مثلا در ایت
عینا فیها تسمی سلسبیلا مفسران گویند سلسبیل نام چشمه ایست در بهشت و در غرایب
بدین وجه گوید که سل سبیلا الیه یا محمد و امثال این بسیار است و شیخ ابو بکر سجستانی
در این باب کتابی دارد و در مقدمه تفسیر شفا نیز شمه از وی اورده شده ششم علم ناسخ و منسوخ
بدانکه نسخ در لغت بمعنی محو ساختن و زایل گردانیدن باشد و در اصطلاح رفع حکمت
شرعی بدلیلی شرعی متاخر و در نزد مفسران عبارتست از ازاله ایتی حکم و تلاوت یا یکی
از آن و جمهور مسلمانان تجویز نسخ کرده اند و یهود از اهل کتاب نسخ را محال دانند
و علامت جهل و پشیمانی دانند و گویند این دو صفت بر خداوند روا نیست و اهل
اسلام نصرهم الله در جواب ایشان گفته اند که نسخ در اخبار موجب جهل و کذبست نه
در احکام و نسخی که در قران واقع شده در احکام است نه در اخبار و احکام الهی در وقایع
تابع مصالح عباد و اغراض ایشانست بحسب اختلاف اوقات و اشخاص پس هرگاه که
آن مصالح بسبب اشخاص و اوقات مختلفه متغیر گردد حکم نیز تغییر یابد و از آنجا جهل
و ندامت لازم نیاید مثلا امر و نهی طبیب کامل در معالجات بیمار بواسطه تخالف
وقت و تفاوت مزاج مختلف میشود و آن نه از روی نادانیست و نه بسبب پشیمانی
بلکه ملحوظ در آن مصلحت مریض و حال اوست بیت متابع سخنان طبیب باش که او •
صلاح حال ترا بهتر از تو میداند • و اگر فرض کنیم که حکم الهی تابع مصالح بندگان
نیست این جواب توان گفت که چون و چرا در فعل حکیم مدخل ندارد و هیچکس را

بر لیکن از حق سبحانه صادر شود اعتراض نرسد لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون تغییر
مشروع در انتها هیچ تقدیر اوست در ابتدا پس انکه در بدایت حکم را تقدیر کرده اگر در
نهایت تغییر کند حاکم است **بیت** مالک رد و قبول هر چه کند پادشاست ۰ بنده چه
دعوی کند حکم خداوند راست ۰ زبان اعتراض بمقراض اعراض باید برید و بوقت ظهور آثار
حکم حکیم سر رضا در گریبان تسلیم باید کشید **بیت** حکم که از حق رسد بدان بگرو ۰
یفعل الله ما یشاء بشنو ۰ و با انکه اهل اسلام در وقوع نسخ متفق اند در اثبات و نفی بدل نسخ
مخالف اند بمذهب جمعی نسخ بی بدل جایز بل واقع است چنانکه حکم تقدیم صدقه قبل
از نجوی و قومی دیگر بایت ما ننسخ منها استدلال نموده بوجوب بدل قایل اند
و در تفسیر کبیر اورده که نفی حکم و اثبات تعبد بدان بهتر است از ثبوت او و در از منه پس
خیریت راجع بسقوط حکم باشد نه بوجود بدل و مباحث علما در این محل بسیار است
انعطاف عنان سخن بجانب بیان اقسام نسخ اولی مینماید و در عین المعانی اورده که اقسام نسخ
در قران سه است اول نسخ تلاوت و حکم معا از انس بن مالک مرویست که ما در زمان
حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام سوره میخواندیم برابر سوره توبه و از مجموع ان همین
یک ایت در خاطر من مانده که لو کان لابن ادم وادیان من ذهب لابتغی الیهما ثالثا الی
اخره و در تفسیر مفاتیح الغیب وارد است که سوره احزاب برابر سبع طوال که ثلث
مجموع قرانست بوده و زیاده و از چندین ایت حکما و تلاوة منسوخ شده و ایاتی که در
شان قتلی بیر معونه نازل شده بود که بعضی از ان اینست بلغوا عنا قومنا انا لقینا ربنا
هم ازین قسم منسوخ است دوم از اقسام نسخ نسخ تلاوتست و بقاء حکم چنانکه درین ایت
که الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما نکالا من الله تلاوتش منسوخ شده و حکمش باقیست سوم
نسخ حکم است و بقاء تلاوت و منسوخی که حالا در قران از ان بحث میکنند اینست چون
تخییر در صوم و فدا و امر قبله و تحویل ان و از جمله صد و چهارده ایت است از پنجاه و چهار
سوره که احکام انها باین ایت اقتلوا المشرکین کافة که ایت السیف گویند نسخ

نسخ

نسخ یافته و تلاوت ایشان باقیست معترض که گوید بعد نسخ حکم فایده تلاوت چه باشد وجواب
انست که فعل فاعل حکیم جل ذکره از صفت عیب و وصمت عبث مقدس و مبراست
پس ابقاء ان مشتمل بر فایده بزرگ و مصلحتی کلی خواهد بود غایتش انکه فهم هر کس
بغان نرسد و ما مشاهده میکنیم که انواع فواید بر بنده واصل میشود و معرفت اسباب
ان مر او را حاصل نیست ممکن که بقاء ان ایات نیز منطوی بر منفعتی عظیم باشد که
بندگان بدان محظوظ میشوند از ان سبب غافل و ناهل میمانند و در بعضی ایات
منسوخ الحکم که این منفعت نبوده تلاوتش نیز در قسم نسخ یافته والله اعلم و در تحقیق جامع
اورده که نظم قران را دو حکمت یکی تعلق بنفس نظم دارد ولی چون وجوه اعجاز و قرائت
در نماز و مانند ان و دیگری تعلق بمعنیست چون امر و نهی و وجوب و حرمت و غیر ان
و هر یکی ازین قسمین مقصود بنفسه است پس اگر ایتی از معانی متعلق بنظم قرانی باشد
منسوخ گردد مقصود دیگر که تعلق بلفظ دارد چون جواز صلوة و وجه اعجاز و غیر هما
باقی خواهد ماند پس ثابت شد که بعد از نسخ حکم فایده تلاوت باقیست و در جواب
انکه گوید همین نکته در ایات منسوخ التلاوة والحکم متصور است پس فایده نسخ تلاوت
چه باشد توان گفت که شاید بنا بر تغییر و تسهیل عباد وقوع یافته باشد یا در ابقاء
ان مصلحت بندگان نبود والله بکل شی علیم و بعضی از علما استثنا و تخصیص و تعلیق
بشرط و تخصیص و تعلیق بشرط و تقیید بوصف را از قبیل نسخ شمرند و در عین المعانی
اورده که نزد محققان نسخ دیگر است و تعلیق و استثنا و تقیید دیگر چه نسخ رفع حکمت
بعد از تمکن فعل و قرابت از و متراخی باشد و تخصیص متصل و منفصل شاید و استثنا
و تعلیق و تقیید تغییر اند بر کلام تا متردد ماند و جز متصل نشایند پس اینها از قبیل
نسخ نباشند اما دور نیست که اصحاب نسخ نظر بتغییری که نسبت بکلام بر نسخ حقیقی
و بر ین مجموع مذکور است مترتب میگردد تمام را بحکم میدهند و اکثر مفسران
در بیان ناسخ و منسوخ تابع ایشانند و درین ترجمه ایات ناسخه و منسوخه باسرها مذکور

خواهد شد و فواید دانستن این علم بسیارست خصوصاً اهل اجتهاد و متکفلان
بیان احکام شرع عتید را و مفتی را که ناسخ و منسوخ ندانند قول او در تفسیر اعتماد را نشاید
و در نهایة البیان آورده است که ابن عباس رضی الله عنه شخصی را دید که قصص قرآن
میخواند و جمعی بر وی گرد آمده در معنی قرآن سخن میراند فرمود که ناسخ و منسوخ را میدانی
گفت نه ابن عباس روی از وی بگردانید و گفت هلکتَ و اهلکتَ هم خود در مهاوی
غوایت هلاک شدی و هم مستمعان را در بادیه ضلالت هلاک ساختی و باید دانست
که کتاب ربانی بر ناسخ و منسوخ اشتمال دارد بعضی آیات او بعضی دیگر را نسخ کرده
بی شبهه تمام او از روی غالبیت بفضیلت جامعیت مجموع کتب انبیا و صحف
رسل را خط نسخ در کشیده جهت آنکه هر چه در جمله کتب الهی از اسرار و احکام پادشاهی
اندراج یافته بود این کتاب میامن نصاب بر آن مشتملست و آنچه از حقایق کمالیه
که اختصاص این حضرت ختمیت و امت بزرگوارش لایق است درین کتاب مندرج
شد و کتب سابقه از آن خالی و عاطل بیت آنچه خوبان را بود یکسر ترا •
و آنچه آن تست ایشانرا کجاست • لاجرم چون مخادر دلارای این دلربا از زوای
نقاب خفا پدیدار شد حسن فروشان دیگر که جمال حال ایشان بکمال جامعیت
آراسته نبود بحجاب اختفا محجب شدند بیت هر نازنین که بود مه و خور حسن میفروخت
چون تو بیامدی پی کار دگر گرفت • و یکی از بزرگان فرموده که امثال قرآن با کتب
دیگر نموداری آفتابست با سایر کواکب و وجه تمثیل آنکه تا جمال آفتاب جهانتاب
در نقاب حتی توارت بالحجاب مختفی باشد انوار کواکب تابان در پیش طاق رفیع
الاساس آسمان با چهره برافروخته شب روان مسالک بر و بحر را مشعله راه هدایت
و سراج وهاج منهاج دلالت اند که و بالنجم هم یهتدون اما وقتی که علم زرنگار
مهر از افق سیم اندود سپهر نمودار شود و رایت بیضای سلطان سیارگان در ساحت
میدان فلک باشعه عالم افروز هو الذی جعل الشمس ضیاء برافراشته گردد هریک از

شمعهای

شمعهای نورانی ستارگان در زاویه خفا منطفی و در خلوه خانه خمول مختفی میشود ع
جائی که آفتاب برآید ستاره چیست ع همچنین وقتی که خلایق در شب شبهت
ظلمات جهالت گرفتار بودند و هنوز تباشیر صبح دین کامل از افق دولت محمدی
پرتو نور بر فضای صحرای ظهور نیفکنده بود حضرت عزت تعالی شانه ایشانرا کتابی
فرستاد تا سایران طریق طلب باشعه آن کتب که چون لمعات شهب در تاریکی
غوایت رخشان و درخشان بودی راه نجات مییافتند اما چون صبح نورافشان
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی از افق شریعت خاتم النبیین صلی الله علیه
طالع شد و آفتاب قرآن از اوج فلک ایمان و ایقان درخشیدن آغاز کرد کواکب کتب
منزله باشعه انوار فرقانی و اشراقات لوامع اسرار قرآنی تاب نیاورده در حجب نسخ مستور
شدند و مثل سایر اذا طلع الصباح استغنی عن المصباح بر عالمیان چون روز روشن
گشت نظم ستاره درخشید چندان بود • که خورشید تابنده پنهان بود •
چو بردارد از رخ نقاب آفتاب • کواکب بپوشند رخ در نقاب • هفتم علم
قصص از اخبار انبیا و حکایات اولیا و احوال امم ماضیه از متابعان شرایع و مخالفان
ملل و مانند آن و چون قرآن بر اکثر اقاصیص گذشتگان انطوا دارد و مفسران را از
مزاولت این علم چاره نخواهد بودن و تفسیر امام ثعلبی و کبیر طبری مشتمل‌اند بر اغلب
روایات و حکایات هشتم علم مواعظ و نصایح بدانکه مواعظ و ارشاد قرآنی دو
نوعست یکی آنکه بتصریح شرف ورود دارد و انی فاشتر چون آیاتی که در ذم دنیا و مخالفت
نفس و توبه از معاصی و امثال آن وا قسمت دوم آنکه ارباب تذکیر بصفای ضمیر
از معانی آیات و اوامر آن استخراج کرده اند و بر رموز و اشارات آن فایز گشته و کتب معتبره
چون کنز المذکرین و لطائف التفسیر و امالی شمس الائمه و فصول ابن هیصم و غیر آن
از لباب این باب مشحونست و هرجا سخن را گنجایش شمه از آن خواهد بود بحسب مقتضای
مقام گوهری چند گرانمایه در سلک بیان انتظام خواهد یافت بیت توفیق خداوندی که از جود

رساند بنده خود را بمقصود نهم علم اخلاق در تفسیر قنادی آورده که یکی از علوم
معنویه که مفسر را از دانستن آن چاره نیست علم اخلاق است و پیش ازین گفته شد که قرآن
مجمع مکارم اخلاق است چنانچه فرموده کان خلقه القرآن از آن خبر میدهد پس
تعرض اخلاق حمیده و تحریص بر آن و شرح اوصاف ناپسندیده و تنفیر از آن موجب
کمال تفسیر است دهم علم تاویل و آن صرف کلام است از صورت و رجوع آن بمعنی
که صورت را بر آن دلالت نبود چنانچه مثلاً از لفظ نفی معنی اثبات اراده کنند
و از لفظی که دلالت بر عام دارد خاص طلبند و چون عنقریب معنی تاویل و فرق میان
وی و تفسیر تشریحی مستوفی خواهد آمد درین محل اختصار انسب است یازدهم
علم حقایق و اشارات و در این باب عنوانی جداگونه در اصل چهارم صورت ترقیم
خواهد یافت دوازدهم علم دلایل الاعجاز بدانکه شناختن اعجاز قرآن و دانستن
دلایل و وجوه آن از جمله مهمات است و در این باب کتب معتبره چون اسرار البلاغه
و نهایة الایجاز و دلایل الاعجاز و غیر آن ساخته اند و وجوه اعجاز به بسطی لایق در
اصل چهارم صفت تحریر خواهد پذیرفت سیزدهم علم رد المعارضین و این از تتمه
علم دلایل الاعجاز است چه رد اقوال زنادقه و معارضه با منکران قرآن هم بدلایل
اعجاز میتوان نمود و لله الحمد که هر رقم اعتراضی که زدند سفیهان بی ادب بر صحیفه
شریفه ذلک الکتاب لا ریب فیه کشیده اند از تناقض و اختلاف و تکرار و غیر آن
ایزد سبحانه جمعی را از ائمه دین توفیق داده تا بدلایل قاطعه و براهین ساطعه
آن را محو کرده اند و در جامع التفاسیر و بعضی از رسایل امام علامه رحمه الله نکته چند
از آن مذکور است و درین ترجمه تعرض بایراد بعضی از آن دست خواهد داد و من الله
العصمة و الرشاد اصل ثالث در ذکر الفاظی که میان مفسران متداول است و بیان
برخی از معانی هر یک از آن و اساس این اصل مبنی است بر هفت عنوان عنوان اول
در بیان انزال و تنزیل و حقیقت نزول بدانکه انزال فرو فرستادن چیزی باشد

ازبلندی

از بلندی به پستی یکبار و تنزیل فرستادن بر سبیل تدریج بعضی از پی بعضی و هر دو نوع
در باب نزول قرآن واقعست قوله تعالی انا انزلناه فی لیلة مبارکة و قوله تعالی و نزلنا
علیک الکتاب و جمع میان هر دو معنی چنان توانند بود که باخبار صحیحه ثابت شده که مجموع
قرآن در شب ماه رمضان در سال اول از بعثت از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده بمحلی که
آن را بیت العزه خوانند و انزال عبارت از آنست و بعد از آن بمدتی معین آیت آیت
و سوره سوره بحسب مصالح عباد یا بوقت ظهور سببی از اسباب نازل شده و تنزیل
اشاره بدانست و حکمت در نزول قرآن بر سبیل تدریج آرامش دلها بوده بدانچه
اگر یکبار نازل شدی هیچ دل را تحمل آن حمل نبودی و حقتعالی در جواب کافران که
از روی اعتراض میگفتند چرا قرآن یکبار فرو نیامده چنین میفرماید کذلک لنثبت به
فوادک پس فرستادن قرآن سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی جهت آرام دل پیغمبر
علیه الصلوة و السلام و متابعان آن حضرت بوده و در تیسیر آورده است که حقتعالی
خبر میدهد از فرستادن سه چیز از آسمان بطریق تدریج یکی آب باران و نزلنا
من السماء ماء مبارکا و اگر آب باران یکبار فرو آمدی همه را طوفان در عالم ظاهر شدی
دوم روزی بندگان و ما ننزله الا بقدر معلوم و اگر روزی یکبار رسیدی بنده
از محافظت و نگاه داشت آن عاجز گشتی سوم سور و آیات قرآن انا نحن نزلنا علیک
القرآن تنزیلا چه اگر قرآن جملة واحدة نازل شدی هیچکس طاقت سماع و حفظ
آن نداشتی تورات موسی ع یکبار فرو آمد چون صلحای بنی اسرائیل طاقت کشش آن نداشتند
لاجرم مقید بدانستن نشدند بهای اندک بفروختند لیشتروا به ثمنا قلیلا و در آثار آمده
که از همه بنی اسرائیل جز هارون و عزیر را حفظ تمام تورات میسر نشد اما چون قرآن
مفصل فرو آمد دلهای مؤمنان بقبول آن استقبال نموده هر آیت را بتکرار و تذکار
در دل جای میدادند تا وقتی که قرآن تمام نازل شد چندی از صحابه بشرف حفظ
آن دریافته بودند و بعد از ایشان بموافقت توفیق چندین صاحب دولت دیگر

بعادت حفظ قرآن مستعد گشته در سلك ح اشرف امتي حملة القرآن انتظام يافته وخواهد
يافت نكته ديگر آنست كه حضرت رسالت صلوات الله عليه در زمان عنا مبتلا بانواع بلا
از جانب اعدا مبتلا مي بود چنانچه مضمون ما اوذي نبي مثل ما اوذيت از اين معني خبر ميدهد
پس هر بار كه دل مبارك آن حضرت بسبب زخم جفاي دشمن مجروح شدي از نزديك
دوست آيتي يا سوره كه بحكم وشفاء لما في الصدور مرهم راحت بودي فرود آمدي
و زنگار آزار گفتار بصيقل آن بيكبار از آيينه سينه بي كينه مختار مرتفع گشتي و الم ريش
در مذاق اسرار بلذت نوش اين شربت خوشگوار تدارك يافتي بيت كه مرهم از غم از درد گا
پيش آيد كنون كه دردي تو بينم دلم باسايد ٭ يا آن گويم كه دل مبارك آنحضرت بواسطه
توجه بر نسبت لي مع الله احيانا از گفتگوي خلق مستوحش ميشد پس بجهت تجديد انس و سلوت
حضرت رسالت صلوات الله الرحمن عليه ساعت بساعت از ساحت صحراي وحدت
نسيمي تازه كه موجب بسطي بي اندازه بودي نازل ميگشت و ظلمت كثرت را از نظر
شهود آن محبوب عاقبت محمود محو ميساخت بيت درين ديار بدان زنده ام كه گاه گاهي
نسيم باد صبا زان ديار ميايد ٭ و گفته اند فايده تفريق آيات و تدريج نزول آن
كثرت ملاقات جبرئيل بود با آن حضرت چه جناب نبوت مآب را با جبرئيل انسي
عظيم بود بسبب آنكه پيغام دوست ازو شنودي بيت خالي از آن زبان دوست شنودن
چه خوش بود ٭ يا از زبان آنكه شنيد از زبان دوست ٭ و هر آينه جبرئيل ع براي نزول
هر آيتي يا سوره بسده عرش اشتباه رسالت پناه تردد نمودي و بدان واسطه قواعد
موانست و مؤالفت تمهيد تمام يافتي و مشام سر آنحضرت بمدد فتوحات روح
قدسي از روايح رياحين رياض انس معطر شدي مصرع من بوي تو هوا خواه نسيم سحرم
و حقيقت نزول آنست كه جبرئيل ع از خداوند تعالي قرآن شنيد و وقتي كه او در آسمان
بود پس بزمين آمد و بحضرت پيغمبر رسانيد نه آنكه عين كلام منتقل شده باشد
از موضعي بموضعي زيرا كه كلام معني است قايم بذات حق تعالي و آن صفت قديم الهي ا

كه زوال

كه زوال و انتقال بدان راه ندارد و در صحايف آورده اكابر اهل اسلام در الفاظ
قرآن اختلاف فرموده اند قومي بآيت بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ استدلال ميكنند
بر آنكه الفاظ قرآن در لوح محفوظ مكتوب بود و جمعي انه لقول رسول كريم لفظ را بجبرئيل اسناد
مينمايند و طايفه تمسك بكنند نزله علي قلبك نموده ميگويند نزول بر قلب بمعني
خواهد بود پس لفظ را بحضرت رسالت مسند ميسازند اما قول اصح آنست كه در عمدة
العقايد آورده مضمون آن آنكه جبرئيل از حق سبحانه و تعالي قرآن فرا گرفتي بر وجهي كه كيفيت
آن مفهوم بشر نيست يا استماع كردي از حق تعالي بنوعي كه او را شنوا گردانيدي بدان
يا آوازي شنيدي كه بر كلام حق تعالي دال بودي يا از لوح محفوظ برخواندي و ياد
گرفتي يا اسرافيل كه ملك اللوح است از لوح خواندي و بر جبرئيل املا كردي و جبرئيل
آنرا ماخوذ يا مسموع يا محفوظ كرده خود را بحضرت رسول صلي الله عليه و آله رسانيدي
والله اعلم بحقايق الامور عنوان دويم در معني وحي و اقسام آن وحي در لغت پيغام دادن
و سخن پنهان گفتن و اشارت كردن بر سبيل سرعت و باصطلاح رسيدن پيغام
الهيست بوحي اليه بر وجهي از وجوه و در بصاير آورده كه وحي فرمان حق است در
مصالح خلق كه بواسطه ملك برسول رسد و بوساطت رسول بخلق پس
ملك و رسول بمثال دو متوسط اند يكي از جهت حق و ديگري از جهت خلق تا فرمان
او عرضه شان بواسطه اين دو متوسط ببندگان او رسد و در تفسير امام راغب مسطور است
كه وحي دو گونه باشد جلي و خفي اما جلي آنست كه بواسطه سفير باشد و سفير انرا گويند
كه پيغام حضرت عزت بمحرمان سراپرده رسالت ميرساند و گاه باشد كه آن سفير
مرئي شود و مواجهه پيغام گذاري مشغول شود و گاه بود كه او را نه بينند اما پيغام او را
او گيرند و نزد محققان ديدن سفير و شنيدن كلام او خاصه اولوا العزم است كه بقول اصح
اصحاب شرايع اند و نادر ديدن سفير اما آواز شنيدن آن ساير انبيا است و غير
ايشانرا نباشد و وحي خفي آنست كه وساطت سفير در ميان نباشد و آنرا نيز الهام گويند

بیت انکه بخاصان شرف عام داد • وحی خفی را لقب الهام داد • واین قسم
بدو نوع انقسام میپذیرد یکی انکه در بیداری ملهم گردد دوم انکه در عالم مثال
بطریق رؤیا مشاهده نماید و باز انچه در خواب بیند یا صریح بود که احتیاج بتعبیر
ندارد یا باشارت وتلویح باشد محتاج بتعبیر وتاویل واین دو نوع از وحی چنانچه انبیا را
بود غیر ایشان را نیز میتواند بود وامام ابو الحامد همدانی در ترجمه ذریعه که موسومست
بکنوز الودیعه میاورد که کیفیت وحی نسبت با انبیا علیهم السلام چنان بوده که از طور بشریت
عروج نموده بمقام ملکیت پیوسته اند و بوسیله مناسبت از ملك اخذ وحی مینموده
یا سفره بزرگوار چون جبرئیل وغیره بشکل انسانی متشکل میگشته اند وتنزل نموده وحی را
مودی میگردانیده وغیر انبیا را این حالت بدایت ونهایت وحی خفی که منتهای اقدام
اولیا باشد بدایت وحی جلی خواهد بود که مبدا سلوك انبیاست وبیان اسرار وحی
جلی وکیفیت القا وتلقین وتعلم وتعلیم ان از زبان قلم وقلم زبان محرم نیستند
حقیقت وحی را جز پیغمبران که تواند شناخت ع سر من و تو جز من و تو نشناسیم •
وحی که بسفارت جبرئیل امین بحبیب رب العالمین فرود میامده بیکی از دو طریق
بوده چنانچه در احادیث صحاح وارد است یکی انکه جبرئیل بصورت مردی بران
حضرت ظاهر شده مکالمت فرمودی وحضرت انچه از وی شنیدی یاد گرفتی
واکثر اوقات بصورت دحیه الکلبی که جوانی زیبا صورت نیکو سیرت بود
بروی ظاهر میگشت طریق دوم ان بوده که مثل اواز جرس صدایی میشنید وبدان
اواز بورود قافله فیض از مکمن غیب بشهرستان عین استدلال مینمود شعر
کاروان غیب میاید بعین • لیك از ین زشتان نهان اید همی • همچو
روغن در میان جان شیر • لامکان اندر مکان اید همی • همچو عقل اندر میان
خون و پوست • بی نشان اندر نشان اید همی • این همه رمزاست مقصود ان بود •
کان جهان در این جهان اید همی • ودرین قسم از وحی مشقت بسیار بدان حضرت

میرسید

میرسید چه بی وجود وصول بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروفات وکلمات از دایره رسم وعادت
خارج میشود وغالب انست که این طور نزول بطور دل پر نور انحضرت واقع میشد
ودرین حال بحکم انا سنلقی علیك قولا ثقیلا ثقل حمل وحی بمثابه بروی غلبه کردی
که اگر بر شتر سوار بودی دست وپای مرکب دو تا شدی واگر یکی از صحابه تکیه داشتی
نزدیك بدان بود که اعضاء وی در هم شکستی واز ین حالت اتش ولع انحضرت در کانون
شوق ومحبت بمرتبه مشتعل میشد که با وجود سردی هوا قطرات عرق از گلبرك رخسار
دلارایش میچکید ع چون قطره شبنم که چکد از ورق گل • ولون مبارکش بوجهی
افروخته میگشت که سرخی ورنك ان روی عالم افروز چهره ارغوان را گلگونه حسن میبخشید
ع گل روی تو دید سرخ از ان شد دو لش • وچون شتر مست صداهای درد آمیز
شور انگیز از وی ظاهر شده زمام اختیار مستمعانی که رست معانی کلمات ان حضرت
بودند از قبضه اختیار بیرون میبرد ع کوه اگر نالد زین بشنود از جا برود • این سخنان شمه
بود از قبول انحضرت مر حقایق را بواسطه اما هر کس از ان مقام که سید انام در خلوت
خانه ع لا یسعنی فیه ملك مقرب بی واسطه اخذ معارف وحقایق میفرموده اند
نشان نتوان داد بیت تا در چنان پرده کی ره دهند • که روح الامین را در و بار نیست •
شیخ الاسلام احمد جام قدس سره در رساله پیر و مرید اورده که قبول حقایق
حقیقت بی واسطه کسی را میسر شود که یکی از حجاب صفات بشری ودو حائی خلاص یابد
زیرا که هر چه از پس حجاب اید بواسطه اید واگر چه بعضی را چنان نماید که بی واسطه است
چنانچه موسی ع تصور میکرد که کلام بی واسطه میشنود وبحقیقت بواسطه بود گاه
گاه شجر را واسطه ساختندی که من الشجرة ان یا موسی وگاه واسطه صوت ونداد ومیان
امدی که نادیناه من جانب الطور الایمن ودر وشن است که کلام حق را صوت وحرف
نباشد وموسی کلیم بواسطه صوت وحرف وندا شنید ودر بدایت نبوت
نیز که حضرت خواجه ما را دفع حجب بکمال نرسیده بود بوساطت روح الامین

در نزول او بر قلب مبارکش و دیگر آنکه در شب معراج چون کشف القناع حقیقی بود واسطه
از میان برخواست که فاوحی الی عبده ما اوحی بلا وحرف همه کس میشنود اما سر
فاوحی هر کس در نمییابد حضرت مولوی اینجا فرموده مثنوی حرف و صوت و نطق را برهم زنم
تا که بی این هر سه با او دم زنم ۞ ای خدا بنمای جان را آن مقام ۞ کاندرو بی حرف میروید
کلام ۞ عنوان سیم در معنی سوره و متعلقات آن بدانکه سور و سوره در عرف اهل
لغت حصار شهر و مانند آن را گویند که مشتمل باشد بر محلها و خانها و مرتبه بلند را نیز
گفته‌اند ماخوذ از سار اذا ارتفع و علا الم تر ان الله اعطاك سورة ای رفعة یا از سور است
که بمعنی قوت باشد و این هر سه معنی بر تقدیریست که واو سوره اصلی باشد اما اگر
منقلب از همزه دارند از سؤر ماخوذ باشد که معنی او بقیه طعام و شراب بود و در اصطلاح
مفسران سوره نام مقداریست از قرآن مشتمل بر چند آیت معین معلوم الاول
والاخر که از قبل شارع باسمی خاص اختصاص یافته باشد چون البقره و آل عمران و وجه مناسبت
میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر است از آنکه مشتملست بر آیتها و کلمتها یا محتوی بر
فنون علوم و اجناس فواید چون اشتمال باره شهر بر آنچه در وست از سراها و خانها
یا هر سوره مرتبه‌ایست بلند که قاری بسبب وی مترقی شود بر مدارج رفعت یا خود هر سوره
منزلیست عالی که تالی نقل میکند از یکی به دیگری تا وقتی که با استکمال قرائت استیفاء
منازل در نعیم کند کما ورد فی الحدیث ع یقال لقاری القرآن اقرأ و ارق الی آخره یا هر سوره
قوی‌تر است از آیت یا موجب قوت قاری یا هر سوره قطعه‌ایست از قرآن همچو بقیه
طعام که پاره باشد از آن و حکمت در تقطیع قرآن بسور یا افراد نوعیست چه هر سوره
مخصوص بنوع حقیقی خواهد بود از حقایق کونی و الهی غیر آنچه در سوره دیگر واقع است
یا تلاحق اشکال و توافق امثال یعنی نام هر آیتی یا آنکه مثل او یا قریب بدوست و جدائی
ایشان با یکدیگر واضح یکجا مجتمع شود یا سهولت حفظ چه یاد گرفتن قطعه قطعه آسان ترست
از حفظ مجموع متصل الاجزاء یا انشاط خاطر و زیادتی میل بحفظ یعنی چون تالی

سوره

سوره تمام حفظ کند و بر اندیشه که پاره از کتاب خدای که بنفس خود مستقلست
و فاتحه و خاتمه معین دارد محفوظ وی شده بدان مسرور و مبتهج گردد و در تعظیم
و تبجیل و محافظت و مراقبت باقصی الغایه جد نموده مایل سوره دیگر شوند و حکمتی
دیگر کثرت رغبت است بخواندن قرآن چه قاری بعد از تلاوت سورتی شبیه باشد
بآن مسافر که از مسافتی که در پیش دارد در توقف باید که بمنزلی قطع کرده و بمقداری بمقصد
نزدیک شده هر اینه این معنی باعث آن شود که برغبت منزلی دیگر قطع کند تا بهر منزل
قرب مقصد بیشتر گردد اینجا نیز سور قرآن بمثابه منازلست و مقصد رضوان الهی چون
یکسوره خوانده شود رغبت بتلاوت سورتی دیگر بیفزاید و در عدد سورها اختلاف
کرده‌اند و اشهر و اصح صد و چهارده است چنانچه در مصاحف مسطور میشود و ابی بن
کعب صد و شانزده گوید چه قنوتین را دو سوره میداند از قرآن و نزد عبدالله بن مسعود
صد و دوازده است چه معوذتین را از سور قرآن نداشته و دعا دانسته و جمعی صد و سیزده
گفته‌اند چه آنکه انفال و توبه را یکسوره میگیرند که بسمله فاصله ندارد و بعضی از ائمه
اهل بیت علیهم التحیة والرضوان والضحی و الم نشرح را یکسوره شمرند و همچنین الم تر
کیف و لایلاف را و انفال و توبه را پس بقول ایشان قرآن صد و یازده سوره باشد
و مجموع سور چهار قسم است اول طوال و آن هفت سوره است از بقره تا یونس و بدین قسم
انفال و توبه یک سوره محسوب میباشد دوم مئین و آن سورهائی باشد که آیات
آن در حدود مائه واقع شده باشد باندکی زیاده و کم و گفته‌اند مئین از سوره یونس است
تا فرقان سوم مثانی و آن سورهائی بود که آیات آن از مئین کمتر باشد و جمعی برآنند
که مثانی از طواسین است تا حجرات چهارم مفصل و آن باتفاق از حجرات است تا آخر
قرآن و باز مفصل بر سه قسم است یکی طوال مفصل از حجرات تا بروج و بمذهب امام
اعظم سنت قرائت در حضر آنست که در نماز بامداد و پیشین بعد از فاتحه یکی ازین
سورها خوانند دوم اوساط مفصل از سوره بروج تا لم یکن و بقول بعضی در نماز دیگر

وخفتن باید خواند سوم قصار مفصل از سوره لم یکن تا اخر ودر نماز شام قرائت این سورها
باید وبصحت پیوسته که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که مرا
بجای توریه سبع طوال عطا کردند ودر برابر زبور مئین دادند وعوض انجیل مثانی فرستادند
وزیاده بر انها مثانی که من ادنای داشتند ونه بر پیغمبران صاحب کتاب تفضیل دادند
وازینجا بود که چون صحیفه لاریب از کتابخانه غیب بر صفحه ظهور منقش گشت خط نسخ بر
تمام کتب انبیا وصحف رسل کشید **رباعی** ای خط تو بر صفحه [ع] سر رانده رقم • خط
در ذره خوبان عرب داده بعجم • **عنوان چهارم** در معنی ایت وانچه بدان منسوبست
بدانکه ایت در لغت علامت ونشان بود وبمعنی جماعت نیز گفته اند خرج القوم بآیتهم ای
بجمعهم وباصطلاح کلامیست یا بیشتر که مبدا ومقطع ان بحکم شارع متعین شده
باشد ووجه نسبت میان اصطلاح ولغت ظاهر است چه هر ایتی از کتاب الهی علامتیست
که بمعرفت خطاب از مضمون ان نشان یابند ودر جماعتیست از حروف وکلمات با یکدیگر یابند ۲
انضمام یافته وبعضی گویند ایت بمعنی عجب است چنانچه گویی اینی است فلان در علم
وکمال یا حسن وجمال یعنی اعجوبه که او را مانند نیست اینجا نیز هر ایتی در نظم وفصاحت
ولطف وسلامت واندراج معانی بسیار در اندک لفظی موجب تعجبست **بیت**
کس نیست در جهان که زحسنت عجب نماند • ای در کمال حسن عجب تر ز هر عجب • وایهای
قرانی باتفاق علما شش هزار ودویست ایتست وکسری ودران کسر ائمه عدد را اختلاف
مکیان گویند شانزده است ومدنیان یازده گرفته اند وبصریان سی وشامیان
بیست وشش وکوفیان سی وپنج وصاحب البشارة فی القرآن در عدد ایات طریقه
اهل کوفه اختیار فرموده بنا بر انکه اکثر اخبار در عدد موافق قول ایشانست
واقصر ایتها دو حرف باشد چون حم وطه واطول ایتها ایت مداینه است
در سوره بقره که صد وسی وهفت کلمه است ودر امالی شمس الائمه اورده که
هزار ایه از قران حکم وفرمانست که امتثال باید فرمود وهزار ایت نهی است که از انکا

نباید نمود وهزار ایت وعدست که اگر فرمان برید با شما مکافات چون کنم وهزار
ایت وعیدست که اگر نافرمانی کنید شما را مجازات چون دهم وهزار ایت غیر اینها و
پندها ومثلهاست وهزار ایت حکمتها وقصها وخبرهاست وصد ایت در خطابات
وصد ایت در اذکار ودعوات وسی وشش ایت متفرقاتست که در هر یک از ان صد
هزار نکاتست هر ایتی ولایتیست مر اسرار ربوبیت را وهر صد ایتی مر ارباب عبودیت
هر ایتی غایتیست در برهان فصاحت ودرایتی در میدان لطافت وملاحت در ابحر
المحیص فی تفسیر احسن القصص اورده که ایت نشانست وفرستاده برای دوستانست
وهر اینه میان احباب نشانها باشد که بیگانگان بدان راه نبرند ومحققست هر ایتی
نشانیست میان حضرت عزت وجناب رسالت در اسرار قرب ووحدت که دیگری
بران مطلع نشد یا انکه هر ایتی نشانیست میان بنده وخداوند در مقامات خوف
ورجا ووعد ووعید ورهبت ورغبت که اهل شرک ونفاق از ان بیخبرند ای عجب
این همه نشان در میان وخلقی طالب نشان **بیت** قومی نشان دوست طلب میکنند وباز •
از دوست غافلند بچندین نشان که هست • هر ذره از ذرات موجودات که از علم
بعین امده واز گوشه انزوای غیب در فضای صحرای شهادت روی نموده بر
وحدانیت او شاهدیست راست گفتار **شعر** ففی کل شیء له آیة • تدل
علی انه واحد • وهر رقمی از ارقام مکونات که بر صحایف ابداع مرتسم ودر صفایح
اختراع منقش گشته بر ربوبیت والوهیت اینی است واضح الانوار **بیت** همین
نشانه بس است از حروف مصحف مجید • که هر چه بر ورق کاینات اینست • **عنوان
پنجم** در معنی کلمه وما یتعلق بها کلمه بفتح کاف وکسر لام اسمیست بر وزن فعله وکلمه
بکسر کاف وسکون لام لغتی است درو جمع او کلمات وکلم است وکلمه در لغت یک
سخن است وباصطلاح علما تفسیر ونحو لفظی مفرد که او را معنی باشد واشتقاق
او از کلم است بمعنی جراحت ووجه مناسبت انکه سمع وقلب متاثر میشوند بکلمه

٣٠ چنانچه بدون تاثیر مینماید از جرح وگویند کلمه از کَلام مشتق است و کَلام بضم کاف
قوتی تاکثیر باشد و منه قیل شغلنا الکلام عن الکلام وچنانچه بقوت قوت
جسمانی مبارز آید دل نیز ازین کلام و کلمه روح وراحت می یابد و کلمه در قران بر هشت
وجه امده و هریک در محل خود مبین خواهد شد و مجموع کلمات قرانی هفتاد و هفت
هزار و چهار صد است و کبری وان که پیش بصریان شصت و چهار است و نزد کوفی
و شامی سی و بقول اهل حرمین هشتاد و نه واز کتب مبسوطه که ائمه عدد تصنیف کرده اند
بر تفاصیل این وقوف توان یافت واقصر کلمها دو حرف باشد چون مِن و مَن و ما و لا
واگرچه از حروف معانی یک حرف نیز میتواند بود چون همزه استفهام و واو عطف
اما چون مفرداً در نطق نیاید ایشانرا اعتبار نکرده اند واطول کلم ده حرفست
چون لیستخلفنهم وکلمه فاسقیناکموه اگرچه در لفظ یازده حرفست در رسم یازده
نیست حاصل سخن انکه هر کلمه گنجیست مملو از نقود اسرار و مشحون از جواهر اخبار و در ادای
اورده که هر کلمه از کلمات قران کوکبیست از درجات ایات درخشان باهر ابنی صدفست
وکلمه در وی جوهر شرفیست در ضمن کلمه برتبت وحقیقت ان منطوی بر سرّیست
که رهروان مسالک سخن پرلب منزل شناخت جزوی از ان رسیده اند و نیز مالکان
ممالک تقریر بوئی از دلبری باحین دریافته ان شنیده معنی ما نفدت کلمات الله
زبان دعوی دارانرا از لاف اندازه کوتاه و موج لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی خانه افسانه خوانان سر منزل خیال را که جز متاع غرور و پندار ندارد از بیخ و بن برانداخته
بیت اینجا که زبان عقل لالست * چه جای تصرف و خیالست * واگر زیرک
هوشمند جمال یک کلمه که خلوت نشینان حجره علم را از پس پرده عدم بر منظر عین
بجلوه شهود در اورده مشاهده مینماید ممکن که اجمالاً برانمعنی که اسرار بی نهایت
در مطاوی کلمات تامات قرانی واقعست اطلاع یابد و داند بیت کین نه ان بحریست
کورا ساحلیست * وین نه ان راهیست کورا منزلیست * چون برآید موج این بحر محیط

نیز

غرقه گردد هر کجا صاحب دلیست عنوان ششم در معنی حرف ونقطه وانچه بر حرف
عارض شود چون حرکت و سکون و مد و تشدید بدانکه حرف در لغت کرانه چیزی
و نهایت او باشد و باصطلاح حکما کیفیتیست که بر صوت عارض شود و بدان
ممتاز گردد صوتی از صوتی دیگر که مثل او باشد در حدت وثقل نزدیک سامع چنانچه
در رساله شیخ الرئیس مذکورست وجمعی اطلاق کنند بر هیات مذکوره عارضه بر صوت یا
بر مجموع معروض و عارض وحضرت سید قدس الله سره در شرح مواقف فرموده که ماهیات
حرف روشن تر از ان چیزهاست که در تعریف او ذکر میکنند چه احساس بجزئیات
قوی تراست در افاده معرفت بماهیات محسوسات از تعریفات انها باقوال شارحه
بواسطه انکه تعریف انها باضافات واعتبارات لازمه باشد و هیچ کدام افاده شناخت
حقایق انها نکند و یکی از اکابر اهل تحقیق فرموده که حرف از روی حقیقت [illegible]
از صور نیست منزل شده از اسمان قدس که هرچه هست انها اشکار میگرداند و نهایه
و کنه انرا پیدا و هویدا میکند گاه برقم کتابت بر صفحات کتب والواح بمدد کاری
بنان وایدی صورت تسطیر مییابد و گاه بسمت تلفظ بر هوای متنفس بصوت السنه
و طبقات صفت تصویر میپذیرد بیت حرف ظرفیست که در قالب جان ریخته اند *
باده ها از خم اسرار در ان ریخته اند * وحضرت شیخ قدسنا الله بسره در فتوحات مکیه
در باب دوم از سفر اول فرموده که حروف امتی اند از امم مخاطب ومکلف و در میان
ایشان از جنس ایشان پیغمبرانند و هریک را از حروف نامیست لایعرف مناسب او واین
معانی جز بر اهل کشف صحیح ظاهر نگردد و عالم حروف فصیحترین عالمهاست از جهت لسان
و واضحترین همه از روی بیان وهم از اشعار ان حضرتست شعر انّ الحروف ائمة الالفاظ
شهدت بذلک السن الحفاظ * و مجموع حروف قرانی که ظروف حقایق و مبانی معانیند
سیصد و بیست و یکهزار است و کبری وان که نزد مکی و مدنی دو و بیست و پنجاه است
و پیش بصری دویست و بقول کوفی صد و هشتاد و نه نزد شامی صد و هشتاد و هشت و هرانچه

٣١

این تفاوت بحسب قرآءت خواهد بود و در حدیث صحیح آمده که تعالی قرآن را بعد هر حرفی
ده حسنه در دیوان عمل ثبت میکرد پس خواننده کلام الهی را در ختم بقول اهل
حرمین سه هزار هزار و دویست و دوازده هزار و پانصد حسنه حاصل است والله یرزق
من یشاء بغیر حساب و از این حروف عدد حروف الف از همه بیشتر است و عدد حروف ظا
از همه کمتر چه بقول امام عبد العزیز بن عبد الله المدنی که اشهر اقوالست عدد الف
چهل و هشت هزار و هشتصد باشد و هیچ حرف بدین عدد نرسد و عدد ظا هشتصد
و چهل و دو است و هیچ حرف کمتر ازین نبود و ائمه این فن عدد هر یک از حروف تهجی که در
قرآن واقع شده نوشته اند و در روایات ایشان کم از اختلافی نیست و ذکر آنها زیاده فایده
ندارد اما الفقه باید دانست که هر حرفی ظرفیست مر چیزی مخصوص را و در هر لفظی حظی از آن
مخصوص و نصیبی را و در لطائف التقریر چنین آورده که در هر ا اشارت الفتی است
و در هر ب بشارت زلفتی و در هر ت تمام بهجتی و در هر ث ثبوت حجتی و در هر ج جذب
کفایتی و در هر ح حسن عنایتی و در هر خ خبر قربتی و در هر د دفع کربتی و در هر ذ ذکر
رحمتی و در هر ر رمز نعمتی و در هر ز زینت همتی و در هر س سرور سعادتی و در هر
ش شهود شهادتی و در هر ص صفای موقتی و در هر ض ضیای محبتی و در هر
ط طلب مبرتی و در هر ظ ظهور مسرتی و در هر ع علو مرتبتی و در هر غ غلو منقبتی
و در هر ف فایده حکمتی و در هر ق قاعده خدمتی و در هر ک کمال ابائتی و در هر ل
لوای جلالتی و در هر م مقام کرامتی و در هر ن نشان سلامتی و در هر و ولای ولایتی
و در هر ه هوای هدایتی و در هر لا لالی محبتی و در هر ی یواقیت مکرمتی
و چه زیبا گفته اند بیت هر حرفی ازو شکفته باغی ⁂ ازو خته تو رشب چراغی ⁂
خوش تر ز طراوت جوانی ⁂ جان بخش تر آب زندگانی ⁂ از طره حور دلکشاتر ⁂ وز سنبل
تازه جان فزاتر ⁂ اما نقطه را از نقط گرفته اند و آن در لغت نقطه زدن باشد و جمع نقطه
نقط است چون غرفه و غرف و نقاط نیز آید چون نکته و نکات و عجم نیز بمعنی

نقط آمده و بدین سبب حروف منقوطه را معجمه نیز گویند و آنکه مطلق حروف را معجم
گویند مراد حروف خط معجم است چه این حروف بکثرت نقاط ممتاز است از حروف
سایر امم و حروف منقوطه را در مفاتیح الغیب ملکی گفته و مهمله را ملکوتی و از مجموع حروف
قرآن صد و ده هزار و سیصد و پنجاه و هفت حروف منقوطه است و باقی مجرده و از
منقوطات شصت و سه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت حرف یک نقطه دارد و چهارده
هزار و چهارصد و هفتاد و سه تحتانی و باقی فوقانی و چهل و دو هزار و نهصد و سی و یک
حرف دو نقطه دارد هفده هزار و دوازده و باقی تحتانی و سه هزار و پانصد و بیست
و نه حرف سه نقطه دارد فوقانی و عدد تمامی نقاط صد و شصت هزار و سیصد و چهل
شش است و در هر نقطه نکته از توحید مندرج و محصلش آنکه مبداء همه حروف
نقطه است چه بی نقطه خط وجود نگیرد کما قال صاحب المحبوب قدس الله سره العزیز
رباعی یک نقطه الف گشت و الف جمله حروف ⁂ در هر حرفی الف باسمی
موصوف ⁂ و دیگر دامتیاز و هویدائی خصوصیات هر کس باز گشت ایشان بنقطه آید
پس درو اشارتیست هم ازو که مبداء همه اوست و معاد همه بدو و از اینجا ذهن غافل
صاحب دل بنکته منه بدا و الیه یعود منتقل گردد و سر کما بدأنا اول خلق نعیده
بروی منکشف شود بیت نور موجودات گرد از وی طلوع ⁂ جمله را هم سوی او باشد
رجوع ⁂ چون ازو بد هر یکی را ابتدا ⁂ هم بدو باید که باشد انتها ⁂ جملگی گر کهنه اند و
گر نوند ⁂ زان طرف کآیند باز آنجا روند ⁂ عوارض حروف یکی حرکاتست که بلفظ
اعراب زبان زده خاص و عام گشته و این نه آن اعرابست که نحویان در مقابله بنا مینهند
و اعراب در لغت اظهار است اینجا که حرکت را اعراب میگویند استعمال مصدر است
بمعنی فاعل یعنی حرکت ظاهر کننده حرفست هم از روی تلفظ و هم بحسب تصور
معنی چنانچه صاحب فتوحات رزقنا الله من فتوحه و اوصل منا التحیة الی روحه
فرموده که حقایق از حرکات ناشی شود چون فاعلیت و مفعولیت که برفع و نصب

متعلق اند پس حرکت ظاهر میکردانند حقیقت این معنی آنکه مقصود قائل است وظهور
حرکات نباشد مکر بعد از نظام حروف چه حرکات هم حروف صغارند وهم کلمات
منشآت از حروف وانتظام حروف مماثل تسویه اشخاص است وورود حرکات بروشان
نفخ روح در شخص مستوی فاذا سوّیته ونفخت فیه من روحی وچنانچه روح بعد از تسویه
شخص وحصول استعداد قبول بوی متعلق میشود حرکت نیز بعد از ترتیب ونظم
حروف وقابلیت او بروی طاری میکردد ودر قرآن از حرکات ثلث در هر دو نوع معرب
ومبنی صد وسی وهفت هزار وششصد وسی وسه عدد است ودر هر حرکتی وسکونی
از حرکات وسکنات حروف اسرار بی شمار اندراج یافته که جز اهل این ندانند ودر لطائف قرآنی
التفسیر مذکور است که عاشقان از هر سکونی تسکین دل ودر هر حرکتی برکتی شامل یافته اند
ودر هر فتحه فتح ابواب امانی بست ودر هر کسره کسر ارکان خیانتی ودر هر نصبی نصب
اعلام دولتی بست ودر هر جری جر اذیال الحشمتی ودر هر رفعی رفع درجه جرمی بست ودر هر
ضمه ضم نعمتی بنعمتی **بیت** فتح او فاتح خزاین دین • نصب او ناصب لوای یقین •
محض دولت بضمه اش منضم • رفعت از رفع او کشاده علم • چون سخن شد بجر او منجر •
ایمن از کسر ماند تا محشر • وبدانکه در اجتماع نقطه واعراب اسرار کلی مندرجست
واعراب نیز چون نقطه تحتانی وفوقانی باشد وحال نقطه با اعراب اکر در یک
کلمه جمع شوند از چهار مرتبه بیرون نیست یا هر دو فوقانی باشد یا هر دو تحتانی یا
نقطه در فوق افتد واعراب در تحت یا اعراب در زبر باشد ونقطه در زیر واهل
تحقیق را در هر یک ازین مراتب اربعه سخنانست از کیفیت فعل وانفعال وتکافؤ عناصر
وقوی روحانیه وطبیعیه وغلبه هر یک بر دیکری ودر مطالع اعجاز البیان فی تفسیر
ام القرآن بر اغلب ازین مباحث اطلاع توان یافت **بیت** هر کرا هست ذوق کل چیدن
کو تماشای از کلستان کن • دیکر سکون وان دو نوع است اصلی وعارضی
وچنانچه خطوط اعرابیه علامت حرکت اند حرف وان دایره صغیره است نشانه

سکون

سکون باشد وهر حرفی بحسب معنی اشاره باتمام دایره توحید مینماید ونقاب از چهره ع
الا ان الزمان قد استدار • وکشاید کوش دل کوشه نشینان از برکت این حلقه چون
صدف بکوهرهای شاهوار توانکر است وانکه از معرفت این دایره خارج افتاد بمثابه
حلقه بر در **بیت** صورت بر مثل که بود حلقه فام • کوش خود دایم از وحلقه دار • دیکر
مد وان در لغت کشیدن باشد وباصطلاح کشیدن حرف علت وامتداد صوت
بدو وهرکاه که بعد از او همزه باشد یا حرفی مشدد وحرکت ما قبل وی از جنس وی بود
ومد بر ده قسم است عدل • وتمکین • وبسط • وحجز • وفرق • ومنبه • ومبدل • ومبالغه •
واصل • وعلامت مد در انواع عشره یکسانست وان مشابه چتریست بر سر سلطان حروف
برافراشته وبقول ابو نصر حدادی در قرآن چهارده هزار مد است وهر مدی براحتیست
که عقل هر کاملی بر حد آن نتواند رسید وبی مدد همت عنایت رخت بدین منزل وتوقف
بران نتوان کشید ع کر نباشد کشش او چکند کوشش ما • دیکر تشدید وان علامت
ادغام است وان دو جا ظاهر میشود یکی آنجا که لام تعریف بچهارده حرف رسد وباتفاق
قرا درانها ادغام باید کرد چون الصادقین والراکعین والساجدین که تشدید بر بالای
صاد ورا وسین نباشد شاید که تا لام اظهار کنند وان جایز نیست دیکر آنجا که حرفی
ادغام کرده باشند چون الرب والحق ودر هر باب از منشعبات که تضعیف عین بالام کرده اند
چون فعّل وافعلّ همین حکم دارد واز ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده اند که التشدید
اساس القرآن وبقول امام حدادی در قرآن بیست هزار وسیصد تشدید است واز وی
دویست وچهل ویک قرائت مخفف میشود ودر هر تشدید بنای معرفتیست که خلل تشدید
باحکام آن راه ندارد وتا بمعماری استاد عشق دل طالبی را صفت معموری پیدا
نشود از اساس مهندسان خبردار نکردد وارباب اشارت کفته اند شکل تشدید مشابه
دندانهای شانه ازانست تا شاطر فکرت ناظر طره سخن را بدان بطرازد شاید که از خط
عقد زبای انشا هر دلربای بر سر سر موئی وقوف تواند یافت **بیت** شکل تشدید

۳۳ اوکه شانه روشنست • عظم الله شانه چه خوشست **عنوان هفتم** در معنی تفسیر و تاویل
و فرق میان ایشان بدانکه تفسیر در لغت روشن کردنست و پیدا و هویدا ساختن و در اصطلاح
عبارتست از کشف وجوه و شرح معانی قرانی و واضح کردانیدن اخبار و قصص ان و باز نمودن
اسباب نزول ایات و سور و انچه متعلق باشد بدان و بعضی بر انند که تفسیر را از تفسره
کرفته اند و ان نظر طبیب است بعضی از دلایل بیماری جهة تشخیص ان هم چنین تفسیر نیز
نظر مفسرست بتوضیح احکام و معانی قران و در خلاصة التفاسیر این قول را ضعیف
شمرده و فرموده که تفسره لفظ یونانی است و تفسیر لغتی عربی و اشتقاق لغت قومی از لغت
کروهی دیکر متعارف نیست و جمعی کفته اند تفسیر مقلوب تسفیرست و معنی ان روشن کردانیدن
باشد و از عادت عربست که مقلوب کلمه را بمعنی ان کلمه استعمال نمایند خواه در اسما
چون بحر عمیق و معیق و خواه در افعال چون جَذَبَ و جَبَذَ و مانند ان پس اینجا تفسیر
بمعنی تسفیر مستعملست و کفته اند حروف ثلثه اصلیه درین فعل س و ف و ر است
دلالت بر کشف و وضوح دارد و این سه حرف در هر کلمه که باشد قطع نظر از ملاحظهٔ
تقدیم و تاخیر انها همین معنی در وی ملحوظ خواهد بود و چون سفر که احوال مسافر در وی
منکشف کردد و سفیر که سر پیغام ازو بظهور رسد و سفر یعنی کتاب که بر مضمون مخاطب
بواسطه او اطلاع افتد و فراست که کشف احوالست و فرس است یعنی سواری که اظهار
شجاعت و جلادتست و سرف که مبالغه است در بذل مال و انتشار ان و سیف
که بان فتنه دفعست و خود را بخلق نمودن و علی هذا القیاس و تمامی این سخن در علم اشتقاق
مبین شده اما تاویل در لغت باز کردانیدنست و بمعنی راست کردن نیز اید و باصطلاح
علما صرف سخن است از ظاهر بباطن و راست کردن ان بوجهی از وجوه معتبره و در معالم
التنزیل اورده که تاویل باز کردانیدن کلامست از صورت بصوب معنی محتمل بدو
شرط یکی موافقت سخن با ما قبل و ما بعد و دیکر عدم مخالفت با کتاب و سنت و زیور
هر سخن که بر زیور اتفاق با کلام الهی و زیور اعتصام با حادیث حضرت رسالت پناهی

اراسته

اراسته نباشد عین ضلالت و محض غوایت خواهد بود چه متمسک ارباب دین و معتصم
اصحاب یقین جز این دو حبل متین نیست **بیت** دست در کنکرهٔ یزدان زن و اخبار رسول •
هرچه بیرون بجز این هر دو فسانه است و هوس • و علما را در فرق میان تفسیر و تاویل سخن بسیارست
بعضی مختلف بمجرد عبارت و بعضی متغایر بحسب معنی و از ایراد خلاصهٔ شطری از انها
کزیر نیست استاد ابو منصور ترمذی در تاویلات اورده که تفسیر اخبارست از کسی که
قران در شان وی فرود امده و از سببی که نزول بدان سبب واقع شده و این علم جماعتی راست
که مشاهدهٔ نزول و اسباب ان فرموده باشند یعنی صحابه کبار و درین باب جز بنقل
و روایت سخن نتوان کفت اما تاویل توضیح ان خبریست از معانی که لفظ مر انرا محتمل باشد
و این علم اهل فقه و کلام است پس تفسیر از ان صحابه باشد و تاویل از ان فقها و متکلمان
و ازین کلام چنین مفهوم میشود که تفسیر را همین حرفی واحد باشد و تاویل احتمال
وجوه کثیره دارد و در درة التاج مذکورست که تاویل صرف کلام باشد از صورت و باز
کردانیدن ان بمعنی که صورت بران دال نبود و چنانچه مثلا از ظاهر نفی ارادهٔ اثبات کنند
در مثل لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ یا از لفظی عام شخصی خاص طلبند چون قَالَ لَهُمُ النَّاسُ
که مراد از ناس یک شخص معین است یا بر عکس چون فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ که مخاطب خاصست
در لفظ و خطاب عام در معنی و علی هذا این علما در مثال این تصرفات شروع ~~این تصرفات~~
~~شروع~~ کردن تجویز فرموده اند اما تفسیر چون امری توقیفی است در ان برای و عقل خود
خوض کردن نشاید چنانچه امام محیی السنه رحمه الله باسناد خود اورده از سعید بن
جبیر از ابن عباس رضی الله عنهم از حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه و اله
مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ هر که در قران سخن کوید بی دانش یعنی
از قبل نفس خود و برای و عقل خود کو اماده ساز جای خویش از اتش دوزخ و امام کیای دیلمی
رحمه الله در فردوس الاحادیث باسناد خود اورده که حضرت رسالت م فرموده مَنْ فَسَّرَ
الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ لَوْ قُسِمَتْ بَيْنَ الْخَلَائِقِ لَوَسِعَتْهُمْ یعنی هر که

یعنی هر که قرآن را برای خود تفسیر کوید فی نفس الامر سخن وی مطابق افتد و سهم اجتهادش بر
هدف مراد رسد کاتبان عمل بدانکونه کناهی بر وی نویسند که اکر آنرا بر تمام خلایق قسمت
کنند همه ایشان را فرا رسد این تهدید عظیم در شان کسیست که تفسیر قرآن برای خود کوید و نحو
او راست و موافق وی خطا و خلل افتد پس هر کاه که بر اصابت قول چنین عقوبتی مترتب
میباشد اکر کسی برای خود کوید و خطا کند عیاذا بالله تبارک و تعالی حال او بر چه منوال خیال
توان بست از مثل این کستاخیها پناه بجناب عنایت الله باید داد و قدم از دایره ادب
و حرمت بیرون نباید نهاد **بیت** از ادب پر نور کشتست این فلک • وز ادب معصوم
و پاک آمد ملک • هر چه بر تو آید از ظلمات غم • آن ز بی باکی و کستاخیست هم •
بی ادب تنها نه خود را داشت بد • بلکه آتش در همه آفاق زد • این همه تشدید و تهویل
که بر تفسیر خود رایان متفرع است بر تاویل رمضایان و مشکل کشایان نیست چه
اینجا مجرد باز نمودن معانی محتمله و استنباط فرمودن احکام فقهیه و کلامیه بر تفکر و تدبر — بنای کار
نهاده اند و آن بنسبت قرآن مرضی و مسموع باشد نه مردود و ممنوع و در تفسیر تابع
فرموده که از معانی قرآن آنچه در آن برای خود خوض نتوان کرد نزول آیات و اسباب
آنست و اسماء رجال و فرود آوردن عیسی علیه السلام و خروج دجال و دابة الارض و ردم
سد یاجوج و ماجوج و هر چه عقل بر آن راه نبرد و آنچه از آن سخن توان کفت استخراج حقایق
و احکامست کما قال تعالی فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ای الی کتاب الله
و رجوع بکتاب خدای معتبر نشود جز باستدلال و استعمال رای چنانچه خلفاء راشدین
و باقی ائمه دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و اکر روا نبودی نکردندی و دعای
که از حضرت نبوی علیه افضل الصلوة در شان عبد الله بن عباس بنقل صحیح
روایت کرده اند که اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل مستدلی تمامست جهت تجویز
تاویل و انکه تاویل موقوف بر سماع نیست تا معنی این دعا و تخصیص تاویل را فایده باشد
و ازین مقدمات معلوم شد که تفسیر نقلیست و تاویل عقلی و امام راغب آورده که تفسیر

در الفاظ

در الفاظ باشد و تاویل در معانی و در عین المعانی آورده که تفسیر عبارتست از بیان لفظ
چنانچه لا ریب فیه ای لا شک فیه و تاویل اشارتست به بیان معنی چنانچه کویی لا شک فیه
عند المؤمنین و در اتقان فرموده که تفسیر کشف ظاهر است و تاویل کشف باطن و در
تیسیر بدین وجه ایراد کرده که تفسیر روشن کردن روی سخن است و تاویل پیدا کردن معنی
سخن پس تفسیر کشاینده را باشد و تاویل تمامی را و کفته اند تفسیر متعلق است بمحکمات و تاویل
خاص است بمتشابهات و جمعی تفسیر آنرا کویند که در وی اختلاف نباشد و تاویل آنرا دانند
که مختلف فیه بود و روشن ترین سخنی که در فرق میان ایشان کفته اند اینست که تفسیر
تعلق بروایت دارد و تاویل بدرایت والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

عنوان هشتم در متشابهات این باب از جمله الفاظ متداوله در میان ارباب
تفسیر محکم و متشابه است و خاص و عام و قصص و امثال و معنی هر یک اجمالی میرود
اما محکم آنست که لفظش مطابق و دلالت ظاهرش بر مراد مخفی نباشد و متشابه آنست
که مراد از لفظ وی بجز وی دیکر معلوم نشود و آیات قرآن بر دو قسم است محکم و متشابه
قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات و قول کلی دیکر
آنست که دلالت الفاظ بر جمیع معانی مقصوده از آن یا بر سبیل مطابقت یا آنکه لفظ
احتمال یک معنی بیشتر ندارد که آن معنی مقصود است یا محتمل غیر معنی مقصود نیز هست
اول را نص کویند چنانچه والهکم اله واحد و قسم ثانی که احتمال معانی مقصوده و غیر
آن نیز دارد یا دلالت بر جمیع محتمله او متساوی هست یا نه نوع اول را مجمل کویند چنانچه
ثلثة قروء و نوع ثانی یا بنسبت با اعتبار معنی راجح ظاهر کویند چنانکه ولا تنکحوا ما نکح
اباؤکم من النساء و نسبت با معنی مرجوح ماول خوانند چنانچه ید الله فوق ایدیهم
پس ازین چهار نص و ظاهر محکم باشد و مجمل و ماول متشابه و باصطلاح اصولیان
محکم کلامی باشد در غایت وضوح در افاده معنی که قابل نسخ نبود و درجه اورا از مفسر
ارفع داشته چنانچه مفسر را از نص اوضح و نص را از ظاهر اکمل میشناسند و متشابه او را

گویند که اصلا بدرك ان راه نتوان برد و اخفی از مجمل و مشکل مخفی باشد و طلب او را در حیز
سقوط داخل دانند و در وی جز تسلیم چاره نبینند و چنانچه محکم در غایت ظهور است
بخیثیتی که از سمت نسخ مامون مانده متشابه در غایت خفاست بدان متشابه که رجا از
بیان او منقطع شده و محققان گفته‌اند ایمان لازم است بهر چه خدای تعالی در صفت خود
از ان خبر داده چون وجه الله و جنب الله و امثال اینها نه بحکم عقلی و تاویل فکری و قال
بعضهم قدس الله اسرارهم جمله صفاتی که در قران و حدیث امده است عقل و وهم ما از ان
معنی تشبیه فهم میکنند و از ادراك حقیقت ان کما هو مراد الله و رسوله فی نفس الامر قاصرند
مثل وجه و عین و ید و یمین و اصبع و مانند ان بسبب قصور میل بتاویل مینماید و حق انست
که جمله را صفات او میباید دانست و بوی اضافه میکرد اما بمعنی تشبیه و تاویل و تصریف
بعقل و وهم بل بمعنی که او داند و خواهد و لایق حضرت او چه نیارد دانستن او بدوست
بوسیلهٔ علم و فهم و راه بردن بدو از وست نه بدلالت عقل و وهم مشوی تو بدو شناس
او را نی بخود • راه از وخیزد بدو نی از خرد • اما خاص لفظی را گویند که موضوع باشد برای
معنی معلوم علی الانفراد یا اسمی را که وضع کرده باشند برای مسمی معلوم با نفراد و مفهوم
این لفظ وجود انفراد است و قطع شرکت در خصوص جنس چون انسان و در نوع چون
رجل و در عین لفظیست که شامل باشد جمعی را از مسمیات یا بحسب لفظ که صیغه او از
صیغها جمع بود که دال بر شمولست چون ان المسلمین و المسلمات و رجال صدقوا یا بحسب
معنی یعنی شمول او باعتبار مفهوم باشد نه بصیغه چون قوم و رهط و در عین المعانی
گوید قصص کلامی باشد که بعض از ان تابع بعض باشد قال الله تعالی نحن نقص
علیك احسن القصص و در تفاسیر قران از اخبار کذشتکان هفتاد و دو قصه مذکور
بیست و سه ان از انبیا چون ادم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و یوسف و لوط و شعیب و موسی و هرون و یوشع و اشمویل و عزیر و خضر
و الیاس و داود و سلیمان و الیسع و ذا الکفل و ایوب و یونس و ذکریا و یحیی و شمعون

باد و یارا و صلوات الله علیهم اجمعین و از جمله قصه والیسع و ذا الکفل در تفاسیر ذکر کرده‌اند
و در قران جز نام ایشان مذکور نیست و چهار از ان بنی اسرائیل غیر از انچه در قصه موسی و سایر
انبیاء ایشان واقع شده یکی ذکر اسباط و فرق اثنا عشر دوم حکایت کریختکان از موت
سوم قصه ماهی کیران روز شنبه چهارم صفت ساکنان ما وراء الرمل و ده از ان
اولیا چون لوط و لقمن و اصف و تبع حمیری و خزقیل که مومن ال فرعون گویند و حبیب
نجار انطاکی و شمعون و بعضی او را نبی خوانند و ذو القرنین و اصحاب الرقیم و اصحاب
الکهف و اسامی اینها غیر طالوت و لقمن و ذو القرنین در قران ظاهر نیست و چهار
از ان زنان ساره و مریم و بلقیس و اسیه و بیست و دو از ان کفار چون ابلیس و قابیل
و نمرود و فرعون و هامان و قارون و سامری و بخت نصر و جالوت و ططوس رومی
و عما القه که عوج بن عنق از ایشان بود و اصحاب بئر معطله و اصحاب الرس و اصحاب
الاخدود و اصحاب الایکه و اصحاب الفیل و عمرو بن لحی که واضع رسوم جاهلیه
بود و ابو ثمامه کنانی صاحب نسی است و بلعم باعور و زاهد برصیصا و اهل صبا
و شداد عاد که بانی ارم ذات العماد بود و بقرب این موضع مفسران ذکر کرده‌اند
و از متفرقات قصه هاروت و ماروت و قصه دو برادر یملیخا و مطروس و اصحاب الجنة
بصنعا یمن و باقی قصص قران از ان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
از مبداء رسالت تا زمان رحلت و قصه گذشتکان همین است که مذکور شد و ایراد
این قصها بجهة تسلی خاطر و تسکین دل ان حضرت بود صلوات الله و سلامه علیه
چنانچه فرموده کلا نقص علیك اصل رابع در فواید متفرقه و عواید مواید
این اصل بر شش عنوان سمت ظهور مییابد عنوان اول در بیان جمع قران
و کیفیت انتظام ان در مصاحف علماء دین و ائمه کشف و یقین متفق‌اند در انکه قران
در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مصاحف که جامع قرانست بترتیب
مقرر نمی‌نوشتند بلکه پراکنده بر اوراق و الواح و جز ان مسطور میشد و اگر چه

در کتاب ترتیبی نداشت اما بهمین تالیف که حالا مکتوب میگردد در صدور و رجال
محفوظ میبود و سبب نانوشتن آن علی الترتیب بقاء زمان نسخ بوده چرا که در مصاحف
نوشته شدی و آیتی یا سورتی لفظا منسوخ شدی و از مصحف محو یا نسیا کردیمکن که بعضی
از مصاحف حاضر نبودی و این منسوخ ازو محو نگشتی و بدین جهت تفاوت در مصاحف
بدید آمده مادهٔ اختلاف و منشأ نزاع شدی و تا قرآن نازل میشد ایام نسخ باقی بود
و انقطاع نسخ جمع نمیگشت چون بوفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اوقات
نسخ بپایان رسید وقت کتابت نسخهٔ قرآن بترتیب معین در آمد و رفیق توفیق حضرت
صدیق را رضی الله عنه بطریق جمع قرآن راه نمود و باعث این صورت فاروق اعظم
بود و تمام این قصه بر وجهی که در ینابیع آورده چنانست که ابن عباس رضی الله عنهما
روایت میکند که هرگاه صورتی یا آیتی نازل شدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم اشارت فرمودی که این سوره در پهلوی فلان سوره بباید یا الحاق این
این آیت بفلان آیت شاید و چون سوره باتمام رسیدی صحابه را اعلام فرمودی و تعلیم
و تعلم آن ترغیب نمودی و صحابه بترتیبی که مستفاد از تلقین آنحضرت بود حفظ نمودندی
تا بعد از وفات سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روزی فاروق اعظم نزد صدیق
اکبر اقدم یعنی ابی بکر آمد و گفت یا خلیفة المسلمین دین روزها که حرب یمامه حاضر
بودم جمعی از صحابه را که شرف حفظ قرآن در یافته اند دیدم که از پی یکدیگر بمیدان
حرب میرفتند و مانند پروانه نثار پروانه بملاقات شعلهٔ آتش قتال مسارعت مینمودند
و حال بر این منوال میرود که از شجاعت هیچ حربی حاضر نشوند الا که جمعی از ایشان شربت
شهادت چشیده در زمرهٔ بل احیاء عند ربهم یرزقون داخل گردند و میترسم که باندک
فرصتی کس از ایشان باقی نماند و حملهٔ قرآن ایشانند و هر آینه بفوات ایشان دولت احراز
این نعمت عظمی از امت فایت گردد و اگر تو قرآن را یکجا جمع کنی و از صفایح صدور و رجال
بصحایف اوراق انتقال دهی بی شک موهبتی عظیم باید و طوق منتی عظیم در گردن

فلما علم

خاص و عام امت افکنده باشی و عند الخالق و لدی الخلایق مرضی و مستحسن افتد صدیق
اکبر ابا کرد و استبعاد نمود گفت ارتکاب کاری که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم بدان اشتغال نفرموده باشد ندر این خود می بینم و نه رخصت خود میدانم
بیت: در مقامی که رشد مایل جولان خورشید ٭ ذره که جلوه نماید ز ادب دور بود ٭
فاروق دیگر باره مبالغه آغاز نمود حق سبحانه و تعالی در تحقیق بر روی صدیق بگشود دلالت
که مبانی ثبوت این کار صلاح کلی را متضمن است پس سخن فاروق را بقبول تلقی نموده زید بن
ثابت را که از حفاظ صحابه و کتاب وحی بود طلبیدند و ماجرا بر وجهی که واقع بود بسمع
او رسانیده التماس مباشرت این امر خطیر نمودند و زید نیز اگر چه در اول قواعد منع را ممهد
کرد اما بالاخره متابع رای شیخین شده رضا داد و صدیق باتفاق اکابر صحابه سور
و آیات را که در صدور رجال محفوظ و آنچه بر اکتاف و اوراق و حزان مکتوب
بود بترتیب و تالیفی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدیشان رسیده
بود بدان هفت لغت که ع انزل علی سبعة احرف خبر میدهد بیکجا جمع کردند و باتفاق
آن صحیفهٔ جامعه را مصحف نام نهادند بضم میم و معنی آنست که صحف در وجمع شده
و بعضی از اعراب بجهت استثقال الضمه را بکسره بدل کنند و هر دو لغت پسندیده آمد
و آن مصحف در زمان حیوة صدیق نزد او بود و ازو بفاروق انتقال یافته و حفصه
ام المؤمنین بعد از فوت پدر تصرف نموده و در شرح رائیهٔ امام شاطبی مذکور است
که چون مسند خلافت بجمال ذی النورین زیب و زین و اعلام اسلام در اطراف
بلاد و بقاع تمام یافت و فتنی در حین توجه بغزو ارمینیه میان اهل شام و عراق اختلاف
افتاد و هر یک تعریف لغت خود کرده تزییف لغت دیگری میکردند و قرآن را بلغت خود
تکرار نموده میگفتند قرائتی خیر من قرائتک حذیفة بن الیمان اختلاف صحابه را مشاهده
نموده بخدمت ذی النورین آمد و مبالغه تمام گفت ای خلیفهٔ اهل اسلام در باب
که صحابه در قرآن آغاز مخالفت کردند و نتایج نا ملایم بر این خلاف متفرع است و فردا النورین

باتفاق عظماء صحابه تاملات فرمودند و رای همه بران قرار گرفت که مصحف صدیق را
از لغات متفرقه تجرید کرده بلغات قریش قرار دهند پس از حضرت التماس احضار آن
نمودند و آن را از لغت هوازن و هذیل و اهل یمن و ثقیف و طی و اهل نجد تلخیص
کرده بلغت قریش قرار دادند و امام شاطبی این خبر بر زبان ذوالنورین گذشته بصورت
نظم ادا میفرماید و این بیت از انجملهاست شعر علی لسان قریش فاکتبوه کما علی الرسول
به انزل اشتهرا • و چون مصحفی مجرد از اختلاف لغات نوشته شد صحابه دیگربار
التماس نمودند تا چند مصحف بدین دستور نوشته بجوانب عالم فرستند و مصاحف
دیگر را که منشا منازعت و مخالفت همان تواند بود محو سازند پس ذی النورین بفرمود
تا هفت مصحف بنوشتند و شش از آن بمکه و کوفه و بصره و شام و بحرین و یمن فرستاد
و یکی در مدینه نگاه داشتند و آن مصاحف را ائمه نام نهادند و همه مسلمانان
بامر اولی الامر باتباع این مصاحف مامور شدند و بدین سبب ذوالنورین
بجامع القران مشهور شد و ترتیبی که امروز سور و آیات را مشاهده میرود همان
ترتیب است که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بتعلیم جبرئیل امین
مر صحابه بزرگوار را تالیف کرده و در لوح محفوظ نیز همین ترتیب مکتوبست و خواجه
پارسا در تفسیر فاتحه آورده که انکه در میان ضعفاء اهل ایمان شهرت یافته است
که قران در زمان رسول بر غیر این نظم و تالیف بوده که حالا در مصاحفست
از اضالیل و اباطیل ملاحده مبتدعه باید شمرد و شیطان علیه اللعنه این شبهه
بر زبان ایشان اجرا میکند و غوائل بسیار و کیدهاء بیشمار در تحت این معتقد
مخفی ساخته بیت کرده اند مکر او الاخفا • در دغا اکثر بود او ره ازدغا عنوان
ثانی در شرف علم تفسیر و ذکر بعضی از فضایل ان قال الله تعالی کتاب انزلناه
الیک مبارک ای محمد کتابی بتو فرستادیم که معدن جواهر لطایف و مخزن نقود
مواجید و معارفست کتابه محراب جانهای پاکان نقش نیای او تماشاگاه

دلهای

دلهای صدیقان صورت دلگشای او نشانی که مقصود طالبانست در جبین خال
او ظاهر آید که مطلوب عاشقانست از جمال با کمال او لایح و باهر بیت داود از خال وفا
عارض حسنش آید • کی نهان ماند دلان طالبانند همه • کتابی مبارک محل نزولش نیز زمانی
مبارک انا انزلناه فی لیلة مبارکة جانم فدا کرد نامه و نامش مبارکست • ای سید ما نامه بتو فرستادیم
که محل خطاب و مطلع اشعه انوار کتاب ما توئی اما دردمندان امت و طفیلیان خوان
رحمت را ازین فایده خارج نساخته ایم لیدبروا آیاته تا نزول این موقع قبول حضرت
تابندگان در غرایب اسرار و عجایب اطوار ان تامل کنند و لیتذکر اولوا الالباب و تا
نصایح و مواعظ او خردمندان صاحب بصیرت فیض پذیر گشته ابواب تذکر بمفاتیح
تفکر بکشایند تا مجان مناهج دانش و بینش و سالکان مسالک معرفت ازین مضمون
این ایه بر آنکه نزول کتاب کریم جهت تذکر و تدبر است استدلال نموده اند و هر اینه تامل در
آیات قران که تدبر اشارت بدوست و پند پذیر شدن بمواعظ ان که تذکر عبارت
ازوست جز بدانستن معانی و دقایقش که مقصود از ان علم تفسیر باشد نباشد و لهذا
بعضی ائمه در کریمه لا یمسه الا المطهرون فرموده اند که لا یجد حلاوة و ثمرة الا المفسرون
حلاوت تلاوت او جز بکام مفسران که پاکان عالم علم و عمل اند نرسد و غیر اولوا الالباب
را در میدان تذکر و تدبر ان مجال جولان نباشد ع در حریم حرمتش جز محرمان را بار نیست •
در تفسیر بحر المواج آورده که معانی و حقایق در حروف و کلمات قران پوشیده است
و جز اهل تفسیر و تاویل بدان پی نبرند همچون بوی یوسف علیه السلام که در پیراهن
مخفی بود و جز شامه یعقوب اثر او در نمییافت بیت عاشقان صورت معشوق به بینند
پیر پیراهن فرزند ببو میداند • و امام علامه در لطائف غیاثیه فرموده که خداوند
تعالی ثنا فرموده بر طایفه که از قران استنباط حقایق نمایند حیث قال لعلمه الذین
یستنبطونه منهم و تهدید کرده جمعی را که از حلیه تدبر دران عاطل مانند کما قال
افلا یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها چرا در علم قران تفکر و تدبر نمیکنند که بر

٣٨ دلهای ایشان قفلهاست و در تفسیر زاد المسیر از امام حسن بصری نقل میکند که خدای
تعالی هیچ ایتی نفرستاده از قران الا که دوست داشت که بدانند از برای چه فرستاد و
معنی ان چه بود و شیخ سفیان ثوری میفرمود که عمر در مسایل ایلا و ظهار کذرانیدم
وعلم کتاب الله از پس پشت انداختم تا فردای قیامت بحضرت عزت چه عذر ارم و این تقصیر
چه وجه تدارک کنم عجب از کسی که عمر خود را در تعلم انواع علوم کذرانند و بر اصول و
فروع ان وقوف تمام حاصل کند و معنی ایتی و سورتی از کلام خداوند ندانند و حال انکه
هر علمی که در شرع خلق را بوی حاجت افتد و در طریقت سالک را از دانستن ان کزیر
نباشد مرجع تمام ان قرانست امام ربانی ابو القاسم راغب اصفهانی اورده که کتاب
سبحانی منطوی بر جمیع علوم حکمیه و اعمال انست و بجهة این انطوا بعضی از مفسران
درایت ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا کفته اند که مراد ازین حکمت علم تفسیر است
و در وصایای حضرت خواجه قدس سره امده که جمعی از عرفا فرموده اند که تفکر
کن در قصص قرانی و اوامر و نواهی فرقانی تفکری لایق بتوجهی صادق و یقینی بدانکه
هر ایت کنجیست از کنجهای سبحانی مشتمل بر جواهر و نقود معارف سبحانی غافل وار از ان
در مکذر و مکذار و بقدر حال از هر قصه او حصه بردار بیت زهر لفظش روان
مکذر چه خامه * بهر حرفش فرو رو چون سیاهی * محروم کسی از این خوان احسان
و مائده پر فایده بنواله بهره نکیرد بی سعادت شخصی که از فواتح این بهار و روایح این
کلزار نفحه بمشام دل او نرسد بیت زلف مشکین شکنش غالیه عنبر بوست *
حیف باشد که ازین نافه بصر بوی نبری * و امام تاج القراء در تفسیر لباب اورده که سزاوار
ترچیزی از علوم و حکم که عنان همت عالی بدان صوب معطوف کردانند تدبر است
در ایات قرانی که خلاصه اهل خرد را بدین صفت ستایش مینماید انجا که میفرماید وما
یذکر الا اولوا الالباب و امام فقیه ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود فرموده که
خلاصه قرانرا بر جمیع خلایق حجت ساخته است کما قال واوحی الی هذا القران لانذرکم

بهر ومن

بهر ومن بلغ یعنی قران را بمن فرستاده اند تا شمارا بدان بیم کنم و هر کس دیگر که بدو رسد
پس قران حجت عرب و عجم است و بعد از ان بر ایشان حجت تواند شد که معنی انرا دانند
و امام محیی السنة بغوی در معالم التنزیل اورده که حق سبحانه قرانرا فرستاد مشتمل بر اوامر و زواجر
و محتوی بر بشایر و نذایر و در و موعظتها ایراد فرمود تا مردم متذکر کردند و از احوال
کذشتکان خبر داد تا عقلا بدان اعتبار کیرند و مثلها یاد کرد تا غواصان جواهر
طلب بسبب ان در بحر معانی غوطه زنند و این مقاصد میسر نشود الا بدریافت تفسیر
قران و شناختن اسباب نزول و احکام ان و در بصایر اورده که قران نامه نامیست
حضرت مالک الملک جل سلطانه بر بندکان فرستاده تا بمضمون وی کار کننده
و مثال بیمثالست از دیوان ازل نامزد امت خیر البشر کشته تا از اوامر و نواهی او در
نکذرند پس لازم باشد فحوای این طغرای همایون معلوم کردن و حلال و حرام و امر
و نهی او را دانستن تا بمنطوق ان عمل توانند نمود و بدین مقدمات روشن شد
که علم تفسیر قران از لوازمست و شرف این علم نه بمثابه ایست که طایر اندیشه بال خیال
بر مصاعد وقوف بران تصاعد تواند نمود یا سایر تفکر بقدم تصور بر مراقی شروع
در ان ترقی تواند کرد فبالهما قصة فی شرحها طول بیت وصف رویش نه باندازه تقریر
منست که بصد عمر بکذشت ز سر حد بیان * و علمی که مدار بحث از کلام خدای
کنند که سر چشمه همه حکمتها و معدن مجمع فضیلتهاست و باطنها دلپذیر و موقع
از خفیات اسرار و حکم اشتغال نمایند و غرض تمسک باشد بعروة وثقی رضای باری
و وصول بسعادت حقیقی جاودانی هر اینه اشرف علوم خواهد بود و در تفسیر وسیط
مذکور است که منبع علوم شرعیه و مجمع احکام دینیه جز قران نیست و اشتمال
ان بر نصوص احکام و معرفت حلال و حرام و حجج بالغه و نصایح کامله از شرح و بیان استغنا
دارد لاجرم علم بدو اعز و اجل و اشرف و افضل علومست و اول کسی که قرانرا تفسیر
کرد از فرشتکان جبرئیل بود و از ادمیان حضرت سید انس و جان علیه صلوة الرحمن

٣٩

وبعد از آن صحابه کرام که افاضل انام بودند واز مجموع صحابه بعد از خلفای راشدین چهار بزرگ ۳۹
بعلم تفسیر از سایر اصحاب اعلم بودند عبد الله بن عباس وعبد الله ابن مسعود وابی بن کعب
وزید بن کعب وزید بن ثابت ودانا ترین ایشان ابن عباس بود ودر تفسیر شفا از عبد الله
عمر نقل میکند که ابن عباس دانا ترین امتست بانچه که خدا تعالی بر پیغمبر خود
فرستاده ومحمد بن حنفیه او را ربانی این امت گفته واز وی منقولست که من علم خود از علم
مرتضی علی کرم الله وجهه فرا گرفتم وعلم حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام از علم حضرت
رسول صلعم وعلم حضرت رسول از علم حضرت حق سبحانه وتعالی ودعاء حضرت رسالت در بارهٔ
وی مشهور است واو را شاگردان بسیارند از تابعین چون مجاهد بن جبیر وسعید بن
جبیر وضحاک وقتاده وعکرمه وعطاء بن ابی رباح وابو مالک وابو صالح وامثال
ایشان واما دیگر تابعین چون عطیه بن ابی اوفی وعطاء بن یسار وعبد الرحمن ابی لیلی
وحسن بصری وزید بن اسلم ومحمد بن کعب القرظی وابو العالیه وعامر الشعبی وابن شهاب
الزهری هم از ابن عباس نقل دارند وهم از بعضی دیگر از صحابه اما تبع تابعین ابو احمد
اسمعیل السدی شاگرد ابو مالک ومحمد بن سائب الکلبی تلمیذ ابو صالح ومقاتل بن
ابو سلیمان وابو روق شاگرد ضحاک وسفیان بن عیینه شاگرد عطا ومجموع اینها
راویان ابن عباس اند ودیگر مفسران از متاخرین هستند که ائمه دین وهادیان مناهج
یقین بوده اند رضی الله عنهم اجمعین وبعد از تقریر این کلمات از لوح ضمیر
هوشمندان منقش شده باشد که هر که را مدد توفیق رفیق طریق گردد باید که اوقات
عزیز خود بتلاوت قرآن وتفکر در معانی آن مصروف دارد وفراخور حال خود از تواتر
موائد تفسیر وتاویل قسطی جزیل ونصیبی جلیل فرا گیرد تا ببرکت قرآن در دنیا از شر وسوسه
شیطان ودر عقبی از شر نیران ایمن تواند بود ودر زاد السالکین آورده که یکی از
سالکان طریقت وحافظان اوضاع شریعت که اکثر اوقات خود بتلاوت قرآن
ومعرفت تفسیر وتاویل آن صرف کردی در عرقاب نزع افتاد ومتقاضی اجل باستر داد

نبذ

امانت روح شریفش باسلام ارجعی الی ربک تحریک داد ودر تحت تصرف وقید تملک
او مصیبتی بود وباغی وزنی نیک مرد زنرا گفت ای رفیق موافق وای یار مساعد از مدتی
متمادی باز سر آغاز مصاحبت میان ما استمرار یافته وقواعد محبت ومصادقت
استحکام پذیرفته ومحب صادق وانیس یکجهت آنست که در سرا وضرا وشدت ودخا
طریق موافقت فرو نگذارد وچنانچه در وقت وفور نعمت وراحت دعوی یاری میکند
بهنگام ظهور زحمت ومشقت مراسم حق گذاری بجای ارد وبهمان قیاس که در اوقات
وقوع عیش وعشرت لاف هواداری میزند در زمان هجوم محنت وشدت طریقه
مددگاری مرعی دارد بیت یاران باشد که گیرد دست یار • در پریشان حالی و
درماندگی • اکنون در دو سفر آخرت واردم ودر این مدت حریف منزل تو بوده این زمان
رفیق محمل هم تو باش در صورت حضر شریک بودی از مضرت سفر پهلوی شراکت
تهی مکن زن جواب داد که حالا در سلوک سبیل آخرت مرافقت من با تو امکان
ندارد ودر سپردن این راه خطرناک مصاحبت ومخالطت میسر نمیشود وغایت
وفاداری همچنین تواند بود که من عدتی ومدتی که در شرع شریف مقرر است در وفای
تو بنشینم وبا دیگری بر بنا این عشرت ننهم اما چون از مدت سپری شد وان عدت
منقضی گردد ناچار صحبت بدیگری اختیار کنم وبا او سوار کشتی عیش براورده گویم بیت
یکی چون رود دیگر اید بجای • جهان نا نماند بی کدخدای • نا امید از آن زن
نومید شده روی توجه بسوی باغ نهاد وگفت ای چه بقدر شورستانی بودی
گلستان کردم واز انواع تربیت وعمارت نمونه بوستان ارم ساختم وپیوسته
امیدواری ثمر تو داشتمی وهموارهٔ تخم محبت تو در زمین دل کاشتمی اینک عزیمت
سفر عقبی دارم بهمراهی من موافقت خواهی نمود ویا طریق مخالفت خواهی پیمود چون
مردان وفا پیشه رسم حق گذاری خواهی ورزید یا چون زن سست قدم رقم
بدعهدی بر صفحات احوال خود خواهی کشید باغ بزبان حال گفت ای سلیم القلب

کشتهٔ دیگران خوردی طمع داری که کاشتهٔ تو بخورند و از زراعت دیگران بر برداشتی
میپنداری که از مزروعات تو بری نبرند **نظم** بکاشتند بخوردیم و کاشتیم خورند •
چو بنگری همه برزیگران یکدگریم • برو هر جا که میروی که من چون تو هزار مالك یاد دادم
و صد هزار دیگر خواهم دید **بیت** مشو مغرور مال و ملك و دینار • که دنیا یاد دارد
چون تو بسیار • این عزیز بعد از استماع این سخنان زاری و فغان در گرفت و قطرات
اندوه بر صفحهٔ رخساره روان کرده از سر درد و حسرت میگفت **بیت** تخم وفا کاشتیم
بر سر راه امید • هیچ بری چون نداد کاش نمیکاشتیم • بعجبت کجا که بزخارف دنیا
مغرور و مشعوف کردند و بمناهی با بلاهای او شیفته و فریفته شوند تا بوقت درماندگی
چون من در بدر میکردند اهل و عیال بفریاد میرسد و نه مال و ملك بکار میاید
بیت تا بدانی که وقت پیچا پیچ • هیچ کس مر ترا نباشد هیچ • پس مصحف مجید در دست
گرفت و گفت ای مونس دل درویشان وای مرهم جراحت دل ریشان سالهاست تا روشنی
باصرهٔ بصیرت من از قرائت تست و قوت جان و راحت روح از برکت تلاوت
تو روزها بتفکر سور و آیات تو گذرانیده ام و شبها در تامل حروف و کلمات تو به
پایان رسانیده حالا پای از سفر آخرت میپوشم و شربت فنا از ساغر قل یتوفیکم ملك
الموت مینوشم و امید دارم که دستیار من در ظلمات آن راه روشنائی آشنائی تو باشد
و پای مزد من در قربت حضرت الرحمانیت عنایت تو گردد و اکنون و باغ داغ حسرت
بر دلم نهادند لطف عمیم و فیض عظیم تو چارهٔ من اواره کند **بیت** چاره کن ای چارهٔ بی
چارگان • یار شوی مونس آوارگان • زبان بیان قرآن بدین بشارت افاده فرمود
که ای درویش خوشدل باش و چهرهٔ خاطر بناخن اندیشه مخراش که من حبل متینم هر که
چنگ در من زد ضایع نگذاردم کتاب مبینم هر که پناه بمن آورد در مکان رحمت و مغ
فرتش فرود آرم غم مخور که در ظلمات قبر شمع حضورت برافروزم و اندوه کی مشو
گرد و بادیهٔ قیامت راه سلامت بتو مینمایم **شعر** وحشة الغنی یونسا فی ظلماته

من الغ

من القبر بلقاه سناه تهللا • حکیم الهی فرماید **بیت** کرد قرآن کرد زبر اهر که در قرآن گریخت
آنجهان دست از عقوبت وین جهان دست از فتن • نتیجهٔ این حکایت آنست که هر که
نقد زندگانی و سرمایهٔ عمر عزیز بسودای حفظ و تلاوت و فهم و درایت کلام رب
العزة صرف نماید فردا به روز بازار الیوم تجزی کل نفس بدین معامله سودا و اولئك هم
المفلحون بدست آرد **بیت** بهتر ازین مایه ستانیت نیست • سود کن آخر که زیانیت نیست
پس ای عزیز از حلقهٔ زیان زدگان سودای دنیی که جز بضاعت خسر الدنیا والاخرة
در دکان اعمال تماشی ندارند روی همت بر تافته با معاملان چهار سوی اخبار کلام
جبار که دلال متاع حکم و اسرار اند آشنائی کن **ع** وزین معامله غافل مشو که حیف خوری •

عنوان ثالث در بیان اعجاز قرآن و کشف حجاب اسرار از وجوه آن باید دانست
که از جملهٔ معجزات باهرات حضرت منقبت آیات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
که بهر جهت رهنمون سرگشتگان بوادی حیرانی درین منزل فانی باقی همین معجزهٔ قرآنست
و بس **شعر** دامت لدینا ففاقت کل معجزة • من النبیین اذ جائت ولم تدم **بیت**
هزار خوب بچشم در آمد و بگذشت • تو نور چشم منی در دو دیده جا کرده • و در
شواهد النبوة خلدت ظلال الجامعه مذکور است که قوی ترین معجزات محمدی
و ظاهرترین و باقی ترین آن جز قرآن نیست و آن نه یك معجزه بلکه هزاران هزار
معجزه است زیرا که از هر موضع از قرآن که مقدار اقصر سوره که سورهٔ کوثر است
میگویند معجزه ایست علیحده که قوت بشر از ایراد مثل آن عاجز است و هیچ کتاب را از
کتب الهی و هیچ صحیفه را از صحف پادشاهی این کمال و جمال و عزت و جلال که اورا
بوده نبوده عذوبت ذوقش بغایتست و حلاوت نظمش بنهایت جزالت لفظش
ظاهر است و بلاغت معنی باهر و باهر لاجرم فصحای حجاز و بلغای سخن پرداز برابر وی
صحیفهٔ واضحة الاعجاز سر بر خط انقیاد نهادند و از دعوی بی معنی خود تبرا کرده بصدق
خبر لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله اعتراف

بنمودند واگر کسی از روی جهل و عناد قدم جرات و جسارت پیش نهاده انوار خورشید
قرآن از افق اقتدار طلوع نموده چراغ مدعاء او بشعشعه فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ منطفی
میساخت ع چون روی گشادی لب گفتار ببستی • تا همگنان را معلوم گردد و دوست
و دشمن را مفهوم شود که اَلْقُرْآنُ مُعْجِزٌ وَالْخَلْقُ عَنْهُ عَاجِزٌ و علماء اسلام کثرهم الله بین
الانام در اعجاز قرآن متفق و در وجوه آن مختلف‌اند وجه اعجاز را راجع بلفظ میدارند
یا بمعنی یا بهر دو یا بصرف همم معارضان از مقابله آن یا بمخالفه اسلوبش با اسالیب
خطب فصحا و افانین رسائل بلغا یا بخلوش از شوائب اختلاف در قصص و حکایات
و نزاهتش از معایب تناقض و تفاوت در اخبار و روایات یا باشتمال او بر اخبار غیبی
و انطوایش بر اسرار لاریبی و ارباب عقل سلیم و اصحاب طبع مستقیم تمام این را بدایره اعجاز وجوه وارده
داخل دارند چه کثرة اوصاف کمالیه موصوف بر علو رتبت و افزونی قدر او دال آمده
و طایفه بر آنند که اعجاز را بهر آیاتی که در قرآن ظاهر است از لطائف مبادی و غایات
و غیر آن از روایع کلمات و بدایع آیات نسبت دادن انسب مینماید چه در زمان
هر یک از ممهدان اوضاع شریعت معجزه او در همان صورت و صفت که بر طباع اغلب
ابنای زمان غالب بوده و از تاثیر آن افتخار و سرمایه استظهار میداشته‌اند جلوه
مینموده و اعجاز عبارت از مزیت و غلبه فعل آن پیغمبر بوده بر افعال امم او چون
ظهور سحر در زمان کلیم الله و انقلاب عصا به ثعبان مبین بر شعبده‌ها ساحران
و نشر علم طب در وقت عیسی ع و احیاء موتی در مقابله معالجات کلیه اطبا هم چنین
در روزگار بعثت آثار حضرت سید مختار علیه صلوة الملک الجبار سرمایه مباهات
و تفاخر ناقدان ایام در میزان تفاضل جز عرض فصاحت و بلاغت نبود لهذا اقتضا
نامداران در معرض دعوی و افتخار از پیش سبعه رفیعه کعبه منیعه زادها الله شرفاً تعلیق
کرده بودند پس معجزات حضرت که عبارت از قرآنست در همان صورت ظهور نموده
با زادعاوی ایشان بتحدی فَأْتُوا بِسُورَةٍ برهم زد بیت غنچه نشگفت و باز از گل خندان

شکست

شکست • خوبروئی آمد و هنگامه خوبان شکست • هیهات این سخن را سخنی که
از طبع بشر زاید مقابله نتوان و این کلام را بکلماتی که ذهن آدمی برهم بندد در مقام موازنه
نتوان آورد سخن ایشان نعت عدم دارد و کلام رحمن وصف قدم وَأَيْنَ لَوَائِحُ الْقَدِيمِ
مِنْ فَضَائِحِ الْعَدَمِ ع ببین که تفاوت ره از کجاست تا بکجاست • اگرچه در وجوه اعجاز سخن
بسیار گفته‌اند و در رشاهوار بالماس فکرت و اختیار سفته اما ثبت مضمون وجوه بعبر
که جواد قلم همایون رقم حضرت حقایق منقبت در ساحت میدان شواهد النبوت
با برادران جولان نموده صحیفه این عنوان را آرایش دادن لایق مینماید و موافق و من الله
الاعانة فی بیان الدقایق وجه اول فصاحت مفردات و بلاغت نظم آنست که مجموع
فصحای عرب و بلغای محافل ادب از اتیان بمثل آن عاجز آمدند و با وجود کمال حرص
و شعف ایشان بر معارضه و مجادله با آنحضرت در وقت ندای فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مهر سکوت
بر زبان نهادند و اگر کسی را بر خاطر گذرد که شاید معارضه کرده باشند و ما را خبر نباشد
این اندیشه او غلط محض و محض غلط است جهت آنکه اگر این صورت واقع بودی چنانچه قرآن
بتواتر بما رسیده آن نیز رسیدی و با وجود توفر دواعی و هم که بنقل امور عجیبه
و نشر شئون غریبه مجبول‌اند چنین صورتی نهان نماندی بزخرفات مسیلمه کذاب چون
اِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْجَمَاهِرَ وَالزَّارِعَاتِ زَرْعًا از روی دفتر روزگار محو نمیشود کلمات
بلغاء عرب که در مقابله سور قرآنی ایراد کرده‌اند کجا مختفی توانستی داشت و اگر جمعی دوستان
در اخفاء آن مبالغه نمودندی برخی دشمنان که طلب معارضه جهت تبکیت و تعجیز
ایشان بهزار حیله و صد هزار وسیله در اظهار آن کوشیدندی و از مقاوله لسان
بمقاتله سنان و از مرتبه قیل و قال بسعی که حرب و قتال راغب نشدندی
وجه دوم نظم عجیب و اسلوب غریب آنست که هیچ گونه با اسالیب کلام عرب نمیماند
و با صنوف ترکیبات و فنون ترصیفات آن طایفه که لاف فصاحت در اطراف
عالم افکنده بودند و صیت بلاغت با فاق جهان رسانیده مماثلت و مشابهتی

ندارد و مثل این سخنی در کلام عرب نه پیش از نزول یافته‌اند و نه بعد از آن مشاهده کرده
بیت
جانا بجمال دلبری چشم زمن ٭ مثل تو ندیده و نخواهد دیدن ٭ و از این جهت بود که همه
از خاصان و معاندان صدای ما یشبه هذا کلام البشر بمسامع اهل زمان میرسید
ع والفضل ما شهدت به الاعداء ٭ در تفسیر نیشابوری از ابو عبیده نقل میکند
که اعرابی این آیه شنید که فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین فی الحال بسجده در افتاد
یکی پرسید که ایمان آوردی و خدا را سجده کردی گفت لا سجدت لفصاحة هذا الکلام
من متکلم را نمیشناسم سجده من برای فصاحت این کلام بود وجه سیم اخبار است
از اموری که در قرنها گذشته واقع بوده از بیان شرایع رسل علیهم السلام و احوال امم
ایشان و عجب آنکه احبار اهل کتاب همه عمر در گفت و گوی و جست و جوی اخبار
سابقه گذرانیده بودند و بدرس کتب و تلاوت صحف جهة تحقیق وقایع ماضیه
اشتغال تمام نموده و با این همه از دفاین اخبار چندان وقوفی نداشتند و از هرجا
اندک چیزی دانسته و طالب بواقی میشتافتند و حضرت امی امین علیه افضل صلوات
المصلین خواننده و نویسنده نبود و بتکرار سبقی و بخط العمر ورقی میل نفرموده نه
با اهل کتاب مجالست نموده و نه راه مکتب بقدم طلب پیموده و پیوسته علمای یهود
و نصاری خبر گذشتگان از آنحضرت استفسار کردندی و در آن باب آیتی چند
نازل شده جواب سؤال ایشان بوضوح پیوستی و همه تصدیق نموده مجال
انکار و اعتراض نداشتندی و در باب اعجاز این وجهی روشن است شعر
لم تقترن بزمان وهی تخبرنا ٭ عن القرون و عن عاد و عن ارم وجه چهارم
اخبار است از مغیبات یعنی زبان قرآن بسیاری از امور مستقبله خبر داده بر نحوی که آن
چون غلبه روم و دخول مسجد الحرام و کشف اسرار منافقان و ارباب ارتیاب و رفع
استار از ما فی الضمیر اهل کتاب و اظهار دین مبین و وقوع نصر قریب و فتح
مبین واقع شده و هر آینه بعضی دیگر چون رخنه سد یاجوج و ماجوج و خروج دابة

الارض

الارض و مانند آن واقع خواهد شد و از آنجمله است آنچه خداوند تعالی فرموده است
انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون یعنی ما قرآن را فرو فرستادیم و نگاه دارنده آنیم
از آنکه گرد تغییر و غبار تبدیل بر اذیال جلال وی نشیند و از زمان نزول اجلال
الی یومنا هذا هرچند نادرتان بکار و ملاحده خاکسار تخصیص خواستند که رقم
تغییر بر صفحه حال وی کشند نتوانستند و مجال و یارای تصرف در او بیک کلمه و یک حرف
نداشتند ولله الحمد الذی صدق وعده بر ضمایر پاکیزه روشن دلان پوشیده نماند
که محفوظ ماندن قرآن بدین وجه نیز وجهی از وجوه اعجاز میتواند بود زیرا که محافظت
کلامی بدین بسیاری در مدتی بدین درازی با وجود کثرت معارضان و عصبیت
معاندان از قوت بشر افزون و از طاقت آدمیان بیرون است وجه پنجم غلبه ترس و هیبتی
که در تلاوت و استماع آن بر قاری و سامع واقع میشود و تأثیری کلی که بواطن اکثر خلق
از آن و بدان متأثر و متغیر میگردد و صرف همم معارضان نتیجه همین مقدمه است
چه از بسیاری بلغا که بمقام معارضه قرآن در آمده بودند چون بشار بن برد و حماد بن
عجرد و ابن ابی العوجا و ابان لاحقی و ابن الزبرقان و غیر ایشان این سخن منقول است که
ایشان را خوفی عارض شده و رعبی بر ایشان مستولی گشته که عنان عزیمت از ساحت
آن نهضت بجانب توبه و انابه منعطف ساخته‌اند و ابو الحسن عبد الله بن علی المقفع
ابلغ فصحای زمان خود بوده در روزگار مهدی از عباسیان بصدد آن درآمد
که در معارضه قرآن کلامی ترتیب کند و در اثنا آنکه بدان کار شروع کرده بود بمکتبی
بگذشت و از کودکی این و قیل یا ارض ابلعی ماءک الآیه استماع نمود دهشت و حیرت
بر وی غلبه کرده بازگشت و آنچه ترتیب داده محو فرمود و گفت گواهی میدهم که این کلام
بشر نیست و در تاریخ عقد الجواهر میآورد که بعد از شنیدن این آیت از غایت
ملال و غیرت خنجری بر سینه خود زد و بدان زخم کشته شد و همچنین یحیی بن الغزال
که از بلغای اندلس بوده خواست که مثل سوره اخلاص سوره ایراد کند هیبتی عظیم

بر وی مستولی شد و فتح ان عزیمت نموده بتوبه و استغفار مشغول گشت **بیت** در معنی
کنزاد ولک تو حکم اند از عقل • در عزیمت نیز بشکستر کان انداختی **وجه ششم**
انست که قاری و سامع را از تلاوت و استماع ان ملالت نخیزد و چندانکه بیش خوانند
و بیش شنوند حلاوت ان در کام جان زیاده و محبت ان در صمیم دل بیشتر است
ع هو المسك ما کررته یتضوع • بخلاف کلام انام که هرچند بکمال فصاحت و جمال
بلاغت اراسته باشد چون مکرر خوانند و شنوند موجب سامت و ملالت گردد
و در تکرار قران و تذکار سور و ایات ان مطلقا غبار ملالت و کلال بر چهره حال
اصحاب کمال ننشیند **شعر** وخیر جلیس لا یمل حدیثه • وترداده یزداد فیه تجملا • گفتم
اوصاف لبت تکرار خواهم کرد گفت • لعل من قند است و ذکر او مکرر خوشتر است •
وجه هفتم از وجوه اعجاز اشتمال قرانست بر علوم و معارفی که ازان عرب
نبوده که انرا دانند بلکه از شان رسول صلی الله علیه و اله بود که پیش از بعثت
و نزول قران انرا دانند و از جمله ان علوم غریب است که حقیقت انرا در حروف و کلمات
و دیعت نهاده و بعضی از خواص بارگاه عزت خود را بران اطلاع داده و ائمه اهل بیت
رضوان الله علیهم اجمعین بعنوان جفر که مفاتیح خزاین قران و حدیث است بر
شطری ازان وقوف داشته اند و از اولیاء این امت جمعی کبرا چون شیخ محیی الدین
ابن الاعرابی و شیخ سعد الدین الحموی قدس الله سرهما و غیر ایشان بحسب کشف برخی
ازانرا دریافته و شمه از صفت جامعیت قران و اشتمال ان بر علوم در بیان سبق
ذکر پذیرفته **شعر** لها معان کموج البحر فی مدد • وفوق جوهره فی الحسن والقیم
در هر صدفی درون این بحر • بس گوهر قیمتی نهانست • در مخزن سر او توان یافت
نقدی که خلاصه جهانست • و امام علامه در کتاب بحر الحقایق کرده و اصول
کلامی نوشته ازین وجوه که مذکور شد وجه ثانی را اختیار کرده میگوید کافی تر وجهی
از وجوه اعجاز قران و وافی تر ان ازروی حقیقت و عیان نظم بدیع این قران

ازان نیز از برخی

عجب الطوایفین اوست که هیچ اسلوب از اسالیب کلام عرب چون رجز و شعر و نثر
و خطب و غیر ان نمیماند و اگر فصیحی که فی نفس الامر از روی فضل و فصاحت سر امد
زمان و بوفور بلاغت و براعت فایق بر جمله اقران باشد خواهد که یک قصه را دو
نوبت بازبان ده اما نماید بر وجهی که با وجازت لفظ و غزارت معنی جمال بلاغت و کمال
فصاحت مرعی بود غالب انست که نوبت ثانی و ثالث به هیچ کلام از اسلوب فصحا و فنون
بلغا بصوب تفاوت بل بجانب تنزل مایل خواهد شد و درین کلام قدیم قصص بعضی
انبیا چون ادم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی و عیسی صلوات الله علیهم
اجمعین در چندین موضع تکرار یافته و هر نوبت از نوبتی دیگر لطیفه مینماید و ظرافت
در نظر می اید **بیت** من بنده از روی که هر بار که بینم • در چشم من از بار که خوبتر اید •
و چنانچه افضلیت بعضی ایات از نصوص صحیح ثابت شده افصحیت برخی دیگر
بشواهد صریح ظاهر است چه بعضی ایات هست که با وجود الفاظ وجیزه بر معانی
جلیله اشتمال دارد چون ایت طوفان در سوره هود و ایه عذاب در سوره عنکبوت
و ایت حج در سوره ال عمران و ایت قصاص در سوره بقره و امثال ان و درین ترجمه
مثل این ایات را متعرض وجوه اعجاز خواهد شد و صورتی چند از اقاویل ائمه
ثقات بکلک بیان بر صفحات اثبات انتقاش خواهد یافت و مدد توفیق را از
حضرت واهب المواهب دیده برصد بر راه است و گوش انتظار بر سماع صدای
وما النصر الا من عند الله **بیت** شمع توفیق از نفس روز خدای • تیره باشد کار
ما مشتی گدای • رفتنها و فکرهای پیچ پیچ • بی مدد کاری حق هیچ اند هیچ •
عنوان رابع در بیان افضلیت بعضی از سور و ایات و ذکر شمه از خواص
و منافع حروف و کلمات بدانکه در افضلیت بعضی قران از بعضی اختلاف کرده اند
جمعی از فقها برانند که هیچ فضیلت نیست برخی از قران را بر برخی دیگر و طایفه بفضل
اینی و سورتی بر ایات و سور دیگر قایل اند و اصح انست که میان سور و ایات و کلمات

قرآن از آن حیثیت که مجموع کلام الله اند هیچ تفاوتی نیست اما نظر بر آن حقیقت
که آیات یا سوره مشتمل بر آنست ایشان را مراتب متفاوت میتواند بود و لهذا در احادیث
صحیح وارد شده که سوره اخلاص برابر است با ثلث قرآن و سوره اذا زلزلت با ربع
آن و توضیح این سخن بحسب مقتضای مقام آنست که قبل ازین از کلام امام حجة الاسلام قدس
سره مذکور شد که مقاصد قرآن در ماست و تفاصیل آن رقم ثبت یافت پس هر سوره
یا آیت که مشتمل بر اکثر آن مقاصد باشد اکمل بود و هر کدام که منطوی بر اشرف انها بود افضل
و ازین است که حضرت رسالت آیة الکرسی را سید آیها گفت که متضمن است بر ذکر ذات
و صفات و افعال الهی و مقصد اقصی از علوم قرآنی اینست و بر همین قیاس اگر کسی
این اصل کلی را ملحوظ نظر اعتبار دارد از فضیلت یا افضلیت هر سوره و آیتی که در آن
حدیث صادر شده با خبر تواند شد و در این ترجمه بمثل این صور و تنها ایمانی خواهد
رفت دانست که در فضل سور و آیات دو نوع از احادیث در بعضی از تفاسیر
و نباید
مذکور است یکی آنکه نزد علما حدیث باسانید معتبره ثابت شده از اقسام صحیح
و حسن دوم آنکه محدثان آنرا اعتبار نکنند و موضوع گویند و موضوع باصطلاح
ایشان آنست که مطعون باشد بکذب راوی یعنی واضع بافترا و دروغ از آنحضرت
رسالت نسبت دهد و فی نفس الامر آن حدیث از آنحضرت صادر نشده باشد
و باعث بر این جرات یا عدم دین باشد و این شیوه زنادقه است یا غلبه جهل و این طریق
متعبدانست یا فرط عصبیت و این رسم مقلدانست یا متابعت هوای حکام
و امرا و این داب طامعان و خوشامدگویانست یا اغراب از برای اشتهار و این
عادت متصلفان و خودنمایانست و اکثر علماء دین اینها را حرام دانند و قومی از
کرامیه و جمعی از مقلدان متصوفه موضوع را در ترغیب و ترهیب مباح داشته اند
و برهان المحدثین شیخ شهاب الدین ابن الحجر در بعضی از مؤلفات خود آورده که این
قول خطاست جهت آنکه ائمه متفق اند بر آنکه عمداً دروغ بستن بر حضرت رسالت

از کبایراست

از کبایراست و امام الحرمین تکفیر کرده آنرا که بعمد بر رسول خدای علیه افضل
الصلوات دروغ بندد پس هیچ وجه روایت موضوع درست نباشد مگر آنکه راوی
گوید این حدیث موضوع که اشارت بموضوعیت حدیث نکند در گناه با واضع آن
شریکست چنانچه در صحیح امام مسلم آمده که من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو
احد الکاذبین و امام همام زین المحدثین ابو الفضائل الحسن الصغانی در کتاب در
الملتقط آورده که از جمله منکرترین موضوعات احادیثی است که در باب فضایل سوره
سوره از قرآن روایت میکنند از ابی بن کعب و بر آنند مفسران بزرگوار از روایت این
احادیث نزد محققان ثابت نیست بلکه واضع این احادیث شخصی بوده از عبادان که او را
ابو عصمه نوح مروزی گفتندی و چون سبب وضع این حدیثها از وی استفسار کرده اند
در جواب گفته که چون دیدم که بعضی مردم بمذاکره اشعار لطیفه و جمعی بمطالعه فقه
امام حنیفه و غیر آن مشغولند و تلاوت قرآن را بر طرف نهاده از روی شفقت در فضایل
هر سورت حدیثی وضع کردم تا رغبت مردم بقرائت قرآن بیفزاید و امام صغانی فرموده که
در اکثر تفاسیر این احادیث را آورده اند و کم تفسیری را از آن خالی گذاشته اند مگر آنکه عصمت
الهی مؤلف او را از ایراد موضوعات صیانت نموده باشد ع بی عصمتی و از زلل ایمن توان بود
و درین ترجمه بقدر مقدور از موضوعات اجتناب نموده بعضی از احادیث معتبره که در شأن
آیات و سور واقع شده مذکور خواهد شد بتوفیق الله و منه المنة اما خواص سوره و آیات
آنان ظاهرتر است که بر هر که شامه تأمل شمه از روایح ریاحین شرع و عقل و نکهتی
از فوائح بساتین معرفت فرع و اصل استشمام نموده مخفی مانده باشد ع و ما احتاج النهار
الی دلیل بیت هیچکس برهان نجوید بر وجود آفتاب • بر وجود او ظهور او دلیل
روشن است • و چون این محل مقتضی اندک بسطی هست از ایراد دو سه کلمه که موجب
مزید وضوح گردد چاره نیست بباید دانست که هر چه در عرصه ابداع و تکوین کسوت
ظهور پوشیده از بسایط علوی تا مرکبات سفلی هیچ یک بی خاصیتی نیست چنانچه

در تاثیر نظرات و مسیرات فواعل علویه بحکم قادر دیان و تاثر قوابل سفلیه از آن بفرمان
خالق انس و جان مشهود شده و در هریک از موالید ثلثه انواع فواید و اصناف
منافع در معالجات و غیر آن محسوس کشته پس حروف که احاطه آن بر موجودات و اشتمالست
بضرورت باید که بخاصیتی باشد و یکی از اکابر اهل تحقیق در رساله خود آورده که جواهر
حروف که بعضها از جناب جلال و حضرت قدس لا یزال که منبع قوت و مجمع
تاثیر است بدین جهان منقوش و میدان الاثر شرف نزول ارزانی داشته مشتملبر
خواص کلیه است چنانچه بحسب تجربه از تکرار حروف حارة زوال المرض بارده در یافته اند
و بتکرار حروف یابسه تسکین مادهٔ رطوبت معاینه دیده و از ترکیب بعضی حروف
که حکما منه بجهت رفع مضرت سمومات و سلامت ابدان از اثر کزیدن عقارب
و حیات و مانند آن ترتیب داده افسون نام نهاده اثرهای کلی ظاهر است و غیر من
مشاهده رفته و العیان لا یحتاج الی البیان و این سخن که تقریر یافت بحسب حروف
و کلماتست بر سبیل عموم اگر کسی بمحض نظر بحروف و کلمات قرآنی کند از منطوق
و ننزل من القرآن ما هو شفاء فهم تواند کرد که هر یک خاصیتی که در تمام اشربه و ادویه
و تریاقات و سایر مرکبات یافت شود در شرف تمام کلمات قرآنی و دوا الشفاء کتاب
مستطاب آسمانی بر بهترین وجهی و کاملترین نفعی موجود خواهد بود و موید همین
قولست آنکه امام ابو العباس بونی رحمه الله در تعلیقه آورده که بحکم ما فرطنا فی الکتاب
من شیء باید که هرچه طلبند از فواید ملکی و عواید ملکوتی مجموع آن در قرآن
بتصریح یا بتلویح مذکور باشد غایتش آنکه ادراک آن توفیق بغایت صعب المأخذ است
و بهمه الطاف ربانی و اصطناع یزدانی اشراف بر اصناف و اطلاع بر انواع آن
میسر نگردد و آنچه مطلوب جویند و راه کدام مقصود پویند که نه بیان کیفیت
و نشان کیفیت آن با جمیع مضافات و منسوبات در طی کلمات معجز سمات
مندرج باشد ع ان نقد که است که در کنج تو نیست • و بعد از آنکه بدلایل نقلی

و براهین عقلی ثابت شده که این کتاب اشرف و اعظم کتب منزلست و آیات او
اشهر و اکبر از آیات صحف دیگر و معجز او اظهر از سایر معجزات و اسما مذکوره در و اعظم
از بواقی اسماء مسطوره در صحایف متقدمه هر آینه خاصیتها و او از خواص دیگر کتابها
اکثر و اتم خواهد بود و بخاصیت او تصرفات کلی در عالم کون و فساد دست میتواند
داد و سر حدیث فاتحة الکتاب شفاء من کل داء برین معنی دلیلی صحیحست و قصه رقی
و تداوی بقرآن که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بدان ایمای فرموده اند
بر صحت این دعوی برهان صحیح و از ین مقوله در بعضی سور و آیات بر وجهی که در رسایل
بونیه و خواص تمیمی و در النظیم امام ابو عبد الله الیافعی الیمنی و مولفات امام احمد
سبتی و ابن خلدون مصری و ابو عبد الله الزکراکی و غیر ایشان مثبت است در
کلمه مرقوم خواهد گشت والله ولی الارشاد و هو بصیر بالعباد **عنوان خامس** در شرایط
تدبر و تفکر در الفاظ و معانی آیات قرآنی بدانکه تدبر از جمله آداب معنوی قرائت
و ادبهائی که تعلق بقرآن میدارد دو نوعست صوری و معنوی ظاهری و باطنی و
تا کسی بنسبت قرآن رعایت مجموع آداب ننماید از فیض او بهره مند نشود **بیت**
از خدا خواهیم توفیق ادب • بی ادب محروم گشت از لطف رب • و چون تقریب
تدبر که یکی از آدابست سر رشته سخن بادبهای قرآنی کشید اگرچه انتظام کلام و
جامعیت آن ذکر هر دو قسم از آداب صفت توضیح یابد مظنه آنست که بهر بر ایه
قبول قلوب محلی خواهد بود و من الله نیل المقصود بدانکه ادبهای ظاهری قرآن که
رعایت آن باید نمود ده است **اول** طهارت اگر قاری از مصحف خواند بر وجهی که
مس آن کند و محدث را مس قرآن جایز نیست مگر با غلاف منفصل و اگر از ظهر القلب
خواند بی وضو جایز است و افضل آنکه با وضو باشد **دوم** جلوس بهیأت ادب
و سکون روی بقبله کرده و سر در پیش افکنده و بخضوع و خشوع تمام گشته و هرچند
بحکم یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم ایستاده و تکیه زده نیز جایز داشته اند و لیکن

متوجه

بروجهی که کفته شد افضل است سیم رعایت ترتیل یعنی حروف را از مخارج ان ادا
نماید و محافظت وقوف لازم شمرد و اکر کسی مراسم ترتیل نکاه ندارد فرمان الهی را که ورتل
القران ترتیلا مخالفت نموده باشد امام رضی الدین بخاری در لطائف التفسیر اورده که
قران بروجهی خواند که دهان لقوه زده شوریده شود یا اشامد و کلمه چنان بر زبان راند که دست
مفلوج تراضرزد شمرد ایات و سور از صور بعضی تغیر یاد امده فصل و وصل از قرات
بی اصل یاد خواهی اغاز نمود حروف از دایرهٔ رعایت مخارج خارج کشته و وقوف از مقام
معرفه و منزلت وقوف بر طرف مانده لاجرم نبرد تلاوت طراوت و نبرد قرات
حلاوت بیت دراداء زبان مکن کج پیچ • حرفها اش ادا کن از مخرج • دور باش از
تهتک و تعجیل • کام کیر از تامل و ترتیل چهارم افتتاح باستعاذه و تسمیه و استعاذه
قبل از قرات باید مطلقا در اغاز سور و غیر ان اما تسمیه ترتیب افتتاح سوره باید
در غیر ان مخیر است و بعضی همه وقت تسمیه را احسن داشته اند و ازین بحث
شمه بسمت وضوح خواهد یافت پنجم مراعات جواب و ان دو نوعست فعلی
و قولی فعلی انست که بوقت تلاوت ایت سجده سجدهٔ تلاوت کند و سجده چهارده
موضع است از قران و اشارتی بایات سجده و کیفیت ان خواهد رفت اما قولی جواب
بعضی ایاتست بروجهی که از شارع نقل کرده اند چنانچه در عقب ایت فبای حدیث
بعده یؤمنون کویند امنت بالله و بعد از قرات الیس الله باحکم الحاکمین
جواب دهند که بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و درین ترجمه هرجا مثل این صورتی
باشد ایمائی بدان واقع خواهد شد ششم جهر یعنی بلند خواندن بروجهی که اسماع
نفس خود کند و در اسماع غیر دو وجه است جمعی بجهت اجتناب از ریا و تصنع اهسته
خواندن را افضل داشته اند و بعضی جهت تنبیه سامع و تهییج شوق او بقران بلند خواندن
انسب شمارند و اصل درین هر دو باب نیت است ع جزای کردهٔ هرکس بقدر نیت اوست
و در مواضع مکروه چون بازار و خلوتها و حمامها و در مساجد بوقت

کذاردن نماز مردمان بلند خواندن نشاید هفتم از مصحف خواندن چه تلاوت
عبادتیست و نظر در مصحف نیز از جملهٔ عبادات و چون دو عبادت مقترن شوند
هر اینه اجر قاری زیاده کردد و در اخبار امده که ختمی از مصحف با هفت ختم از ظهر
القلب در فضیلت برابر است و اکثر صحابه قرات از مصحف کردندی
و عثمان با انکه حافظ بود از مصحف تلاوت میفرمود و چون سبب پرسیدند چنین
فرمود که نظر کردن در خط مصحف مبارکست و در برخی از رسایل خواجه پارسا قدس سره
مذکور است که در حدیث واقع شده که افضل عبادة امتی قراءة القران نظرا و حکمت
نکته درین انست که چون در خط نظر کند توجه بتلاوت تمامتر باشد و دیکر انکه
همچنانکه زبان و کوش بهرهٔ خود از خواندن و شنیدن می یابند دیده نیز حظ خود از
مشاهدهٔ خط و نقش حروف و صورت کلمات بر دارد و در روایت امده که هر که
پیوسته در خط مصحف نظر کند تا زنده بود نور دیدهٔ او نقصان نپذیرد امروز بچشمی
کرده لا الله بر کلام داده نظر میکن تا فردا متکلم را ببینی در مضیق دنیای دنی کلام او
میخوان تا در ساحت بهشت ببینی سلام او بشنوی که سلام قولا من رب الرحیم
بیت روزیکه ز تو سلام باشد ما را • انروز فلک غلام باشد ما را • هشتم بکا و اثر ان بیند
تلاوت کرفته اند بدانکه در وقت قرات کریه کردن مستحب است در احیاء العلوم
اورده که حضرت رسالت م کفته که قران بخوانید و کریه کنید و خود را بتکلف بر کریه
دارید طریق تکلف بکا برای انست تا سوز دل پدید اید که منشاء اب چشم اتش
دلست شیخ صالح مری حضرت پیغمبر را علیه الصلوة والسلم در واقعه دید و قران
بر ایشان خوانده بود یا صالح هذه القراءة فاین البکاء این خود کار زبان بود سوز سینه
و اب دیده کو بیت ز ابر کریان باغ سبز و تر شود • تا که شمع از کریه روشن تر شود •
تا نکرید ابر کی خندد چمن • تا نکرید طفل کی جوشد لبن • مایه در بازار این دنیا زرست •
مایه انجا سوز و چشم ترست • نهم تحسین قرات و تزیین ان چنانچه در حدیث امده

که زینوا القرآن باصواتکم وحضرت م در وقت استماع قرآت ابو موسی اشعری فرمودند
که لقد اوتی هذا مزمارا من مزامیر آل داود بدرستی که این مرد را از نغمات داودی
عطا کرده اند چون خبر با بو موسی رسید گفت اگر دانستمی که ان حضرت میشنود هر اینه
ازان بیشتر دادمی و مقرر است که تزیین ان موجب نشاط مستمع میگردد و مواد شوق — زینت م
و ذوق او روی باز دیاد مینهد و مقصود از تلاوت و سماع ان حصول ذوقست
کیف کان و از حضرت مولویست **بیت** ذوقست کاندر نیک و بد هر شخص را فرو دهد — سخنان م
کر ذوق بود یا رجان جانرا اگر با تمکین کند • و در وصایای خواجه قدس سره مذکور است
که حرمت قران در ان باشد که بتحسین بتلحین نه انجامد یعنی بالحان غنا مخوان و از متوجه جماعات
ترسایان و نوحهای رهبانان که در تلاوت انجیل دارند احتراز نمایند و تلحین بر وجهی
که مقصود بعمد و مظهر مدغم شود یا بر عکس هیچ وجه جایز نیست **دهم** سخن
نا گفتن در اثناء قرآت و اشارت نا کردن و متوجه غیر ناشدن و مستمع را نیز بحکم فاستمعوا
له وانصتوا خاموش باید بود و کلام حق بجانب سمع قبول و گوش هوش استماع نمود که شنید
حقیقی بجان و دل است نه باب و گل چه رومی فرماید **بیت** گوش دا را سوا د جانا تو اهوش •
دار وی دیده بکش از راه گوش • که نبودی کوشهای غیب گیر • وحی نا وردی زگردون یک بشیر •
اما اداب باطنی هم ده است **اول** رعایت امر و نهی چه را تا فدیرا او امر قران مامور
نشود و از نواهی ان بکلی دور نگردد نور فیض کلام از درون سینه بخانه دل او
در نیاید و در لطائف التفریر اورده که وعده فاذکرونی اذکرکم از قران میخوانی و مرکب
غفلت در میدان هوا و هوس میرانی نگر واشکروا لی تجوید تمام ادا مینمایی و بقدم عصیان
بادیه کفران میپیمایی لا تاکلوا الربوا تلاوت میکنی و در ان حال حساب سود برهم
میکیری لا تقربوا الزنا میگویی و در دل تخیل با خیال نامحرم عشق میبازی الا لعنة الله علی
الظالمین بر زبان میرانی و بدل فساد برادر مسلمان می اندیشی لاجرم از بارگاه رسالت
توقیع خذلان و ضلالت تو چنین صادر میشود که رب تالی القرآن بالغش **دوم** — و القرآن

تامل فرمودن در عظمت کلام المجید و علو شان ان و ملاحظه نمودن الطاف بی پایان
خداوند تعالی پابندگان در نزول قران از عرش عزت و جلال بدرجه افهام جمعی بر شان
غایت رتبانی نگو که معنی چنین کلامی که صفت قدیمست و قایم بذات رب العرش
العظیم در لطف حروف و اصوات که از صفات بشریست بر مدارک خلق متجلی ساخته
واگر نه کنه با جمال با کمال قران بکسوت حروف مستتر شدی عرش و کرسی در وقت ظهور
کلام از و تاب ثبات و دوام ساقط شده مضمحل و متلاشی گشتندی و لهذا بعضی
از عارفان گفته اند که هر حرفی از کلام الله در لوح محفوظ از کوه قاف بزرگتر است و همه
ملائکه اگر مجتمع شوند ایشانرا طاقت برداشتن حرفی نباشد مگر اسرافیل را که ملک
اللوح است و از اغنا یتر ایزدی بر میدارد نه بطاقت و قوت خود و حضرت خواجه — بعون م
در تفسیر فاتحه اورده که هر حرفی از قران بمثابه کوهیست که بر وجود بشریت واقع میشود
و او را فانی میگرداند و اثار او را دفع میکند و نور قران با نور دل مومن جمع شده
و نورانیت ازدیاد پذیرفته بیشتر ظلمت بشریت منتفی میگردد **بیت** نور چون همنشین
نور شود • تیرگی از میانه دور شود **سیوم** عظمت متکلم را در دل خود حاضر کردانیدن
و دانستن که این کلام بشر نیست سخن خالق البشر است یکی از صحابه هر گاه که مصحف
گشادی بیهوش شدی و در ان بیهوشی این صدا از وی میامد که هو کلام ربی هو
کلام ربی تعظیم کلام نشانه تعظیم متکلم است **چهارم** حضور قلب و ترک حدیث
نفس و نفی خواطر چون صاحب همتان روی دل از وساوس نفسانی و هواجس شیطانی
بر تافتن و از تو جه بشهود جمال قران صفاتی تمام و ضیایی بر دوام یافتن بعضی از سلف
چون ایتی یا سوره میخواندندی و دل حاضر نبودی اعاده کردندی چه قرآت زبان
بی حضور دل قالبی باشد بی جان **مثنوی** ما زبان را ننگریم و قال را • ما درون را بنگریم و حال را •
پنجم تدبر و تفکر نمودن در معانی قران چه نزد محقق قرآت بی تدبر اعتباری
ندارد و چنانچه شمه در صدر کتاب مذکور شد و تدبر در لغت نظر کردن است

درادبار امور یعنی در عواقب آن و اندیشه فرمودن در آنکه مآل خواتیم کارها چه خواهد
بود و در کشاف آورده که معنی تدبر قرآن تفکر و تأمل است در آن تا وقتی که فکر متأمل
بشناسد آنچه مقتضای الفاظ قرآنست از تأویلات صحیحه و معانی حسنه چه هر که بظاهر متلو
قانع گردد منفعت او چندانی نباشد امام ابو اللیث فرموده که تدبر تفکر است در مواعظ
قرآن تا بدان عبرت گیرند امام قشیری گوید تدبر غواصی کردنست بمدد فکر در بحر قرآن
و بیرون آوردن جواهر حقایق و معانی ع غواصی کن گرت گوهر میباید • در حقایق
سلمی آورده که سری سقطی قدس سره فرموده که با فهم‌ترین مردمان آنست که اسرار
قرآن فهم و تدبر نماید تا وقتی که متیقن گردد با آنکه این کلام از آن حضرت ملک
علامست و حقیقت تدبر آنست که تا فکر از هر آیتی یا سورتی فراخور استعداد خود بهره
برندارد بآیتی یا سورتی دیگر نقل نکند و از بعضی اکابر مرویست که در قرائت
سوره هود شش ماه واز تدبر در معانی آن سوره بقرائت سوره دیگر نپرداخت مانده بودم
و اگر کسی بدین مرتبه نرسد و از فهم معانی قرآن محروم باشد باید که بدل اندیشد
که این کلام حق است و در وقت قرائت سخن حق بغیر حق مشغول نشود یکی از عظمای دین
فرموده که اگر کسی معنی قرآن نداند باید که در وقت خواندن دل حاضر دارد و نگذارد
که حدیث النفس یا لمة الشیطان او را بهر جانبی کشد و دل را بنور تعظیم و توقیر آراسته
دارد و عظمت قرآن بآن وجه در دل وی حاضر بود که این سخن خداوندست عز و جل
و صفت قدیم وی و اگر حقیقت معانی این حروف آشکار شود هفت آسمان و هفت
زمین طاقت تجلی آن ندارد ع چه آسمان و زمین بلکه عرش و کرسی هم • و در رساله
قدسیه آورده که امام احمد حنبل فرموده که در خواب بودم و حضرت عزت را دیدم
گفتم یارب تقرب بحضرت تو بچه چیز فاضلترست گفت بکلام من قرآن گفتم اگر معنی
فهم کنند و اگر نکنند گفت اگر فهم کنند و اگر نکنند و بزرگی فرموده است که اگر
کسی دارویی بجهت معالجه خورد و نداند که چه میخورد البته در بدن اثر خواهد کرد و
خاصیت وی ظاهر خواهد شد همچنین قرآن نیز شربت شفای دلهاست اگر کسی [illegible]

چند

بجای شیخی ذوق

چند و نشناسد که چیست همین بس که داند که از شربت‌خانه کیست هر آینه آنقدر معرفت دل او را
متأثر خواهد ساخت **بیت** که فهم نداری که آن میوه چیست • خود این بشناسی که از باغ کیست
ششم تخلیه یعنی حال خود را بمفهوم هر آیتی ادائی مناسبت دادن مثلا اگر آیت
مشتمل بر اسما و صفات بود لایق آنست که در معانی اسما و صفات تأملی کند تا او را واجب
داند تا اسراری که در ضمن هر یک مندرجست بروی منکشف شود و اگر آیت بر افعال
الهی ظاهر باشد لازمست که بر مناظر افعال جمال عظمت فاعل جلوه گر بیند و در قصص
انبیا و رسل ملاحظه عواقب امور و ~~عواقب امور~~ و خواتیم افعال متابعان و منکران
نماید تا سعادت حال موافقان ملحوظ وی گشته کمر متابعت خاتم النبیین علیه
افضل صلوات المصلین از روی اخلاص و یقین بر میان جان بندد و از سوء خاتمت
مخالفان براندیشد و غبار شبهت از دیده بصیرت بکحل الجواهر شریعت مندفع
گرداند و در وصف درجات جنان و شرح درکات نیران اشارت خوف و بشارت
رجا را نصب العین خاطر و بهمین ضمیر دارد علی هذا القیاس **هفتم** تخلیه یعنی
خالی کردن راه فکر از خس و خاشاک تخیلات فاسده و موانع فهم را دور ساختن و اکثر
مردمان که از فهم قرآن بی بهره اند بواسطه چهار حجابست اول باز ماندن بعلوم
قشریه و در مقام رعایت تجوید و ضبط قرائت و معرفت ابنیه و اعراب و مانند آن
متوقف گشتن و همین مقدمات را مقصد کلی و مقصود اصلی دانستن و چنین کس
از فهم دقایق قرآن بهزار مرحله دورست ع کی بمعنی رسید هر که بصورت باز ماند
دوم تقلید طریقی کردن و در آن تعصب ورزیدن و هر گاه نظر کسی موقوف
بر مسموع وی باشد اگر معنیی ورای آنچه معتقد اوست بشنود شیطان تقلید بوسوسه
عصبیت او را از تأمل در آن باز خواهد داشت چون جمعی مثلا که از استوای بر عرش
معنی تمکن و استقرار فهم کرده اند اگر کسی با ایشان گوید یا بعرض بر خاطر ایشان خطور
کند که حضرت حق از مکان و تمکن مقدس است البته تقلیدشان نخواهد گذاشت
که بدان ملتفت شوند و از عقیده فاسده دیرینه خود دست باز دارند و هر آینه چنین کس

ازادراك حقايق كلام بى نصيب بماند وديدهٔ بصيرتش بسبب رمد تقليد از مشاهدهٔ
جمال محبوب بهره نيابد **بيت** خلق را تقليدشان بر باد داد • كه دو صد لعنت برين
تقليد باد • حجاب سوم ابتلا بصفات ذميمه چون كبر وحسد وحرص وطمع وعجب
ونخوت وريا واتباع هوا وساير اخلاق ناستوده واين حجابى بغايت كثيف است چه بواسطه
اين صفتها زنك غفلت بر آيينهٔ دل نشيند ومعنى كلام در و متجلى نشود بزركى فرموده
كه فهم قران نور است ودل از ان لذتى وحلاوتى دارد وچون دود معاصى بر دل
وارد شد نور از انجا رخت بربندد وادمى در فهم قران متحير ماند وشرط فهم انابتست قال
تعالى وذكرى لكل عبد منيب انابت بحضرت حق بازكشتن است ودر باب توبه از جنايت
جنايت پاك شدن هركاه كه در حكم شريعت ظاهر مصحف ان ليس ظاهر شود كسى كه غير
متطهر باشد محروس ميماند پس از دوى حقيقت حقايق ومعانى قران كه باطن ويى اند از
باطن ناپاك نيز محتجب خواهند بود ع پاك شو اول وپس ديده بران پاك انداز • چهارم
حصر كردن معنى قرانست يعنى كسى تفسير ظاهر قران مطالعه نمايد واعتقاد كند كه
جز ظاهر تفسير كتاب خدا را هيچ معنى ديكر نيست وبهمان نقلى كه از نقل بدو رسيده
قناعت كرده بوئى از بادهٔ عشق بمشام جان او نرسد **رباعى** تو ذوق شراب عشق نشناخته •
معذورى اكر بنقل دل ساخته • كسوى قمار خانه اى روزى • دانى كه همه عمر دغل باخته •
ششم تاثرات يعنى دل قارى از اثار مختلفه كه بحسب اختلاف معانى ايات
ظاهر ميشود متاثر كردد وبحسب هريك از احوال چون توكل ورضا وصبر وعزيمت
وماننداين اورا وجدى وحالى پيش ايد ومراعات اين ادب بنسبت حال كسيست
كه درجات سير ومقامات سلوك را دانسته باشد وبر اصطلاحات ارباب عرفان
وقوف حاصل كرده وچنين كس اكر خود را در هر محل بحسب حالى كه مفهوم ايت مقتضى
انست از احوال فقر وتصوف متاثر نبيند وباخلاق قرانى متخلق نيابد بهرهٔ او از
تلاوت جز حركت لسان نيست چون طوطى كه كلمات بر زبان راند ومعنى وحقيقت

ازانداند **بيت** حرف آموزد ولى سرّ قديم • بى نبرد اند طوطيت او يانديم • وهركه در
راه سلوك قدم او بيشتر باشد تاثرش از تلاوت وسماع قران بيشتر بود **نهم** توحيد تام وان
تجرد باطن باشد در وقت قرآت از ما سوى حق ودرين حالت وجود ما دون حق از غلبهٔ
نور قران در نظر شهود قارى نا چيز نمايد بر مثال مغلوبيت اشعهٔ كواكب در زمان
ظهور پرتو افتاب **بيت** چو خورشيد از افق بنمود رخسار • كجا نور سها آيد بديدار •
دهم ترقى وان عبارتست از ان كه قارى بر مصاعد همت مترقى كردد وبعون رفيع
الدرجات بمدارج دقيقتر برايد ودرجات ترقى سه است اول انكه بنده بانخود چنان
تصوير كند كه قران بر خداى تعالى ميخواند وحق سبحانه بدو ناظر وكلام او را سامعست
ومقتضاى حال او درين درجه تضرع وسؤال وتواضع وابتهال خواهد بود دويم
انكه بديدهٔ دل در نكرد وچنان بيند كه خداوند تعالى با او خطاب ميكند وباحسان و
الطاف بى پايان كلام خود بر بنده ميخواند واقتضاى اين درجه غلبهٔ حيا ودهشت
بلكه ظهور مخايل سكر وحيرتست واز امام محقق جعفر بن محمد الصادق عليهما صلوات الله
الملك الخالق منقولست كه والله لقد تجلى الله لخلقه فى كلامه ولكنهم لا يبصرون •
سوكند ياد ميكند خداى تعالى كه مهر تجلى از مطلع كلام مولى بر خلق تافته وليكن ديدهٔ
بصيرت ايشان خفاش وار از مشاهدهٔ تاب اين افتاب محرومست ع از نور بكجا بهره برد
ديدهٔ اعمى • ومنقولست كه وقتى حضرت امام را در نماز حالتى دست داد كه بيهوش شد
وبعد از ان كه از ان حال سؤال كردند فرمود كه ايتى از قران تكرار ميكردم تا انكه از متكلم
حقيقى شنيدم جسمانيت طاقت معاينه ان عظمت نداشت از پاى در افتاد وديكرى
از كبراى دين كفته است كه قران ميخواندم واز تلاوت ان حلاوتى نمى يافتم تا بواسطه
تبرا از هواهاى نفس كار بجايى رسيد كه در وقت قرآت وسماع چنان پنداشتم كه كويا
از حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم ميشنودم كه بر صحابه ميخواند واز ين مقام
كذشته سماع وقرآت بجايى ترقى كرد كه كويا جبرئيل ع بر حضرت پيغمبر صلى الله عليه

والد القا میکرد و حالا بدان مرتبه رسیده که از حق میشنوم ولذت این حال بتقریر راست نیاید
ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی • و درین محل که تالی کلام حق را سبحانه و تعالی
بواسطهٔ شهود انوار متکلم دولت جمعیت دست داده هر اینه باید که بمد احظهٔ تفاصیل
معانی قرآن مشغول نشود تا از دولت مشاهده باز نماند بلکه بملاحظهٔ اجمالی اکتفا کند
بیت در تلاوت اگر بچشم شهود • متکلم ترا شود مشهود • مده از نقص حال و دیو مضل •
بتفاصیل لفظ و معنی دل • بلکه چشم شهود بر حق دوز • و ز فروغش چراغ جان افروز •
خوش نباشد که یار پیش نظر • تو نظر افکنی بجای دگر • در جه سوم ارفع و اعلی درجات
درین مرتبه انوار متکلم در ابنیهٔ کلام ظاهر گردد و حقایق صفات از مناظر کلمات رخ نماید
و از قراءت و قاری نام و نشان نماند بیت عجبست با وجودت که وجود من بماند •
تو بگفتن اندرآئی و مرا سخن بماند • و بحقیقت متکلم و سامع مر کلام حق را جز حق نیست
در تفسیر خواجه قدس سره وارد است که متکلم در ادای قرآن بشهادت و وجدان حضرت
حق را باید دانست اولا بصورت جبرئیل با حضرت محمد ع و ثانیا بواسطهٔ بشریت رسول
با امت و ثالثا بوساطت بعضی مردم با بعضی چنانچه بواسطهٔ شجرهٔ او را خود را بسمع
موسی کلیم رسانید و متکلم از ورای حجاب خود بود بزبان شجره همیگفت و بگوش
موسی همو شنید شیخ سعد الدین فرغانی در منابع آورده که قاری باید که خود را
در تلاوت بر مثال شجرهٔ موسی پندارد که انی انا الله و دیگر خطابها شنید و حلق و
مخارج حروف سماع را آلت سماع خود شمرد نه آلت کلام معبود بیت خویش را چون
درخت موسی دان • کامد از وی کلام حق بعیان • بر زبان درخت و سمع کلیم •
میکند عرض خود کلام قدیم • رخت خویش از میانه بیرون بر • پیچ حرف سرای بیچون بر •
با وجود دو دو کن که جز باری • در میان نیست سامع و قاری • عنوان سادس در ذکر
اشارات عرفا و حقایق اولیا رزقنا الله الوقوف علیها و الرجوع من تکلفات الرسوم
الیها در تفسیر حقایق القرآن از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت

صفت بارد و عفص ترش مست عبوس [uncertain]

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که القرآن ذو وجوه فاحملوه علی احسن وجوهه یعنی کلام
خدا بر وجوه بسیار مشتملست و معانی و معارف بیشمار را محتمل پس حمل کنید او را بر نیکو
ترین وجهی و زیباترین محملی و در کتاب وجوه و نظایر امام ابو حامد رحمه الله از ابی الدرداء رضی الله
عنه مرویست لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری للقرآن وجوها کثیرة یعنی کس را علی
درجة دانش روی ننماید تا وقتی که از مطلع کلمات قرآن انوار وجوه بیکران و معانی بی پایان
بروی طالع نگردد و از کلمات قدسی سمات حضرت ولایت منقبت است کرم الله
وجهه که در وصفت قرآن میفرماید بحر لا ینزفه المستنزفون و عیون لا ینضبها الماتحون
آب دریای قرآن بر برداشتن کمی نپذیرد و چشمهای علوم را کشیدن خلل نکردد بیت
دریای محیط ژرف و بی پایانست • هرچند که زو آب خوری کم نشود • مطاوی این سخنان
عالی نشان بدان معنی ایمانی مینماید که کلام معالی اعلام ملک علام را رموز و اشارات
بی نهایت هست بطنا بعد بطن و سر تحت سر بیت ورنی باز که از سخنش • زیر هر
توی النحر تو بیست • و مضمون این ابیات حقایق آیات نبویست همین معنی میفرماید
بیت ظهر و بطنیست جمله قرآن را • زیر یکدگر بجوی آن را • ظهر و بطن است بطن بطن بطن •
هم چنین تا بسبع تا بسبعین • لفظ را چون کنی بظهر قیاس • قشر و مغز بدو تو خورده شناس •
ظهر را همچو بطن چون نگری • همچنین قشر و مغز را شمری • هست ماننده بقشر با اب دواب •
مغز جو مغز چون اولوا الالباب • در مثنوی معنوی بهمین صورت اشارتی میفرماید
مثنوی حرف قرآن را بدان که ظاهریست • زیر ظاهر باطنی بس قاهریست • ظاهرش دیدی
ز معنی غافلی • باطنش را کن نگه گر کاملی • ظاهر قرآن چو شخص آدمیست • که نقوشش
ظاهر و جانش خفیست • و حضرت خواجه در تفسیر فاتحه فرموده اند که هر آیه را ظهری
و بطنیست و هر بطن را بطنی دیگر و تا کسی را بر مقتضی فهم ظاهر عمل بجای نیارد از فهم
بطن اول نصیب نیابد و تا بر مقتضای فهم بطن اول عمل نکند از فهم بطن ثانی
بهره نگیرد و علی هذا هر فهمی دلیل عملیست و هر عملی سبیل فهمی تا منتهای بطون

۵۱ وامکان رسیدن بمنتهای بطون کلام وقتی باشد که امکان رسیدن بمقام متکلم ودرجهٔ
او در علم باشد وازینجا فهم توان کرد که وصول بمنتهای کلام الهی واحادیث نبوی مقدور هر
کسی نیست بیت فهم کسی بکنه کمالش نمیرسد ❊ کانجا که جای اوست رسیدن محال نیست ❊
وازجمله مراتب بطون کلام سه مرتبه در دایرهٔ مقال زبان زدهٔ ارباب کمالست بطن وحد ومطلع
وباظهر چهار مرتبه باشد وحدیثی درین باب موقوف بر حضرت مرتضی علی ع وابن
مسعود رضی الله عنه در کتب مذکوراست وبعضی مرفوع بحضرت رسول صلعم واشتهار دارد
وان اینست انّ للقرآن ظهرًا وبطنًا وحدًّا ومطلعًا ودر روایتی دیگر بجای لفظ للقرآن لفظ
لکل آیة واقع شده وگفته‌اند ظهر تفسیریست که اهل عربیت را فایده رساند وبطن تاویلیست
که ارباب یقین را بحسب احوال ایشان در مراتب سلوک بهره‌مند کرداند وحد منتهای
اقدام افهامست از معنی کلام ومطلع پایه‌ایست بلند که مترقی بران اطلاع یابند
برانوار شهود متکلم علام ودر بحر الحقایق آمده که ظاهر قران برای تلاوتست وقرائت
وباطنش برای فهم ودرایت وحدش احکام حلال وحرامست ومطلع مراد حقتعالی
ازان کلام واز صادق آل محمد علیه الصلوة الملک الاحد روایت کرده‌اند که کلام
کتاب خدایتعالی بر چهار چیز است عبارت واشارت ولطایف وحقایق عبارت
آن عوام راست که بقشر آیات قانع شده از ذوق لباب آیات بیخبرند واشارت ازان
خواص است که قدم از حیز صورت بیرون نهاده سبیل معنی را بجدی تمام می‌سپرند
ولطایف حصهٔ اولیاست که مظهر اصناف الطاف ربانی‌اند وحقایق بهرهٔ انبیا
که مطلع انوار اسرار سبحانی‌اند ودر حقایق القرآن گوید که عبارت نصیب سمعست
که جز با صوت وحروف انس ندارد واشارت مقبول عقلست که سر بتصورات
تنها فرو نیارد ولطایف جذب کننده قلبست بمشاهده مشاهده وحقایق شایستهٔ
روحست بتجلی معاینه وگفته‌اند عبارت مربی طبعست در مقام فهم ظواهر واشارت
مقوی قلبست در مرتبهٔ درک سرایر ولطایف منور آیینهٔ روحست برای انعکاس

انوار

انوار صفاتیه وحقایق برانگیزانندهٔ سر است جهت اقتباس از تجلیات ذاتیه هر کس را بادیهٔ
عبارت وسومنزل اشارت راه دهند اما آنچه ادراک لطایف واطلاع بر حقایق
جز بیش خواص را درگاه احدیت ننهند بیت تا کافرا در حریم حرم قران بار نیست ❊
جز دل پاکان درین حرم محرم اسرار نیست ❊ وامام محیی السنه رحمه الله آورده که حقایق
واسرار قران جز بفقه دل معلوم نشود وحدیث صحیح من یرد الله به خیرًا یفقهه فی الدین
اشارت بدین معنیست وکسانی که بمدد ولایت فهم قران نرسیده‌اند حقتعالی بدین نوع نکوهش
میفرماید لهم قلوب لا یفقهون بها وفقه دل را جز در مدرسهٔ ریاضت نزد مدرس
مجاهدت تحصیل نتوانکرد وتا سبق درد از ورق عشق مطالعه نکنند بریک مسئله
فقه محیط نتوان شد بیت هر علم که در مدرسه حاصل کردیم ❊ کاری دگرست وعشق
کاری دگرست ❊ ابو الحکم عبد السلم اللخمی المعروف بابن البرجان که حضرت شیخ
در فتوحات ذکر او کرده واورا از اهل کشف دانسته در تفسیر ارشاد میآورد که
بحکم انّ فی ذلک لآیات للمتوسمین جز اهل توسم را نظر بر تتبع حقایق قران مجید وتدبر
نکات دقایق فرقان حمید نیفتد وتوسم عبارتست از وصول فهم در اثنای خطاب
بمراد ومکنون کتاب همچون رسیدن ذهن لطیف در حل معما ولغز بمقصود آن
ومطلوب ازان وبی علو همت وخلوص نیت حصول این منزلت وعبور وعروج
بر مصاعد این مرتبت میسر نشود بیت جناب عشق بلندست همتی باید ❊
که نتوان بچنین طوری شدن بی همت والا ❊ وامام قشیری رحمه الله در لطایف
القران فرموده که خداوند تعالی گرامی کرده برگزیدگان خود را بفهم الحجه در قران ودیعت
نهاده از خفیات اسرار وخالص گردانیده نشان جهت مشاهدهٔ مضمونات اشارات
ومکنونات رموزی که مخفی ومستور است از نظر اغیار وامام عبد الرحمن سلمی در
حقایق تفسیر آورده که حقتعالی اهل حقیقت را بخواص اسرار خود اختصاص داده وبفهم لطایف
ودایع خطاب وکتاب خود بر ایشان منت نهاده وباین فهم هیچ یک از حقیقهٔ

۵۲

الحقایق سخن نکفتند و جز بمقدار فهم خود و درک اهل زمان کوهر این بیان نسفتند
بیت ما بقدر قوت و امکان خود ره میرویم ٭ وان همایون منزلت بالای امکان
میرود ٭ اکر فرضا خلق مجموعه هزار عالم از مبدء ظهور تا زمان نشور با وجود قوت
استنباط معانی و نکات و قوت بر استخراج رموز و اشارات تمامی اوقات و همکی اوقات
صرف تصرف در معنی آیتی یا کلمه از کلمات این کلام معجز نظام نمایند حقا که بر کنه
حقیقت حرفی از ان وقوف نیابند و سر عجز در کریبان حیرت و قدم قصور در دامان
غفلت خواهند کشید بیت اخر بعجز معترف اند کای اله ٭ دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ٭
سر ما نفدت کلمات الله بر ثبوت این معنا کواهیست عادل و رمز لا ینقضی عجائبه
بر وضوح این قضیه برهانی کامل بیت سالکان کاندرین ره سالها بشتافتند ٭
اندرا خویش را بر کام اول یافتند ٭ یکی از بزرکان دین میفرماید که هرکاه طمع حرق
وصا لکاک قران کنیم حریق جلال غیرتش آتش حیرت در خرمن سودای ما میزند که ای
خام طمعان دور باشید که عزت قران قدیم از ان بیشتر است که کرد قدم حدوث بر کرد
بساط قدم او تواند نشست و سرادقات قدس قران عظیم از ان پاکیزه تر است که دست
هر نا شسته روی یا ذیل الخسمات ان تواند رسید بیت از عشق وی دوست حیثیی بدست ماست ٭
صد بیت بی شکرف نبرد خورده شست ماست ٭ نو رسیدکان کارکاه بشریت که غبار
ادبار حدوث چهره روزکار ایشان را تیره دارد از بارکاه مقدس قدم که ساحت
جلالش را سمت سرمدیت وصفی لازم است چه خبر توانند داد نظم چون تجلی کرد اوصاف قدیم ٭
پس بسوزد وصف حادث را کلیم ٭ نی اشارت میپذیرد نی بیان ٭ نی کسی زو علم دارد نی نشان ٭
شرح حق پایان ندارد هیچ حق ٭ هین دهان در بند و بر کردان ورق ٭ و هرچند حقیقت
قران کما ینبغی در حیز بیان نکنجد و خود دور اندیش بنهایت معانی آن نرسد فاما بعضی
از خواص زمرهٔ انسانی بفیض فضل ربانی بر سری چند از ان مطلع شده اند و جهت
مزید بصیرت مریدان و ازدیاد هدایت مستفیدان باظهار ان من عند الله مامور

کشته اند چنانچه اهل ظاهر بدیدهٔ فکرت جلوات جمال علوم صوری قران می بینند
سالکان طریق نیز باطن باصرهٔ بصیرت بمشاهدهٔ شواهد حسن بی زوال معنویات
ان بکشایند و اکر کسی را خود علم ظاهر و باطن با یکدیکر مجتمع کردد بی شبهه نمودار نور علی
نور در سویدای سر او ظهور خواهد نمود و خواجه پارسا قدس سره در مقدمهٔ شرح
تائیه فارضیه میفرماید که نجات و درجات در جمع میان علم ظاهر و باطنست هر مؤمنی
باید که از مشارب و اذواق حق سبحانه و تعالی بیچاشنی که ان ذوق حقیقی سبب بقای ایمانست
و حقیقت ایمان بالغیب ذوق عالم غیب است بحسب فطرت سلیمه و نور عنایت فهو
من اصابه من ذلک النور اهتدی ذوق اشارت انبیاء و اذواق متابعان ایشان را
کر اولیاء اند جز بقوت فایقه باطن که ایمان بالغیب اشارت بان حقیقت است در نتوان یافت
و فهم ظاهر این حقیقت از حقیقت فهم ان دور است اکرچه هر کسی در فهم این سخنان خالی
بود اما تحصیل حقیقت ان فهم موقوف بر مقدمات و شرایطست بیت چون ندیدی
شبی سلیمان را ٭ تو چه دانی زبان مرغان را ٭ و جمعی جماعت این ترجمه در بعضی ابیات از انچه
نقد وقت مردان راه بود بر سبیل نقل در سر کلمه نوشته میاید و جز بطریق ترجمانی در
ایراد ان شروع نمیرود بیت صوفی او نشنیده کشته ترجمان ٭ بیخبر از کفت خود چون طوطیان ٭
کفت را اموخته زان مرد هنر ٭ لیکن از معنی حرفش بیخبر ٭ بانک هدهد کر بیاموزد فتی ٭
راز هدهد کو و پیغام سبا ٭ و با این همه شنودن و کفتن سخنان این طایفه برکات بسیار
دارد و اکر کسی حریف مجلس از سرمستان با هوش و نعره زنان خاموش نتواند شد باری بکم
از نظارهٔ حال و تماشای جمال ایشان خورسند باید بود بیت دانم که ترا قوت می خوردن نیست ٭
باری بتماشا کهی مستان ای ٭ از حضرت شیخ شهید مجد الدین بغدادی قدس سره
منقولست که در دعا میفرموده الهی کار تو بعلت نیست مرا از این قوم کردان یا از نظارکیان
این قوم که قسمی دیکر را طاقت ندارم بیت کر نیم مردان ره را هیچ کس ٭ ذکر ایشان کرده ام
اینم نه بس ٭ کر نیم زیشان از ایشان کفته ام ٭ خوشدلم کین قصه از جان کفته ام ٭ کر نه ادم راز

شکر جز نام بهره • زین بهی بهتر که اند رکام زهر • ای خدا زان کاشتم دادی نشان •
دست گیر و سوی آن گلشن کشان • رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَاجْعَلْ لِي
لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وصلّ علی حبیبک محمد وعترته وصحبه اجمعین وبعد ما از ذکر
اصول وعنوانات که زبان قلم بثبت آن وعده داده بود فراغتی روی نمود عطف عنان
عزم بجانب مقصود انسب واولی وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وچون سورهٔ فاتحة
الکتاب دیباچه خطاب مستطاب رب الارباب است اگر در باب تفسیر وتأویلش
بسط بساط اطناب جرأت وجسارتی رود مکارم اخلاق اکارم آفاق بقبول عذر
ممنون خواهند ساخت شعر مِنَ الْكِرَامِ قَبُولُ الْعُذْرِ مَأْلُوفٌ • با کریمان کارها
دشوار نیست • وَالْاِعْتِمَادُ عَلَى كَرَمِ الْكَرِيمِ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فَاتِحَةُ الْكَلَامِ
والحمد للملک العلّام بدانکه علماء ربانی قبل از تفسیر آیات قرآنی به بیان معانی
استعاذه ونکات واشارات آن شروع فرموده اند بعد از آن در تفسیر بسمله وشرح
دقایق وحقایق آن خوض نموده واز ابن عباس رضی الله عنه مرویست که اجلال القرآن
اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ومفتاح القرآن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بزرگ داشت قرآن
استعاذه کردنست وکلید خزائن آن بقرائت بسمله اشتغال نمودن یکی از اکابر فرموده
که وظیفهٔ ادب وطریقهٔ حرمت اقتضاء آن میکند که اول بجاروب استعاذه ساحت
قلب وشارع لسان را از خاشاک وساوس نفس وهواجس شیطان پاک سازند تا جمال
سلطان بسم الله بر منظرهٔ دل چهره گشای شود ومماثلت این صورت بنفی واثباتی که کلمهٔ
طیبهٔ لا اله الا الله بر آن اشتمال دارد بر اهل عیان روشن است چه آنجا تا بصیقل لا اله
ماسوی از آیینهٔ سینه زدوده نگردد انوار جمال الا الله در و منعکس
نشود اینجا نیز تا مرآت دل از غبار ریب شیطان بصیقل استعاذه تجلیه نیابد صورت
زیبای بسمله از و روشن ننماید بیت صیقلی وار صیقلی میزن • باشد آیینه ات شود روشن •
هرچه فانی است زدوده شود • وانچه باقیست نموده شود • بنابر اقتفاء آثار ائمهٔ دین واتباع

اطوار اجلهٔ مفسرین افتتاح این ترجمه بمباحث استعاذه مناسب نمود وَالتَّوْفِيقُ مِنَ اللّٰهِ الْوَدُودِ
القول في الاستعاذة وما يتعلق بها بدان ایدک الله العلیم که فتح ابواب تلاوت کتاب کریم
بمفتاح استعاذه از وساوس شیطان رجیم خواه در وقت اداء نماز وخواه در زمان عرض
نیاز از جملهٔ آداب است وامر باستعاذه قبل از قرائت بر قول جمهور امر استحباب وباختیار
جمعی از کبراء دین امر ایجاب ودر تفسیر قرطبی آورده که قولی است که استعاذه بر حضرت
رسول فرض بود تنها وامت بدو اقتدا کردند در آن بر سبیل سنت وبهر حال
اگر در نماز پیش یا بلند خواند اخفاء استعاذه شرط است ودر بیرون نماز سر وجهر گفته اند
بعضی بر امتیاز آیات قرآن از غیر آن باخفا حکم میکنند وجمعی بملاحظهٔ آنکه استعاذه
شعار قرائت واظهار آن سبب ظهور شعار قرآن خواهد بود بجهر میفرمایند وطایفهٔ
اساس محاکمه افکنده اگر قاری تنها خواند اخفا اولی داند واگر بحضور مستمع باشد
جهر بتنبیه او تا استماع قرآن را مهیا گردد جهر را انسب شمرند وبر هر تقدیر اخفاء استعاذه قوی
مطلق معتبر شده ومطمح نظر همان که آیات قرآن متمیز گردد از غیر آن وبهمین
اجماع علما بر ترک اثبات استعاذه در مصاحف واقع است واز جمله صحابه ده روایت
مشهور که از صحابه کرام وائمهٔ انام در الفاظ استعاذه وارد شده اختیار اکثر قرّاء ما آنست
که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ودر احیاء العلوم بهمین نوع مذکورست
وسند ایشان حدیث مبداء نزول وحی است که در آن لفظ السمیع العلیم هست
واین حدیث عنقریب در سلسلهٔ ذکر انتظام خواهد یافت ونزد بعضی از حنابله مختار
اینست که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم وگویا از مدلول
آیت استعاذه با مضمون کریمهٔ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ چنین فهم کرده اند که
نحوی این مجتمع باید ونزد محققان این دو طایفه اختصاص اسم سمیع وعلیم بذکر
در میان استعاذه با مطاوعت بدان نیست برانکه جز خداوند تعالی که ذات اوست بدعوت دستور
امیر شیطان ودانا بغرض ومقصود او از آن باشنوندهٔ نیاز بنده است در وقت

استعاذه ودانند که نیت مستعید و خلوص او بیچکس دیگر بنده را از ظلمات فریب
شیطان بعین الحیوة امن و امان نتواند رسانند و اغلب مالکی مذهبان میل بدین
کلمات دارند که اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم واین روایت از سبطین
سیدین و بسیاری از صحابه سید الثقلین بثبوت رسیده و لفظ عظیم در اثناء استعاذه
ایمائی مینماید بر انکه بنده ضعیف عاجز محتاج بعظمت الهی دفع چنین دشمنی قوی میسر
شود و مؤید این نکته است انکه در تفسیر منابع از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم
معنی استعاذه برین وجه نقل میفرماید که پناه میگیرم از شر دیوی که از انسان قوی تر است
بخداوندی که از وی قویتر است و خواجه قدس سره در تفسیر خود اورده که مختار ائمه قراء
اینست که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بی دخل کلمه دیگر و با انضمام حنفیه و ائمه حنفیه
و متاخران شافعیه برین رفته اند و الحق طبع سلیم و ذهن مستقیم بر انکه نظم این کلمات
بالفحوای این استعاذه که فاذا قرات القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم موافق
افتاده شهادت صدق بادا میرسانند و از بیست که ارباب تفسیر متعرض تحقیق همین
کلمات شده اند و صورتهای دیگر را تعرض ننموده و شمه از روایح ریاحین اقوال ایشان
که صفحات گلشن بیان از نفحات ان معطر است جهت تطییب شامات مستنشقان
نفحات استفاضه اورده میشود ع وزین نسیم شود تازه هر کرا جانیست **اعوذ**
پناه میگیرم و زنهار میخواهم و میگریزم و التجا مینمایم **بالله** بمعبود بحق و خداوند مطلق که
پناه دل شکستگان زمندان و ملجا ضعیفان و بیکسانست **من الشیطان** از شر وسوسه دیو فریب
دهنده سرکش یا دور و رانده از رحمت **الرجیم** ان دیوی که رانده شده است
از روضه‌های جنان بدور باش بعد و حرمان یا رمیده کشته از طبقات اسمان بواسطه
شهاب درخشان یا دور مانده از ساحت قرب الهی و در مانده بتقیید لعنت نامتناهی
مراد از این لفظ نطاست یعنی یا رجفا یا تو مرا زینهار ده از شر این دیو غدار و در پناه
حمایت و حصار رعایت خود نگاه دار علما تفسیر را در باب وقوع امر با استعاذه

دو قولست اول انکه حکم باستعاذه مقارن نزول وحی بوده و در تفسیر کبیر
بروایت ضحاک از ابن عباس رضی الله عنه وارد است که جبرئیل امین در مبداء وحی الهی
حضرت رسالت پناه صلعم را باستعاذه فرمود بعد از ان تلقین قراءت کرد و الفاظ
وارده برین وجه است یا محمد استعذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ثم قل
بسم الله الرحمن الرحیم اقرا باسم ربک الذی خلق و امام واحدی نیز در اسباب نزول گفته
که اول سخنی که جبرئیل ع با حضرت رسول ع گفت این بود که یا محمد استعذ بالله ثم قل
بسم الله الرحمن الرحیم و بدین دو نقل ثابت میشود که امر بتعوذ در مبدا نزول قران بوده
قول دوم انست که فرمان ربانی باستعاذه از وسوسه شیطانی در اثناء نزول ایات قرانی
بوده چنانچه در تفسیر بغوی مذکور است که ایت مشتمل بر امر باستعاذه بعد از ان نازل
شد که القاء شیطانی در تلاوت نبوی وقوع یافته بود و بیان صورت این واقعه
در محلش از معاضدت توفیق مامولست و جمع بین القولین بدان طریق که ثانی را تاکید
اولی دارند ممکن است و اهل معنی در باب استعاذه نکته‌های بسیار گفته‌اند و از جمله
ایراد شش نکته از لوازم مینماید **نکته اول** در صفت استعاذه بدانکه استعاذه
مصباح ظهور مرادات و مفتاح حصول برکات و سعادات است زاد روندگان راه است
بدرقه قافله بقظه و انتباه است تا شب صبح هدایت از افق تلقین الهی ظاهر نشد
تا ظلمت فریب و هوا را که کار کران شیطانند منتفی کردانید و تا شهاب ثاقب محبت
از اسمان ایمان درخشان گشته تا دیو دنی را بشعله افتراق و در کوره احتراق نسوزانید نقاب
اسرار غیب نگشت تا جمال حال فاری قران بدان محتجب شده از چشم زخم وسوسه شیطانی
محفوظ ماند و صیقل انوار مکاشفت تا اینه سینه را از زنگ غفلت مصفا نساخت
قابل انعکاس انوار کلام کردانید و تا قرین سلامت نشت تا سالک منهاج قرائت را از کمین
کاه نزغات نفسانی و همزات شیطانی بدار الامان فوز و فلاح رسانند صدای ملائک
مراقبت استعاذ نزدند و ساوس از حوالی خزانه جوهر معرفت که عبادت از دلست بواسطه

استماع آن رمیده شود و دورباش ایوان عظمت تا آن بیگانه را ابی و استکبر بسبب
صولت حمله ایشان پیرامن حریم دل آشنایان طوف نتواند لشکر هوا و هوس که حزب
شیاطین اند جز بصدمت فارسان میدان (استعاذه) منهزم نشود اساس وساوس که مبانی تلبیس
ابلیس است جز بتیر تیز از متابعت او که نعوذ شاه زانست منهدم نگردد هرگاه علم استعاذه
در ساحت سینه آن توجه برافراشته شد رایت غوایت آن ملعون ابد و مطعون
سرمد نگونسار گردد و بتابش آفتاب التجاء برب الارباب کواکب مکایدش که چون
ثوابت نجوم اعتبار وی و مانند سیاره شراره ثبات و قرار وی ندارد بمغرب فنا متواری شود
بیت چون نور رحمان در رسد شیطان چنان تاب آورد • خورشید چون گردد عیان
شب را نهان باید شدن • در حقایق القرآن اعوذ بالله کلمه ایست که دستکاران آورده که
بدو تقرب جویند و ترس کاران ببرکت او عصمت خواهند گناه کاران در سایه
دولت او پناه یابند که بحکم آن شفاعت او بدرگاه الوهیت باز گردند محبان بواسطه
او بر بساط انبساط نشینند مقربان او از گلشن قرب و اختصاص گل مراد چینند در بوسیله
منهاج العابدین مذکور است که بعضی انبیا گفته دوستان و بنده از ارباب بدعت
و ضلال در مقام قصد و بدخواهی من نیز ابت کرد ایشان را بجحیم و مضیق اسفل
سافلین میرسانند بسبب عباد و زهاد و جمعی که با ایشان در مرتبه عداوت و عناداست
تصور توان کرد که چه حال خواهد داشت و پیوسته این دشمن که کمین بسته اسباب
افتاده در مداخل قصد مهیا میسازد و آدمی از این حال غافل و ذاهل شده بدفع وی
نمیپردازد یحیی بن معاذ رازی رحمه الله فرموده که ای پسر آدم همواره شیطان
بقصد تو مشغولست و تو از آن فارغ نشسته و دایم تو را یاد میکند و تو از وی فراموش
کرده نظم از این دشمن مشو غافل که ناگاه • کمین بگشوده اید بر سر راه • بغافل افتی و
بدنام گردی • چه بدنامی که دشمن کام گردی • پس آدمی را دوری بدفع او وردت
و چاره و ایمنی از مکر او حاصل کردن لازمست و اکابر دین بدو طریق بدفع او اشاره کرده اند

اول طریق مجاهده و همواره بجهاد او قیام و مدافعه او متوجه بودن و این راهی بغایت
دراز است و سلوک در آن بی صعوبتی میسر نشود چه اگر سالک یک چشم زدن غافل
گردد شیطان از و مقصود خود حاصل میتواند کرد طریق دوم که اسهل است و خاطر
بکلی از مکاید او ایمن میشود استعاذه بالله چه مجادله و محاربه با شیطان مانع است
از خدمت رحمان پس چون بنده باستعاذه اشتغال نماید و از شر شیطان پناه بحضرت
الله برد ایزد تعالی بمحض عنایت و صرف حمایت شر و شور شیطان را از و دور سازد و از
اینجا گفته اند حقیقت استعاذه تسلیم شدنست و کار خود با حق گذاشتن چنانچه
حضرت خلیل الرحمن فرمود اسلمت لرب العالمین و حقیقت شیطان سگی است
بر درگاه عزت در کمین نشسته و هر که متوجه آستانه کبریا میگردد بقصد او مشغولست
پس اگر کسی بمحاربه با آن سگ منازعت و اشتغال نماید با وجود رنج بسیار فرصت عمر
بدان وفا نمیکند و اغلب آنست که او ظفر یافته بچنگال فریب و اضلال و انیاب
وسوسه و خیال سالک را مجروح و مغلوب میسازد در این حال رجوع بخداوند
سگ نمودن و از ضرر و صاحبش که بر دفع او قادر است پناه بردن مناسب ترمی
نماید مثنوی استعاذه از آن کلام آموز • که سگ ترک چون شود کین توز •
بانگ از سگ که برکشد در پیش • رو نهد سوی ترک سگ خویش • خویش را افکند بحجر گاهش •
کند از عجز خویش آگاهش • که خدایا برس بفریادم • ور نه سگ میکند زبنیادم •
ترک چون ضعف حال او بیند • زاری و ابتهال او بیند • در جوار خودش پناه دهد •
و ایمن از سگ سرش براه دهد • پس طریق استعاذه و استغاثه برحمن از روش مجاهده
و محاربه با شیطان انسبست و پناه بردن بدرگاه خداوند بنده نواز بامید ایمنی از ضررات
فریبنده دغا بازان درین و اقرب اللهم یا حفیظ یا غفور احرسنا بحمایتک عن هذا الکلب
العقور بیت خدایا در کف شیطان زبونم • زحیرانی نمیدانم که چونم •
زچنگ این سگم آزاد گردان • بآزادی دلم را شاد گردان • تکمله ثانیه در فواید استعاذه بدانکه

فایده‌های وی از حد حساب افزون و از حیز شمار بیرون است و از آن جمله پنج فایده اینجا مذکور
میگردد اول آنکه استعاذه امتثال فرمان حق تعالی که بندگان را بدان مامور ساخته و بر هر
امری اجری عظیم متفرع خواهد بود و انعقاد مبالغه کرده در مطاوی کلمات قرآنی
بجهة تسبیح واقع شده در باب استعاذه بهمان دستور صادر گشته مثلا کلمات مشتمله
بر تسبیح را بچهار نوع ذکر میکند مصدر چون سبحان ربک و ماضی چون سبح لله
و مضارع چون یسبح لله و امر چون سبح اسم ربک همچنین کلمات منطوی بر استعاذه
بوجوه اربعه مذکور است مصدر چون معاذ الله ماضی چون عذت بربی مضارع
چون اعوذ بالله امر چون فاستعذ بالله و فراینه در ضمن این معنی سری کلی خواهد
بود دوم آنکه استعاذه سبب معرفت آفریدگار است و توضیح این نکته آنکه استعاذه
اقرار است از بنده بعجز نفس انسانی و اعتراف بقدرت کامله ربانی و متیقن شدن
که بخود هیچ کاری نمیتواند ساخت و از خطیات در هیچ حال مستغنی نمیتواند
بود پس نفس خود را بعجز و انکسار موسوم دانستن و پروردگار خود را باقتدار و اختیار
موصوف شناختن نوعی از معرفت اینجا بعضی از اسرار من عرف نفسه فقد عرف ربه
ظهور باید و جمال استغنای واجب و احتیاج ممکن از وراء نقاب والله الغنی وانتم
الفقراء جلوه نماید بیت تراست ناز که سلطان حسن و تمکینی • مرا هزار نیاز و هزار
مسکینی • فایده سیوم انتساب باحباب جهة آنکه دوستان حق از اکابر
انبیا چون نوح و یوسف و موسی و حضرت مصطفی ص استعاذه فرموده اند
چنانچه کتاب کریم از آن خبر میدهد پس بصدقتی این عمل داخل
متابعت و محبت ایشان خواهد بود و بی شبهه تشبه نمودن بدین بندگان بزرگ
بزرگوار را بطرا انتظامست در سلک احرار و ابرار که من تشبه بقوم فهو منهم داعیه
تشبه بی مجانست معنوی که سبب جذب باشد نباشد شنوی هرچه با خود میکشی آن
جنس تست • وان تو اهم میکشد با خود درست • جزوها را رو بها سوی کلست •

بلبلان را عشق با زاغی ناکسست • واستعاذه انبیا و اولیا با آنکه بحکم والا عبادک
شیطان را بر ایشان دست نیست جهة کسر نفس و اعلاء کلمة الله و تعظیم الهی و تعلیم
دیگران خواهد بود والله تعالی اعلم فایده چهارم از فواید آنست که استعاذه دعا بعینه
باجابت مقرون در احقاق آورده که استعاذه از دعوات مستجابست و این دعا
هرگاه که از روی ضراعت و مسکنت اتفاق افتد کرم الهی اقتضای قبول آن دارد
چنانچه استعاذه مادر مریم که گفت انی اعیذها بک بذکر قبول مقرون افتاده که
فتقبلها ربها و چه فایده بهتر ازین که بنده بدعائی که بی شبهه محل اجابت دارد اشتغال
نماید و بمفتاح تضرع و استکانت ابواب فتوح بر روی دل مجروح بگشاید پنجم
استعاذه سبب ایمن شدنست از آفتها بواسطه آنکه معنی او پناه گرفتنست بخدای و
صدور این عمل از غایت خضوع و نهایت خشوع میباشد و مجرب واقع اگر کسی
مخلوقی را ملتجا سازد و پناه بر یکی از اهل مال و جاه برد آنکس از روی حمیت او را بتخجلت
که فتن ضایع نخواهد گذاشت و حسب المقدور در غایت جانبش نموده طریقه دفع
مکاره از او و ایصال منافع بدو مرعی خواهد داشت و در حراست و حفاظت او
از دشمن تقصیر راضی نخواهد گشت چون بنده از روی نیاز التجا باستان کریم بنده
نواز آورده و قصه بیچارگی و درماندگی بموقع عرض رساند و بزبان افتقار و انکسار از روی
صدق عقیدت صورت حال بدین منوال باز نماید که بیت جز آستان توام در جهان
پناهی نیست • سرم بجز این در حواله گاهی نیست • غالب آنست که حضرت اکرم
الاکرمین او را بظل عنایت آورده در امان آباد عاطفت جای خواهد داد
و از مخافات اعدا محفوظ خواهد ساخت بیت محالست اگر سر برین در نهی •
که باز آیدت دست حاجت تهی نکته ثالثه در خصوصیت امر باستعاذه
از شیطان و آثار آن سبب ظاهر تقریر کرده اند که حضرت عزت جل ذکره دوستان را
از دشمنی شیطان تنبیهی از آن فرموده است که ان الشیطان لکم عدو و بدشمنی

الا ناآن بسلامت بمنزل اقامت رسد و بی پیر و ایشان رفیق شمر الطریق بی مرافقت
قائد حمایت حقانی ع این راه خطرناک بپایان نتوان برد · پس استعاذه طلب بدرگاه
از ولی التوفیق تا بمعاونت این رفیق از کمینگاه خطرات شیطان بدار الامان
نجات تواند رسید بیت گر نشود حفظ تو فریادرس · با دمنزل نبرد هیچ کس · و چه
زیبا گفته است شعر راه هیبت پر از خطر ره عشق · انجا همه ره زنان چالاک ·
بی بدرقه عنایت تو · نتوان شد ازین ره خطرناک سبب چهارم انکه شیطان راه
ما دیت کرد لاستغواء فانک من المنظرین از روندگان این راه باج لاغوینهم اجمعین
میستاند و تا کسی منشور حمایت ان عبادی لیس لک علیهم سلطان بدست ندارد از قطر
این طریق بخاطر سالم نمیتواند گذشت پس استعاذه ان توقیع بخانت که رسته تلبیس ابلیس را
از راه بردارد تا سالک ایمن و مطمئن بمحض عنایت ایزدی متخلص تواند شد بیت
من بیدل و راه بیمناکست · چون راهبرم توئی چه باکست · در عصمت این چنین حصاری
شیطان رجیم کیست باری پنجم انکه سایران منهاج ایمان را حضرت رب
العالمین دوستیست مهربان که الله ولی الذین امنوا و ابلیس لعین مر ایشان را دشمنی
از دیده نهان انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم و دشمن مخفی را منع و دفع باید ساخت
تا بمدد دوست توان پرداخت و بتحقیق باید دانست که دشمن نهانی جز بنصرت
و عون یزدانی دفع نپذیرد بیت دشمن ار ظاهر بود زو میتوان کردن حذر ·
لیکن ایمن بودن از خصم نهانی مشکلست · پس استعاذه پناه جستن است بدوست
غالب از شر دشمن غایب سبب ششم انکه ذکر شیطان و جمعیت او تذکیریست
مر فرزندان ادم را از قصه ابوا البشر و حاصلش انکه او با ادم و حوا بر نیل خواهش
و هوا داری قسم یاد کرده بود وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین و بر گمراه ساختن اولاد
ایشان و از راه راست بیند اختن سوگند خورده که فبعزتک لاغوینهم اجمعین
پس ادمی باید که درین محل این صورت را مستذکر گردد انجا که یادی و دوست داری

دفع

داشتن او حکم فرموده که فاتخذوه عدوا لاجرم اهم امور همان تواند بود که از دام هوا
و قید وساوس او که محرک سلسله هوا و مزین مرتبه هواست احتراز نموده معادات و مخالفت
مقدمه نتایج دین داری بل طلیعه طلوع انوار پرهیزکاری شناسد و مخفی نماند که اظهار
عداوت شیطان بطریق استعاذه امریست در غایت وضوح و عیان چنانچه شمه
تقریر شده و با انکه علامت دشمنی شیطان ازان مفهوم میشود نشانه دوستی
رحمان نیز هست چه محققان استعاذه را دلیل وحشت گفته اند و علامت توحش
و تبعد داشته و استعمال ان بحسب عادت در تنزه و تبری از امور نالایق شایعست
چه هر گرا که بفعلی ناشایسته یا قولی ناباسته منسوب میسازند جهت برائت ذمه از ان
معاذ الله و نعوذ بالله و مانند ان تمسک میجوید پس انجا مستعیذ نیز گوئی شیطان را بکلمه
استعاذه از خود دور میسازد و بدین عمل رانده حق را میراند تخلق بیکی از اخلاق
ثابت میکند و بواسطه تنفر از دشمن بهتر تقرب بدوست میباید سبب دوم انکه
سینه آشیانه دولت و دل منظر نظر رحمت ملک داد الملک حضرت ربوبیت که قلوب
احبائی دار ملکی و شیطان بحکم یوسوس فی صدور الناس آن آشیانه را بخس و خاشاک
وسواس مکدر میسازد و هر اینه چون بنده خواهد که سلطان معرفت در تختگاه دل
نزول اجلال فرماید آشیانه خانه را پاک ساختن از لوازم خواهد بود چه جلوه
جمال سلطانی را منظره رحمانی باید نه مزبله شیطانی بیت دل یکی منظریست ربانی ·
خانه دیو را چه دل خوانی · و جز بجاروب استعاذه از شیطان حوالی حریم دل
از لوث وسوسه پاکیزه نگردد و بعد از انکه پرداخته قاذورات مکاید شیطانی از
حاشیه بساط فواد که محل مشاهده است منتفی نشود بیت خصم ازین نوع شوربی کم
برافروخته است · جز باب کرم دوست نباید تسکین سبب سیوم انکه شیطان راه
زنیست در کمینگاه سالکان طریق عبادت نشسته تا بوقت فرصت با جنود خیلات
هجوم نموده انچه از متاع طاعت یابد در رباید و رها نکند که با امانت و حملها

سوگند یاد کرده بود در اخراج ایشان از بهشت چه مقدار سعی بجا آورد اینجا که اغوا و
اضلال را بقسم مؤکد کرد باید دید که چها خواهد کرد مثنوی آن عدوی کز
پدرتان کین کشید • سوی زندانش ز علیین کشید • چند جا بندش گرفت اندر نبرد •
تا بکشتی درفکندش روی زرد • این چنین کردست با آن پهلوان • تا چه خواهد کرد
با این دیگران • و هر اینه خردمند موفق بعد از تذکر این حال ناگزیر تعوذ در پناه حمایت
ذوالجلال که یزدان کشاکش کند حیله و عشوه او التجا بعروه وثقی استعاذه نماید
تا در امان آباد غایت اقامت تواند کرد بیت از غم دهر سوی پیر مغان کردم روی •
چه غم اکنون که چنین پشت و پناهی دارم • نکته رابعه در اختصاص استعاذه بوقت
قراءت وارد چهار وجه گفته اند وجه اول پوشیده نماند که قران منشأ حسنات
و مبدا خیرات و عبادات است بجهة آنکه چون صاحب سعادتی را مساعدت توفیق
دولت تلاوت دست دهد و در وعده و وعید و ثواب و عقاب و امید
و بیم آن تفکر نماید هر اینه رغبتش بطاعات زیاده شده رهبت از محرمات پدید آید
و جمال اوامر و نواهی قرآنی از وراء استار غیب بر دیده بصیرتش چهره گشاید و او را برسوخ
بر متابعت دین قویم که صراط مستقیم عبارت از آنست دلالت نماید و همواره داعیه
شیطان آن بوده و هست که سالکان راه دین را از شارع هدایت بوادی ضلالت و
غوایت کشد که لاقعدن لهم صراطك المستقيم و چون قاری ببرکت تلاوت کلام ربانی
بجاده استقامت راسخ میماند بی شك مساعی شیطان در آنکه وی را از خواندن
قران منع کند بیشتر است و خداع و فریبش در وقت توجه و عزیمت قراءت زیاده از
اوقات دیگر پس بالضروره ملازم تلاوت درین حال باستعاذه محتاجست تا شراره
شرور او بر شعله نفوذ کرده از منبع فیض یزدانی منتشر است منطفی گردد وجه ثانی آنکه
شیطان پیش از آنکه جبین حالش بداغ لعنت آثام یابد در درجه قرب و رتبه مکالمت
با حضرت عزت داشت حالا از آن دولت محروم و بصفت دوری و مهجوری موسوم

وغیرا

وقت دیگر را بهمین قراءت قران مرتبه تقرب بحق و منقبت تکلم با حق دست میدهد و بشرف
بشرف منقبت اهل القرآن اهل الله و خاصته فایز و مستسعد میگردد هر اینه سعی
شیطان که منبع حسد و طغیانست با فساد حال متوجه بقراءت بیشتر خواهد بود و دفع
آن غایله جز بمدد استعاذه میسر نخواهد شد وجه ثالث در تفسیر بصائر
آورده که ابلیس را بدین کلمه در وقت قراءت بجهة آنست که در خواندن قران که عنوان
نامه نیکو بختی است از دیو و کید او ایمن نتواند بود و جز بفضل و رحمت او رفع نمی
توان کرد پس بدان اعتبار کرده دیگر کارها را بران قیاس کند و هیچ وقت در هیچ کار
بدین دشمن نابکار اعتماد ننماید و از خصم قدیم دوستی جدید چشم ندارد بیت
چو محبت تازه زد دشمنان کهن • که شاخ بید گل و یاسمن نیارد بار • وجه رابع در
مفاتیح الغیب آورده که قاریرا بسبب قراءت اجری جزیل و جزای جمیل حاصلست
و امکان دارد که بسبب حصول این نعمت عظمی و وصول بدین موهبت کبری خار
عجبی در دامن روزگار او آویخته گلشن ثوابش بسموم خزان بطلان ناچیز و پژمرده
کرده و شیطان حیله گر بفریب اعجاب المرء بنفسه که یکی از مهلکات ثلثه است
او را در دام بلا افکند پس حکم شد که پیش از قراءت قران استعاذه نمایند تا شیطان
منع کشتن نتواند که قاریرا بآفت عجب مبتلا سازد و مزد عملش را از روی حسد هباء
منثورا گرداند و شیطان را هیچ شعبده در فریفتن نیك مردان زیادت از عجب نیست
چنان مرجوم را مرجوم بتجربه معلوم کرده که نیم شراره آتش عجب و خودبینی هزار
خرمن طاعت را بیك لحظه میسوزد و نابود میسازد چنانچه چندین هزار ساله
عبادت او را بیك ساعت عجب و پندار شد و از اینجا گفته اند معصیتی که ترا بعذر
آرد بهتر از طاعتی که ترا بعجب دارد بیت علتی بدتر ز پندار کمال • نیست اندر جان
تو ای ذو دلال • از دل و از دیدهات بس خون رود • تا ز تو این معجبی بیرون رود • نکته
خامسه در تتمه مباحث استعاذه و آنها در صورت هفت مسئله اند و جواب از آن مذکور

میگوید **مسئلهٔ اول** در تفسیر فناری آورده که حق سبحانه بنده را باستعاذه امر فرموده
واو بلفظ اعوذ اخبار میکند از پناه گرفتن واین حال از دایرهٔ امتثال امر خارجست
بایستی که گوید اعذنی یعنی مرا پناه ده تا بامر الهی کار کرده باشد ودر جواب میگوید
که اگرچه لفظ این کلمه خبریست اما معنی او دعاست چنانچه استغفر الله ای اغفر لی
ودعا بلفظ خبر واقع میشود از برای فایدهٔ چند که در علم معانی بیان کرده اند ویکی
از انها تفأل بوقوعست میشاید که اینجا تفأل باشد یعنی گویا که من استعاذه کرده ام
وحق تعالی اجابت فرموده ومرا در پناه او رده وخبر میدهد که حالا در پناه او میباشم وبعد
التجا بیمنا هم واین نیز میشاید که جهت رعایت ادب انتقال نموده باشد از صورت امر بخبر
چنانچه ملوکی مثلاً در وقت عرض احوال با مالک خود میگوید که خواجه در من نگاه کند
ساعتی تا سخن خود بموقف عرض رسانم ونمیگوید نگاه کن اگرچه قصد او ازین کلام
دعا وشفاعتست اینجا نیز بنده بمقتضاء حرمت خبر را در موضع انشا ایراد میکند
واز روی ادب کن مکن خود را در پردهٔ توقف میدارد **بیت** من که بوم کز دل شوریده
رای • کن مکن خویش برم با خدای • **مسئلهٔ دویم** حق سبحانه گفت استعاذه
کنید بمن که با انکه فروتر یکی از ملائکه کافیست در دفع شیطان واز ایشان جمعی برای
محافظت احوال وطایفه جهت کتابت اعمال پیوسته با بنده میباشند پس بایستی که
استعاذه بدیشان فرمودی وذکر خود در برابر ذکر شیطان ایراد نکردی در جواب
گفته اند که حق تعالی مهربان تراست از ملائکه بر بندگان خود نخواست که کار ایشان
بدیگری حواله کند گویا این ندا بگوش هوش هر یک از منتظران سر راه عنایت میرسانیم
که ای بنده تو دوست منی وشیطان دشمن من ومن نخواهم که کسی در میان دوست
ودشمن من دخل کند وبعد از انکه من قادرم که شر دشمن خود از دوست خود کفایت
کنم پس استعاذه بمن کنید که اگر دشمن شیطان رجیم است دوست رحمن رحیم است
ع چه غم ز طعنهٔ دشمن که دوست جانب ماست **مسئلهٔ سیوم** حکمت در تخصیص

استعاذه

استعاذه باسم الله از جملهٔ اسامی چه است بلکه اسم قادر وقوی ومستعان ومغیث و
امثال ان در ظاهر موافق تر مینماید جواب انست که این اسم ابلغ است در زجر شیطان
از سایر اسما وصفات جهت انکه الله انرا گویند که مستحق باشد واستحقاق عبادت ثابت نیست عبادت
الا کسی را که قادر وعلیم وحکیم بود واین سه صفت با هم مجتمع تا کامل زجر حاصل گردد باید
وتوضیح این سخن انست که قدرت مجرد کافی نیست در زجر برای انکه مثلاً شخصی بدزدی
قصد مال سلطان میکند با انکه قدرت او را بر قتل وقطع میداند وبجهت انکه ان
قدرت با علم نیست یعنی سلطان نمیداند که ان سرقت از که واقع شده این جرات
مینماید واگر داند که میداند وانتقام کشیدن میتواند مباشر این عمل نشدی وبا
انکه علم وقدرت هر دو جمع شود بی حکمت هم زاجر نیستند چه شاید که صاحب قدرت
با انکه سارق را داند تعرض نرساند ونهی از منکر نکند اما حکمت که مانعست از قبایح
چون با ان دو صفت دیگر انضمام یابد زجر کامل وجود گیرد پس استعاذه باسم الله که
متضمن معنی قدرت وعلم حکمتست در زجر شیطان انسب باشد ودیگر بزرگان
گفته اند که میان خلق واسماء الهی مناسبات عجیبه وهر یک از مخلوقات در ظل
اسمی وصفتی دیگر تربیت مییابند چه هر یک را مشربی ومذهبی ومقصدی
ومطلبی خاص است وبواسطهٔ غلبه خالی از احوال بود با ان اسم که مقتضی ان
حالت مناسبتی تمام دارد پس هر مستعیذ را استعاذه باسمی دیگر میبایست کرد تا بفیض
مخصوص خود رسد واین صورت خالی از تعذری نمی بود وچون الله اسم جامع
مر جمیع معانی اسم وصفات را چنانچه شرح شمه از جامعیت ان در تفسیر بسمله مذکور
خواهد شد لاجرم استعاذه بدین مقرر شد تا مستعیذ طالب هر مطلب که باشد
ازین اسم که فراینه بر مقصد او مشتمل خواهد بود مقصودش محصل گردد وهیچکس از
فیضان این بحر بی پایان محروم وبی نصیب نماند ع هیچ خواهنده ازین در نرود بی مقصود
مسئلهٔ چهارم ایزد سبحانه وتعالی ابلیس را در قران بهفتاد اسم وصف قبیح یاد کرده

چون غرور وغوی و وسواس وخنّاس وغیر ان سبب اختیار کردن لفظ شیطان
چیست جواب گویند که این اسم اقبح اسمهاست جهة آنکه اورا از شطون گرفته اند که
بمعنی بعد است پس معنی شیطان آن باشد که دور از رحمت الهی وبعید از درگاه
عزت مجمع همه ملعونهاست **بیت** چه کفتم کرد دورم زخاک در دوست • همه رنجهای جهان
کفته شد • وبقول بعضی که از شیط گرفته اند ومعنی آن تمرّد وطغیان وخبث است
ترجمهٔ شیطان ناپاک وبی باک باشد وعرب اسب سرکش را شیطان گویند پس باین وزن
مبالغه است در صفت شیطنت وآن بدترین صفتهاست وازینجا معلوم میشود که
حکمت در ایراد این اسم تنبیه عباد است که از آنچه موجب بعد وحرمان باشد
احتراز نمایند واز کردن کشی وطغیان مجتنب باشند تا مطلقا از صفت شیطنت
پاک شده ایشانرا استعداد قرب درگاه حاصل آید وانکه اقتصار بر بیان اسم نکرده
وذکر رجیم بتعریف (?) از ساخته برای انست تا هم موجب تنبیه شود که ای بنی
ابلیس هزاران هزار سال خدمت کرد بیک نافرمانی رانده درگاه شد بر حذر
باش وبفرمان او کار مکن که اگر لحظهٔ با او در سازی ترا نیز مثل خود کند که خویش (?)
سوخته هم دیگرانرا مثل خود خواهد **مسئله پنجم** نکته در آنکه حق تعالی (?) از حبایل
وغوایل شیطان که پنجاه نوع از آن در قران مذکور است چون تسویل واغوا و
تمنیه ووسوسه ونصیحت کاذبه وتزیین ونزغ وامثال آن هیچکدام را ذکر نکرد وچه تواند
بود در تفسیر فنادی (?) جواب چنین فرموده که جهة آن تا استعاذه شامل همه باشد
وچنانچه اسم مستعاذ به جامع وجوه قدرت واجابت مستعاذ منه نیز جمیع انواع
قبایح ومضار مفید باشد ومستعیذرا از مجموع شرور ومکاید وا ایمنی باشد معاصی،
مسئله ششم استعاذه از شیطان اظهار خوف از غیر خدای وآن در روش
عبودیت خالی از خللی نیست چه بنده باید که جز از خدای نترسد وجواب چنین
کفته اند که استعاذه موافقت است با دوست نه خوف از دشمن جهة آنکه دور

کرده

کرده حق را از خود دور میکند ورانده او را میراند واز دشمن تبرا نمودن نشانهٔ قرار (?) است
از غیر دوست بدوست وپناه بردن از غیر حق بحق در طریق بندگی موجب کمالست
نه سبب نقصان ودر بیمعنی سخن گذشت **مسئله هفتم** در اخبار آمده که شیطان
از قاری قران میگریزد پس در وقت قرات استعاذه از وچرا باید که جواب آنست که محققان
این حدیث را تاویل کرده وگفته اند که فرار شیطان از قاری باشد که بعلم عمل کند وقرآن
نه از روی غفلت خواند وهر قاریرا این مرتبه میسّر نیست پس استعاذه چاره نباشد وگفته اند
اگر شیطان میگریزد آثار نزغات او باقیست چه بواسطهٔ اغوای او زبانهاء اکثر
آدمیان بشوایب کذب وغیبت ونمیمه وامثال آن آلوده شده ودر سینهای ایشان
تخم هوا وهوس وحرص وطمع وریا وغرض کاشته گشته پس این تعوذ جهة طهارت زبان
وسینه است از آنها که مذکور شد تا بزبان پاک کلام پاک خوانده شود ومعنی سخن
پاکیزه را در سینهٔ صافی جای دهد **بیت** تا نشود پاک دل عیب ناک •
بهره نیابد ز سخنهای پاک • **نکتهٔ سادسه** در ایراد بعضی از کلمات محققان ولطایف
ایشان که در باب استعاذه گفته اند وشش اشارت کافل آنهاست **اشارت اول**
استعاذه پناه گرفتن وپناه گرفتن عمل دل باشد وزبان در اداء این سخن ترجمان
دل باید چه قول زبان بی حضور دل صداق (?) باشد وبس وشیطان بمجرد قول زبان
دور نشود بلکه از نور باطن وصفای دل وشعاع معرفت منهزم گردد چنانچه در منهاج
العابدین آورده که ابو سعید خراز ابلیس را بخواب دید که با روی سیاه وحالی تباه سر
نگون برآمد معرفت دهشتی از قباحت هیات وزشتی صورت او در دل ابو سعید
افتاد واز دیدار نامبارک ورفتار بی هنجارش وحشتی وخوفی بر و غلبه کرد عصا برداشت
بقصد راندن ودور کردن متوجه شد ابلیس گفت ای ابو سعید اینقدر ندانسته
که من از عصا نترسم واز هیچ سلاحی پاک ندارم پرسید که ای ملعون پس از چه چیز میترسی
شیطان جواب داد که از دل عارف وپرتو عرفان او ترسانم هرگاه که شهاب ثاقب

معرفت از آسمان دل کامل درخشان کرد با شعشعهٔ آن تاب نیاوردم و رعبی و هیبتی
بر من استیلا یافته گریزان گشتم و حضرت مولوی قدس سره از این معنی خبر
میدهد مثنوی شیرها بفریبد الا شاه را ۰ ره نداند دزد شاه آگاه را ۰ چون
بنزدیک ولی الله شود ۰ آن زبان صد گزش کوته شود ۰ اشارت دویم حقیقت استعاذه
بی ترک لذات و شهوات و ارتکاب انواع مجاهدات یکی دوی تمام بعد
و تا استعاذه قولی با فعلی جمع نکردد و دل با تمامی جوارح و ارکان بر وفق زبان
استعاذه نکند هیچ نتیجه بران متفرع نشود بیت تا ز هر بد عادت کوته نیست ۰
بلک اعوذت اعوذ بالله نیست ۰ بلکه آن پیش صاحب عرفان ۰ نیست الا اعوذ بالشیطان ۰
گاه گویی اعوذ و گه لاحول ۰ لیک فعلت بود مکذب قول ۰ سوی خوبت دو ابرو میرانند ۰
بر زبانت اعوذ میخوانند ۰ طرفه حالی که دزد بیگانه ۰ گشته همراه صاحب خانه ۰
میکند هیچ او فغان و نفیر ۰ در بدر کو بکو که دزد بگیر ۰ اشارت سیوم تا نفش وسوسه
نفس که نتیجهٔ وسواس شیطانست بلکه بحکم اعدا عدوک نفسک قوی تر و صعبتر از اوست
از لوح سینه باب خشیت محو نکردد مستعیذ را از خطرات شیطانی امانی کامل
حاصل نخواهد گشت چه هیچ انکه از شرارت شیطان استعاذه لازم میداردند بجهت دفع
شر نفس نیز پناه بحق بردن از لوازم میشمارند و حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه
در اکثر خطبها فرمودندی نعوذ بالله من شرور انفسنا و از فحوای کلام کمال انام
چنان مفهوم میشود که نفس و شیطان را با یکدیگر اتحادی هست و بعضی اهل علم عنوان
برا اخبار اند و بمعاونت یکدیگر فرزندان آدم را دیاد بیخ جفا و هوا و بند هوا اسیر گردانت
ساخته بیت نفس و شیطان هر دو یک تن بوده اند ۰ در دو صورت خویش را بنموده اند ۰
یکی فرمان فرمای اقلیم صورت تا میان بر بسته و دیگری در مملکت بدن بر سریر حکومت
نشسته نفس از درون کار گر شیطانست و هوا داد او و شیطان از برون کار فرمای
نفس است و مددکار او و بواسطهٔ اتفاق این دو عدو نافرمان معاملات آدمی

در معرض خسرانست و مهلکهٔ نقصان بیت که نفس اندر درون راهت زدی ۰
رهزنا را برتو کی دستی بدی ۰ دشمن اندر خانه و تو نازنین ۰ برد کرکس دست بیخواهی بکین ۰
بیچاره فرزند آدم بدست مکر و کید این دو دزد خانگی و طرار بازاری درمانده شعر
نفس از درون و دیو زبیرون زنند رهم ۰ از مکر این دو دزد پر حیله چون رهم ۰
مگر آنکه با آب شریعت او را استر کرده و نهال باطن از شعبها تعلقات پیراسته شود
تا از غایلهٔ این دو غول ره زن بیت کان پرده صد هزار عابد بدرید ۰ وین دو نوع صد
هزار زاهد بشکست ۰ ایمن توان بود اشارت چهارم مستعیذ یا عامی باشد یا عارف
استعاذهٔ عوام آنست که از وسوسهٔ شیطان پناه بحضرت الله برند و استعاذهٔ عرفا
آنکه از خال شیطان بحق پناه جویند یعنی از صفت عجب که موجب لعن و طعن ابلیس
شد و او را از اوج قرب و عزت بحضیض بعد و مذلت افکند تعوذ کنند و التجا نمایند
بحضرت ذو الجلال از خیال پندار کمال و تصور حسن حال که نتیجهٔ انانیتست و انانیت
سبب اتصاف بصفات شیطنت مثنوی حق تعالی گفت با موسی براز ۰ کای خواز
ابلیس رمزی جوی باز ۰ چون بدید ابلیس را موسی براه ۰ گفت از ابلیس موسی رمز خواه ۰
گفت دایم یاد دار این یک سخن ۰ من مگو تا تو نگردی همچو من ۰ اشارت پنجم تعوذ
نزد محققان احتراز است از مشاهدهٔ خلق و تطهیر دل از هرچه مانع باشد از
استغراق در شهود حق و شیطان وهم دیدهٔ محجوبان بی بصیرت را که از مضیق صورت
قدمی بفضای صحرای معنی ننهاده اند بنقوش و الوان ظهورات مختلفه و تعینات
متنوعه که بواسطهٔ تجلیات متکثره بر لوح نمایش جلوه کرده مشغول ساخته تا از ملاحظهٔ
نور وحدت که در نظر روشن دلان ماحی نقش و لون کثرات موهومه است غافل
مانده اند و تا چشم این دیو دنی بر نیرو استعاذهٔ حقیقیه که قطع نظر از شهود ماسوات
دوخته نگردد جمال وحدت صرف روی نخواهد نمود بیت دیدهٔ وهم را ببند ببین ۰
که همه اوست هرچه هست یقین ۰ اشارت ششم سالک هر گاه که بمقام تجلی افعال

رسد و این نکته مشهود وی گردد که هیچ فعل در صور مظاهر ظاهر نمیشود الا از
فاعل حقیقی والله خلقکم وما تعملون استعاذه وی درین مرتبه از افعالی باشد که از آثار
تجلیات جلالیست چون عقاب و انتقام با فعالی که نتایج تجلیات جمالیند چون
عفو و اکرام و هر گاه برتبه تجلیات صفاتی رسد و بر وی روشن گردد که هیچ صفت کمال
ثابت نیست مگر حق را و نسبت آنها با اهل عالم عاریتست استعاذه وی از صفات
قهریه بود چون سخط و غضب بصفات لطفیه چون رضا و رحمت و از مقتضیات
اسم المضل که ابلیس و اتباع او مظاهر آثار اند پناه بردن باسم الهادی که انبیا و اتباع
ایشان مطارح انوار آنند و باز هر وقت به درجه مترقی گردد که لمعات تجلیات ذاتی
پرتوی افکنده فنا نزد کل شیء هالک حق الیقین وی شود استعاذه هم از ذات بذات
خواهد بود و بقرب فرایضی که قال الله علی لسان عبده ظهور استعاذه در مظهر
مستعیذ ازوی خواهد شد هم خود الست گوید و هم خود بلی کند و حضرت خاتم الانبیاء
صلوات الرحمن علیه در استعاذه بدین هر سه مرتبه اشارت فرموده در وقت تجلی
انوار توحید افعال اعوذ بعفوك من عقابك و در زمان طلوع اشعه توحید صفات
اعوذ برضاك من سخطك و بهنگام ظهور عظمت ذات اعوذ بك منك و لمعه
این نکته سوم جز در زمان وحدت نشان از حضرت درخشان نشد چه هر مستعیذی
از اعاظم انبیا علیهم الصلوة والسلم استعاذه از الجا کردند که ایشان بودند و حضرت
ختم منقبت اعوذ از الجا گفت که بدو بود همه میگفتند پناه بتو از غیر تو و آن صاحب
همت دیده عبرت از غیر فرو بسته میگفت پناه بتو هم از تو و به برکت متابعت که صحیح
نسبت است بعضی از افراد این امت را همین حالت دست بهم دهد و این کمینه
نوبتی در ملازمت قدوه العرفا شیخ قطب الدین محمد البزغشی روح الله روحه
نشسته بود ناگاه ایشان توجه بتلاوت قران فرمودند و هنوز اعوذ بالله تمام ناگفته
برقی از سحاب وجه بر آنحضرت درخشیدن گرفت و آتش بیخودی در متاع عقل

وهوش افکند بیت برقی ز منزل لیلی بدرخشید سحر * وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد *
بعد از مدتی که بمقام صحو باز آمدند این بیت بر زبان ایشان جاری بود بیت
گفتم اعوذ غیر تو در خاطرم نبود * دیدم که هم ز تو بتو میآورم پناه * رزقنا الله فهم
کلمات المحققین واعاذنا من شر شیاطین الانس والجن اجمعین و بعد ها که ببرکت
استعاذه از ضرر و شر شیطان رجیم امنیتی حاصل شد و تفرقه وساوس بحاصلش بر
طرف رفته خاطر را جمعیتی روی نمود وقت آن رسید که آفتاب عالم تاب بسمله بالله
معانی از مطلع بیان طالع گردد بیت چون ز دیو رجیم رفتی راه * بسمله نقش کن
بر بسم الله * ایمن از دیو و فارغ از شیطان * تو بتر جو طلب بدین قران * القول
فی البسمله تاج کلام است و کلام قدیم بسم الله الرحمن الرحیم *
محققان گفته اند تعوذ احتراز است در وقت قرائت از ملاحظه نفس و مشاهده
خلق که محل القاء شیطان ایشانند و تسمیه استعانتست برحمت حق سبحانه
واسماء حسنی او بر حفظ معانی و فهم اسرار قرانی و رعایت حقوق الهی از امر و نواهی
پس استعانت را تالی استعاذه داشتن مناسب میافتد و در بعضی از تفاسیر
چون کشاف و کشف البیان و وسیط و معالم التنزیل و طوالع التنویر و مدارک
و زواید و بحر الحقایق و کشف الاسرار و موضح ابو الفتوح تفسیر تسمیه را بعد از شروع
در فاتحه آورده اند و در برخی دیگر چون تفسیر کبیر و کشف الحقایق و تیسیر نسفی
و زاد المسیر و تفسیر امام ابو اللیث و تاویلات علم الهدی و احقاق و عین
المعانی و بصایر و ینابیع قبل از خوض در فاتحه ذکر کرده و حضرت خواجه قدس
سره در تفسیر خود طریق ثانی اختیار کرده و درین ترجمه متابعت ایشان نموده و دو سه
نکته در باب تسمیه مذکور خواهد شد بدانکه مذهب بعضی قرا بعد از
استعاذه تسمیه است در مخارج صلوة خواه افتتاح سوره از اول کرده باشد
سوای سوره برائت و خواه از اوساط آن پس اگر قاری تسمیه را از سوره میداند

افتتاح بدان در اوایل بجهت ثبوت و در اواسط برای تیمن واکر از سوره نمیخوانند در
مجموع بجهت تبرک تلاوت مینماید و بر هر تقدیر تسمیه را تابع قراءت میدارند در جهر
واخفات وقول جمعی انست که اکر افتتاح از غیر اوایل سور کند قاری مخیر است میان
ترک واثبات وجهر واخفا و در حالت وصل بین السورتین ابو جعفر وابن کثیر وعاصم
وکسائی وقالون مثبت تسمیه اند و بواقی ائمه قراءت تارک ان و جمهور بر ترک بسمله
میان سورهٔ انفال و توبه وقفاً و وصلاً متفق اند بجهت انکه بسمله بتعلیم وحی در اول
او مکتوب نشده و کویند بجهت انست که بسمله متضمن معنی لطف و امانست و در
مبدا سوره مذکور لفظ براءت بر دفع امان دلالت دارد و منشور ثبوت امان
بارفع ان در یک محل اجتماع نمیپذیرد و دیکر انکه ایة السیف درین سوره نازل
شده وظهور صفت بطش و قهر که فحوای ایت سیف حاوی انست با وجود سمت
لطف و رحمت که مضمون بسمله منطوی برانست در یکجا از دایرهٔ تناسب خارج
مینماید و امام شاطبی درین معنی فرموده شعر ومهما تصلها او بدأت براءة
لتنزیلها بالسیف لست مبسملا وفقها نیز در بسمله اختلاف کرده اند امام شافعی
واتباع او برانند که بسمله ایتی است از قران واز اول هر سوره واز این سبب در صلوة
جهریه بجهر خوانند بر سبیل وجوب وحجت ایشان انکه ما بین الدفتین کلام الله است
وجمهور متفق اند بر اثبات بسمله در مصاحف با وجود وصیت سلف ومبالغهٔ
ایشان در تجرید ایشان از زواید تا حدی که لفظ امین را با انکه در نماز با خواندن فاتحه
کفتن ان سنت است مطلقاً بجهر یا خفا از نوشتن در مصحف منع میکنند واز
کسی منع کتابت بسمله مروی نیست بلکه در مصحف امام مکتوب بوده واحادیث
بسیار نیز بر بودن بسمله از فاتحه و بواقی سور منقولست از جمله انکه امام ابو عطا بلخی
در کتاب فضایل القران از ابی هریره نقل میکند که رسول م فرمود ع بسم الله
الرحمن الرحیم من ام القران وهی ام الکتاب وهی السبع المثانی وابن عباس رضی الله

عنه فرموده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم را ترک کند صد وسیزده ایت از کتاب الله
ترک کرده باشد و جمعی برانند که بسمله ایتست از فاتحه وبس و در سایر سور برای فصلست
وابن المسیب وتابعان او برین قولند و دلیل ایشان حدیثی مشهور است که اکثر
اکابر محدثان بر صحت ان متفق اند و در تفسیر انوار آورده فاتحة الکتاب سبع
ایات اولهن بسم الله الرحمن الرحیم وغالباً از نص این حدیث فهم کرده اند
که بسمله ایتی است از فاتحه و در بواقی سور چون بنص ثابت نشده حمل بر فصل میکنند
وکروهی دیکر تسمیه را ایتی مستقل میدانند برای اوایل سور واز هیچ سوره نمیشمارند
ومیکویند ذکر ان در اول فاتحه جهت تیمنست و در مبادی سور دیکر برای
فصل بین السورتین وانکه در مصحف امام بسطری تام نوشته شد با آیات سوره خلط
نکرده مقوی حرف خود میدانند وبعضی از حنابله برین اند و در تفسیر وسیط
از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که اختتام هر سوره بر حضرت رسالت پناه
بنزول بسمله ظاهر میشد وتا بسمله فرود نمی امد فتح سورهٔ لاحق وختم سورهٔ سابق
معلوم نمیکشت وطایفهٔ دیکر بسمله را با بعضی از ما بعد او ایتی میدانند وقدمای
اصحاب امام شافعی وامام احمد برین بوده اند و در تفسیر کبیر از ام سلمه نقل میکند
که حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فاتحه خواند و بسم الله الرحمن الرحیم
با الحمد لله رب العالمین یک ایت شمرد وامام اعظم وامام مالک برانند که
تسمیه ایتی نیست از فاتحه وغیر ان بلکه بعضی از ایتی است در سوره نمل وکتابت
او در اوایل سور بجهت تیمن است وبدین سبب امام اعظم در سریه وجهریه اهسته کوید
قبل از فاتحه چون ثنا وتعوذ برای تبرک و در اوایل سور دیکر نکوید وامام مالک مطلقاً
نکوید نه در اول فاتحه ونه در اول هیچ سوره وحجت ایشان انکه طریق ثبوت قران
جز اجماع وتواتر نیست واکر بودن تسمیه از فاتحه وسور دیکر بتواتر ثابت شدی
هر اینه علم ضروری بان که تسمیه ازین صورتست حاصل امدی و وقوع خلاف

در میان امت ممتنع بودی چنانچه در تواتر آیات قرانی که بتواتر ثابت شده اتفاق
واقع است و خلاف ظاهر نیز پس معلوم شد که ثبوت آن باخبار احاد است و خبر
واحد مفید ظن باشد و نیز با اختلاف علماء قران ثابت نمیشود چه طریق ثبوت
او جز یقین کامل نیست و قرائت شاذه چون بطریق ظن ثابت گشته لاجرم
ممنوع التلاوه است و دیگر در حدیث قسمت فاتحه که ذکر آن بتفصیل خواهد
آمد بسمله داخل نیست بقول اصح چنانکه امام محیی السنه در معالم التنزیل آورده
و دیگر حدیث صحیح در آنکه سورت الملک سی آیتست برین وجه وارد شد که ان
سورة في القرآن ثلثون آية شفعت لرجل حتى غفر له وهي تبارك الذي بيده الملك
و جمهور متفق اند بر آنکه این سوره بی تسمیه سی آیتست و بصحت پیوسته که عقدها
که برای حضرت رسالت بر آن سحر کرده بودند یازده بود و معوذتین جهت حل آن
عقدها نازل شده و بهر آیتی عقده گشاده گشته و در اکثر تفاسیر این قصه مذکور
و مجموع آیات آن دو سوره بی تسمیه یازده باشد و در صحیح بخاری از انس بن مالک
نقل میکند که گفت نماز گذاردم در عقب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم و در قفای خلفای ثلثه بعد از او و مجموع ایشان افتتاح قراءت بالحمد لله
رب العالمین نمودند و امام مسلم نیز همین خبر را در صحیح خود میاورد و در تاویلات
امام علم الهدی مسطور است که شاید که آنحضرت بر بسمله جهر کرده باشند و بر جمعی که
با وی بوده اند مخفی مانده یا ایشان نیز بعد از پیغمبر بهمان سنت قیام نموده
باشند و بعد از آن بوجهی ترک کرده یا تابعین از صحابه در نیافته باشند و پنهان
داشته پس ترک جماعتی کثیر از صحابه و تابعین که مردم ثقه و عدل و امین
بوده اند مر بسمله را دلیل است بر آنکه از سوره نباشد و در مفاتیح الغیب از امام ابو الحسن
کرخی نقل میکند که من این مسئله را بعینها نمیدانم الا امام اعظم و استادان ما با اخفا
بسمله دلالت بران میکند که از سوره نباشد و قول صحیح در مذهب امام اعظم

آنست

آنست که ابتدا ببسمله در اوایل سوره جهت از دیاد یمن و برکت و این کلمات آیتی تمام
نیست و لطف الهی اقتضاء آن کرده که آیتی تمام نباشد جهت آنکه بندگان در ابتدای
امور عظیمة الشان بحکم كل أمر ذي بال لم يبدأ فيه ببسم الله الرحمن الرحيم
فهو ابتر بذکر آن مامور اند و جنب و حایض و نفسا را قرائت آیتی تام از قران جایز نیست
مگر بر سبیل ذکر و دعا و در کراهیت آن نیز اختلافست پس اگر تسمیه آیتی تمام بودی جماعت
مذکور نزد بلند کار دعاهای بزرگ که یکی از آن وضو و غسل است از تلاوت آن ممنوع گشتندی
و حال آنکه بذکر آن مامور بودندی و امر و منع یکجا جمع شدی پس حکمت الهی این کلمات را
بعضی ساخت از آیتی تا ایشان بقرائت آن در چنین حال اقدام توانستند نمود و در آنکه شهادتی
نیز در قران یکجا جمع نشده و آیتی تمام نیست مثل این نکته میتواند بود و اعتبار او در باب
ترک و اثبات بسمله و رد دلایل و منع براهین یکدیگر قیل و قال بسیارست
و احاطه بران جز بمطالعه کتب مبسوطه اصولی دست ندهد و بر فهم تفسیر
از تفسیر این کلمات تامات که بر نیست چه خوب تسمیه که مفتاح خزاین اسرار است
در گنجینه قران باز نتوان کرد **بیت** ای نام تو بهترین سر آغاز • بی نام تو نامه کی کنم باز
ای کار گشای هر که هستند • نام تو کلید هر چه بستند • در امالی شمس الائمه
آمده که هر حرفی از بسمله ظرفیست مر حروف حقیقت را و هر کلمه صدفی مر جواهر [illegible]
هر نقطه کوکبیست از آسمان هدایت تابان شده و هر حرکتی برکتیست بر مستفیدان
معانی فایض گشته ببرکت چهار کلمه اش ارکان اربعه مطرح اشعه تاثیر گشته
و بیمن نوزده حرفش عمال التسعة عشر عالم افلاک که بروج و سیارات اند بامر خالق
قدیر مظهر انوار تاثیر شده و پیش شکل دو حرفش طبقه زمین و دایره آسمان چون دو
حلقه صفر نموده و دندانه کلید سه تاش ابواب جنات بر ارواح ثلثه گشوده
فتحات سبعش در تقویت قوای سبعه نفسانیه علم اعانت بر افراشته کرات تکرار
نظر فیضان بر جهات سته عالم حدث کما اشتر گشته و حروف باش از بدایت ظهور

٦٥ وبعد بتاثیر نور خبر داده درجات سیدش نقد مراتب سرمایه سر اصلی را بر طبق
اظهار نهاده از سرچشمهٔ بهمش رشحات برکات معانی شریعت و مواهب طریقت
و معارف حقیقت بر اراضی قلوب عرفا مترشح و از جهار طرهٔ لامش عذار شاهد وجود
بلوامع اولیت و لوازم اخرویت و لوامع ظاهریت و لطایف باطنیت مترین شده سر
الفش از روی راستی اسرار وحدت و انوار احدیت و اطوار واحدیت را اشکارا
ساخته و دایرهٔ هایش مرکز دل عشاق را بمشاهده احاطه رهویت از هوای خیال
ماسوی بپرداخته حرف راء او که روی رحمت از دو روش است دوبار تکرار کرده و برای
مسترزقان فواید کرم موائد رزق صوری و معنوی گسترده و حاکر دامن بروح بدر
اوست در تکرر سبیل با توخود سپرده و بجمیع مستحفظان و دایع زندگانی تحفهٔ
حیات روحانی و جسمانی اورده حاجب نونش بکرشمهٔ ابروی عنایت هلال نوال
جاودانی را از فوق افق الالسانی بمرتبهٔ طلوع رسانیده و نادی یایش ندای جان
فزا و خطاب دلربا باستماع محافل ادب رانگیهای عجب شنوانیده و اکرم قدام
عرصهٔ افلاک و متوطنان سراچهٔ خاک هزار سال بقدم عقل و علم بادیه طلب بپیمایند
بمنزل معرفت جزوی از صد هزار جزو از معانی مبانی او نرسند بیت عنقای طبع
کامل اگر در هوای او • طیران کند ببال تفکر هزار سال • انجا که پایهٔ شرف و
اوج عز اوست • دیدن زدور دیده خیالی بود محال • نعم الله کلمة سالبة للقلوب • دافعة
للکروب • ساترة للعیوب • مظهرة للغیوب • کلمهٔ است خوب جمالش ربایندهٔ
دلهای محبوبان فیض کمالش زدایندهٔ غمهای مکروبان استاد رحمت بپرکار اثر
پرده پوش عیبها اسرار حکمت بی پایانش چهره کشای غیبها شاهباز همت بلند
پروازد در فضای هوای افضال بال اقبالش مرصع بجواهر کلام ذی بال سرود
اسرار و نور صدور ابرار برکت این کلامست و سنام ناقهٔ همت عارفان را سر بلندی
ببرکت این سر نام بیت ای نام خوشت راحت جانهای همه • یاد تو بود ورد زبانهای همه

درتفسیر

در تفسیر آورده که اول رقمی که قلم اعلی بر صفحهٔ لوح محفوظ نگاشت نقش این کلمات
لطافت سمات بود و چون مبدا کار قلم اظهار نام ملک علام بوده حکم نبوی نیز
برین گونه شرف نفاذ یافته که هر بنده که نامهٔ سفر بر خط فرمان پروردگار دارد باید
که منشور مبادی اعمال خود را بطغرای این نام مجید فرجام موقع سازد تا مثال کمال
معمولاتش از منقصت فهو ابتر خالی ماند بر توقیع قبول توشیح یابد امام اجل ابو سعد
احمد الحنفی در تفسیر خود آورده که بسم الله الرحمن الرحیم عنوان نامهٔ قرانست و هر که را بحسن
فطانت بمشام فطرت رسیده از عنوان هر کتابی بر مضمون ان اطلاع تواند یافت •
پس از فحوای این کتاب کریم که عنوانش را سه رحمن و رحیمست بوسعت رحمت المجید
احاطه فیض نامتناهی واقف توان گشت و در عنوان اگر ذکر جبار و قهار بودی بیمنات
که مآل سر اسیمه حالان بوادی خطا و نسیان یکجا کشیدی و در تنگنای مجلس عدل
مقید مانده بوی کلاذ از فضل و کرم کی شنیدی اما چون انوار رحمانیت و رحیمیت
که ظاهر و باطن موجودات را فرا رسیده است از مطلع کتاب مستطاب عز طلوع
ارزانی داشته در دوشش که تیره روزگاران سیاه نامه بپرتو سراج وهاج از ظلمت جرم
و عصیان رهایی یافته بنور قرب و نجات خواهند رسید و از تاریکی بیگانگی خلاص
شده بروشنایی اشنایی خواهند پیوست بیت اگر خواهی که رسم ظلمت از عالم براندازی
برافکن پرده و بنمای از روی جهان ارا • یکی از بزرگان در وقت نزع بفرمود تا
بسم الله الرحمن الرحیم را بر ورقی ثبت کردند و وصیت کرد که انرا بعد از دفن
در دست وی نهند چون از وی استفسار سر این حال نمودند در جواب چنین
فرمود که میخواهم که فردای قیامت این کاغذ در دست گرفته بر عرش ایم و گویم
الهی کتابی بما فرستادی و در عنوانش یاد کرد رحمت مژده دادی اینک رقم عنوان
در دست داریم و بعنایت حضرت تو امید داریم که تا بعنوان کتاب خود کار
کنی بیت ای که عنوان نامه کرمست • بندگان راست خط ازادی • تیر امید بر نشانه زدیم

[illegible] صح

٦٦

چون برحمت نشان فرستادی • ای درویش شتاب که مهمان خانهٔ وَاللّٰهُ يَدْعُوا إِلَىٰ
دَارِ السَّلَامِ در کشاده اند و مایدهٔ پر فایده قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ نهاده و مهمانان
کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ را بدین کلمات میامن آیات بر سر خوان احسان صلای استیفای لذات
جاودان در داده **نظم** بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ • هست صلای سر خوان کریم •
هر که بود بر سر این خوان رهش • بهر بود آغاز ز بسم اللهش • در ینابیع آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که حق سبحانه وتعالی کلمات بسمله را بقلم کرم بر جبههٔ
مبین عرش نوشت و انهار اربعه از آب و شیر و خمر و عسل که زبان تنزیل از آن خبر میدهد
میدهد یکی از چشمهٔ میم بسم بیرون میآید و دیگری از دایرهٔ هاء الله و سوم از
میانهٔ میم الرحمن و چهارم از حلقهٔ میم الرحیم و بر قوایم عرش جویان کرده از نسایم ریاض
جبروت و روایح گلزار لاهوت فیض حی میپذیرند بر تمام حجب و سرادقات عرش
مجید که شتر باحت باراحت بهشت در میآیند و بزرگی فرموده که آب سبب
حیات و بقاست و منبع از میم بسم واقع شده چه بقاء موجودات و ظهور
وحیات ایشان جز ببرکت اسما و صفات نیست و شیر که مادهٔ تربیت و تقویت
از هاء الله روانشده جهت تربیت اطفال بشری در مهد عهد عبودیت جز نظر
لطف الوهیت وجود نگیرد و خمر که جامع مرتبتین جلال و جمال را از میم
الرحمن جاری گشته که بعموم رحمت مظهر آثار جمال و باسناد صفات ربوبیت
بدو مطلع انوار جلال اوست و حقیقت این سخن بعد از این شرح پذیر خواهد
شد و شهد صافی که موجب شفاست از میم الرحیم ظهور نموده که رحمت رحیمیت
مخصوص اهل ایمانرا از امراض ذنب و عصیان خلاصی داده بسلامت بدار السلام
میرسانند و در این عالم نیز رشحات این منافع بر اهل بصیرت ظاهر است و خاصیت
هر یک از این انهار او بعبر ارباب معنی لایح و ظاهر **بیت** ابش بصفا رابطهٔ عیش و بقا •
شیرش بکرم دو کون را داده غذا • و از بادهٔ او روح شده مست لقا • ذوق عسلش مایهٔ نور شفا •

بسم الله اوام جان و دلست • در و نوبار ارباب و کلست • سطوت اجلال او محو کنندهٔ
هر باطلست • دعوت فضل و افضال او حل سازندهٔ هر مشکلست • کلمهٔ جواز است
بر صراط نامش دوست نواز است • مشتمل بر عز و کرامت مصباح الواح الباب است
مفتاح کلام رب الارباب است **بیت** بِسْمِ اللّٰهِ يَفْتَحُ الْكِتَابُ • وَتَرْتَفِعُ السَّاتِرُ وَالْحِجَابُ •
چون لوای علای این نام بجنبد اعلام در ساحت عزو اکرام برافراخته گردد جنود اوهام
و خیالات فاسده که لشکر شیطانند از ساحت سینه‌ها چون خیل ظلام تیره روز
از قدوم موکب خورشید عالم افروز بمغرب فنا متواری شوند و اگر جمال حقیقت او از
پس پردهٔ حروف و کلمات جلوه کنان بیرون آید عقول مقربان غرفات علوی
و فهوم مقیدان طبقات سفلی بگرداب غیرت و غرقاب دهشت در افتد
بیت اگر ز پیش بر افتد نقاب بسم الله • جهان بسوزد از انوار تاب بسم الله •
تمام ظلمت هستی ز پیش برخیزد • اگر طلوع کند آفتاب بسم الله •
در فضایل تسمیه از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که حضرت مصطفی معلی
زکیه فرمودند که چون معلم کودکی را بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ تلقین کند چندان
برکت از تعلیم آن معلم بدید آید که هم در ساعت بدبیران دفترخانهٔ ازلی و
مستوفیان دیوان احکام لم یزلی ندا رسد که سر برات نویسند یکی بنام آن کودک
و یکی بنام پدر و مادرش و سوم باسم معلم او مضمون برات آنکه مجموع را از
آتش دوزخ آزاد کردم و دلهای همه را بمبشر یافت رضوان خوشدل گردانیدم نام
بسم الله چنان عام است که حاضر و غایب را میرسد و معلم و متعلم را فرا میگیرد
عجب نیست که بدین چهار کلمه چهار کس آمرزیده شوند عجب آنکه صد هزاران هزار
در مانده روز قیامت بدامن اهتمام او بستر اند و در اخبار آمده که نوزده حرف
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ امانست از نوزده زبانیهٔ دوزخ و در این عدد نکتهٔ دیگر
گفته اند و آن اینست که از بیست و چهار ساعت شبانروزی پنج ساعت بنصیب پنج نماز

واواین مصروفست و نوزده ساعت دیگر اگر بطاعت صرف نکند هر اینه ضایع خواهد
بود و گفته اند این نوزده حرف تدارک خلل این نوزده ساعت نمود و این نیز گفته اند
که هیجده هزار عالم با عالم جامعیت انسانی که بحکم رُبَّ واحدٍ یُعدَلُ الفاً هزار عالم
توان گرفت نوزده باشد و هر حرفی ازین حروف مربی هزار عالم است ازین عالمها

بیت نوزده حرفست بوقت شمار • فیض رساننده بهجده هزار •

وامام ابو العطاء ملیحی در کتاب فضایل القران باسناد خود از ابن عباس روایت
میکند که ذی النورین از حضرت سید الثقلین ع سؤال کرد از فضیلت بسمله خواجه
عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که میان وی و نام بزرگ خدای تعالی نیست
مگر اینقدار که میان سواد و بیاض دیده باشد خوشا صحیفه دیده که پیوسته رونق یافته
بسواد این نام همایون انجام مزین باشد بختر صحیفه سینه که همواره سطح بسیط آن بلمعه
این کلمات تابنات منور بود وامام جمال الائمه بغدادی که با بن المقوی مشهور است
در رساله ریاض الجنان فی قوارع القران آورده که حضرت مرتضی علی علیه السلام
فرمود که من از حضرت رسول خدای ع شنیدم که فرمود چون در ورطه شدتی که گرفتار
شوی و بمهلکه و مخاطره در مانی بگوی بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم که ببرکت این کلمات از آفات و بلیات از تو منصرف کرده
و مصون و محفوظ بمانی و هم درین کتاب آورده که صاحب فردوس از انس بن
مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت ع فرمود که هر که کاغذ پاره از
زمین بر دارد که بسم الله الرحمن الرحیم در و مکتوب بود و غرض وی نباشد
جز بزرگداشت نام خدای او را نزدیک حق تعالی از صدیقان نویسند برکات این
کلمات درین دنیا بسیار است و حکایت بشر حافی درین باب رقم زده اشتهار
آورده اند که بشر حافی رندی بود پرده حیا ازپیش برداشته و بشوخ چشمی و بی باکی رایت
فاسقی و ناپاکی بر افراشته پیوسته ساکن خرابات و مصاحب خراباتیان بودی

واسباب مغنیان و ادوات فساد مهیا ساختی هر شب در پرده ظلام جام معصیت
بکام رسانیدی و هر صباح آنچنانکه خمیده قامت نوای حی علی الصبوح شنیدی

شعر میکده از زمزمه اش پر خروش • زمزم او کوزه دردی فروش • آب رخش
دفتر بوده از رباب • کار دلش گشته خراب از شراب • غیبت او ذکر مناجاتیان •
طاعت او فکر خراباتیان • خاک در میکده بالین او • شیشه می چشم جهان بین او •

روزی افتان و خیزان چنانچه عادت مستان و طریق هوا پرستان باشد بکوچه
میگذشت ناگاه در میان راه کاغذ پاره دید افتاده و بسم الله الرحمن الرحیم
بران نوشته نقش بی ادب چشم احترام فرو بسته کرد در گذرد و پاسبان قصر دل که مدد
توفیق ربانی است همی بر زد که ای بشر دلیری بسیار کرده و خداوند خود را بیشمار آزرده
راه صلح گشاده دار و پیش ازین پرده غفلت فرو مگذار ع ای غافل روزگار تا کی •
از نام دوست بر گذشتن نا جوانمردی تمام است و با نقش صفات الهی بی حرمتی
کردن در مذهب مردی و مروت حرام بیت بر آستان همه کرده تا پسند •
بگلی داشتی ره مبند • این فکر در دل بشر تاثیر نموده دست فراز کرده آن
کاغذ را از خاک راه بر داشته بوسیده و بر دیده مالید و بقدر درمی عطر مطیب
که داشت در موضعی پاک بنهاد و روی بخرابات آورده در گوشه مصطبه بخواب
رفت لطف ازلی حسن معامله او را پسندید و خلوص نیت و صفاء طویت
او کار کرد امد شبانه خیر التابعین حسن بصری را رحمه الله که شیخ زمانه بود بخواب
نمودند که برخیز و بدر خرابات رو و ما را انجا دوستیست بشر نام بشارت سلام
ما بوی رسان با نعام تمام و اکرام لا کلام او را از حضرت ما مژده بخش شیخ
از صومعه بیرون امده روی بکوی خرابات نهاد تا مژده دوست بدوست
رساند بیت مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید • که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید •
شیخ خراباتیان که نشان داده بودند رسید حلقه در طلب بجنبانید خراباتی بیرون

ابن خلکان تاریخ وفات حسن بصری را در یکصد و ده هجری گفته و تاریخ تولد بشر حافی را در یکصد و پنجاه هجری گفته و وفات بشر را در دویست و بیست و ... گفته و صاحب روضات الجنات ... گفته ... و قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین گفته وفات بشر در سنه دویست و ... و صاحب روضات الجنات از کتاب ... یافعی میگوید ... ابن سیرین ... بعد از حسن بصری بیکصد روز در سنه عشر و مائه ... و در قصه بشر ... بسم الله الرحمن الرحیم ... در راه بود ...

امد و شیخ روزکار را ایستاده دید متحیر فرو ماند از روی تعجب کفت ای شیخ روزکار
اشنایان را با بیکانکان چه کار است و هشیاران را بکوی مستان چه جای که او بکذرد که
این نه جای تست و زودتر باز کرد که این منزل نه سزای تو **بیت** ناهید از کوچه رندان بکذار
بکذر • که خرابات نکند صحبت بدنامی چند • شیخ کفت ای خرابات **مصرع**
نه بخود امدم اینجا که بخود باز روم • معذور دار که مرا اینجا فرستاده اند و بر بشر نام کنو
که تا کی این مقامست پیامی داده پیغام پادشاهی اورده ام که چون برحمتش یکی را از کوشه
خانه میفروش بمحراب طاعت میکشد و سطوت عظمتش دیکری را از روی سجاده طاعت
بحضیض معصیت و مذلت می افکند **رباعی** ای ناله رند باده نوش از غم تو •
وی نعره پیر میفروش از غم تو • غوغای مغان میفروش از غم تو • خون در تن
عاشقان بجوش از غم تو • بشر را از خواب مستی بیدار کردند که ای غافل برخیز
که شیخ حسن بصری بر در ایستاده ترا میطلبد بشر که نام شیخ شنید اهی سوزناک از
جکر بر کشید و کفت وا ویلاه اما شیخ پیغام عقوبت اورده است یا قلاده طعن و لعن
مهیا کرده ترسان و لرزان بیرون امد شیخ را که چشم بر وی افتاد دست ادب
بر هم نهاده بتعظیمی تمام سلام کرد و کفت ای بشر بشارت باد ترا که جبار عالم ترا
سلام میرساند و میکوید خوشدل باش که قفل ضلالت بمفتاح هدایت و کلالت
از سینه تو برداشتیم و کاشانه دولت را بمصباح عنایت و کرامت منور کردانیدیم
بشر بنالید و امد که خدایا بشر حافی بنده عاصی جافی بچه اهلیت مستحق این خلعت
شد و بکدام وسیله لایق این مرتبه امد هاتفی اواز داد که یا بشر رفعت اسمی فرفعناک
نام ما را از خاک بر داشتی ما نیز ترا از خاک خواری برداشتیم و طیبت اسمی فطیبناک
نام ما را خوشبوی کردانیدی ما هم ترا خوشحال ساختیم رنج هیچ نیکوکار بر درکاه
احدیت ضایع نیست لا یضیع الله اجر المحسنین بشر حافی بدان یک حرمت داری که
با اسم حضرت باری کرد محترم و محتشم هر دو سرا شد و دید بر عزت و طنطنه

ختمش

ختمش در افواه و السنه افتاد بنده مؤمن که در هر زمان بدل و جان این نام را
بر میدارد و بطیب اخلاص معطر کردانیده در درج دل پاکیزه محفوظ میدارد
بنکر که چه روح و راحت و بشری و کرامت یابد و در تفسیر غزنوی امده که بسم الله
کوهر قیمتیست که از معدن هدایت بیرون امده و خلعت شرفیست در جامه
خانه ولایت مهیا شده امان اهل اسمان و زمین است و مهر قبول توحید
از موحدان همین **بیت** مهر قبول صمدانیست این • خاتم اسرار معانیست این
فتح کتاب ازچه از و کرده اند • ختم کمالات از و کرده اند • **الترجمه** **بسم الله**
بنام خدای سزای پرستش **الرحمن** نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات بخشنده
الرحیم بخشاینده بر خلق ببقا و زنده داشتن بقدرت و حکمت و از افات
محافظت نمودن میخوانم کلام او را و اغاز تلاوت و افزون کفتن او میکنم بنام او نه
بنام غیر او و این کلمات خبریست از قادری یا امریست از حضرت باری که قولوا بسم الله
بنام او افتتاح کلام او کنید و خیر و برکت از وجوید تا مغتنم شوید بنعوت ربانی
و متصف کردید بصفات سبحانی دست بدارید از اثام تمامت بشری و اوصاف
جسمانی امام محمد بن علی حکیم قدس سره فرمود که این کلمات قسم است از پروردکار
ناجل شانه بر سر هر سوره باسم اعظم که الله است و بصفت رحمانی و رحیمی بر ان وعده
بر و الطاف که درین سوره برای شما ضامن شده و هر اینه در ان خلاف نیست
ان الله لا یخلف المیعاد قسم جهت تاکید امید بار مندانست تا بمواعید الطاف
الهی مستظهر باشند **بیت** امیدوار باش که لطفیست بیشمار • یکتا کفت سؤال
کرد فضیلت بیکران لطایف و دقایق کبرای دین و حقایق این کلمات اربع که معانی
مواجب را بمثابه عناصر اند بسیار است و شمه از انها در مطاوی سر نکنند تا ظهور
می یابد **نکته اولی** در لفظ بسم و انچه بدان متعلق است مشتمل بر چهار اشارت
اشارت اول رسم کتابت مقتضی انست که همزه را از اسم بیفکنند خاصه درین

كلمه جهت استعمال و سر با را دراز نکشند و اینجا بعضی گفته اند تطویل با برای آنست
تا عوض از همزه محذوف باشد خالی از وهمی نیست زیرا که خط مصحف توقیفی است
و تصرف در آن مجال ندارد و در خط مصحف امام که بتلقین روح الامین و تعلیم
سید المرسلین علیه صلوات الله الملک المبین بوده بر این منوال واقع است و آنکه مراد
از امر بتطویل با همین باشد که ایشان گفته اند علی القطع معلوم نیست اما محققان را
درین باب رمزهاست امام قشیری رحمه الله در لطایف آورده که اسقاط کرده اند الف را
در کتابت بسم و اسقاط از او هیچ علتی ظاهر نه و زیاده کرده اند سر با را و در آن زیاده هیچ
واضح ظاهر نه تا معلوم شود که اثبات و اسقاط الهی هر دو بی علتست هر که را قبول کند
سرافراز کرداند غرض را در آن مدخل نباشد و هر که را بیفکند و مردود سازد بهیچ جهت
نبود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بیت تو توانی که بخشی از شاهی • هرچه خواهی و
هر که را خواهی • خاص تست حکم رد و قبول • چکند در میانه عقل فضول •
و گفته اند تطویل با عوض حرف الف که بر زبان علما ظاهر گشته ایمائیست
با احتجاب هویت الهیه در صورت نشاء بیه و تلبس در مرتبه تنزل بخلعت
خلافت ع پوشید لوای آدم انگاه بر در آمد • خلق آدم علی صورته اینجا باز توان
یافت بیت چو آدم را فرستادیم بیرون • جمال خویش بر صحرا نهادیم • و نزد جمعی اشارت
باستتار وحدتست و در استتار کثرت و توضیح این سخن موقوف بر تذکره مقدمتین
اول آنکه حرف با که در حساب جمل رقم اثنین واقع شده عبارت از مرتبه کثرت
باید داشت جهت آنکه منشا تفرقه که کثرت از آن خیزد اثنین میتواند بود که حقیقت
او منافی ملاحظه جهت وحدتست چنانچه مضمون لا تتخذوا الهین اثنین از این معنی خبر
میدهد دوم الف را بذات مقدس از اشارت باید دانست از حیثیت
اولیت و تجرد و قیام و استغنا و انفصال و اسناد و بسطی که لا یتوا بیمقام تواند بود
آنست که چون الف اول حروف تهجی است او را نوع نسبتی باشد در اولیت بذات

که اول

که اول اثبات در ازل الآزال و در اصطلاحات آورده که الالف یشار به الی الذات
الاحدیه ای الحق من حیث هو اول الاشیاء و بجهت تجرد از نقطه و حرکت مناسبت
بحضرت وجود مطلق که مجرد است از جمیع تقییدات و اضافات و بواسطه
قیام او بنفس او و قیام باقی حروف بدو شبیه است بذاتی که قیام او بذات اوست
و قیام همه موجودات بدو ع ما بتو قایم چه تو قایم بذات • و بسبب انفصال که از
اتباع اتصالست ابلاغ تجردی از حروف هر اینه در و اشارتی میتواند بود بتجرد و
تنزه ذات از مرتبه حلول و اتحاد که شرک محض و کفر صرفست ع اینجا حلول کفر بود
اتحاد هم • و در احتیاج حروف بدو که بی او هیچ حرف تمام نیست خواه در مرتبه اول
چون با و تا و واو و صاد و خواه در مرتبه ثانیه چون جیم و میم که بیا تمام شده اند و با
بالف و استغناء او از ایشان ایمائیست بکمال غنای ذات حق و احتیاج مخلوقات
بدو والله الغنی و انتم الفقراء • و چون مقدمتین با یکدیگر انضمام یابد نتیجه این
این لطیفه است که تا مادام که حرف با باسم ملحق نشده بود جمال الف بی نقاب
خفا روشن و هویدا مینمود چون حجاب حرف با بدو پیوست الف پرده اختفا
فرو کشید در خلوتخانه خفا نشست یعنی پیش از وجود موجودات سر وحدت
بغایت آشکارا بود و بعد از ظهور مراتب کثرت محجب بطون مختفی و محتجب گشت
کما اشار الیه سید القوم قدس سره بیت الف اسم بجست از با • بود بیدا ظاهر و پیدا •
بی چو آمد بدید الف از اسم مختفی گشت همچو جان در جسم • پیش از وجود خلق جهان •
سر وحدت چنانکه بود عیان • حکم کثرت چو یافت وصف ظهور • سر وحدت
شد اندر آن مستور • اشارت دوم موسسان قواعد طریقت در سر حروف
بسم نکتها فرموده اند و برخی از آن رقم زده کلک بیان میشود بیت بسم سه
حرفست که گویم بسم • حرز تو در دو عالم است و بسم • یکی از مشایخ آورده که بای سالک
با اشارت ببدایت سلوک شناس و از و تا سین که عبارتست از سر معرفت بابا فی

بیکران وبادیه‌ی بی پایان تصور کن ومحو شدن الف در ان میان ایمانی شمر بدانکه
تا مرد این راه از با بدایت کار الف انانیت را محو نسازد به سین سر شناخت نرسد
و تا به سین سعادت معرفت این سر مستسعد نگردد و در دایرهٔ میم مراد راه نیابد ع
تا محو نگردی بخدا راه نیابی • حضرت شیخ ابو محمد روزبهان رحمه الله در تفسیر
عرایس آورده که با اشارت ببر اوست علی العموم وان تعلق بعوام دارد که اهل تقوی اند
و سین عبارت از سر اوست بخصوص وان حصه خواص است که ارباب قلوب اند
و میم نشانه محبت اوست در مرتبه خصوص الخصوص واین بهرهٔ اخص الخواص است
که اصحاب اسرار اند ع دیگران را بدو جویم غرالشان راه نیست • در کشف الاسرار
میفرماید که با بر اوست با بندگان و سین سر اوست با دوستان و میم منت
او بر مشتاقان سخن حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری که درین محل
فرموده اگر نه بر او بودی دل من چه جای تعبیه سر او بودی و اگر نه منت و فضل
او بودی بنده را کجا زهرهٔ تمنای وصل او بودی واگر افتاب مهر ازلی برین ذره تافتی
پرتو نور محبت ابدی انجا یافتی بیت گر ذره محبتم از حق نامدی • هرگز کیا فتی
ز محبوبم نشان • و گفته اند هر حرفی اشارت باسمیست از اسماء حسنی با بصیر است
سین سمیع است میم محصی است گویا قادر بر او تنبیه میکند که بصیرم میبینم کردار
ع گفتار تو در قرآت اخلاص و روز ناجوای بجزای دهم سمیعم می‌شنوم گفتار تو از غرض
و سمعه دور باد و دور شو تا خلعت فیض و صفا دهم محصی‌ام میشمارم انفاس و انات
روزگار تو بلک بخطر غایب شو تا عوض این حضور لقا دهم در روضه الانس آورده که
با بر اوست و میم معرفت او و سین سهو بندگان در میان این هر دو جانی که بحر کرم
الهی و معدن‌های معرفت پادشاهی در موج آید از خاشاک سهو ساهیان و خطای
عاصیان اثر کجا ماند ع با بحر رحمتش چه زند خاشه گناه • صاحب حقایق
القرآن در معنی این سه لفظ فرموده که با باری افریدگان از عرش تا بفرش سین سمیع

اصوات بندگان از علا و ثری میم مالک عالمیان از صغیر و کبیر و در کشف البیان
گوید که با مفتاح اسم باری و باسط و بدیع و باقی و بر و بصیر و باعث و باطن است
و سین مبدا اسم سمیع و سلام و سریع الحساب و مانند ان و میم اغاز اسم مالک
و مالک و مجید و مجیب و معید و مبدی و مصور و مهیمن و اشباه ان و در
کتاب الزبده از ابن عباس نقل میکنند که این حروف اشارت بصفات است
چنانچه با بهاء اوست و سین سناء او و میم ملک او و بر هر تقدیری کانر قسم یاد
میکند باسما و صفات وافعال خود که هر که بصدق تمام این کلمات را بر زبان
راند او را باتش فراق نسوزم بلکه در راه نیز کاشانه دلش شمع معرفت برافروزم و در
هر یک ازین حروف چندان معانی مندرجست که عشر عشیر ان بهزار قرن در
صد هزار دفتر نگنجد و از ان معانی کسی بهره گیرد که بر بالای بلای دوست صبر کند
و سین سر خود را بسلوک طریق فنا مشغول کرداند تا وقتی که بمیم مشاهده رسد
جمال وجه باقی بر منظر نظرش جلوه کراید بیت نور جمال اگر شودت منظر نظر •
زان پس شکی نماند که صاحب نظر شوی • از پای تا بسرت همه نور و صفا شود •
در راه مهر دوست چه بی پا و سر شوی • اشارت سیم در افتتاح این کلام
حقایق انجام بحرف با و درین باب علما ظاهر سخنان گفته اند از جمله انکه حرف با
از حروف شفویه است و مخرج حروف شفوی در طور تر ولی مبدا مخارج واقع
شده و این حرف را برین مخرج اشتمالی زیاده از شفویات دیگر هست چنانچه
از الصاق شفتین مفهوم میگردد پس تقدیم حرف مشتمل بر مخرج اول در اغاز
قرات بمذهب مناسبت اولی مینماید و این نیز گفته اند که حرف سر قلم است
شفوی که اظهارش بشفه متقوم باشد و مخرج این قسم ظاهر است و حلقی که قیام ان
بحلق و حنجره متعلق بود و مخرج این قسم مخفی است و وسطانی که لسان و اسنان را
در صدور ان مدخل باشد نه شفه و حلق و مخرج این قسم متوسط است در ظهور و خفا

٧١ وچون قرآت مضمار اظهار واقع شده فرا ابتدا افتتاح او بحرفی که مصدرش مخرج
ظاهر است اعنی شفویات لایق افتد واز مجموع آن حرف با که اخاطر او مخرج
اتم واکمل است واظهر واوضح است انسب باشد ودر ریاض المذکرین مذکور است
که افتتاح کلام ربانی بحرف با است واختتامش بحرف سین واین هر دو حرف
بس باشد عرب گوید بسک ای حسبک معنی آنست که حسبک من الکونین
ما اعطیناک من الحرفین واز نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت
فارسی همان معنی حسب میابد یعنی بسنده وحکیم غزنوی رحمه الله این معنی را
بازنموده در آن بیت که فرموده بیت اول وآخر قرآن زچه با آمد وسین .
یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس . ودر باب ابتدا کتاب بدین حرف حقایق
انتساب محققان لطیفه‌هاست در تفسیر کبیر آورده که حرف با را بتصدر کلام
مناسبتی هست که هیچ حرف دیگر را نیست وتوضیحش آنکه هرچه از معانی در تمام
کتب منزله الهی موقع بوده حق سبحانه مجموع آنرا در کتب ثلاثه یعنی انجیل وتوریه
وزبور ودیعه نهاده واسرار آن سه کتاب را در صد وچهارده سوره قرآن
تعبیه فرموده وجواهر معدن قرآن را درخزانه سوره فاتحه سپرده وحقایق آن
سوره را در درج کلمات بسمله درج کرده ومقصود بسمله در بای بسم مندرج ساخته
وبا حرفیست که دلالت بر الصاق واتصال دارد واینجا اشارتیست مراد باب
الباب را که غرض کلی از همه علوم ومعارف حقیقت حرف باست یعنی وصول
بنده ببارگاه قرب وکرامت پس حرف با در مفتتح کلام مذکر وصال باشد و
سالک بتذکر آن در ترتیب مقدمات قرب ومشاهده که قطع بوادی
ریاضت ومجاهده است سعی بلیغ نماید وگر عزم صادق بسته قدم در طریق
طلب نهد تا طوف کعبه مقصودش دست دهد بیت دولت وصلش
میسر کی شود بی جست وجوی . گرد وصال کعبه می خواهی بخز در راه کوی .

وگفته اند

وگفته اند ترفع واقتدار این حرف در آنکه صدرنشین مسند کلام شده بسبب
تواضع وانکسار اوست که من تواضع لله رفعه الله وچون با وجود افتادگی بهمت
کسر نیز که دلالت بر شکستگی دارد موسوم است شرف عندیت اسم حق یافته
تا انا عند المنکسرة قلوبهم بظهور رسد بیت با که از بسمله است حرف نخست .
بر بوالی از آن ترفع جست . که ز رفعت گذشت وخفض که بهد . بچنین رفعتی زخفض رسید .
بتواضع چه یافت خود را پست . حق گرفتش بدان ترفع دست .
پست شو پست تا بلند شوی . بهره بفکن که بهره مند شوی . جمعی بر آنند
که تقدم او بواسطه علو همت است چه از جمیع نقاط که بر وعرض کرده اند
جز یکی قبول نکرده وآن نیز تحت قدم همت در آورده وهر که دولت سبقت
جوید بحکم سبق المفردون تا هرچه دارد در تحت قدم ننهد وبی خود روی
بخلوتخانه قدم ننهد بحصول مقصود ووصول بمطلوب میسر نخواهد شد
بیت تا بر نخیزی از سر دنیا وهرچه هست . با یار خویشتن نتوانی دمی نشست .
صاحب بحر الحقایق فرموده که اول لفظی که ذرات موجودات بدان تلفظ
نمودند لفظ بلی بود که در جواب الست بربکم از ایشان صادر شد وافتتاح آن
حرف بلفظ با است اینجا نیز ابتدای کلام بکلمه بسم کرد وآن حرف با
مصدر ساخت تا بنده با دا آن حرف از جواب الست یاد کند ودانند که
قرآن عهدنامه روز میثاق است غفلت زدگان بازیچه گاه دنیا را که بادناس تعلقات
حدوث آلوده اند از عهد قدیم خبر میدهد ومیفرماید که از پیمانی که با ما
بسته اید در مگذرید وبرآیید وعده اوفوا بعهدکم مضمون اوف بعهدی را
کار بندید بیت دست وفا در کمر عهد کن . تا نشوی عهد شکن جهد کن .
وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که حرف را پنج طبقه است اول
خاصروان مقطعات دوم خاصر الخاصروان حرف اوایل سور است غیر مقطعات

سوم خلاصه وان حروف اواخر سورها است چهارم صفاء خلاصه وان حروف
بسمله است پنجم عین صفای خلاصه وان حروف باست که رتبه تقدم دارد
بر همه حروف وازین جهت اول بسمله واقع شده در هر سوره وان سوره نیز که بسمله
ندارد یعنی سوره برائت مصدر بدوست وهم ایشان فرموده اند که یکی از احبار
بنی اسرائیل بمن گفت که شما را از توحید بهره باشد وحال انکه افتتاح کتاب شما
بحرف با است که دلالت بر اثنینیت دارد من در جواب گفتم مبدا کتاب شما
نیز همین حرفست چرا بدء آیه توریت کلمات بشم اد ونای واقع شده پس شما نیز از
توحید محظوظ نباشید وحال انکه متمکن نشود حقیقت توحید مگر بدین حرف
که باب الفست جهه انکه افتتاح بالف اصلا تیسیر پذیر نیست وچنان مینماید که از
حضرت در بین سخن اشارت بمعنین اول وثانی فرموده اند والله اعلم وشیخ المشایخ
سعد الحق والدین الحموی رحمه الله روحه در رساله المعرف فی معنی التکشف
میفرماید که حرف با را دو جهت است یکی بحق وخلق تعلق دارد وباء البدیع
والبادی نشانه انست ودیگری بر بعث ایشان وباء الباقی والباعث
اشارت بدانست پس او جامع جهتین بدایت ونهایت افتاده وببرکت جامعیت
افتتاح کلام جامع بدو مناسبت وهم از سخنان ایشانست که حرف با مفتح ملکوت
وبر ملکوت واقع شده که رطب ویابس عبارت از انست ولا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین پس این حرف را باید آیتت همین کتاب که محتوی
بر حقایق ملکی وملکوتیست نسبتی تامه حاصل شد وبتجرد الحقایق او دد که با
حرفیست عامل ومتصرف در غیر یعنی هم کامل است وهم مکمل کمالش انکه
در قسم میاید ومجود در افادهٔ معنی ان مستقلست وتکمیلش انکه فایدهٔ استعانت
ومصاحبت والصاق میبخشد وکمال وتکمیل صفت مبالغست که مرتبه
مقتدائی دارند ومقتدا را رتبهٔ تقدم لازمست یا گوییم که عمل او بدرجه سبعت

رسانیده چنانچه فرموده اند بیت عامل اند حروف بسمله نیست غیر بی از
حروف عامله نیست از عمل نیست یک نفس خالی از عمل یافت منصب عالی
درجات رفیع در دو سرا بر عمل مبتنی فتاده ترا وامام حجة الاسلام قدس سره
در بعضی از رسایل فرموده که هر حرفی از حروف تهجی بازاء مراتب موجودات موضوعست — مرتبه ازه
وحرف با از برای مرتبه اول مبدعات وضع کرده اند وشیخ برغشی نیز در رساله
قطبیه اورده که حرف با نزد محققان ایما نیست باول موجودات ممکنه وکلام
حقایق انتظام شیخ صدر الملة والدین القونوی در تفسیر فاتحه موید این قولست
انجا که میفرماید حرف با نهایت مراتب غیبست وبدایت مراتب شهادة
تا مرو اول درجات تعدد وظهور کونی که نتیجه مقام جمعی باشد هم اوست واو
اقرب حروفست بالف که مظهر صورت غیبست ونفس رحمانی که از او در ظاهر
ومتعین شده صور سایر موجودات که حروف وکلمات الهیه اند مانند تعین
حروف وکلمات انسانیه بنفس انسان وچنانچه اول موجودی که حضرت
تعالی بتجلی معین از غیب مطلق متوجه ایجاد عالم شده وبن و نظیر ساختست
هم چنین اول حرف موجوده از نفس انسانی که مرات نفس رحمانیست در مرتبه
احدیت که الف مظهر ان باشد حرف باست وانچه شیخ فرموده اند که مخلوق — اول
که حرف با بازاء اوست قلم اعلی بود مراد همان نور نخستین با نور بین الظهور محمدی
باشد علی مظهره افضل الصلوات که در تقدم هر یک از اینها خبری منقولست
وبحقیقت این سه عبارت یک اشارتست چه ان جوهر را که اول از حضرت
مفیض الجود قبول خلعت وجود کرد بسبب تعقل ذات وصفات خود ومبدع
خود عقل گفتند وبجهه توسط میان حق وخلق باستفاضه علوم ومعارف
از ما فوق وافاضه بما تحت قلم خواندند وبواسطه ظاهر بودن او وظهور اشیا
بدو نور نام نهاده اند ومراد ازین هر سه مرتبه ثانیه است از مراتب کلیه که غیب

۷۳ ثانی و تعین ثانی مسمی شده و حرف با بازاء او موضوعست پس اختصاص حرف
که او را برای دبستان اول المکونات وضع کرده اند بمبدا کلامی که مبین حقایق کونیه
والهیات است مینماید و از ثمرات این سخنان است آنکه صاحب مفاحص
طیب الله رمسه آورده که حرف با اشارت واحدیت که مبداء سلسلهٔ موجوداتست
او بوده چنانچه زمزمهٔ بالباء ظهر الوجود از این حال خبر میدهد پس ابتداء کلام
نیز که محرک سلسلهٔ شهود است بهمین حرف خالی از مناسبتی نباشد و هم او فرموده
که حرف با دلالت بر تعین اول دارد که معبر بحقیقت محمدیست علیه اکمل الصلوة
و مناسبت حرف با با آن حقیقت روشن است چه تعانق اطراف که از خصایص
کریمهٔ حضرت ختمیه شمرده اند کما قیل شعر تعانقت الاطراف عندی و انطوی
بساط السوی عدلاً بحکم السویة دوم نیز این حرف صورت تحقق میدید بود
برای آنکه دبستان ثانیه هیچ آنکه غایت قرب دارد بواحد نهایت بعد نیز
مراو راست و دیگر او جامعیت میان اولیت و آخریت پس معنی اضداد باشد
و این صفت خاصهٔ آنحضرتست چنانچه بر اهل عرفان پوشیده نیست
و اگر کسی با صدای ع لا یسعنی فیه ملک باندای انما انا بشر بگوش هوش
رسیده باشد و جلوهٔ جمال ع ارحنا یا بلال با کرشمه ع کلمینی یا حمیرا بدیده
بصیرت دیده ع داند که طریق جامعیت چونست بلکه از فحوای رسول
من انفسکم با منطوق رؤف رحیم که در دو آیت مذکور است شمهٔ از آنچه
رقم زده بیان شد ع بر خاطر بزرگان عیانست و بجهت همین نسبت است
که یکی از نامهای بزرگوار آنحضرت صلوات الرحمن علیه در صحیفهٔ قرآن
لفظ ثانی وارد شده حیث قال ثانی اثنین اذ هما فی الغار و بعد هذا که تقدم
حقیقت نبوی روشن است و وجه مناسبت حرف با با آن حقیقت ثابت
و معین پس افتتاح کلام منزل بر سید انام بهمین حرف مناسب افتد والسلم و ظاهر تر

از اهل

از اهل اسرار بر آن رفته اند که نقطه تحت با بحقیقت الخاطر اوست چنانچه در شمس المعارف کبیر
مذکور شده که حرف با سر تحتی مخفی است و اگر ظاهر شود همانند برکت او فهم اشیاء را
فرا رسد و ظاهر تر از این سخن در فتوحات آمده که شیخ ابو مدین قدس سره فرموده
که هیچ شیء را ندیدم مگر آنکه حرف با بر آن مکتوب بود و غالب آنست که بدین
سخن از مقام جمع خبر میدهد و بنزد قائم کل شیء و ظهره [illegible] مینماید و از خلاصهٔ
معنی و هو معکم اینما کنتم آگاه میکرداند و این اتصال را بجهت آنکه از حیز
کیفیت بیرونست و بعقل در نمیتوان یافت بیت بی تعلق نیست مخلوقی بدو
و آن تعلق هست بیچون ای عمو • این تعلق را خرد چون ره برد • بسته فصلست و
وصلست این خرد • غیر فصل و وصل پی پرد از دلیل • لیک پی بردن بنشاند غلیل •
پی بپایی می بر او و دنی زاصل • تا دلش مرهبت ارد سوی وصل • اتصال بی تکیف
بی قیاس • هست رب الناس را با جان ناس • اتصالی که نگنجد در کلام • گفتنش
تکلیف باشد والسلم اشارت چهارم از علماء ظاهر بر آنند که لفظ اسم زاید است
و معنی زاید بر آن فرود آورند که این لفظ مقحم است و معنی او مطلقا ملحوظ نیست مقصود
اقحام او بجهت همین است که کلامت از صورت قسم بگردد و میان یمین و تیمن امتیاز
کرده شود و این لفظ میان فصحا مقحم واقع شده چنانچه ع الی الحول ثم اسم
السلام علیکما و در قرآن نیز مثل این آمده آنجا که سبح اسم ربک ای سبح ربک و
بعضی گفته اند این ایراد کلامست بر وفق عرب و عادت عرب چه در زمان
باسم اللات میگفتند این نیز بر همان وتیره نازل شد و برخی محققان بر آنند
که اگر چه بحقیقت لفظ اسم صله است اما ذکر او متضمن فوایدهاست از جمله
تصفیهٔ دل چنانچه در لطایف امام قشیری آمده که ایراد اسم جهت استصفاء
قلوبست از علایق و استخلاص اسرار از غواشی عوایق یعنی بنده را بسیار
اصناف نا شایسته با اشتغال دارد و بی تخلیهٔ دل از غبار و تخلیهٔ روح

باسرار و تزکیهٔ سر بانوار یاد کردن حق سبحانه بر وجهی که باید و شاید متعذر است
پس حضرت عزت لفظ اسم اینجا ذکر فرمود تا چون بر زبان بنده جاری کردد و داند
که نام دوست خواهد کفت دل را مصفی و روح را منقی کرداند تا بباطن صافی ذکر
ملک وافی تواند کرد و تا سینه را از لوث تعلق پاکیزه نسازند و زبان را باب
استغفار از یاد کرد اغیار شست و شوی ندهند نام حق بردن غایت کستاخی
و ذکر او کردن نهایت جرم و بی ادبیست بیت هزار بار بشویم دهن بمشک و کلاب •
هنوز بردن نام ترا نمیشاید • و کفته اند حضرت حق سبحانه در اعلی مراتب تنزه و
تقدس است و بندهٔ خاکی در اقصی مقام تعلق و تدنس و بی واسطه از حضیض
ذلالت باوج عزت و جلالت ارتقا نمیتوان نمود پس لفظ اسم را رابطه ساخت
در وقت تلفظ بدین کلمه قدم همت بر مصاعد رفعت نهاده پرتو قابلیت
مشاهدهٔ انوار اسم بود که او از فرق غیب برو تابد و حضرت خواجه قدس سره
در تفسیر اورده که ذکر اسم از برای تعلیم خلق است و اکر حق سبحانه افتتاح کلام
بلفظ الله کردی تمام خلایق در تحت ان حقایق بکداختندی مکر انها که محفوظ
سراپردهٔ عصمت و محجوب بحجلهٔ ستر و وقایه اند رباعی کر روی تو کرد در
زیر پرده عیان • از پرتو نور تو بسوزد دو جهان • این عز و کداختن از بی چیست •
تا خلق ز سوختن بمانند امان • صاحب حقایق القران کوید اسم زایده است
و تقدیر کلام اینکه بالله الرحمن الرحیم یعنی بالله تکونت الموجودات و به
قامت المخلوقات زبان بیان این کلمات بدین معنی مشیر است که ای بندکان
تکون شما از حق بوده و قیام شما بدوست و این کلام که میخوانید کلام قدیم حکیم
او پس ماسوی او را در سویدای دل جای مدهید و اتش غیرت در خیال غیر زنید مصرع
هر چه بینی غیر واحدیت بود درهم شکن • و مقوی این قولست انکه در تفسیر
غزنوی از امام محقق جعفر صادق علیه صلوات ملک الخلاق نقل میفرماید

که حقیقت این سخن که هر چه در تمام کتب بوده در قرانست و مجموع حقایق قران
در فاتحه و تمام معانی فاتحه در بسمله و جمیع لطایف بسمله در حرف با همین تواند
بود که بی کان ما کان و بی یکون ما یکون هر چه بود بمن بود و هر چه باشد بمن باشد
مراد وجود و ظهور و قیام اشیاست بدو والله بکل شیء محیط کسی که با بحر محیط
اشنایی دارد نیک داند که هر چه هست از مخلوقات و متعینات مجموع بمثال امواج
بر روی دریا نمایش می ارند و خود را دران جلوه و نمود چیزی میپندارند و فی الحقیقه
نمود ایشان بحر قایم است و ایشان را در حد ذات بودی نیست مصرع الا کل شیء ما خلا الله باطل •
بیت غیر او جمله سرابند و نمودی دارند • بود اکر هست بلی اوست که در پای خودست •
و در عرایس اورده که بالله ظهرت الاشیاء و به خفیت ظهور و خفاء همه چیزها
بدوست ظهور در مرتبهٔ واحدیت که اعتبار وحدت ذاتیه است بشرط ثبوت
اعتبارات نامتناهی مر او را و خفا در رتبهٔ احدیت که اعتبار وحدت بشرط عدم
اعتبارات و سقوط ان بالکلیه و ازینجا کفته است بیت کاهی درون پردهٔ عزت
نهان شود • کاهی فراز پرده بصد دعیان شود • کاهی درون پرده جهانی بهم زند •
کاهی برون پرده جهان در جهان شود • نکتهٔ ثانیه در مباحث ذکر الله و طرفی از رموز
ان منطوی بر پنج اشارت اشارت اول الله اسمیست که عنایت ربانی انرا
از خزانهٔ غیب و خلوتخانهٔ لاریب بفضای دلکشای قول رسانید و از ساحت
جانفزای قول بر منظرهٔ خوش هوای قلم جلوه داد و از زبان عالی بیان قلم
اعلی بر صفحهٔ پاکیزهٔ لوح منقش ساخت و از دفتر انور لوح بامین سراپردهٔ وحی
سپرد و ببرکت نزول وحی جلی بجامه دان اعیان نبوت ارزانی داشت و بتوسط
تلقین انبیا صحیفهٔ سینهٔ دوستان ابدان بیاراست و از اسکینهٔ قلوب مشتاقان
ورد زبان عاشقان کردانید بیت نامت انیس خاطر و ورد زبان ماست •
ذکر تو مونس دل و ارام جان ماست • دستان نواز نام تو کنیم لاجرم •

نرگسش پیمبر از داستان ماست • و علما در آنکه این اسم علمست یا اسم صفت
اختلاف کرده اند بعضی علم دارند و گویند بحسب لفظ از موصوفی که اجزاء صفات بود
توان کرد که برنیست و همیشه این اسم موصوف باشد و صفت واقع نشود چنانچه قل هو الله احد
و هو الله الواحد و این معنی دالست بر علمیت و نکته هل تعلم له سمیا مؤید عدم اشتقاق
و مقوی علمیت و صاحب کشاف میگوید اله و تأله بمعنی عبد و تعبد ازین اسم اشتقاق
کرده اند پس او مشتق منه باشد نه مشتق و فنادی میگوید اشتقاق فعل از غیر مصدر
معهود نیست باتفاق اهل عربیت پس این سخن خالی از ضعفی نبود و امام ابوحاتم
رازی در کتاب الزینة آورده که مشرکان اسم الهه از برای بتان خود ازین نام کردند
و بدین نام نخواندند چه خدا تعالی محافظت کرد این اسم را از آنکه دیگری بدان مسمی گردد
این اقوال دلیل علمیت است و جمعی علمیت را مسلم ندارند امام واحدی در وسیط
آورده که جمعی این اسم را جاری مجری اعلام دارند و گویند این اسم در حق باری
تعالی ممتنع است بیت چه جای بحث لفظ است و عبارت • که اینجا در
نمیگنجد اشارت • عبارت محو شد چون ره نماید • اشارت نیز خود داستان زوی
چه آید • و این نیز گفته اند که اسم علم موضوعست از برای تمییز مسمی از مشارکت
او در نوع و جنس و مشابه او در حقیقت و ماهیت و حق سبحانه منزه است از آنکه
در تحت جنسی یا نوعی باشد یا احدی مشارک و مشابه او بود و جمهور عرفا بدین
قولند و شیخ صدر الدین رحمه الله در اعجاز البیان آورده که نمیشاید که حق را جل
شانه اسمی باشد علم که دلالت کند بر وی دلالتی مطابقی بحیثیتی که مفهوم نشود از ان
جز ذات مطلق جهت آنکه حضرت ذات از حیثیت اطلاق و تجرد محکوم علیه
نمیشود بهیچ حکمی و شناخته نمیگردد بهیچ وصفی و مضاف نمیشود بهیچ نسبتی
نه مقید است بهیچ اعتباری و نه متعلق بهیچ معرفتی و پندار چه هر چیز
که متعلق گردد بواسطه نامی یا نسبتی یا اضافتی هر آینه مقید باشد و بر حق سبحانه

وتعالی

وتعالی از حیثیت اطلاق و غنای ذاتی اجزای هیچ چیز ازین هاد و اینست مصرع
کی کردم و زند اینجا خطا کرد • نه برو حکم ایجاب و سلب صحیح آید و نه جمع میان اینها
و نه تنزه از اینها شاید زبان مقال درین مقام ابکم است و سر این حال بر اهل هجده
هزار عالم مستور و مبهم بیت هر چراغ بر هم نهاده دست حس و عقل و وهم
کبریائش سنگ بطلان اندران انداخته • و هر آینه برای چنین ذاتی متعذر
باشد وضع اسمی نمودن که دلالت بر محض حقیقت این ذات کند نمیشاید
که جز ذات محض ازو فهم نشود دون اموری زاید بران از وصفی یا حکمی یا مرتبه یا
اعتباری شیخ فرید الدین عطار فرموده مثنوی آن مریدی پیش شیخ نامدار
نام حق میگفت بیرون از شمار • شیخ گفت او را که ای نا تمام • نیست حق را در
حقیقت هیچ نام • زانکه هر چش نام خوانی از نشان زوست • ای تو هم و هر چه دانی آن نه
اوست • و دیگر آنکه او را وضع اسم تعریف مسمی باشد با غیر او و در حین ذکر آن
اسم و چون باتفاق محققان حصول معرفت کنه ذات از قبیل محالات و وجود
غیر و سوی بحقیقت از مقوله مستحیلات پس وضع اسم اینجا چه فایده دهد و آنکه
گفته اند العلم للمعلوم مقوی این سخن است چه علم را دلالت جز بر معلومی نباشد
و حضرت ذات که لا یحیطون به علما عدیم احاطه علم بد و وصف
ذاتی اوست و معلوم کس نشده پس او را اسم علم نباشد بیت هیچ نتواند شرح و بیان چه گوید
نام و نشان چه جویی • آنجا که وحدت احدی نام و بی‌نشانست • اشارت ثانی
جمعی که الله را اسم صفت میدارند با آنکه در اشتقاق او و مشتق و در ماخذ او مختلفند
و مرجع این اختلاف اصل این اسمست که بعضی اله را ولاه گفته اند و جمعی اله و طایفه
لاه و هر آینه هر یک را از چیزی دیگر مشتق میدانند اله و ولاه را از وله گیرند و او
بمعنی مستعملست پناه بردن و واله شدن و مشتاق بودن و ولاه بمعنی من یوله
براست چون امام بمعنی من یوتم به پس معنی چنین باشد که اوست کارساز

که مظلومان جگر سوخته پناه بحضرت او برند یا اوست بی نیازی که عارفان بدو وصال بی پایان او واله و حیران کردند یا اوست بنده نوازی که فراق زده کان بادیه هجران مشتاق لقای او باشند الا طال شوق الابرار الی لقائی ع بیخودانست نباید صفت مشتاق • اما اله یا از الاهه که فته اند که در لغت عبادتست چنانچه در قراءت ابن عباس رضی الله عنه آمده و یذرک و الهتک ای عبادتک یا از الهانیه بر وزن رهبانیه که آن نیز بمعنی پرستش است چنانچه در حدیث وهیب بن الورد آمده که اذا وقع العبد فی الهانیة الرب الخ و بر این تقدیر اله بمعنی مالوه باشد یعنی معبود چون کتاب بمعنی مکتوب و فی نفس الامر معبود حقیقی اوست که عبادت جز او را روا نیست و صفت معبودیت غیر او را سزا نی بیت عقد پرستش بتو یابد نظام • غیر تو را هست پرستش حرام • یا از اله گرفته اند و او یا مصدر اله باشد بکسر لام یا اله بفتح لام و اول لبه بمعنی ثابت و دایم بودن و در رشدت رجوع بکسی نمودن و متحیر شدن و هر سه معنی در این اسم ملحوظست اولا دایم ازلی و قایم ابدی خداوند سرمدی اوست بیت اول او اول بی ابتداء آخر او آخر بی انتهاء • و ثانیا رجوع همه خلایق در وقت اضطراب و اضطرار بدوست بیت مومن و ترسا جهود و گبر و مغ • جمله را در سوی آن سلطان الغ • و ثالثا عقول و اوهام متحیرانند در بیداء معرفت کبریاء او و ارواح و افهام سرگشته در طلب شناخت صفات و اسماء او بیت نه عقل به حد کمال تو رسد • نه فهم بتحقیق جلال تو رسد • و دوم مصدر اله مفتوح اللام باشد بدو معنی مشهور است ساکن شدن و بلند بر آمدن و از مضمون این کلمه فهم توان کرد که سکون دلها و سکینه سینها و آرام جانها بنام اوست الا بذکر الله تطمئن القلوب و فاتش برتر است از مشابهت ممکنات و مماثلت محدثات و علو ذاتی او برتر است و هو العلی العظیم رای برتر از آن همه که گفتند • اما گر بدید نا بهفتند •

اما لاه را اکثر ادوی فاو اند ماخذ او لوه است بمعنی ارتفاع و اگر یائی باشد مشتق شده او لیه است بمعنی تستر و احتجاب و بر تقدیر اول معنی چنین بود که جناب عظمت و جلال او از آن ارفع است که بوهم و فهم تیز رو پیرامن ادنی پایه از درجات او توانند گشت و عتبه عرفان بی زوال او از آن اعلی که سفیر خود دوربین در او جا و اطراف آن خیال طواف تواند بیت هیچ دل را بکنه او ره نیست • عقل و جان از کمالش آگه نیست • عقل عقلست و جان جانست او • آن که زان برتر است آنست او • و بر تقدیر ثانی توان گفت که ذات اقدسش محتجب است باستار عزت و صفات مقدسش مستتر بحجب کبریا و عظمت نه نظر وهم پرتوی از لمعات انوار ذات تواند دید و نه دیده فهم بار قرار اشعه اسرار مشاهده تواند نمود بیت ای ز نور خویش روی در نقاب • وی نقابت نیز از ماه در حجاب •

اشارت ثالث بعضی از علما گفته الله اسم اعظمست و در کتاب الهی از اسماء حسنی هیچ اسم بدین عدد نیامده چه در مجموع قرآن با آنچه در بسمله است دو هزار و هفتصد و هفت جا تکرار یافته و مجمل اوصاف خاصه الوهیت چون احدیت و صمدیت و واحدیت و کبریا و عزت و عظمت یا مفصل آنچه متعلق است باحوال بشر چون خلق و بعث و رزق و اجل و اطلاع بر صلاح و فساد و وقوف بر اعمال و اقوال و احوال ایشان بدین اسم مضاف و منسوبست و در تفسیر کبیر آورده که الله را اسم اعظم داشتن بتحقیق اقربست بسبب اختصاص او بدلالت بر ذات الهی و چون ذات حقتعالی اشرف ذوات است اسم خاص بدو اعظم و اشرف اسما خواهد بود و امام حجة الاسلام در مقصد اقصی فرموده که این اسم دالست بر ذاتی که جامع جمیع صفات کمال باشد و دلالت او بمثابه ایست که هیچ یک از آن صفات کمالیه از دایره احاطه او خارج نیست و سایر اسما دلالت نمی دارند الا بر بعضی از آن پس بجهت این جامعیت او را اسم اعظم توان گفت

وود حقایق القرآن موافق سخن امام فرموده که از جمیع اسماء الهی هیچکدام را این کمال نیست
ومراد از کمال رجوع جمیع اسماست بدو واندراج معانی مجموع در وی واگر اورا بواسطه
این کمال باسم اعظمیت موسوم کرده اند شاید ودر طوالع التنویر من مطالع
التفسیر که بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره منسوبست ودر میان همه
طایفها مشهور کافر ومؤمن همه نام اورا دانند وملحد وموحد این اسم را شناسند موافق
ومنافق بر زبان رانند وصالح وفاسق حق را بدین نام خوانند چنانچه موحدان گویند
او یدبکار ربنا الله است مشرکان نیز معترف که آفریننده ما الله است ولئن سألتهم
من خلقهم لیقولن الله وبهمان نوع که مؤمنان معتقد اند که مانرا الحصول کرامت
از الله است کافران نیز معترفند که بتان ما را در وی شفاعت بر الله است هؤلاء شفعاؤنا
عند الله بیت هم مستر کفند باتو هم جاحد • لمن الملک لله الواحد ازرباعیات
حضرت مولویست رباعی دفتم بکلیسای ترسا ویهود • ترسا ویهود را تو بودی
مقصود • در بتکدها نیز تفحص کردم • تسبیح بتان زمزمه نام تو بود • وهم در طوالع
فرموده که جمیع قرآن تفسیر این یک اسم است مثلا در فاتحه گوئی حمد الله راست
والله رب العالمین ورحمن ورحیم ومالک روز جزا اوست هم معبود ومستعان
هم اوست الله راه نماینده بصراط مستقیم ونعمت دهنده راه یافتگان وغضب
کننده بر گمراهان وهمچنین در بقره الله است فرستنده کتاب لاریب وهدایت
بخشنده متقیان وایمان اورندگان بغیب انها که نماز گذارند از برای الله است
وانها که نفقه دهند بجهت رضای الله است وعلی هذا تا اخر قرآن بر بنمنوال الراست
باید وهمه تفسیر این یک اسم شاید پس اگر اورا اسم اعظم دانند دور نماید وبعضی گفته اند
این اسم را شانزده خصیصه است که از ان خصایص بر اعظمیت او استدلال میتوان
نمود اول انکه جمیع اسماء حق را بدو نسبت دهند ولله الاسماء الحسنی واورا هیچ
از ان اسما منسوب نکرده اند دوم انکه در و الف لام عوض از همزه محذوفه اورده

بمذهب انان که گویند در اصل اله بوده ودر هیچ اسم یافت نشود که الف لام
تعریف عوض حرفی محذوف اورده باشند سیم انکه همین الف لام اگر چه از اصل
کلمه است حکم اصل داده اند ولازم این کلمه گردانیده چنانچه هرگز از وی منفک
نشود بخلاف سایر اسماء معرفه که از وحذف اداة تعریف میکنند چون الرجل
ورجل چهارم انکه همزه این کلمه را در ندا قطع میکنند چون یا الله ودر
غیر ندا قطع میکنند چون بالله پس هرگاهی همزه او را همزه وصل میدانند و
گاهی همزه قطع ودر هیچ اسم دیگر این صورت واقع نیست پنجم ای وها تنبیه که
با حرف ندا با اسماء معرفه داخل میگردد چون یا ایها الرجل هرگز برین اسم در نیاید
ششم درین کلمه یا حرف ندا با الف لام جمع کرده اند ودر کلام عرب
این صورت جایز نیست مگر در شواذ هفتم حرف ندا از وی بیافکنند وباخرش
میم مشدد الحاق نموده اللهم میگویند ودر هیچ اسم دیگر مانند این وقوع
نیافته هشتم با وجود الحاق میم مشدد الف لام نیز اسقاط میکنند ولاهم
میگویند ابو خراش در سعی میان صفا ومروه در شوط پنجم گوید ع لاهم هذا
خامس ان تما نهم اختصاص او بتاء قسم چون تالله وتا با غیر اسم مستعمل نیست
دهم خصوصیتش بلفظ ایم وایمن که موضوع از برای قسم اند چون ایم الله
وایمن الله یازدهم انکه بعد از جار در قسم هیچون مجرور میکذارند چنانچه
الله لافعلن دوازدهم ابو حاتم در کتاب زینه اورده که با وجود حذف حرف
جاره الف لام نیز میفگنند چنانچه لاه لافعلن ذالک سیزدهم تغلیظ لام
وتفخیم ان وقتی که ما قبل و مفتوح یا مضموم باشد چون ان الله وعبد الله
چهاردهم صیانت ونگاه داشت حقتعالی این اسم را از انکه دیگری بوی مسمی
گردد واز زمان ادم تا دور حضرت خاتم صلی الله علیه واله وسلم وعلی جمیع الانبیاء
این اسم بر غیر حق در قسم اطلاق نیافته وهیچکس را حقیقة ومجازا بدین نام نخوانده الله

حذف ۲

پانزدهم انکه اصلا تغییر و تبدیل بدین اسم راه نیابد نه بتثنیه و نه بجمع و نه
بتصغیر شانزدهم در مفاتیح الغیب اورده که از خواص این اسم انست که چون
الف از وی حذف کنند لله باقی ماند و ان نیز بحق سبحانه مختص است لله الامر
من قبل و من بعد و اگر لام اولی بیفکنند که بماند و ان نیز خاصه اوست چه مالکیت
بحقیقت غیر او را ثابت نیست قل هو الله احد وله الحمد و اگر لام ثانیه نیز بیفکنند
هو بماند و ان نیز دلالت بر ذات دارد له الملک وله الحمد و واوی که در لفظ هو باید
زایده است بدلیل سقوط ان در تثنیه و جمع چون هما و هم پس اسمی که او را این همه
خصایص باشد اعظم اسما خواهد بود مصرع این همه بدید و طمطراق چیزی نیست
ارباب لطایف گفته اند الله اسم اعظمست بدلیل انکه اساس توحید بر اوست
و کافر بسبب گفتن این کلمه در اثنای شهادت از حضیض کفر بذروه ایمان
انتقال نماید مثلا در گفتن لا اله الا الله که علامت اسلامست اگر بجای لفظ الله
لفظ الرحمن گوید با انکه او نیز خالص اللفظست هنوز از کفر بیرون نیامده باشد
و در دایره اسلام داخل نباشد پس حق سبحانه نفی الوهیت از غیر ذات خود و اثبات
وحدانیت ذات خود بدین کلمه کرد و چون خواست که حبیب او صلوات علیه
از ماسوی اعراض کند و بکلی بحضرت او اقبال نماید و از اشتغال بعوایق بشریت
بمسند جاه و جلال الصمدیت متوجه گردد بگفتن همین اسمش امر کرد قل الله ثم
ذرهم لاجرم فلاح بندگان متعلق بذکر این نامست واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون
منقبت کمال ذاکران بشرف این نام تمامست الذین یذکرون الله ابتدا بدو
درست اید که بسم الله و اختتام بدو انتظام یابد و اخر دعویهم ان الحمد لله
تاکید معاقد وحدت از وست که لا اله الا الله تشیید قواعد رسالت بدوست
که محمد رسول الله بیت الله الله چه طرفه نامست این ٭ ورد دل حزین تمامست این ٭
هر که زین نام بهره مند بود ٭ بهره او همین پسند بود ٭ شرح این نه زدیو مردم پوش ٭

انقل الله ثم

از قل الله ثم ذرهم پرس ٭ پس بود نزد صاحب معنی ٭ حسبی الله گواه استغنی ٭ محققان
گویند که حضرت تعالی اسم اعظم بدان معنی که اعظمیت او ثابت شده باشد بدلالت
بر محض ذات دلالتی مطابقی کما اشار الیه فی الاشارة الاولی نمیشاید که باشد
اما او را در مراتب افعال و صفات و نسبت و اضافات و احکام الوهیت که عبارت
از اعتبارات است اسماء عظام هست و اعظم همه اسم الله است و شیخ صدر الحقیقة
والدین در شرح احادیث اورده که اعظمیت اسما بواسطه تعریف و دلالتست
چه اسم را از ان جهت گفته اند که بمعنی علامت باشد و برین تقدیر هر اسم معرف
مسمی بود پس هر کدام از ایشان که متضمن تعریفات تمام از تعریف اسمی دیگر او اعظم
باشد بنسبت ان اسم که تعریف او در تمامیت بدان درجه نیست و از اینجا معلوم شد
که اسماء حق همه اعظم اند بنسبت با یکدیگر سلطان العارفین قدس سره
از اسم اعظم پرسیدند فرمود که شما بمن نمایید نام اصغر تا شما را بگویم کدام نامست
که نه در عظمت تمامست چه قطره در نظر اید که نه از بحر محیط بزرگتر اید بیت
هر شبنمی درین ره صد بحر اتشینست ٭ در راکه این معما شرح و بیان ندارد اشارت
رابع بعضی عرفا الله را اسم جامع گفته اند در اعجاز البیان فرموده که الله اسم
جامع کلیست که مطلقا بجهت حکمی متعین نیست و اصلا اسناد امری بدو صحیح
نی و هر توجه و سؤال و التجا که اضافت کرده شود بدین اسم اضافت ان بدو
بنسبت جزئی مقید خواهد بود بحسب حال متوجه و سایل و ملتجی چنانچه مریض
و غریق مثلا چون التجا بدین اسم نماید از حیثیت شفا و نجات باشد و علی هذا
القیاس و شیخ رکن الدین شیرازی در شرح فصوص الحکم اورده که الله باعتباری
اسم ذاتست من حیث هی در مرتبه احدیت و باعتباری اسم ذاتست از انرو که محیط
بر جمله اسما و صفات در مرتبه واحدیت پس اسم جامع باشد و در عرایس فرموده
که الله اسم جمعست بدان معنی که هر اسمی که هست تعلق بصفتی از صفات الهی دارد

بخصوص الا این اسم که تعلق بذات دارد با همه صفات لاجرم وصف جمعیت
درو متحقق باشد واسرار اسم جمع منکشف نشود الا بر اهل جمعیت وجمعیت اجتماع
همت است در توجه بحضرت حق واز همه یکی با زآمدن **بیت** ما در خلوت
بروی غیر ببستیم ٭ از همه بازآمدیم وبا تو نشستیم ٭ وهم در باب اذا الترفرقر تحصیل
جمعیت فرموده اند **رباعی** چون تفرقه دلست حاصل زهمه ٭ دل را بیکی سپار
وبکسل زهمه ٭ ودر تفسیر قاری آمده که الله را اسم جامع از ان گویند که جامع
نعوت کمالست چنانچه صاحب فتوحات قدس سره فرموده که معنی الوهیت
استغنای اوست از غیر واحتیاج غیر بدو اول مفید جلالست وثانی مشیر بجمال
وکمال عبادت از مجموع هر دو صفت کرد باسم الله انه راج یافته از جامعیت
این اسم است بیافته وهیچ احدی سر او را نشناخته **بیت** ای در درون جانم وجان
از تو بیخبر ٭ از تو جهان پر است وجهان از تو بیخبر ٭ نقش تو در ضمیر وضمیر از تو بی نصیب ٭
لفظ تو بر زبان وزبان از تو بیخبر ٭ وهم در عرایس آورده که ایزد سبحانه خبر
داد از نفس خود بدین اسم وخبر نیافت از این اسم مگر او وشناخت این اسم را
مگر او وتکلم نکرد بدین اسم مگر او واستماع نفرمود این اسم را مگر او **بیت**
خود خبر داد وخود گرفت خبر ٭ خود تکلم نمود وخود بشنود ٭ آورده اند که شیخ
ابو الحسین نوری نور الله مرقده هفت روز در منزل خود از خورد وخواب
منقطع شده گرد بر میگشت و الله الله الله الله میگفت خبر بسید الطایفه
جنید بغدادی قدس سره رسید فرمود که بنگرید تا محفوظ علیه هست یا نه
چون ملاحظه کردند فرایض از و فوت نمیشد جنید گفت الحمد لله که شیطان را
بر دوست نیست وبا مریدان متوجه زیارت وی شد چون بخانه ابو الحسین
در آمدند او همچنان والد وحیران وبیقرار بگفتن الله الله مشغول بود بدان
قوم التفات ننموده **ع** مشغول نام دوست ز کونین فارغست ٭ جنید گفت

ای ابو الحسین چه چیز ترا واله ساخته واز سر منزل سکون بوادی اضطراب
انداخته جواب داد که از گفتن الله واله شده ام **رباعی** نام تو برم واله وشیدا کردم ٭
فی الحال ز هر دو کون یکتا کردم ٭ جنید گفت ای نوری این گفتن الله از تست
یا از وی اگر او خود میگوید تو در میان البتی بیش نیستی واله بودن را سبب چیست
واگر تو میگوئی پس هنوز در مقام هستی وخود پرستی باشی این وله وحیرت چراست
ابو الحسین از ذکر خاموش شد گفت نعم المؤدب انت وبدین اشارت شیخ بر
همگنان ظاهر شد که گوینده وشنونده وداننده اسم او جز او نیست **بیت**
نام تو را جز تو که داند که چیست ٭ وانکه از این پا بزند لاف کیست ٭ غیر درین
بادیه چون ره نیافت ٭ جانب عرفان که تواند شتافت ٭ عارف معروف
تونی بر دوام ٭ واصف وموصوف تونی والسلام ٭ **اشارت خامس** جمعی از عرفا بیان
برخی از حقایق که حروف این اسم مقدس بزبان عرفان مشیر بدانست در طی
رسایل ادا فرموده اند باید دانست که ازانها حقایق تفریح رهین مبایند والله ولی
الاعانه وبعد هذا که عدد حروف این اسم بزرگوار بحسب تلفظ پنج است اگر
دو سر نکشد از خصایص عدد خمس رقم ذکر پنهند از رعایت طریق مناسبت
دور نخواهد بود بدانکه عدد پنج را خاصیتی هست که دلالت بر نهایت و
تمامی دارد وبدین جهت اورا دایر گویند ودوران او اشارت بدانست که هر چند
اورا در نفس او ضرب کنند وحاصل را بار دیگر ضرب نمایند همان پنج بصورت
اصلی خود باز آید وهمچنین مرتبه دوران کرده در نهایت ان عدد خود را
بنماید ومحصول ان عدد بخود تمام سازد مثلا پنج را در پنج ضرب کنند حاصل
بیست وپنج آید وباز در پنج زنند صد وبیست وپنج آید ودیگر باره در و ضرب
کنند ششصد وبیست وپنج باشد وعلی هذا القیاس وانکه حضرت رسالت
صلوات الله علیه ارکان اسلام را که دین مرضی عبارت ازوست بر این عدد

مبنی بر آخر اشارت بدین است که دین من تمام و مهم شریعت به نهایت انجامید
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و بعد از این شریعت شریعتی دیگر
نباشد و پیغمبری دیگر خلق نیاید و بنا ارکان اسلام در شهادتین پنج بار عدد
پنج که حروف ها بازای او متعین است تکرار یافته و نماز را که رکنی دیگر است و اهتمام
بشان او زیاده از سر رکن باقی پنج وقت متعین گشته و تمامی ارکان او پنج چیز که قیام
و رکوع و سجدتین و قعود است قرار پذیرفته و در وضو که مقدمه او است شستن
پنج عضو که وجه و یدین و رجلین است مقرر شده و در زکوة نقدین اول از دویست
درم پنج درم و از بیست دینار نیم دینار که وزن آن همان پنج درم است تعیین یافته
و اقسام صوم نیز پنج است فرض و سنت و مستحب و حرام و مکروه و روزه پنج روز در
سالی حرام است عیدین و ایام تشریق و شرایط وجوب حج نیز پنج مقرر شده اسلام
و حریت و بلوغ و عقل و استطاعت و در کلام الهی سور مصدره بالحمد که خوانیم
امور بدو و منتهی گردد پنج آمده و سوری که در اوایل آن معنی امر بصورت
قل ظهور کرده و قول موجب تمامی و نهایت ظاهر شدن هر موجود است
که انما قولنا لشیء اذا اردناه هم پنج واقع شده و در حلل مطرز روح الله روحه ناسخه
مذکور است که اگر کسی بدیده فکر در نگرد مراتب مشهود وی گردد که بنای
کلیات بر عدد پنج است اولا اجرام ممکنه که حکما آن را اصل موجودات داشته
بهمین عدد است عقل و نفس و هیولی و صورت و جسم و امهات اجناس
عالیه اعراض که در اقصا نهایت عالم ظهوری افتاده اند بنظر تحقیق هم
پنج است کم و کیف و فعل و انفعال و نسبت چه این و متی و اضافت و وضع و ملک
از مقولات نسبت دانند و گویند امهات اعراض سه است ظاهرا چنان می نماید
اما محققی داند که تاثیر و تاثر را در ذات قابل و فاعل نوع تفرقی و تحقیقی هست
که سایر اعراض نسبی را که محض اعتبارات نیست والله اعلم و در هر یک از زمان

وانقضا الظهور [illegible]

ومکان

و مکان که از جهات مشخصات و معینات و مکونات اند و نسبت با جمیع محدثات
ایشان را احاطه تامه هست بر عدد مذکور بظهور پیوسته چه کلیات امکنه
پنج اند یکی آنکه متمکن به هیچ حال از خروج و انتقال از آن و نه سکون و استقرار
در آن و آن فلک الافلاک محل اجرام علویه و مضمار حرکت دوریه واقع شده و در داخل
آن از مقعر فلک قمر تا مرکز چهار نوع متخالف را امکنه در سلک ابداع انتظام
داده که در هر یک از آن جز عنصری مخصوص بالطبع آرام نگیرد و بر همین منوال در زمان
نیز بنوعی خماسی متصور است چه اصل زمان آن حاضر دایم است که انقطاع
نمی پذیرد و بحسب نمایش اصلا دوام ندارد و بصورت چهار فصل از فصول
سنه بر آمده که هر یک از آن بالطبع والاثر مشاکل یکیست از عناصر اربعه همه که
انسانست پیکر بدیع منظرش که نخامه قدرت کامله بر لوح هو الذی یصورکم
فی الارحام بر نیکو صورتی نگاشته حدود آن بر پنج عضو منتهی میشود راس
و یدین و رجلین و اطراف هر یک از آنها باز بر پنج انتها یافته در دست و پای
که هر یک بر پنج انگشت منتهی شده اند ظاهر است اما سر که بطرف علو علاقه
بیشتر دارد و در ظاهر او جای پنج حس که عبارت از سمع و بصر و شم و ذوق و
لمس است مرتب و آماده گشته و در باطن او نیز مستقر پنج حس که بنطاسیا و خیال
و مفکره و وهم و حفظ است منهیا و مستقر شده و از نوادر اتفاقات باید
دانست که چون انسان نهایت موالید ثلثه است در معوذه ثانیه که سوره
قرآن بدو منتهی میگردد پنج بار لفظ ناس تکرار یافته و هم در میان این نوع
کرامت نشان اگر کسی تامل کند از اشراف آن جماعت یعنی رسل کرام علیهم الصلوة
والسلام آنها که صاحبان شرایع ناسخه بوده اند بهمین عدد اختصاص دارند
چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
و باز اشرف رسل حضرت خاتم است علیه افضل الصلوة که در تبه نبوت

بدو منتهی شد و مختار از اصحاب کبار چهار خلیفه بزرگوار بود که با پنج باشند
و در وقتی که مخاصمه واقع شد میان نصارای نجران و آن حضرت صلی الله علیه
وآله در باب عیسی بن مریم و کار بمباهله قرار یافت و مقرر شد که خواص
جانبین بدان مقام حاضر آیند از طرف حق همین پنج تن بودند نبی و ولی و زهرا
و سبطین که آل عبا گویند متوجه و از باب حقیقت نیز مراتب کلیه را که حضرات
خوانند در پنج منحصر داشته‌اند کما قیل رباعی واجب چو تنزل کند از حضرت ذات
پنجست تنزلات او را حضرات • غیبت و شهاده در وسط روح و مثال •
والخامس جمعیة تلك الحضرات • و از خماسیات بدین قدر اختصار میرود
تا چون بتأمل در آن نگرند گوشه بر خاطر هوشمند گذرد که عدد پنج دلیل نهایت
و کمالست شاید که طایفه فهمش از وقوع حروف اسم الله بدین عدد چاشنی در
یابد که از خوف مذوق تعبیر نتوان کرد من لم یذق لم یدر و تفکر در آنکه این بحرف
ها تمام شده که بوضع بر این عدد دلالت دارد و همین حرف در بسمله با فاتحه
پنج جا تکرار یافته موجب بصیرت خواهد شد فمن ابصر فلنفسه و غرض
اصلی درین اشارت آن بود که هر یک از حروف پنجگانه این اسم متضمن سری
غریب و منطوی بر رمزی عجیب هست بیت پنج حرفست بس شریف این اسم
پیش گنج نهان ذات طلسم • در بسم الله چه پنجه اند این پنج • زان که اینها بر سر گوهر سنج
دو را گوی مالش بوشناخت • جو بدین پنج پنجه نتوان یافت • و از این پنج دو الفست
یکی مکتوب و ظاهر و دوم ملفوظ و مخفی کرده محکمه عرفان دو گواهند بر دعوی
توحید موحدان بیت دو الف زو بر اسمی دو گواه • که بود روشن اثر وحدت راه •
و دو لام یکی ساکن و دیگری متحرک که در ملك و ملکوت بهمان حرکت و سکون
خود را نموده ابواب فیض بر روی مقیمان هر دو اقلیم گشوده اند بیت
از دو لامش که فیض قوت قوت • از یکی ملك و زان دگر ملکوت • و اختتام

این اربعه

این اربعه بحرف هاست که بر نهایت کلیات دال باشد کما اشیر الیه بیت
هاش که با هاء هویت یکیست • فهم ذوی الهمة فیها بهم • اما الفین الف ظاهر
عبارتست از مرتبه واحدیت که اعتبار وحدت بشرط شیء و ظهور شئ ایمائی میکند
بدانکه متعلق این اعتبار ظهور ذاتست و ابدیت و آخریت او و الف مخفی اشارتست
بمرتبه احدیت که اعتبار وحدت باشد بطریق لا شیء و خفای او و تنبیه می نماید
بر آنکه متعلق این اعتبار بطون ذاتست و ازلیت و اولیت او و حرکت اولی و
سکون ثانیه مؤید این معنی میتواند بود و حضرت حقایق پناهی درین باب
فرموده بیت یکی از فتح فتح باب فتوح • کرده در منظر مروح روح • وان دگر
داده از سکون تسکین • دل و جان را بمسکن تمکین • و صاحب عرایس آورده که
الف اشارت بانانیت حق است که بدان بر قلوب موحدان تجلی نموده تا در
تخلیص دل و تجرید آن آگاهی بغیر حق یکتا شده اند که دل دوتا یکتا را نشاید
نحن مجردان عالم تفرید است که فرد للفرد یکتا تر یکتا باش تا بر یکتا نکی نزیبی این یکتا کو
زهی انجامایی و منی در نگنجد منی در این میزان بیك جو نسنجد گویند عارفی به ربکا
بقالی رسید و پرسید که درمی را چند شکر میدهی گفت دو من عارف فریاد بر کشید
که بر تن زهر یا دانگ از شکر دو من بخورد رم و مناسب این روایتست این حکایت از مثنوی
معنوی مثنوی آن یکی آمد در یاری بزد • گفت یارش کیستی ای معتمد •
گفت من گفتش برو هنگام نیست • بر چنین خوانی مجال خام نیست •
خام را جز آتش هجر و فراق • کی پزد کی وا رهاند از نفاق • چون توی تو هنوز از تو نرفت •
سوختن باید ترا در نار تفت • رفت آن مسکین و سالی در سفر • از فراق یار سوزید از شرر •
پخته گشت آن سوخته پس بازگشت • باز گرد خانه انباز گشت • حلقه زد بر در بصد ترس و ادب •
تا بنجهد بی ادب حرفی ز لب • بانگ زد یارش که بر در کیست آن • گفت بر در هم توی ای مهربان •
گفت اکنون چون منی ای من درآ • نیست گنجایی دو من را در سرا • نیست سوزن را سر رشته دوتا •

کر تو یکتایی درین سوزن درای • اما لامین لام ساکن اشارت بعالم ملکست
یعنی عالم شهادت و عالم اجسام و عالم محسوسات و سکون دلیل آنکه ملک را بخود هیچ
کونه تصرفی نیست و تا فیض ملکوتی سلسله او را تحریک ندهد اثر حرکت برو پدید نیاید
بیت ملک فی نفسه بود ساکن • نیست جنبش بدو از ممکن • جنبشی کافکند برو سایه •
ملکوتش بود همه مایه • و اشارت بدین معنی آنکه گفته اند بیت همچون نقش دیوارم
و جنبان میشویم اندم • که نور نقش بند ما برین دیوار می آید • و لام متحرک عبارتست
از عالم یعنی عالم غیب و عالم ارواح و عالم امر که حس بدانها راه ندارد و حرکت دلالت
بران دارد که ملک در قبضه تصرف اوست و جنبش ساکنان عالم ملکوتی از نیاز
بسکان مضایق ملکی هیچ کار نیاید بیت جسم را چون سایه دان و شخص را چون
جان شمر • سایه را با شخص هرگز کی بود هستی پدید • فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء

بیده ع

و حضرت شیخ روزبهان آورده که لام اول اشارت بجمالست و ثانی بجلال
و این دو صفت تا کسی شناسد که پرتو اسما و صفات الهی باشعهٔ نور ظهور باطنش را
منور کردانیده باشد و صفت فانی او در صفت باقی او محو شده و این سخن که از حضرت
فرموده در مقام تجلی صفاتیست و هم ایشان در مقام تجلی ذاتی آورده اند که
حضرت حق تجلی فرمود بلام اول تا ازلیت خود بر ارواح عارفان تا بانفراد مستفرد
کشتند و بلام ثانی تجلی کرد تا از مشاهدهٔ جمال خود بر اسرار محبان تا در بحر محبت غریق
شدند و قطرهٔ ایشان بدریا پیوست ع قطره بدریا رسید ابر برفت از میان •
و امام قشیری در کتاب تحبیر فرموده که لام اولست اشارتست همچو اشارات و این لام
تفصیل است و تعریف در تفصیل اندراج دارد پس حضرت حق عز شانه تعریف
فرمود ذات خود را بظهور در تفاصیل اعیان ثابته در حضرت علمیه و چون
این ظهور بغایت رسید عین بطون شد لان له ظهورا فی البطون و بطونا
فی الظهور و لام ثانی اشارتست بمحو الموهوم کشف الها چه آن تفصیل تفصیلست

از جهت حیثیت ظهور را از علم بعین و همراهیه درین حال التعریف که موجب ازدیاد ظهورات
زیاده باشد و زیادتی ظهور سبب کمال بطون کردد پس هرچند ظهور متزاید آید
بطون نیز زیادت میشود و سالک مکاشف که در تفصیل اول بمرتبهٔ محو اشارات
رسیده بود و در تفصیل ثانی بانکشاف هاء هویت از رویت محو اشارات فانی
میشود و معنی محو الموهوم اینست بیت در فنا کم شد وصال اینست و بس • کم شدن کم کن
کمال اینست و بس • و در فتوحات مذکور است که لامین اشارتست باسم ظاهر و باطن
که واقع شده اند میان الف اول و الف آخر و این مقام اتصالست چه نهایت منعطف
میکردد بر بدایت و طرفین دایره بهم میبارد بیت پس اینجا اول آمد عین آخر •
باشد نیز باطن عین ظاهر • اما حرف هاء بر هویت ذات دلالت کند و او را غیب
هویت گویند رباعی ها غیب هویت املای حرف شناس • و انفاس ترا بود بدان حرف
اساس • در رسالهٔ فواتح الجمال آورده که ذکر جاری بر نفوس حیوانات انفاس ضروریه
ایشانست زیرا که در وقت انبساط و انقباض نفس حرف ها که اشارت بغیب هویتست
کفته اگر خواهند و اگر نه و همین حرف ها که اصل اسم مقدس بوده بیت
اسم ذات او لا همین ها بود • لام تعریف اختصاص فزود • چون تشدید اشباع کرده فتحهٔ لام •
بالف شد حروف اسم تمام • صاحب روح الارواح روح الله روحه فرموده که
تحقیق خاص این نام مهنا حق هواست و او در اصل یک حرفست یعنی هاء آ و او از برای قراءت
نفس است و اصل کلمه نیست چه در تثنیه هما گویند نه هوما پس این نام فردیست
دلیل بر فردی همه اسامی صفات بر زبان دو دمکر هو که از میانه بر آید و زبان را
با او کار نیست در کتاب بیان فی اعجاز القرآن که اسم ذات حرف هاست و انضمام
با واو برای آنست که ها از اقصی غایات مخارج ابتدا و نزدیکتر کلمه ایست بمبداء
مخارج که شفه است و چنانچه ها اعتماد بر هیچ جزوی از اجزاء مخرج ندارد در وقت
ظهور واو نیز همچنان و پیش معتمد بر هیچ جزوی نیست پس ها که مبداء کل است

باید که با واو منضم شود که منتها کال است تا دایره تمام گردد ولهذا در بیان مبدا و معاد
تجلیه تا عت بدین اسم تفویض یافته که لا یجلیها لوقتها الا هو وحضرت
شیخ در اعجاز البیان اورده که در اتصال واو بها نکته انست که واو منتهی
حکم جمیع مخارجست از انجهت که نطق بدو متوقفست بر سوبان نفس بصوت در جمیع
مخارج و مرور او در ان چه در وقت نطق بواو اول ابتدا از شفتین کنند و بواسطه
الف امتداد صوت بنهایت مخارج رسد و واو ثانی باز شفتین عود نماید پس
یک دوره تمام شود و بر جمیع مخارج در ذهاب و ایاب مرور کند لاجرم چون بحرف
ها که دایره او احاطه مجموع نمود اتصال یابد در جمعیت بیفزاید و از عبارت او
اشارت بهمه مفهوم گردد فهو خبر لا یعرفه الا هو وامام قشیری رحمه الله در کتاب
تحبیر از ابن فورک رحمه الله نقل میکند که ها از اخر مخارج ابد و واو از اول مخارج
گوییا اشارت میکند بدین دو حرف که ابتداء هر حادث از اوست وانتهاء هر حادث
بدو یکی از عرفا فرموده که واو دلالت بر جمعیت دارد و لهذا در کلام عرب
علامت جمع واقع میشود چه در فعل چون نصروا و چه در اسم چون ناصرون
اما حرف ها مظهر سر جمعیت یعنی چون با واو امتزاج یافت جامع شد جمیع
اسما و صفات را و تو دیدیک محققان که از کلمه هو غیر حق بر ضمیر ایشان خطور
نکند غرض از این مقدمات تعریف حرف هاء الله بود که دایره جامعیت
او بر جمیع اشیا محیطست و جهت توضیح این سخن باید دانست که الف ظاهر
ازین اسم باسم الظاهر است و الف مخفی باسم الباطن و لام اول در مرتبت
از نسبت ارتباط حق تعالی بعالم از جهت ابداعیت و دروایمائی باسم الاول هست
و لام ثانی مخبر است از نسبت ارتباط عالم بحق تعالی از جهت مرآتیت و او را باسم
الاخر مناسبتی متصور است و حرف هاء هویت جامع معنی میان اسماء این اربعه
پس اسم الله مشتمل است بر اسماء اربعه اصلیه و سری که جامع است میان ایشان

ازان

واز لفظ هو که با این اسماء در یک سلک منتظم شده جمال این معنی بنظر بصیرت
در باید هو الاول والاخر والظاهر والباطن و در فتوحات اورده که هر سر کیت که بدو
واقع شود مشاهده میان بنده و خداوند و ستر این نکته جز ارباب شهود و محرمان
سرا پرده وجود ندانند بیت هر که شد محرم دل در حرم یار بماند • وانکه این کار ندانست در
انکار بماند • نکته ثالثه در ذکر بعضی از لطایف اسمین رحمن و رحیم و شمه از لطایف
ان محتوی بر هشت اشارت اشارت اول در بیان رحمت که این دو اسم
ازان مشتق اند بدانکه رحمت در لغت رقت قلبست وانعطاف یعنی مهربانی
که مقتضی تفضل و احسانست پس وصف الله تعالی بصفت رحمت از قبیل اطلاق
سبب باشد بر مسبب یعنی سبب که رحمتست مجاز بود از انعام که مسبب است
و این نوع مجازات در قران بسیار است و بهر یک در محلش ایمائی خواهد رفت
و گفته اند صفت رحمت را مبدا ایست و منتهایی مبدا ان رقت و تحنن باشد
که از قبیل انفعالات و منتهای ان احسان و تفضل که از قبیل افعالست و چون
انسان برحمت متصف شود مراد یا مبداست یا منتها یا هر دو و چون باری تعالی
را بدان وصف کنند البته مراد منتهاست و بس زیرا که واجب الوجود عز شانه
از تاثر و انفعال منزه است و در بحر الحقایق اورده که معنی رحمت اراده حق ایصال
خیر و دفع شر است و اگر اراده نبودی هیچ موجود از پس پرده عدم روی ننمودی چه افریدن ایصال
خیر وجود است بموجود و دفع شر عدم از و قال الوجود خیر کله والعدم شر کله و بر این
تقدیر رحمت از صفات ذاتیه باشد و در تفسیر طوالع فرموده که اگر معنی رحمت
را اراده خیر گیرند از صفات ذاتیه است و اگر ایصال الخیر گویند بغیر مستحق و ترک
عقوبت مستحق از صفات فعلیه و امام غزالی قدس سره در شرح اسماء الله گفته که
هر اسمی را ناچار یکی از صفات سبعه اصلیه مبدا میبود که رحمن و رحیم
ازان صفتهاست که راجع باراده‌اند یا فعلی یا اضافی و در بصایر الکلمات رحمت را

در قرآن بدین معنی ذکر کرده و از جمله سه معنی مناسب این مقام است یکی عفو و مغفرت
لا تقنطوا من رحمة الله ای مغفرته دوم عافیت و سلامت فهل هن
ممسکات رحمته ای عافیته سوم رزق و موهبت قل لو انتم تملکون رحمة ربی خزائن ۳
ای رزقه پس رحمن و رحیم بمعنی امرزنده باشد یا عافیت دهنده یا روزی رساننده
و گفته‌اند رحمت رحمن بمعنی روزی دادنست که رزق عمومی دارد بنسبت بنیک
و بد و مؤمن و کافر و رحمت رحیم بمعنی امرزش است که آن اختصاص یافته با اهل
ایمان و در هر دو رحمت معنی عافیت مندرج است یکی عافیت دنیوی و یکی عافیت
اخروی و نزد ارباب تحقیق رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه
گویند و آن رحمتیست همه چیزرا فرا رسیده و رحمتی وسعت کل شیء
و نتیجه او عطا دادنست بی سابقه سؤال سائل و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت
استحقاق معطی له بوجهی از وجوه و اشارت بدین رحمت فرموده بیت ای بداده
رایگان صد چشم و گوش ❊ بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش ❊ در عدم ما مستحقان
کی بدیم ❊ کی برین جان و برین دانش زدیم ❊ ما نبودیم و تقاضا مان نبود ❊ لطف
تو ناگفته ما میشنود ❊ دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و کتب ربکم
علی نفسه الرحمة اشارت بدانست و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده و
مقیدات بشرطی چند از اقوال و افعال و جزآن کما قال تعالی فسأکتبها للذین
یتقون الایه و چون کتابت باصطلاح صوفیان فید و جوبست ذهمی از استماع
کتب ربکم منتقل بوجوب میشود و حال آنکه وجوب این رحمت
که پاداش اعمال بندهاست از روی کرم و تفضل واقع شده نه از روی وجوب
اصطلاحی زیرا که بر حق سبحانه و تعالی چیزی واجب نیست بوجوب مصطلح و حقیقت
این سخن آنست که بنده را فرمان برداری خواجه خود واجبست و بر خواجه در برابر
آن عمل عوض دادن لازم نه پس هر گاه که خواجه در مقابله اعمال بنده بر سبیل مجازات

عطائی بر خود واجب کرداند از محض منت و عین موهبت خواهد بود و بباید دانست
که استحقاق بنده هم رحمت وجوبیه را هم نتیجه رحمت امتنانیه است چنانچه قبل از سابقه
خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود بعد از فیض وجود این
استفاده و قابلیت استفاضه داد و هو المفیض الجود بیت بی طلب نان این طلب تو داده
گنج احسان بر همه بگشاده ❊ ای خدا زادی زما رحمت ز تو ❊ رحمت باز ادی ما کرده و
بدانکه رحمن اسمی خاص اللفظست و در کتابت او رسم شرطست چنانچه در روایت
آمده و نزد محققان مد رحمن اشارت بامتداد رحمت وجودیه بسوی هر بسیط
و مرکبی و دیگر لفظ او در اخبار وارد است که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم سوال کردند که الف رحمن کجاشد فرمود که سرقها الشیطان و یکی از دقایق
سخن آن میتواند بود که شیطان و هم الف رحمن اعنی شهود وحدت وجود را افاضه
آن بر موجودات نتیجه رحمت رحمانی است دزدیده یعنی مخفی ساخته و از بینش
کردیده کوتاه نظران کثرت بین بران معنی بینا نیست ❊ دیده اعمی چه بیند زافتاب ❊
در تفسیر امام قرطبی رحمه الله آمده که در اشتقاق اسم رحمن اختلاف کرده‌اند
جمعی غیر مشتق میدانند بحجه آنکه از اسماء مختصه بالله است و اگر مشتق از رحمت
بودی بحرف اتصال یافتی و رحمن بعباد گفتندی چنانچه رحیم بعباد میگویند
و اصح آنست که مشتق از رحمت دارند و از ابنیه مبالغه شناسند و صاحب کشاف
این اسم را از صفات غالبه داشته چون عیوق و بر اطلاق مستعمل نیست و در غیر
اسم حق سبحانه رحمن مطلق خدا را انگویند مگر از روی عناد و کفار عرب مسیلمه
کذاب را رحمن الیمامه گفتندی و قریش اسم رحمن را در جاهلیت نمیشناختند
چنانچه از فحوای قالوا و ما الرحمن و مضمون و یکفرون بالرحمن
مفهوم میشود و بدین قرینه جمعی بران رفته‌اند که رحمن لفظی عبرانیست و اگر نه باینچ
که اعراب انرا شناختندی و امام زجاج در معانی القرآن آورده که رحمن عبرانیست

٨٤ ورحیم عربی واضح آنست که رحمن لفظیست عبری که در توریة مذکور بوده و میان
اهل کتاب مشهور بوده و در اخبار آمده که عبدالله بن سلام رضی الله عنه مر حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله ما در توریة اسم رحمن بسیار میخواندیم
و در قرآن کمتر میبابیم آیه آمد که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن یعنی خواه او را بنام الله
خوانید و خواه بنام رحمن که این هردو اسم خاصه اوست و او را اسماء حسنی و صفات
علیا بسیارست هر گروهی بنامی خوانند و هر جماعتی بصفتی شناسند **بیت** هر طایفه
نجست وجویی داند تو را بگفتگویی ۰ مرغان چمن بهر صباحی ۰
خوانند تو را باصطلاحی ۰ و معنی رحمن نزد علماء دین بسیار بخشایش است که رحمت
او عام است بر همه خلایق بی سوابق خدمت و لواحق دعوت و بخشنده اصول
نعمتست از حیات و قدرت و شهوت و نفرت با مددان یعنی ماکل و مشرب
و ملبس و مسکن که اقطاع او بعضی متاع دنیا اند و با آنکه حصول این جمله بان موقوفست
از آلات تحصیل صنایع و اسباب کسب معارف در طریق معاش و معاد و بزبان
عظماء کشف و یقین مفیض وجود و کمالست بر کل موجودات بحسب مقتضاء
حکمت و احتمال قوابل بر وجه بدایت و در اعجاز البیان فرموده که رحمن
اسم کلیست تالی مر اسم جامع را و مشارك او در جمع و حکم و احاطه و ازین کلمات
مستفاد میشود که رحمن اسم حق است باعتبار جمعیت اسمائیه و حضرت الهیه
و ازین حضرت افاضه میفرماید وجود و هرچه تابع آنست از کمالات بر جمیع ممکنات
کما قال الله تعالی ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا و نسبت عبودیت موجودات مر رحمن را
افادهٔ وجود و کمالاتست بایشان که اگر این افاضه نبودی نه از وجود خبر داشتندی
و نه از کمال آگاه شدندی **بیت** اگر لطفت نیاوردی وجودم از عدم بیرون ۰
ز اقلیم عدم تنها نهادی هرگز قدم بیرون ۰ پس ماهیات و حقایق ممکنات که صور
معلومات حق اند در عدم محض غالبیت ظاهر شده باشند و در وجود بهر

رحمانیت و رحمن متجلی باشد بجمال رحمن بر جمیع اشیا که هر یك از آن باصطلاح
عارفان عرشیست عظیم والله بکل شیء علیم و از اینجا اختصاص رحمن باستوا بر عرش
معلوم توان کرد **مصرع** حق بر عروش جملهٔ ذرات مستویست ۰ و هم اینجا از حقیقت
نفس رحمانی را بمجرد روح و ریحان توان شنید **ع** بوی جان میاید از باد صبا این بوی چیست ۰
و رحمت رحمانیه را که رحمت ذاتیه و مطلقه و امتنانیه است و اسعه و سابقه و سابغه
نیز گویند و در عرایس آمده که در اسم رحمن سه چیز مندرجست که جز عارفان بدان راه
نبرند حلاوت نعمت و مشاهدهٔ وصلت و محافظت حرمت و حضرت شیخ زین
الملة والدین الخوافی در شرح این سخن میفرموده اند که حلاوت نعمت ملاحظهٔ
دوام عطا و بقاء نعماست از بدایت تا نهایت و مشاهدهٔ وصلت شهود اتصال
دقایق رحمانیت و انتظام دقایق آنست از ازل تا ابد و محافظت حرمت اشارتست
بآنکه چون شاهدان مشاهدهٔ معانی الرحمن کمال رحمت مطلقه مشاهده نمودند
و از غایت احسان و نهایت انعام بر انسان که سبب گستاخی و موجب دلیری و بی
باکی همان میتواند بود خبردار گشتند در مقام رعایت مراسم آداب مستقیم گشته
طریق حیا مرعی داشتند تا بهیچ حال از ایشان ترك ادبی صادر نگردد که مدار کار
سالکان بر ادبست **بیت** باادب رو طریق عشق که هست ۰ طرق العشق کلها آداب ۰
در پس پرده رمزهاست بسی ۰ فاسئلوهن من وراء حجاب ۰ بدانکه رحیم اسمی عام
اللفظ است و او را بر غیر حق سبحانه اطلاق توان کرد و معنی او بزبان اهل شریعت
بزرك بخشایش است که رحمت او خاص است بمؤمنان و موفقان و ایشان بواسطه شکر
گذاری بر نعمت رحمت سابقه سزاوار قبول این رحمت گشته اند اما بلسان ارباب
حقیقت رحیم مفیض کمال معنوی مخصوص بنوع انسانیست بحسب نهایت و در
طوالع التنویر آورده که فیضان کمالات معنویه چون معرفت و توحید بر اهل
ایمان از اسم الرحیم است و او اسم حق سبحانه است باعتبار این افاضه و ازین سخنان

۸۶

مفهوم میشود که رحمت رحیمیه خاص است بارباب ایمان وکان بالمؤمنین
رحیما ودر غرایب آورده که اسم رحیم موهبتی خاص است مرمخصوصان
بارگاه محبت را وقول ابن عطا که فی اسم الرحیم محبت ومودت مؤید ومؤکد
این قولست ورحمت رحیمیه را که رحمت وجوبیه ومقیده است مشروط ولاحقه
نیز گفته‌اند وبعضی مخصوص صدر وقرب گویند که مخصوص اهل ایمان ونزدیکان بدرگاه‌اند
ان رحمت الله قریب من المحسنین واصح آنست که چنانچه در رحمن خصوص
عموم معتبر است در رحیم عموم خصوص ملحوظ باشد یعنی رحمت رحیمیه را
با وجود خصوصیت بمؤمنان عام باید دانست بر مجموع ایشان مطیعان را بقبول
حسنات وعاصیان را بمحو خطیات وهریک از گویندگان کلمهٔ شهادت بشرط اخلاص
وحسن عقیدت از فیضان این رحمت محروم نخواهند ماند ومحسنان بوسیلهٔ
روزه ونماز مترصد نزول این رحمت بر ایشان هستند مجرمان ومفلسان نیز بدرد بیعز
بیچارگی ونیازمندی امیدوار میباشند وبزبان عجز وبیچارگی با حضرت ارحم
الراحمین میگویند **بیت** گر رحمت تست بر نکو زیستی • رحمت کن بندگان بدکیشی •
چون ذات تو هیم پاک وناپاک • از روی کرم نگر در این خاک • **اشارت چهارم**
جمعی از علما بر آن رفته‌اند که رحمن ورحیم هردو بیک معنی آمده‌اند چون ندمان وندیم
وسلمان وسلیم وجمع میان ایشان برای تاکید است چون جاد مجد ودر کشاف
آورده که هردو اسم را یک معنیست واشتقاق ایشان از یک مصدر اما در رحمن مبالغهٔ
رحمت زیادت چه زیادتی بنا دلالت بر زیادتی معنی دارد ودر انوار میگوید
که هردو صیغهٔ مبالغه‌اند اما رحمن ابلغ است از رحیم ودر شفا آورده که هردو یک
معنی دارند ومعنی ایشان ذو الرحمه است واکثر بر آنند که هریک از این دو اسم مفهومی
خاص ومعنی مخصوص دارد صاحب بصائر آورده که هردو اسم مشتق از رحمت‌اند
اما در دقایق رحمت مغایر افتاده‌اند واز ابن عباس رضی الله عنه منقولست که این اسما

رقیقانند هریک از این دو اسم از رقت از دیگری یعنی بسیار رحمت‌تر اما خطابی
فرموده که این مشکل است جهت آنکه رقت را در صفات الله دخل نیست واز اینجا
که بعضی گویند این وهم است از راوی بلکه چنین باید که این اسمان رفیقانند چه
رفق از صفات الهیست قال صلی الله علیه وآله وسلم ان الله رفیق یحب الرفق
ورفق در لغت نیکوئی وسازگاری باشد واو ضد عنف است پس هریک از این دو اسم ارفق
از دیگری یعنی نیکوتر وسازگارتر است وانها که بروایت قاف تصحیح کرده‌اند رقت بلطف
تفسیر میکنند وبی شبهه لطف از صفات الهیست ودر تفسیر خواجه قدس سره
مذکور است که هریک از این دو اسم اتم‌اند از یکدیگر ودال بر کمال صفت حق ودر
فرق میان ایشان وجوه بسیار است ووجهی که جمهور بر آن رفته‌اند عموم وخصوص
در لفظ ومعنی ایشان یعنی لفظ رحمن خاص است که بر غیر حق اطلاق نکنند
ومعنی او عام چه رحمت رحمانیت بجمیع موجودات محیط است ورحیم بر عکس آن
عام اللفظ افتاده است که غیر حق را بدان توان خواند ومعنی او خاص است چه
رحمت رحیمیت جز بمؤمنان نرسد وتفصیل اثبات این وجه در اثناء این ابیات
اندراج دارد **بیت** هست اسم وجود حق رحمان • باعتبار العموم والاعیان •
رحمتی در کمال بسط وسعت • مستفاد او ز رحمتی وسعت • نیست غیر از وجود علم مغایر •
بر حقایق ز واهب فیاض • اسم رحمن از آن بود مشتق • لفظ او خاص ومعنیش مطلق •
لفظ او بی وقوع سهو وغلط • بر خدا میشود مقول فقط • لیک معنیش شامل وعامست •
کون را کشف خوان انعام است • عکس این است حکم اسم رحیم • باعتبار الخصوص والتعمیم •
هست اسم وجود حق اما • مقتضی موجب اشیا • بخشد از خوان رحمت القصه •
طالبان وجود را حصه • لفظش افتاده بی خلاف وشقاق • بر حق وخلق جایز الاطلاق •
وامام غزالی در مقصد اقصی فرموده که مفهوم رحمن رحمتی است که از آن مقصود
بندگان نباشد مثل ایجاد واسعاد در آخرت ومانند آن ومفهوم از رحیم رحمتست

۸۷

که از بندگان مثلان منصور تواند بود چون اغاثت مجرمان و اغاثت مظلومان
و غیر آن از تفضل و احسان و در احقاق آورده که رحمن کی اسم رحمن بر آن دلالت
میکند کثیر الکمیة قلیل الکیفیة است یعنی رحمان است که روزی دهد مؤمن و
و صدیق و کافر و زندیق را و این رحمت بسیار کمیة اما چون دنیا منقلب الاحوالست
و نعیم او در صدد فنا و زوال پس اندک کیفیت باشد و رحمتی که از اسم رحیم فهم میرسد
بر عکس اول قلیل الکمیة کثیر الکیفیة افاده یعنی رحیم آن باشد که خاص اهل ایمان را بهشت
رساند از جمیع آدمیان و این قلت کمیت مفهوم میشود اما از آنکه ملک بهشت
مؤبد و نعیم و لذات آن مخلد خواهد بود کثرت و کیفیت روشن میگردد و آنکه
جمعی رحمت رحمانیه را خاص با اهل دنیا داشته اند و رحمت رحیمیه را بمؤمنان در
عقبی اختصاص داده از همین مقولات ابن الفضل فرموده که رحمن بسیار رحمت
و رحیم تام الرحمة و از اینست که رحمت رحیمیه با آخرت که دار بقا و دوام است
مخصوص میدارند ضحاک گوید رحمن است بمقیمان آسمان بتوفیق طاعات و
عصمت و خطیئات و رحیم است بساکنان مرکز زمین بارسال رسل و انزال آیات
بینات امام اجل در تفسیر فاتحه آورده که رحمن مهربانست بر آنکه روزی خواهد و بر آنکه
نخواهد همه را روزی میدهد و رحیم آمرزندهٔ آنانست که آمرزش طلبد و از آنکه
نطلبد بمجموع شرط ایمان و توحید یعنی امیرزاد ابن مبارک فرموده که رحمن آنست
که چون از و در خواهی دست گیرد و رحیم آنکه اگر از و چیزی نطلبی خشم گیرد و در سنن
ابن ماجه و جامع ترمذی بروایت ابی صالح از ابو هریره مرویست که حضرت رسالت
صلوات الله علیه فرموده که هر که خدا را نخواند و از و چیزی نخواهد خداوند برو
خشم گیرد لفظ ترمذی اینست که ح مَن لَم یَسأَلِ اللهَ یَغضَب عَلَیهِ و ابن ماجه آورده
که مَن لَم یَدعُ اللهَ غَضِبَ عَلَیهِ و یکی از شعرای عرب در این معنی فرموده شعر
اَللهُ یَغضَبُ اِن تَرَکتَ سُؤالَهُ ۔ وَبَنی آدَمَ حِینَ یُسأَلُ یَغضَبُ با آنکه گوید کریم کنا

و ابرام که الحاح خواهش خشم آید این لطف نگر که حق غضب فرماید بر هر که گدائی ز درش ننماید
و خواجه پارسا قدس سره بهمان طریق امام اجل آورده که رحمن است بروزی دادن
جانوران و رحیم بآمرزش سیئات مؤمنان در بایستد و روزی اعتماد بر رحمانی او کن نه بر
کسب خود اما کسب را فرو مگذار تا کاهل نشوی و در مغفرت گناهان اعتماد بر رحیمی او
کن نه بر عمل خود اما عمل را ترک مکن تا غافل نشوی و گفته اند رحمن است که در دنیا غم
و اندوه ها نابود کرداند برحمت و رحیمست که در عقبی جرم و گناه محو سازد بمغفرت و رحمت
که از گناه کار درجت خود در گذراند و رحیمست که بشفاعت مصطفی صلوات الله
علیه و آله او را بدولت آمرزش رساند رحمن است که ظاهر را بیاراید و صورت بنگارد
رحیمست که باطن را آبادان سازد و دل در قبضهٔ قدرت نگاه دارد رحمن است
باصلاح طاعات هر چند آلوده باشد رحیمست بغفران سیئات و اگر چه
زیاده باشد رحمن است بپوشیدن عیبهای بندگان رحیم است بر نبوشیدن
تا الها، و در منازل رحمن است که بدهد و عطا کند رحیمست که سلامت بخشد
و دفع بلا کند در حقایق واسطی آمده که رحمن فیض بخش اهل تمکین است و بر آن
رحمت بر طریق استقامت رسوخ میبایند و رحیم عطا دهنده ارباب تلوین را
و بان رحمت از بادیهٔ انقلاب و اضطراب بر منزل ثبات و یقین میرسند
و در لطایف امام قشیری مذکور است که رحمن آن بود که جام نعمت نوشاند و رحیم
آن باشد که جامهٔ عصمت پوشاند در عرایس فرموده که رحمت رحمن مفتاح مکاشفه
مکاشفه است و رحمت رحیم مرقاة مشاهده و در حقایق القرآن گوید که رحمن آنست
که بتجلی نور کارها را روشنی بخشد و رحیم آنست که بندگی دوستان را نزدیک کرده اند و گفته اند
رحمن است که قاصدان را توفیق مجاهدت ارزانی داشت رحیمست که لواء حال واجدان را
در عرصهٔ تحقیق بر افراشت در کشف الاسرار می فرماید که رحمن است که راه مزدوری
آسان کند بر عابدان رحیمست که شمع دوستی برافروزد در دلهای عارفان مزد و پیوند

در انتظار میباشد تا در وی یار در یابد و عارف همیشه در صفت یار باشد و علی الدوام
پرتو دید او بر و تابد رباعی مزدور همیشه باشد از غم رنجور • دلدار زوی جور و تمنای
قصور • عارف ز تعلق دو عالم شده دور • در بحر عیان غرقه نور است و حضور •
و امام ابو عبد الله اندلسی ثم القرطبی آورده که جمعی گفته اند که رحیم نعت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در قرآن واقع شده بالمؤمنین رؤف رحیم
پس تقدیر کلام چنین باشد که بسم الله الرحمن الرحیم ای بمحمد وصلتم الی الله
والی الرحمن یعنی بواسطه رحیم که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و بمتابعت او واصل
میشوید بثواب و کرامت من و این نکته غریبیست و الله اعلم بحقائق العلوم و الحکم
اشارت پنجم وجه تقدیم اسم الرحمن بر الرحیم نزد بعضی علما آنست که او را
خصوصیتی با اسم الله و مشارکتی در اعظمیت هست و در تفسیر قرطبی فرموده که
طایفه از کبرا رحمن را اسم اعظم دانسته و در مقصد اقصی آورده که رحمن اخص است
از رحیم بجهت آنکه غیر حق را بد و سمی نکرده اند و رحیم را بر غیر او اطلاق نمایند
پس رحمن ازین حیثیت با اسم الله که جاری مجری علامت نزدیک باید و در بحر
الحقایق فرموده که رحمن خاص ترین اسمای صفاتست بذات و لهذا در قرآن
با اسم الله در سلک دعوت منتظم گشته که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن و از مضمون
حدیث صحیح ه احب الاسماء الی الله عبد الله و عبد الرحمن را بحر تقویت همین
سخن استشمام میتوان نمود و آنکه اضافت لفظ عباد باسمی از اسمای حسنی جز
الله و رحمن در صحیفه قرآن وارد نشده کما قال عینا یشرب بها عباد الله و
قال و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا از قبیل مؤکدات میتواند بود
و دیگر اخصیت اسم رحمن ازین نکته مفهوم میشود که در قرآن بر سی موضع
مذکور شده و در ردیف هیچ اسم نیامده مگر هو الجا که هو الرحمن الرحیم یا الله آنجا که
بسم الله الرحمن الرحیم اما اسم رحیم در ردیف چندین اسم دیگر واقع شده

چون غفور

چون غفور و رؤف و عزیز و رب بخوان و تعالی اسم هو و الله نیامده پس آنکه تالی اسم
ذات آمده اخص خواهد بود بواسطه اخصیت او را تقدیم کرده اند و بعضی گفته اند
که چون رحمن که دلالت بر اصول نعم و جلائل او بود و ظاهر آن دارد ابلغ است از رحیم که
متناول فروع نعم و بواطن آنست و اصل در ثنای الهی ظهور و عظمت اوست پس
ابتدا بآنچه دلالت بر عظایم نعم کند اولی خواهد بود و در جواب کسی که گوید
طریق ترقی مقتضی آنست که از ادنی باعلی روند چون عالم بحر و بر میتوان گفت که ترقی
جایی متصورست که موصوف در غایت کمال نباشد و چون حق سبحانه غایة الغایاتست
ترقی در اوصاف ذات مقدسش چه مدخل دارد و از تعریف و توصیف تا فضای
عرصه امکان حضرت واجب را چه کمال افزاید بیت ذکر جمال حسنش خیالی نافصلست •
وصف شاهانه از آنها خالص است • مدح تعریفست و تخریق حجاب •
فارغ است از مدح و تعریف آفتاب • و بعضی از علما بیان ذکر رحیم را بعد از
رحمن از قبیل تتمیم فا در آن داشته اند نه از قسم ترقی کما بین فی موضعه و از بعضی
وجوه سابقه فارق بین الاسمین وجه تقدیم الرحمن استنباط توان نمود و از جمله آنکه
رحمن است با اهل دنیا و رحیم بمؤمنان در آخرت و رحمن است با اهل آسمانها
و رحیمست با اهل زمینها و تقدم دنیا بر آخرت و علوی بر سفلی امری معقولست
و آنکه گویند اشتمال رحمن بر فتحتین که در تبرز فوقیت لازم اوست و انطوی رحیم بر کسره بین
که سمت تحتیت ملازم اوست موجب تقدیم است یا نقطه واحده رحمن اشارت بوحدت
و نقطتین رحیم علامت غوغای کثرت و وحدت را بر کثرت در جنس تقدم هست
از جمله ملح و دقایق است و فی الجمله اقوال سابقه را تایید میکند و قشیری رحمه الله
آورده که مستقر رحمت رحمانیه عرش است بنص کلام و مستقر رحمت رحیمیت کرسی
بقول مشایخ کرام و عرش بر کرسی مقدم است و در عرایس فرموده که رحمن مربی
جمعیست که مرادند و برحمت خود ایشانرا مستغرق میدارد در بحار مشاهده و رحیم

ونیست طایفه میکند که مرید ندو برحمت خود ایشانرا مستقیم میسازد بر منهاج
مجاهده و تقدم مراد بر مرید از دایرهٔ مناسبت بیرون نیست چه بحقیقت
مراد طالبست و مرید مطلوب و طلب بر وجدان مقدم باشد و طالبیت
مراد و مطلوبیت مرید از مضمون یحبهم و یحبونه فهم توان کرد بیت مثلا از
طرف یار بدید آمد از آغاز • معشوق شنیدی که بعاشق نگران بود • و از همین
مقوله است بیت بیدلان نادلبران جسته بجان • جمله معشوقان شکار عاشقان •
تشنگان گر آب جویند از جهان • آب هم جوید بعالم تشنگان • جذب آبست
این عطش در جان ما • ما از آن او و او هم زان ما • اشارت ششم در تخلق و تحلی
بمعانی این دو اسم باید دانست که کمال بنده و سعادت او در آنست که باخلاق
الهی متخلق گردد و بمعانی اسما و صفات او متحلی و از هر صفتی و اسمی بهره بدارد و بمجرد
شنیدن لفظ و فهم لغت و ثبوت این معنی مر حق را قناعت نکند چه بهرهٔ
شنیدن بهایم را نیز هست و فهم وضع لغت و معرفت آن بر ادبا لغوی بل
اغبیا بدوی پوشیده نیست و اعتقاد ثبوت آن مر حق را بی کشف صحیح همان
مستدعی فهم معانی و الفاظست و تصدیق بدان بر سبیل تقلید و اغلب
عوام در این مقام مشارکت دارند پس در طلب حظی دیگر باید بود و از حظوظ خواص
محظوظ باید شد و حظ مقربان از معانی اسماء و صفات ربانی سه نوع است
اول معرفت این معانی بر سبیل مکاشفه و مشاهده تا حقایق این بر ایشان
روشن بیرهانی که از تطرق خطا مأمون و مصون باشد و اتصاف حق سبحانه
بدان ایشانرا منکشف گردد انکشافی که در وضوح جاری مجرای یقینی بود که ایشانرا
بصفات خود هست یعنی صفاتی که بشهود باطنی ادراک میکنند و نه بحواس
ظاهری دوم بزرگ داشت آنچه برایشان منکشف شده باشد از صفات الهیه
وجهی که از آن استعظام شوقی منبعث گردد ایشانرا و داعیه قوی شود باتصاف

بدانچه

بدانچه ممکن باشد از آن صفات سوم سعی در اکتساب آنچه تواند و مقدور باشد
از آن صفات و تخلق بدان و تحلی بمحاسن آن کما قال صلی الله علیه و آله و سلم ح
تخلقوا باخلاق الله و شک نیست که باستیفاء این حظوظ بنده را صفت علماء ربانی
حاصل گردد و در وصول بسعادت قرب حق شایبه ملائکه مقربین شود و قرب
حق را امکانت باید دانست نه بمکان بیت قرب نی بالا و پستی رفتن است •
قرب حق از حبس هستی رستن است • کارگاه قرب حق در نیستیست • غره هستی
چه دانند نیست چیست • و خواجه قدس سره در شرح اسماء الله آورده که بنده
باید که از هر اسمی از اسماء الهی نصیبی از معنی محظوظ گردد و بان عمل کند تا متخلق ب
ان شود و بمجرد خواندن اسم قناعت نکند چنانچه پیر رومی فرموده اند بیت
از هوا ما کی رهی بی جام هو • ای زهو قانع شده با نام هو • هیچ نامی بی حقیقت دیدهٔ •
یا ز کاف و لام گل گل چیدهٔ • و بعد از تقریر این مقدمات نموده میشود که
حظ بنده از رحمن و رحیم آنست که او کثیر الرحمة باشد و هر که با او نزدیکتر بود رحمت
بدو پیوسته تر باشد و اقرب اشیاء بر بنده نفس اوست پس باید که رحمت از و
اول بنفس او رسد و در امور روحانی و عملی و جسمانی اما در روحانیات
با آنکه نفس را پاک گرداند از لوث جهل و بتجلیهٔ معرفة الله بیاراید تا وقتی که
او را کشفی عیانی حاصل شود نه بیانی و اما در عملیات با آنکه نفس را در اخلاق
از طرفین افراط و تفریط که مذمومند صیانت کند و وی را بر مواظبت اوامر
و نواهی که مرکز اعتدالست ثابت گرداند و اما در جسمانیات با آنکه وی را بر همان
وسط اعتدالی که خیر الامور اوسطها الزام کند و معتاد گرداند بر ملاحظه
آن خواه در امور مطلوبه بالذات که مطعوم و مشروب و منکوح است
و خواه در امور مطلوبه بالعرض که آن فواضل مال و جهات دنیاویست و بعد از آنکه
بر نفس خود رحمت کرد بنسبت بفقراء جنس نیز در این مقام آید و رحمت بنده بر جنس

خود بد و چیز است یکی ایصال منافع و فواید بدیشان و دیکر دفع شر و ضرر و اذیت
از ایشان و این دو صفت جامع مجموع دقایق رحمت و خوبیست است خیر الناس
من ینفع الناس • وشر الناس من یضر الناس رباعی تا بتوانی بجوی آزار کسان •
و ز هر جهتی نفع بدیشان برسان • این هر دو صفت چو کشت پشت اسان •
فردا بسوی بهشت شو تا پرسان • و در مقصد اقصی آورده که حظ بنده از اسم
الرحمن آنست که بر غفلت زدکان بوادی جرم و عصیان رحم کند و بطریق وعظ
و نصیحت از روی لطف و ملایمت ایشانرا براه راست خواند و از هر که معصیتی
صادر کردد چنان داند که از وی واقع شده مهما امکن در تدارک آن بکوشد از روی
شفقت بر آن عاصی که مبادا متعرض سخط الهی کردد و بر عاصیان و دور ماندکان
بچشم رحمت نکرد نه بدیده خواری و حقارت در اخبار امده است که روح الله
علیه الصلوة والسلم با جمعی از حواریان براهی میکذشت ناکاه کناه کاری شام
روزکاری کرد و ان عصر بفسق و فجور معروف و مشهور بود ایشانرا بدید اتش
حسرت در سینه اش افروخته کشته اب ندامت از دیده اش روان شده از صفای
وقت عیسی و مصلحان او بر اندیشید تیرکی روزکار و تاریکی حال خود را معاینه
دیده اه جکرسوز از دل پر خون کشید و کفت رباعی یارب غم و دست تهی چشم پر اب •
جان خسته و دل سوخته و سینه کباب • نامه سیه و عمر تبه کار خراب •
پس با خود اندیشه کرد که هر چند در همه عمر قدمی بخیر بر نداشته‌ام و با این الودکی
قابلیت همراهی پاکان ندارم اما این قوم چون دوستان خدااند اکر بمرافقت
و موافقت ایشان دو سه کامی بروم ضایع نخواهد بود بیت پی روی مقبلان خود کیمیاست •
چون نظر شان کیمیای خود کجاست • پس خود را سلک اصحاب ساخت و در
پی آن جوانمردان فریاد کنان میرفت یکی از اصحاب عیسی علیه الصلوة والسلم
باز نکریست وان شخص را که بنا بکاری و بدکرداری شهرهٔ شهر و نام برآورده

[illegible]

دهر بود دید که بر عقب اصحاب می اید عیسی را کفت یا روح الله ما با این اللئیم
بمشی معنا ای جان پاک این مرده دلی با آنچه لایق همراهی ماست و بودن این پلید
با پاک دامنان در کدام طریق رواست ای عیسی او را بران تا از قفای یاران با ز
کردد مبادا اکه شومی کناهان او در ما رسد عیسی متامل شد تا با آن شخص چه کوید و چه
نوع او را عذر خواهی نماید وحی الهی در رسید که یا روح الله یار متعجب و پندار خود را
بکو تا کار از سر کیرد که هر عمل خیری که تا امروز از وی صادر شده بود بیک نظر حقارت
که بدان مفلس بیچاره کرد مجموع را از دیوان عمل او محو کردیم بیت
براستان میخانه کسی بی ببینی • مزن بر پای که معلوم نیست نیت او • وان
فاسق کناه کار را بشارت ده که بدان حسرت و ندامت که پیش آورده در توفیق
بروی او بکشادیم و دلیل عنایت را در راه هدایت بجهت او فرستادیم بیت
نومید هم مباش که رندان باده نوش • ناکه بیک خروش بمقصد رسیده اند •
و حظ عبد از اسم رحیم چنانست که در حضرت فقرا هر محتاج را بمقدار مقدور خود
در بند دور و در تدارک خلل و زلل فقیران و مسکینان بقدر طاقت و قوت سعی
نماید اکر بمال نتواند بپای مردی و اکر آن نیز از دست نیاید بدعا و بنا زو تسلیهٔ
خاطر ایشان و اظهار حزن و ملال بر وجهی که کویا در آن فرو ماندکی و احتیاج
مساهم و مشارک ایشانست و از اولیا و بزرکان دین مثل این شفقتها منقولست
که شبی از شبهای زمستان جمعی از صحابه سلطان ابراهیم ادهم قدس سره در
مدینهٔ بابی بخانه فرود امدند که در ندا شت و باد سرد بر ایشان می وزید سلطان
بر امد و بر آن در کاه پادشاه و بادهای دهنانی که چون تیر سینه شکاف از چله
خانه قوس میامد بدل قبول مینمود و سینه سپر تیر بلای یاران کرده تا روز بدان
پاسبانی مشغول بود و مضمون ارحم ترحم دلیل است بر آنکه هر که تخم رحمت
کارد بر رحمت بر دارد شعر اکر توقع بخشایش خدایت هست • ز روی لطف و کرم بر شکستکان

بخشای اشارت هفتم در جمع این سه اسم با یکدیگر بدانکه در باب انتظام این سه
گوهر شاهوار در سلک جمعیت متقدمان را حقایق و محققان را دقایق بسیار است
از جمله اسماء الهی تقسیم اولی برد و قسم اند ذاتیه و صفاتیه و باز اسماء صفات بدو آنکه
قسم انقسام مییابد خاص و عام پس چون اسم ذات در تقدیم مذکور شد اسمی دیگر
از صفات خاص ردیف او ساخت و دیگری از آنجمله بر صفت عام دلالت میکرد
و در اشتقاق با صفت خاص مشابهتی داشت ایراد نمود تا بسمله جامع اقسام ثلث
باشد و هم از سخنان علماء دین است که چون رب العالمین حضرت رسالت علیه
الصلوات الله و سلامه مبعوث گردانید و در زمان عالی قرآن او سه گروه بودند
بت پرستان و جهودان و ترسایان اما مشرکان از نامهاء پروردگار الله میدانستند
و لیس و این نام بنام ایشان شهرت داشت چنانچه فرموده لیقولن الله از آن خبر
میدهد و یهودان رحمن را که بقول بعضی در لغت ایشان رحمن بخاء معجمه
بود میشناختند و این در توریت بسیار جای مذکور بود و درین باب کلام ابو
سلام گذشت و نصاری بذکر رحیم که بلغت انجیل رحیما یا رحیما بودی مولع
بودند و بر السنه ایشان جریان داشت پس چون ایزد سبحانه و تعالی این سه
گروه را بصراط مستقیم دعوت میکرد و این سه نام در میان ایشان بود لاجرم برو
وفق دانش و فهم ایشان سه طایفه همین سه نام را در ابتداء کلام او در کلام هر قوم
بحکم کل حزب بما لدیهم فرحون از استماع نامی که مطلوب ایشان باشد بهره
مند شده میل استماع قرآن نماید و شاید که آن میل ایشان را بجانب دین اسلام
کشد و گفته اند خدای تعالی را سه هزار نام است هزار را خاصه ملائکه مقربین و هزار
مخصوص انبیا و مرسلین و نهصد و نود و نه از آن ام و یکی آنست که حق تعالی از
برای خود ذکر نهاده و هیچ ملک و نبی مرسل را بر آن اطلاع نداده و آنرا اسم مخزون
و مکنون گویند و از آنجمله که حضرت امتان افتاده سیصد اسم در تورات مذکور است

وسیصد در زبور

وسیصد در زبور و سیصد در انجیل و نود و نه در قرآن و حدیث و چون امت
حضرت رسالت صلوات الله علیه بهترین امتانند و عنایت الهی و حمایت
نبوت پناهی شامل حال ایشان و مجموع معانی این سه هزار اسم در سه اسم که
بسمله بر آن مشتمل است ودیعت نهاده و هر یک از آنرا بر معنی هزار اسم اشتمال داده
بدیشان ارزانی داشت تا هر بنده که این سه اسم بخواند و معانی و حقایق آنرا بداند
چنان بود که تمامی اسما را خوانده بود و دانسته و باز آن نود و نه اسم که مخصوص این امت
بسه قسم منقسم گشته سی و سه نوع یعنی الوهیت دارد و در اسم الله داخل است و سی و سه
دلیلست بر رحمت ذاتیه و معنی رحمن همه را شاملست و سی و سه دیگر دلالت بر رحمت
وجوبیه میکند و اسم الرحیم جامع آنست و عرض تفاصیل آنرا وسع این مجال نباید
حاصل آنکه فایده انضمام این سه آنست که قاری از جمیع اسما و صفات حضرت
باری تعالی بهره مند گردد **بیت** دهندش ز هر خوردنی خوشتر ٭ بباید ز هر گوشه
توشه ٭ و گفته اند بنده را سه حالت است اول آنکه معدوم بود بهستی احتیاج داشت
دوم آنکه هست شد باسباب بقا حاجت دارد سوم آنکه بعرصه گاه قیامت
حاضر شود بمغفرت محتاج خواهد بود ذکر این هر سه حال در این اسم مندرج است
ای بنده الله اوست تفکر کن که ترا چگونه از کتم عدم بحیز وجود آورد و در رحمن او
بنگر تا چگونه اسباب زندگانی تو مهیا کرد و رحیم اوست باش تا فردا ببینی که از دریای عطا
آمد و پرده مغفرت بر روی گناهان تو فرو گذارد ای فرزند آدم بسه چیز محتاجی بآفرینش
و پرورش و آمرزش معنی الله اشارتست بآفرینش در ابتدا بقدرت الله خالق کل
شیء مفهوم رحمن دلیلست بر پرورش بدوام نعمت و ان ربکم الرحمن مضمون رحیم
خبر دهنده است از آمرزش در انتها برحمت نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم
ای آدمی ترا سابقه ایست و حالی و خاتمه الله آبداد اندر وجود در سابق رحمن است
بتهیه اسباب حیات در حال رحیم است بموهبت حسن عاقبت و اشارت

بدین معنی گفته‌اند **بیت** برات هستی ما هم ز اول • بتوقیع کرم کردی مسجل •
ز گنج بخشش هرچه دادی • کلید گنج ایمان نیز دادی • چراغم را چه خود بخشیده نور •
مکن بخشیدهٔ خود را ز من دور • و در کشف الاسرار آورده که نامهای الهی بسیار و
صفتهای ربانی بی‌شمار و فیض از همه بندگان را در کار بود پس حق تعالی بکمال
رحمت خواست که کار بر ایشان آسان گرداند تا آنکه از ثواب چیزی بی‌کار نمانند
و بعلم قدیم دانسته بود که ایشان طاقت ذکر و قوت حفظ آن همه ندارند و اگر
بعضی بدانند در حسرت باقی بمانند پس معانی همه را در این سه اسم تعبیه کرد
و معانی اسماء ربانی سه قسم است قسمی متناول جلال و هیبت و قسمی مشتمل بر
نعمت و تربیت و قسمی جامع رحمت و مغفرت هرچه تعلق بهیبت داشت
در اسم الله درج فرمود و آنچه متعلق بر نعمت بود در اسم الرحمن ودیعت نهاد
و هرچه اقتضاء رحمت میکرد در نام الرحیم مندرج ساخت تا چون بدین سه
اسم خدا را یاد کنند همچنان باشد که بهمه نامها یاد کرده باشند و گفته‌اند
جمع این سه اسم بر وفق احوال بندگانست و ایشان سه طایفه‌اند فمنهم ظالم
لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات هریک ازین گروه را از اسمی
بهره‌مند میگرداند کانه میگوید الله منم ظالمان را از توجه بدرگاه من امید
مغفرتست رحمن منم مقتصدان را از سابقهٔ لطف من نوید معرفتست
رحیم منم سابقان را از مدد فضل من وعدهٔ لقاء و دولتست اسم الله ظالم را که بانیست
امید کوتر لب بر راه استغفار آورد و رحمت رحمانیت مقتصد را از جنایای
زوایای مناجات بجلوه‌گاه اسرار آورد و رحمت رحیمیت سابق را از دخول اباد
عزلت بر سریر از اظهار آورد و ظالم از هیبت الوهیت لرزان و مقتصد
از رحمت امتنانی بحصول نجات و درجات نازان و سابق بتجلی رحمت
قریب از هرچه هست بغیر دوست گریزان نسبتها و اثق و نیز باخوت متعلق

کردی

شعر کرد نبی و اخوت بیارند • کین هر دو بکبر و دوست بگذار • ما یوسف
خود بنمی‌فروشیم • تو سیم سیاه خود نگهدار • و گفته‌اند آدمی را قلبی است و نفسی و
روحی نفس را هوای رزق و احسانست و دل را تمنای معرفت و ایمان و روح را
داعیهٔ رحمت و رضوان و هریک از اینها باسمی ازین سه اسم حظ خود می‌یابند دل از
نام الله ذوق معرفت و ایمان یابد و نفس از اسم رحمن برزق و احسان رسد و روح از
اثر رحیم غرق روح و ریحان گردد و در تفسیر او در دیگر نفس بنا راست و قلب دار و ستر
طیار و هر سه از فیضان این سه اسم برخوردار نفس بمحراب رونده است و دل
در ملکوت گردنده و روح با شیان عرش پرنده و الله و رحمن و رحیم هر سه را نوازنده
در طوالع فرموده که بسمله مشتملست بر معنی الوهیت و رحمت چون حق تعالی وصف
کرد ذات خود را بالوهیت در آسمان و زمین که وهو الذی فی السماء اله و فی
الارض اله خواست که باز حق تعالی دیگر وصف فرماید برحمت در آسمان و زمین
گفت الرحمن الرحیم یعنی رحمن است بعلویات و رحیم است بسفلیات تا چنانچه
فیض الوهیت همه را شامل شده آثار رحمت نیز جمله را احاطه کند پس فایدهٔ
جمع این سه اسم وضوح عموم الوهیت و رحمت باشد در مفاتیح الغیب آورده
که مداخل وساوس شیطانی در نفوس انسانی سه است شهوت و غضب و هوا
از شهوت حرص و بخل زاید و از غضب کبر و عجب آید و نتیجهٔ هوا کفر و بدعت
باشد پس حق سبحانه این سه اسم فرستاد تا سد مداخل ثلثه نموده آدمی را از سلوک
بادیهٔ غوایت باز دارد و هرکه بشناسد که الله اوست از فرمان هوا که معبود گمراهانست
من اتخذ الهه هواه سر ارادت بر پیچید و هرکه داند که رحمن اوست و ملک در قبضهٔ
اقتدار و اختیار او از غضب که منشاء کبر و عجبست احتراز کند و هرکه عارف
گردد بآنکه رحیم اوست تخلق بدین صفت لازم داند و بواسطهٔ تشبه بهایم که سرگردان
بیابان شهوتند بر نفس ظلم نکند و بدفع این صفت از خود بر خود مهربانی

ورود و امام اجل در تفسیر فاتحه آورده که شرف این امت بسه چیز است ایمان که
گرویدنست بما جاء من عند الله و فرمان که کردن گرفتن احکام شریعت بی اکراه
و قرآن که در عهد نامهٔ ازل و طغرای عنایت لم یزل است از توقیعات الله و اسماء
ثلثه بر سه چیز دلالت دارند الله اوست که بنده را سعادت ایمان داد و رحمن است
که بمتابعت شرع فرمان داد رحیم است که امان نامهٔ قرآن داد و در کنز المذکرین
میگوید که بندگان حاجتمند یا مظلومند یا محرومند یا مجرم و اصول حاجات
همین سه است استغاثهٔ مظلومان و استرداد محرومان و استغفار مجرمان و کرم
الهی بدین سه اسم زمرهٔ حاجتمندان را امیدوار میگرداند گوییا میگوید الله منم
ای داد خواهان اجابت دعای شما بر منست امن یجیب المضطر اذا دعاه رحمن
منم ای روزی طلبان روزی شما بر منست هو الرزاق ذو القوة المتین رحیم
منم ای گناهکاران آمرزش شما بر منست کتب ربکم علی نفسه الرحمة اگر فیض الوهیت
مر سهام دعاء بیچارگان بهدف اجابت نرساند در مضیق اضطرار فرومانند
و اگر صفت رحمانیت من اسباب معیشت درماندگان مهیا نسازد بگرداب
اضطراب در افتند و اگر باران رحیمیت من کشت امید گنهکاران را سبز نگرداند
بسموم خزان اخزان پژمرده خاک شوند **بیت** گر نه هر دم بلطف باران فراخ •
کشتهٔ کس بر نیامد شاخ • گوشم از ابر پر آوازه کن • گلشن اقبال مرا تازه کن •
باد مراد ز خزان دور دار • شاخ امیدم ز وفا در بر آر • و گفته اند اسماء الهی یا لطفست
چون رحیم یا قهر چون الله یا متوسط بینهما چون رحمن که دایره است میان
لطف و قهر و جلال و جمال که گاهی از قهاریت ذات مدد یافته مقتضی افنا
باشد که الملک یومئذ الحق للرحمن و گاه از تجلیات لطف بهره گرفته ابقا
اثبات کند که الرحمن علم القرآن و همین معنی را در بحر الحقایق بصریح آورده که رحمن
متوسط شده میان قهر صرف و لطف محض پس چون دلالت الله بر بطش و هیبت

ظاهر است

ظاهر است و دلالت رحیم بر انس و سلوت واضح و باهر و قهر و لطف ضد اند
لازم آید واسطه میان این و آن اسم رحمن است اینجا از سر مرج البحرین یلتقیان
که دو دریای لطف و قهر است شمه در توان یافت و بنکتهٔ بینهما برزخ لا یبغیان
که توسط برزخ جامعیت پی توان برد و در یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان که در جمال
و مرجان جلال تبیست معلوم توان کرد و از حقیقت جمعیت جمع اسماء ثلاثه
بالخبر توان شد و حضرت خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه آورده اند که در اسم الله
هیبت است و در وصف رحمن و رحیم سرور و بهجت و سالک را دو حالت
بسط و قبض و انس و هیبت چون صفت قبض غالب گردد در التفات بغیر
بستر شود قل الله ثم ذرهم **بیت** ندارم سر خلق و گر راست خواهی
سر جهت خویشتن هم ندارم • و در حال بسط هر دو کون در گوشهٔ دل عارف ناپدید
شود **شعر** در فراخی عرصهٔ دل بیکران • تنگ آمد عرصهٔ هفت آسمان •
و دل بجهت آن قلب گویند که منقلب است در میدان قبض و بسط و متردد
در میدان انس و هیبت چنانچه مؤدای قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع
الرحمن یقلبها کیف یشاء از این حال خبر میدهد پس چون حق سبحانه در
بسمله ذکر الله کرد که موجب قبض و هیبت است ارداف فرموده آنرا بذکر رحمن
رحمن و رحیم که سبب بسط و انس و راحت تا دل بنده از تقلب خود بین
الحالتین باز نماند و چون وسعت میدان بسط زیادت از ساحت خلوتخانهٔ
قبض است برای ثانی یک اسم و بجهت اول دو نام که دلالت ایشان بر رحمت
بتصریح وقوع یافته متعین شد تا آنان که مشتاق از الست بخلوات بسط
مستانس گشته بیکبار از سطوت قبض گریزان نگردند **بیت** خدایا طاقت قهرت ندارم •
بلطف بیکران امیدوارم • بر این امید ها شاخ بر شاخ • کرمهای تو
ما را کرد گستاخ • و گر نی ما کدامین خاک باشیم • که از دیوار تو رنگی تراشیم •

وجمعی برآنند که این سرنام از برای سرّ طایفه مذکور شده غوّاصان بحر شریعة
وسیاحان راه طریقت ومتمکنان مسند حقیقت را باسم الله از ولایت بهره میدهد
که الله ولی الذین آمنوا وارباب طریقت را باسم رحمن بمحبت تربیت میکند
که سیجعل لهم الرحمن ودّا واصحاب شریعت را باسم رحیم از رحمت شامل نصیبه
کامل می‌بخشد که وکان بالمؤمنین رحیما ودر روح الارواح آورده که الله دلالت بر
قدرت سرمدی دارد ورحمن بر رحمت ازلی ورحیم بر رحمت ابدی هر سه را باهم
منضم ساخت تا بدانی که دریای قدرت ظاهر ومحیط رحمت اول واخر چون با
یکدیگر جمع گردد کدورت مشتی خاک درمیان پدید نیاید وازینجا فرموده اند
اذا فاض بحر الرحمة تلاشی کل ذلّة ورحمه چون دریای رحمت موج مغفرت برآرد
خس وخاشاک زلال ومعاصی نابود گردد زیرا که زلّت نبود پیدا شد ورحمت همیشه
بود ونباشد این صفت لم یکن نادر با این همه سمت لم یزل لازم اوست مقاومت
نتواند کرد **بیت** اندم که بحر رحمت موج کرم برآرد • از بحر معاصی گرد عدم برآرد •
وختم کلمات بسمله باسم رحیم دلیل روشنست بر اختتام احوال اهل ایمان برحمت
ومغفرت ورضوان **شعر** جامی اگر ختم نه بر رحمتست • بهر چه شد خاتمه آن رحیم •
اشارت هشتم قبل ازین در خواص حروف وکلمات در سر نکته رقم تحریر یافت
وخود مسند منصف که پرده تعصب وعناد از چهره تامل گشاشته نظر تحقیق بر عموم
فیوض قرانی گمارد شک نیست که در ان باب بمنا الغدر واطناب احتیاج ندارد و
اگر معاند متعسف درایت وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین تفکر تامّل
نماید داند که فحوای او بروشن‌ترین عبارتی اشارت میکند بانکه از قران عظیم
دو فایده کلّی که یکی کمال صورت وجود نگیرد وبی دیگری صورت کمال
مخصوص نپذیرد با اهل ایمان وایقان میرسد اول شفاء ابدان که لفظ شفاء
مشعر است بدان دوم شفاء ارواح که کلمه رحمت عبارت از ان در یکی از الرحمن

جسمانی ودیعت نهاده ودر دیگری افاده حفظ صحت روحانی داده وفیض قرانی
همچنانچه امر صحت جسمانی تا که از صوب صحت منحرف نشد بنهج اعتدال باز میاورد قوای
روحانی را نیز از طریان ضعف وعجز بر در طریق معرفت الهی نگاه میدارد پس
قران علاج امراض ظاهره وباطنه را متکفل است وشفاء الام واسقام صوریه ومعنویه
از و حاصل ومضمون کلام سعادت انجام ح انزل القران علی سبعة احرف کلها
کاف شاف که از احادیث صحیح شمرده اند دلالت بران دارد که کفایت وشفا
در حروف وکلمات قران مندرج است وهمچنانکه شفا را علی العموم یاد کرده
کفایت نیز عام است یعنی هر مهمی که باشد دنیوی یا اخروی بر میامن قران مکفی
میگردد **بیت** مراد خویش ز قران طلب چنانچه توانی • که در حصول پذیرد مقاصد
دو جهانی • وکیفیت انتفاع بکلمات قرانی بتلاوت باشد یا کتابت وتلاوت
یا حصری بود که بعددی معین خوانند یا اطلاقی که تعیین عدد ننمایند و
وکتابت نیز رسمی باشد یا وفقی وانچه جز رسمی نشاید ورسم امام انفع بود وبعد از
کتابت یا تحمل ان فایده گیرند بهر وجه که باشد از شدت وتعلق چون تعاویذ
یا التبس چون خواتیم یا بغسل صورت کتابی یا آب وگلاب ومانندان واشامیدن
یا در عضوی مالیدن ولیث از مجاهد رحمهما الله نقل میکند شستن الفاظ قران
ودر بعض با اشامیدن جهت شفا جایز است واین روایت در تفسیر قرطبی امده واز
اهل بیت نیز مانند این روایت والله اعلم واحکم غرض انکه چون زبان قلم بایراد
بعضی از خواص ومنافع ایات وکلمات قرانی در هر محل وعده داده جهت انجاز
ان بر سبیل ایجاز دو کلمه در خواص کلمات بسمله نفعنا الله وجمیع المسلمین بها
نوشته میاید در کتاب غنیة العباد از انس بن مالک رضی الله عنه روایت
میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم فرمود که هر که در روز بیست
بار گوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

از گناهان پاک گردد و ایزد تعالی او را از هفتاد نوع بلا نگاه دارد که از انجمله برص و
جذام و فالج باشد و در ریاض الجنان از ابن عباس برین وجه نقل میکند که حضرت
علیه الصلوة والسلم فرمود که از فضایل این کلمات هفتاد باب از بلا منصرف
سازند که آسانترین همه اندوه و ملال باشد و امام ابو عبد الله الیافعی در کتاب
در النظیم آورده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم بسیار گوید او را هیبتی و فری
کرداند نزد اهل علوم از علویات و سفلیات تا همه بنظر احترام در و نگرند و هم
ایشان نقل فرموده اند از بزرگی که برای قضاء حاجات و بر آمدن مرادات
دوازده هزار بار باید خواند برین وجه که چون هزار بار تمام شود دو رکعت نماز گذارد
و حاجتی که دارد بخواهد و باز بقراءت رجوع نماید و بعد از هزار نوبت دیگر
نماز گذارد بر وجه مذکور و باز بقراءت عود نماید تا دوازده نوبت با تمام رسد
بی شبهه حاجت وی مقضی گردد و شیخ ابو العباس رحمه الله در شمس المعارف
کبری آورده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم را ششصد و چهل بار بنویسد و با
خود دارد همه جا عزیز و مکرم و مبجل و محترم گردد و قلوب همه مردمان بجنب او میل
نماید و در باب هر یک از اسماء ثلثه این سخنان منقولست حضرت خواجه پارسا
قدس سره در شرح اسماء الله فرموده که هر که هر روز هزار بار گوید یا الله صاحب
یقین شود و گفتن یا رحمن بعد از هر نمازی صد نوبت غفلت و فراموشی و سختی
از دل ببرد و چون هر روز صد بار یا رحیم گوید مشفق و مهربان گردد و از ابراهیم
تیمی منقولست که حضرت الیاس علی نبینا و علیه السلم مرا جهت کفایت مهمات
تعلیم داده و فرموده که هر کرا مهمی باشد و از تدبیران عاجز گردد باید که روز جمعه
بعد از اداء عصر بهیچ در مشغول نگردد و با حضور تمام این سه اسم که خاصه
حق است یعنی الله و رحمن بطریق ندا تکرار کند تا غروب آفتاب بعد از آن
سر بسجده نهد و حاجتی که دارد بخواهد و در کتاب تصاریف یونی مذکور است

کاسم رحیم را در ایمن شدن از آفات زمان خصوصا از سلطان و تعرض ارباب
عدوان و این خاصیتی عجیب است و شخصی را دیدم که در شهر بودی از دیار مغرب
که از سلطان خوفی عظیم داشت او را بذکر یا رحیم دلالت کردم و هفت روز بران
مداومت نمود در روز هشتم بیرون آمد و خدم سلطان او را گرفته نزد پادشاه
بردند چون نظر سلطان بروی افتاد بتلطف و ملایمت با وی سخن گفت و صله
و خلعت یافته در سایه امان الهی از پیش او بیرون آمد و در بعضی از رسایل آمده
که در کلمات بسمله سیصد خاصیت مجرب هست و چون مبدأ بیان این نوع
سخنان در عرصه این ترجمه چندان فسحتی ندارد برین قدر اختصار افتاد والله بصیر
بالعباد سوره فاتحه الکتاب بیت چون بذکر فاتحه آمد بکف مفتاح دین
حمد دانم بر زبان لله رب العالمین بعد از اداء طرفی از حقایق بسمله با فتتاح
ابواب معانی فاتحه متنعمه انواع فتح و مستحق اقسام فتوح توان شد ع والفتح
من المهیمن الفتاح و در مبدأ سخن نکته از اتصال بسمله بفاتحه مناسب مینماید
بدانکه جمعی از کبراء دین ذاکر سلسله ارتباط بسمله بفاتحه از فحوی این حدیث مسلسل
قدسی که ع من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم متصلاً بفاتحة الکتاب مرة
واحدة اشهدوا علی انی قد غفرت له مفهوم شده وصیت فرموده اند در
وقت قراءت فاتحه بگفتن تسمیه با اول سوره در یک نفس موصولا و در
تفسیر قرطبی آورده که بعضی روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم بر رحیم وقف نمودی و ابتدا بالف مقطوعه فرمودی اما اصح وصل
میم الرحیم بالحمد ست بخفض میم و وصل الف و در اتصال میم که اشارت بدایره
ختمیه و حضرت جمعیه است بالف که نماینده وجود مطلق بر عرفا مشتبه
نیست ایمائی لطیف بفحوی الا ان الزمان قد استدار باز توان یافت و واقف
توان شد بر نکته از اسرار مبداء و معاد و بطون و ظهور والی الله ترجع الامور

امام بدر الدین فراهی در کتاب فلفتر البدر فرموده که سورهٔ فاتحه اصل مبانیست
کنج معانی است فصل الخطابست ام الکتابست منبریست بی صفت لوح محکمیست
بی تهمت فتح دار الشفاست ادواحست خزانهٔ اسرار قرانی را بجای مفتاح است صیقل
آیاتش زداینده زنکارهاست تلاوت کلماتش سبب کشایش کارهاست مطالع
حروفش مظاهر حقایق اسماست معادن نقاطش مخازن جواهر صفات علیاست
طرب افزای اهل سماعست بی تکلف مثالث ومثانی نغمه دلاویزش با لطافت
ولقد آتیناک سبعا من المثانی خنیاءمرغ دلست ذیور بخش کارخانهٔ اب وکلست
رهنمای نیکی وروحست ذدای بدیست رابحه چون معانیش محبوب کودان مجالس الدنیا
فاتحه کلشن مبانیش غالیه سای محافل اهل یقین است تخت نشین مسند اولست
شاه نشان مملکت علم وعملست مردم دیدهٔ عالمست روشنی فزای دودهٔ
ادم است **بیت** نامهٔ نامیست بحسن خطاب • یا قمر توقیع ذا ام الکتاب •
فاتحه فتح وفتوح همه • انزل وراحت روح همه • خازن گنجینهٔ علم الیقین •
لوحهٔ دیباچهٔ دنیا ودین • نقطهٔ پرکار کلام آمده • کار دل از وی بنظام آمده •
غنچه جانها بتبسم از و • بلبل دلها بترنم از و • لاله فروشی زکلستان راز •
شعله فروزی شبستان ناز • ایضه جان زنده براو دنفس • فاتحهٔ حمد خدایست وبس •
عقل برین کنج ندارد کلید • وهم برین پایه نیارد رسید • سالک عقل بدین ابتدا فضایل
ومناقب این سورهٔ برد کوار سرکشتهٔ وادی دهشتست وغواص فکر در ساحت
دریای تفسیر وتاویلش غرق شدهٔ کرداب حیرت **شعر** والعجز عن شرح الشرح وصفه
ومنتهى الاعجاز على المناقب **بیت** عقل می خواهد بر تبه بیرون صواب •
کز لباب معنی ام الکتاب • باز کوید شمهٔ با اهل هوش • عشق میکوید که ای غافل خموش •
سوی این خواهش مکن بیهوده میل • کی توان پیمود دریا را بکیل • اما بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک کله دو سه کلمه از هر باب که تعلق بفاتحة الکتاب دارد در طی صحیفه

بازخواهد نمود

باز خواهد نمود وارجوا التوفیق من ولیه انه هو العفو الودود **صحیفهٔ اولی**
در بیان بعضی از فضایل فاتحه وتعیین اسامی وتبیین نزول وعدد آیاتش مشتملبر
چهار نکته **نکتهٔ اولی** در نبذهٔ از فضیلت ام القران وشمهٔ از مناقب وخصایص
ان در صحیح بخاری وسنن ابو داود ونسایی رحمهم الله وارد است که حضرت
نبوت پناه علیه صلوات الله مر ابی سعید معلی انصاری را رضی الله عنه گفت
بیاموزم ترا سورهٔ که اعظم سورهاء قرانست پس فرمود **الحمد لله رب العالمین** تا اخر
انگاه گفت اینست سبع مثانی وقران عظیم که بمن عطا کرده اند واعظمیت سوره که
از فحوی حدیث معلوم میشود بدو جهت میتواند بکی کثرت ثواب وفضیلت
چنانچه ابو العطاء ملیحی رحمه الله در کتاب فضایل القران باسناد خود از ابی بن
کعب نقل میکند که حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام فرمود که هر بندهٔ
مسلمان که فاتحة الکتاب بخواند او را چندانی اجر دعطا کنند که کویا دو ثلث
قران خوانده است وچنان باشد که کویا صدقه داده بر هر مومنی ومومنهٔ را ودر ریاض
الجنان از ثواب الاعمال شیخ ابن بابویه دستور نقل میفرمایند دوم بوفور معانی واسرار حقایق
یکی از ائمهٔ اهل بیت رضوان الله علیهم فرموده که هر چه در جمیع کتب منزله بود از حقایق
ومعانی همه آن در قرانست ومجموع آنچه در مجموع قران ودیعت نهاده اند
سورهٔ فاتحه جامع آنست در تفسیر قرطبی آورده که بیست وپنج کلمهٔ فاتحه متضمن
جمیع علوم قرانست ودر وصفات وخصایص هست که باقی قرانیست وامام
ابو عبد الله الحاکم در صحیح خود آورده که دلیل بر افضلیت این سوره حدیث
انس بن مالکست که روزی حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله در اثناء اسفار
بمنزلی فرود آمد وپیاده کرد در جوار آنحضرت نزول کرده بود باز نکریست وگفت
ترا اگاه کنم بفاضلترین قران پس بر وخواند الحمد لله رب العالمین تا اخر و
افضلیت بجهة جامعیت اوست ودر جامع ابو عیسی ترمذی مذکور است

در حدیث ابی بن کعب که انحضرت صلوات الله الرحمن علیه قسم یاد میکند و میگوید
بان قادر بر کمال که نفس من در تصرف اوست که فرو فرستاده نشده است در توریة
و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قران مثل ام القران یعنی فاتحه و شرح السنة اورده تا
که هذا حدیث حسن صحیح و وصف حدیث بصحت و حسن با انکه در جهة اول رفعت
از ثانی یا بواسطه تردد مجتهد باشد که جزم نتواند کرد بیکی از ان پس معنی سخن او
بود که صحیح است نزد قومی و حسن نزد قومی دیگر یا باعتبار اسناد این که بیکی صحیح باشد
و دیگری حسن و برین تقدیر این نوع حدیث از صحیح فقط اعلی بود چه کثرت طرق
موجب قوت حدیث است و غالب انست که انچه در شرح السنة فرموده معتمد
ثانی مراد است والله اعلم و دیگر در احادیث صحاح امده که اگر این سوره در توریة
بودی قوم موسی گمراه نشدندی و اگر در زبور بودی امت داود مسخ نگشتندی
و اگر در انجیل بودی عیسویان در ضلالت نیفتادندی و درین حدیث مر این امت را
که چنین سورهٔ بدیشان داده اند بشارتی صریح است و باستقامت بر طریق
هدایت اشارتی صحیح و امام اجل در تفسیر فاتحه فرموده که این امت بزرگوار دین گزیده
سید مختار علیه صلوات الله الملک الجبار از سایر امم به بیست فضیلت اختصاص
یافته اند اول نیّت دوم طهارت ارض سیوم اذان و اقامت چهارم جماعت
پنجم جمعه ششم اوقات فواضل از ایام چون عیدین و عرفه و عاشورا و از لیالی چون
برات و لیلة القدر هفتم تکبیر و توبه هشتم تسهیل شریعت نهم تبدیل سیئات
دهم ستر معاصی یازدهم تضعیف حسنات دوازدهم رفع خطا و نسیان سیزدهم
تکفیر صغایر چهاردهم تاخیر عقوبت پانزدهم رفع خسف شانزدهم رفع مسخ هفدهم
رفع قذف هجدهم رفع حدیث نفس نوزدهم ثواب غزو بیستم سورهٔ فاتحه و این
خصیصه فاضل ترین خصایص است و فاتحه را نیز ده خاصیت است که باقی
سورها را نیست اول انکه سورهٔ که بتمامی نازل شد او بود دوم انکه فرود امد

دوهم بهند

دوهم بهند سوم قسمت یافته میان خدای و بنده چنانچه شروح خواهد امد
چهارم بقرائت در نماز مخصوص است و بدین معنی هم اشارتی خواهد رفت
پنجم بکثرت اسماء از سایر سور ممتاز است و بسط شرح ان مبسوط خواهد شد
ششم اعظم سورهاست هفتم افضل قرانست هشتم در جزای قرائت معادل
دو ثلث قرانست نهم ثواب تلاوت هیچ سوره با ثواب تلاوت او برابر نیست
و این چهار خصیصه متوالی از فحوای احادیث سابقه معلوم میشود دهم مفتاح در
بهشتست چنانچه امام غزالی در رسالهٔ جواهر القران اورده و امام ابو سعد نسفی
خلاصهٔ سخن امام را در تفسیر فاتحه برین وجه ایراد میکند که بناء ابواب دین و مدار
اقطاب عالم یقین بر هشت معرفتست اول معرفت ذات مقدس الهی دوم
اگاهی از صفات کمالیه الهی سوم شناختن انکه موجودات صفت وجود
از فیض واجب الوجود یافته اند چهارم شناخت کرداری که برضای او رساند
پنجم دانستن گفتاری که وسیلهٔ رحمت او باشد ششم اگاه شدن از اسرار یوم
الحساب مانند حقایق بعث و نشور و دقایق ثواب و عقاب هفتم یاد یافتن
راه دوستان او تا اقتفاء اثار ایشان توان کرد هشتم تحقیق نمودن احوال دشمنان
تا از متابعت ایشان اجتناب توان نمود و مجموع این معارف در فاتحه جمعست
الحمد لله اشارت بمعرفت ذاتست و اثبات جمیع اثنیه و محامد حق سبحانه را
رب العالمین تنبیه است بر انکه جملهٔ مکونات را کسوت هستی از وی میرسد
الرحمن الرحیم شناختن صفات ربانیست و افاضهٔ رحمت بر خاص و عام بمقتضای علم و حکمت
مالک یوم الدین تمهیدیست مر مقدمات حشر و نشر را و هر چه بران مترتب باشد
ایاک نعبد و ایاک نستعین اشارت بکرداریست که سبب فوز و فلاح باشد
اهدنا الصراط المستقیم عبارت از گفتاریست که موجب نجات و نجاح بود
صراط الذین انعمت علیهم نشان راه دوستان میدهد که از نواختگان لطف ازلند

غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم وَلَا الضَّالِّینَ بیان روش دشمنان میکند که برکه اخگار
آتش قهر ابدند وچون این سوره هشت کوهر معرفت را که از هر یک دری از بهشت
عرفان بر دل مومنان میکشاید متضمن شده لاجرم این خلعت بر قد قدر وی راست
می آید که فاتحة الکتاب مفتاح ابواب الجنة و امام جار الله طاب ثراه از حذیفة
بن الیمان نقل میکند که حضرت خاتم ص فرمود که حق سبحانه عذاب خود را بر قومی
لازم کردانیده باشد و اسباب نزول آن بر ایشان معد و مهیا ساخته ناکاه کودکی
از آن قوم در کلشن مکتب عندلیب وار بصدای جانفزای سوره فاتحه خواند
همین که نغمات خواندن آن کودک باستماع بلبلان ریاض ملکوت رسد
حضرت عزت بفرماید تا ببرکت آن تلاوت چهل سال عذاب را از ایشان
باز دارند و در حدیث بشارتیست مر بندکان را که هر کاه قراءت کودکی که فاتحه
بر سبیل رسم و عادت جهة تعلم و حفظ تکرار میکند این فایده میبخشد که مستحقان
عذاب ببرکت وی ایمن مانند پس موفقی که این سوره را از روی اخلاص تلاوت
فرماید اگر کرم الهی او را از عقوبت قیامت مصون و مامون دارد موجب استغراب
نخواهد بود بلکه بدین مژده امید بینوایان را در روی مفلسان و گدایان برحمت
بی کران و عنایت بی پایان قوی تر خواهد شد بیت ای ز تو پر از امید ما ٭
وز کرمت نعمت جاوید ما ٭ چون تو کشائی در جاوید هم ٭ کی بود اندیشه نومیدیم ٭
نکتهٔ ثانی در اسامی این سوره است و اشارتی بمعنی هر یک از آن نامها ٭
نامی در نکته سابقه سبق ذکر یافت که یکی از خصایص فاتحه کثرت اسماء اوست
و بسیاری نام نشانه عزت و احترام هر اسمی دلالت بر فضیلتی از فضایل مسمی میکند
و از جلالت حالت و حالت جلالتش بعبارتی و اشارتی دیگر خبر میدهد
بیت عاشقانی که ز گل تازه ترت می خوانند ٭ هر یک از شوق بنامی دگرت میخوانند ٭
راحت جان و انیس دل آرام روان ٭ مردم دیده و نور بصرت میخوانند ٭

وازجمله

و از جمله اسامی بهشت و پنج نام رقم زده اشتهار است اول فاتحه یعنی کشاینده
چه بحقیقت این سوره کشاینده ابواب رحمت بر وجوه احوال عباد هم در
تحصیل مصالح عباد هم در تحصیل مصالح معاش و هم در کسب معارف معاد و
فاتحة الکتاب نیز میکویند که کتاب ربانی را ابتدا و مفتتح و محل شروع جز او نیست
افتتاح کتابت مصاحف بدوست و آغاز تعلیم نورسیدکان مکتب تعلم از و
وکفته اند وجه تسمیه آنست که در نماز افتتاح قراءت از و کنند یا اول آنچه مکتوب
شد در لوح محفوظ او بود یا آنکه در اول وحی نازل شد پس فاتحه باقی کلام باشد
و در اسباب نزول آورده که روزی سید رسل صلوات الله علیه از جوار غار حرا
بقرارکاه وطن مالوف نقل میفرمودند ندائی بهیبت که استماع آن موجب
خوف عظیم بود بکوش وی رسید و بعد از آنکه بمسکن مراجعت نموده و سکون
دل حاصل شده بود مضمون حال با خدیجه کبری رضی الله عنها در میان آورد
و باتفاق با ورقة ابن نوفل نحوی ما مضی باز نمود و این ورقه در وقت عبادت
اصنام کلمه باطل دیده بود و در صحف احوال ایشان آیت جفا و خط خطا مشاهده
کرده لاجرم قلم رد بر سر حرف بت پرستان کشیده با اهل کتاب اختلاط مینمود و
اکثر اوقات کتب منزله را مطالعه میفرمود چون از لفظ سید کاینات علیه
افضل الصلوة خبر آن ندا و ندا آن خبر بکوش هوش او رسید صدای البشارة
از مرکز خاک بذروه افلاک رسانید بیت مژدکانی بده ای خلوتی نافه کشای ٭
که ز صحرای ختن آهوی مشکین آمد ٭ مژده باد ای محمد که این همان ناموس اکبر
و طاوس کلستان آنحضرتست که بر پیغمبران پیشین از حضرت رب العالمین
تحفه سلام و پیام و هدیه وحی و الهام آورده پس باید که رقم غم و دهشت را از خاطر
عاطر براه مده و این یاد که گفتار او بشنوی دل بر قرار دار و بهمان محل که رسیده
باشی توقف نمای و هر سخنی که از آن وارد غیبی صادر کردد استماع فرمای چون

نوبتی دیگر صدای آن آواز بگوش محرم راز رسالت صلوات الله وسلامه علیه
رسید در همان مقام با دل قوی بی باک شده گوش کشید جبرئیل گفت السلام
علیک یا محمد حضرت صلی الله علیه جواب داد که لبیک والسلام علیک یا جبرئیل
فرمود که بگوی اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله آنگاه آغاز
کرد الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره ونقل چنانست که جبرئیل القا میکرد
وخواجه عالم میخواند تا چون سوره باتمام رسید روح الامین با آمین ختم فرمود و
این روایت دلالت که سوره فاتحه مفتتح قرآن بوده باشد وخواجه قدس سره در
تفسیر فرموده اند که چون بدین سوره باب فتوح مناجات ولذات آن بر حضرت (علیه السلام)
سید موجودات علیه اکمل الصلوات مفتوح شد او را فاتحه خواندند و بحقیقت
مفتاح همه خیرات اوست وبعضی بر آنند که فتح بمعنی نصرتست واستفتاح در
لغت استنصار باشد ویستفتحون علی الذین کفروا پس معنی فاتحه نصرت دهنده
مر قاری خود را وظفر بخشنده بر اعادی صوری ومعنوی صاحب بحر الحقایق
رحمه الله گوید که چون بدین سوره مظهر جوامع الکلم را صلی ربنا علیه وسلم فتح
ابواب خزاین غیبیه فرمود عمده این سوره وغیر آن از قرآن دست داد او را فاتحه
فتوحات قرآن خواندند امام قشیری فرمود که این سوره فاتحه کتابت ومفاتحه اخبار
و ارباب دلها را سرنامه خطاب وکتاب ونامه وپیام بزرگترین نعمتی وشریفترین
موهبتی تواند بود چنانچه گفته اند بیت بمن رسید پیامی و دل فدای پیامت •
هزار جان گرامی فدای نامه ونامت • ودر عرایس آورده که افتتاح خزاین اسرار
کتاب بدین سوره که مفتاح کنوز لطایف خطابست وسر پرتو انجلاء او مر اهل
بیان را کواکب معانی قرآنی از سپهر دل طلوع مینماید واقتباس انوار آیات
وافتتاح ابواب مشاهدات دست میدهد او را فاتحه خوانند بیت
مفتاح دره مفاتح الغیب • مفتوح شده در سکاه لاریب • بر زنده دلان عالم روح •

ابواب

ابواب فتوح از وست مفتوح • دوم سوره الحمد در تفسیر کبیر آورده وجه تسمیه
همان لفظ حمد است در وی چنانچه گویند سوره بقره وآل عمران بواسطه ورود
این لفظها در ایشان سیوم سوره الشکر ودر این تسمیه نظر بمعنی کرده اند نه
بلفظ چه قرائت سوره که اشتمال دارد بر ثنای الهی وتعبد وتصدیق اوامر ونواهی
گویا شکر گذاری است بر نعمای نامتناهی وحمد که در این سوره مذکور شد مقوی این
قولست ودر احادیث آمده که الحمد رأس الشکر وجمهور علما بر آنند که حمد
از افراد شکر است ودر تفسیر قادری آورده که فاتحه را سوره الشکر گفتند بجهت
اشتمال او بر آن چهارم ام القرآن وام در لغت اصل را گویند وتسمیه فاتحه بام بجهت
اصالت اوست در قبول نطفه که مانند ولد است وتبعیت اولاد مر ام را شاید که
بواسطه همین ملاحظه تواند بود ومکه را ام القری از آن جهت خوانند که گویند
زمین وبسط بساط آن از وی شده کما قال الله تعالی والارض بعد ذلک دحیها
پس اصل زمین وی باشد ویکی از اسباب صفت حضرت نبوت رتبت
بام تسمیت همین تواند بود در نظر دانا که اصل همه انوار نور کامل الظهور ایشان
بوده ع اول ما خلق الله تعالی نوری بیت تو اصل وجود آمدی از نخست •
دگر هر چه آمد همه فرع تست • ولوح محفوظ را ام الکتاب گفتند برای آنکه اصل
کتب کائنات است ودرین تقدیر فاتحه اصل قرآن باشد ومقصود از آن بلکه
اصل جمیع کتب چه حقایق جمله کتابهای سماوی از روی اشارت در وی موجودات
ودر مفاتیح الغیب آورده که خلاصه ومقصود از قرآن چهار چیز است الهیات
ونبوات ومعادیات وقدریات وآیات فاتحه برین چهار رکن مشتملست
آیت اول وثانی دلالت بر الهیات دارد وثالث بر معادیات ورابع بر قضا
وقدر ونفی جبری وقدری وبواقی بر اثبات نبوات وچون مقصد اعظم
از قرآن این مطالب اربعه است وفاتحه بر آن اشتمال دارد او را ام الکتاب

کنند یعنی اصل واساس علوم قران وجمع بوانند که حاصل علمهاء قران بلکه محصل
جمیع کتب الهی سه چیزاست ثنا وحمد خداوند تعالی بلسان واشتغال بخدمت وعباد
بارکان وطلب مکاشفات ومشاهدات بجنان وسه ایات ازین سوره ثناست
یکی نشان عبودیت وبندکی خدا وباقی طلب کشف وشهود لقا پس اصل همه کتب
باشد واین نیز کفته اند که مقصود از جمیع علوم شناختن عز ربوبیت وذل عبودیت است
ونصف اول ازین سوره بیان اولست ونصف ثانی نشان ثانی وبدین جهت
اورا اصل کویند وطایفه محققان از امومت معنی اشتمال فهم کرده اند ووجه
تسمیه ام دو باب ان کویند که رحم او مشتملست بر اولاد پس اینجا حقیقت امومت معنی
اشتمال اوست بر جمیع معانی این کتاب وشیخ نجم الدین دایه قدس سره اورده که فاتحه
مشتملست بر حقایق مراتب ربوبیت ومراتب عبودیت اما مراتب ربوبیت
ده است اول مرتبه ذات وان مدلول اسم الله است دوم اسما وان مفهوم لفظ
بسم است سیم صفات ورحمن ورحیم بیان دالست چهارم ثنا والحمد عبارت
ازانست پنجم الوهیت وللّه اشارت بدانست ششم ربوبیت وان از رب
العالمین مستفاد میکردد هفتم مالکیت وان از مالک یوم الدین معلوم میشود
هشتم معبودیت وایاک نعبد متضمن انست نهم هدایت واهدنا متکفل
بیان انست دهم انعام ازلی ابدی که انعمت علیهم مشیر بدانست ومراتب عبودیت
نیز ده است معرفت مراتب مذکوره واقرار بر ربوبیت حق واعتراف بعبودیت
خود ومناجات وعبادت واستعانت ودعا واستهدا وطلب دوام نعمت
واستدعاء توفیق وعصمت ومجموع اینها در فاتحه مندرجست ومنطوی
کما لا یخفی علی ذوی الفهم القویم ودر تفسیر موجز کفته اند که ام بمعنی افضلست
وانکه مکه را ام القری کویند معنی انست که اشرف وافضل بلاد دو هند ماه وشام هجاز
ام خراسان کفتندی یعنی شریفترین شهرهای ان پس معنی ام القران این باشد

کفاضلتر

که فاضلتر سورهاء قران ودر فضیلت او حدیثی مذکور شد امام ثعلبی باسناد
خود از ابن هریره که امام ائمه لغتست روایت میکند که ام در کلام عرب رایتی باشد
که در لشکر کاه ازرا نصب کند وام الجیش خوانند ولشکر را نظر بدو باشد قیام جمله
ازو ومفزع وپناه کاه همه او پس این سوره نیز علمیست در میدان هدایت برافراخته
وحزب الله سایه دولت اولیا خود ساخته جمیع قرانرا رجوع بدوست وتمام کلامرا
قیام وقوام ازو وهم امام ثعلبی اورده که ام بمعنی مجمعست ام الدماغ مجمع حواس
باشد پس فاتحه بدین اعتبار مجمع مجموع علوم وحکم قرانست وبعضی برانند که اشتقاق
ام از ام است که بمعنی قصد باشد وام مقصد را کویند قال الله تعالی فامه هاویة پس
فاتحه را ام کفتند یعنی اوست مقصد ارباب حقایق بجهت انطوا بر مستنبع لطایف
ودقایق ودر کنوز المذکرین میکوید که ام بمعنی امام است وامام ان باشد که بدو
اقتدا کنند واو را در نیز تقدم باشد بر دیکران وعرب مهتر جمعی را ام القوم کوید
جهت انکه بر همه مقدم است ومجموع تابع اویند اینجا نیز فاتحه مقدم سور قرانیست
هم در کتاب وهم در قرات وهم در نزول وباقی تالی اویند وکفته اند ام بمعنی رکن
راه شارع وبزرکست ام طریق کویند وچون این سوره بحسب فضایل اعظم سوراست
این نام وی را لایق باشد وموافق والله اعلم بالحقایق بنجم ام الکتاب در تفسیر
قرطبی اورده که دین نام خلاف جمهور علما التجویز کرده اند وشیخ حسن بصری وابن
سیرین منع فرموده کویند ام الکتاب حلال وحرامست کما فی قوله تعالی هن ام الکتاب
یا نامی است مرلوح محفوظ را کما اخبر سبحانه وتعالی وانه فی ام الکتاب ومحققان کویند
این قول ازیشان عجب است چه در حدیثی امام ترمذی در صحیح خود بروایت ابی هریره
اورده که ع الحمد لله ام القران وام الکتاب والسبع المثانی وبعد ازان میکوید
هذا حدیث حسن صحیح تصریح شده بثبوت این نام مر فاتحه را وحضرت شیخ
نیز قدس سره در فتوحات اورده که فاتحه ام الکتابست یعنی جمیع معانی صحف

وکتب را در ضمن او نهاده اند و او را همتا نیز مختصر بما فرستاده و این هفت آیت
محتوی است بر جمیع آیات را و رجوع همه بدوست چون صفات سبعهٔ الهیه که
که متضمن معانی جمیع صفتها و مرجع همه اوست و گفته اند هر نوع تعظیمی که حضرت
عزت را در قرآن و سائر کتب سماوی وارد شده در الحمد مندرج است و آنچه از وجوه
الوهیت و ربوبیت تواند بود در لله و رب مندرج تمام مخلوقات در العالمین
داخل است و جمیع انعامات و غفران سیئات را رحمن و رحیم شامل سمات
پادشاهی و تصرف در ملک و ملکوت از مالک معلوم است و صفات قیامت و مواقف
و حالات آن از یوم الدین مفهوم و ایاک نعبد جامع انواع طاعت و عبادت
و ایاک نستعین مستجمع اصناف توفیق و عصمت آنچه سالک را در طلب
هدایت باید و عارف را در تعظیم شریعت بکار آید در اهدنا معین است
و آنچه در روش ایمان پرورش صفت ایقان از دقایق کرامت و رقایق استقامت
شاید در الصراط المستقیم موضح و مبین تمامی انبیا و اولیاء و اخیار و ابرار از
الذین انعمت علیهم بحیطهٔ فهم در آید و همگی کفار و اشرار و اهل بدعت و ضلالت
از غیر المغضوب علیهم و لا الضالین روی نماید و بسبب این جامعیت
فاتحه ام الکتاب است ششم سورة المنة که حق سبحانه منت نهاد بنزول
آن بر خاتم پیغمبران علیه الصلوة و السلام چنانچه فرمود و لقد آتیناک سبعا
من المثانی و وجه تسمیه آن گفته اند که او هفت آیت است باتفاق و دوبار نازل
شده پس هفت دوباره باشد و نزد بعضی این توجیه ضعیف است زیرا که مثانی
جمع مثنی باشد و مثنی دوباره دو است پس باید که سه بار نازل شده باشد مگر
آنکه اقل جمع دو را دانند و گفته اند که هفت آیت او در هر نمازی دوبار خوانده
میشود و در غرایب آورده که در وی هفت لفظ است هر یک دو بار تکرار یافته
الله الرحمن الرحیم صراط علیهم غیر لفظ لا را بجای غیر دارند و در شواذ و غیر

الضالین خوانده اند و این قول بر وجهی راست آید که بسمله را از فاتحه دانند
و در تفسیر کبیر گوید این هفت آیت مثنی است بدان معنی که نصف او ثنای
بنده است بر خداوند و نصف دیگر عطای خداوند بر بنده و جمعی گفته اند که
مجموع آیات قرآنی بر دو صنف است یکی تعلق باوصاف الوهیت دارد
و دیگری باخود بربند و جمعی که مجموع آیات قرآنی بر دو صنف است یکی
یکی تعلق باوصاف الوهیت دارد و دیگر باحوال عبودیت و بر اعتباری
دیگر بعضی آیت رحمت و بعضی آیت عذاب پس آیات قرآنی مثانی باشد
و هفت آیهٔ این سوره نیز بر هر دو صنف مشتملست پس فاتحه صفت آیت بود
از آیات مثانی و تخصیص او بجهت تفصیل اوست قولی دیگر آنست که مثنی
میشود در نماز با سورهٔ دیگر و امام اجل فرموده که بقراءت هر آیتی از و ثواب بنده
و کرامتش مثنی یعنی مضاعف میگردد و گویند ثنیت بمعنی استثنیت می آید
پس این سوره را مثانی گفت باعتبار آنکه مستثنی شده است از سایر امم برای
این امت و یکی اختصاص ایشانست یا آنکه استثنی یافته است از مجموع کتب
برای قرآن نزد هیچ کتاب مثل این بوده و نه هیچ امت مانند این عطیه یافته
و در تفسیر خواجه قدس سره آمده که این سوره در لوح محفوظ موضوع بوده
و ذخیره نهاده برای این امت چنانچه هیچکس غیر حق سبحانه بران اطلاع نداشت
و سائر کتب منزله و سورهای قرآن در لوح محفوظ ظاهر شده بود بر فرشتگان
و در موجز آورده که مثانی را از ثنی گرفته اند و ثنی برتافتن و گردانیدن عنان است
از جانبی بجانبی معنی آنست که فاتحه عنان برتافته است از آنکه او را بغیر او از
سورها برابری دهند و حقیقت این سخن اظهار شرف و فضیلت این سوره
تواند بود و گفته اند اسرار این سوره عنان دلها را از غیر حق منعطف میگرداند
بجانب حق و اولی آنست که مثنی جای برتافتن عنان گیرند و مضمون سخن تلمیح

کرده بانکه هدایت از فاتحه صبحانیست که فارسیان مضمار اسرار را هم محظور دو
عطف عنان دست داده از شهود مرتبه روانده و به هیچ از بهتر طلبند بیت
می باش چو مستقی کو دانبود سیری ٭ هر چند شوی عالی تو قصد با علا کن
و در تیسیر آورده که تمام معانی کلام آن به دو چیز باز میگردد الحمد لله
حمد دو است یکی بر صفات الهی و یکی بر نعماء و آلاء نامتناهی رب العالمین
عالم دو است یکی عالم فنا و یکی عالم بقا الرحمن الرحیم
رحمت دو است یکی در دنیا و یکی در عقبی مالک یوم الدین
دین جزاست و جزا دو است یکی بر وفا و یکی بر جفا ایاک نعبد
عبادت دو است یکی پوشیده و دیگری پیدا و ایاک نستعین
استعانت دو است یکی بر اداب امر دویم بر تحمل قضا اهدنا الصراط المستقیم
هدایت دو است یکی بر ابتداء ان و یکی بر ثبات بر ان صراط الذین
صراط دو است یکی راه اهل سعادت دوم طریق ارباب شقاوت انعمت علیهم
سعدا اند و ایشان دو فرقه باشند یکی انبیا دوم اولیا غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
اشقیا اند و ایشان نیز دو گروهند یکی یهود و دیگری نصاری و چون هر یک
از اینها با دو قسم انقسام یافته بدین سبب او را مثانی گویند و اظهر اقوال آنست
که این سوره بر هفت مثنی اشتمال دارد و چون مثنی دو دو را گویند نیز هر مثنی
دو جز است و این توجیه بر قول ایست که بسمله از فاتحه باشد مثنی اول بسم الله
با الحمد لله بسمله تعلق بمبادی دارد و حمد له بکمالات که مراد از ان نعم است و مبادی
و کمالات زوجانند مثنی ثانی الرحمن با الرحیم که در بسمله است و میان مبدا و کمال
واقع شده و هم اینجا دو رحمت باید یکی تالی مبادی و ان رحمتی عام باید
بر جمیع موجودات چنانچه رحمت رحمانیه هست و دیگری متعلق بکمالات
و ان رحمت خاص باید با اهل کمال فرا خور مراتب ایشان چنانچه رحمت رحیمیه

هست

هست پس یکی از ین دو رحمت عام است و دیگری خاص و عموم و خصوص
زوجانند مثنی ثالث رب العالمین با مالک یوم الدین ربوبیت بعالمیان
افاضت کرد و مالکیت را بیوم الدین پس عالمیان ترتیب یافته اند در مرتبه
والله خلقکم و یوم الدین و ظهور میابد در مرتبه ام و الامر یومئذ لله خلقیات
همه مندرج اند در عالمین و امرها با سرها منطوی در یوم الدین و خلق و امر
زوجانند مثنی رابع الرحمن با الرحیم که بعد از حمد له است باز میان عالمیان
و روز جزا دو رحمت می باید یکی عالمیان جهه ابتدا و ایجاد و رحمت رحمانیه
بمبدا متعلق است و دیگری هم بر ایشان در وقت انتها و معاد و رحمت رحیمیه
بمعاد مضافست و مبدا و معاد زوجانند و تخصیص اسم رب العالمین
از تجلی مبداء میثاقی که الست بربکم و خصوصیت اسم ملک با اهل حشر از تجلی
معادی که لمن الملک الیوم فهم توانکرد مثنی خامس ایاک نعبد و ایاک
نستعین عبادت اقرار کردنست بعزت و عظمت خداوندی او و استعانت
اعتراف نمودن بعجز و مذلت بندگی خود و ان عزت بر همه صفات کمال اشتمالست
و این مذلت همه سمات نقصان را شامل و کمال و نقص زوجانند مثنی سادس
اهدنا الصراط المستقیم با صراط الذین انعمت علیهم اول طلب هدایت
و ثانی هدایت طالب مهتدی جوینده علم است از هادی و هادی رساننده
علم بمهتدی یکی عالمست و دیگری متعلم و علم و تعلم زوجانند مثنی سابع
غیر المغضوب علیهم با ولا الضالین میان این مثنی و مثنی سابق تضاد ظاهر است
چه مغضوب علیهم در مقابله انعمت علیهم افتاده انها هادیند و اینها مضل
و لا الضالین در مقابله اهدنا واقع شده ان گروه مهتدی اند و این جماعت
ضال انجا هدایت و اهتدا بود و اینجا ضلال و اضلالست و اضلال و ضلال
زوجانند و ارباب حقایق را در سبع مثانی جز این نکتهاست و اگر جو صله و تکار

طاقت آن داشتی نگنجد از تحقیق سبع مثانی بظهور صفات سبعه اصلیه
در مرتبه علم و انعکاس آن در مرآت جامعیت انسانی در درجه عین و وجه
مماثلت حضرت جامعه بام الکتاب نمود شدی اما از زبان اشارت میباید
کرد چه حیز عبارت نمیباید **بیت** چه اینجا نخودی بیا و در هوش • عبارت را اشارت
گفت خاموش • اشارت هم نهایت اقتضا کرد • کسی کو دم زند اینجا خطا کرد
هشتم القرآن العظیم قال الله تعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم
در تفسیر قرطبی آورده که فاتحه را قرآن عظیم گفت جهت آنکه متضمن جمیع علوم قرآنست
و حضرت شیخ در فتوحات آورده که فاتحه قرآن عظیم است یعنی مجموعه
بزرگ که حاوی است مر هر چیز را و در تفسیر فناری میگوید که بعضی گفته اند
مراد از سبع مثانی سبع طوالست و قرآن عظیم باقی سورها چنانچه اسم قرآن بر کل
اطلاق میکنند بر بعضی نیز واقع میشود چنانچه اوحینا الیک هذا القرآن
یعنی سوره یوسف و این قول ضعیف است جهت آنکه این آیت بمکه فرود آمده
قبل از نزول سبع طوال و جمعی دیگر گفته اند مراد سبع صحایف است که اسباع
قرآنند و معنی مثانی آنکه در وی تکرار قصص و مواعظ هست کما ذکر پس معنی آیت
بود که ترا اعطا کردیم کلامی که سبع مثانی و قرآن عظیم است یعنی جامعست مر این دو
صفت را و در این قول نیز تاملات است و گروهی بر آنند که سبع مثانی سوره فاتحه است
و قرآن عظیم ماورای آن و این سخن و سخن سابق بر موافق نمیافتد با حدیث صحیح که
از ابی منقولست ع انها السبع المثانی والقرآن العظیم الذی اوتیته پس
حق اینست که قرآن عظیم فاتحه است و اینجا حمل عطف صحیح است بر جمع بین الصفتین
نهم سوره وافیه یعنی وافیست در دلالت بصواب و هدایت بحق
و گفته اند وفا کننده است با قاری خود بوقت در ماندگی او بنجات و خلاص و امام
ابو محمد المعانی در تفسیر نهایة البیان آورده که وافیه یعنی تامه است یعنی بغیر آن

سوره در نماز مجزی نگردد بخلاف سورهای دیگر که اگر بعضی از سورهای غیر فاتحه
باشد در یک رکعت بخوانند و بعضی در رکعتی دیگر جایز است و آنکه بعضی از
فاتحه در رکعتی خوانند و بعضی در رکعتی دیگر روا نیست **دهم** سوره الکافیه
یعنی کافیست از ماسوی خود و غیر او را از وی چاره نیست و در تفسیر کبیر نقل
میفرماید که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرمود که ام القرآن عوض میشود
از غیر خود و غیر او عوض نمیشود از وی یعنی کفایت کننده کارها نیز هست چنانچه
در تفسیر ینابیع آورده که من باسناد درست شنیدم که حضرت پیغمبر ص فرمود
که بر نیست هر کار که فاتحة الکتاب بخوانی آن کار کفایت شود و تمام گردد **یازدهم**
مجزیه و معنی او نزدیکست بکافیه و در جامع قرطبی آورده از صحیح مسلم بروایت ابی هریره
که ام القرآن بخوانند و او را مجزی باشد و هر که زیاده کند آن فاضلتر است و مراد از
این قرائت در نماز و در نماز ثلاثی و رباعی در غیر رکعتین فاتحه تنها مجزی باشد
بمذهب امام اعظم و احتیاج بانضمام سوره با فاتحه نیست **دوازدهم**
منجیه یعنی نجات دهنده و این نیز در قرطبی آورده و دلیلش حدیث دفع عذاب است
از قوم چهل سال ببرکت تلاوت او چنانچه گذشت **سیزدهم** سوره الاساس
و اساس قاعده باشد که عمارتها را بر آن کنند پس چون فاتحه اول سور قرآنست
بمثابه اساس باشد مر عمارتها را با آنکه مشتملست بر اشرف مطالب پس اصل
معانی و مقاصد قرآن بود و در تفسیر موجز آورده که شخصی از درد پهلو با امام
شعبی شکایت کرد و از استعلاج نمود شعبی فرمود که علیک باساس القرآن یعنی
باد که بقرائت اساس قرآن مشغول گردی تا بنا آن الم منهدم گردد آن شخص
پرسید که اساس قرآن کدام است گفت فاتحة الکتاب و من بارها از ابن عباس
شنودم که هر چیزی را اساسی هست اساس دنیا مکه است که بساط زمین را از وی
مبسوط گردانیده اند و اساس آسمانها عریاست یعنی آسمان هفتم و اساس زمینها

عجیبا است یعنی زمین هفتم و اساس بهشت جنت عدن است که در دو جانب جنات را
بر و بنا کرده اند و اساس دوزخ هاویه است که بناء درکات نیرانی بر و نهاده اند
و اساس بشر آدم است علیه الصلوة و السلام که مبدء همه واقع شده و اساس انبیاء
نوح است که پیغمبرانی که بعد از او بوده اند همه از نسل وی اند و اساس بنی
اسرائیل یعقوب است که اسباط اثنی عشر فرزندان وی اند و اساس کتب
منزله قرآنست که جمیع حقایق آنها را مجمع است و اساس قرآن فاتحه است
که جامع مجموع معانی اوست پس اگر بیمار شوی بر تو باد بخواندن اساس
که شفا از و حاصل است باذن الله تعالی چهاردهم سورة الشفاء و شافیه نیز گویند
که شفاء هر مرضی از امراض نفسانی و روحانی و دواء هر دردی از دواء قلبی و
قالبی از و توان یافت و در تفسیر خواجه قدس سره مذکور است که این سوره
بزرگوار را بر سر هر بیمار که با اخلاص بخوانند اگر در اجلش تاخیری بود شفا یابد
و در شرح السنه حدیثی مرسل آورده است از عبد الملک بن عمیر و مرسل از
احادیث آنرا گویند که یکی از تابعین نقل فرماید از حضرت رسالت بی
وساطت یکی از صحابه چنانچه در این صورت از عمیر روایت میکند که رسول
خدای صلی الله علیه و آله فرمود که ح فاتحة الکتاب شفاء من کل داء و همین
حدیث بروایت جابر بن عبد الله آمده و در آخر الحاق کرده که الا السام یعنی
فاتحه شفاء همه دردهاست غیر موت که اجل مسمی را چاره نیست و حقیقت
و حقیقت آنست که شفاء فاتحه بدفع امراض و عللی که ظاهر مزاج را واقع شود
مخصوص نیست بلکه همچنانکه از جهت جسمانی از عوایق عروج بر مراقی اعتدال
انسانی حمایت میکند هم چنین قلوب و ارواح را نیز از موانع ترقی بر مدارج
رتبه کمال توجه او بود محافظت مینماید و هم در تفسیر خواجه مینماید که در قرآن
شفاء ایمانست از بیماری او و بیماری ایمان فرو مردن نور اوست بواسطه حدوث
نفس تا

نفس تا وقتی که بغایت ضعیف گردد و ضعف ایمان بدترین بیماریهاست و طبیبان
روحانی که عبارتست از انبیا و اولیا جهت تقویت ایمان و ازالۀ علل از بغداد
عالم جمعیت کرده اند و الحال از وحدتست به بیمارستان عالم تفرقه و کثرت آمده اند
چنانچه عارف رومی از زبان حال ایشان میفرماید بیت طبیبیم و حکیمیم و ز بغداد
رسیدیم ، بس علیلان را که ز غم باز خریدیم ، طبیبان الهیم و ز کس مزد نخواهیم ، که این
طرفه عقاقیر ز فردوس بچیدیم ، پانزدهم سورة الرقیه و رقیه یعنی افسون باشد
و در شمس المعارف راقیه آورده و قول اول اصح است بجهت آنکه در حدیث ابی
سعید خدری که در صحیحین و غیر آن وارد است بلفظ رقیه مذکور شده و اصل
این روایت چنانست که جناب رسالت مآب صلوات الله و سلامه علیه جمعی
از اصحاب را بسفری روانه فرمود و ایشان در اثنا مراجعت از آن بیکی از احیاء
عرب رسیده در جوار ایشان نزول نمودند و از آن قوم طلب ضیافت کرده
سخن بسر حد ابرام و الحاح رسانیدند و کسی بقول او تلقی ننمود قضا را بزرگ آن
قبیله از آسیب زخم مار مجروح شده و متعلقان او بهر چیزی متوسل گشته
بودند و فایده ندیده و سلاح فکر و تدبیر ایشان از سلوک بادیه معالجت بر
منزل نا امیدی رسیده در محل نزول صحابه کرام در جوار آن قبیله بخاطر
ایشان گذشت باشد که چون دست چارۀ مرهم قبیله از تدارک علاج آن سلیم
کوتاه مانده بیاید تا بجماعت مسافران که نزدیک منزل اند رجوع کنیم شاید که نزد ایشان
چیزی که سبب خلاص و علاج او تواند بود یافت شود بنا بر آن جمعی از آن
حی نزد صحابه آمدند و صورت حال باز نموده التماس رقیه یا تریاقی نمودند یکی
از اصحاب فرمود که من افسون خلاص او میدانم و از آن رو جع و الم میتوانم اما چون
مراسم ضیافت رعایت نکردید و قواعد مروت و لوازم مهمانداری بجای نیاوردید
تا مزدی جهت افسون معین نشود اشتغال بدان ممکن نیست القصه بقطیعی از

غنم که بجی سه کوسفند باشد قرار دادند وان صحابی بر سر بالین بیمار درفت فاتحة
الکتاب بخواند وبرو دمید فی الحال اثر شفا ظاهر شد وان مار زده بسلامت
برخواست وصحابه کوسفندانرا تصرف کرده روی براه آوردند وبملازمت
سلطان بارکاه رسالت علیه افضل الصلوة مشرف شده صورت حال
بموقف عرض رسانیدند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آفرین کنندهٔ
فرمودکه وما یدریك انها رقیة یعنی چه ترا دانا کردانید وازکجا معلوم کردی فاتحه
رقیه است وبعد از تحسین وتصویب آن حرکت لب مبارك بر تبسم کشوده ازان
کوسفندان طلب سهم خاص فرمودند خوشا فسونی که زخم افکنان مار نفس
وزهر چشیدکان هوای وخودبینی دوقیر بوم رانی صحت میسر نشود وزیاده دوای
که ضرورتش بدعت ونکرت خوشنودش این تریاق تدارك پذیر بود واکر کسی درین
محل از تواجد حضرت رسالت مرتبت علیه صلوات الله کرد دروقت استماع
نغمه رقیتنی وتریاقی فرموده اند اثری یابد دور نیست ع کین را بحراف
تمیم آن بهانه است شانزدهم سورة السؤال چه مبنی این سوره بر سؤال
بندکان وتضرع وابتهال ایشانست هفدهم سورة الدعاء در تفسیر
کبیر وجز تیسیر آن کفته که این سوره بر دعا اشتمال دارد که اهدنا الصراط
هیجدهم سورة تعلیم المسئلة امام ثعلبی آورده که درین سوره طریق خواهش بندکانرا
آموخت یعنی ازکسی چون چیزی خواهید اول بثنا ابتدا باید کرد وباخر
مدعی ومتمنای خود باید طلبید نوزدهم سورة التلقین امام اجل فرموده که درد
این سوره تلقین کرد بندکان را که چکونه از وی چیزی خواهند وبرچه وجه طلب
هدایت نمایند وحق سبحانه از آن کریم تر است که بنده را تلقین دعا کند وآخر بعز
اجابت نرساند بیت این دعا تو امر کردی زابتدا ورنه خاکی را چه زهره این بدی
چون دعامان امر کردی ای عجاب این دعای خویش را کن مستجاب

واین چهار نام

واین چهار نام متوالی مذکور شد در معنی بیکدیکر نزدیکند بیستم سورة السر
از جناب زین المشایخ شیخ صدر الدین رواسی روح الله روحه سماع دارم
وایشان از قدوة اولیا شیخ محمد خضراوی مغربی اعلی الله رتبته که ازمجاوران
روضه طیبه طیبه علی ساکنها افضل الصلوات بوده اند نقل میفرمود که
شیخ محقق ابو العباس بونی رحمه الله در شرح لمعه کبیر نورانیه آورده که فاتحه
سوره سر است وحقیقتش آنکه رمز اشارتیکه بسر او شایسته توانند بود ازین
سوره مر ارباب فهوم واصحاب سر مکتوم را مستفاد شده وعبارت شیخ
ابو العباس اینست وانما سمیت بالسر لان الحمد والسورة مقسومة بالالفین
والنونین والف ونون فی بین بین وهما یخبران عن اسم المجید ای حاصله
لمن القی السمع وهو شهید وخلاصه این سخن بران مقدار که بفهم این کمینه
رسیده آنست که از مبادی وخواتیم نصفین مقسومین که بفحوی حدیث ح
قسمت الصلوة بینی وبین عبدی معلوم میکردد بتقریب ایمائی بدانست
خواهد شد دو الف ودو نون حاصل میشود در نصف اول الف الحمد
ونون الدین ودر نصف دوم الف اهدنا ونون ولا الضالین ودر ابیت
وسط که بواسطه هذا بینی وبین عبدی شیخ ازان بین بین کفته هم الف ایاك
ونون نستعین است وشیخ این الف ونونرا که یکی پنج دارد شش که هر دو با
ملاحظه نقطه وحدت شش است اعتبار کرده که با ذاء او حرف بین موضوع
تا ازین مرکز وان دو قوس که مبتدا ومنتهای نصفین اند دایره محتوی براسم
سامی ونام نامی این نوع کرامی انس ان بتجلی انعکاسات انوار اسرار الوهیت
جو مظهر جامع انسان نیست حاصل آید وانکه الف ونون بین بین را مخبر
اسم المجید فرموده وحاصل آن خواسته هم مقوی این کلامست چه عدد مجید
پنجاه وهفت افتاده وحرف پنجاه وهفتم ازین سوره سین است وهمین

سین سر محمد است که خطاب بخطاب یاسین است و شمه از حقایق این حروف در تفسیر سوره یس بعون الله و حسن تیسیره گذارش خواهد یافت **بیست و یکم** سورة الصلوة چه فاتحه را با نماز نسبتی تمام و خصوصیتی کامل هست زیرا که بمذهب امام شافعی و مالک و احمد قراءت فاتحه در نماز فرض عینست و ترکش بعمد یا بسهو و عمد موجب فساد نماز و دلیل ایشان قول و فعل رسولست و از حدیث ح لا صلوة الا بفاتحة الکتاب نفی صلوة کرده اند نه نفی کمال و آنحضرت صلوة فرض را بی فاتحه نکرده است بلا خلاف دیگر آنکه با فاتحه نماز درستست باجماع و در آنکه بی فاتحه درست هست یا نی خلافست و با امکان عمل بر وجه وفاق عمل بر وجه خلاف جایز نداشته اند اجماعا زیرا که مکلف را حصول یقین براءت ذمه از عهده تکلیف درین صورتست نه در صورت خلاف و بمذهب امام اعظم خواندن فاتحه در نماز واجبست و ترکش بعمد سبب نقصان و بسهو موجب سجده سهو و نزد علماء حنفی مطلق قراءت فرضست لقوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن و زیاده بر نص بخبر واحد جایز نیست چرا که مؤدی بنسخ کتاب میشود بخبر و امام شافعی آنرا بیان میداند و بیان بخبر واحد حاصلست و بر هر تقدیری اختصاص فاتحه بصلوة ثابتست و امام از حدیث قدسی استنباط فرموده اند و آن حدیثی صحیح است که امام مسلم از ابو هریره نقل کرده شنودم از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود قال الله تعالی قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین یعنی حضرت عزت گفت که بخش کرده ام صلوة یعنی فاتحه را میان خود و بنده خود بدو نیمه یک نیمه از آن منست و یکی از آن بنده من و بنده مراست آنچه از من در خواهد پس حضرت صلوات الله علیه فرمود که چون بنده گوید الحمد لله رب العالمین خدای تعالی فرماید که حمد گفت

مرا بنده من چون گوید الرحمن الرحیم خداوند تعالی گوید ثنا گفت بر من بنده من چون گوید مالک یوم الدین حضرت تعالی فرماید بزرگی یاد کرد مرا بنده من و بروایتی آمده که تفویض کرد بمن بنده من و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین حق سبحانه گوید این آیت میان منست و بنده من و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خدای تعالی فرماید که از آن بنده منست و مر او راست هر چه خواهد از من و در ریاض الجنان مذکور است که چهار فضیلتی است مر فاتحه را در ضمن این حدیث چه در هیچ یک از سور قرآن این مقاسمه مروی نیست و امام اجل فرموده که بخش کرده ام همچنانکه این حدیث بر فضیلت فاتحه دلالت دارد دلیل شرف این امت نیز هست چه مقرر بود که بخش کرده ام با جبرئیل و میکائیل یا غیر ایشان از مقربان بملک گفت بخش کرده ام میان خود و بنده خود و تشریف بندگی و اضافت عبدی شریفست که نهایتی بر آن تصور نتوان کرد **بیت** بنده خویشتنم خوان که بشاهی برسم ❁ مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است **بیست و دوم** سورة المکافات امام اجل فرموده که این سوره مکافات قوافل بعث و اصل این حکایت چنان بوده که روزی حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه با جمعی از صحابه نشسته بود و از درج وما ینطق عن الهوی جواهر ان هو الا وحی یوحی بر سر ایشان نثار میفرمود ناگاه خروش اهل مکه و آواز دف و نی بگوش ایشان رسید و بعد از استفسار و تفحص احوال ایشان معلوم شد که قوافل قریش از جانب شام میرسند جمعی از اصحاب بموضعی بلند برآمده دیدند که هفت کاروان با شتران از استر و مال و متاع فراوان میآیند یکی از آن بنی مخزوم و دیگری از آن بنی زهره و دیگری از آن بنی امیه و همچنین از آن بنی امیه و هم از آن هفت قبیله معتبر در تتابع آورده که با هر قافله هزار شتر بود و بار ایشان گندم و عسل و غیر آن از خوردنیها و بر بعضی درویشان صحابه هفت روز گذشته بود که

چیزی نخورده بودند لاجرم از مشاهدهٔ آن حال دلتنگ شده با یکدیگر گفتند وا عجبا خدا پرستان بمحنت گرسنگی درمانده و دزدان علی الاطلاق مشرکان را چندین نعمت و ثروت مستظهر ساخته **بیت** ما چنین خار در این باغ بی‌ثمر و ادعه زبر • انکه از نجی خردی خارنداند ز ثمر • این خبر بسمع خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله و سلم رسید از ملال خاطر درویشان صحابه راندوه ناک شد جبرئیل آمد و آیت آورد که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي ای سید ما سوره که هفت آیت او از هفت در که دوزخ امان بخشد بتو عطا کرده ایم اگر ایشان را هفت قافله است ترا هفت آیت کامله است اگر ایشان غذای ابدان است ترا قوت دل و قوت جانست مال فاتحه کرامت با قیمت و حال و مال قافله بضاعت فانی گویند آیت وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ در این محل نازل شده پس این سوره را بجهة آنکه مکافات آن قوافل مذکور شد سورهٔ مکافات گفتند و امام واحدی در اسباب نزول همین روایت میکند اما میفرماید که این صورت در مدینه واقع بود و قافلها تعلق به یهود بنی قریظه و بنی نضیر داشت که از بصری و اذرعات رسیده بودند و تمام این سخن در مجلس نعمت که ذکرش خواهد یافت **بیست و سوم** سوره الوافیه این نام را امام ثعلبی در کتاب التنظیم ذکر فرموده و معنی او نگاهدارنده است چه این سوره قاری خود را نگاه میدارد از جمیع آفات دینی و عاهات ~~عقبی~~ و اینجا تواند گفت **بیت** اگر همه جهان پر فتنه گردد • نترسم چون نگهدارم تو باشی • **بیست و چهارم** مجمع الاسماء و این نام ابو سعد دهستانی در تفسیر فاتحه آورده میگوید در این سوره از نامهای الهی ده نامست پنج بتصریح مذکور شده الله رب رحمن و رحیم ملک و پنج دیگر بکنایت وارد شده معبود مستعان منعم هادی منتقم و در اسمای خمسه ظاهره سخن بسیار گفته اند و شمهٔ در دیباچه کتاب بعد از این صحیفه

برلوح بیان انتقاش خواهد یافت **بیست و پنجم** سوره الکنز و این نام نیز بحدیث ثابت شده ابن عباس گوید که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت جبرئیل بنزد من آمد و گفت یا محمد آورده‌ام بتو گنجی از گنجهای عرش گفتم کدامست گفت ام القرآن یعنی فاتحة الکتاب و فی الحقیقه این سوره گنجیست مشحون بجواهر معارف و مملو از نقود حقایق و عوارف و این گنجی بود که همه انبیا طالب آن بوده اند اما نصیب آن حضرت و امت مرحومه وی شد ای عزیز جواهر معانی صد و چهار کتاب سماوی در صد و چهارده سوره قرآنی ودیعت نهاده اند و هر چه اندر دو غرر و لآلی معانی در این خطاب لایزالی درج بوده در درج فاتحه مندرج ساخته و بخاتم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ مهر کرده بخاتم انبیا صلوات الله علیه فرستاده و توضیح این سخن چنانست که صحایف آدم علیه السلام که انزال انگلیون گویند مشتمل بر علم اسما بود که وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و صحف شیث منطوی بر بخششهای الهی و نعمتهای بی تناهی و معنی شیث را ابن عباس هبة الله مقرر کرده اند و در کتب ادریس ذکر رحمت و عنایت حق سبحانه بوده که رفعت درجه او مترتب بر آنست وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا و صحف ابراهیم بر بیان معاد کیفیت حشر و بعث اشتمال داشته و از آن جهة طلب احیاء موتی از راه معاینه فرموده که رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ و در توریة موسی احکام عبادت و تکالیف شاقه مسطور شده وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ و زبور داود از احکام خالی افتاده و در شرح راه راست و وصف مرتبه توحید موده کشته و اکثر انجیل عیسی بر نعت حضرت احمدی صلوات الله علیه و مدح دوستان آن حضرت محتوی بود و مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ و مذمت دشمنان ختم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم در پیش از سور قرآن وارد شده و چون در معانی فاتحه تامل کنند خلاصه مجموع

این کتابها را بتوان یافت بسم الله از علم اسماء انکلیون خبر میدهد
الحمد لله بیان بخششها و نعمتهاء سو معاد صحف ابراهیم موضح میکردد ایاک
نعبد خبر تکالیف تورات بصحت میرسد از اهدنا الصراط اثر توحید
زبور ظهور مییابد از صراط الذین انعمت علیهم ستایش اولیا کرده انجیل
بر خاطر میکذرد از غیر المغضوب علیهم نکوهش اعدا کرده در قرآن بفهم در
میاید و بدین سخن معلوم توان کرد که مجمع لطایف همه کتب الهی این سوره است
بیت
جامع حسن و صد کونه لطافت با تو • ای مجموعه خوبی نکه است کویم • در لطایف
این همه مذکور است که کنجی پادشاهان نهند یا جواهر باشد یا غیر جواهر انچه
از جواهر قیمتی ذخیره سلاطین تواند بود در غالب هفت چیز است یاقوت رمانی
و لعل بدخشانی و الماس بیکانی و فیروزه رخشانی و زمرد ازهر و زبرجد اخضر
و نمودار این هفت کوهر در کنج فاتحه هست کلمه بسم الله نمودار یاقوت است
یاقوت از همه جوهرها قیمتی تر باشد نام خداوند از همه چیزها عزیزتر است
آتش بر یاقوت کار نکند شعله دوزخ نیز با کوینده این نام کار نتواند کرد فایده
الحمد لله نمودار لعل است لعل دل را تقویت کند شکر الهی نیز مزید نعمت
تربیت فرماید خاصیت الرحمن الرحیم نمودار الماس است همه سنکها سخت را
ببرد رحمت نیز همه کناهان را محو کرداند مالک یوم الدین نشان زمرد وار پیداست
قطره باران مدتی در جوف صدف انتظار میکشد تا روزی از خلوتخانه
بحر بساحت ظهور آید و شایسته تاج سلاطین کردد قطره دل مؤمن نیز
در صدف سینه بنی وقت مترصد میباشد تا وقت بعث از دریای قبر
بساحل حشر شتابد و مالک روز جزا او را منظور نظر عنایت سازد نکته
ایاک نعبد نمودار فیروزه است خاصیت فرح دل و روشنائی چشم باشد
طرب دلها و روشنی دیدها در عبادت حق سبحانه و استعانت از وست

کرفة

کرفرة عینی فی الصلوة معنی اهدنا الصراط المستقیم مانند زمرد است
زمرد چشم افعی را کور کرداند زمرد هدایت نیز دیده افعی هوای نفس که زهر
الحاد اثر زخم اوست روشنی امید نکذارد خوی صراط الذین تا اخر نمودار
زبرجد است و در زبرجد دو خاصیت یافته اند در دهن نهند تشنکی
بنشاند و بر بازو بندند شر دشمن دفع کرده کفتن صفت اولیا و صحبت
ایشان عطش طالب را تسکین دهد و تقریر مذمت اعدا و تبرا از ایشان
دشمنان را منکوب و مخذول سازد و انچه از غیر جواهر در خزاین سلاطین
یافت شود در اغلب هفت چیز نفیس است تریاق اکبر و اکسیر احمر و زر
خالص و نقره پاک و عطریات لطیف و العبیر نیکو و اسلحه زیبا در این کنج
نیز نفیس بسم الله تریاق همه زهرها بدعت و ضلالت است نتیجه
الحمد لله اکسیر کمال نعمت برکت الرحمن الرحیم زر تمام عیار کان محبت
سر مالک یوم الدین نقره خالص بوتر عنا بعثت را انچه ایاک نعبد عطر
مشام سالکان مسالک عبودیت شعار اهدنا الصراط لباس اهل
تقوی و زیبا دلست سپر و جوشن انعمت علیهم سلاح تقویت اهل ولایت
دین و سنان غیر المغضوب علیهم و لا الضالین دفع کننده ارباب مخالفت
نفایس و جواهر کنج قرانی چه نسبت دارد با ان جواهر و امتعه فانی بیت
کنج دنیاست فانی و معیوب • کنج معناست باقی و مرغوب • دزد باید بکنج
سلطان راه • کنج ما سید هد ز دزد پناه • سوی این کنج اکر نبوده پای
دو ز کنج دو کون بر تابی • و کفته اند سوره فاتحه را کنج کفت برای انکه کنج مشتمل
بر نقود باشد و هیچ نقدی بهتر از یاد کردن حضرت نیست و یاد کردن حق سبحانه
غالبا برای هفت چیز میباشد و مجموع ان در فاتحه مذکور است تفصیلش انکه
بندکان که خدا را یاد میکنند یا برای زیادتی نعمت باشد یا با امید مغفرت

یا جهت آسانی حساب قیامت یا برای عصمت از گناهان و ذلت یا مدد یافتن
بر ادای طاعت یا برای نیکوئی دنیا و آخرت یا برای موافقت دوستان حضرت
و مخالفت دشمنان با مدلت گفتار الحمد لله زیادتی نعمت بخشد ملاحظه
معنی الرحمن الرحیم امید عفو و غفران زیادت گرداند سر مالک یوم الدین
بسهولت حساب اشارة کند مراقبه ایاک نعبد از عصمت و حمایت خبر
دهد جلوه ایاک نستعین مقدمات اعانت و امداد را تمهید فرماید
دلالت اهدنا الصراط بخیر دو جهان راه نماید باقی آیات بر موافقت
اولیا و مخالفت الله دلیل باشد و گفته‌اند پادشاهان را هفت گنج است
که خلق از آن خبر دارند اول گنج نعمت که کافه مخلوقات از مائده آن تربیت
یافته‌اند دوم گنج رحمت که مفلسان سرباز از خطا و غفلت با امید از کیسه‌ها
آرزو برخوردار اند سوم گنج عدالت که برای انعام مظلومان و انتقام ایشان
از ظالمان ذخیره نهاده‌اند چهارم گنج عصمت که عبادت با استظهار
آن بر منزل نجات رسیده‌اند پنجم گنج هدایت که راه روان طریق
ایمان و ایقان توشه راه نجات از آن ساخته‌اند ششم گنج ولایت که خلعت
نوازش دوستان در وا آماده کرده‌اند هفتم گنج هیبت که وظیفه گدازش
دشمنان بدان حواله نموده‌اند و نقد هر گنجی ازین کنوز سبعه
در آیتی از آیات فاتحه توان یافت الحمد لله رب العالمین گنج نعمت است
الرحمن الرحیم گنج رحمت مالک یوم الدین گنج عدالت ایاک نعبد
و ایاک نستعین گنج عصمت است اهدنا الصراط المستقیم گنج هدایت
صراط الذین انعمت علیهم گنج ولایت غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
گنج هیبت است گنج اول نصیب خاصان امت گنج ثانی بهره راجیان
گنج ثالث قسمت خائفان افتاد گنج رابع ذخیره متوکلان مقرر شد گنج خامس

بطالبان رسید گنج سادس حصه آشنایان ساخت گنج سابع بخش بیگانگان
داد باز هر یک از اینها مشتمل بر صد هزار گنج است از کنوز سعادت سرمدی
محتوی بر نقود حقایق ازلی و ابدی و تا کلید مفتاح این گنجها که عبادت از
صفای جان و دل و فنا تعلقات آب و گل است بدست نیاورد از مکنونات
این خزاین و مخزونات این دفاین جز نام بهره ندارد **نظم** ای [illegible]
معنی گنجهاست ٭ لیک بر آن گنجها بلا اژدهاست ٭ گر دم آتش فشان زهر باد
می‌رماند طالبان را زان دیار ٭ گنج خواهی اژدها را دور کن ٭ جان خود را
از هوا مهجور کن ٭ اژدها چون رفت گنج آید بدید ٭ بی فنا در گنج کی خواهی رسید ٭
ای فنا خود گنج نقد است ای فقی ٭ بی فنا ناید بکف گنج بقا ٭

نکته ثالثه در بیان نزول ام القرآن و ذکر سبب و محل آن بدانکه اول
سوره که بتمامی شرف نزول ارزانی فرمود این سوره گرامی و دیباچه سامی
بوده و از روی صورت دو نیم ناسخ است و نیم منسوخ اما از راه جامعیت
معنی او مشتملست بر ناسخ و منسوخ امام زاهدی آورده که اینکه جمعی بر آنند که
از جهت جامعیت بر ناسخ و منسوخ اشتمال دارد مراد ایشان ذکر ناسخ و منسوخ
نه نفس آنست صراط منعم علیهم ناسخ است و صراط فریقین اخرین منسوخ و ذکر
این هر دو در فاتحه هست نه آنکه بعضی ازین کلام ناسخ باشد و بعضی را
و هم در تفسیر زاهدی آورده که فاتحه وقتی فرود آمد که نماز فرض شد پس سبب
نزول فرضیت صلوة باشد و این سخن دلیلست بر آنکه این سوره بمکه نازل
شده و از حضرت مرتضی علی علیه صلوات الله منقولست که نزلت فاتحة
الکتاب بمکة من کنز تحت العرش و آیت ولقد آتیناک سبعا من المثانی
که در سوره حجر مذکور است و او باتفاق مکی است هم برین معنی دلالت میکند
بر آن قول که مراد از سبع المثانی فاتحه باشد و امام واحدی در اسباب نزول

آورده که از اوایل انچه بمکه فرود امده سورهٔ فاتحه است واز عطا پرسیدند که
سورهٔ فاتحه کجا نازل شد فرمود که در شهر مکه بروز جمعه وقت نزول هفتاد
هزار فرشته با او بودند بجهت تکریم وتعظیم او واز ائمهٔ تفسیر مجاهد ان رفته اند
که این سوره مدنیست وبزرگان گفته اند که این قول مجاهد سهوی بوده
وامام ابونصر اسیر بکبنی در ترجمهٔ اسباب نزول آورده که اعتماد مجاهد
درین قول بر آنست که در مدینه بوقتی که زنان را رخصت حضور جماعت
بوده یکی از صالحات انصار که بر محافظت اوقات نماز مواظبت نمودی
واقامت جماعت را بموافقت صحابهٔ کرام از مغتنمات ایام شمردی در نماز
بامداد بسید امجاد صلوات الله علیه اقتدا کرده وانحضرت در نماز سورهٔ
حجر میخواند چون قرائت بدین ایت منتهی شد که لها سبعة ابواب یعنی
دوزخ را هفت در است وهر دری برای در امدن جمعی مقرر است ان ضعیفه
طاقت استماع این وعید نیاورده نعرهٔ زد وبیهوش بیفتاد وحضرت
صلی الله واله وسلم بعد از اتمام نماز از روی شفقت بر سر ان عجوزه رسید
واز سر حال ان عاجزه پرسید زن زبان نیاز کشاده گفت یا رسول الله امید
این ایت نیای در او رد وخوف ان اژدهای هفت سر که در دوزخ را جدم
بدم در کشد بر ظاهر وباطن من مستولی شد اکنون از حضرت تو که مفتی مسند
شریعت وقاضی محکمهٔ دین وملتی فتوی میطلبم که اگر هفت غلام بیشه
ورکه هر یک از ایشان روزی پنج درم مقاطعه میدهند برای رضای خدا
ازاد کردم هیچ روی ان دارد که مرا از زندان عقوبت ووحشت اباد مذلت
ازاد کند سید عالم صلی ربنا علیه وسلم با ان غم از دل او برداشت
ودر وقت ان ازادی از سخن چنین بحل شهادت ثبت فرمود جمعی از صحابه بعد از
استماع بشارت ازادی انصاریه که گنان گفتند ای تقبیت اب جان همه

وذکرت

وذکرت خط امان همه . این زن با ازاد کردن بندگان خط ازادی از خطر
نیران یافت کسی را که استطاعت داشتن بنده نباشد دولت ازاد کردن چون
یابد وبی وسیلهٔ اعتاق سعادت ازادی از دوزخ چگونه اتفاق افتد خواجه
صلوات الله علیه درین باب متفکر شد نا گاه پدید کار سورهٔ فاتحه فرستاد
وحضرت روح الامین رحبیب رب العالمین را مژده داد که این هفت
ایت فاتحه برای امان از هفت درکهٔ نیران فرود امده هر که ایتی ازین سوره بخواند
دری از ان درکات بروی بسته شود پس مجاهد این خبر را سند ساخته میگوید
فاتحه بمدینه فرود امده وعلما این نقل را درست میدارند اما بنزول
فاتحه درین محل قایل نیستند وقول ایشان انست که جبرئیل درین وقت
که فرود امد از فضیلت این سوره خبر داد وسورهٔ قبل ازین نازل شده بود اما
فضل تلاوت اورا بدین مثابه نمیدانستند که سبب ازادی از دوزخ تواند شد
وبر مجاهد این سخن را حجت ساخته اند که تمامی اقوال وافعال حضرت
رسول علیه الصلوة والسلم بر افضل احوال واکمل صور وقوع یافته
وگمان نتوان برد که انحضرت سیزده سال پیوسته بمکه بی فاتحه نماز گزارده
باشد وهیچکس از صحابه وتابعین بدین قایل نیستند وامام قرطبی رحمه الله
نقل میکند از تفسیر ابولیث که بعضی از فاتحه بمکه فرود امده وبعضی بمدینه
واین سخن خالی از اشکالی نیست ودر کتاب تحقیق البیانات اورده که فاتحه
هم بمکه فرود امده وهم بمدینه وصاحب کشاف برین رفته وشارح کشاف فرموده
که فایدهٔ نزول سوره کرة بعد کرة زیادتی تاکید وتقریر خواهد بود
واهتمام بشان قراءت وفهم معنی انچنانچه مثلا کسی دو نوبت یا زیاده یک
سخن تکرار کند ومرادش انست که در دل سامع قرار گیرد معنی ان نزد او مقرر
گردد وازینجا گویند ما کرر تقرر ودر تفسیر موجز اورده که نزول فاتحه دوبار

 از خصایص اوست و دلیل تفضیلش بر باقی سور و در تفسیر خواجه قدس سره مذکورست
که فاتحه فرود آمد در وقتی که نماز فرض شد و بمدینه نیز فرود آمد هنگامی که قبله
از بیت المقدس بجانب کعبه تحویل یافت و این سخن بغایت تمام است جهت
آنکه چون یکی از فرایض نماز که قبله بود سمت تغییر پذیرفت شاید که بر بعضی
خواطر خطور نموده باشد که قراءت نیز که فریضه دیگرست تبدیل خواهد
یافت و ایزد سبحانه کرتی دیگر سوره فاتحه را منزل گردانید تا معلوم گردد
که قراءت بدستور سابق بر قرار خود است و سبب دوبار نازل شدن
این باشد که نماز بی فاتحه صحیح یا کامل نیست و مقرر است که بهر نوبتی که آن
سوره بر حضرت رسالت علیه افضل الصلوة فرود آمد دل مبارکش را
در معنی آن سوره دیگر دست داد بلکه بهر کرتی که آنحضرت تلاوت
میفرمود ایشان را فهمی دیگر روی مینمود و جمال فاتحه بر دیده بصیرت
آن نور باصره اولوا الابصار بشکلی دیگر جلوه میکرد **رباعی** در دیده
و دل جلوه گرت میبینم • هر لحظه بشکلی دگرت میبینم • هر بار که بر طرف
چمن میگذری • از بار دگر تازه ترت میبینم • و در آنکه این سوره را جبرئیل
علیه السلام فرود آورده یا فرشته دیگر اختلاف کرده اند در تفسیر قرطبی از ابن
عطیه نقل فرموده که بعضی علما گمان برده اند که جبرئیل فاتحه را نیاورده و
دلیل ایشان حدیث امام مسلم است که از ابن عباس نقل میکند که جبرئیل ع
نزدیک حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه نشسته بود ناگاه آوازی
لطیف از جانب فلک بسمع ایشان رسید جبرئیل ع سر بر داشت و گفت
یا نبی الله امروز دری از درهای آسمان مفتوح شد که از مبداء آفرینش سماوات
تا امروز رقم افتتاح نیافته بود آنگه ملکی فرود آمد و جبرئیل فرمود که ای
سید این فرشته ایست هرگز از مقصد صدق و مقر عز خود بزمین نازل

نگشته

نگشته مگر امروز پس آن فرشته سلام کرد و گفت ای محمد بشارت باد ترا بدو
نور که حضرت ملک غفور بتو عطا کرده و هیچ پیغمبری را چنین تحفه ارزانی
نداشته یکی فاتحة الکتاب و دیگر خواتیم سوره بقره هیچ حرفی نخوانی ازین
هر دو مگر الهی مگر آنکه ترا بدهند آنچه میخواهی پس ابن عطیه میفرماید که آنچه
آن گروه از علما گمان برده اند و از مضمون این حدیث فهم فرموده چنان نیست
بلکه از فحوی این کلام هدایت انجام چنان مفهوم میشود که نزول جبرئیل
پیش از آن فرشته جهت آن بوده تا حضرت را علیه صلوات الرحمن از نزول
آن فرشته و آنچه با او نازل میشود آگاهی دهد پس جبرئیل نیز در نزول
آن شریک باشد و حقیقت آنست که جبرئیل در مکه بتلاوت فاتحه فرود
آمد و فرشته در مدینه بثواب و فضیلت آن والله اعلم **نکته رابعه** در عدد
آیات فاتحه و حصر آن در سبعه کامله بدانکه آیات فاتحه باتفاق جمهور
علما هفت است و قولی جعفی که تسمیه و صراط الذین انعمت علیهم را آیت
ندانند و گویند شش آیتست و سخن عمرو بن عبید که آن هر دو را آیت
آیت دانند و ایاک نعبد را نیز آیتی شمرد عدد آیات فاتحه بهشت رساند
بر وجهست چه باحادیث صحیحه انحصار آیات فاتحه در عدد هفت ثابت
شده اما دیگر باره در آن اختلاف کرده اند و منشاء اختلاف تسمیه است
قراء مکه و کوفه بسمله را آیت اولی دانند از فاتحه و صراط الذین تا آخر آیتی
شمرند و قول امام شافعی و اغلب ائمه تابعان امام احمد اینست و قراء
مدینه و شام بسم الله را آیتی از فاتحه ندانند و صراط الذین انعمت
علیهم را آیتی شناسند و امام اعظم و امام مالک برین رفته اند و اگر کسی از
اهل تعویذ قول سابق علیهم را راس الآیه نداند و گوید تناسبی که باید
آیات فاتحه را با یکدیگر هست با این آیت نیست و آن وجود حرف مثلث

قبل از حرف اخیر و موافقت در حرف اخیر یعنی حرف مدّ معتبر کلی نیست
چنانچه تتبّع آیات قرآنی شاهد این معنی هست و وقوع آیتی که فاصله او غیر
مناسب باشد در اثنای آیات متناسبة الفواصل مستلزم تنافر ذوق سلیم
و طبع مستقیم است و در قرآن مثل این هیچ جای وقوع نیافته باید که اینجا
نیز نباشد جواب او همانست که تعیین آیات قرآنی بوضع شارعست نه بطبع
متصرف هرچند تناسب فواصل از اسلوب فصاحتست امّا قبل از این
گفته شد که یکی از وجوه اعجاز قرآنی مخالفت اوست با اسالیب کلام فصحا
و اینجا از آن جمله خواهد بود و دلیل بر آنکه فاتحه بی بسمله هفت آیت
تواند همان حدیث قسمت صلوتست چه از لفظ بنصفین چنین معلوم میشود
که نصفی از این سوره تعلق بحق دارد و نصفی به بنده و هیچ یک از اهل اسلام
را در آن خلاف نیست که آیت اول خاص بحق است و آیت رابعه بین
الربّ و العبد چه از عبادت و معبودیّت و اعانت معنی هذه الآیة بینی و بین
عبدی ظاهر میشود پس باید که بنده را نیز سه آیت خاص باشد تا تقسیم
بنصفین راست آید و در تفسیر قرطبی آورده که از این خبر دلالت میکند که
اهدنا تا آخر سه آیت میتواند بود قول امام مالکست در اخراج حدیث
قسمت صلوة اینجا که میگوید فهؤلاء لعبدی و نمیگوید هاتان و امام
محیی السنه نیز در معالم التنزیل برین وجه آورده که فهؤلاء لعبدی و حضرت
شیخ در فتوحات فرموده که از فاتحه سه آیت اول الهی است و سه آیت
آخر از آن عبدی و در ایّاک از آیت وسط ملحق است بافراد الهی پس ایّاک
نعبد و نستعین ملحق بافراد عبدی باشد و حاصل این تقسیم آنست
که فاتحه را بی تسمیه هفت آیت دانند و اگرچه این سوره هفت آیت
بیش نیست امّا اسرار هفت آسمان و زمین در مطاوی کلماتش اندراج یافته

بلکه در ضمن هر آیتی صد هزار حکمت صوری و معنوی و احکام دینی و دنیوی و لطایف
عرفانی و ظرایف ایقانی و اسرار توحید و اطوار تمجید و نصوص ولایت و فصوص
هدایت و لوایح عنایت و لوامع درایت و عجایب ملکوتی و غرایب جبروتی
ودیعت نهاده اند بیت ام الکتاب اگرچه همین هفت آیتست اسرار
و پنج و هفت و نه و چار و شش دوست و در آنکه حق سبحانه ذکر عدد آیات این سوره
فرموده که و لقد آتیناک سبعا من المثانی و تعرّض عدد هیچ سوره دیگر ننموده هر آینه
سرّی خواهد بود و از باب تفسیر و تذکیر را درین باب نکته‌هاست از جمله آنکه
در تفسیر کبیر آورده که اسباع قرآنی هفتست پس سورهٔ فاتحه هفت آیت آمد
تا هر آیتی در فضیلت و ثواب تلاوت با سبعی از قرآن برابری کند دیگر آنکه
درکات نیران هفت واقع شده و آیات این سوره نیز بهمان عدد مقرر گشته
تا هر آیتی مانع دخول قاری باشد در درکی از آن و گفته اند فاتحه هفت آیت
جهت آنکه اصول اهل بدعت هفت فرقه اند کافران که خدا را نشناسند
خوارج که بنده کافر را از رحمت حق نومید گردانند دهریه که حشر و نشر را منکر
باشند قدریه که خود را در عمل شریک باری دانند ملاحده که از راه راست
که ظواهر شریعتست منحرف کردند فلاسفه که ارسال رسل را مسلّم ندارند
گمراهان که از راه روش ملت محمدی علی صاحبها افضل الصلوات
بی بهره باشند خداوند تعالی بدین هفت آیت رد آن هفت طایفه میکند
کافران را دعوت میکند که ایشان بشناسند که مستحق ثنای الهی و پرورندهٔ مجموع
خلایق منم الحمد لله رب العالمین خوارج را منع میفرماید که بندگان را شربت
ناامیدی مچشانید که بخشاینده و مهربان بر اهل صغایر و کبایر منم الرحمن الرحیم
دهریه را میگوید روز بعث و جزا منکر شوید و بقیام قیامت اقرار کنید که پادشاه
آن روز منم مالک یوم الدین قدریه را سرزنش میکند که روی عبادت و تسلیم

بر زمین نهید و استعانت و توفیق از من طلبید که قادر و مختارم ایاک نعبد
و ایاک نستعین ملاحده را توبیخ میکند که روی از راه باطل بگردانید و منهج
مستقیم شرع را لازم گیرید که نماینده این راه منم اهدنا الصراط المستقیم فلا تفرط
میفرماید که فرستادن انبیا و بعثت اصفیا را منکر مشوید و دست ارادت
بر دامن متابعت ایشان زنید که نعمت دهنده بر ایشان منم صراط الذین انعمت
علیهم بی راهان را پند میدهد و تهدید مینماید که از بادیه خذلان و هاویه
طغیان بضلال نوال عنایت و سایر اقبال حمایت پیغمبر برگزیده و
حبیب پسندیده من استظلال کنید که انتقام کشنده از کمراهان و غضب
کننده بر ایشان منم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین وجهی چنین فرموده اند
که آدمی را هفت حیز است که انسانیت او بدانها قائم باشد جسمی و طبعی و
نفسی و قلبی و روحی و سری و غیبی و هر یک از اینها را چیزی بازبسته اند که کمال
او در آنست جسم را بپرورش و آرایش طبع را بتمیز نیک و بد نفس را بمعرفت
بندگی و افکندگی دل را بشناختن رحمت و رافت روح را بتحقیق آثار معاد
و سر را بادراک فواید هدایت و حمایت غیب را بدریافت عواید
نعمت و حکمت پس فاتحه را هفت آیت معین کرد و هر یک ازین سبعه
مذکوره را از اینها بهره ساخت جسم را میگوید تربیت و تقویت از من
بین که پرورنده ام الحمد لله رب العالمین دلش را میفرماید که مدد رحمت
از فضل من شناس که بخشاینده ام الرحمن الرحیم و روحش را اشارت میکند
که بحقیقت معاد و رجوع بحضرت من بینا شو که جزا دهنده ام مالک یوم
الدین نفسش را راه مینماید که بر در گاه من بندگی پیش آر و افکندگی پیشه
کن که مددکننده ام ایاک نعبد و ایاک نستعین سرش را مژده میدهد
که درجات هدایت و برکات عنایت از حضرت من جوی که راه نماینده ام

اهدنا الصراط المستقیم با غیبش این رمز در میان آورد که نوال لذت باقی
و نعمت لذت تلاقی از موائد فضل من جوی که فیض رساننده ام صراط الذین
انعمت علیهم طبعش را خبردار میکند که استدعای خیر از من کن و استعاذه
شر هم من نمای که از زندان غضب و بیابان ضلال نجات بخشنده ام غیر
المغضوب علیهم ولا الضالین اشارت عدد هفت بر عدد هفت کمالات فاتحه
موافق ان افتاده عددیست کامل و معنی کامل اینجا آنست که او بر دو عدد اشتمال
دارد فردی که در فردیت خود تمام است یعنی بر همه افراد مقدم افتاده و ازسرایت
که بجمیع جزوان مترتب شود خواه ذهنی و خواه خارجی چنانچه حضرت شیخ
قدس سره در فص صالحی بیان کرده و زوجی که او نیز در زوجیت خود خالی از
کمالی نیست یعنی اول جذریست که مجذور واقع شده و آن چهار است
که فیثاغورس او را زوج بسیط نام نهاده و مجموع این دو عدد هفتست
و بعضی بر آنند که هفت را بجهت آن کامل گویند که اقسام اعداد را جامع چه عدد
در اصل یا زوج باشد که انقسام یابد بمتساویین یا فرد که بدو متساوی منقسم
نگردد و یا زوج یا زوج الزوج بود که تا مبدا سلسله اعداد بازواج منقسم
شود یا زوج الفرد که آخر انقسامش بافراد کشد و مجموع این سه قسم در تحت عدد هفت
هست سه پنج اند و چهار زوج الزوج و شش زوج الفرد و دلیلی دیگر بر کمال
هفت آنست که او اول اعدادیست که عدد تمام مقوم اوست و آنکه اگر
فرد اقل را با زوج ثانی جمع کنند یعنی سه را با چهار یا زوج اول را با فرد ثانی
افزایند یعنی دو را با پنج همو حاصل آید مقوی سخنان سابق است و آنکه کمال
ظهوری و بیست و هشت افتاده که مدار کلام عرب بر آنست هم از موکدات
میتواند بود و امام همام ابو بکر کلاباذی قدس سره در کتاب معانی الاخبار
در حدیث صد و سی و نهم که وجه تخصیص عدد سبعین کرده او وارد شده

ذکر میکند میفرماید که سبعه اول عددیست که جمع میکند اشفاع و اوتار
اعداد را چه در دو سه و تر است ثلثه و خمسه و سبعه و شفع اثنان و اربعه
و سته پس جامع باشد کثرت نوعین عدد را و تمام این کلام در سورهٔ توبه
از فیض مهیمن علام مرقوم است غرض آنکه سبعه عددیست کامل و جامع و لهذا
اکثر از معظمات عالم علوی و سفلی و بعضی از اوضاع شرعی و حکمی سباعی
افتاده و بیرخی از آن بر سبیل اجمال ایمائی میرود و الله یعین عبده بالتوفیق
اما از علویات سه چیز مذکور میشود اول اکابر ملائکه هفت طایفه اند
اول مهیمه که در شهود جمال حیرانند و از غایت اشتغال بمشاهدهٔ
حضرت الهی بخلق آدم را نابینند و بسجدهٔ او مکلف نبوده اند دوم حجاب بارگاه
الوهیت و وسایط فیض ربوبیت که در صف اول ایشان روح اعظم
و در صف آخر روح المقدس که جبرئیل گویند و این دو طایفه از کروبیانند
سوم حمله عرش چهارم اهل ملکوت اعلی پنجم اهل ملکوت اسفل و این
گروه روحانیانند ششم سفره و برره که نویسندگان صحف منزله اند هفتم
کرام الکاتبین که مباشر کتابت اقوال و افعال آدمیانند دوم آسمانها که
صوامع مقربان بارگاه عصمت هفت اند خلق سبع سموات و در تکملهٔ
القصص آورده که نام آسمان اول رقیعاست و حقیقتش از زمرد سبز آفریده
دوم ارقلون و آن از نقرهٔ خام است سوم قیدوم و آن از یاقوت سرخ است
چهارم صنبیغا و آن یکدانه مروارید است پنجم دفنا و آن از زر خالص است ششم
ماعون و آن از یاقوت اصفر است هفتم عربیا و آن از نور محض است سوم
کواکب سیاره نیز که بحکم حکمت الهی منبع فیوض نامتناهی اند هفت اند
اول زحل رفیع المحل که پاسبانی منظر هفتم مفوض بدوست دوم مشتری
که منشور سروری در منظرهٔ ششم بنام اوست سوم بهرام خون آشام

که باد زمینیان پنجم است چهارم آفتاب عالمتاب که سردار لشکر انجم است
پنجم زهرهٔ شهره که خاتون حجلهٔ عشرتست ششم تیر دبیر که مستوفی دیوانخانهٔ
حکمت است هفتم ماه باجاه که در ایام شاهراه فلک بقدم سیر میپیماید و هر شب
بر منزلی از منازل و القمر قدرناه منازل میکند رود و از سفلیات نیز چیز مسطور
میگردد اول زمینها که بساط بسیط قدرت و مهاد مهید نفع و برکت
بهمین عدد آمده و من الارض مثلهن و در تکمله آورده که نام زمین اول رمکا
دا و خزانهٔ باد است دوم خلده و آن مسکن عقارب جهنم است سوم عرقه و آن
محل عذاب دوزخ است چهارم حرسا و آن آشیان ماران نیز آنست پنجم و هو
ملسا و حجاره که وقود آتش دوزخ اهل بود آنجاست ششم سجین و آن دفترخانهٔ
اهل فسق و فجور و شرک و جفاست کلا ان کتاب الفجار لفی سجین هفتم عجیبا
و آن موضع ابلیس لعین و اتباع و اشیاع اوست ثانی درکات که زیر
هفتم زمین است عددش بنص کلام الهی معین است لها سبعة ابواب درکهٔ
اول جهنم و آن جای گنهکاران این امتست دوم سعیر و آن نامزد ترسایانست
سوم حطمه و آن محبس جهودانست چهارم لظی مسکن ابلیس و سایر دیوانست
پنجم سقر محل عقوبت جباران و متکبرانست ششم جحیم مرجع مشرکان
و بت پرستان است هفتم هاویه و آن درک الاسفل باشد زندان
فرعونیان و منافقان است ثالث دریاهای شهور که بعد از
منافع و مجمع غرائب و بدایع باشد هفت است من بعده سبعة ابحر
اول بحر چین که طولش از مغرب تا مشرق و عرضش از اقصی ارض حبشه
تا منتهای زمین هند و در تفسیر کبیر آمده که مقدار این دریا در طول هشت
هزار میل است و در عرض دو هزار و هفتصد دوم بحر مغرب که دریای محیط
خوانند و یونانیان آنرا اقیانوس گویند و بدریای هند متصل است و

طول وعرض او بتحقیق معلوم نیست سوم بحر روم وافریقیه طولش پنجهزار
میل وعرضش ششصد چهارم دریای نیطس که از لادقیه میکشد تا قسطنطنیه
طولش هزار وسیصد میل وعرضش سیصد پنجم طبریه بزمین شام ششم
بحر جرجان که ابسکون گویند طولش از مشرق تا مغرب سیصد فرسنگ
هفتم بحیره خوارزم دورش صد فرسنگ **رابع** اقالیم که مساکن عالمیان ومواطن
او فتاده هفت است وجهة امتیاز اقالیم از یکدیگر دو سه کلمه واگر چه با این کتاب
چندان نسبتی ندارد ضروری الذکر مینماید بدانکه حکما ربع مسکون را
در جانب شمالی از خط استوا بهفت قسم کرده اند وهر قسمی را اقلیمی گفته
طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب ودر عرض متفاوت اند وسط اقلیم اول
شانزده درجه وکسری عرض دارد از خط استوا وغایت نهارش سیزده ساعت
وشهرهاء او خلنجو وخانفو باشد از چین وسراندیب وسیلان از هند وحضر
وعدن از یمن وحبشه ونوبه وزنکبار از ارض سودان اقلیم دوم عرض
وسطش بیست وچهار درجه باشد وکسری وغایت نهارش سیزده ساعت
ونیم واز بلاد او بانجو باشد از چین وبانجو از ماچین ومنصوره از سند وقنوج
وکنبایت از هند وعمان وبحرین وهرموز ویمامه وطایف ومکه معظمه
ومدینه مکرمه وینبع وبیتما وصعید مصر اقلیم سوم عرض وسطش سی
درجه ودو ثلث وغایت درازی روزش چهارده ساعت واز بلاد او قنوج
است ودهلی وزابلستان وسیستان ومکران وکرمان ویزد واصفهان
وفارس وحلوان وبصره وبغداد وبعلبک ودمشق وقدس خلیل ومصر و
اسکندریه وطرابلس وقیروان مغرب اقلیم چهارم عرض وسطش سی وشش
درجه است وکسری وغایت طول نهارش چهارده ساعت ونیم معظم
عمارات در وست وشهرهائی که مشهور است از بلاد سایر اقالیم وانشهرها

اودار الملک

اودار الملک خطاست وولایت کشمیر وکابل وبدخشان وتمام خراسان
وهمچنین طبرستان وجیلانات وری وقم وکاشان وتمامی اذربایجان
وخوی وسلماس وموصل وحمص وحلب وطرابلس وطرطوس تا طنجه مغرب
اقلیم پنجم عرض وسطش چهل ویک درجه باشد وربعی ونهایت طول الش
پانزده ساعت واز بلاد او خوجو وسوکجو باشد از ماچین وتبت وجمیع
ماوراء النهر وخوارزم با توابع ان وهمچنین شروانات وکنجه وبردع واذربیجان
وسیواس وقیساریه وقونیه وعموریه واکثر شهرهاء روم اقلیم ششم عرض
وسطش چهل وپنج درجه است وکسری وغایت نهارش پانزده ساعت ونیم
وانشهرهاء او خان بالق است وبیش بالق وقراقروم وکاشغر وطراز وفاراب
واما میه از روم وبند قیه از فرنک واندلس از مغرب اقلیم هفتم عرض
وسطش چهل وهشت درجه باشد وکسری وغایت درازی نهارش شانزده
ساعت واز مواضع مشهوره او سرای است وبلغار وقرم از ترکستان وکفه
وقوتوا از فرنک وزمین یاجوج وماجوج وارض صقالبه در این اقلیم است وقسمت
اقالیم برین وجه که مذکور شد در مجسطی مرقوم است والله اعلم **خامس**
از سبع عجائب سبع کوههاست که در قران وحدیث مذکور شده اول
ابو قبیس که تماشاگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله بوده دوم
حرا که انحضرت بجهت خلوت انجا تشریف میفرموده واین هر دو کوه در مکه
باشد سوم طور سینا که مناجات حضرت کلیم علیه السلام با متکلم قدیم
انجا واقع شده وان در حوالی مصر است چهارم طور سینا پنجم طور زیتا که
بقول اکثر مفسران والتین والزیتون اشارت بدین دو موضع است
واین هر دو کوه در ولایت شام باشد ومسکن زهاد وعباد وابدال واوتاد است
ششم جودی که کشتی نوح علیه السلام بر انجا قرار گرفت واستوت علی الجودی

واو در جزیره ایست نزدیک موصل هفتم کوه احد که مزار پر انوار سید
الشهدا حمزه رضی الله عنه در دامن اوست واین در طیبه طیبه باشد
سادس جواهر نفیسی که از معادن استخراج کنند هفتست یاقوت
ولعل وفیروزه والماس وزبرجد وزمرد ومرجان سابع جواهر گدازنده که انرا
فلزات گویند ومدار بسیار از مهمات بران باشد هفتست زر و
نقره ومس واهن وارزیز وسرب وخارصینی ثامن از نباتات انچه ثمره دارد
هفت نوعست اول انکه تمام ثمرهٔ او بخورند چون انجیر دوم انکه بیرون
ثمره تناول کنند ودرون نه چون عناب سوم انکه از درون ثمره بهره گیرند
واز بیرون نه چون پسته چهارم انکه انچه میان درون وبیرون باشد خورده
شود مانند خربزه پنجم انکه غذای دوائی باشد چون انار ششم انکه دوای
محض باشد چون اهلیلجات هفتم انکه مضر باشد چون خور قاتل تاسع
حیوانات غیر ناطق هفت نوع اند اول سم شکافته چون گاو وگوسفند
دوم گرد سم چون اسب واستر سوم سباع چون شیر وببر چهارم طیور چون
باز وعقاب پنجم حشرات زمینی چون موش وکنف ششم خزندگان بشکم
چون مار وعلق هفتم حیوانات چون حوت وسرطان ودر عالم انسان چون
تفکر کنند معلوم گردد که اعضاء مرکبهٔ ظاهره هفتست سر ودو دست
ودو پای وظهر وبطن واز اعضاء باطنه انچه شرفی دارد هفتست اول دل
که محل حرارت غریزی ومنبع روح حیوانیست دوم دماغ که مقر نفس وموضع
روح نفسانیست سوم جگر که قوام غذا ومسکن روح طبیعی است چهارم انثیان
که مجری منی یا مستقر ش که خادم اوست واین چهار بقول اعضاء رئیسه اند
پنجم شش که الت تنفس ومروحهٔ دلست ششم نخاع که متوسط است میان
اعصاب ودماغ هفتم زبان که ترجمان دلست والت نطق وواسطه

میان اعضای ظاهری وباطنی وهفت عضو که هست که بغایت محتاج الیه
اول مری واو راه گذر طعام باشد دوم معده که مطبخ او بود سوم امعا که ممر
فضلاتست چهارم زهره که بالوعهٔ صفراست پنجم سپرز که مستقر سوداست
ششم مثانه که وعاء ابیست از دم صافی شده هفتم کلیه که ستون بدنست والت
تمییز مائیت از دم دیگر اعضاء مفرده که بدن ازان مرکب شده هفتست
استخوان وگوشت وپوست ورگ وپی وغضروف ودر باب اطوار خلقت
انسانی چنانچه از مضمون کریمه ولقد خلقنا الانسان من سلالة الایة
مفهوم میشود هفتست سلاله از طین ونطفه وعلقه ومضغه وعظام ولحم
وخلق اخر ودر حدیث وارد شده که ع خلقتم من سبع ورزقتم من سبع واسباب
روزی که ازین حدیث واز فحوی فلینظر الانسان الی طعامه الایة معلوم میگردد
هفتست ودر سورهٔ عبس سمت تفصیل خواهد یافت واصول اطوار
اعمار انسانی نیز هفتست لترکبن طبقا عن طبق در اول ولادت رضیع
یعنی شیر خواره انکه فطیم باشد از شیر باز ایستاده ودرین هر دو حال اسم
طفولیت بروی اطلاق کنند پس ازان صبی است یعنی کودک نارسیده پس
بالغ یعنی رسیده ومحتلم گشته انکه شابست یعنی جوان وکمال قوت
شباب تا سی [illegible] وبعضی گفته اند پس کهلست یعنی دو موی شده
ودر اخر شیخ است یعنی [illegible] موی شده ودر اخر پیر ونهایت رسیده
وقوتهای مدرکهٔ انسانی هفتست باصره که الوان واضوا را مشاهده
نماید سامعه که اصوات والحان را بشنود شامه که روایح طیبه وکریهه
دریابد ذائقه که طعام را امتیاز کند لامسه که کیفیات از صلابت ولین وحرارت
وبرودت وغیران مدرک او گردد واهمه که ادراک جزئیات متعلق بدوست
عاقله که دریافت کلیات خاصهٔ اوست وقوای نفسانی نیز هفتست جاذبه

كذاشتها والحركت ارد ماسكه كه غذارا براى تصرف درونكاه داردها ضمه
كرد وغذا تصرف نمايد دافعه كه ثقل را دفع كند غاذيه كه غذا را براى بدل
ما يتحلل شبيه منغذى كرداند ناميه كه اجزا را بتناسب نشو ونما دهد مولده
كه توليد مثل كند باز درنكر كه درمنظر فقر وجود يعنى راس كه تختكاه سلطان
عقلست هفت روزنه واقع شده از نين وعينين ومنخرين ودهن وطبقات
عين كه ديده بان قلعه بدن وپاسبان وجاسوس پادشاه دلست هفت افتاده
صلبيه ومشيمه وشبكيه وزجاجيه وعنكبوتيه وعنبيه وقرنيه واصول الوان
كه باصره از وبهره مند ميكردد هفتست اول سفيد دوم سبز واين هردو
رنك لباس بهشتيانست سوم سرخ چهارم زرد واين هردو رنك جامه رعنايان
وجبارانست پنجم سياه واين رنك البسه دوزخيانست سرابيلهم من قطران
ششم كبود واين رنك اسمانهاست هفتم بنفش واين لونى دلربانست
وبعضى لونين اخيرين را مركب داشته اند وطعامى كه ذايقه درك ميكند
هفتست اول حلاوت چنانچه در شكراست دوم ملوحت چنانچه در نمك
سوم مراره چنانچه در حنظلست چهارم عفوصت بوجهى كه در مازوست
پنجم حرافت چنانچه در سپندانست ششم حموضت چنانچه در سركه است
هفتم دسومت چنانچه در دادهانست وتفاهت را كه بى مزكيست
داخل طعام نتوان داشت مكر بمجاز كه اين مسئله در اصول طب هفت
توضيح يافته واز شرعيات چون ملاحظه رود هرابينه بخاطر فهم در ايد
كه نزول قرآن بر هفت حرفست ان هذا القرآن انزل على سبعة احرف
ومراد يا لغات سبع است كما سبقت الاشارة اليه فى جميع القرآن يا هفت
وجه از وجوه لغات چون ادغام واظهار واماله وتفخيم وروم واشمام وتليين
در همزه يا هفت وجه از وجوه معانى چون وعده ووعيد وحلال

وحرام ومواعظ وامثال واحتجاج ديكر اسباع قرآن هفتست هر سبعى
چهل وپنج هزار وهشتصد وهشتاد وچهار حرف واين قول الكلبى بزه است
واز ائمه شام بروايت از مجاهد كه حروف را اعتبار كرده واما ايات
وكلمات هر سبعى متفاوتند وتفاصيل انرا كتاب انيس القراء متكفل است
كه سور طوال كه بجاى توريه منزل شده هفت است وچنانچه از ان سبق
ذكر يافته ديكر لباب وعرايس قرآن هفتست يعنى حواميم ودر كشف اللباب
از ابن عباس نقل ميكند كه لكل شئ لباب ولباب القرآن الحواميم ودر
عين المعانى از ابو الدرداء روايت كرده كه ما هفت حاميم را عرايس قرآن
ميكفتيم ودر بعضى احاديث كه ديباج قرآن حواميم هفتست وكلمات
شهادتين نيز كه اول اركان مسلمانى باشد هفتست واجبات اسلام
كه هر مسلمانى از ان چاره ندارد هفتست اول نماز وتر وان بمذهب
امام اعظم سه ركعتست همچون نماز شام بدو قعده ويك سلام وبمذهب
امام شافعى وتر سنت است از يك ركعت تا يازده وبمذهب امام
احمد وتر يك ركعت بيش نيست وبمذهب امام مالك سه ركعتست
بدو سلام وقنوت بعد از ركوع دوم زكوة فطر وكيفيت وكميت ان در سوم حج
تفسير سورة حج خواهد امد چهارم صله رحم ونفقه دادن مر اقرباء
درويش وبنسبت اغنيا وفقرا از ايشان شفقت ورزيدن پنجم خدمت
فرزند مر والدين را ششم خدمت وحرمت زن مر شوهر را هفتم خواندن
قنوت در وتر همه سال قبل از ركوع بمذهب امام اعظم ونزد امام شافعى
قنوت مسنونست در نماز صبح در ركعت دوم بعد از ركوع ودر وتر در نيمه
اخرين ماه رمضان وپيش امام مالك در نماز وتر در همه رمضان قنوت سنتست
وبعضى ائمه بجاى قنوت عمره را ذكر كرده اند ديكر واجبات نماز بقول

بعضی از ائمهٔ دین هفت است و اعضاء سجده یعنی انچه در نماز بزمین میرسانند
هفتست و در حدیث امده که فاسجدوا الله علی سبع و ان مواضع پیشانی
باشد و هر دو کف و هر دو سر زانو و سر انگشت از ابهام هر دو پای و مستحقان
زکوة اند دین روزگار هفت صنفند جهة انکه از اصناف ثمانیه که مصارف
زکوتند مؤلفهٔ قلوب بعد از عهد حضرت رسالت صلوات الله علیه
بکلی ساقط کشته اند بقول امام اعظم و هفت باقی مانده اول فقراء
و ایشان بقول اصح کسانی باشند که اندک چیزی و از کفاف ایشان
نبود دوم مساکین و ایشان انها اند که مطلقا چیزی ندارند سوم عاملان
که جمع اوردن عشرها منصوب باشند چهارم بندکان مکاتب پنجم وام
داران ششم غریبان محتاج هفتم فی سبیل الله یعنی غازیان و حاجیان
و دیکر حاجیان را طواف قدوم هفتست و طواف زیارت نیز هفتست
و طواف زیارت بمذهب ائمهٔ اربعه فریضه است و رعایت عدد هفت
نزد امام شافعی و امام مالک واجب و کبائر متفق علیه نیز هفتست چنانچه
در حدیث صحیح وارد شده که اجتنبوا السبع الموبقات یعنی پرهیز کنید
از هفت کناه هلاک کننده و ان شرکست و سحر و قتل نفس مؤمنه
بغیر حق و اکل ربوا و تصرف در مال یتیم بخوردن و ضایع کردن
و کریختن از صف جهاد و زنان محصنهٔ مؤمنه را بزنا تهمت کردن و محرمات
نسبی یعنی زنانی که بواسطهٔ قرب نسبت بر مردان حرام باشند بنص هفتند
مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر [و دختر برادر] و محرمات سببی یعنی زنانی که
بسببی از اسباب بر مردان حرام شوند هفتست مادر رضاعی و خواهر
رضاعی و مادر زن و دختر زن که مدخول بها باشد و زن پسر و زن
شوهر دار و جمع میان دو خواهر بوطی و اکر کسی بخطا لغزد سابل ادباب

نقرز

تصوف و اصحاب تعرف مشرف شده باشند و انند که نزد محققان ائمهٔ اسماء هفتست
الحی العلیم المرید القادر السمیع البصیر المتکلم و این اسماء سبعه اصول
و مرجع اسماء الهیه اند و دیکر بدلا که این امت هفتند و بدلا کسی را کویند
که چون از موضعی برود بدل خویش بکذارد و در همان موضع بصورتی که
او را بوده ببینند و هیچکس از غیبت وی وقوف نیابد بلکه همه کس او را حاضر
بینند و او بحقیقت غایب بود و ان شخص را که ببینند شخصی روحانی بود
باشد که بجای وی دیده شود **بیت** شیخ در مصر و خرقه در بغداد •
خرقه بازی چنین که دارد یاد • و حضرت شیخ قدس سره در شرح الفاظ
صوفیه اورده که بدلای سبعه بر قلب خلیل الله علیه السلام و در باب
هفتاد و سیوم که اخر فصل اولست از فتوحات فرموده که هر یک از بدلای
سبعه را یکی از اقالیم سبعه در قبضهٔ تصرف و ولایت اوست و ایشان
عارفند بلطایف موجوده در سبعه سیاره و اسامی ایشان عبد الحی و عبد
العلیم و عبد المرید و عبد القادر و عبد الشکور و عبد السمیع و عبد
البصیر اول بر قدم ابراهیم است و دوم بر قدم موسی سوم بر قدم هرون
چهارم بر قدم ادریس پنجم بر قدم یوسف ششم بر قدم عیسی هفتم بر قدم
ادم علی نبینا و علیه و علی جمیع الانبیاء السلام و مراد از قدم که حضرت
شیخ اعظم فرموده اند کمال تحقیق و جمال تخلقست باوصاف و اخلاق
ایشان و دیکر نزد سالکان لطایف سبعه و انوار سبعه باشد و تفصیل
انها موکول باطنابست و از اخبار و قصص معلوم شده که از پیغمبران انها
که کتاب الهی بر ایشان منزل کشته باتفاق هفت اند شیث و ادریس
و ابراهیم و موسی و داود و عیسی و محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
و جوانمردانی که ایشان را اصحاب کهف کویند بقول اصح هفت بوده اند

وسنین قحط در زمان یوسف علیه السلم هفت بوده کما اخبر الله تعالی
قال تزرعون سبع سنین دابا وخواب دیدن که بسبب خلاصی وصدق
او زندان بود بر هفت دایره است کما قال سبحانه وتعالی انی اری سبع
بقرات سمان الآیة واز متفرقات این باب انست که بادها که بعضی تو بر جهت
الهی ورخی نشانه هیبت پادشاهی اند هفت است اول صبا که از مطلع افتاب
وزند دوم دبور که از جانب مغرب اید سوم شمال که هبوب ان از طرف
قطب ظاهر باشد چهارم جنوب که از جانب قطب خفی پدید اید پنجم
نکبا که وزیدن او را جهتی معین نباشد ششم اعصار که حرکت او دوری
بود وبدان جهت او را گرد باد گویند هفتم عقیم که باد عذابست وان بحکم ربانی
از زیر زمین بیرون اید فارسلنا علیهم الریح العقیم ودیگر ایام که مدار شمار را
از منزلان باشد هفت است اول یکشنبه که اغاز هفته است و خدا تعالی در وی
اسمان وزمین افرید دوم دوشنبه که افتاب وماه در وی مخلوق شد سوم
سه شنبه وحوش وطیور در وی افریده شد چهارم چهارشنبه ظهور ینابیع
وقنوات در وی بود پنجم پنجشنبه بهشت ودوزخ را در وی افرید ششم
ادینه که سید ایام است وادم علیه الصلوة والسلم در وی از عدم بوجود
امد هفتم شنبه روز اخر هفته است ودرین روز چون افرینش تمام شده بود
هیچ چیز موجود نگشت ومانند این از سباعیات بسیارست وغرض از ایراد
این مقدار شناختن فضیلت این عدد است که ایات فاتحه را او موافق
افتاده واگرچه فی نفس الامر این عدد را بر سایر اعداد فضیلتی نبودی این همه
اشیا که مذکور شد برین عدد وقوع نیافتی بیت عطر بیزی صبا این همه برچیزی نیست
گلشنی هست که ان نکهت او عنبر بوست ، این همه دیدبر عشق بسازی شمر
خوبرویست که دین پرده که این فتنه ازوست اشارة حرفیرا ازجمله حروف

تهجی هفت

تهجی هفت حرف درین سوره نیامده ودران نکتهاست امام اجل در تفسیر
فاتحه اورده که قیصر روم بفاروق اعظم نامه نوشت ودر انجا یاد کرد که ما در
انجیل می یابیم که سوره ایست هفت ایه واز هفت حرف خالی هر که ان
سوره تلاوت فرماید هشت بهشت از ان اوست وان حروف ث وج وخ وز
وش وظ وفاست وما در کتاب انجیل بسیار وقت بجستن ان شتافتیم
وسوره ازین حروف خالی نیافتیم واگر در کتاب شما بدین منوال سوره باشد
عز اعلام اوران فرمایند تا دران باب فکری بصواب کرده شود عمر اکابر
صحابه را طلبیده نامه قیصر بدیشان نمود والتماس چنین سوره در مصحف مجید
ابی بن کعب در مکتب ادب از معلم وما ینطق عن الهوی سبق گرفته بود علی
الفور گفت ای خلیفه زمان ومظهر امن وامان ان سوره مطلوبه فاتحه
الکتابست که هیچ یک از حروف سبعه در وی نیامده پس فاروق جواب
نامه قیصر نوشته سوره فاتحه فرستاد وگفت انچه تو میطلبیدی مفتاح
خطاب وفاتحه کتاب ماست قیصر بعد از مطالعه نامه وتلاوت سوره
اسلام اورد وببرکت فاتحه ابواب فتوحات ایمانیه بر و مفتوح گشت در
تفسیر مفاتیح الغیب مذکور است که هر یک ازین حروف سبعه که در فاتحه
نیامده اشارت بصفتی است از صفات دوزخیان که قاری این سوره از ان
دور خواهد بود ودر بعضی کتب امده که ث اشارت بثقل اوست
وج بجوع وخ بخسران و ز بزجر وش بشقاوت وظ بظلام وف بفتور
واین صفتها دوزخیانست واهل بهشت ازینها مبرا ومعرا باشند وبعضی از اکابر
فرموده که ث اشارت بثبور است وقاری فاتحه ازین صفت دور است بلکه ثبور
ازان ارباب فجور است دعوا هنالک ثبورا ج ایمانی بجزع اصحاب نارست
تالی فاتحه را با جزع وفزع چه کارست لا یحزنهم الفزع الاکبر خ عبارت

ازخوف وهراس است وبناء امان خواننده قرآن اقرأ القرآن بغايت منبع الامان
خوف ازان دوزخيان ناشناس است لا بشرى يومئذ للمجرمين ز اشارت بزفير
ش عبارت از شهيق است قارى اقرأ الكتاب باستماع نغمات فبشر عبادِ
حظ اوست زفره وشهقه اصوات منكرهٔ هر ملحد وزنديق است لهم فيها
زفير وشهيق ظ نشان ظلمت سقر است وانكه فاتحه خواند نور انوار لمعات
آفتاب اظهر است تيرگى وتاريكى بهرهٔ هر منافق ابتر است ظلماتٌ بعضها
فوق بعض ف علامت فراقت وجزاى تلاوت فاتحه بشارت وصال
وتلاقى است حجاب بعد وفراق از ان اهل خلاف وشقاق است كلا انهم
عن ربهم يومئذ لمحجوبون وامام اجل فرموده كه اين هفت حرف دليل است
بر انكه قارى فاتحه را هفت عقوبت نباشد وهفت كرامت باشد ث او را
ثبور نباشد وثواب موفور باشد وعنده حسن الثواب ج او را جزع نوميدى
نباشد وجنت جاويدى باشد جنات عدن يدخلونها خ او را خوف عذاب
نباشد خلود در حسن المآب باشد هم فيها خالدون ز او را زفير نباشد
زياده در ملك كبير باشد للذين احسنوا الحسنى وزيادة ش او را شهيق نبود
شراب رحيق بود يسقون من رحيق مختوم ظ او را ظلمت جحيم نبود ظلال نعيم
بود في ظلال وعيون ف او را فراق نباشد فيض تلاقى باشد الى ربها
ناظرة انها كه روز قيامت بى كرامت تلاوت فاتحه بعرصهٔ عرصات
ايند در حجاب بعد وحرمان سراسيمه وبى سامان مانند وانها كه از قراءت
او بهره مند واز دولت قبولش سربلند باشند در مهمانخانه ذا الوصال
بر سر مايدهٔ فضل وافضال نشانند ميزبان قدس ايشان را بر بساط نشاط
نعيم انس پيش نهد ساقى عنايت لا يزال از شراب تجليات جمال قدحها
مالامال بديشان دهد بيت خوشا انزمانى كه ساقى تو باشى •

بريزى تو برما نده جهاى جانى

بريزى تو برما نده جامهاى جانى • خوشا انزمانى كه هر ذره از ما • برقص اندرايد
كرد بى سقايى • ز شورى كه برد اين زن زاج جوانى • ز شورى كه برد اين دل عروج منازل •
وچنانچه هريك ازين حروف سبعه كه درين سوره نيامده اشارت بصفتى است
كه خواننده فاتحه از ان مقدس ومبراست بيست وپنج حرف ديگر كه در فاتحه
امده هريك عبارت از منقبتى است كه قارى اين سوره بدان مزين ومحلا
ا الف طاعت ب بركت متابعت است ت تمامى نعمت ح حقايق
حكمت د دولت بيزوال ذ ذوق شوق جمال ر راحت غيبى
س سلوت لاريبى ص صفاى كرامات ض ضياى مقامات ط طهارت
صفات ع علو درجات غ غناى كامل ق قوت طى منازل ك
كمال معرفت ل لقاى عوارف م مشاهدهٔ صنايع جبروت ن نظارهٔ بدايع
ملك وملكوت و ولايت توفيق ه هدايت طريق تحقيق ى يقينى
رهاننده از شوايب شكوك ورساننده بكمال محبت مالك الملوك
اين همه صفات وسمات خواننده را دست دهد كه بوى جذبهٔ
عنايت ازلى مرغ روحش را از اشيانه اوصاف بشرى بهواى فضاى
صمديت رساند ودر بيخودى بخودش از نظر بخشد كه جمال متكلم درايينه
كلام معاينه تواند ديد واز وراى حجاب صوت وحرف جلوه حسن
معنى قديم مشاهده تواند نمود بيت كجا نور جمال معنوى را جلوه گر بيند •
مگر انكو حجاب صوت وحرف از پيش بردارد • چه بويى تيمار كرد ساحل تقليد
كم كرده • نهنگ اسا بسوى قلزم تحقيق روى ارد • ودر تيسير المطالب
فرموده كه حروف چهار قسم اند على واعلى ودنى وادنى اما حروف علية
هفت است وتركيب صانع كله مجتمع اوست واعلى هفت ديگر كه لفظ
طريق سمح دال بروست وحروف دنية نيز هفت است كه غضب تذ ودجامع

الف و هشت حرف باقی که در فاتحه نیست ادناست و از و کلام عربی منتظم ١٢١
نشود و سورهٔ فاتحه از آن حروف خالیست و مقطعات قرآنی حروف علی
واعلاست و در حروف دنی وادنی نیست و نزد بعضی حروف اعلی لاهوتی
باشد و علی جبروتی و دنی ملکوتی وادنی ناسوتی و چون حبل المتین
فاتحه درماندگان مضیق بشریت را از چاه ناسوت خلاص داده بیادگاه لاهوت
میکشد لاجرم حروفی که تعلق بناسوت دارد در و نیامده و گفته اند حروف
مقطعات که در اوایل سور واقع شده و اسرار همه قرآن در و ودیعت نهاده اند
چهارده است که نصفی باشد از حروف تهجی و چهارده دیگر باقی مانده و چون
فاتحه مرات حقایق قرآن و جامع دقایق انست ازان چهارده باقی نصفی دارد
و از نصفی خالیست تا با مقطعات که خزاین رموز و اشاراتست در قبول نصف
مشابه باشد و در کتاب بیان فی اعجاز القرآن فاتحه را کلید مخزن مقطعات
میگوید و انرا که اول مقطعات الف لام است و آخرش نون و فاتحه
در مبدا و منتها بهمین حروف موافقت دارد مؤید این سخن توان داشت
و انکه کلمات فاتحه با بسمله بیست و نه افتاده مطابق سوری که فواتح آن بحروف
مقطعه آراسته است هم مقوی کلام سابق تواند بود و اینجا دیگر نکتهٔ
هست که مضمار بیان را گنجایش جولان آن نیست **بیت** دلی پر گوهر اسرار دارم
ولیکن بر زبان مسمار دارم ٭ ندارم قوت گفتن وگرنه ٭ دریغم نی سخن بسیار دارم ٭
اشاره انتهیه قبلا ازین بر زبان قلم که فارس جوانمردی و کرمست در
کلمه در شرح اسماء خمسه که در سورهٔ فاتحه آمده گذشته بود و من تمام الجود
الوفاء بالعهود باید دانست که باز آن پنج اسم که در فاتحه مبین است یعنی الله
و رب و رحمن و رحیم و مالک پنج صفت از صفات بندگان اعنی عبودیت
و استعانت و طلب هدایت و امید استقامت و استدعاء نعمت

مقرر و معین

مقرر و معین گشته که اسماء خمسه بر صفات پنجگانه انطباق می یابد عبودیت
بازاء اسم الله و استعانت متوجه اسم الرب و طلب هدایت در مقابله اسم الرحمن
و جستن استقامت در برابر اسم الرحیم و درخواست نعمت موازی اسم ملک
یا مالک گویا زبان نیاز بندگان امیدوار در صورت عرض احوال بحضرت
ایزد کارساز بدین وجه مینماید که ترا میپرستیم که خدایی در استحقاق عبادت
یکتای بی همتایی و از تو یاری میخواهیم که پروردگاری و اعانت و مددکاری
و نو میکند ادی و از تو راه راست میطلبیم که بخشاینده در توفیق و هدایت
بکلید بخشش و عنایت کشاینده و استقامت از تو طمع میداریم که مهربانی
و در وان تا بر طریق استقامت نگاه داشتن میتوانی و با فاضه نعمت
تو امیدوار میباشیم که خداوند و پادشاهی و از خوان انعام عام خود بذل گنج
هرچه خواهی بهر که خواهی **بیت** هرچه خواهی بهر که خواهی دهی ٭ نیست با جود
امل را کوتهی ٭ زنده از تو هر که جانی بود ٭ بخته از تو هر که نانی بود ٭
در تفسیر کبیر آورده که ارکان خمسه اسلام را تجلی این پنج نام روی نموده اند
و آن پنج گوهر گرانمایه از معدن برکت این نامها ظهور فرموده کلمه شهادت
از تجلی اسم الله است و چون این نام تمام نشود اقامت نماز از تجلی اسم الرب است
و تربیت ایمان جز بمدد نماز نباشد که علم الایمان الصلوة ایتاء الزکوة از
تجلی اسم الرحمن است چه در اسم رحمن مبالغه رحمت و مقتضی ایصال
نفع بفقرا جز بسیاری رحمت نیست فرضیت صوم رمضان از تجلی اسم
الرحیم است که چون صایم گرسنه گردد درد دل گرسنگان بشناسد و بحکم
ارحموا ترحموا بر ایشان ببخشاید و جوب حج بیت الله از تجلی اسم مالک یوم
الدین است چه آن سفر مبارک بواسطه مهاجرت اوطان و مفارقت
اهالی و اولاد و اخوان و پوشیدن کفن و اداء لبیک اجابت و غیرات

١٢٢

مشابه سفر قیامت است که ظهور ملکیت و مالکیت در آن خواهد بود و امام
ابو سعد دمشقی در مصابیح الانوار آورده که این پنج نام بازاء این پنج کلمه‌اند
که باقیات صالحات اشارت بدانست و فاضلترین همه کلمات است یعنی
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم الله بازاء کلمهٔ تسبیح است چه تسبیح تنزیه حق است و تنزیه بی معرفت
ممکن نیست و معرفت بغایت بعید الغور است چنانچه اسم الله که آن نیز
ابعد اسماست و از جهت غور در آن رب بمنزلهٔ کلمهٔ تحمید است چه حمد
مشعر است بنعمت و آن از فیض آثار ربوبیت باشد و رحمن بازاء کلمهٔ تهلیل
جهت آنکه چنانچه ترکیب آن کلمه از نفی و اثبات واقع شده که از تجلی لطف
و قهر بنده اسم رحمن نیز دلالت بر هر دو صفت دارد از این معنی شمهٔ تقریر
یافته و رحیم بمنزلهٔ کلمهٔ تکبیر است زیرا که چنانچه کبریای الهی در روز
عرض اکبر بر خلق ظاهر گردد رحمت رحیمی نیز در آن روز ظهور
اتم پذیرد و ملک یا مالک بازاء کلمهٔ تمجید است برای آنکه این کلمه مشتملست
بر تبرا از حول و قوه خود و التجا بمالک ملک و با وجود ملکیت و مالکیت
حق هیچکس را حولی و قوتی ثابت نیست چون کوکب دری عظمت از افق
لمن الملک پرتو وحدت بر ساحت صفات بشریت اندازد صدمت صولت
ذی الجلال از غمام غیرت درخشیدن گرفته رخوت بنگاه انانیت را
بتمامی بسوزد و نابود سازد بیت چو عنقا پر و بال خود برای جلوه بگشاید •
چه باشد پشهٔ مسکین که آنجا در شمار آید • مجال جلوه کی باشد سها را
در چنان میدان • که خورشید جهان آرای روی خویش بنماید • امام
یافعی آورده که در فاتحه پنج نام عظیم القدر شریف الاصل واقعست که
شرف فاتحه بر باقی سور قرآن بواسطهٔ آن اسماست و آن اسما در اول

لوح محفوظ

لوح محفوظ مسطور شده چنانچه در اول قرآن مذکور است و سواد قائمهٔ
عرش را بزیور کتابت این نامها تزیین نموده‌اند و جواب کرسی را بنقش الفاظ
این جواهر قیمتی تحلیه فرموده و اسم اعظم که سبب اجابت دعوات همانست
در میان این پنج اسم گرامی پنهانست و گفته‌اند انسان را بدنیست و طبعی و دلی
و روحی و عقلی حق سبحانه و تعالی بهر یک از این اسماء بر یکی از این اشیا تجلی فرمود
تا آن چیز بهرهٔ خود را از آن اسم عزیز دریابد صفای روح انوار اسم الله تربیت بدن
از برکت اسم الرب است نور دل از پرتو اسم الرحمن است قوت طبع از آثار اسم
الرحیم است فیض عقل از لمعهٔ اسم ملک و مالکست و بیان مناسبت هر یک
از اینها با هر یکی از این اسما زیادت ازین مجال میطلبد و در لطایف التفسیر
آورده که این پنج نام سالکان را از بیدای ضلالت بفضای دلگشای هدایت میرسانند
جهت آنکه بحکم آیت و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد
ضل ضلالا بعیدا اصل ضلالت کافر بودنست بدین پنج چیز و بر تقدیر
اساس هدایت مبنی بر ایمان باشد بدین پنج چیز و تقریر این معنی از کلمات
مضمون ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین
بر چمن خاطر هوشمندان می وزد و چون دانسته شد که ایمان بدین پنج
چیز لازم است بباید شناخت که در ضمن هر یک از این اسما ایمان بیکی
از اینها اندراج دارد اسم الله صریح آمده و هویدا و ایمان بدو ظاهر است
و پیدا اسم رب متضمن ایمان بفرشتگان است چه تربیت عالمیان
اکثر بوساطت ایشان است اسم رحمن منطوی بر ایمان است بکتب
آسمانی چه معانی کتب عمومی دارد بنسبت خاص و عام چون رحمت
رحمانی و اسم رحیم مشتملست بر ایمان بانبیا و رسل چه فیض ایشان
چون رحمت رحیمیت خاص است بمتابع شرایع و تابعان سبل و اسم ملک

اشتمال دارد بر ایمان بروز قیامت ولفظ متعلق بدانست از عقوبات
زندان ملالت ومثوبات بوستان کرامت ودر مفاتیح الغیب آمده که
قبله پنج است بیت المقدس وان قبله اهل امانت بیت معمور وان
قبله روحانیانست عرش مجید وان قبله کروبیانست حضرت جلال احدیت
وان قبله دل عارفانست فاینما تولوا فثم وجه الله ومراد ازین سما با ذاکی
ازین قبلهاست وشرح این سخنان را عرصه اوسع ازین باید والله واسع
علیم صحیفه ثانیه در لفظ متعلق بمعانی فاتحه وحقایق آن دارد مشتمل بر
مقدمه وصفت اصل مقدمه در ترجمه این سوره مکرمه ووجه نظم
آیاتش با یکدیگر بدانکه اکابر دین را این سوره را ترجمها نوشته اند واز جمله
آنجمله امام حقانی شیخ سعید الدین فرغانی در مفاتیح العباد آورده منکور
میکردد الحمد هر حمد وآفرینی که از ازل تا ابد موجود ومعلوم بود وهست
وخواهد بود جمله آن بتمام وکمال لله مر خدایرا که اوست مسمی وموصوف بهمه
اسما وصفات کمالست که جامع کمالاتست رب العالمین آفریننده وپرورنده
وتربیت کننده همه عالمها وعالمیان است بوجود بخشی وپرورردکاری ونیکو
کنند کی حال ایشان بهر چیز بدان محتاج خواهند الرحمن بخشاینده وجود
باردیکر در آخرت بعد از فنا شدن وبعدم رفتن الرحیم بخشاینده نیز
بشفقت وتربیت برمؤمنان وبیهشت در آوردن واز دوزخ خلاص
دادن مالک یوم الدین پادشاه وحاکم ومتصرف در عین روز جزا
اکر خواهد بقهر دکر از محضر حاضر کرداند واکر خواهد بحکمت
عدلیت در توقفش بدارد ایاک نعبد ترا می پرستیم وبس خداوندا که غیر تو
مستحق عبادت نیست وایاک نستعین واز تو یاری میخواهیم وبس در عبادت
وقبولان اهدنا مارا راه نمای خداوندا الصراط المستقیم براهی راست

دان قبله ثانیه است وکعبه معظمه

در اعتقاد واقوال وافعال واخلاق که آن راه متوسط باشد میان
افراط وتفریط وغلو وتقصیر صراط الذین انعمت علیهم که نعمت دوستی وخطاب
نبوت ورسالت وولایت وصلاحیت وشهادت برایشان رحمت وانعام
کرده وانعام وبسلوک آن راه ایشانرا بنحو دنزدیک کردانیده غیر المغضوب
علیهم نه راه آنکسانی که دراینده ایم مرض غضب تو درآمده اند وبآن سبب
بر کفر اقدام نموده ولا الضالین ونه نیز راه آنکسانی که بعد از وجود
در راهها منحرف وسبل مخالف سلوک کرده اند واز راه عدل واحسان
وحقیقت اسلام وایمان کمراه شده امین چنین باد ووجه نظم این
آیات با یکدیگر علما را سخن بسیاست امام برهان الدین نسفی در کشف الحقایق
آورده که اکر کسی در نظم ایجا آیات این سوره تامل کنند بنظر اول بر وظاهر
کردد که هیچ آیتی نیست الا که در معنی هست که تشویق میکنند یعنی آرزومند
میکرداند بآیت ثانی تا آخر سوره واز این سخن مفهوم میشود که هر آیت
سابق از این سوره محرک ذهن است بمعنی آیت لاحق ودر تفسیر فناری آورده
که وجه تلفیق آیت اول از فاتحه بسمله آنست که ابتدا ببسمله نعمتیست
که حاصل نشود مکر بعون الهی وتوفیق پادشاهی پس ذکر جمله بعد از حصول
آن نعمت عین صواب باشد ومحض حکمت ویکی از علما فرموده که حق
سبحانه خواست بنده کان را خود که محض جود بنعمت وجود منعم کردانیده
بود ادای وظایف حمد وثنای خود تعلیم دهد کلمه الحمد لله بدیشان
فرستاد وسبب استحقاق حمد را که ایجاد وتربیت است بلفظ رب
العالمین از پی در آورد تا معلوم کردد که سزاوار سپاس ومستحق ثنای بی
قیاس خداوندیست که بنده بکرم محض آفرید وبمحض کرم پرورش فرمود
وچون فلاسفه حق را سبحانه موجب بالذات شناسند وکویند او را

در فضل و اختیاری رحمت و بی اختیار از وصف و میباید پس بقول ایشان
حق را بر آفرینش و پرورش که بی اختیار از وی صادر شده حمد و ثنا لازم نباید
بود سبحانه بنفی سخن ایشان را بایت الرحمن الرحیم نفی کرد چه این رحمت خصوصاً
از اختیار است و معنی سخن بدین راجع شد که خلق و تربیت باختیار من بوده
و از روی رحمت و تفضل واقع شده پس من متفضلم در این کار و بر هر چه خواهم
قادر مختار بیت در دو جهان قدرت مطلق کراست • قدرت بی عجز بحق کراست •
صاحب قدرت نبود هیچکس • قادر مختار خدایست و بس • و چون مؤمنان
طوق حمد قادر منان در گردن جان فکنده زبان سپاس داری میگشایند
جمعی دیگر بی سامان سر از خط فرمان بر تافته و متعرض محامد حق ناشده از
طریق شکر گذاری اعراض مینماید لاجرم وعده حامدان و وعید معرضان
مالک یوم الدین اند راجع را بعد از آنکه علم بنده بدان که خداوندی
که موصوفست بصفات سزاوار است استحقاق حمد و ثنا تعلق
بمعلومی معین گرفت حق سبحانه از تنگنای غیبتش بفضای خطاب
رسانید و بر ایاک نعبد مقدمات عبادت او را تمهید نمود و چون
بسبب نسبت عبادت بنفس او توهم عجب بود با ایاک نستعین تقران
فرمود تا داند که عبادت موقوفست باعانت حق و چون طریق اعانت
بسیار است بیان معونه مطلوبه یعنی هدایت که مقصود کلی و مقصد
اصلی است داعی را تلقین کرد که اهدنا الصراط المستقیم و چون مجموع
راهها باعتبار آنکه موصل بحضرت اوست که و الی الله المصیر صفت
استقامت دارد علی الاطلاق اما در مطلقات هیچ شری متصور نیست
بلکه ظهور فواید بتمییز رتب و اختلاف جهات و طرق است چنانچه در
تکمله نیز از این صحیفه شمه گفته خواهد شد لاجرم او را طلب راهی فرمود

که بودی موصل باشد بمقصد و آن راه جمعیت که خلعت نعمت در
ایشان پوشانیده اند چنانچه فرمود صراط الذین انعمت علیهم و چون
بنظر تحقیق و استبصار عاقبت امر و خاتمت کار اعتبار دارد و بسیار کسان
باول نعمت ارشاد رضا و هدایت بود و باخر در مهلکه غضب و خطرگاه
ضلالت افتادند چون ابلیس و بلعم و امثال ایشان مناسب بود بایت غیر
المغضوب علیهم و لا الضالین بیان کمال نعمت فرمودن تا معلوم گردد
که نعمت کامل آنست که از غضب الهی و خطر مکر الهی سالم مانند
و بسلامت بمنزل دار السلام رسند بیت تا ننهی پای بدار النعیم •
هیچ مباش ایمن از اندوه و بیم • خواجه بدان غره که در خیر نیست • عاقبت
کار چه داند که چیست • و محقق صمدانی سید علی همدانی روح الله روحه
در این باب کلمه چند فرموده و شمه از سر نظم آیات فاتحه با حقیقت تلاوتش
بعبارات خوش و اشارات دلکش باز نموده و آن اینست که قاری این سوره
باید که چون اعوذ بالله گوید از شرور و مکاید و اضلال اعدا از نفس
و هوا بحصن عصمت فاطر کاینات پناه گیرد و در مرات بسم الله ذات
مقدس متما که قیوم کاینات متجلی داند و از جمیع اشخاص و افراد وجود را
بقوت فیض قیومی قایم بیند و در الرحمن الرحیم عموم امطار الطاف جمالی
و خصوص آثار انوار کمالی بر ظواهر و سرائر مظاهر متواتر و متوالی یابد و در
الحمد لله فیضان انعام و افضال و سریان جود و نوال آنحضرت در جداول
اعیان جاری بیند و جمیع عوالم ملکی و ملکوتی و علوی و سفلی را در
تربیت آثار ربوبیت که رب العالمین از آن خبر میدهد با پرورش
تمام و فوائد ما لا کلام مشاهده نماید و در تکرار الرحمن الرحیم شهود
تجدد امواج بحار رحمت بر حقایق علویات و سفلیات او را در دریای

توحید غرق گردانند و بدایت دایرهٔ ازل تا نهایت نقطهٔ ابد پیوند
در اینجا جمال طلعت مالک یوم الدین از منظر عرفان جلوه گری کند پس خادمان
حدوث طالب را در آستانهٔ نیاز اندازد تا ملازمت آداب عبودیت بر خود
واجب داند سر ایاک نعبد خلعت وقت او شود پس چون صولت عواطف
عزت سایر هستی عابد را از اشعهٔ انوار معبود محو گرداند و از مفازهٔ فنا بعین
الحیوة بقا رساند غیر جناب احدیت را حولی و قوتی نبیند و جز حضرت
صمدیت را ناصری و معینی نداند حقیقت ایاک نستعین از صفحهٔ صدق
و یقین برخواند پس در آینهٔ فاستقم کما امرت اخطار دواعی و اوهام
فاسده و آفات بواعث تصورات باطله که مزاحم منهج صواب و موقد
نیران حجاب‌اند مشاهده افتد بزبان اخلاص در طلب تایید ربانی بدعای
اهدنا الصراط المستقیم گویا گردد پس اقتفاء آثار مبارزان صفوف استقامت
و سابقان منازل کرامت که مهتران بارگاه نبوت و سروران عرصهٔ
ولایت‌اند تمنا کند صراط الذین انعمت علیهم گوید پس رقاب همم
مردودان بساط قرب را بیند باغلال دواعی هوا قید کرده و صدمات
عواصف غیرت اقدام سعی خطرورزان عرصهٔ کرامت را بیند شهوات
بشر و سطوات خواطف عزت جناح سیر مخذولان تیره روان را
بیرون سوخته غیر المغضوب علیهم و لا الضالین گفتن آید جهد
کن تا از روایح سعادت این معانی بوی بمشام جان تو رسد و از آن
بوی گلزار اسرار ام الکتاب راه یابی **بیت** این نخبهای که از عقل کلست •
بوی آن گلزار سرو و سنبلست • بوی گل دیدی که آنجا گل نبود •
جوش مل دیدی که آنجا مل نبود • بو قلاوزست و رهبر مر ترا •
میکشد تا خلد و تا کوثر ترا • دفع کن از مغز و از بینی زکام •
تا گر بریح الله

تا گر بریح الله در آید در مشام • آن بود بینی که او بو چین بود • بوی او را جانب
روحی برد • هر که بوش نیست بی بینی بود • بوی آن بوییست کو دینی بود •
و چون اجمالا شمهٔ از معانی فاتحه بصورت ترجمه بر لوح تقریر نقش تصویر
پذیرفت اگر برخی از تفاصیل این سخنان که بر هر یک از الفاظ و کلمات
معجز بیان آن مترتبست رقم اثبات یابد تا عذار حال این ترجمه بخال جامعیت
آراسته گردد نزدیک اهل قبول از روش حکمت دور ننماید و هو الحکیم
الودود و با آنکه خطابی فاتحه از سر حد آن معنی تجاوز نموده که حیز عبارت را
گنجایش یکی از هزار تواند بود **بیت** عبارت کی تواند زو خبر داد • اشارت
در رهش سر داد بر باد • بلی اندیشه را دادند پرواز • نشد بر کس هویدا رمز
این راز • همه جستند گنجینه نهان بود • همه خوردند و دریا همچنان بود •
بعضی از سخنان علماء دین و برخی از کلمات کبراء عالم یقین که در طی این
آیات سبع فرموده اند در طی اصل که جامع چند وصل و فصل باشد
بظهور خواهد رسید لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید **فصل اول** در آنچه
تعلق بآیت اول دارد الحمد لله رب العالمین تعلیم میفرماید که ای
بندگان چون شما برای عبادت مخلوقید که و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون پس در مقام عبودیت که محل قرب و مناجاتست که با من که
معبود بحقم قبلهٔ حقیقی شماام حمد گویید مرا باعتراف باینکه حقیقت حمد
مطلق و ثنا بحق مخصوص است بمعبود و خداوند ازلی ابدی که اوست
مستحق ثنا و سزاوار محمدت بی منتها و پاکست از هر چه شایبهٔ ذم تصور
توان کرد و منعم حقیقی عالمیان و رزاق پرورنده ایشانست و خدا و پروردگار
بحق و خداوند مطلق نیست **بیت** کو هر کسان کرمش کن فکان •
غرق بحر نعمش انس و جان • جود و وجود از نعم عام او • هر که جزا و منعم

از انعام او • حضرت معبود حقیقی عز شانه را که چون ذات کامل خود را بصفات
جمیله خود مثنی و حامد بود بحمد و ثنائی که از طوق بشر خارج است کما قال
صلی الله علیه و آله و سلم لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
خواست که بالسنه اعیان ممکنات نیز محمود و ممدوح گردد ستر ثنا و محمدت
خود بر الواح اذان و اعین و قلوب سامعه صافیه ایشان نوشت تا ذرات
کائنات از حمد و ثنا ایشان بحسب مراتب قابلیت و درجات استعداد
و صلاحیت خود بهره یافته بودند بلسان حال و زبان قال بتسبیح
و تقدیس او مشغول گشتند و ان من شیء الا یسبح بحمده بیت بذکرش هر چه بینی
زبانیست • وزو هر ذره تسبیح خوانیست • و در نهایت مراتب ظهور
که خلاصه اش وجود کامل خاتم انبیا علیه من الصلوة اکملها بود صورت
حمد او بسورة الحمد متولد شد و از ندای اجابت سمع الله لمن حمده متصاعد
گشت فهو الحامد المحمود و الحمد منه بدا و الیه یعود و ازینجهت محققان فرموده اند
که حمد حقیقی جز نفس خود عبارت از بث الاء و نشر نعما و اظهار محکمات
افعالست که مقتضی حمد و موجب ثنای اوست چنانکه در معنی شهد الله
انه لا اله الا هو گفته اند مراد ازین شهادت ایجاد اشیاء الدالة است بر وجود
او که شواهد ناطقه اند بر وحدانیت ذاتش یعنی چون رب العزة جل ذکره
بنفس خود شهادت داد بر وحدانیت ناطق گردانید همه اشیا را بان شهادت
شعر وقد شهدت کل شیء له • بتوحیده عند اهل الشهود •
بیت بر صنع تو هر قطره ازین بحر دلیلی • بر ذات تو هر ذره بتوحید گواهی
و ظهور این شهادت از اخرین مراتب وجود که شخص سید المرسلین بود
علیه افضل الصلوات و التحیة همچنانکه بقول نفس شهود حق عز اسمه
آمد که شهد الله الا هو ثنا و محمدت او را نیز ظهور ازین مظهر کامل هم بکمال

اوشد که الحمد لله رب العالمین ورد ثنا و تلاوت او ورده که حمد زبان حالی
ظهور کمالات و حصول غایاتست از اشیا و حقیقت این حصول و ظهور
ثنا انهاء فایق و مدحهای لایق است مر حضرت خالق مبدع را که این خصایص
و غایات در ایشان مندرج ساخته و دیگر بار بمحض قدرت و یمن حکمت
از قوت بفعل بیاورد بیت نظر بگشای که هر ذره با تماهی • نمیگویند بجز حمد الهی •
وصل حمد ثنا بر جمیل اختیاری از نعمت و غیر آن و مدح ثنا بود بر جمیل
مطلق چنانچه گویند حمدت زیدا علی علمه و نگویند علی حسنه و در هر دو مدحته
گویند و بعضی هر دو را مترادف دانند و در فایق فرموده که الحمد هو المدح
و الوصف بالجمیل و در تفسیر امده که و قیل هما اخوان و معنی ان هم مترادفانند
و قول صاحب کشاف که و نقیض الحمد الذم اموید ترادفست و امام قادری
حمد را ثنا بر جمیل مطلق داند و دلیلش از قرآن لفظ مقاما محمودا باشد
و نکته الصبر یحمد فی المواطن کلها تقویت قول او نماید مگر حمد را بمعنی
رضا دانند که دفع ان شبهه کند و حق انست که حمد و مدح در لفظ
و معنی بهم نزدیکند و بحقیقت هر دو ثنا بجمیل و وصف حسن است
بر وجه تعظیم و تبجیل بر احسان و غیر آن از فضائل ذاتیه و محاسن صفاتیه
و نقیض هر دو ذم است اما میان ایشان فرق هست بانکه حمد بر افعال
حسنه اختیاریه است عرفا و مدح بان مخصوص نیست و حمد نمیباشد
الا بعد از احسان و مدح قبل از ان و بعد از ان وقوع مییابد و مدح
منهی عنه بروایت حدیث مقداد رضی الله عنه که احثوا التراب فی
وجوه المداحین و حمد مامور بهاست هم بحکم حدیث که من لم یحمد الناس
لم یحمد الله اما شکر تعظیم منعم است باعتراف نعمت و اصل او بشاکر
قولا و فعلا یعنی بلسان و ارکان و جنان پس شکر بحسب موارد ثلاث از حمد

ومدح اعم است وبحسب متعلق که همین نعمت باشد وپس اخص وعلما را
در مباحث تعریفات الفاظ ثلاثه وفرق میان ایشان سخن بسیار است
وساحت اوراق احتمال کنجایش آن نداود وانچه اینجا دانستن آن از لوازم
باشد آنست که ایراد لفظ حمد دون مدح اشارتیست بانکه معبود بحق
جل شانه قادر ومختار است وانعام واحسان او نه با یجاب بل باختیار ود ود
اختیار لفظ حمد بر شکر آنکه حمد عام است بر جمیع نعم خواه مخامد واصل باشد
وخواه نی بخلاف شکر که ان بحسب انعامی است که منعم علیه وصول یابد
وبی شک اول افضل است وثنا بران وجه اتم واکمل چه بنده در کفتن
حمد معترفست بانکه الهی تو مستحق حمدی بر جمیع نعمتها انچه بمن رسیده
وانچه نرسیده ومن ترا بر همه حمد میکویم واهل حمد میدانم ودیکر انکه مورد
حمد زبانست وذکر نعمت وثنا ولی نعمت لابد تو بود واز اعتقاد وعمل
جوارح بر مکان نعمت ومکانت منعم دلیلی واضح تر جهت آنکه عمل قلب
مخفیست وکس بر آن اطلاع نه واعمال الجوارح محتمل غیر تعظیم نیز هست
مثلا قیام منعم علیه در وقت ورود منعم ممکن که نه از جهت تعظیم باشد
بلکه شاید که در اثنا قعود متعذر بود بخلاف عمل لسان که آن نطق است
وافصاح از هر خفی میکند وهر مشتبه را منجلی میسازد وبعضی از اهل کشف
کفته اند ما در الحمد لله سری مشاهده میکنیم که در المدح لله والشکر لله
نیست بزبان تعبیر از آن نمیتوان کرد بیت ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی

کان سخن نیز موذی بزبان ذکر است انمه لغت بر انند که اشتقاق حمد
از حمده است وحمده آواز بی باشد که از زبانه آتش بیرون اید پس چون
آتش محبت الهی بعد از مشاهده انوار نعما نامتناهی در دل بنده موحد
زبانه زدن کیرد صوت آن بر زبان بر صورت ثنا ظاهر کردد آنرا حمد کویند

تشبیها بالحمده ودر عین المعانی اورده که حمد را از حمادی که فتراند
که بمعنی عاقبت است یعنی عواقب اشغیه مراد است واو در جمع همه سپاسها
وستایشهاست وکفته اند معنی احمادی غایت ونهایت ودر حدیث
امده که حمادیات النساء غض الطرف ای نهایتهن پس حمد بدل کوید
غایت حمد ونهایت سعی باشد در اداء ثنای حق سبحانه وتعالی وبعضی
بر انند که حمد نهایت مراد وغایت مرام حامد ست چه حمد بعد از معرفت
منعم باشد واکابر کفته اند نعمت نیکوست ورؤیت منعم از ان نیکوتر
بلکه هر ذوی نعمت که بنعمت از منعم غافل کردد بجا از کل قناعت
کرده باشد وبجا باز کنج خرسند شده بیت نوای عابد از ان حضرت
بهشت وحور میخواهد ولی دل داده عاشق زوی جز وی نمیخواهد
یکی را باده می باید یکی را نقل از ین مجلس کسی کو را الذ بیت نقل ومی نمیخواهد
در بعضی ازجه را بمعنی امر میدارد کما قال تعالی فسبح بحمد ربک ای بامر ربک
پس معنی الحمد لله این باشد که الامر لله وبحقیقت همه فرمانها اوراست
که مالک وملک اشیاست قال ان الامر کله لله ودر تفسیر تیسیر اورده که حمد را
پنج معنی ذکر کنند اول بمعنی ثنا بر افعال حسن کوئی حمدته علی فعله
کذا پس معنی الحمد لله چنین باشد که الثناء لله دوم بمعنی شکر چنانکه
کوئی حمدته علی نعمه وبر تقدیر معنی الحمد لله الشکر لله باشد سوم بمعنی
رضا کویند حمدت سیرة فلان ای رضیت بها پس مضمون الحمد لله
این باشد که الرضا بالله ای بحکمه وقضائه وبمعنی مدح یقال حمدت
حمدت فلانا علی فضله پس از فحوای الحمد لله المدح لله فهم توان کرد
ومصنف تعبیر همین چهار معنی را بفارسی اورده که ثنا خدا یرا سزد که
هر چه کند حکمت شکر او را واجب شود که از وی شمار نعمت رضا

بقضای وی یابد که او را انقیاد و مشیت است ستایش و ثنا شاید که صفات
وی سزای مدحت ثناگوی تا شفا یابی ❊ شکر گوی تا عطا یابی ❊
رضا ده تا رضا یابی ❊ واستای تا او را یابی ❊ **بیت** گر ستاینده نیک بستاید ❊
از ستایش ستوده را باید ❊ **وصل** حمد در قرآن بر چهار ده وجه مذکور است
هفت در دنیا و هفت در عقبی اما محامد دنیا آنست که حقتعالی ذات خود را
حمد گفت بر هفت چیز اول بر ایجاد و فطرت الحمد لله فاطر السموات والارض
دوم بر خالقیت و قدرت الحمد لله الذی خلق السموات والارض سوم بر دوام
مملکت الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض چهارم بر انزال کتاب
الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب پنجم بر قدس و طهارت وقل الحمد
لله الذی لم یتخذ ولدا ششم بر استیصال اهل مخالفت فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین هفتم بر هدایت و تربیت ارباب
دین و دیانت و پرورش ظاهر و باطن ایشان برحمت و رحمانیت و رحیمیت
الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اما محامد عقبی آنست که ایزد سبحانه
از اهل سعادت خبر میدهد که روز حشر در هفت محل حمد الهی را
خواهند نمود **اول** چون ایشان را از موقف هیبت بموقف محاسبت
آرند خدا را حمد گویند کما قال تعالی وله الحمد فی الآخرة والاولی **دوم**
چون از حساب فارغ شوند وظایف حمد بجای آورند وقضی بینهم
بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین سوم چون تمیز کنند میان سعدا
و اشقیا و اهل نجات را از اصحاب درکات جدا گردانند که وامتازوا
الیوم ایها المجرمون بمراسم حمد الهی قیام نمایند که الحمد لله الذی نجانا چهارم
چون بر صراط بگذرند و را بحضرت بهشت شنوند بلکه ببهشت نگرند وظیفه
حمد ادا کنند الحمد لله الذی هدانا لهذا پنجم چون بروضهٔ جنت

درآیند و زمین بهشت بتصرف درآرند بلوازم سپاس و ثنا اشتغال
نمایند الحمد لله الذی صدقنا وعده ششم چون بر درجات عالیات
که جهت ایشان مقرر شده برآیند و از اندوه محشر و فزع اکبر ایمن گردند
تحفهٔ حمد و ثنا بارگاه عزت نمایند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
هفتم چون بدولت دیدار ملک جبار رسند خوانکر خطبهٔ حمد خداوند
خوانند هیچ سخن دیگر را مجال نماند وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
امام محمد هیصم در لطایف القرآن آورده که ایزد تعالی از حمد پنج پیغمبر خبر
میدهد اول نوح نجی چون بکشتی درآمد گفت الحمد لله الذی نجانا
من القوم الظالمین دوم ابراهیم خلیل چون نهال عمرش بعد از نود سال بار
بدو میوه در آمد گفت الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل واسحق سوم
داود چهارم سلیمان بر حصول مملکت و وصول بدرجهٔ رفیع رسالت
کاس محامد در یک نوشیدند الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر پنجم
حضرت خاتم النبیین را صلوات الله علیه برای اصطفا و کرامت
خلعت ادای ثنا بی منتهای سبحانی پوشیدند قل الحمد لله وسلام
علی عباده نوح بسبب حمد سلامت یافت یا نوح اهبط بسلام منا
ابراهیم بیمن حمد دولت خلعت یافت واتخذ الله ابراهیم خلیلا داود
ببرکت حمد نعمت مغفرت یافت فغفرنا له ذلک سلیمان بواسطهٔ حمد
حشمت بی نهایت یافت رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد حضرت رسالت
بوسیلهٔ حمد عزت و نصرت یافت وینصرک الله نصرا عزیزا پس حقتعالی
امتش را بحمد فرمود نتایج حمد انبیا بدیشان نمود و زبان لطف الهی بدین
گونه خطاب میکند که ای بنده اگر نوح را یا من حمد از طوفان بلا
نجات داد تو نیز حمد گوی تا از طوفان قیامت بپشتی کشتی رحمت

من بساحل نجات رسی لا خوف علیکم الیوم اگر ابراهیم بمجرد حمد خلعت
خلت پوشید تو نیز بهمین سبب شرف محبت یحبهم ویحبونه را گرداود را
بنوا بیدن نعمات حمد مغفر مغفرت بر فرق کرامت نهادم تو اهم را بطرز
حمد شرف غفران باد وانی داد هم یغفر لکم ذنوبکم اگر سلیمان با نقش مهر
مهر ثنای من بر نگین دل خاتم مملکت یافت تو نیز با نتظار در محامد
من در سلک اذا ملک جنت یابی ثم رایت نعیما وملکا کبیرا اگر حبیب
من علم نصرت وظفر بر اعدا بقوت حمد و ثنا برافراشت تو اهم دولت سایر
من سعادت فتح ونصرت بر دشمن نفس بهیمی دریابی داشت ان عبادی لیس
لک علیهم سلطان ای عزیز آفرینش موجودات از آسمان و زمین وما بینهما
بحمد بود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض واختتام احوال بندگان
در عرصه‌گاه حشر بحمد خواهد بود وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد
لله و در حدیث آمده که اول کلمه که آدم گفت الحمد لله بود و در قرآن
مذکور است که آخر کلمه که آدمیان گویند همین باشد وآخر دعویهم ان
الحمد لله رب العالمین پس این کلمه از آغاز و انجام خبر میدهد پس تو باید
که چون این کلمه بر زبان رانی از مبدا یاد کنی و بمعاد بینا گردی تا بحکم
وله الحمد فی الاولی والاخرة ترابط خاتمه بجای آورده باشی و
ستایش خداوندی که اول و آخر با خبر کرده‌اند و ثنای بی مانندی
که ظاهر و باطن همه اوست بنوعی شاید که ظاهر و باطنت از آن متأثر گردد

رباعی
حمدی که سزای ذات الله بود * حمدیست که آن ز دل آگاه بود *
حمدی که زبان گوید و دل غافل از آن * در حضرت عزتش کجا راه بود *

وصل در الف لام الحمد که برای استغراقست یا تعریف اختلاف
کرده اند در تفسیر تبیان آورده که هر دو وجه جایز است اگر استغراق

(در حاشیه: اوست بود جمعی تا بعد کرترا از اول و آخر)

گیر

گیری معنی چنان باشد که همه حمدها مر خدایراست و اگر تعریف گیری بمعنی آن (تصور)
باشد که حمدی که خدای تعالی خود را بدان گفت مر وراست صاحب
کشاف بر آن رفته که تعریف جنس و میگوید استغراق که جمعی توهم کرده اند
اعتباری ندارد و مجرد وهمی بیش نیست و بعضی از علما این سخن را ومباحث (در حاشیه: منع کرده اند)
این باب بحد اطناب انجامیده و بنا بحث بر مسأله خلق افعالست
معتزله افعال عباد را مخلوق ایشان دانند و هر فاعلی را در فعل او مختار
ومستقل شناسند پس هر فعلی که استحقاق ثنا داشته باشد و بر آن حمد
گویند راجع بفاعل آن خواهد بود و پس برین تقدیر همه حمدها مر خدایرا
ثابت نباشد صاحب کشاف برین مذهبست و نزدیک اشاعره
بدلیل آیت والله خلقکم وما تعملون جمیع فعلها بندگان آفریده حق است
پس هر فعلی که حمد بر آن مترتب گردد چون آن فعل بحقیقت مخلوق حقست
پس رجوع آن حمد بحق خواهد بود و از اینجا لازم میآید که مرجع همه حمدها
حق سبحانه باشد و جمهور علماء اهل سنت و جماعت و محققان از مشایخ
امت برین قولند و در تفسیر قاضی مذکور است که حقیقت همه حمدها
مر حق راست زیرا که هیچ چیز نیست الا که حق تعالی رساننده آنست ببندگان
گاهی بواسطه و زمانی بی واسطه وما بکم من نعمة فمن الله و در تفسیر زاهد
آورده که الله تعالی خالق هر کمال و جمالست و هر جمیلی و کاملی آفریده اوست
وحضرت خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه آورده که همه ستایشها مر خدایرا
عز وجل و مرجع همه ثناها با حضرت رب تعالی است اگر یکی را بحسن صورت ستایند
آن حسن بدیع قدرت اوست و اگر بر احسان ثنا گویند آن محسن بسبب
نعمت او و علی هذا در همه اوصاف حمیده محمود اوست و بر همه
نعوت پسندیده ممدوح او و هر که مدح خط خوب بر زبان میرانند

کاتب را مناجاتی میکند و تنبیه ای بر اصحاب حجاب خطبهٔ حمد رب الارباب
در حجب غفلت میخوانند و محققان پردهٔ شبهت برانداخته ستوده و ستاینده
جز یکی ندیده اند و در نقد النصوص خلد ظله ناقده مسطور است که ای تو را
هر ستاینده نغمات حمد و ثنای خود سراید و در لباس هر ستودهٔ لمعات
جمال و کمال خود نماید بیت هر چه در چشم جهان بینت نکوست ، عکس حسن و پرتو
احسان اوست ، که به احسان و حسن ای حق شناس ، از تو روزی در وجود
آید سپاس ، در حقیقت آن سپاس او بود ، نام این وان لباس او بود ،
در تفسیر موج از امام محقق جعفر بن محمد الصادق نقل میکند که بغلی بود
من که بغایت دوست داشتی گم شد ایشان فرمودند که اگر کرم حق سبحانه
آن گم شده را بمن باز رساند او را ستایشی کنم بمحامدی که پسندیده
حضرت جلال افتد اندک وقتی آن را باز یافتند و با زین و لجام بحضرت وی حاضر
گردانیدند امام بروی سوار شد و حاضران مترصد میبودند که از محامد
رضیه و اثنیه مرضیه بر زبان حقایق بیان از بان علوم و جامع فهوم
چه گذرد گفتند الحمد لله و بران زیاده نکردند یکی از گستاخان عتبه
امامت پرسید که یا ابن رسول الله ثنا مشروط کرده بودید که بعد از وجدان
ضاله حضرت خداوند را محامدی گویم که موجب رضای او باشد و جز
کلمهٔ الحمد لله بمسامع حاضران نرسید فرمودند که هیچ ترک نکردم و باقی
نگذاشتم خلعت الحمد کله لله و نیز تخصیص اسم الله بحمد دلالت بر تعمیم
حمد میکند خصوصاً که بذکر رب العالمین و رحمن و رحیم اقتران
یافته چه آنکه اینجا معنی عموم مراد هر یک از منعِم و منعَم علیه و نعمت
مستفاد میشود اما منعم الله است و این اسم مجمع معانی اسما حسنی
باشد و منعم علیه عالمیان اند و عالم بر ما سوی الله اشتمال دارد و نعمت

از رحمت رحمانیت و رحیمیت است و آن مستوعب جمیع نعم بود و این
همه عموم مستدعی تعمیم حمد تواند بود نه مقتضی تخصیص آن و هم ازین مقوله
اینجا گفته اند اقتران حمد باسم الله دون سایر اسما از منعم و خالق و محسن و رزاق
و غیر آن بجهة آنست که این اسم جامع معانی مجموع صفات کمالیه واقع شده که
هر صفتی مقتضی حمدیست و چون اسم معانی همه صفات را جامع است لاجرم جمیع
حمدها نیز مسمی او را ملایم است بیت درخور ستایش نبود غیر تو کس ،
هر جا که ثنائیست تو را زیبد و بس ، وصل بعضی از علما گفته اند که لفظ الحمد لله
از سه وجه بیرون نیست یا اخبار است یا امر یا ابتدا اگر بطریق اخبار است معنی
چنین باشد که حمد جمیع حامدان و مدح همه مادحان و شکر مجموع شاکران
و ذکر تمام ذاکران خدا را باید و خدا را شاید و خدا را سزد و جز او سزاوار آن
نبود بجهة آن منعم حقیقی و مسبب اسباب حصول و وصول نعم اوست
و اگر بر وجه امر است از اضماری چاره نباشد آنست که بقول بود چه در
قرآن حمد با قول بچند موضع مقترن افتاده وقل الحمد لله و سلام و قل الحمد
لله الذی لم یتخذ ولداً و قل الحمد لله سیریکم آیاته پس تقدیر چنین بود که قولوا
الحمد لله و در کشف الاسرار آورده که معنی الحمد لله آنست که من خود را ستایش
بسزا گفتم شما نیز مرا بستایید و ثنا گویید که من ستایش و ثنا دوست میدارم
و در حدیث آمده که هیچ چیز نزدیک خداوند تعالی دوست داشته تر از حمد
نیست و هیچ بنده نباشد که گوید الحمد لله الا آنکه حق تعالی گوید صدق
عبدی بنده من راست گفت آغاز حمد از منت و رجوع حمد بمن
و مقصود ازین کلمه تعلیم بندگانست چه بعلم ازلی انعام خود بر عباد
و طلب سپاس ازیشان و احتیاج حامدان بکلمه که حاوی اقسام ثنا
و ستایش باشد دانسته بود فاتحه کتاب مستطاب خود را بکلمهٔ الحمد لله

مقصود ساخت بندگان ثنا خوان را می آموزاند که حمد نعمای من بدین عبارت
ادا کنید که در تقویم وظایف سپاس ذاتی ازین بهتر کلمه نیست و اگر
بر سبیل ابتداست پس همچنانچه ذات خود را ابتدا بوحدانیت یاد کرده
که لا اله الا انا تا دیگران هم در توحید او متابعت نمایند اینجا نیز ذات خود را
حمد گفت تا بندگان در گفتن این رسم موافقت بجای آرند و در تفسیر
کشف که منسوبست بحضرت شیخ محی الدین قدس الله سره و ظاهر انتخابی از
تفسیر آنحضرت میتواند بود آورده اند که ابتدا کرد بالحمد لله تا شناسا گرداند
ما را که سزاوار تر چیزی که بدان افتتاح کنند الحمد لله است و در تفسیر قرطبی
معنی الحمد لله را برین وجه تقریر کرده که یعنی که نعت حمد من برای من پیش از آنکه
کسی اشتغال کند بحمد و ثنای من و حمدی که از من در ازل از برای من صادر
شد بهیچ علتی آمیخته نیست بخلاف حمد خلق که آلوده انواع علل و اغراض
میتواند بود ع حمدی که غرض ندارد از حمد منست • در وسیط آورده
که حق سبحانه در اول کتاب خود تعلیم داد که بدین گونه ثنا گویند بر حضرت
او تا برسند ببزرگترین ثوابی از عنایت او و بحقیقت تلقین این کلمه بندگان را
جهة کثرت ثواب ایشانست چه نعم الهی بر بنده متناهی است و حمدی که از
الحمد لله مستفاد میگردد غیر متناهی و چون متناهی را از غیر متناهی اسقاط کنند
آنچه بماند غیر متناهی باشد پس گویا بزبان لطف رب الارباب با بنده
عاجز در مانده خطاب میکند که بگوی الحمد لله تا آنچه از و در مقابله
نعمت بحساب شکر بر دارم و آنچه بماند چون طاعت غیر متناهی است
بران ثواب ابدی و کرامت سرمدی عطا کنم تا تراهم نعمت داده باشم
وهم توفیق شکرگزاری داشته وهم مثوبت بی نهایت رسانیده • بیت
نعمتم دادی و دادی بعد از آن توفیق حمد • شکر نعمت بعد نعمت نعمتی باشد عظیم

ودر تفسیر

در تفسیر کبیر آورده که چون بنده بازای نعمتی از نعمتهای ربانی کلمه الحمد لله بر
زبان راند ایزد تعالی فرماید که نظر کنید بر بنده من که او را چیزی دادم که هیچ
قدر ندارد و او بحضرت من فرستاد چیزی که کس قیمت آن نداند سر این
سخن آنست که نعمتهای دنیا نهایت پذیرد و حمدی که در این کلمه مندرج
غایت ندارد و آنچه منتهی شود در برابر آنچه از حیز انتها بیرون است هیچ
وزن ندارد و حطام فانی با کلام باقی قدر و قیمت ندارد • مصرع
چه باقی رخ نماید چیست فانی • اهل تحقیق گفته اند که خدای تعالی بنده را بایجاد
حمد تقریر نمود چنانچه او را بتکالیف عبادت امر کرد یعنی نگفت احمد
ربک چنانکه گفت واعبد ربک تا اگر کسی امتثال این امر نکند بکلی از
بارگاه کبریا مردود نگردد و مناسب این سخن مسائل درر و اصفهانی آورده اند مضمون
آنکه نشاید والدین را امر کردن فرزند خود بعملی از اعمال بطریق تصریح یعنی
نشاید که یکی از والدین فرزند خود را بصریح گوید چنین یا چنان کن مبادا
فرزند امتثال نکند و آثم شود بلکه بکنایت گوید که این کار کردنیست
و این عمل بجای آوردنی تا اگر فرزند مطیع باشد و مرتکب آن عمل گردد ثواب
یابد و اگر نافرمان باشد مشافهه قول والدین را رد نکرده باشد و اثم او کمتر
بود و اینجا نیز حق سبحانه گفت الحمد لله و تصریح نفرمود که بگوئید الحمد لله
اما ضمن این کلام آن معنی مندرج است که کلمه الحمد لله گفتنی است
تا هر صاحب توفیق که بگفتن این کلمه سلوک طریق حمد نماید بجزای جزیل
رسد و هر که بدولت امتثال مستعد نگردد بار گناه نافرمانی کم
باشد و گفته اند الحمد لله تعلیم لفظ است بالغرض با ستغنا اگر در صورت
تلقین است که حمد بدین عبارت گویند اما در معنی تنبیه است
بر آنکه اگر شما حمد گوئید و اگر نه حمد او راست باستحقاق او که حمید است

ازلاً و ابداً و استحقاق ذاتی مر همه محامد قولی و فعلی و حالی را بو جمیع صفتهای
جلالی و جمالی سراً و ضراً و مبدا و معاد او ثابتست **بیت** سپاس و حمد
ترا زیبد ای مهیمن برحق • که حامدند ترا مطلقا مقید و مطلق •
حسین بن الفضل گوید حق سبحانه حمد گفت نفس خود را تا خلق بیاموزند
که چگونه حمد میباید گفت و اگر این تعلیم نبودی هیچ کس طریقه حمد گفتن
ندانستی و مؤید این قولست آنکه صاحب کشف الحقایق فرموده که تقدیم
حمد بر ظرف درین موضع دلالت بر بیان دارد نه بر اختصاص مراد که اگر
بر اختصاص مراد بودی ظرف را مقدم داشتی چنانچه در آن آیت فرموده
که لله الحمد رب السموات چه آنجا مقصود تعیین آنست که حمد که را باید
گفت و اینجا مراد تعیین آنکه حمد بر چه وجه باید گفت **بیت** شکر آن خدای را
که او از غایت لطف و کرم • هم نعمتم میبخشد و هم شکر تلقین میکند •
وصل عجز بندگان از ادای محامد الهی بچند وجه ظاهرست یکی آنکه
کثرت نعمای ربانی و وفور آلاء یزدانی بمرتبه انجامیده که هیچ عقلی بر کنه
آن اطلاع نیابد و هیچ عاقل بحصر شطری از آن راه نبرد و ان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها پس چون وقوف بران بر سبیل امتناع رسیده قدرت
بشری بر ایراد حمد و ثنا بازاء آن هم از قبیل ممتنعات تواند بود دیگر آنکه حامد
لازم است که اولا منعم را بشناسد بصفات کمال و نعوت جلال تا حمد
بر آن صفتها و نعتها در دست آید و هر چه بنده را در خاطر و خیال گذرد
از صفات جلالیه و جمالیه حق جل و علا که جلال و جمال ازان اعظم و اعلی
خواهد بود کل ما خطر ببالك فهو اجل و اعلی من ذلك **بیت** شناسندگان
سر بر افراختند • بجز نام او هیچ نشناختند • و چون دانسته شد که حمد
موقوفست بر شناختن محمود و معرفت او بالکنه از دایره امکان خارجست

پس اداء

پس اداء حمد از حامد چنانچه باید و شاید ممکن نباشد دیگر آنکه حقیقت
حمد و شکر آنست که منعم علیه مقابله میکند انعام منعم را بثنا و ستایش خود
و نعمتهای بزرگ که حق تعالی بندگان خود عطا کرده از حیات و قدرت و علم و فهم
و مانند آن نه بر شمار آیت که حمد بنده در مقابله آن تواند آمد بجهت آنکه
نعمتها را حدی و نهایتی نیست پس مقابله آن بلفظی نهایت پذیر چگونه
تواند بود و باز بنده بنعم الهی محتاجست و حضرت خداوند از حمد او
بی نیاز پس نعمت محتاج الیه را چگونه برابر توان داشت با حمد مستغنی
عنه و بدین نکته معلوم شد که بنده عاجزست از اتیان بحمد حق سبحانه
و تعالی دیگر انسان وقتی بحمد قیام تواند نمود که خداوند تعالی ویرا بران قادر
گرداند بانکه داعیه حمد در دل او خلق کند و عوایق و موانع ادای آن
از وی زایل سازد و این صورت نعمتی بزرگست که قیام بحمد میسر نشود الا
بواسطه این نعمت و منعم چنین نعمتی هم را نیز مستحق حمد خواهد بود و برین
تقدیر ممکن نباشد گفتن حمد مگر بود گفتن حمد و هم چنین میرود تا مالا
نهایة له و این محالست و آنچه موقوف بر محال بود محال باشد و در تفسیر
بحر الحقایق گفته که حقیقت الحمد لله ثناست بر محمود و آن بشکر و حمد و مدح
میتواند بود و از شان هیچ مخلوقی نیست که خدا را بدین سه نوع سپاس داری
تواند نمود چنانچه حق آن باشد و در آن قصوری و تقصیری واقع نشود اما
محمد برای آنکه شهسوار میدان انا افصح که فصحای عالم سبق خوان درسگاه
افاضت او و بلغای عرب و عجم نکته آموز مکتب تعلیم افادت اویند
درین میدان سپر انداخته و از روی حیرت لوای لا احصی ثناء برافراخته
و سر این معنی آنست که ثنا از هر مثنی تعریف مثنی علیه است از حیثیت آنچه
او بدان نسبت با مثنی مثنی علیه خواهد بود و تعریف فرع معرفت

وچون معرفت بکنه چنانچه عنقریب سبق تقریر یافت از سرحد فهم و ادراک
بشری تجاوز نموده لاجرم هیچ مشتی بمفتاح قوت ناطقه ابواب اثنیه
لا یقدر نگشود **نظم** حمد و ثنایش ز زبان بر تو راست • هرچه زبان گوید از آن
بر تو راست • نطق و ثنایش چه تمناست این • عقل و تمناش چه سوداست این •
انکه نه دم میزنند از عجز کیست • غایت این کار بجز عجز چیست • واما شکر
بواسطه انکه قدرت بر هر خدمتی نعمتی است و بران شکر لازم و توفیق
ان شکر نیز خواهد بود و سپاس ان لوازم وهلم جرا هر شکری نعمتیست نعمتی
که از حق اید و باز آء هر نعمتی شکری دگر باید واین سلسله بتسلسل کشد وان
وان محالست پس حق نعمت بخدمت گذاردن هم محال بود واما بمدح
جهة انکه مدح بعد از کمال معرفت ذات و صفات باید تا کامل
بود و چون سطوت وما قدروا الله حق قدره در فضاء اطلاعات افهام
را از کمال شناسائی قفل عجز و در ماندگی بر زده لاجرم عقول محرمان مفاتیح
سرا پرده راز باد ندا نه تضرع و نیاز جز ابواب ما حمدناک حق حمدک
نمیکشایند و دریا کشان محیط اشنائی درین بحر زخار که تلاطم امواج استغنا
وعظمتش صد هزار سفینه سکینه را در گرداب اضطراب انداخته
سباحت نمینمایند **بیت** ثنائی که باشد سزاوار تو • بجز تو که داند بمقدار تو •
نگوید ثنائی سزای توکس • ثنای تو هم خود تو دانی و بس • خود را درین ما که
بار نیست • زبان هرچه گوید سزاوار نیست • زبان فصاحت ز گفتن بماند
سمند بلاغت ز رفتن بماند • بکلی تماند اندرین داوری • زبان اور را نوا زبان
اوری • وبعد هذا که بدین مقدمات عجز ادمی از حمد پروردگار عالمیان
معلوم شد بباید دانست که خود را عاجز دانستن از ستایش بهترین
ستایشیست در کنز المذکر بن اورده که خدای سه چیز را از بنده در عوض

بر خیز

سه حق قبول میفرماید اول اعتراف کردن بگناه عوض توبه را خوردن
اعتراف فواید توبه هم دوم عجز از شناخت خود عین شناخت خود حساب
میکند سبحان من جعل العجز عن معرفته سوم فرو ماندن از اداء شکر و سپاس
بجای ستایش محبوب میباشد چنانچه در قصه داود مذکور است که
الان شکرتنی و نقد مضمون این حکایت در خزانه کنز الرموز باز توان
یافت انجا که میگوید **بیت** حق تعالی چو ندا اند هیچکس • حیرت امد حاصل این
حال و بس • با خدا داود گفت اندر نهان • کای پدید ارنده هر دو جهان •
ای منزه از زن و فرزند و جفت • کی توانم شکر نعمتهات گفت •
چون بپایان می رسد آلای تو • عاجزم از شکر نعمتهای تو •
پیک حضرت دادش از ایزد پیام • کین سخن باشد ز تو شکری تمام •
چون تو در راه این قدر بشناختی • شکر نعمتهای ما پرداختی •
وصل چون بر حق سبحانه عجز بندگان از اداء حمد و سپاس ظاهر
ظاهر بود لاجرم بخود خطبه محامد خود را نمود در تفسیر قرطبی امده
که حقتعالی در ازل دانسته بود که نعمت او بر بندگان چه مقدار بود و عجز
ایشان از مواجب شکر چه مقدار باشد پس از غایت عنایت بخود حمد
گفتن بار گران از گردن طاقت ایشان برداشت و نظر رافت بر فراغ
حال و سکون بال ایشان گماشت چه بذل نعمت بی شغل منت
گوارنده تر است و عز لطیف بی ثقل تکلیف فراغت ارنده تر درهایی
سلمی اورده که حمد گفت پروردگار عالمیان از قبل عالمیان قبل از وجود
عالمیان بواسطه عجز عالمیان از اداء حمد رب عالمیان حقیقت این
سخن انست که چون منعم حقیقی بعلم قدیم عجز بندگان را از حمد بر نعمتهاء
عظیم که بدیشان عطا فرموده میدانست زبان لطف را بنیابت مفلسان

وشکستگان بر کار کرده خود بر خود حمد میگفت و اما اسمعیلی در روح
الارواح آورده که در راه محبت از دوست نیابت داشتن شرطست
کاتب میفرماید که بندهٔ من محتاج بودی نعمت فرستادم برای تو و از حمد
عاجز ماندی حمد گفتم بجای تو این نعمت که ترا دادم بی تو دادم و قسمت
تو لیحضر کردم بی تو کردم حمد نیز که ترا بایست او در پی تو بنیابت تو آوردم
ای عزیزان خود در اول خالق نیست با خود کار نیز کرد در آسمان و زمین یک
بنده زنده نماند الا ما شاء الله و صدای لمن الملک از بطنان کبریا و عظمت
ظاهر شود حق سبحانه میداند که اگر بندگان زنده بودندی و امکان
جواب دادن داشتندی ندای لله فرونگذاشتندی اینجا نیز از دوستان
بنیابت گوید لله الواحد القهار یکی از محققان میفرماید که ذات حضرت
حق سبحانه بجامعیت اوصاف کمال و اتصاف بنعوت جلال و جمال
استحقاق حمدی دارد که از شوائب علل مقدس و از معائب غرض
معرا بود و بصفت ازلیت و سمت ابدیت در عالم حکم سرمدیت مزین
و محلی و صدور چنین حمدی از آلودگان کارخانهٔ حدوث و فرومانندگان
تنگنای امکان که هدف سهام اغراض و علل و مورد احکام هزار گونه
خلل و زلل اند ممکن نبود لاجرم خداوند پاک در کلام پاک از برای ذات
پاک حمدی پاک از همه عیبها اداء فرمود زیرا که رشحات حمدی که از منبع
احتیاج زاید و لوث حدوث شائبهٔ ظلمت امکانیه ممتزج آید با درگاه استغنا
ابدی و کارگاه بقاء سرمدی را نشاید صاحب لوامع لاحت لوامعه
کلمعت نور الفجر فرموده که از دست و زبان ما چه آید که سپاس و ستایش
تو شاید تو چنانی که خود گفتی و گوهر ثناء آنست که خود سفتهٔ رباعی
آنجا که کمال کبریای تو بود ◦ عالم نمی از بحر عطای تو بود ◦

مارا چه

مارا چه حد حمد و ثنای تو بود ◦ هم حمد و ثنای تو سزای تو بود ◦ وصل حق سبحانه
حمد را از سایر عبادات بخود اضافه کرد با آنکه همه از آن اویند جهت آنکه از
مجموع طاعتها در دار آخرت جز گفتن این کلمه باقی نمیماند و آخر دعویهم ان
الحمد لله و از اینجا گفته اند الحمد لله کلمهٔ شکر اهل بهشت و در حقایق سلمی
از امام صادق نقل میفرماید که حمد سه حرفست ح و م و د حا از وحدانیت است
و میم از ملک و دال از دیمومیت پس هر که گوید الحمد لله وصف کرده باشد
خداوند خود را بآنکه وحدانیت و ملک و دیمومیت از آن اوست و در
ارشاد ابو الحکم آورده که حمد جامع همه مدایح است و لهذا حضرت
حق تعالی او را بخود اضافت فرمود و در فتوحات در باب بیان حال قطبی
که منزل او الحمد لله است میفرماید که حمد عاقبت همه ثناها است یعنی
ختم اثنیه و کمال ستایشها بدوست و از این جهت منسوب بعواقب امور است
و آخر دعویهم ان الحمد لله و لهذا حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
فرمود که الحمد لله یملاء المیزان از همین وادیست یعنی آخر چیزی که از طاعات
بمیزان عمل در آرند تحمید باشد و بدان میزان پر گردد و در حدیثی دیگر آمده
که نصف میزان بتسبیح پر شود و نصفی بتحمید محققان در سر این حدیث
آورده اند که معنی تسبیح نفی ناسزاست از ذات حق تعالی و مضمون تحمید
اثبات صفات سزا و مجموع اهل باطل صفات ناسزا بحق سبحانه اسناد
میکنند و تمام اهل حق اثبات صفات کمال بذات وی نمایند پس بکلمهٔ
سبحان الله که نفی صفات سلبیه است مخالفت دشمنان ثابت میشود
و سمت تبرا از ایشان محقق میگردد و بکلمهٔ الحمد لله که اثبات صفات ثبوتیه
است موافقت دوستان محقق میشود و صفت تولا بدیشان توضیح
مییابد بحکم الدین هو التولی والتبری مدار دین بر این دو رکن است

لاجرم بر تسبیح که علامت تنزیه است نصف میزان پر کرده و تحمید که نشانهٔ
تولاست نصف دیگر مملو شود و جمعی علما بر آنند که در قرآن هر کجا تسبیح
و تحمید جمع شده تسبیح مقدم است چنانچه فسبح بحمد ربك وان من شیء
الا یسبح بحمده فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد و در حدیث
نیز سبحان الله وبحمده وارد شده و در کلمات باقیه سبحان الله بر الحمد لله
تقدیم یافته و اینها دلالت میکند که سبحان الله فاضلتر باشد از الحمد لله
پس بایستی که افتتاح کلام بکلمهٔ سبحان الله بودی و در کشف الخفا این جواب
میگوید که مقتضای مقام ایراد کلمهٔ حمد است بر نعمت بعث محمدی
صلوات الله علی المبعوث بالدین الابدی که نزول قرآن مفاد آن واقع
شده و دیگر آنکه تحمید متضمن معنی تسبیح است جهة آنکه تسبیح دلالت
میکند بر آنکه حق سبحانه منزه از همه نقایص و آفات است و بمجرد استدلال
بر آن توان نمود که وی تعالی جامع جمیع صفات کمالست و هر آینه وقتی
بجمیع صفات کمالیه آراسته که از همه نقایص پاک بود مثلا چون از بخل
و امساک مقدس باشد او را جواد و کریم و محسن توان گفت و محسن
وقتی بود که عالم باشد بجمیع معلومات و داند که هر کس را در هر وقت چه
چیز لایق است و استحقاق چه مقدار دارد از عطاها و وقتی که این صفت
او را ثابت بود باید که قادر باشد بر همه مقدورات والا که داند و نتواند
محسن نباشد و با وجود علم و قدرت باید که غنی و بی نیاز باشد و بهیچ
چیز محتاج نبود که اگر بود از وی بدیگری نرسد و باقی صفات برین قیاس
باید کرد و چون الحمد لله دلالت دارد بر آنچه سبحان الله دلیل آنست
باز یادتی توصیف و تعریف پس افتتاح بدو اولی بود والله اعلم و در لطایف
التفسیر آورده که خداوند تعالی پنج چیز از میان پنج چیز اختیار فرمود و بندگان

خود را

خود را نیز بدان امر کرد اول از میان ذکرها شهادت توحید را برگزید و گفت
شهد الله انه لا اله الا هو و بندگان خود را بشهادت فرمود که فقولوا اشهدوا
دوم از خصلتها عدل را برگزید که قائما بالقسط و بندگان را بدان امر کرد که احکم
بینکم بالقسط سوم از فضیلتها حکمت را برگزید ان الله حکیم و در باره بندگان
فرمود که یؤتی الحکمة من یشاء چهارم از ادیان اسلام را رقم ارتضا برکشید ان الدین
عند الله الاسلام و بندگان را بقبول آن فرمود فله اسلموا پنجم از ثناها
حمد را بخود اضافه کرد که الحمد لله و بندگان را بگفتن آن فرمود قل الحمد لله ای
سودیش الحمد لله مصباح اکرام است مفتاح مزید انعامست و اسطهٔ دخول جنانست
وسیلهٔ خوشنودی رحمن است در تفسیر کبیر آورده که الحمد لله هشت حرفست
و ابواب بهشت بهمین عدد آمده که هر که از صفای دل این هشت
حرف بر زبان راند برکت این گفتار او را به بهشت و روضهٔ بهشت
رساند در کتاب تحفة المذکرین آورده بروایت عکرمه از وهب بن منبه
که در بنی اسرائیل عابدی بود دامن انقطاع از صحبت خلق درچیده روی
عزلت در گریبان خلوت کشیده بیت زاویه کرده بتنهٔ خانه
طعمه کرده ز کیا باده • دل ز گریبان کشو غم ستوه • دامن خود بسته ز بیا مانکوه •
چندان رقم طاعت بر صحایف اوقات خویش مثبت کردانیده که ملایکه
باسمانها او را دوست گرفتند جبرئیل که محرم سرا پرده وحی بود بارزومندی
زیارت وی از حضرت عزت التماس نزول از دایرهٔ افلاک بمرکز خاک
نمود فرمان رسید که جبرئیل در لوح محفوظ نگاه کن تا نام وی کجا میبینی جبرئیل
در نگریست نام عابد را در جریدهٔ اشقیا مرقوم دید در نقشبندی قضا
متعجب مانده عنان عزیمت از زیارت وی بازکشید و گفت الهی کیست را
با حکم تو طاقت نیست و مشاهدهٔ این بوالعجبها طاقت نه بیت

یکی را پای بشکستی و خواندی * یکی را بال و پر دادی و راندی *
سپردی در جهان بی‌بازی * ارادت را عنان کارسازی *
نه از حکم تو شاید سرکشیدن * نه رفتن بی تو و نی رمیدن *
خطاب آمد که ای جبرئیل چون او روی عاشق و صادق بود نام معبود
در مزرع دل میکاشتی اکنون برو تا او را بدبختی و از لطف دیدی و پیاخو
داد کن جبرئیل بصومعه عابد فرود آمد او را دید با تنی ضعیف و بدنی نحیف
دل از شعله سوخته و سینه از آتش محبت چون شمع افروخته گاهی قندیل وار
در پیش محراب طاعت سوزنان ایستاده و زمانی بسجاده صفت از روی
تواضع بر خاک تضرع افتاده بیت کشته زبس سجده پنهانیش *
خاک زمین صندل پیشانیش * جبرئیل بروی سلام کرد و گفت ای عابد
خود را مرنجان که نام تو در لوح محفوظ داخل صحیفه بدبختانست عابد بعد از
استماع این خبر چون گلبرگ تری که از هبوب نسیم سحری شکفته گردد لب
طرب خندان کرد و چون بلبل خوش نوا که در مشاهده گل رعنا نغمه
شادی برآید زبان بگفتن الحمد لله در حرکت آورد جبرئیل گفت ای پیر
فقیر با چنین خبری دلسوز و پیغامی غم اندوز ترا انا لله انا لله می باید کرد نعره
الحمد لله مبنی بر تهنیت روزگار خود میبایست داشت نشانه تهنیت و مسرت
اظهار میکنی بیت ترا باید چنین بود دل چرا چون سوسن آزادی *
ترا خاری چنین در پا چرا چون غنچه خندانی * پیر گفت ازین سخن درگذر
که بنده ام و او خداوند بنده را با خواهش خداوند خواهشی نباشد و در پیش
ارادت او ارادتی نماند هرچه خواهد کند زمام اختیار در قبضه قدرت
اوست و هر کجا خواهد خواهد عنان اقتدار در دست مشیت اوست
بیت چو خواهد کو کسی ظلمت کند دور * ز نوعش فرستد مشعل نور *

وگر خواهد شب کس را درازی * کند شمعش ز باد بی‌نیازی * الحمد لله که اگر
بهشت او را نمی‌شایم باری برای هیمه دوزخ او بکار میآیم و اگر شایسته درجات
روضه وصال نباری لایق درکات دار بوار او نکالم ع در بیع و بیم بهر بهائی که کند *
جبرئیل را از حالت وی گریستن آمد و همچنان گریان بمقام خود باز رفت فرمان
رسید که ای جبرئیل در لوح محفوظ نگر تا ببینی که دبیر یمحوا الله ما یشاء و یثبت چه
نقش انگیخته و مصور یفعل الله ما یشاء بر روی لوح فطرت چه رنگ آمیخته جبرئیل
نگاه کرد نام عابد را دید از جریده شقاوت بصحیفه سعادت منتقل شده و
حجب ظلمانی دفع نموده بر شنق نورانی مشتمل گشته جبرئیل را حیرت فرو گرفت
الهی درین قضیه که مشاهده نمودم چه حکمتست آن محو چه بود و این محو چه
از کجا روی نمود فرمان آمد که ای امین اسرار وحی و مهبط انوار امر و نهی چون
زاهد را از آن حالت که نام او خبر کردی نالید و جبین جزع بر خاک
ناشکیبائی نمالید بلکه قدم در کوی صبر و وفا نهاد و بحکم فرمان قضا
من رضا داد کلمه الحمد لله بر زبان راند و مرا بجمیع محامد و اثنیه بخواند کرم
من اقتضاء آن کرد که ببرکت گفتار الحمد لله نامش از فرد بدبختان ستردم و در دفتر سعدا
ثبت کردم ای عزیز حصه تو ازین حکایت انست و بهره تو ازین روایت
چنان که بقلم صدق بر صحیفه یقین این معنی رقم زنی که مبشر تحمید تیره
دلان مضیق شقاوت را در فرقه سعادت می‌بخشد و ظاهر روشنان مرتبه
ایمان را بشارت امان کامل خواهد رسانید و صیقل الحمد لله زنگار
غم از آیینه سینه بیگانگان میزداید بی شبهه مرآت صفات ستوده سما
آشنایان را صفائی شامل خواهد بیت اینچنین که لطف خود بیگانه را ده می‌دهی
آشنایان را کجا داغ عنا بر دل نهی فصل نزد محققان انست که الحمد الازلی
الابدی لذاته الابدی حمد ذاتی که ازل را ازلیت او و ابدیت را باد

بنسبت با ابدیت او حادث چنان باید که فاتحه آن مطلع صحیفه ازل و خاتمه
آن مقطع قصیده ابد بود حمدی که از مخلوقات حادث اید ذات مقدس
خالق باقی را چه شاید همان حمد و ثنای اوست که لایق بارگاه عزت و کبریاء
اوست بیت آدمی نیست بیت هست نمای • چون ستاید خدای را چه خدای •
خود ستاینده خود آمد و بس • نیست کس را درین مقام نفس • در لطایف
آورده که الحمد الذی هو لی هو الحمد الذی حمدت به نفسی لا احمد کم لی حمدی
که سزای من تواند همان حمدیست که من برای خود آورده‌ام نه آنکه شما آرید از
برای من زیرا که حمد مخلوق و محدث صفت اوست و صفات خلق مجازی
باشد و حمدی که مرا شاید البته حقیقی باید و آن حمد منست که من حقم و صفات
حق حقیقی بود و چون حمدی که من خود را از روی حقیقت گفتم و بر تو آشکارا
شد تو نیز حمد مجازی خود را بیاد تا مجاز تو تابع حقیقت من شده همان رنگ
گیرد و در تیسیر آورده که این سخن را مثالی هست و آن چنانست که ایزد تعالی
فرموده شهد الله انه لا اله الا هو ای بنده پیش از آنکه ترا فرمایم شهادت
بیار که من خود شهادت آوردم زیرا که شهادت تو بامید حصول درجات
از درکات معلولست و بغرض مقرون و شهادت من از همه اغراض و علل مقدس
و مصون شهادت تو را بستر وقت و نبا[؟]نست و شهادت ازلی ابدی
من نیز چنان پس من شهادت آوردم تا تو چون موافقت شهادت من
شهادت آری آن شهادت با علت ترا بحکم تبعیت رنگ شهادت
با صفوت خود دهم تا شهادت زمانی تو بو رنگ شهادت ازلی برآید
اینجا نیز چون موافق حمد من حمد گویی حمد آلوده غرض آمیز تو صورت
حمد پاکیزه بی علت من گیرد و بیمن موافقت حمد محدث لون حمد قدیم
پذیرد بیت چه گرد داب جو بمزوج بامی • شود در رنگ و بو مانند وی •

ای درویش در حدیث آمده که هر که آمین او با آمین ملائکه موافق افتد
آمرزیده شود هر گاه آمین تو بموافقت آمین ملائکه سبب آمرزش میگردد
پس حمد تو چون موافق حمد حق سبحانه افتاد توان دانست که مکافات
و مجازات آن از نوازش و کرامت تا چه غایت باشد کدام فهم با دراک شمه
از آن احاطه توان کرد و کدام زبان بقوت بیان در تقریر یک جزو از صد
هزار تواند رساند بیت تو فرض کن که چو سوسن همه زبان گردی • کجا ز عهده
تقریر آن شوی آزاد • محققان گفته اند که باتفاق علما هر مطلقی منصرف
بکامل باشد حضرت عزت تعالی شانه اینجا حمد مطلق آورد و اطلاق حمد
یا بسبب حقیقتست تا حمل بر اکمل افراد و اجمع آحاد او کنند که حمد الحمد است
و آن حمدیست که حق سبحانه خود را بدان حمد گفته یا حمدیست که
انسان کامل بالسنه را بعد تفصیلیه که لسان ذات و حال و مرتبه و حکم است
و بتمامه جامعه که لسان احدیت جمعست مصداق شده و مشاهد
که اطلاق حمد بحسب احتمال عبارت باشد تا ذهن را اکرانتقال کند بهر
نوع حمدی که ممکن است از محامد ذاتی و صفاتی و افعالی و مانند آن
و بحسب اشارت نیز میتواند بود تا اشعار بود بدان که عجز از درک کیفیت حمد
و اثبات قیود آن ادراک حمدست و شیخ مؤید الدین جندی فرموده که
حمد بما لا یحاط از حیثیت عجز میتواند با خاطر آن چنانچه گفته اند شعر
العجز عن درک الادراک ادراک • والخوض فی طلب الادراک اشراک •
حمد مطلق و مطلق حمد جز از روی اطلاق شناخته نگردد چه هر که مقید
از صفات و اضافات و تعینات مقید است از اطلاقیت حمد خبر
نتواند داد و اینجا که اطلاق محض و محض اطلاقست ع محمود و حمد و حامد از
یکدگر جدا نیست • صاحب غرایب اینجا فرموده که الحمد لله ای لا حامد لله

الا الله چون پرتو آفتاب حمد ربانی از غنا بی منتهاء سبحانی بر گوشه نشینان
زوایای ظلمانی امکانی تابد اگرچه در اول ذره وار در هوای گفتار
بجلوه آیند اما با خور رخت نمودی بود ایشان بگرداب نیستی فتاده نه
از حمد اثری ماند و نه از حامد خبری ع نیست اینجا حمد و حامد جمله محو داست وبر
آورده اند که درویشی نزد سید الطایفه قدس سره الحمد لله گفت و بر آن
اقتصار نمود حضرت شیخ فرمود که تمام کن و چنان گوی که حق سبحانه گفته
یعنی رب العالمین با آن اضافت کن درویش زبان جرات گشود و گفت
عالمیان کیستند که ایشان را کسی با حق ذکر کند جنید گفت خاموش باش
که حدوث مقارن قدم کرد فی الحال معتکف خلوتخانه عدم شود تو
این کلمه بگوی و بیقین دان که چون نور واجب ازلی از مطلع لله پرتو
بر عالمیان که ظلمت نشینان مکان امکانند افکند غوغای وحدانیت
اثری از ایشان باقی نگذارد و غارت غیرت وحدت رخت نمایش
ایشان از پیش بردارد بیت باز غوغای او علم برداشت • غیرتش تیغ لا و لم
برداشت • هرچه بر راه بود غارت کرد • و آنچه بر راه بود هم برداشت •
امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که الحمد لله یعنی الوحدانیة
لله یگانگی مر خدایراست و از لفظ یگانگی که امام فرموده همان مفهوم
میشود که حامد حق غیر او نیست زیرا که بحقیقت چون صولت وحدانیت
ظهور کند از ستاینده و ستایش اثری باقی نماند و هرگاه آفتاب وحدت
از افق لمن الملک ظاهر شود نمایش ممکنات ستاره وار از فروغ انوار قهاریت
در تتق خفا بی نام و نشان گردد بیت پرده از رخ برفکن تا کم شویم
کان تماشای وجود ما خوش است • پرتو خورشید چون پیدا شود •
در عرف و عادت پسندیده نباشد که کسی خود را بستاید و حق تعالی از

ترکیه نفس

ترکیه نفس نهی فرموده که فلا تزکوا انفسکم اینجا چگونه رواست که خود را ستایش
و دیگرانرا بثنای خود میفرماید در تفسیر بیضاوی جواب برین وجه فرموده که چون
ثنای او بر وجهی که سزای اوست از قدرت بشر خارج افتاده که وما قدروا الله
حق قدره و شکر نعمتهای او بنوعی که باید و سپاس وادی نعمت او را شاید
از دست و زبان کس نیاید بدین سبب ایزد سبحانه خود را بستود و دیگران را
بواسطه ازادی از عهده حمد و ثنا که بدان مکلفند برین وجه تعلیم ستایش
فرموده و در کشف الاسرار آورده که وی جل جلاله مستحق ستایش است باستحقاق ذاتی
و دیگرانرا آن استحقاق نیست پس مستحق را وصف خود گفتن شاید و از نا
مستحقان وصف خود زیبا نباید یا گوییم مخلوق ترکیه نفس خود یا جهة دفع مضرت
کند یا برای طلب منفعت و حق تعالی ازین هر دو صفت منزه است پس او را
رسد که مدح خود گوید بخلاف دیگران و در تفسیر کبیر آورده که مدح نفس
قبیحست در میان خلق و ایزد تعالی مقدس است از آنکه فعل او را بر افعال
خلق قیاس کنند چه بسیار چیزها باشد که از عباد مستقبح و مستکره شمارند
و آن از حضرت حق مکروه و قبیح نباشد در تفسیر فتاوی از علم الهدی رحمه الله مثل
این جوابی نقل میکند و میفرماید که نظیر این تکبرست مثلا که از مخلوقات بغایت
نازیباست و یکی از اوصاف ستوده کبریاست چه دیگرانرا استحقاق
آن نیست بلکه عطا داده خداوندست پس او را چگونه کبریا و عظمت
رسد بلکه آن خاصه حق است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری بیت
ناز تو ناز میکنی ناز جهان ترا رسد • حسن و نمک ترا بود ناز دگر که را رسد •
سر مکش از چنان سری کافسر شه رسد • کبر مکن بر آن کسی کز تو کبریا رسد •
در اخبار آورده که اگر کسی راست گوی بود او را مدح خود گفتن از روی
راستی جایز است خصوصا که مصلحتی بر آن متفرع بوده چنانچه یوسف صدیق

۱۳۹ علی نفسنا و آنچه خود را ستود که انی حفیظ علیم پس حضرت عزت که صدق
همه صدیقان قطره از دریای عنایت اوست و مصالح کلیه امور جمهور
مقتضای علم و حکمت او اگر بستاید نزد زیرک صاحب خبرت غریب
ننماید دیگر آنکه هیچ یک از ممکنات از نقایص و معایب خالی نیستند
و ذاتی که عیب و نقصان از لوازم آن باشد تو کیران کردن نشاید پس حمد و ثنا
عز شانه رسد که ذات اقدس خود را که منزه او از همه آفات و عیوب و عاهات
بدلایل عقلی و نقلی ثابت شده بستاید و دیگران را نیز ستایش چنین
ذاتی فرماید بیت تو خود بگو که ثنای تو چون توان گفتن ٭ که هیچکس نشناسد
ترا چنانکه توی ٭ وصل سالکان طریق سپاس داری و ثنا خوانان منهج
شکرگذاری چهار طایفه اند اول عاصیان و حمد ایشان بر زبان باشد
که گویند الحمد لله دوم مطیعان و ستایش ایشان بارکان بود اعملوا آل
داود شکرا سوم ذاکران و ثنای ایشان بتعدید انعام و احسانست
فاذکروا آلاء الله چهارم عارفان و سپاس ایشان در رویت منانست
واشکروا لی ایشان بنعمت از منعم باز نمانند و هیچ نعمت بهتر از مشاهده
منعم ندانند بیت بنعمت هر که وا ماند ز منعم آنچنان باشد ٭
که بگذارد تماشای گل و در خار او بزد ٭ حمد اگر برای نعمت گویند پس
محمود نعمت باشد نه منعم و اصل آنست که نعمت منکر استحقاق ذاتی
منعم دانند یا بدان بر عنایت او بنسبت خود استدلال کنند و دل
ایشان چنان مستغرق معرفت منعم گردد که غبار دید نعمت بر آیینه توجه
ننشیند و شیخ فرید الدین عطار از زبان آن بزرگوار بدین معنی اشارتی
مینماید آنجا که میفرماید بیت گر بحکم من کند هر دو جهان ٭ من نگردم
غایب از وی یکزمان ٭ من چه خواهم کرد ملک و کار او ٭ ملکت من بس بود

دیدار

دیدار او ٭ گر بسوی هر دو عالم بنگرم ٭ با بجز دیدار خواهم کافرم ٭ هر که بوی
یافت از خاک درش ٭ کی بشهوت باز گردد از سرش ٭ امام قشیری روح الله
روحه در لطایف فرموده که طبقات حامدان متفاوتند جمعی از ارباب
حمد بر اکرام و انعام الهی از ایصال منافع و فواید بدیشان و ازاله مکاره
و شداید از ایشان و گروهی زبان حمد بگشایند بر لوایح عجایب لطف ربانی
که بر قلوب ایشان لایح گردد و مکنونات بر عمیم و مخزونات سر قدیم که بر اسرار
ایشان واضح شود و طایفه حمد گویند بر مکاشفات صفات قدم و ملاحظات
منایح عز و کرم و این گروه بتامل خصایص قدم از تصفح اقسام و انواع
نعم فارغند اما بعضی دیگر که سرگردانان بوادی عشقند اگر بصورت
لوازم حمد بجای آرند اما بمعنی مستهلک باشند و اگر چه بر زبان ایشان
جاری گردد و از عبارات تحمید و آن و اسطه اصطلام اسرار ایشان باشد
از خطاب توجیه ایشان که بحق از حق تعبیر کنند بحق گویند و با حق گویند و
بحق شنوند و از حق شنوند عجب مرغانی که پرواز کنانند در زمان شکسته بالی
و نو رسیده گانند در مرتبه کهن سالی همه هشیار در وقت مستی و فانی
محض در عین هستی و دانا به هنگام بیهوشی و گویا در حال خاموشی بیت
فاش از سر هر موی صد گونه سخن گفته ٭ اما همه از گنگی بی کام و زبان مانده ٭
چون دایره سرگردان چون نقطه قدم محکم ٭ صد دایره عرش اینا در نقطه نهان مانده ٭
و گفته اند ارباب حمد سه قسم اند اول اهل نفوس که عوام اند و حمد ایشان
بر نعم الهی باشد و متوقع این طایفه یا مزید نعمتست بوعده لئن شکرتم لازیدنکم
یا محافظت آن بحکم النعم وحشیة و الشکر قیدها و اگر این حامد از خواص عوام باشد
و از سعادت ارادت بهره مند بود درین مرتبه او را صفای معاملات دست
دهد و حال او بروشنایی مقرون گردد دوم ارباب قلوب که خواص اند

وحمد ایشان بر اصناف الطاف هدایت واقسام اکرام کرامت وولایت
باشد بخواه ایشان ظهور نور مکاشفه است بر ایشان سوم اصحاب اسرار
که اخص اند وحمد این طایفه بر مشاهده تجلیات جمالی است که علی التواتر
والتوالی بر ایشان ظاهر میگردد واگرچه صاحب این مرتبه بر تبدل جزا میل
ندارد اما حمد منتج اختصاص اوست بصفات خصایص صفات وضیاء
جلال ذات مراد او بخواهش حاصل است وبمقصود خود بی قصد تکلف
وتعمل فایز وواصل بیت تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن • که دوست
خود روش بنده پروری داند • ودر لطایف ابن هیصم آورده که اقسام
حمد شش است حمد السنه وحمد ارکان وحمد قلوب وحمد ارواح وحمد
عقول وحمد اسرار وحمد لسان ذکر است وثنا حمد ارکان جهد است
وعنا حمد قلوب صدق است وصفا حمد ارواح خوف است ورجا حمد
عقول تعظیم است وحیا حمد اسرار تسلیم است ورضا حمد هر یک
بچیزی دیگر است وهر حمدی با جزائی معین ومقرر ستایش زبانها افزایش
نعمت است وثمره آن زیادتی نعمت ثنای ارکان با افتقار است وثمره آن فیض کرامت
سپاس قلوب باستغفار است وخاصیت آن مزید قربت ستودن
ارواح باعتذار است وفایده آن کثرت راحت حمد عقول باعتبار است
وبهره آن ظهور حکمت شکر اسرار باستبصار است وجزای آن دولت
رؤیت هیچ جزا در مقابله این جزا نیست وهیچ دولت برابر مشاهده لقا نه
عاشقان شب خیز را مقصود آنست ومشتاقان اشک ریز را مراد همان
بیت سودای عاشقان وتمنای عارفان • جز من بهشت نیست که شوق لقا
نست • ودر عرایس آورده که زبان حمد سه است انسانی وروحانی وربانی
حمدی که بزبان انسان رود در مرتبه نفس وطبع است که عوام از آن در

نگذرند وآن گفتن حمد وشکر بود با ذکر انعام واکرام که آن نیز از قبیل
ثنا وسپاس است وأما بنعمة ربك فحدث وبا این همه تصدیق قلب نیز
باید که قول زبان بی صدق جنان بکار نیاید اما حمدی که لسان روحانی
گوید از منزل دل وجان است وجز خواص بدان راه نبرند وآن یاد کردن
لطایف اصطناع ایزدی باشد هم در ترکیب افعال وهم در تصنیف
اقوال وهم در ترتیب احوال وفعل وقول خود را بمدد قیومیت قیم دیدن
واز زبان لطف بی پایان نکته حمدی لی وحمدک لی شنیدن
وحمدی که بلسان ربانی بود در مقام ستر وغیبت است واخص خواص
بران مطلع باشند وبی وحقیقت آنست که سر انسانیت را ملاحظه عجایب
عوارف ومشاهده غرایب کواشف دست دهد ودر وجه نفس بر
طرف وطبع عرضه تلف باشد ودل باجتناء ثمره انس از نهال حدیقه
قدس توجه کند وسیاح روح در دریای فیض وفتوح غواصی نماید
وذوق اسرار در مطالعه انوار زیادت شود وچندانکه در ادای
این حمدی افزاید نتایج وخصایص آن روی در تزاید می نهد تا بجایی
رسد که تمامی صفات حامد در نعوت واوصاف محمود مضمحل ومتلاشی
گردد وآثار حمد وحامد نابود شده جز محمود را در نظر شهود وجود نماند
ع ولست بحامد ما دمت تحمد • جذبات سطوت وحدت
ستاینده را از مضیق خودی او برهاند وبرکات الفت قربت او را
بساحت سعادت لقای ستوده رساند خورشید کبریای پرتوی از انوار
جمال خود بر عرصه حال وی افکند وخیمه وجود سایر مثال او را از زمین
هستی مجازی برکند سلطان بارگاه قدیم سراپرده ظهور در فضای
حقیقت وی برافراند وآوازه انا منزل وجود بیرون تاختن دارد

الملك دل را از نوسته عزت خود سازد بیت بدلی را که عشق بنوازد • جان
او جلوه گاه خود سازد • چون کند خانه خالی از اغیار • انگهی عشق با خود اغازد •
والیها ظلمات انبیت بلمعه نور هویت مرتفع کشته تلاطم امواج دریای وجوب
رونق نمایش امکان را در گرداب عدم کما کان نیست و نابود کردانند و حکم
سلطان غالب در اقلیم وحدت روانشده سرکشان مملکت کثرت را
مغلوب و مقهور سازد هنالك الولایة لله الحق کلام ان عالی المقام از بن حال
اعلام مینماید بیت جانا دلم بودی در قعر جان نشستی • من با کنار رفتم تو در
میان نشستی • که دل دبودی از من الحمد لله ای جان • چون تو بجای جانم بر
جای جان نشستی • وصل در بعضی الکلمات وارده که لام در کلام عرب
چهار نوع است ساکن یا متحرك بیکی از حرکات ثلاث و ساکن یا اصل کلمه
باشد چون علم یا لام امر غائب بشرط وصل ما قبل چون فلیعبدوا و لام مفتوح
هفده نوع میباشد لام اصلی و جواب قسم و تاکید و امثال ان و لام مضموم
همین اصلی باشد و بس و لام مکسوره یا اصلی بود چون علم یا لام امر بشرط قطع
ما قبل چون لیضرب یا لام جاره و این لام مکسوره باشد با اسماء ظاهر چون
لله ولرسوله و مفتوح بود در تعجب و استغاثه و با مضمر مکر با متکلم و در اتباع
مضموم شود چون الحمد لله بقرائت ابن عایبه که لام را تابع دال سازد و صاحب
کشاف این قرائت را بهتر انکه حرکت بنا یی تابع اعرابیت افضل داشته
از قرائت حسن بصری که دال الحمد را تابع لله میکردانند و لام جاره در مجاری
السنه عرب بقول ابن عصفور و هشام و جمعی از نحاة بر بیست و پنج معنی
جاریست و بیست معنی ازان در قران واقعشده چون تملیك و توکید
و تبلیغ و تبیین و شبه تملیك و اختصاص و استحقاق و غیر ان و علما
از انجمله لام لله را بچهار معنی ذکر کرده اند اول تملیك و این لام را لام اضافت

نیز گویند

نیز گویند دلالت بر ملك دارد چنانچه المال لزید پس معنی الحمد لله این بود
که ملك حمد ملك حضرت اوست و همچنانکه ملوك خدمت
اولد الملك و لذا الحمد دوم استحقاق بود و معنی اضافت متصور است
دون ملك چنانچه الباب للدار و ویل للمطففین و برین تقدیر فحوی
الحمد لله چنان باشد که استحقاق حمد جز او را نیست جل ذکره و بدین استحقاق
حمد گفتن مر او را واجبست و در انکه وجوب حمد و لزوم ستایش مر حق را
بعقل ثابت شده یا بوضع اختلاف کرده اند و در تفسیر اورده که حق را استحقاق
علی الاطلاق حمد ثابتست قبل از مجی شرع و بعد از ان جهت انکه در اصول
فقه محقق شده که ترتب حکم بر وصف مناسب دلالت دارد بر انکه ان
حکم معلل است بدان وصف پس اینجا که ایزد سبحانه اثبات حمد کرد برای
خود و وصف فرمود خود را بعد از ان بتربیت عالمیان و در حمانیت و رحیمیت
و پادشاهی و تصرف در روز جزا دلیل است بر انکه استحقاق مر حمد او را
بواسطه این اوصافست و چون این همه وصفها او را ثابت بوده و هست
در همه اوقات پس استحقاق حمد او را بوده و خواهد بود در همه اثبات خواه
پیش از ظهور اوضاع شریعت و خواه بعد از ان بیت بذات خویش سزای
ستایش است خدا • بگفت کس نشود مستحق حمد و ثنا سیوم اختصاص
و ان دلیل انقطاع شرکت باشد چون الحصیر للمسجد والجنة للمؤمنین
و بدین معنی مضمون الحمد لله ان بود که حقیقت حمد مخصوص است بحق سبحانه
که از و تجاوز نکند و در کشف الحقایق فرمود که هیچنانچه الحمد لله بحسب
لفظ دلالت میکند که مستحق حمد نیست مگر حق تعالی بحسب معنی نیز
دلیلست بر اختصاص نفس حمد بحضرت عزت جهت انکه لام برای اختصاص
افراد باشد و قطع شرکت و حق را در نعمت هیچ شریکی نیست زیرا که منعم

وحقیقت اختصاص

١٤٢ حقیقی اوست چرا که اعتبار انعام در ذهن منعم مجازی خلو نکند انعام از وی
وجود نگیرد بیت گر تو نه بهی کجا دهد کس • پس منعم ما تو باشی و بس •
دیگر آنکه هیچ یک از بندگان بی غرض از طلب عوض و غیر آن انعامی نکنند
و انعام چون بغرض ممتزج شد در حقیقت تمام نباشد و صاحبش را منعم نتوان
گفت اما چون حق تعالی کامل است در ذات و صفات و بهیچ چیز محتاج نه
هر اینه انعام او از اغراض و اعواض مصفی خواهد بود و باز نعمت از امور ممکنات
و ممکنات را وجود نیست الا بایجاد حق تعالی و چون همه نعمتها از وست
پس منعم او باشد بزرگی فرموده است که نعمت کامل نباشد مگر بعد از آنکه
منعم علیه ایمن باشد از انقطاع و زوال آن و امن حاصل نگردد مگر از حضرت
مؤمن منّان و چون نعمت کامل از وست پس حمد کامل مخصوص بدو
باشد چهارم استیلا و قدرت چنانچه الکیلاء للسلطان در مفاتیح الغیب
فرموده که لام لله لام استعلا و استیلاست و برین وجه مفهوم الحمد لله آن
باشد که حق سبحانه واجب لذاته است و مستولی بر همه ممکنات از روی
حامدیت و محمودیت ایشان در صفات پس سزاوار حمد و ثنا نباشد مگر
ذات او جل و علا بیت ای ذات تو لایق محامد • هستند ترا دو کون حامد •
حمد همه زان تست الحق • محمود توئی بحمد مطلق • محمودی تو کش انتها نیست •
وابسته حامدی ما نیست • وصل جمعی از عرفا گفته اند لام جاره بمعنی من آید
چنانچه اقترب للناس حسابهم ای من الناس و بمعنی الی نیز استعمال کنند چنانچه
بان ربک اوحی لها ای الیها پس تقدیر اول الحمد من الله باشد چه حمد نعمتی
عظیم است و ما بکم من نعمة فمن الله و بر تقدیر ثانی الحمد الی الله باشد چه رجوع محامد
بحضرت وی و بحقیقت این دو معنی پیوسته مطمح نظر زنده دلانیست
که از سرحد میدان ازل تا نهایت عرصه ابد بدیده سر مشاهده نموده

لمعات آثار مبدء و لمحات اطوار معاد را دیده باشند و بفیض اقتباس از
جذبه روحانی بنگرند منه بدا و الیه یعود رسیده بیت • دیده که همه از و
طالع است • باز در که نیز بدو راجع است • از سر تحقیق و ز روی وقوع •
عین طلوع آمده محض رجوع • محققان گفته اند همه موجودات را وابستگی
بدو حرف است یکی باء بسم و یکی لام لله باء بزبان حال از مبدء خبر میدهد
و لام رهبر معاد بیان میکند باء عبارتست از آنکه الکل بی و لام اشارتست
بدانکه الکل لی و از همین مقوله است آنچه حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
فرموده اند که باء بنده را بقا بخشد و لام بر صف فنا کشد چون صرصر لام از مهب
عزت در آید نهال رسم را از بیخ و بن بر کند و چون نسیم باء از گلشن رحمت
بوزد غنچه بقا را بر دوحه هستی شکفته کند و لهذا شیخ ابو العباس ابن العریف
فرموده که لام اذان علماست یعنی طایفه اخص و باء اذان عرفا یعنی گروه
خاص باء را رتبه عالی داده و لام را مقام اعلی اثبات کرده پس درجه الحمد لله
ارفع است از الحمد بالله در مقام بقا گفته میشود و حمد لله از حال فنا خبر میدهد بحجة انکه الحمد بالله
عارف گوید لا محمود الا الله اثبات حامدیت حامدیت خلق است و نفی
محمودیت از ایشان و عالم گوید لا حمد لله الا قولهم نفی حامدیت و محمودیت
خلق است و هم حصر حامدیت و محمودیت رباعی از غیر ستایش تو لایق
ناید • خود غیر تو کیست تا ترا بستاید • آثار ستودن ستاینده کجاست •
آنجا که ستوده روی خود بنماید • فصل رب در اصل لغت عرب مصدر است
بمعنی تربیت و تربیت رسانیدن چیزیست بکمال او بر سبیل تدریج و صاحب
کشاف برین رفته تقول ربه یربه ربا و بمعنی افزون کردن و جمع ساختن
و باتمام رسانیدن هم آمده است و بمصدر وصف کردن برای مبالغه باشد
چون زید صوم و عدل و بعضی بر آنند که رب اسم است کوفی

ربّ یربّ فهو ربّ چنانچه گویند بَرّ یبَرّ فهو بَرّ و مصدر او ربّ است
و برین قول که اسم باشد او را بهفت معنی در کلام عرب یافته‌اند اوّل
بمعنی سیّد یعنی مهتر و پیشوا و حاکم و پیشکار و این قول ابن عبّاس است
چنانکه در تفسیر آورده قال ابن عبّاس ربّ العالمین ای سیّد العالمین
و نظیر این در قرآن واقع است آنجا که یوسف ع در زندان مصر ساقی ملک را
میگوید اذکرنی عند ربّک یاد کن مرا نزدیک ربّ خود یعنی سیّد و حاکم خود
و تواند که اینجا ربّ بمعنی پروردگار باشد و هرگاه که در این آیت ربّ
بمعنی سیّد بود مراد از عالمیان ملئکه و انس و جن خواهند بود و بدین جهت
آنکه سیّد را اسناد بغیر ذوی العقول نمیکنند ربّ السّموات والارض
میگویند نه سیّد السّموات والارض پس سیّد عالمیان است که در بلاها
پناه برو برند و عطاها بعنایت او یابند و فی الحقیقة سیادت ثابت نیست
مر حق را از حیثیّت افتقار غیر او در استفادهٔ وجود از و و غناء او بذات خود
از استفاضهٔ وجود از غیر چه وجود او باعتقاد موحّدان از و بلکه عین
اوست بیت هستی تو بهستی که جز ذات تو نیست ٭ ما نیست
بذات تو ولی هست بتو ٭ و از جمله اسماء الله سیّد وارد شده است در
حدیث عمرو بن شعیب و در موجز ابو الفتوح آورده که عمرو بن شعیب
از پدر خود نقل میکند و پدرش از جدّش که جبرئیل ع در نیکوترین صورتی
بحضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرود آمد مانند وی و خندان
پس گفت السّلام علیک یا محمّد خداوند سبحانه مرا فرستاد و برای تو تحفه
عنایت فرموده خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن چه هدیه است
جبرئیل جواب داد که کلمه چند است از گنجهای عرش که خدای تعالی بفرستاد
آن بتو ترا گرامی ساخت و آن اینست یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من

لا یؤاخذ

لا یؤاخذ بالجریرة و لا یهتک السّتر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة
یا باسط الیدین بالرّحمة یا صاحب کلّ نجوی و یا منتهی کلّ شکوی یا کریم
الصّفح یا عظیم المنّ یا مبتدی النّعم قبل استحقاقها یا ربّنا و سیّدنا و مولانا
و یا غایة رغبتنا اسئلک یا الله ان لا تشوی خلقی بالنّار و امام حاکم در مسند
خود آورده که این حدیث صحیح است چه رواة او همه ثقات‌اند از اهل مدینه
پس ربّ را بمعنی سیّد داشتن که از اسماء الهی است مناسب باشد دوم بمعنی
مالک یعنی خداوند چنانچه گویند ربّ الدّار و ربّ الغنم پس معنی این باشد
که خداوند عالمیان و متصرّف در ایشان و در کشف الاسرار آمده که مالک
عالمیان است یعنی قایم بامور ایشان بر همان منوال که شخصی را بنده باشد
همه اسباب و مهمّات میدارد و او را کار میفرماید همچنین حق سبحانه عالمیان را
ببندگی گرفته و اسباب معاش ایشان آماده ساخته و ایشان را بذکر و معرفت
و تسبیح و عبادت خود امر کرده و گفته‌اند از مالک چهار معنی اخذ توان کرد
آفریننده و دارنده و کارسازنده و روزی رساننده و بملاحظهٔ معنی ربّ
السّموات والارض و ما بینهما با تفکّر در مضمون لَهُ ما فی السّموات و ما
فی الارض که بلام تملیک آورده استدلال توان نمود بر آنکه معنی ربّ
بر مالک فرود آوردن بغایت لایق مینماید و در اعجاز البیان میفرماید که
نسبت مالکیت حق تعالی بعالمیان در نهایت ظهور است بجهت آنکه اگر
آن از حیثیّت احاطهٔ حق بدان خواه از روی علم و خواه بوجه قدرت
و غیر آن همه ملک وی‌اند و مالک را در ملک خود تصرّف رسد بهر چه خواهد
و بهر وجه که خواهد قل اللّهمّ مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممّن تشاء بیت مالک ملکی و جهان زان تست ٭ ملک تو در قبضهٔ
فرمان تست ٭ چون ز نواع دگران ایمنی ٭ هر چه تو خواهی همه آن میکنی ٭

گوید همی حکم عنایت تراست • ولیکن رهی کو بستانی رواست • سوم
بمعنی مربی در تفسیر گوید رب العالمین ای مربی الخلق قال الله تعالی
الم نربک فینا ولیدا اصل ربا ربه بوده یکی از هر دو با را بسبب تکرار
بیا بدل کردند چنانچه در تمطط و تمطی و در کشف الخفا آورده که اوست
مربی عالمیان و مربی بر دو قسم است یکی آنکه کسی را تربیت کند برای جر منفعة
از او و آن تربیت خلق است دوم آنکه تربیت فرماید کسی را بجهت ایصال
نفع و فایده بدو و آن تربیت حق است و تربیت حقیقی این تواند بود
بچندین وجه یکی آنکه تربیت خلق برای جزای باشد یا ریا و تربیت حق
بی عوض و غرض است چنانچه از فرموده لا تثریب علیکم مفهوم میشود دیگر
آنکه تربیت خلق زوال یابد و انقطاع پذیرد و تربیت حق دایم و پیوسته
باشد و مدد فیض در هیچ وقت منقطع نشود بیت یکلحظه نیست کز تو هزاران
هزار فیض • بارنده نیست بر همه ذرات کاینات • دیگر آنکه تربیت
خلق مخصوص جمعی باشد دون جمعی و تربیت حق بر سبیل عموم همه را
فرا گرفته و هر کس فراخور حال خود از ساغر این تربیت جرعه چشیده بیت
از نهانخانه احسان تو هر جا همه کس • گل خوبی فرخوتند زهی لطف عمیم
حقیقت تربیت نزد محققان آنست که عالم عبارتست از ما سوی الله و
مجموع ما سوی الله ممکنانند که طرفین وجود و عدم ایشان متساویست
و چون هیچ یک را از موجودات ممکنه وجود ذاتی نیست و قابلیت عدم
هست هر آینه بر عطای وجود و دوام آن محتاج باشند بامداد حضرت
منان و اگر نه آن مدد الطاف متوالی رسد حکم عدمی امکانی که مقتضی مقتضای خود آنست
ایشان اثری نگذارد پس دوام ترجیح حکم وجود بر عدم ممکنات از انجمله است
که هیچ ممکن در وجود خود از آن مستغنی نیست و تربیت کلی اشارت

بمدد حکم

بمدد حکم و ترجیح و دوام آنست ای عزیز اگر نه اثر این تربیت بودی هیچ ممکنی
پرده خفا از چهره حال نگشودی جاذبه تربیت ربانی دام کن فیکون در راه
مرغان آشیان عدم مینهد و ساکنان خلوتخانه علم را گوش کشان بر سر بازار
عین جلوه میدهد بیت روزی که کس از دو کون آثار ندید • ناگاه ز حق
خطاب اظهار رسید • دست کرم از گوشه خلوت همه را • بگرفت گریبان
سوی بازار کشید • چهارم بمعنی صاحب گویند زید رب عمرو ای صاحبه
و در آنکه خدایرا صاحب توان گفت اختلاف کرده اند حضرت شیخ نجم
الدین کبری قدس الله سره در طوالع آورده که در بعضی احادیث انت
الصاحب فی السفر واقع شده است پس اطلاق این اسم بر حق سبحانه روا باشد
بعضی گویند که صاحب را بمعنی شهید باید گرفت یعنی حاضر و معنی رب
العالمین آن باشد که او حاضر است افعال عالمیان میبیند و اقوال ایشان
میشنود و احوال ایشان میداند مراد از عالمیان ذوی العقول
باشد و مقصود ازین کلام تنبیه بندگان بود یا تهدید ایشان و گفته اند
صاحب مددکار یار خود باشد و مددکار حقیقی مر عالمیان را اوست
که خود یاری میدهد و دیگرانرا قوت مددکاری می بخشد بیت لطف
او ببین که او خود بنده را یاری کند • دیگرانرا نیز تلقین مددکاری کند •
پنجم بمعنی مصلح یعنی اصلاح کننده و باصلاح آرنده عرب ادیمی را که اصلاح
کرده باشند مربوب گوید و در صحاح آورده که رب الضیعة ای
اصلحها و اتمها صاحب طوالع روح الله روحه فرموده که یکی از افعال
الهی اصلاح است چنانچه فرموده و اصلحنا له زوجه و جای دیگر گفت
یصلح لکم اعمالکم هیچ صلاحی وجود نگیرد الا باصلاح او و اگر نه آن بودی
که اسماء الله توقیفی است اسم مصلح بر حق اطلاق توان کرد اما چون

اجزاء ان و ابتداء ان وسماعست ور اطلاق ان نقل صحیح وارد نشده پس
جایز نیست که او را مصلح خوانند اما لازم است که او را مصلح دانند
حضرت صدر المشایخ قدس سره در تفسیر فاتحه اورده که ممکن را نظر بحیثیت
امکان نسبتش بوجود وقبول ان اولی نیست از بقا در مرتبه امکان
از جهت لا قبول و لا ظهور و چون سبحانه توجه را در جانب ایجاد و ظهور
ممکن را بر جانب خفا و مکون وی در حجاب امکان و صلاح عبد در
نعمت ایجاد است لان الخیر کله فی الوجود پس این نعمت بهترین نعم
باشد و مظهر صلاح اکمل واتم والمصلح هو الله تعالی وتعظم بیت اصلاح تو
کار همه را در بصلاح • یکی از عارفان فرموده که حق سبحانه مصلح اشباحست
بوظایف نعم و مصلح ارواح بمواهب کرم اینجا تربیت تن را شاید از موائد
نعمای ملکی واینجا تقویت روح را باید از فواید آلاء ملکوتی همه از موهبت
حضرت او معد و مهیا است و شربت عذب مرادات طالبان شهوات
طبع خسیس و راعنان لذات عقل شریف نفیس در جام مرام هر یک
از نظر تربیتش مصفا و مهیا بیت هر کسی را بخود دهمت او • داده اینجا
هست قسمت او • عام را ذوق اب و نان بخشی • خاص را فیض عقل و جان
بخشی • هیچ محتاج از سیاه و سفید • وانکردد ز در کهت نومید •
در لطایف اورده که حق سبحانه زبان و نفس و دل و روح و ستر و طاعت
ومعصیت اهل ایمان را بصلاح اورده زبان را بکفتار شهادت و نفس را
بانقیاد عبادت و دل را بنور معرفت و روح را بروح کرامت و ستر را بسرور
محبت و طاعت را باوفور تقصیر بقبول ان و معصیت را با وجود کثرت
بعفو و غفران و کفته اند رب بمعنی مصلح است و اصلاح بالنسبت با مور
زاهدان باشد وان موقوف بجمیل رعایتست یا متعلق باحوال

من نقصانات [illegible]

عابدان بود وان و ابسته حسن کفایتست یا متوجه اسرار موحدان کردد و
انتظام ان بمحض لطف و عنایتست بیت بلی نظر از تست وصد هزار عنایت
منتظر تا که وقت ان نظر اید • ششم بمعنی مدبر که علما ربانی کویند باعتبار
انست که تدبیر کننده کارها دین اند و دنیوی خلایق پس معنی رب العالمین
مدبر امور العالمین باشد بحذف مضاف یعنی حق تعالی مدبر امور جمهور عالمیان
و سازنده کارهای دینی و دنیوی ایشان واکر نه عنایت بی غایت او شامل
احوال عباد بودی هیچ وجه مهمات صوری و معنوی ایشان از زوای حجاب
اتمام روی ننمودی واینجا کوید بیت ای بکرم ساخته کار همه •
برکرم تست مدار همه • ای کرم عام تو مسکین نواز • جود تو در هر دو جهان
کارساز • هر که بکاری علم افراختی • کار وی از لطف تو شد ساخته •
ومعنی مدبر و مصلح از روی تحقیق یکدیکر قریبست هفتم بمعنی جامع
ترتیب در لغت اجتماعست و عرب اب بنات را ربیب خوانند و مردم را که
از هزار زیاده باشند ربی کویند وجوهری در صحاح اورده که ربب
الناس ای یجمعهم پس بنحوی رب العالمین این باشد که اوست جمع
کننده عالمیان و فراهم اورنده ایشان درین جهان برای انتظام اسباب
معاش و در ان عالم برای استحکام قواعد معاد و در عقب و ذکر رحمن رحیم
با وصف مالک یوم الدین مقوی این وجه است واسم رب بدین هفت
معنی مضاف بعالمیان میتواند بود و بد و معنی دیکر امده که از اضافت
از بعالمیان چندان مناسبتی فهم نمیشود با وجود ان در بعضی تفاسیر
مذکور است اول بمعنی ثابت کویند رب بالمکان ای تثبت در طوالع
التنزیل اورده که بعضی مفسران از متاخران این قول را اختیار کنند
وکویند معنی رب ثابتست من غیر اثبات احد حق سبحانه لم یزل و لا

بزال ثابت بوده وهست وثبات او از ذات اوست نه باثبات غیر
او زیرا که پیش از وجود ماسوی ثابت بوده وقد خلقتك من قبل ولم تك
شیئا وبعد از فنا همه ثابت خواهد بود وهو خیر الوارثین وحضرت ١
شیخ در اعجاز البیان فرموده که ثبات ثبات حق است هم از حیثیت ذات
وهم از حیثیت امتیاز او از ماسوی خود بخواص ذاتیه چون وجوب وجود
وازلیت واحاطه تامه وسایر اموری که ثابتست مر او را بهر وجه وهر حال
ومرتبه بلا مشارکت غیر وحده لا شریك له وحدت حقیقی او را ثابتست
و واحد حقیقی اوست نه از روی عدد بلکه بوجه حقیقت بیت
احدست وشمار از و معزول • صمدست ونیاز از و مخذول • ان احد نی که
عقل داند وفهم • وان صمدی که حس شناسد و وهم • دوم بمعنی دایم
در احقاق اورده که کویند دیمة السحاب ای ادامت ابری را که بسیار
زمان مرتکم باشد و زود زود منقشع نکردد دیابا کویند پس معنی دایم همیشه
باشد وهمیشکی خاصه حق تعالی است وصفت دوام جز ذات مقدس
او را لازم نیست ممکنات را که پرتو وجود از فیض جود واجب بر ایشان
می تابد لاف دوام ودعوی ثابت کجا رسد بیت انکه هستی نخیزد وام کند •
بچه رو دعوی دوام کند • دایم انست کو نخود باشد • تا ازل بود وتا ابد باشد •
پس دوام از طریق استحقاق • ذات حق را رسد علی الاطلاق • خود ازل یا ابد ز بهر فدم •
قطره مختص بود فافهم • نه ازل را اولیتش اکاه • نه ابد را سوی دوامش راه •
وصل رب علی الاطلاق اسم حضرت خداوندست جل ذکره ونزد محققان
اسماء الله بر سه قسم است اول انکه از اجزای خدا ابتعال نه اند وانرا اسماء مخزونه
ومکنونه کویند ودر بعضی احادیث امده که اسئلك باسمك المکنون
المخزون الذی لا یعلمه غیرك ثانی انکه بعضی شناسند وبعضی نه چون

اسم اعظم که علما را دران اختلافست جمعی الله را اسم اعظم دانند وطایفه حی وقیوم را
وکروهی رب را وبرخی ذو الجلال والاکرام را وحقیقت انست که اسم اعظم
در میان اسامی پنهانست وجز خواص بارکاه احدیت ومحرمان کارکاه صمدیت را
بران اطلاع نیست ثالث از اقسام اسما انست که مردم میخوانند ومیدانند
وباز این هم بر هفت کونه اقسام یافته یکی انکه خاص حضرت اوست و
نشاید غیر او را بدان نام خواندن چون الله ورحمن دوم انکه غیر حق را نیز
بدان نام توان خواند چون عزیز ورحیم سیوم انکه حق را بدان خوانند
وبضد ان نشاید چون عالم وقادر چهارم انکه بدان وبضد ان توان خواند
چون محیی وممیت ومعز ومذل پنجم انکه خالق را مدح بود ومخلوق را مذمت
چون جبار ومتکبر ششم انکه غیر او را بسبیل اطلاق کویند ووی را
جز با قیدی نتوان کفت چون موجود وموجود حقیقی ودر تفسیر کبیر
اورده که موجود نیز بی قیدی نتوان کفت هفتم انکه غیر او را بسبیل تقیید
توان کفت چون رب که دیکران را باضافت کویند چون رب الدار
واو را رب مطلق خوانند وباضافت نیز کویند چون رب العالمین و
کفته اند اسماء الهی یا دلالت بر ذات دارند یا بر صفات اول را اسماء ذاتیه
خوانند چون [illegible] ودوم را صفاتیه وقسم اول را یا دلالت بر ذات باشد
وبس بی اعتبار صفتی وتصور سلبی واضافتی مثل الله یا با وجود دلالت
بر ذات اضافتی با و متصور باشد چون علی که ذاتیست فوق سایر ذوات
در مرتبه یا سلبی از و مفهوم کردد چون قدوس که ذاتیست پاك از انکه ذاتیه
هر خردمند یا هم سلب را متناول باشد وهم اضافت چون ملك که ذاتیست
غیر محتاج بکس وهمه بدو محتاج اند وقسم ثانی یا راجع بصفات ذاتیه است
یا بصفات فعلیه واول از این دو قسم یا راجع بصفات مطلقه باشد

[illegible]

چون علیم وقادر یا راجع بعلم یا اضافی چون خبیر تا دلالت کند بر علم و
مضاف باشد بامور باطنه یا راجع بقدرت یا اضافی چون قوی
که دلیل بر قوت تمام است در قدرت یا رجوع او باردت باشد یا اضا
چون رؤف که مضمون او ارادت احسان است دوم ازین قسمین یا راجع
بصفات فعلیه بود بر اطلاق چون باری وخالق یا راجع بدلالت بر فعل
یا اضافی چون کریم که دلالت بوسعت اکرام کند ومجموع اینها ده قسمت
چنانچه امام حجة الاسلام در مقصد اقصی اورده پس اسم الرب را چون
بمعنی مربی ومصلح ومدبر بدارند از صفات فعلیه توان گرفت واگر معنی
مالک وسید قصد کنند از صفات راجع بقدرت توان داشت
واگر معنی ثابت ملاحظه نمایند که بحقیقت ازلی وابدیست یا دایم که
فی نفس الامر باقیست از صفات مطلقه باشد واگر صاحب گیرند
که بمعنی شهید است از صفات راجع بعلم یا اضافت مور باب اسما
وتقسیمات ان سخنان دیگر هست که امثال این ترجمه ذکر انرا گنجایش ندارد
بیت نگنجد بحر در پیمانه خرد • بیکدم اب دریا کی توان خورد •
ندارد ذره گنجایش ان • که جا گیرد درو خورشید رخشان • وصل
بعضی بران رفته اند که رب اسم اعظم است برای انکه هر اسمی از اسماء
الهی را که مقلوب گردانند اطلاق ان بر حضرت حق جایز نباشد واسم رب را
چون مقلوب سازند بر شود وان نیز از اسماء حسنی است إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ
وهم در تفسیر امده که خضر علیه السلام در حرم محترم مسجد الحرام در اثناء
حکایتی اشارت فرمود بانکه رب اسم اعظم است در تفسیر قرطبی اورده
که کثرت دعوت داعیان بدین اسم دلیل اعظمیت اوست چه انبیا
واولیاء وغیر ایشان در وقت دعا حضرت کبریا را بدین نام خوانده اند

اول ادم وحوا بامید قبول توبه حق را بدین نام یاد کرده اند رَبَّنَا ظَلَمْنَا
أَنْفُسَنَا نوح برای هلاکت دشمنان ندای رَبِّ لَا تَذَرْ بر داشت وجهت
امرزش دوستان علم دولت ببرکت این اسم برافراشت رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ خلیل جلیل در خواست شاهده احیاء موتی بدین نام
نمود رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ یوسف صدیق در اختتام احوال استغاثه
بدین اسم فرمود رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ شعیب بی عیب ما من فتح ونصرت
از مددکاری این نام طلبید رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ کلیم صاحب
تسلیم در وقت مناجات ورفع حاجات خود را بر پناه این نام کشید رَبِّ اشْرَحْ
لِي صَدْرِي سلیمان عالیمکان در حجره فیع بمیامن این نام خواست رَبِّ
اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي زکریا عیب دیار در طلب
فرزند ارجمند صحیفه دعاء خود را برقم این اسم بیاراست رَبِّ إِنِّي
وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي عیسی روح الله را مائده اسمانی از ضیافت خانه لطف
ربانی بتقاضای این نام رسید رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ محمد رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم امت بلند همت خود را خلعت غفران باقتضاء
این نام پوشانید غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ اصحاب کهف بقوت
این نام بجانب غار اسرار شتافته رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً حواریان مسیح
باختصاص این نام رتبه خواص انام یافته رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ صحابه
نبوی را صفای ایینه دل بصیقل این اسم بود رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ
برروی تابعین ابواب فتوح بمفتاح این نام گشود رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا
اگر حجاج حرم محترم مند بدرقه راه ایشان این نام است رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً واگر ساکنان مساکن علوم وحکم اند روشنی چراغ بصیرت وفکرت
ایشان از همین نام است رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا فرزند صالح صلاح

حال خود در دعای والدین بذکر این نام دیدند رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا
از حضرت عزت فرزندان کزیده بوسیلهٔ همین طلبیدند ربنا هب لنا من
ازواجنا وذریاتنا قرة اعین از صالحات مادر پاکیزه سیر مریم صورت نذر
خود بدین نام متعلق ساخت رب انی نذرت لک اسیهٔ ذاکیه بناء خانهٔ
جنت بمدد این نام برافراخت رب ابن لی عندک بیتا بالقیس بی تلبیس
مقدمهٔ اعتذار بدین نام بزرکوار تمهید داد رب انی ظلمت نفسی واسلمت
مریم صادق دم زبان استغراب بدین نام وا فی نضاب کشاد رب انی یکون
لی ولد حملهٔ عرش برین که زبور صوامع قدس اند سرمایهٔ دعوت و اذکار
ایشان این نام است ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما مؤمنان صاحب
یقین که زینت مجامع انس اند پیرایه کار و بار ایشان همین نام است ربنا
اغفر ذنوبنا و از اثر جامعیت این نام است که بهشتیان از غرفات جنان
در طلب مزید نور انبیت این نام کویند ربنا اتمم لنا نورنا و دوزخیان
بتیره درکات نیران دولت خلاصی هم از برکات این نام جویند ربنا
اخرجنا منها و همچنانچه مؤمنان کوهر انوار ایمان خود را در سمبت این
نام انتظام دهند که ربنا اننا سمعنا کافران نیز بنای اداء بدبختی و بدبختی
خود را بر استعانت ازین نام نهند ربنا غلبت علینا شقوتنا و بدان نوع
که مطیعان در عرصهٔ محشر طالب مواعید لطف بدین نام کنند ربنا
واتنا ما وعدتنا عاصیان هم در فزع اکبر دست توسل در حبل المتین
این نام زنند ربنا ابصرنا وسمعنا جمعیت ازین زیاده چون باشد که
چنانچه مظهر انوار اسم الهادی که آدم است حق را بدین نام یاد کرده که ربنا
ظلمنا مطرح آثار اسم المضل نیز که ابلیس است ملک علام را هم بدین نام خوانده
که رب انظرنی و همچنانکه سلیمان که منبع رشحات نعمت بود در ذکر لنا

خود همین نام درج فرموده رب اوزعنی ان اشکر ایوب نیز که مجمع نکبات محنت
بود توسل بهمین نام مینموده و ایوب اذ نادی ربه انی چون نبی و ولی و دوست
و دشمن و مرد و زن و پدر و فرزند و کافر و مؤمن و مطیع و عاصی و بهشتی
و دوزخی و آشنا و بیکانه و سلیم و سقیم حق سبحانه را بدین نام میخوانند
و مربی خود در هر مرتبه که هستند جز او را نمیدانند چه عجب که اسم اعظم باشد
و اکر کسی در معنی تربیت که مفهوم رب است تامل نماید هر اینه جواد فکرتش
در میدان شمول نعم و عموم کرم الهی بجولان آمده به سرحد معنی این بیت
که بیت هیچکس نیست که در کوی تو اش کاری نیست هر کس اینجا بی ملتمسی میآید
بی تواند برد و نکتهٔ دیکر در خصوصیت این اسم بدعا و اجابت آنست که در
زمان امر بدعوت از جمیع اسما همین اسم مذکور شده ادعوا ربکم تضرعا وخفیة
وقال ربکم ادعونی استجب لکم و در وقت بشارت استجابت اسناد اجابت
بهمین نام وقوع یافته که فاستجاب لهم ربهم و بعد از اسم الله در قرآن هیچ
نام دیکر این مقدار مذکور نشده و در نود و چهار سوره از سور قرآنی این
اسم واقعست و در حالت ندا الف لام از و حذف کنند و اکر بنفس متکلم
مضاف بود بپنج طریق در عمل آرند اکر با حرف ندا بود بحذف یاء متکلم چون
یا رب و باثبات الف و هاء در آخر چون یا ربا و اکر بی حرف ندا باشد بحذف
یاء متکلم چون رب و باثبات آن چون ربی و بوضع الف بجای یا چون
ربا و از آنجمله نوع اول و ثالث در قرآن آمده و وقتی که بجمع متکلم اضافت
کنند در اغلب بی حرف نداء مستعملست چون ربنا فاغفر لنا و با حرف
ندا باشد چون یا ربنا و از خصایص این نام جمعیت انتظام آنست که حق سبحانه
او را هم بمضمرات اضافت کرده و هم بمظهرات اما مضمرات یا غایب
یا حاضر یا متکلم و بهر یک ازین انواع ثلاثه مضاف واقع شده بواحد

غایب مذکر ولیدع ربه بواحد غایب مؤنث اذا انت لربها و بجمع غایب
ان ربهم بواحد مخاطب مذکر واعبد ربک بواحد مخاطب مؤنث ارجعی الی
ربک و بجمع مخاطب ان ربکم بواحد متکلم ان ربی لطیف لما یشاء و بجمع متکلم
الله ربنا اما بر مظهرات اول بر عموم بعالم که ما سوی الله است اضافت
کرد رب العالمین و بهمه اشیا نیز مضاف ساخت رب کل شیء باز عالم
سفلی و علوی تعلقه بهما را اختصاص داد رب السموات والارض و ما بینهما
باری دیگر اسمان و زمین را مخصوص گردانید فورب السماء والارض دیگر
باره از علویات عرش را خصوصیتی داد رب العرش الکریم پس مشارق
و مغارب را که هر یک سیصد و کسری باشد بنسبت ایام سنین ذکر کرد
فلا اقسم برب المشارق والمغارب انکه مشرق و مغرب صیفی و شتوی را
ذکر فرمود رب المشرقین و رب المغربین دیگر مشرق و مغرب هر دو را که نسبت
با عموم خلق اظهر است یاد کرد رب المشرق والمغرب پس روشنائی صبح را با
اسم مذکور ساخت برب الفلق دیگر از سفلیات شهر محترم مکه را تشریف
اضافت داد رب هذه البلدة و از آن شهر خانه معظم را شرف خصوصیت
ارزانی داشت رب هذا البیت پس از ما بینهما جن و انس را بدین نام مضاف
ساخت فبای آلاء ربکما تکذبان باز ادمیان را بذکر افراد کرد برب
الناس و از جمله آدمیان ابراهیم مرحوم را سعادت امتیاز داد قالی فرمود و قال
ربکم و از مجموع ایشان موسی و هرون را علیهما الصلوة والسلام بدین اسم تخصیص
داد رب موسی و هرون و در آخر حضرت رسالت و نبوت صلوات الله
و سلامه علیه اشارت بمشاهده انوار این نام عالی نمود و از خلعت بشارت
خاص پوشانید الم تر الی ربک ای عزیز ایزد سبحانه در مبدأ آفرینش آدمیان
بدین اسم بر مجموع ایشان علی العموم تجلی نموده بود که الست بربکم در منتها

پرورش

پرورش ایشان نقطه آخر این دایره وجود را که در پرکار ابداع ایجاد بوجود با جود
اوست تمام پذیرفت بخصوصیت مظهر تجلی این نام ساخت که و ان الی ربک
المنتهی و از این مقاله بر باطن کامل هر صاحب دل سر ختمیت آن حضرت
روشن گردد بیت ای ختم بر جناب تو ختم پیمبری • وای کرده خاک پای تو با
عرش همسری • دلیلی دیگر بر اعظمیت این اسم گفته اند که تجلی مبادی و
معادی و ابتدا بدوست و فحوی این کلام از فقطین الست بربکم
وارجعی الی ربک که اول و آخر دایره خلق واقع شده اند فهم توان کرد فالحمد
مسالک نه فقط اعظمیت این اسم را بدین تشریف بر سر اورده اند که حق تعالی
رحمن و رحیم را در بسمله بعد از کلمه الله ذکر کرد و در فاتحه بعد از رب العالمین
چنانچه احترام اسم الله که بقول اکثر اعظم اسماست در خاطرها قرار یافته
احتشام این نام خجسته فرجام نیز در باطنها متمکن گردد و دانسته که تالی اسم
ذات در عظمت هم او میتواند بود و حقیقت آنست که مرجع جمیع اسماء الهی
دو اسم است یعنی الله و رب جهت انکه نزد محققان اسماء الهی دو نوع باشد
باعتبار نسبت ذات بموجودات که با عیان ثابته و حقایق علمیه انتساب
دهند از اسماء الهیه گویند چون قادر و مرید و اصل آن اسماء الله بود
که اصل اسم الله است و آنکه با کوان خارجیه و حقایق کونیه منتسب سازند
از اسماء ربوبیه خوانند چون رزاق و حفیظ و اصل این نامها نام رب است
پس رب اسمی خاص باشد مقتضی وجود مربوب چنانچه اله اسمی خاص است
مقتضی ثبوت مالوه و هر چه ظاهر شود از صور کاینات مظهر اسمی از اسماء
ربانیست که حق تعالی آن صورت را بدان اسم تربیت میفرماید و همه موجودات
اگر چه در تحت تربیت الله اند که رب الارباب است اما هر جنس
و نوع و شخص را حصه خاص است از مطلق ربوبیت که آن مربی و مقوم

اوست وحضرت خواجه قدس سره درین معنی فرموده اند که اشارت بهمه
افعال الهیست وافضل نسبت فعل بدو نسبت ربوبیتست که در تعظیم ربانی
اتم واکمل است از فاعل وخالق چنانچه در تفسیر قرطبی آمده که اسم رب اشعار
میکند بصفت خصوصیتی میان رب ومربوب که آن خصوصیت مشتملست
بر رافت ورحمت از حضرت رب بر سبیل دوام واتصال وبر فقر واحتیاج
وطلب از جانب مربوب در تمامی احوال بیت زان طرف رحمت بغایت
شامل حضرت کریم • زین طرف افلاس بی پایان وفقر از حد برون • رحمت
از چون بر تو ومحتاج افزونتر زچند • چون توان گفتن که لطفا بودی وچند وچون
بدانکه مفسران ذوی بصیرت در معنی رب نیز بطریق لغت سخنان گفته اند در ینابیع
بروایت ضحاک آورده که رب العالمین ای خالق الخلق اجمعین ودر تفسیر
ابو اللیث بمعنی رازق داشته وغیر ازین نیز گفته اند وبعضی ونیز خواص
اهل طریقت نیز در معنی اسم الرب ورای معانی لغوی معانی ذکر کرده اند
ودر حقایق سلمی آورده که رب بمعنی منطق است رب العالمین یعنی ینطق ربنا
عالمیان بتوحید خود ای در ولش هیچ ذره از ذرات موجودات نباشد
الا که بلسان حال یا زبان مقال نغمات توحید او سراید وذکر ملکتاء
او ادا نماید بیت بذکرش هرچه بینی در خروش است • دلی داند درین
معنی که گوش است • نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست • که هر خاری بتسبیحش زبانیست •
وگفته اند رب بمعنی ملهم است عالمیان را بتحمید وتسبیح خود الهام داده
وان من شیء الا یسبح بحمده شیخ ابوبکر واسطی را سؤال کردند که رب
چه معنی دارد گفت آفریننده خلق در ابتدا وپرورنده در وسط حال بانواع
غذا وامرزنده مؤمنان بمحض کرم در انتها وصاحب بحر الحقایق فرموده
که رب بمعنی مستجیب است یعنی اوست اجابت کننده دعا عالمیان

چنانچه

چنانچه تعلیم داد ایشان را که ادعوا ربکم بخوانید رب خود را یعنی مجیب
دعوات خود را وگفته اند محول عالمیانست از حالی بحالی هر زمان عالم را بخلق
خانه عدم باز میبرد ودر همان آن بعرصه کائنات میاورد واین را خلع ولبس
گویند وحقیقت مبحثش در سوره ق رقم ثبت خواهد یافت وامام
ابو اللیث در تفسیر خود تحویل را چنان باز نموده که از نطفه بعلقه منتقل
کرده اند واز علقه بمضغه تا آخر وبرین تفسیر مراد از عالمیان نوع انسان باشد
ولی در نزد جمعی از کبرا معنی رب العالمین آنست که صیقل مرایاء ذوات
عالمیانست تا جمال وافعال وصفات خود بر سبیل تفصیل در ان بنماید انکه
آیینه را بصیقل تربیت میکند مقصودش مشاهده جلوات رخسار
خود است بیت عاشق آیینه باشد روی خوب • صیقل جان آمده
تقوی القلوب • هر که دارد روی خوب با نظام • طالب آیینه باشد والسلام •
در بحر الحقایق آمده که ربوبیت بمعنی خالقیت ومالکیت وسیادت عام آمد
وبمعنی تربیت خاص چه اینجا بحسب تفاوت انواع موجودات تربیت
نیز متفاوت میشود اشباح را تربیت بموائد نعم است وارواح را بزوائد
کرم نفوس عابدان باحکام شریعت تربیت یابد وقلوب مشتاقان باداب
طریقت واسرار محبان بانواع حقیقت مصرع هر مرغی را غذا از چیزی دگرست •
وگفته اند مربی طالبانست بآثار توفیق وتسدید ومربی عابدان بامداد
تحقیق وتایید ومربی عارفان بانوار تفرید وتوحید ودر عرایس آورده که
هر یک از محرمان بارگاه معرفت ومحرمان حریم مکرمت را بقدر مذاق ایشان
تربیت میفرماید مریدان را بظهور شعشعه انوار ارادت وطلوع لامعه
آثار سعادت محبان را بچاشنی حلاوت مناجات وذوق محل طرب ومناغات
مشتاقان را بملاحظه یمن اقبال ومشاهده حسن اتصال عاشقان را

151 بلمحات فیض جلال وجلوات کشف جمال عارفان را بدوام انس ومقام انبساط

بر بساط قدس موحدان را بربوبیت وحدانیت در عین جمع وشهود تمام در

مرتبهٔ جمع الجمع وردحظابر نخبهٔ اسعد که مربی ذوات عالمیانست عموما با با

بقا وجود ایشان از فوق ثریا تا تحت الثری وتربیت کننده ذوات انسان

بخصوصها در معهد میثاق بخاطبه ومحاوره الست وبلی دردرج الارواح

آورده که مربی ظاهر وباطنست ظاهر را بنعمت تربیت کند وباطن را برحمت

بباید ظاهر را بمدد افضال مزین سازد وباطن را بقبول اقبال منور کند ظاهر را

از عبادت آراسته شود وباطن بسعادت پیراسته گردد زندگانی ظاهر با سباب

معیشت است وآبادانی باطن بمعرفت ومشاهده امام ابو عبید طوسی در

کتاب انس المنازعین آورده که خلق در تربیت سه صنفند کافر ومؤمن

وعارف تربیت کافر بادوز فناء نفس باشد در دنیا والذین کفروا یتمتعون

وتربیت مؤمن بنعیم بهشتی بود در عقبی ولکم فیها ما تشتهی الانفس وتربیت

عارف بشراب وصل باشد در حریم لقا وسقاهم ربهم شرابا طهورا وبحقیقت

مستان محفل ذوق از استماع سقیهم بمثابهٔ سرخوش شدند که ایشان را پروای شراب

طهور نیست بیت از سقیهم ربهم بین جمله ذرات مست • وز جمال الا برلا

هفت وپنج وچار مست • در تو جبا دی دهاکن خاک شو تا بنگری •

ذره ذره خاک را از خال توجبارمست • وصل عالمین جمع عالمست وعالم

نیز جمعیست که او را از لفظ او واحدی نیست مانند انام ورهط ومثال آن

وبتحقیق عالم جمعیست موضوع برای این مجموع احاد نه برای احاد مجتمعه

وایراد صیغهٔ جمع با آنکه واحد او اعم است از وی برای احاطه باشد

مر اصناف واجناس مخلوقات را وواو ونون برای تغلیب اولوا العلم است

از ملئکه وثقلین بر غیر ایشان ووزن عالم فاعل است که اسم آلت بود واشتقاق

او از علامت که بمعنی نشانه باشد وعلم را که نشانهٔ لشکر باشد از اینجا گرفته‌اند

پس عالم باسرار ها نشانه ایست از آفریدگار بحضرت باری بیت هر ذره

از ذرا بر کونین آیتیست • کز قدرت خدای نشانی دهد ترا • وجمعی گویند

که عالم مشتق از علم است وهو ما یعلم به الخالق وهمچنانچه خاتم چیزی را گویند

که سبب مهر والت آن باشد عالم نیز آنرا گویند که موجد او بدو دانسته

شود وسبب معرفت صانع باشد چنان معرفتی که اهل استدلال راهست

یعنی مصنوعی از ظهور آثار صنع در وعالم میگرداند مشاهده خود را بوجود

صانعی که آن مصنوع ساختهٔ قدرت وپرداختهٔ فطرت اوست چنانچه

هر بنائی دلیل است بر وجود بنا پس بوجود مخلوقات استدلال توان کرد

بر ایجاد وصنعت او وبحدوث عالمیان بقدم حضرت او وظهور موجودات

برهانی خاص دلیل است بر اراذات او ودر انتظام عالم بر نسق مخصوص

برهانی بر علم وحکمت او واستجابت دعاء نیازمندان دلیلی روشنست

بر سمع واجابت او وعجز بندگان از رد قضا وقدر علامتی واضح بر جلال

وعظمت وقدرت او ونقض عزایم وفسخ همم نشانه ایست بر نفاذ امر ومشیت

او وانقیاد عالمیان در قبضهٔ تقدیر وتسخیر ش نمونه از اثر غلبه وما لکیت

او حرمان جمعی کسند کان دلالت کند بر قبض وهیبت او ووسعت حال

بیهنران خاکی باشد از بسط ومنت او ومهلت کافران وفاجران وفرو

گذشتن عاصیان وجافیان اشارتیست بحلم ورافت او وافتقار شاه وفقیر و

احتیاج صغیر وکبیر رمزی از بی‌نیازی وجلالت او وهم چنین اگر در هر چه

نظر کنند واز هر چه خبر یابند بدان واز آن بر یکی از صفات کمال حضرت

ذو الجلال استدلال توان نمود پس بهمه حال هستی عالم وعالمیان دلیل

ایجاد وابداع اوست ووجود جهان وجهانیان علامت انشا واختراع

او از علامت

او هر برگی که بر شاخسار عالم نشو و نما یافته ورقیست آیت معرفت پروردگار
بر و مرقوم شده چنانچه شیخ سعدی اشارت بدین معنی میفرماید بیت
برگ درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتریست معرفت کردگار *

وصل عالمین در قرآن بر ده وجه آمده است اول انس و جن قال الله
تعالی لیکون للعالمین نذیرا دوم آدمیان قال تعالی بارکنا فیها للعالمین
سوم جماعتی که بعد از نوح نبی علیه الصلوة والسلام باشند تا قیامت قال
تعالی سلام علی نوح فی العالمین چهارم جمعی که در زمان موسی کلیم علیه الصلوة
والسلام بودند غیر بنی اسرائیل قال تعالی وانی فضلتکم علی العالمین پنجم گروهی که
در زمان لوط علیه الصلوة والسلام بودند قال تعالی اتأتون الذکران من
العالمین ششم غربا قال تعالی اولم ننهک عن العالمین هفتم اهل کتاب از یهود
ونصاری قال تعالی فمن کفر فان الله غنی عن العالمین هشتم مؤمنان
قال تعالی ولکن الله ذو فضل علی العالمین نهم منافقان قال تعالی اولیس الله
باعلم بما فی صدور العالمین دهم کل مخلوقات قال تعالی الحمد لله رب العالمین
واز انبیا نه تن خدا را بنام رب العالمین یاد کرده اند ابراهیم علیه السلام آنجا که
گفت فانهم عدو لی الا رب العالمین دیگر موسی و هرون علیهما السلام آنجا
که فرمودند انا رسول رب العالمین دیگر نوح و هود و صالح و لوط و شعیب
علیهم السلام آنجا که گفتند ان اجری الا علی رب العالمین دیگر حضرت پیغمبر
ما صلوات الله وسلامه علیه و آله آنجا که فرمود وامرت ان اسلم لرب
العالمین واز اولیا هابیل حضرت ملک جلیل را بدین صفت ذکر کرد انی
اخاف الله رب العالمین وسحره فرعون نیز بتلقین الهام ربانی همین نام
بر زبان راندند که آمنا برب العالمین وایزد تعالی ذات پر کمال خود را بدین
صفت ستایش کرد فتبارک الله رب العالمین واما آن بزرگوار سید مختار را

صلی الله

صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که مرا بدین نوع ثنا گویید که الحمد لله رب
العالمین ای درویش ابراهیم خدا را بدین نام بخواند آتش دنیا بر او گلستان
شد تو نیز متابعت او کن تا گذشتن از آتش عقبی بر تو آسان گردد و موسی
و هرون بمواظبت برین نام از ضرر فرعون و هامان ایمن گشتند اگر تو نیز
مداومت نمایی از شر نفس و شیطان در دولت امان یابی نوح از میامن
این نام بسفینه نجات رسید تو نیز از فواید آن بسکینه یقین و ثبات رسی هود را
بمدد قرآن این نام راه رشد نیز هدایت نمودند تو نیز بقوت آن بر منزل
عنایت فرود آیند صلاح حال صالح بکارسازی این ثنا بود اصلاح کار
تو نیز با ذکاری این ستایش است لوط از مکاید اهل مؤتفکات
پناه بدین نام برد تو نیز از مخاوف آفات و غاشیات التجا بدو کن پیمانه
خیرات شعیب از برکات این نام بجزا تمام مملو شد میزان عمل تو نیز
از استیفای عواید آن مفقود قبول صفت کمال پذیرد سرور انبیا علیه و
علیهم السلام بذکر این نام خلعت فتح و نصرت یافت ابواب فتوح نیز
بمفتاح فیض او بر روی آرزوی تو مفتوح گردد بیت فتح از وجوه گشاینده
اوست * نصرت از وجوه که بخشنده اوست * زهی سعادت این
امت که گفتار ایشان ذکر رب العالمین است پروردگار ایشان الله رب
العالمین است کلام منزل بر ایشان ان هو الا ذکر للعالمین است
پیغمبر مرسل بر ایشان وما ارسلناک الا رحمة للعالمین است قبله طاعات
ایشان مبارکا و هدی للعالمین است مژده رحمت ایشان ولکن الله
ذو فضل علی العالمین است و درین آیت اضافت کرد اسم ذات بجمله مخلوقات
که گفت رب العالمین و در آیتی دیگر خاص گردانید با امت محمد
صلوات الله وسلامه علیه که فرمود ذلکم الله ربکم اول کاضافت بعام

کرده مقتضی تعظیم ذات اوست یعنی کبیت ازمن بزرکتر وموجودات
همه ملك من اند ودر عبودیت من ودوم ثانی که مضافه بخص ساختن تعظیم بندکان
او اعنی کبیت از شما بزرکتر پرورش ظاهر وباطن شما از اثر ربوبیت من کرده
الهی بین که کاه میکوید شما ازان منید وکاه میفرماید که من ازان شمایم بدین
دو کلمه مبانی بیم وامید را استحکام میدهد ای بندکان شما ازان منید
بترسید واز دایرهٔ بندکی قدم بیرون منهید ای عاصیان من ازان شمایم
بنازید ودل را مژدهٔ امید واری دهید بیت با ترس وبیم باش که عشقت
بت شکن ۰ امید وار باش که وصلیست دلنواز ۰ وصل عالمین عبارتست
از اسمان وزمین وانچه میان اسمان وزمین است از مخلوقات بدلیل
انکه فرعون از موسی ع پرسید که وما رب العالمین در جواب کفت
رب السموات والارض وما بینهما وکفته اند عالمین اهل قرنست
کقوله تعالی وانی فضلتکم علی العالمین وکویند عالمیان روزی خوارانند
وبعضی برانند که عالمین عبارت از جماعتی است که قابلیت وپرورش
دارند تا معنی ظاهر مستفاد از اسم الرب که تربیت است اینجا بر وجه کمال
ظهور یابد واکثر علما برانند که عالمین اولوا العقل والعلم اند یعنی ملئکه
وجن وانس وامام نسفی در شرح منظومه فرموده که رعایت تعظیم الهی اقتضاء
ان میکند که اضافت ربوبیت باشرف کنند که اهل عقلند نه باخس و
حقیقت سخن امام محقق جعفر صادق علیه السلام که عالمین اهل بهشت
ودوزخ را فرموده همین است که خواین سر طایفه را دین دو موضع دخل نیست
ملئکه را با انکه خزنه بهشت ودوزخ اند وثقلین را برای پاداش اعمال
ومکافات ان وسعید بن جبیر بران رفته که مراد از عالمین همین پری وادمیند
که حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم بدیشان مبعوث بود کما

قال تعالی لیکون للعالمین نذیرا واین سخنی با اصل است زیرا که قران برای احکام
شرع وتکالیف ان فرود امده وپس ادمیان وپریانرا که مکلفند در مبداء
کتاب بدین تخصیص فرموده تا بقوت این تشریف بار ان تکلیف توانند
کشید ودر روح الارواح اورده که اکرچه عوالم بسیار وعالمیان بیشمارند اما
مقصود همین فرشتکان وادمیانند وبس زیرا که این کمال وحسن جمال جز
این دو طایفه را نیست واز بهشت که انبیا ورسل از ایشان باشند نه از غیر
ایشان الله یصطفی من الملئکة رسلا ومن الناس ای عزیز نشان کرامت دیو وکوه
درد وچیز می تواند بود لوازم عبودیت ولوازم محبت عبودیت صفت
خلق است ومحبت صفت حق مظهر کمال عبودیت فرشتکانند واز بهر
سبب عبادت کامله بدیشان واسناد فرموده لا یستکبرون عن عبادته
ولا یستحسرون ومطرح اشعه جمال محبت ادمیان وبدین جهه محبت شامله
بدیشان حواله کرده یحبهم ویحبونه چون از مقدمهٔ نعوت جلالی در
عالم لایزالی بمقتضاء ان وصف قدیم یحبهم شرارهٔ اتش محبت جستن
کرفت فی الحال حراقه جانها شیفتکان سوختن بر سوخته عالم حدوث
وامکان بتعلق یحبونه مظهر ان کشت ع ادمی همه در سوختن افتاد انش ۰
جامعیت انسان نکر که با وجود شرف محبت از دولت عبادت نیز
نصیب دارند وبا انکه در صومعه بندکی مجاورند احرام حریم محرم
عشق نیز میبارند وملئکه بر عتبه عبودیت معتکف شده خبری از خمخانهای
ذوا باری خلوتخانه محبت ندارند بیت نه فلك راست مسلم نه ملك را
حاصل ۰ انچه در سر سویدای بنی ادم از وست ۰ در تفسیر امام راغب
هم از جعفر صادق علیه الصلوة والسلم روایت کرده که مراد از عالمین همین
افراد انسانست که هر یکی از ایشان علیحده عالمیند در تفسیر انوار نیز هست

کہ مراد همین انس اند چہ هر یک از ایشان از حیثیت اشتمال او بر نظایر انچہ در عالم
کبیر است از جواهر و اعراض کہ بوان استدلال بر وجود صانع کنند بر اسم
عالمیت و ازینست کہ میان نظر در ایات افاقی و علامات انفسی طرح
مساوات افتاده کما قال تعالی وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ
نزد محققان عالم دو است عالم کبیر و ان فلک اعظم باشد با هر انچہ در وانست
و عالم صغیر و ان انسانست اگرچہ بحسب صورت عالم انسان کبیر و انسان
عالم صغیر مینماید اما بحسب مرتبہ عالم را انسان صغیر و انسان را عالم کبیر گفتن
می شاید در نقد النصوص مذکور است کہ جمیع انچہ در عالم باشد مفصلا
مندرج است در نشأة انسان مجملا پس انسان عالم صغیر مجمل است از روی
صورت و عالم انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبہ انسان عالم کبیر است
و عالم انسان صغیر سخن علی مرتضی باشد کرم الله وجهه شعر وَتَزْعُمُ
أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ ۞ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ بیت عالم همہ در تست ولیکو
از جهل ۞ پندا شتہ تو خویش را در عالم ۞ هرچہ در عالم هست در نشأة انسان
امری هست کہ در عالم نیست بیت کل این بالغ دانوی غیض ۞ سر این گنج را
توئی سرپوش ۞ پرده بر دار تا بر بینی خوش ۞ دست با دوست کرده در اغوش ۞
در خلاصة التفاسیر امده کہ عالمین عبارتست از ملائکہ زمین و ایشان
هژده هزار اند و با هر یک از ایشان ان مقدار اعوان هست کہ عدد ایشان
خدای داند و بس و در تفسیر قرطبی اورده کہ اصح انست کہ عالم هر موجودی
باشد سوی الله پس عالمین شامل مخلوقی و موجودی است در تفسیر زجاج
می اید کہ عالم تمام انچیزیست کہ خدا تعالی افریده و می افریند در دنیا و اخرت
در تفسیر قشاری فرموده کہ عالمین عبارتست از هر ذوی روحی کہ بر روی
زمین در جنبش است و در تفسیر اورده کہ عالمیان شش گروهند ملائکہ

و در نشأة انسان

وجن از اولاد جان و ابلیس با ذریت او از شیطان و ادمیان و بهایم و طیور کہ ایزد
سبحانہ افریننده و پرورنده و روزی دهنده ایشانست و از عطاء ابن ابی
رباح نقل کرده اند کہ عالمیان را ده صنف شمرده ملائکہ و بشر و دیو و پری
و وحوش و سباع و بهایم و هوام و دواب بحر و طیور اینست بعضی از انچہ
علما در باب عالمین بیان کرده اند و حقیقت انست کہ حضرت حق سبحانہ
در فضای قدرت عالمهاست کہ قدر و حصر ان از حیز تحریر و تقریر بیرون
باشد و در ان عوالم عالمیانند کہ حد و عد ایشان در مکنت و قدرت
بشر نگنجد وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ بیت عاشقان را غیر از ین عالم فراوان عالمست ۞
تا تو زین عالم برون نایی بدانجا کی رسی ۞ بر کنار بحر سوان یافت از قعرش خبر ۞
بی تکلف خویش را بکذار تا در وی رسی ۞ وصل در بیان عدد عالمها
در اثار مختلفہ وقوع یافتہ بعضی عالم را دو دانند کہ عبارتست از دنیا
و اخرت عالم دنیا را عاجلہ و اولی و دار الفنا و سرای ازمایش گویند و عالم
عقبی را اجلہ و اخری و دار البقا و محل اسایش خوانند و جمعی دو عالم دیگر
میگویند بعبارات مختلفہ کہ مال ایشان یکیست چون عالم ملک و ملکوت
و غیب و شهادت و نورانی و ظلمانی و علوی و سفلی و انوار و اثار
و اکوان و الوان و اجرام و اجسام و اشباح و ارواح و خواص و اشخاص و امثال
ان و گویند سیصد و شصت عالمست سیصد و سی و پانزده کہ خالق
خود را ندانند و شصت انکہ جامہ پوشند و خدا را شناسند و در طوالع
التنویر امده کہ خدا را هزار عالمست ششصد در دریا و چهار صد در خشکی
و انچہ میان خواص و عوام مذاول شده هجده هزار عالمست صاحب
بصایر اورده کہ در هر ربعی از ربع عالم از شرقی و غربی و جنوبی و شمالی
چهار هزار و پانصد عالمست کہ مجموع هجده هزار باشد و طایفہ بر انند

که دنیا و ما فیها از هجده هزار عالم یک عالمست و ابو سعید خدری فرموده که
عوالم چهل هزار است و از شرق تا غرب دنیا یکیست از آنها و هشتاد هزار
نیز گفته اند چهل هزار در بحر و همان مقدار در بر و در ینابیع آورده که نه صد و
چهار زاویه است ده هزار و نیز سیصد هزار و پانصد عالم است که مجموع
هزار هزار و دویست و ده هزار باشد و بر تقدیر آن تفسیر که عالمیان عبارت
از مکلفان باشند عالم سه باشد عالم فرشتگان و عالم پریان و عالم آدمیان و
باز هر عالمی از این عوالم مشتمل است بر چندین هزار عالم اما فرشتگان انواع بسیار
و اصناف بیشمارند و عدد ایشان در حصر نیاید و حضرت خواجه قدس سره
در تفسیر سوره فتح آورده که منقولست که بنو آدم عشر جن اند و جن و بنو آدم
عشر حیوانات بر و این همه عشر طیور و مجموع اینها عشر حیوانات بحر
و این همه عشر فرشتگان زمین و تمام اینها عشر فرشتگان آسمان دوم
و علی هذا تا فرشتگان آسمان هفتم باز مجموع این همه که گفته شد در مقابله
فرشتگان کرسی اندک اند که و تمام اینها عشر فرشتگان یک سرادق اند
از سرادقات عرش و عرش را ششصد هزار سرادق است و باز این همه
در مقابله ملائکه که گرد عرش میگردند همچون قطره در مقابله بحر است
باز با این همه ملائکه لوح اند اتباع اسرافیل ع و ملائکه سدره که جنود
جبرئیل اند ع و علم بشر با حصاء اجناس و اوصاف و اصناف و مدت
اعمار و کیفیت عبادات ایشان نرسد و در مفاتیح الفتوح در تفسیر رب
العالمین آورده که ملائکه چندین نوعند هر نوعی از ایشان یک عالم اند
مهیمه از کروبیان و حجاب هم از ایشان و حمله کرسی و سکنه کرسی و ملائکه
سدره و ملائکه هر آسمان و سفره و برده و کرام الکاتبین و ملائکه سلح
که در تحت آسمان اول میروند و میایند و ملائکه هوا که موکل اند برابر و رعد

و برق و باران و ملائکه بحار و ملائکه روی زمین و ملائکه هر طبقه از طبقات
ارض و ملائکه که مؤمنان را از شیاطین محافظت مینمایند و ملائکه که در حلقهای
ذکر و مجالس علم حاضر میشوند و ملائکه ارحام و ملائکه الهام که القاء خواطر
کنند و حفظه که اطفال را نگاه میدارند و ملائکه قبور چون منکر و نکیر
و اتباع ایشان و ملائکه قبض که اعوان عزرائیل اند و ملائکه رزق که اتباع
میکائیل اند و ملائکه لوح که اتباع اسرافیل اند و جنود جبرئیل و ملائکه اولی
اجنحه و ملائکه که خزنه بهشت اند از اعوان رضوان و ملائکه که خزنه دوزخ اند
و ملائکه که خدام اهل بهشت اند و غیر اینها هر یک عالمی اند که عقل هیچ
دانا و فهم هیچ توانا بکنه اطوار و احوال ایشان نرسد و وراء اینها فرشتگان اند
که کیفیت احوال ایشان معلوم نیست در کتاب نسیم الارواح میگوید
که حضرت رسالت ع در شب قرب و کرامت جمعی از ملائکه دید میان
عرش و کرسی افتان و خیزان واله و حیران میرفتند از جبرئیل ع استفسار
حال ایشان نمود جبرئیل ع گفت ای سید مرا بر کماهی حالات ایشان وقوف
نیست اما گمان میبرم که مشتاقان جمال حضرت اند از شوق دیدار مست
گشته از عرش بکرسی میایند و از کرسی بعرش میروند و از این نوع ملائکه
بسیارند و اینها همه یک صنفند از اصناف مخلوقات که از مائده دعوت
نواله توفیق می یابند بیت همه از فیض نعمت عامش • لقمه خواران خوان
انعامش • لیکن آن فیضشان رسد بعموم • که نمانند هیچ یک محروم •
اما جنیان قومی اند مخلوق از آتش و پدر ایشان را جان گویند چنانچه پدر ما را
آدم خوانند و در تکمله آورده که حق سبحانه و تعالی فرشتگان را از نور آفرید
و جنیان را از نار و از نور نیز چنین معلوم میشود که ایشان نیز از اصل فرشته
بوده اند که خدای تعالی شهوت بدیشان داده و ایشان را بمکرمت روی

ببرو آید
روایة سعد [illegible] را در تفسیر صافی
علی ابن ابراهیم قمی استاد کلینی
رحمة الله علیهما از حضرة صادق علیه السلام
نقل کرده که جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله در شب رفتن بمعراج
اقسامی از ملائکه و انبیاء و خلق
دیگر و دیدن کائنات و دوزخ
و آیات عجیبات در آسمانها که دیده
و سوار براق و جبرئیل همراه او
بوده این قسم ملائکه که صاحب نسیم
از کتاب نسیم الارواح نقل کرده نیست
ملائکه که افتان و خیزان و واله
و حیران میرفتند این قسم از
اخبار [illegible] و ضعیفه پیغمبر
امام است صاحب نسیم الارواح
نه پیغمبر بوده نه امام [illegible]
[illegible]
کرده بحرره

زمین فرستاد ونسل ایشان در زمین بجهت کثرت انجامید چنانچه در اخبار
امده است که ایشان هفتاد قبیله شده اند هر قبیله هفتاد کردوس و هر
کردوسی هفتاد هزار کس و در تفسیر کبیر اورده که جن اجسام هوائیه اند قادر
بر تشکل باشکال مختلفه وایشان را عقول وافهام است وبر مباشرت اعمال
صعب وافعال درشت توانائی دارند ودرمیان ایشان نیک وبد باشد
چنانچه درمیان ادمیان هرکدام که خیریت ونورانیت بر ایشان غالبست
صالحان جن اند ودر عرف ایشان را پری خوانند وهرکدام که مظهر خباثت
وظلمت واذا واقع شوند موذیان جن اند وایشان را دیو خوانند وجمعی
گفته اند شیاطین نوعیند از مکلفان دون جن واصح انست که ایشان اشرار
جن اند قال الله تعالی شیاطین الجن والانس وجنیان نیز اقسام اند قسمی
در ماوراء قاف منزل دارند خارج اقالیم سبعه وبا ادمیان نیامیزند
وجمعی در پیش کوه قاف ساکنند وباقالیم سبعه امد شد میکنند وبا مردم
مخالط می باشند ومساکن ایشان مختلف است که وهمی بر لب ابها ومساکن
تره وبوستانها وباغها باشند وفرقه در بیابانهای بی اب وویرانها ومجمع
تیره وتاریک ومجموع دیوان که اشرار قوم اند فرمان بردار ابلیس باشند وجای
او در جزیره اخضر است نزدیک بقاف واو را اولاد واعوان بسیار اند
وتمام پریان در تحت حکم ملک عظشانه که منزل او در وسط کوه قافست
وجانب شرقی از قاف در تصرف خواهر زاده او هیطاش است واو بیست
هزار بنده دارد که هر یکی پادشاه جمعی اند از جنیان شرقی وطرف غربی
تعلق بعبد الرحمن جنی دارد که داماد عبد القادر است وحضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه واله این دو جنی را بدین دعوت نموده ونام خوانده ودر وقت
اسلام جنیان وشرح این قصه بر سبیل استیفا مذکور خواهد شد وسه

هزار پادشاه

هزار پادشاه در فرمان عبد الرحمن اند که هر یک از ایشان حاکم اند از جن مغرب
واز شاملین وغیران چون منابع واسفار مغربی وتسخیرات سراجی ومعارف
الجن چنین معلوم میشود که نام پادشاه مسلمانان از جن طلوخوش است
بلغت ایشان ومعنی ان سلیم نفس باشد وقوم او ادمیان را بغایت دوست
دارند وملک ترسایان را از جن ببیدوش گویند یعنی پوسنده روح
وحاکم جهودان را از ایشان خلعطوناش ناست یعنی براننده سحر
ودر شامل سکاکی گوید که پادشاه همه زنان جن را ام الجن خوانند واو در ظلمات
نشیند در سر چشمه کبریت جاست ودر شامل طبسی میاورد که ملک جنیان
هند قطقطس است واو پادشاهی بغایت ذو شوکت باشد وگفته اند قمطر
برادر ملکست وخلیفه وقهرمان او وملک را فقطوش گویند وسنه پای
نیز از ملوک هند است وبملازمت شیث علیه السلام رسیده واز وعدها
زوکفند ودرمیان مسلمانان از جن ائمه هستند چون ابو فروه ومستور و
ریاح وقیس وابومالک که ایشان صاحب مذهبند واز ایشان فروتر
مجتهد اند چون ابو العباس وعبد الشهاب وسرداران لشکر جن پادشاه
چون عبکر وعقرمه وجمکان ومیران لشکر ملکت نیز باشند چون
عماق وموقش وغیر ایشان وابن وحشیه در ترجمه صور وشکلوشا اورده که
جن چهار قسمند فلکیه وقطبیه وقرموسیه وهمیه واکابر ایشان چهل ونه
تن اند واسماء ایشان نقل میکند وخواص ومنافع بر تلاوت ان مترتب
میسازد وذکر انها را در مقصود مدخل نیست حاصل سخن انکه جن جماعتی
عظیم اند از عالمیان وبعد از ان که نزد اکثر محققان ثابت شده
که بنو ادم ده یک پریانند پس تامل باید کرد که از زمان ادم الی یومنا هذا
چه مایه مردم بوده از انبیا واولیا وصدیقان وشهدا وعلما وسلاطین

و امرا و وزرا و حجاب و نواب و سپاهیان و پیشروان و سیاه و سفید
و بنده و آزاد و مقیم و غریب و حضری و بدوی و مؤمن و کافر و صالح و طالح
و زاهد و فاسق و آشنا و بیگانه و عارف و عامی و صحیح و مریض و زشت
و زیبا و دراز و کوتاه و خرد و بزرگ و جسیم و نحیف و وضیع و شریف و پیر و جوان
و دانا و نادان و آثار و اطوار و افعال و اقوال ایشان باید اندیشه کرد که تو
به چه مشابه است و قصر چنان زاده برابران خیال باید بست تا دانسته شود که
در فضاء قدرت چه میدانهاست و در عرصه هر میدان از فارسان
مراکب هستی چه جولانهاست بیت بمیدان قدرت درا تا ببینی
ز هر گوشه جمعی علم بر کشیده • بجولان ایشان نگر کن که هر یک
بنوعی دگر جلوه بر گزیده • اما آدمیان نیز گروهی بزرگ‌اند و در تفسیر
ینابیع از ابو هریره روایت میکنند که ایزد سبحانه خلق را بیافرید و ایشان را ده
جزو ساخت نه جزو ملائکه و جزوی دیگر برده بخش کرد نه دیوان و پریان
و باز جزو دیگر را منقسم گردانید نه جانوران و یکی آدمیان و آدمیان را صد
صد و بیست و پنج قسم کرد صد بخش از آن باقصی بلاد هند جای داد
مثل تاریخ و سالوخ و غیران و دوازده قسم را در بلاد روم متوطن گردانید
چون افرنجه و عاد یعقوبی و امثال ایشان و شش طایفه را بنهایت طرف
شرقی فرستاد چون یاجوج و ماجوج و خزر و شش دیگر را بمنتهای جانب
غربی نامزد کرد چون زنج و نطو و نوبه و یک گروه را کرد در وسط عالم
بهفتاد و سه فرقه منقسم ساخت هفتاد و دو از ایشان هالک و یک ناجی
و خدای تعالی تربیت کننده این همه آفریده کانست و معنی عالمین شامل
همه ایشان امام علم الهدی گوید که عالم دو است یکی عالم اجسام و دیگر
عالم اعراض و در هر زمان در هر محلی عرضی نو میافریند پس در هر یک آن

چندین

چندین هزار عرض آفریده میشود یکی بدیده فکرت درنگر که در هر ساعتی صد
هزار عالم زیادت است که از عدم بوجود میاید بیت هر دمی از وی همی آید الست •
جوهر و اعراض میگردند مست • گر نمی آید بلی زیشان ولی • آمدنشان از عدم باشد بلی •
در وجود آدمی جان و روان • میرسد از غیب چون آب روان • هر زمان از احوال امکن نو •
باز سوی غیب رفتند ای امین • حال هر روزی بدی ما تدری • همچو فی اندر روش کش بند خ •
شادی هر لحظه از نوعی دگر • فکرت هر یک زیاد بیگر است • در این ابیات معانی لمحات
اشارتی است باین معنی هست که لا یتجلی الله فی صورة مرتین و از اینجا نکته
کل یوم هو فی شأن بر منظر ظهور جلوه جلال مینماید بیت کل یوم هو فی
شأن چه نشانست و چه شأن • یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان • و بتأمل
در معانی این ابیات شمه از سر تربیت و نبذه از معنی عالمین باز توان
یافت اما بکنه عوالم و حصر ساکنان آن نتوان رسید ای درویش آدمی
که جزو پست از اجزاء یک عالم که بر علویات و سفلیات اشتمال دارد بل الحال
لا تناهی از عهده معرفت بخشی از هزار بخش احوال و صفات و آثار و سمات
خود بیرون نیاید و با صد هزار دانش باد ذالک شمه از دقایق و حقایق نهاد
خود را نبرد به عجز و قصور معترف گردد چگونه تصور توان کرد که از عالمهای
خدای خبر توان داد بلکه اگر حرفی خبری از آنها باز گویند تحمل استماع آن
نتوان داشت چنانچه خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه آورده که در حدیث
آمده است که اگر اصناف عالمها را با شما گفتمی دلهای شما را طاقت
آن نبودی و یکی از کبرا رحمه الله فرموده که اگر عالمین را تفسیر کنم هر اینه
محتاج شوم به هزار مجلد که هر مجلد از آن هزار ورق باشد و غالب آنست
که به نفد او هنوز گنجانی یکی از هزار نداشته باشد بیت عقل چه داند که چه
وادیست این • هر طرفش گم شده صد راه بین • ملک خدا نیست نهایت پذیر •

ای خود خام سر خویش گیر **اصل ثانی** در ذکر متعلقات آیت دوم قوله تعالی
الرحمن الرحیم صفت بعد از صفت یعنی معبود بحق که متصف بود بتربیت
عالمیان برحمانیت و رحیمیت نیز موصوفست و این همه صفات دلیل
استحقاق و اختصاص اوست بجمیع محامد و فایدهٔ اعادهٔ ایشان بر قاعدهٔ
علم اصول چنانکه پیش ازین گفته شد که تعقیب حکمی بصفتی مشعر است بعلیت
آن صفت مران حکم را بر اهل معانی ظاهر است در تفسیر فنادی آورده که هم
ثنا و تعریف و اخبار متضمن آنست که مثنی و مخبر عارفست بثنا و اخبار او
بمنزلهٔ برهانست بران مدعی پس الحمد لله دعوی مجمل است و صفات حسنی
مفصل در عقب او بجای برهانست بر اثبات او از جمله از صفات رحمانیت
و رحیمیت است و علماء دین در فرق میان رحمن و رحیم سخنان گفته اند
و از ینجا دو سه کلمه غیر از آن که در بسمله مذکور شد گفته میاید در احقاف
آورده که رحمن آنست که آثار رحمت او بسیار و بی پایان است و رحیم آنکه
قوت رحمتش زیاده از حد امکان بحیی معاد رازی فرموده که برحمت رحمانیت
اسباب مصالح معاش بندگان مهیاست و برحمت رحیمیت مشرب
مناهج معاد ایشان از قاذورات علایق مصفا در طوالع التنویر آمده که چون
بصفت جلال و عظمت بر خلق رحمت کند تا همه سر انقیاد بر خط بندگی
نهند الا ان الرحمن عبدا رحیمست که بصفت لطف و کرم احسان ازو
بر همه متجلی شود تا از فیض عام او محظوظ گردند و رحمتی وسعت کل شیء
سر این سخن فرموده که رحمن است بنفوس لا جرم انوار تقوای و حواس با داشت
و رحیمست بقلوب هر اینه انوار نور علم و معرفت متجلی گردانید و گفته اند
مرتبا شباح است بوجود نعم و رحیم مقوی ارواح بشهود لطف و کرم
ابو حاتم رازی آورده که رحمن است گناهان نهان محو کند رحیم است

جنابتها اشکارا عفو فرماید رحمن است عیب گناه کاران بپوشد تا رسوا
نشوند در دنیا رحیمست جرایم عاصیان در گذراند تا فضیحت نکردند در عقبی
و اینجا از سر پار رحمن الدنیا و رحیم الآخرة خبر توان یافت رحمن است که
بندگان را ایمن گرداند از درکات سخط و عذاب رحیمست که ایشان را برساند
بدرجات نور و ثواب و گفته اند رحمن است که چون کسی کاری کند مزد او را
بی قصور و نقصان بدو رساند چون خواننده قرآن و رحیمست که دیگری را
در مزد شریک سازد بی آنکه ارتکاب از عمل چون شنوندهٔ قرآن که القاری و المستمع
فی الاجر سواء عزیزی فرموده که رحمن بمعنی رازق و رحیم بمعنی غفور است
حق سبحانه رازق جانورانست و غافر مومنان شرط رزق جانست و شرط
مغفرت ایمان و بشارت بنده درین سخن آنست که بیقین داند که حق سبحانه
چنانچه روزی باز نمیگیرد از هر که او را جانست مغفرت نیز دریغ نمیدارد
از هر که او را ایمانست الهام ربانی آورده که مفهوم رحمت رحمانی ایصال نعمت
دنیاست بهمه مخلوقات علی الاطلاق و مضمون رحمت رحیمی عطا نمودن
نعمت دینیست با اهل استعداد و ارباب استحقاق و در کشف الحقایق
آمده که رحمن دلالت بر رحمت عظیم دارد و در کتاب الزبده لاهل السکینه
از ابن عباس روایت کرده که رحمن آنست که بر بندگان انعام کند بیشتر
از قدر حاجت و رحیم آنست که ایشان را کار فرماید کمتر از وسع و طاقت
و اد میان بر عکس این بزیادت از طاقت تکلیف نمایند و از هر ا حاجت
یکی روا نکنند عکرمه میگوید رحمن است یک جزو رحمت و رحیم است
بصد جزو از آن و بیان این سخن آنست که در احادیث صحیح وارد شده که
حق سبحانه را صد جزو رحمتست یکی از آنها بر خلایق قسمت کرده و نود و نه
دیگر در خزانهٔ غیب ودیعت نهاده و این همه تعطف و تلطف و تودد

وتألف ومرحمت وشفقت وفتوت ومروت وانعام واکرام وتقویت
وتربیت وتغذیت وتمشیت ومهربانی وفیض رسانی که درین عالم است
از آثار یکجزو رحمتست وآن مستفاد از اسم رحمن باشد باز درروز جزا رحمت را
از دلهای خلق انتزاع کند تا هیچکس را دران روز بر هیچکس رحمتی متصور نبود ولکن
از ابا آن نود ونه جزو رحمت مخزونست منضم ساخته بر گناهکاران شاد فرماید
وهمه را بشرط ایمان مستغرق دریای کرم واحسان سازد واین رحمت
از مقتضیات اسم رحیمست در تفسیر کبیر آورده که ذکر عدد صد درین
حدیث برای تکثیر است نه برای تعیین چه رحمت الهی را نهایت نیست
وحضرت شیخ صدر الحق والدین قدس سره در تفسیر فاتحه فرموده که رحمت
یک حقیقتی کلیست وتعدد منسوب بدان راجع بمراتب آنست واختصاص
بعدد صد اشارتست باسماء حسنی کلیه که بندگان باحصاء آن مثاب
ومأجورند بلکه بدعوت بدان مکلف ومامورند وَلِلّٰهِ الاَسْمَاءُ الحُسْنیٰ فَادْعُوهُ
بِهَا ورحمت را در هر اسمی حکمی دیگر است اما رحمت واحده فرستاده بدنیا
نسبت جامعیست که موطن جامع ظهور فرموده ونود ونه دیگر مراتب
واحکام آنست وباحدیت جمع آن در آخر کار سر رحمتی سبقت غضبی ظاهر
خواهد شد چنانچه دراول انشاء بود تا اول وآخر یکی گردد **بیت**
بلکه اینجا اول وآخر یکیست ٭ گر دو بیند احول دوان دیدن شکیست ٭
در تفسیر کبیر آمده که یک جزو رحمت بدنیا فرستاده اند وحضرت
پیغمبر ما را صلوات الله الرحمن علیه کمال مظهریت آن داده وَمَا اَرْسَلْنَاکَ
اِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ وحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از غایت رحمت
درخواست فرمود که خدایا حساب امت من بدست من فرما کذار وعنات
شما با ایشان را در روز قیامت بر پیغمبر اخبار من سیاد غرض آنکه هیچکس از

ساکنان

ساکنان عرصه محشر بر کردارهای بد ایشان وقوف نیابد وآورده اند که با
وجود این همه شفقت شخصی از صحابه بر وفات کرده بود وبواسطه آنکه دو
درم وام داشت آنحضرت صلوات الله وسلامه بر وی نماز نگذارد در همان دم
در سرش خطاب کردند که ای محمد دعوی آن کردی که رحمت عالمیان
وبرای دو درم وام دوری از نماز جنازه یکی از یاران خود میکردی این روز
قیامت برای صد هزار هزار معاصی وجرایم با امت چه معامله خواهی کرد
وبا حاملان بار اوزار چگونه سلوک خواهی نمود گویا بزبان اشارت گفته
میشود که ای ستم تو یکجزو رحمت بیش نداری وانمقدار در صلاح حال
امت واصلاح کار خطا وزلت کافی نیست ایشانرا بمن سپار ومرا با ایشان
کار رها بصد جزو رحمت کامله نامهای سیاه عاصیانرا محو گردانم ومفلسان
امیدوار را که جز درگاه من پناهی ندارند برحمت رحیمیت از درگاه عقوبت
بدرجات مثوبت رسانم **بیت** درشستن نامهای ارباب گناه ٭
یک قطره بس ابر نجار الطاف اله ٭ زین نوع که کار عاصیان هست تباه ٭
گر فیض عنایت نبود واویلاه ٭ ومناسب سخن بالاست آنکه گفته اند
اگر رحمن است در دنیا بدادن جان وفرستادن روزی بجانوران اما رحیم
در آخرت ببخشش جای بر بندگان سراسیمه حیران در وحشت قبر بر انس
وسرور در ظلمت قیامت باحاطه نور وافاضه حضور نزدیک میزان
بتثقیل طاعات وهنگام قراءت کتب بمحو سیئات وقت گذشتن
بر صراط بسهولت وآسانی وزمان ورود بر نار بخلاص از تعرض زبانیه
از عزیزی التماس نمودند که از آثار رحمت رحمانیت ورحیمیت ما را
خبر ده گفت ایزد سبحانه امروز تو را بپوشانیدن ناخوشترین اعضا فرمود
یعنی عورت وبظاهر گردانیدن نیکوترین اجزا بر تو منت نهاد یعنی

روی این از آثار رحمانیت است اما فیض رحیمیت آن خواهد بود که فردا
اعمال ناستوده ترا بپوشاند و افعال پسندیده ترا بر خلق ظاهر گرداند ای
درویش آنکه امروز بی غرض نظر لطف بر تو می گمارد فردا بی شبهت عنایت
خود با تو فرو نگذارد **بیت** چو امروز از تو سامان یافت کارم • بفردا هم ز تو
امیدوارم • چو هم خود ساختی کار من اول • باخر مشکلم را هم تو کن حل •
در بعضی از کتب منزله مذکور است که بندهٔ من چون بعرصگاه محشر را
در موقف بعث و نشور حاضر گردی اگر نامهٔ اعمال تو بتوقیع طاعت
و طغرای فرمان برداری موشح باشد ترا بتشریف قبول بخلعت اعزاز مشرف
گردانم و با مقربان حضرت خود بر بساط کرامت نشانم و اگر دامن افعال و
اقوالت بلوث نافرمانی و جرم کاری آلوده بود ترا بزلال رحمت
و افضال با طهارت و نظافت اصلی رسانم و بکرم بی علت و بخشایش
بی غرض آنچه از بی ادبیها و تباهیها دانم در گذرانم تا معلوم گردد که فعل
ما از اغراض و علل خالیست و حضرت مجد و معالی ما بصفات استغنا
و بی نیازی حالی **بیت** مشو نومید اگر داری بسی جرم • که فضل او فزونست
از گناهت • ورت نبود زبان عذرخواهی • همو گردد برحمت عذرخواهت •
نامیجان مسالک معرفت را نیز در تفرقه میان رحمن و رحیم لطیفهاست
و آنچه همه بران متفق اند آنست که رحمن دلالت بر رحمت مطلقه دارد
و رحیم بر رحمت مقیده و شرح این سخن بتفصیل لایق سمت سبق یافته
نوری فرموده که رحمن است بتحقیق و رحیم است بتوفیق رحمت رحمانیتش
بهدایت طرایق حقایق را بر خواص خلایق مبین میسازد و فیض رحیمیتش
اخص خواص را بعصمت و توفیق از سایر انام ممتاز میگرداند در عرایس
آورده که رحمن مقتضی نصرت عام است برای عوام انام و رحیم رساننده

دولت خاص است بخواص انام و گفته اند رحمن است باشراف بر اسرار اولیا
و این حال موجب هیبت باشد و رحیم است بتجلی بر ارواح انبیا و این
صورت دلالت بر انس و سلوت کند در حقایق سلمی آمده که رحمن است بروزی ظاهر و رحیم است
بروزی باطن • روزی ظاهر با قوات است • و روزی باطن بصفای اوقات •
رزق صوری ماکولات و مشروبات است • و رزق معنوی فهم دقایق اسما
و معرفت دقایق صفاتست • و اکثر صورت در پی اسباب پویانست •
و طالب رزق معنی مر حضرت مسبب را جویان • مرد تنگ حوصله روزی
ظاهر را طالبست • و روزی باطن بصاحب دل عالی همت راغب •
غالبان در آرزوی طعام اند • و طعام در آرزوی خواص انام • در کشف
الاسرار آورده که عتبة الغلام شاگردی یزید بن هارون اختیار کرد و یزید
وی را از خوردن خرما منع کرد روزی مادر عتبه نزد یزید آمد دید که
خرما میخورد فریاد بر آورد که ای شیخ خرما میخوردی و پسر مرا منع میکنی
چون خود رغبت مینمایی چرا او را از آن نهی میفرمایی گفت ای مادر پسرت
در آرزوی خرماست و خرما در آرزوی من او را منع باید کرد نشنیده
خلق عالم در آرزوی بهشت باشند و بهشت در آرزوی سلمان ان الجنة
لتشتاق الی سلمان لاجرم فردا او را از بهشت در گذرانند و در حضرت
احدیت در مقام معاینه اش فرود آرند الفقراء الصبر جلساء الله اگر این
مرتبه آرزوست از خود بیرون آی چون مار از پوست و ملازم درگاه عظمت
او شو که قرارگاه دل دوستان آستان قدس اوست **بیت** چهرهٔ عذرات
باید در ده وامق نشین • عشق بو دردات باید کام سلمان واد زن •
در روح الارواح میفرماید که رحمن است به بسط نعم عامه بر کافهٔ خلایق
و رحیم است بکشف کرم خاص بر اصحاب حقایق و در لطایف التفسیر آورده

کہ رحمن است بعنایت و رحیم بکفایت رحمت رحمن محل طلوع انوار عنایت
و رحمت رحیم شرف ظهور آفتاب کفایت از شاخ عنایت گل هدایت
شکفته و از روضهٔ کفایت سبزهٔ حمایت رویده رفیق هدایت طالبان را
بمطالع لوایح کرم رسانده و حریف حمایت واصلان را مشاهده لوامع
قدس گردانیده محبت ازلی عشق بازان جمال لم یزلی را پیوسته میان
عنایت و کفایت بصفت هدایت و حمایت پرورش میدهد
تا از شوق رحمن ذوق رحیم می یابند و جلوهٔ جمال رحیم در مرآت
کمال رحمن میبینند ایشان را خصوص این عموم است و تفصیل عموم از
اجمال خصوص معلوم نه بود کثرت مانع شهود وحدت و نه شهود
وحدت مزاحم نمود کثرت بیت گاه ان روی نکو این ذرات ست
گاه ذرات هم این ران روی نکوست در حقایق القرآن آمده که رحمن است
که بنده را بوسیلهٔ طاعت برحمت خود نزدیک گرداند اولئک المقربون
رحیم است که رحمت خود را بی واسطه بر بنده نزدیک سازد ان رحمة الله
قریب و گفته اند رحمن دلالت بر نعمت کند و رحیم بر محبت نعمت
همه را تمام است و اتممت علیکم نعمتی اما محبت خاصه رندان صافی دل
درد آشام است یحبهم و یحبونه سخن امام قشیری انست که رحمن است
بتخفیف عبادت رحیم است بتحقیق حسنی و زیادت رحمن است
باول و آخر و رحیم است بظاهر و باطن رحمن است که محبان را بقدم
سلوک بساط دیدار وفا گرداند رحیم است که محبوبان را بکمند جذبه بمیدان
شهود لقا کشاند و گویند رحمن مصدر فیوض ازلیست و رحیم منبع الطاف
ابدی در ازل ازال رحمت رحمانیت باعث وجود موجودات بوده و
تا ابد رحمت رحیمیت مربی اهل فوز و نجات خواهد بود و بعضی

رحمن را اسم قدم گفته اند و رحیم را اسم بقا و معنی این سخن نزدیک بقول
سابق است چه از قدم ازلیت فهم شود و از بقا ابدیت رحمن است پیش از
همه او بود و رحیمست بعد از همه او باشد در ملک وجود بیت ای جهان
دیده بود خویش از تو هیچ بودی نبود پیش از تو در بدایت بدایت همه چیز
در نهایت نهایت همه چیز اخر اخری باخر کار هست و بود همه در دست تو
بازگشت همه بیست بتو وصل صفت رحمت مستدعی سایر صفاتست
از علم و قدرت و غیر هما و ذکر رحمن و رحیم بعد از ایراد ان در تسمیه بمذهب
جمعی که انرا از فاتحه دانسته اگرچه بصورت تکرر مینماید اما بحقیقت در
قران مکرر نیست ای عزیز بزرگی فرموده است که اگر در الفاظ قران بحسب
ظاهر تکراری مشاهده کنی سوابق و لواحق انرا بنظر تفکر و تامل مطالعه
نمای تا دران افادهٔ مزید افاده بازیابی چنانچه اینجا ذکر رحمت بعد از
تربیت و قبل از مالکیت اشارتست بکمال رحمت در مبدا و معاد
چنانچه در نشاء اولی خلق عالم را برحمت کامله [illegible] نشاء اخری
نیز همه را برحمت شامله بسمت ظهور و بروز خواهد [illegible] و ازینجا
گفته اند که رحمن تعلق برب العالمین دارد و رحیم بمالک یوم الدین
چه مهب نسیم ابداع و اختراع که از چمن ربوبیت می وزد رحمت رحمانیه
و مورد شمیم غفران و امتنان که در گلشن مالکیت میدمد رحمت
رحیمیت و تمامی این قول در آواخر همین وصل از عنایت منزل اتمه الله تعالی
فصل رجاست و ماءمول و هو خیر موثق و مسئول صاحب بصائر میگوید
که رب العالمین بملک و تصرف و قدرتست و تصوران صفتها
سبب زیادتی خوف و دهشت لاجرم بر اثر ان ذکر رافت رحمت
فرمود تا مومن را رشته رجا گسسته نشود و دل عاصی بدرگاه امید بی ختم

وشکسته نکردد و باز بر عقب ان ذکر قیامت میکند که موجب خشیت ۱۶۲
و وحشت است تا بنده میکبارکی از جادۀ خوف منحرف نکردد و اساس بیم و هراس
او بکلی منهدم نشود و اکثر ایات قرانی برین سیاق واقع شده هرکاه بتمهید
وعدی حدیث تحسین و تحویدی در میان اید بر اثر ان بتقدیم وعیدی
قاعده تنبیه و تهدیدی بنماید تا مؤمنان بیوسطه بوسایط لطف و وسایل
عنف متوجه درکاه عبودیت می شنوند و از ما دون حق منقطع کشته
بعروۀ وثقی عنایت ایزدی در هر حال تمسک مینمایند و پلهای میزان خوف
و رجاء ایشان بتشابهین اعتدال الصفت سویت میپذیرد که لو وزن خوف
المؤمن و رجاؤه لاعتدلا اینجا نیز جواهر ترغیب و ترهیب در یک رشته
کشیده و لالی بیم و امید در سمط واحد انتظام داده تا توجه بشما بر رجا
معاون باشد بر ارتکاب طاعت و تامل در نیران خوف زاجر و مانع بود
از مباشرت معصیت و بجمع این دو درکن کامل قاعدۀ ایمان ممهد ماند زیرا
که هیچ یک از ان بی دیکری فایده نرساند بیت کرچه با طاعتی ز هیبت
او لا تامن ٭ ورچه با معصیتی از کرمش لا تیاس ٭ در تیسیر اورده که چون در
مبداء سوره ذکر حمد فرمود و حمد موجب ظهور رحمتست مناسب
نمود ایراد این دو اسم که شامل رحمت خاص و عام اند تا بتقین دانسته کردد که
استحقاق رحمت مر اهل حمد راست و شاهد این حال قصۀ ادم است
علیه السلم که بوقت نفخ روح عطسه زد و مقارن ان کلمۀ الحمد لله بر زبان
راند و فی الحال جواب یرحمک ربک از مهیمن متعال بدو رسید اینجا نیز
فرزندان ادم را اعلام میفرماید که چنانچه پدر شما را بواسطۀ حمد خلعت رحمت
پوشانیدیم شما را نیز بوسیلۀ حمد از رحمت شامل نصیبی کامل ارزانی
میداریم بیت قایل حمد دوست مرحوم است ٭ وانکه غافل از دوست محرومست ٭

در تفسیر

در تفسیر موجز امده که فایدۀ تکرار تاکید رحمت است بجهت تعلیم امت انست
که بوصف الوهیت و ربوبیت که از اسم الله و رب مستفاد میشود هیبتی در
دلهای والهان بدید اید بدین سبب صفت رحمت را ردیف ان ساخت
تا دل سامع ساکن و مطمئن کردد و داند که چنانچه کوهر کبریا و هیبت از درج
صفات لایزالش درخشانست اختر فضل و رحمت نیز در برج افعال بکمالش
درخشنده و تابانست در احقاق اورده که رحمن و رحیم را فایدۀ ان میتواند
بود که دانسته شود که تسمیه از فاتحه نیست جهت انکه این دو اسم در بسمله مذکور است
اکر از فاتحه بودی و فاتحه مختصر است از معانی قران و تکرار با اختصار مناسب
نمینماید و در تیسیر نیز همین کفته که یکی از فواید تکرار این اسما انست که معلوم
کردد که بسمله نه از ام القران است و کفته اند تکرار این اسما اشارت میکند
بکثرت ذکر الهی تا مرتبۀ محبت ثابت شود چه چیزی را بسیار یاد کردن
نشانۀ محبت ان چیز است من احب شیئا اکثر ذکره و ازینست که محبان
درکاه یک نفس از یاد الله غافل نباشند بیت از یاد تو نیستم زمانی غافل ٭
یا میکویم نام تو یا میشنوم ٭ در کشف الحقایق فرموده که چون حق سبحانه
وصف کرد ذات خود را بتربیت عالمیان و تربیت تصرفست در چیزی
بپرورش و تصرف هم بلطف میباشد و هم بعنف پس در عقب تربیت
ذکر رحمت فرمود تا معلوم شود که تصرف بلطف است نه بعنف
و برحمتست نه بعظمت بجمالست نه بجلال یا چنین کوییم که بعد از تحقق
تربیت توهم ان میباشد که مقتضای تربیت انست که مربی امر کند مربی را
بدانچه موافق طبع او باشد و نهی کند او را از چیزی که طبعش نخواهد او دور
چه اینها نتیجه مهربانیست از رب بمربوب و تربیت بی مهربانی متصور
نیست و چون از حضرت رب العالمین جل شانه بندکان را امر بتکالیف

شرعیه که طبع انرا کاره است ضار دیده میشود ظاهراً منافی تربیت مینماید
لاجرم ذکر رحمن و رحیم درین محل مناسب بود تا معلوم شود که تکلیف شرع
از محض رحمت واقع شده وان سبب تطهیر ارواح است از شوایب و
علایق بدنیه و ترقی از مضایق دنیه و مراتب سنیه و مراقی علیه و این نیز
توان گفت که چون حضرت تعالی مربی ماسوی است و باستغنای ذاتی بهیچ چیز
احتیاج ندارد والله غنی عن العالمین پس ذکر رحمن و رحیم بعد از رب
العالمین اشارتست بدانکه تربیت بفضل و رحمتست نه بغرض و علت
و نزدیک بدین قولست انکه در فایدهٔ اعاده گفته‌اند که بعد از ذکر تربیت
تصور غرضی بر قیاس بر تربیت عالمیان ممکن بود حضرت تعالی ان توهم را بذکر
این دو اسم مرتفع ساخت زیرا که رحمت صفت واجبست و ممکن را بدین
اسم وصف نکنند و انکه واجب بود افعال او معلل بغرض نباشد و رحیم
قادر باشد چه عاجز را خود رحیم نگویند و قدرت کامله انست که افعال
اندروی اختیار صدور یابد نه از راه ایجاب و قادر مختار هرچه کند کس را
بدان اعتراض نرسد پس در تربیت حق نه مجال اعتراض است و نه محل
توهم اغراض و بعضی از محققان امده که ذکر رحمن و رحیم جهت استیناس
بندگانست برحمت الهی چه نفوس عباد بواسطهٔ انس با رحمت مستانس
شوند بعبادت که وسیلهٔ رحمت است و ازینجاست که معنی رحمت
در رحمن و رحیم مکرر شده تا جاذب قلوب ابرار باشد بدرگاه ربانی و
مستدعی اورواح ابرار بجناب سبحانی و در اعجاز البیان فرموده که اراد ذات
این دو اسم مر تربیت را از توابع رحمتست چه اگر سبق رحمت نبودی هیچ
یک از اکوان را بهره وجود نشودی و در فتوحات مذکور است که
رحمانین بسمله برای عموم ذاتی و خصوص انست و رحمانین فاتحه برای

اشارتست بدانکه تربیت

عموم صفاتی و خصوص انست و در تفسیر فاتحه فناری امده که اول برای
تخصیص حکم تعمیم است و ثانی برای تعمیم حکم تخصیص و میشاید که رحمت
بسمله برای استمالت قلوب عباد باشد برحمت الهی و رحمت فاتحه جهت
طلب قرب پادشاهی و صاحب کشف الاسرار میگوید رحمت مذکور در
بسمله برای تبرکست و رحمت فاتحه خاص بجهت مدح است و ثنا و اغلب
محققان برانند که رحمت تمیمه که میان بسمله و حمدله واقع شده غیر
رحمتی است که میان عالمین و یوم الدین مذکور گشته و از نکتهٔ موعوده
بحقیقت این قول راه توان یافت و محصلش بر وجهی که در عیون وانهاد
اورده اند انست که چنانچه اولا میان بسمله که تعلق بمبادی دارد و حمدله که
متعلق بکمالات باشد اعنی نعم که موجب حمد است دو رحمت میباید
یکی فایض بر جمیع خلق از علویات و سفلیات و روحانی و جسمانی
و خیر و شر و مومن و کافر چه مجموع اینها در خلق یکسانند و رحمت رحمانیه
مشعر است بدان و رحمتی دیگر که بعضی را رسد دون بعضی جهت انکه خلایق
در مراتب هدایت و ضلالت متفاوتند و رحمت رحیمیت مخبر است
از ان ثانیا میان عالمین و یوم الدین نیز دو رحمت ضرورتست یکی انکه فایض
باشد بر عالمیان از جهت تربیت و نفوس ایشان و دیگری که افاضت
یابد بدیشان در وقت بعث و حشر ایشان و چون تربیت عالمیان
شاهد و ظاهر است و بعث ایشان غایب و باطن و رحمت رحمانیت
اخص است بظواهر موجودات و رحمت رحیمیت انسب ببواطن
کاینات لاجرم رحمن در جوار رب العالمین واقع شده و رحیم مقارن
یوم الدین افتاده و جمعی عرفا گفته‌اند ملک و مالک از صفات جلالست
و رحمن و رحیم از اسمای جمال پس ذکر رحمت قبل از وصف مالکیت

مناسب نمود تا سر حدیث صحیح سبقت رحمتی غضبی ظهور کند و تالی قران در
دریای رحمت الهی مستغرق گشته از سطوت مالک و هیبت ملک بر ساحل
نومیدی سوگردان نشود که رحمت الهی غالبست بر خشم او و حضرت خواجه
قدس سره در تفسیر فاتحه در ینمحل اورده که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده است که ان هنگام که خدای تعالی خلق را بیافرید بنوشت در کتابی که
ان کتابرا بر نفس خود نوشته بود وان موضوعست نزدیک او بر عرش که
إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي اخرجه البخاری و در صحیحین است بروایت فاروق
اعظم که اسیران بحضرت رسول ع اوردند واز جمله ایشان زنی بود بچه
او غایب شده بود و شیر از پستانش میچکید هر بچه شیرخواره را که در میان
اسیران میدید میگرفت و بر کنار نهاده شیر میداد و بیاد فرزند گم شده خود
اب از فواره دیده میگشاد و بزبان حال با هر یک از ان زنان بچه دار میگفت
بیت
تو ای عزیز که با یوسفی غنیمت دان • که من نه گم شده خود خبر نمی یابم •
حضرت رسالت صلوات الله علیه ان حال را مشاهده کرده فرمود که
چه گمان میبرید که این زن با این بچه دوستی هر گز بچه خود را در اتش اندازد
گفتیم نی بخدای حضرت ع فرمود که خدای تعالی رحیمتر است بر بندگان خود
ازین زن بفرزند خود بر حمایی کا و همه پیاز دو بر جمی گناهان همه در گذارد
در ماندگان گرداب گناه را بخر ساحل کرم بی کرانش اراسکاهی نیست و کومها
ندگان بیابان عصیانرا جز سایه لطف بی پایانش پناهی نیست بیت ای سایه رحمت
پناه همه کس • وی خاک درت کریم کاه همه کس • کو نیست زبان عذر ما را غم نیست
عفو تو بس است عذرخواه همه کس • در تفسیر قتادی اورده که خود را رحمن
رحیم نام نهاد واین دو اسم را دو جا در اول کلام خود ایراد فرمود از رحم
خود کی را ذاد که رحمت نکند در حکایات اورده اند که روزی سایلی

بدرگاهی رفیع وایوانی منیع رسید وبامید وادی تمام زبان سؤال بگشاد
وازان خانه اندک چیزی بیرون اوردند درویش متغیر شده ازانجا برگشت
وطبوی بدست اورده معاودت نمود خواست که ارکان ان دیوار را در
هم اندازد واساس ان طاق را متزلزل سازد صاحب خانه پرسید که ای
درویش چرا چنین میکنی گفت از برای انکه ان عطا اندک لایق این درگاه
بزرگ نیست یا درگاه مناسب عطا کن یا عطا در خورد درگاه ده ای
درویش اگر عطیات مخلوق فراخور باد نامه عجب ونخوت ایشان نیست
رحمت خالق در خورد کبریا وعظمت اوهست نسبت گناه اولین واخرین
بافضل ورحمت حق نسبت ذره ایست بخورشید تابان بلکه کمتر از قطره
در جنب محیط وعمان بیت الهی رحمتت دریای عام است • وازانجا قطره
ما را تمامست • اگر الایش خلق گنه کار • فرو شوئی در ان دریا بیک بار •
نگردد تیره ان دریا زمانی • ولی روشن شود کار جهانی • خداوندا همه سر
گشتگانیم • بدریای گناه اغشتگانیم • زسرتا پا همه سر پیچیم بر هیچ •
چرا چه سر همه پیچیم بر پیچ • همه بیچاره ایم وماندهٔ بیجای • بدین بیچارگی ما ببخشای •
خداوندا در اول کتاب کریم • مارا خبر دادی که هم رحمانی وهم رحیم
اگر قدم جرأت بر بساط معصیت نهادیم بامید رحمت تست واگر
از روی غفلت سر رشته طاعت از دست بدادیم باعتماد مغفرت تو
ع دل بر امید ان کرم افتاده در گناه • فَلَا تَجْعَلْنَا عَنْ وَافِرِ فَضْلِكَ وَعَطَائِكَ
مَحْرُومِينَ وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ اصل ثالث در
ایت سوم قوله تعالی مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ صفتی دیگر است محمود حقیقی
یعنی مستحق حمد وسزاوار مدح بحقیقت مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ باشد که
بدانت براتصال نفع وضر وخیر وشر وثواب وعقاب وغیر اورا این

وسزاواری نیست یکی از بزرگان فرموده است که میتوان استدلال کردن ١٩٥
بدین صفات کمال بر استحقاق حمد حضرت ذی الجلال زیرا چه ان استحقاق
یا بجهت کمال ذاتی باشد یا بسبب کمال صفاتی یا بامید لطف وکارسازی
بود یا از خوف قهر وبی نیازی او اگر کمال ذاتی گوئی از الله مفهوم میشود
که افتاب الوهیت از مطلع ذات بر همه ذرات کاینات تافته و اگر کمال صفاتی
گوئی از رب العالمین معلوم میگردد که هر موجودی بتوصیفی از صفات
قیومیت پرورش یافته اگر بجای لطف دل افروز ست اثار ان در الرحمن الرحیم
ظاهر توان دید و اگر بیم قهر عالم سوز است از مالک یوم الدین تحقیق ان
توان رسید پس بهر وجه لایق حمد وثنا و سزاوار مدح وستایش حضرت
اوست وهرجا سپاسیست از روی استحقاق بالجمع بپایگاه عزت وعظمت
او که نظر بازلیت رب العالمین است و نسبت با ابدیت مالک یوم الدین
ودر حقایق التاویل اورده که بیان استحقاق ذاتی حمد را بچهار وصف
ایراد میفرماید اولا بوصف ربوبیت که امداد تربیت است برزق وحفظ
وتهیه اسباب بقا ومعاش ثانیا بصفت رحمانیت که مشتمل است بر نعم
سابقه مبتدئه چون افاضه وجود وغیر ان از جلایل نعم ظاهره که کمال
اجساد وسعادت دنیوی بران موقوفست ثالثا بنعت رحیمیه که شامل
مر نعم لاحقه انتهائیه را چون موهبت ایمان وامثال ان وباقی دقایق
نعم باطنه که کمال ارواح ورفعت درجات اخروی بران مترتبست
ورابعا بذکر مالکیت که دلالت بر احوال معاد ومنتهای جزاء اعمال
دارد وهر اینه هر که بدین صفات متصف باشد بحمد مطلق احق است
وبمطلق حمد حقیق وبتوفیقه نهتدی الی سواء الطریق بیت از انکه چنین
جمال زیباست • هرجا که ستایش است اوراست • بدانکه بدین ایه چند

قراءت

قراءت وارد شده بعضی از قراات شاذه التلاوه چون ملک ومالک
بنصب کاف بر سبیل ندا وبرفع ان بطریق ابتداء وبجر لام وکسر کاف
بر وجه نعت وبفتح لام وکسر کاف ونصب میم یوم بر تقدیر فعل ومانند
ان ودو وجه دیگر در قراءت جایزه التلاوه ابوجعفر ونافع وابن کثیر وابو عمرو
وابن عامر وحمزه ملک بی الف میخوانند بکسر کاف وعاصم وکسائی و
سهل ویعقوب وخلف با الف هم بکسر کاف وعلماء التفسیر اختلاف
کرده اند که کدام از قراءتین افضل است با انکه هر دو کافیست وشافی و
بکمال معنی در هر وصفی وافی مالک خداوند ومتصرف ملک را گویند
وبحق و ملک سلطان وپادشاه ملک است ومیان ملک بکسر میم وملک
بضم عموم وخصوص من وجه است گویند این سرای ملک فلانست
ونگویند ملک اوست وگویند این شهر وولایت ملک پادشاهست
از جهت تسلط واستیلاء او بران ونگویند ملک اوست وگاه باشد
که هر دو جمع شود چنانچه گویند این دیه ملک پادشاهست وهم ملک
اوست وبعضی بر انند که ملک اشد است در کیفیت وملک اکثر است
در کمیت ودر احقاق اورده که ملک بکسر میم قدرت شرعیه خاصه است
بر شی بحسب تصرف که خواهد در ان وملک بضم ان قدرت حسیه
عام است واز اینجا معلوم شد که ملک مقتضی عموم است وملک
مؤدی بخصوص وصاحب کشاف نیز همچنین میفرماید که بالضم یعم
وبالکسر یخص مالک البیت گویند وملک البیت نگویند ملک
مخبر است از قدرت واستعلا ومالک مشعر است بتصرف واستحقاق
هرجا ذکر ملک کنند بالحق مستمع از ان متاثر گردد وچون نام مالک شنوند
حقیقت او بر خاطر خطور کند وظاهر انست که هر دو لفظ را از ملک

کرفته‌اند که در لغت شدت و ربط و قوتست و ملک و مالک هر دو معانی
مشتمل اند بلکه بواسطه شدت و قوت در مملکت و ارتباط بهم او برعیت
او برعیت و مالک از روی قدرت تمام و ارتباط استحقاق نسبت
با مملوکات خود علی الاطلاق پس خدایتعالی را اسم ملک باعتبار قدرت
و قوت مطلقه او لایق و مناسبت و نام مالک برای تصرف او در عالم
و عالمیان لازم و لازب **بیت** پادشه پادشهانست او • مالک اهل دو جهانست
او • بجلی ملکیت همه را طوق فرمان کشیده و بظهور نور مالکیت
جمله را داغ بندگی نهاده **بیت** ظاهر چو شد اسم مالک از ملک قدم •
بر خلق بندگی کشیدند رقم • اسم ملک انکه برافراشت علم •
در جاده امر او نهادند قدم • **وصل** جمعی که ترجیح قراءت مالکی میکنند
دلیل ایشان انست که دلیل مالک از ملک زیاد است جهت انکه مالک
بهمه چیز اسناد توان کرد چنانچه کویند مالک الطیر والدواب والعبید
والاشیاء و غیر ذلک و ملک را بغیر شخص اسناد نکنند دیگر انکه مالک هم
بملک اضافه یابد و هم بملک چنانچه کویند مالک الملک و ملک را جز
بملک مضاف نتوان ساخت دیگر انکه مالک بذات و فعل هر دو تمام
کرده میشود چنانچه مالک الملک و مالک التصرف و ملک جز بذات
مضاف نمیکردد و دیگر انکه تسلط مالک اقوی از ملک است زیرا که
انچه مالک از مملوکات در تصرف دارد و ممکن نیست که خود را از ملک
اخراج تواند کرد باختیار خود و ممکن است که رعیت نفس خود را باختیار از
ملک اخراج کنند دیگر انکه مملوک بر هیچ تصرفی قادر نیست الا باذن
مالک بخلاف رعیت که دست تصرف ایشان در امور خود مطلق است
پس استیلاء مالک از ملک زیاده باشد دیگر مالک نمیکوید مکر وقتی که

این چیز در ملک او باشد چنان ملکی که در وان تصرف توان کرد پس قوت
تصرف در مالکیت بیشتر از ملکیت است چه ملک را تصرف بجز بامر
و نهی نیست دیگر این لفظ را بیوم الدین اضافت کرده و در قران موید
این صورت هست انجا که میکوید لا تملک نفس نفی ملک کرده است
از خلق پس لازم امد که او را ثابت باشد دیگر انکه ملک ملک رعیتست
و مالک مالک بنده و بنده خوارتر و فرومانده‌تر از رعیتست پس غلبه و
قهر در مالکیت اغلب بود دیگر مالک را بعد از فوت مملوک حق ولا ثابتست
بخلاف ملک که بعد از فوت رعیت او را هیچ حقی ثابت نیست دیگر
خدمت مالک بر مملوک لازم است بخلاف ملک که رعیت را خدمت
ان واجب نیست بلکه او را رعایت ایشان بجای اورد نیست که کلکم راع
و کلکم مسئول عن رعیته دیگر مملوک را سفر اقامت و غیر ان بتبعیت
مالک دست میدهد و رعیت را متابعت در این مرتبه نباشد پس
متبوع بودن در مالکیت بیشتر است دیگر انکه لفظ ملک دلالت
بر هیبت و سیاست دارد و کلمه مالک دلیل رافت و مرحمت بود و
بندگان برحمت و عنایت بیشتر است که بهیبت و سیاست و دیگر
انکه ملک را بر رعیت طمع بود و مملوک را از مالک طمع باشد پس مالک نافع
باشد و ملک طامع و از اینجاست که امام کسائی فرموده که مالک میخوانم که
دلالت دارد بر فضل فراوان و دیگر مالک امیدوارتر است از ملک
جهت انکه ملک ممکن است که سوا نکند با رعیت و خدم و ایشان را کرسنه
و برهنه دارد و مالک نفقه و کسوت مملوک و محافظت و تربیت او فرو
نکذارد دیگر احاطه رحمت و فضل مالک اکثر از ملک است زیرا که
وقتی که حشم و خدم را بر ملک عرض کنند جز قوی و صحیح را جهة تعیین

وظیفه قبول نکند وضعیف ومعلول را فرو گذارد بخلاف مالک که مملوک
او هر چند ضعیف مبتلا باشد از تعهد او چاره ندارد و وجهی دیگر آنست
که مالک بحرفی زیاده از ملک واقع شده پس قرآت او بجهت ثواب
اکثر باشد چه بر تلاوت یک حرف از قرآن ده حسنه مرتب است یکی از کبار
رحمهم الله مالک با الف خواندی شخصی از اهل عربیت وی را گفت
که ملک بی الف امدح است او نیز بی الف خواندن آغاز کرد در رؤیای
مبشره او را گفتند چرا ده حسنه از حسنات خود کم کردی مگر حدیث حضرت
رسالت صلوات الله علیه واله بتو نرسیده که قاری قرآن را بهر حرفی ده حسنه
دهند و ده سیآت محو کنند و ده درجه بردارند متنبه شده خواندن خود بر
عادتی که داشت ترک نکرد تا بار دیگر واقعه دید که چرا ترک خواندن ملک نکنی
مگر قول رسول را صلی الله علیه واله وسلم نشنوده که اقرؤا القرآن فخما مفخما ای
عظیما معظما بار دیگر از خواب درآمد و بصحبت قطرب که امام نحو ولغت
بود رفت از حقیقت این مسئله سؤال کرد قطرب فرمود که مالک احسن است
بلا استر که ملک یکی از ملوک و مالک الملوک بود و اهل التحقیق گفته‌اند ترجیح
قرآتی بر قرآتی بزیادتی حرف معتبر نیست زیرا که میان صحابه در لفظ
جبت و خامیه و فرهین و فارهین و امثال آن اختلاف واقع شد و هیچ یک
بر دیگری بزیادتی حرف راجحیت نداشت بلکه احتجاج بزیادتی معنی
کردند و از اینجاست که بعضی قرآت ملک را اختیار کرده‌اند که او ابلغ است
وارد فوق در قرآن و حدیث را چه در قرآن این اسم بسیار واقع شده چنانچه
تعالی الله الملک وقال تعالی الملک القدوس و در حدیث قدسی آمده که
انی انا الملک قلوب الملوک ونواصیهم بیدی الی آخره و دیگر آنکه حق سبحانه
ملک روز قیامت اختصاص دارد که لمن الملک الیوم وقال تعالی یومئذ
الملک

الحق

الحق للرحمن پس اینجا که ذکر یوم الدین میکند لفظ ملک موافقتر است
از مالک و تخصیص اسم واحد وقهار هم بدان روز مؤکد این قولست چه وحدت
وقهر از صفات ملک باشد نه از سمات ملک دیگر آنکه مالک و صفات
کمال را علی الاطلاق ذکر نکنند بلکه گویند مالک فلان چیزست و ملک را
مطلق گویند پس مدح ذات بصفات مستقله بی اضافت بغیر ابلغ آید
از مدح او بصفات مضافه بغیر چون فالق الاصباح وذی المعارج و
امثال آن و دیگر تصرف ملک در اکثر امور و اشخاص باشد بخلاف
تصرف مالک که جز در مملوک وی نبود دیگر آنکه هر مالکی ملک نیست اما شاید
که ملک مالک نبود چیزی را و اگر همه تاج و تخت بود و باقی مملکات وی دیگر
مالک باشند هر یک از وضیع و شریف میشاید که مالک باشد اما
هر کس ملک نتواند بود و ملک نباشد مگر اشرف و اعلی و اعز و اولی از همه
رعیت دیگر آنکه ملک صاحب خزانه است و مالک را بمقدار ملک
خزینه و دفینه هست پس محتاجان و بیکسان را از ملک امید واری بیشتر باید
بودن که از مالک دیگر در تفسیر فنادی آمده که ملک قرآت اهل حرمین
و علو و تبیین قاری از جهت درایت و روایت موجب اختیار این قرآت
و این نیز توان گفت که ملک صفت مشبهه است و او برای ثبوت باشد
و مالک اسم فاعل است و او دال بر حدوث بود و اول بنسبت
حق تعالی اتم است و اکمل دیگر گفته‌اند که اسم ملک بناس اختصاص یافته
که اشرف انواع حیوانات اند قال الله تعالی ملک الناس و اگر اشرف
نبودی بجای آن مالک متعین شدی و حضرت صدر المشایخ در
اعجاز البیان فرموده که در ترجیح قرآت ملک سری چند هست که
مقتضای قواعد توحید است اندراج اندازد از جمله آنکه مالک در

اسم رب مندرج است چه یکی از معانی رب مالک شمرده اند و قران عزیز
مشتمل بر ایجاز و اعجاز وارد شده و از تکرار و خلل خالیست و بر تقدیر قرائت
مالک نوعی از تکرار معنوی هست حال انکه کشف تام افاده کرده که در
وجود تکرار نیست و دیگر نزد محققان الحق نظیر اولست بل عین او و خواتم
شبیه سوابق است بل محضران و فاتحه سور قرانی بترتیب الهی سوره
انا است و خاتمه ان سوره ناس و چون اسم ملک در خاتمه ردیف اسم
رب واقع شده که برب الناس ملک الناس پس در فاتحه نیز بر همان منوال باید و
علما و عرفا از این که مذکور شد در فرق میان اسمین سخنان است و فی تفسیر
الامر مالک را اشمل باید داشت و ملک را امدح باید دانست و در تفسیر
قرطبی از ابو حاتم نقل میفرماید که مالک ابلغ است در مدح خالق از ملک
و گویند بصیغه مالک انسب است و بملاحظه معنی ملک اوفقست و از
اینجا صاحب بصایر گفته اند که خواننده قران چون بدان منزل رسد
که جمال معنی از حجاب الفاظ بر وجلوه گر شود ملک خواندن اورا اولی
تر است تا مهابت این صفت او را برحد بندگی ثابت دارد و اگر هنوز
بدان رتبت نرسیده کو مالک میخوان که از ان ثواب بیشتر امید توان
داشت و در صحاح اورده که از کلام بعضی چنان مفهوم میشود که ملک
مقصور مالکست و برین تقدیر هر دو را یک معنی باشد و حقیقت انست که
ملک خدایراست جل سلطانه و مالک حقیقی هموست همه موجودات
ملک وبند و در ملک وی هیچ ملوک را تو خواجه لاف مالکیت
نرسد و رعیت را با وجود ملک دعوی پادشاهی نرسد بیت کیست
درین دست گرد برپای • کو لمن الملک زند بر خدای • کش مکش هر چه در و
زند کیست • پیش خداوندی او بنده کیست • وصل ملک در قران در

ملک الناس

سه معنی میاید اول بمعنی قادر قال الله تعالی لا یملکون لانفسهم ضرا
ولا نفعا ای لا یقدرون پس فحوای این ایت چنین بود که اوست قادر
که در یوم الدین در قدرت شامله او از عجز دور است و قوت کامله او بی ضعف
و فتور و تخصیص بدان روز جهت ان تواند بود که مدعیان بمعنی گاه گاه
در لاف گاه دنیا دعوی قدرت و قوت میکنند انجا دانرو زمین عجز در گریبان
حیرت خواهند کشید و بدیده حسرت روی ضعف و قوت درا بینه
حال خود مشاهده خواهند نمود بیت از رخ چرا پرده عزت بر افکند •
هر جا رو در خجالت نهان کند • دوم بمعنی غنی قال تعالی وجعلکم ملوکا
ای اغنیا و خصوصیت غنا نیز بدان روز که ما بر داران بازار زهرة
الحیوة الدنیا دست احتیاج بدریوزه شفاعت گشاده باشند و صدر
نشینان مهمانخانه کلوا و تمتعوا دیده برصد بر حصول یک نواله از نوال
خوان احسان الهی نهاده بغایت ظاهر است سوم بمعنی حاکم قال تعالی
امراة تملکهم یعنی پس ان روز که از دیوان عظمت و کبریا احکام عزل حکام محکمه
دنیا صادر گردد حاکم علی الاطلاق اوست بیت حکم تو در روزی که علم بر کشد •
هر که بود غیر تو دم در کشد • چو تو که باشد بحکومت سزا • ای تو بحق حاکم روز جزا •
در مقصد اقصی اورده که ملک انرا گویند که وی نیاز باشد در ذات و صفات
از جمله موجودات و تمامی مخلوقات بدو محتاج باشند از همه جهات
بلکه هیچ چیز از ذات و صفات و وجود و بقا و ممکنات از وی بی نیاز
نتوانند بود و او هیچ چیز از انها حاجتمند نباشد پس ملک را بدو صفت
توان شناخت باستغنا خود از خلق و احتیاج خلق بدو و برین تقدیر
ممکن نیست که هیچ یک از ممکنات ملک علی الاطلاق تواند بود جهت
انکه احتیاج از لوازم امکانست و هر که از وی مسلوب نگردد چنانچه گفته اند

سیه روئی ز ممکن در دو عالم • نشد هرگز جدا والله اعلم • پس ممکن محتاج باشد
وهر که محتاج بود او را مستغنی نتوان گفت وانکه مستغنی نبود او را دعوی
پادشاهی نرسد وان نیز نیست که ممکنی از انجمله باشد که همه کس بدو محتاج
باشند جهة انکه محتاج الیه را علم شامل وقدرت کامل وکرم عام می باید
تا تواند که دهد وداند که کرا باید داد ودر هیچ مخلوقی این صفتها بکمال
موجود نیست پس هیچ بندهٔ ملک مطلق نتواند بود اری در فضل ملوک
دهر این مقدار هست که مستغنی باشند از بعضی اشیا از ایشان مستغنی
باشند پس از روی مجاز هر یک را ملک توان گفت باستغنا وی از بعضی
واحتیاج بعضی بوی وملک حقیقی ان بود که بنده وشاه وسفید وسیاه
بلکه از زیر ماهی تا بالای ماه همه بوی محتاج باشند واو از همه مستغنی

وبعضی اشیاء

بیت ای زرد وزسفید تا شب زنج • همه در دهای فیض تو محتاج •
تو نزادی ودیگران زادند • تو خدائی ودیگران بادند • سازمند از تو گشت
کار همه • ایمنی از پیکار همه • واز مضمون کلام سابق که اثبات ملکیت
مطلق بود مرحق را بوضوح پیوست که ملک ملوک جز وی نتواند بود
چه همه پادشاهان در سمات عجز ونقصان مشترکند وهیچیک را نظر
بحقیقت امکان بر دیگری تفوق وترفع نرسد ولهذا در صحاح احادیث
وارد شده که فاحش ترین اسماء ورزیا مست نزدیک خداوند تعالی انست
که کسی را ملک الاملاک گفته باشند یعنی پادشاه پادشاهان بجهت انکه
این صفت خاصهٔ حضرت احدیت است ومالک ملک وملک ملوک
از ازل تا ابد جز او نیست ذرّهٔ خاک وقطرهٔ اب را که معدن عنا
وعرصهٔ فنا باشد در ساحت عظمت الهی با دعوی شهریاری وشاهنشاهی
چه کار **بیت** انکه در معرض فنا باشد • لاف شاهی زند خطا باشد •

بزنم

نیست جز حق باشکار ونهان • هیچکس پادشاه پادشهان • وملک را اگر
بمعنی متصرف دارند در مملکت از صفات فعلیه باشد واگر بمعنی قادر بر
تصرف دارند از صفات ذاتیه وامام حجة الاسلام رحمه الله فرموده که ملک
از صفات راجع بذات است باسلبی واضافتی چه دلالت دارد بر ذاتی که
همه بدو محتاجند واو بکس احتیاج ندارد اما نصیب عارف این نام
انست که از ماسوی الله مستغنی گردد ومملکت خود را که قلب وقالبست
بعبادت ومعرفت اباد ان سازد وجنود خود را که شهوت وغضب
متعلقان ایشانند از فساد وبیداد منع کند ورعایای خود را که لسان وید وعین
واذن وسایر اعضاءاند بقید تسخیر ودر بقهر تمکین در ارد تا بر روش شریعت
اقامت نمایند وارباب ملک مجازی وملوک عرصه گاه لهو وبازی را
عاجز وفرومانده دانند ودر هر نوع مهمی که پیش اید بدیشان التجا بلکه
التفات ننماید وروی نیاز بحضرت بی نیاز ارد تا ایزد تعالی هیبت او بر
دلهای پادشاهان کمارد وهمه از روی عقیدت خدام او شوند وبصدق
نیت بر طریق فرمان او روند انکه در همه حال التجا بحضرت ذوالجلال
دارد سلاطین را کمر خدمت بر میانست وانکه درگاه ملوک قبلهٔ
اقبال وکعبهٔ امال سازد هم از ایشان صد گونه زیان در تحقیر او روده
که بشر حافی رحضرت مرتضی علی را علیه السلم در واقعه دید گفت یا امیر
المؤمنین مرا پندی ده فرمود چه نیکوست مهربانی وتلطف توانگران
بر درویشان بامید ثواب وبنده نوازی حق ونیکوتر ازان سرکشی
وتکبر درویشان بر توانگران باعتماد عنایت وکارسازی حق ای درویش
روی توجه بدرگاه پادشاهی کن که شاهان را در کوی او بگدائی افتخارست
وگدایان راهش را از منصب شاهی عار **بیت** ای هر گدای کویت شاهی وشهریاری

درکوی توکه ای فخری بود نه عاری • احسان بی حساب بی سعی التماسی •
انعام بی شمارت بی رنج انتظاری • حیفست شب نشستن بی روی چون تو شمعی •
نهیست عیش کردن بی وصل چون تو یاری • وصل مالك بچهار
معنی مستعملست اول که از همه شهود تر باشد خداوندست قال تعالی
قل اللهم مالك الملك دوم ضابط قال تعالی فهم مالکون ای ضابطون لهما
ضابط بمعنی حافظ است وشرط ضبط تصرف باشد چه وکیل آنرا انکه
ضبط چیزی کند مالك آن نگویند وازین باب ضبط وربط امور معاد
وحفظ حساب اعمال و پاداش عباد فهم توان کرد سوم قوم ملاك مع
الامر ما یقوم به رود در حدیث آمده که ملاك الدین الورع پس معنی اینست
این باشد که قوام روز قیامت بدوست وتمام مهام معادی قایم بمقتضای
عدل وحکمت او چهارم عادل عرب میانه راه را ملاك الطریق گویند
وعدل هم وسط است میان ظلم وانظلام وچون وقوع این طرفین از
حق جایز وواقع نیست پس داددهنده روز جزا او باشد که انصاف مظلوم
از ظالم بستاند وحقوق واجبه از ارباب مظالم استرداد نموده بمستحق
رساند واز ابن عباس منقولست که مالك یوم الدین را بقاضی یوم الحساب
تفسیر کرده وبعضی دیگر بمعنی جزادهنده نیز آورده اند ودر مقصد
اقصی مذکورست که مالك بحقیقت آنرا گویند که مشیت او در مملوکات
ومملکات او نافذ باشد هرگاه که خواهد از ایجاد واعدام وامساك وانعام
وابقا وافنا ومنع وعطا وهدی واضلال واعزاز واذلال وابدا واعاده
واحیا واماته پس مالك فی دوتمام القدرتست یعنی قدرت او محیط بود
بجمیع مقدورات هرچه ممکن ومقدورست در قبضه قدرت او
مقهورست بیت قدرتش ازدایره کاف ونون • هر نقش آورده جهانی برون •

هرچه پیدا شد زفطرت قدرتست • ساختن خامی زتن قدرتست • بی خلل عجز ندیدیم کز
قدرت بی عجز خدا راست بس • حضرت خواجه قدس سره در شرح اسماء الله
آورده که مالك ملك دار ومالك بخش است یعنی دنیی دشمنان را بداد
وملك آخرت بهر دوستان ذخیره نهاد ودر حقایق قشیری آمده که لحظه
اول دلهای عابدان را ملك ساخت تا طمع کردند عطای او را وسلطان او جانهای
موحدان را مملوك گردانید تا طالب گشتند لقای او را ودر روح الارواح فرموده
که مالك حقیقی آنست که ملکش زایل نگردد ومملوکش را قوت منازعت با او
نبود خداوند بیش زاد نباشد وهیچ وجه ازوی به نباشد حق سبحانه وتعالی وحی
فرمود بموسی ع که انا بدك اللازم فالزم بدك من ناگزیر توام از همه گزیر
گزیر هست واز من گزیر نیست ملازم من باش ومرا لازم گیر که از همه گریخته
یادی واز من چاره نداری بیت بیچاره مشو چاره کار تو منم • رو یاد کسی
مکن که یار تو منم • عارف رومی اینجا فرموده بیت بی همه میشود برای تو بسر نمیشود •
درد تو دار دار این هم جای دیگر نمیشود • ای درویش هر که او را دارد اگر هیچ
ندارد همه دارد وهر که همه را دارد اگر او را ندارد هیچ ندارد بیت مرا یار هست و
دگر هیچ نیست • چه او هست سهل است اگر هیچ نیست • سوما و بیك
ایشان در دو کون • که گردیدن در بدر هیچ نیست • یکی از اکابر فرموده که
هرکه را متحقق گردد که ذات از آن اوست ومالك على الاطلاق هموست او نیز از
انصاف بدعویها بیرون آید وزمام امر را بمالك تسلیم نماید خود را از
اضافتها ساقط سازد والف وار مجرد شده پای اضافت را با تش غیرت
بسوزد بزرگی بجای التوحید اسقاط الاضافات میفرموده که التوحید اسقاط
اثبات آن محصل هر دو یکیست حقیقت توحید آنست که ملك را با مالك
گذارد ویاد هر اضافتی که بخود میکرد از گردن هستی برداشته الی وهذا

بی وهذا منی چه دعوی بهاست هرچه بنده راهست بحقیقت ازان
مولاست هیچ قیدی درین راه از گفتن من صعب تر نیست و هیچ
بندی بر دل از رشتهٔ اضافت بمن وما بتر نیست ای عزیز وقتی از سر این سخن
آگاه شوی که چشمه بیم من را که منبع رشحات عجب وخود بینیست بخاک
تواضع بینباری و نظر از بیم دایرهٔ نون که مرکز خیلاء وخود نمائیست بر داری
بیت شوی از ما و من یکبارگی صاف • نشود هیچ چیز با تو مضاف •
هم ز نو واره‌ی وهم ز کهن • نکند رد برزبانت وقت سخن •
کفش من تاج من عمامهٔ من • رکوهٔ من عصا وجامهٔ من • زانکه هرکس که راز
مبنی وارست • بکمن او را هزار من با دست • صد منش بار بر سر و گردن •
بر که یکبار بر زبانش من • اما نصیب عارف ازان نام آنست که چون
داند که مالک اوست هرچه او را باید از مصالح دنیی و مناهج عقبی از
حضرت او جوید و بمالکان مجازی که هرچه دارند عاریتی است
در زمان تا زمان با معیری باید گذاشت در طلب هیچ چیز استغاثه ننماید
وامام قشیری رحمه الله در تحبیر آورده که بندهٔ عارف باید که بتحلی این اسم
جمال عبودیت خود را در آینه مالکیت مشاهده کند تا چون بندگان
دیگر میگویند مال من و منال من و باغ من و سرای من او همین میگوید
که خواجهٔ من و مولای من از امام صادق ع منقولست که وقتی در غلبات
ذوق بندگی خود و شهود لذت خداوندی حق میفرمودند که من یشکی
ورب العرش معبودی بیت بندهٔ خویشتنم خوان که بشاهی برسم •
مکسی را که تو پرواز دهی شاهین است • وهم در تحبیر فرموده که یکی از امرای
ذوشوکت صاحب دلی را التماس کرد که اگر حاجتی داری بر من عرض کن
واگر مرادی بخاطر میگذرد از من بخواه تا با تمام ان واهتمام در ان غایت سعی

ونهایت

ونهایت جهد بتقدیم رسانم درویش را نظر بر اشعهٔ لمعات مالکیت
افتاده بود و بندگی خود را مغلوب خداوندی حق دیده بانگ بهیبت
برزد که ومن انت حتی اسالک حاجتی عنک تو که باشی که مرا حاجت خود
از تو باید طلبید و نیاز خویش پیش تو بموقف عرض باید رسانید محتاجی
بعجز و فقر معروف و بیچاره بضعف وقصور موصوف بیت پراکنده
وضعی چرا افتاده باری • سراسیمه شکلی چه گم کرده داری • امیر متغیر شده
و متحیر گشته گفت ای درویش این سخن موجب این همه دهشت و مقتضی
چندین ملال و وحشت نبود درویش سلطان دل فرمود که ای هدف
سهام تلف از جادهٔ انصاف و راستی بطرف شو تو شخصی را چون
من کی این سخن چگونه تواند گفت و بدین جواب وجسارت در چنین
عبارت چسان تواند سفت و حال آنکه مرا دو بنده اند که خط بندگی
بدیشان داده و خدمتکاری دادم که تو دل بر خدمت ایشان نهاده
خواجگان تو مرا کمینه بنده اند و کار فرمایان تو نزد من بخجالت
سر افکنده مکی روا باشد که خادم خادمان خود را قبله دعا و کعبهٔ حاجت
روا سازم و از ملازمت پادشاه پادشاهان بخدمت بندهٔ بندگان
پردازم امیر پرسید که این بندگان که من ایشان را غلامم کدامند و این
دو مولی که مرا خدمتکار ایشان میخوانی مشهور بچه نام درویش گفت
نفس و هوا مرا بنده اند و ترا کار فرمایند بیت من نفس و هوا را بنده دارم •
بر هر دو امیر و پادشاهم • تو بندهٔ بندگان مائی • از بندهٔ بندگان چه خواهم •
وصل هر یک از دو اسم ملک و مالک جامع صفات کلیه است برای
آنکه هرکه ملک یا مالک باشد البته باید که قادر و حی بود چه ملک
و مالک بی قدرت میسر نیست و قدرت بی حیات متصور نه و دیگر

بايد كه عالم باشد بمصالح ملك با ملك و همچنين سميع و بصير تا نالهٔ مملوكان
شنود و حالت مظلومان و محرومان ببيند و چنين كس هم اينهم واجب الوجود
لذاته بايد چرا كه واجب نبود ممكن بود و ممكن عاجز و مفتقر باشد در وجود
بغير خود و بدان تقدير او را ملك و مالك نتوان گفت بلكه مملوك و محكوم
بايد دانست و از اينجا معلوم شد كه ملك و مالك حقيقی آنست كه جامع اين
صفات باشد بر وجه كمال و آن نيست مگر حضرت مليك متعال
و خداوند ذی الجلال بيت سلطان بی وزير و خداوند بی نظير •
دانای بی تفكر و دارای بی ملال • و چون مؤمن موقن دانست كه ملك
مطلق و مالك برحق اوست بايد كه لوح دعاوی در هم شكند و بساط
هوا و هوس طی كند سودای انانيت از سر بنهد دامن از تعلق در چند قيد
اضافات و نسب از پيش بر آورد و مالك على الاطلاق را ملك و ملك
مسلم دارد مراد او را بر مراد خود تقديم نمايد تا دعوی اين شناخت از وی
درست آيد بزرگی فرموده است كه هر كرا مدعا آن باشد كه او معتقد
ملكيت و مالكيت حق است گواه راستی او آن تواند بود كه از ملك گردد
برای مخلوق ننگ دارد و سر همت بخدمت هيچ يك از گرفتاران مضيق
امكان فرو نيايد برای جوی و جبه و در هوای خبز و لقمه كردن برافراشتهٔ
خود را نشكند بهوس دانه و خوشه و باميد گوشه و توشه خود را از اوج عزت
در حضيض مذلت نيفكند غواص بلند همت كه با دريای محيط بجان
و روان را دوسته كرده باشد و در تماشای در گوهر شب افروز در عوض
جان بازی و سر اندازی بدست آورده بشبه شبه و رنگ بی قيمت گی تن
در دهد و بار منت خرمهره و خزف بی اصل بر كتف همت گی
نهد يكی از عرفا آورده كه هر كه عز و علای حق را عز و علای بدانست

تحمل

تحمل ناز و دلال خلق نيارد مصرع چون تو نمودی جمال عشق همه شد هوس •
ای مدد ويش بندهٔ پادشاه مجازی پروای هيچ يك از خواجگان مملكت
نكند بلكه نظر التفات بر مال و متاع و عقار و ضياع ايشان نيفكند
پس آنكه حلقه بندگی مالك الملك در گوش دارد و ردای شهود عظمت
و كبرياء او بر دوش اگر بغير پروا كند غافل است و از حليهٔ توكل و تفويض
عاری و عاطل هر كه ذوق گدائی حق دريابد روی دل او از پادشاهی هفت
اقليم برتابد ع گدای درگه او باش و پادشاهی كن • و در حقايق سلمی آورده
كه بندهٔ حقيقی آن باشد كه در وقت مشاهدهٔ انوار ملك و مالك خود
از هر ملكی و ملكی كه هست فراموش كند امام قشيری فرموده كه در باب
توحيد ما شناسا گردانيد كه او ملك و مالك ايشانست و بدين نكته
ايشانست و بدين نكته زمام پندار اختيار از كف قدرت ايشان
بيرون آورد چه دانستند كه بنده را هيچ ملك و مالك ثابت نيست
و هر كرا هيچ نباشد او را حكم نباشد و چون حكم نبود اختيار نيز ساقط
بود پس نه از طاعت او اعراض توانند كرد و نه بر حكم او اعتراض توانند
ع بهر چه حكم كنی بر وجود من حكمی • دير وجود كسی كه گويد مملوك و مملكت
بايد كه موجود بود تا كسی را مالك و ملك آن توان گفت جهت آنكه
شیء معدوم را ملك و مالك بودن محالست پس روز قيامت كه گردد
حال موجود نيست چگونه كسی مالك و ملك تواند بود و اين نكته
گفته اند كه چون قيام امری ثابتست و خلل در بودن او جايز نی
پس گويا كه او را نازل منزلهٔ امر قايم مقام فی الحال ميدارد و بملكيت
و مالكيت آن خود را ميستايد و امام ماتريدی فرموده كه ازين آيت
استدلال ميتوان كرد بر آنكه استحقاق خدای تعالی بجميع آنچه خود را صفت

کرده بذات خود برای انکه در دین ایت خود را وصف فرموده بمالکیت

یا ملکیت اخبری که در وقت وصف موجود نیست پس بثبوت می

پیوندد که استحقاق سبحانه مر اوصاف کمال را ذاتیست و موقوف بر غیر نه

چنانچه کویم الرّب کلِّ شیءٍ فی الازل و اشیا در ازل نبودند اینجا نیز کفت

مالکِ یومِ الدّین و این روز هنوز حادث نشده در کشف الاسرار اورده

که چون ملک ملک و ملک ملوک در همه احیان و اوقات حضرت خداوند

سبحانه پس تخصیص یوم الدّین چه معنی دارد جواب همانست که ابن عباس

رضی الله عنه فرموده که جمعی در دنیا دعوی مالکیت و ملکیت میکنند از

طریق مجاز در ان روز ان دعوی و مجاز هم نماند و همه کارها و حکمها مر خدایرا

باشد والامر یومئذٍ لله و موید این قولست انکه در تفسیر خواجه قدس سرّه

مذکور شد که خداوند سبحانه متفرّد است در ان روز بحکم و قضا اینجا در دنیا

ولات و قضا حکم میکنند و پادشاهان لاف فرمان دهی میزنند

در ان روز روز ملک و ملوک زایل شود و امر و نهی حکام و امرا منقطع کردد

امروز حقیقت ملک و ملک بدیشان داده و هر یک بخیال و پندار خود را

ملکی و مالکی نام نهاده باش تا فردا صفحات احوال هر ملک و مالک را

رقم عزل بر کشند و دعویهای باطل ایشانرا در محکمه حشر ظاهر سازند

لِمَنِ الملک در فضای لله الواحد القهّار در افزاید هیبت قهاری بی

و سطوت جباری ظهور کند اتش نیستی در ملک و ملک مجازی زند

بصولت عظمت کل شیء هالک نه از ملک نشان ماند و نه از مالک

بیت پرده بر انداز و برون ای فرد • کو منم ان پرده بهم در نوردد •

عجز فلک را بفلک وانمای • عقد جهان را بجهان واکشای •

نفخ کن این ایت ایا مسرا • مسخ کن این صورت اجرام را •

کوس شش کوشه بهم در شکن • منبر نه پایه بهم در فکن • پاک کن این تخته

ز حرف هلال • باز کش این پرده ز پیش خیال • تا بتواقرار خدائی دهند •

بر عدم خویش کواهی دهند • ای درویش چنانچه فردا ملک و مالک

خواهند بود امروز نیز هست اضافت بیوم الدّین برای تکثیر است تا مؤمن

شاهد ملک و ملک او باشد در دنیا چنانچه در عقبی خواهد بود و کفته اند

این تخصیص برای تمثیل است در وعد و وعید یعنی اولیا در ضمن این

سخن وعده است که مالک دنیا و عقبی را ملک و مالک منم اکر مملکت

دنیا بمراد شما نبود شما را در ملک عقبی عزیز کردانم و نفایس ان ملک را

ملک شما سازم تا بی مانع و منازعی ملک میرانید ثم رایت نعیماً و ملکاً

کبیراً و اعدا را بوعید میکوید فردا بر شما ظاهر خواهد شد که همه ملکها ملک

منست را انشرام انچه کرده اید و قادرم بر مکافات و مجازات انچه بظهور

اورده اید شما را از من فرار میسر نی و عذاب مرا از شما دافعی متصوّر نه

و انچه در غرایب کفته که در اسم ملک و مالک در جای مقبلان است و خوف

مدبران مقوی این کلامست در حقایق واسطی مذکور است که بالخصوص

ذکر یوم الدّین برای انست تا بنده در وقت تلفظ بدان اقراری باشد

بر بعث و جزا و بدین سبب در جریده زمره که یؤمنون بالغیب صفت

ایشانست داخل کردد و این نیز کفته اند که تخصیص بر شیء بوصفی دلالت

بر نفس ما عدای او نمیکند پس ازین وصف که خدای تعالی مالک یوم الدّین را

لازم نمیاید که مالک سایر ایام نباشد و امام اجل فرموده که اوست مالک

یوم الدّین و مالک قبل یوم الدّین و مالک بعد یوم الدّین و هیچ چیز از

ملک و ملک او خارج نیست و حقیقت انست که اینجا تخصیص را دخل

نه هند و مالکیت را عام دانند ای عزیز از مالک الهی انچه اکثر بشر را

١٧٤ معلوم شده دنیاست وعقبی دنیا و هرچه درانست در تحت معنی رب
العالمین داخل او تحقیق چه مضاف بدانست مضمون مالک یوم الدین
همه را شامل نه بدان معنی که امروز رب العالمین باشد و فردا مالک یوم
الدین چه ملک و ملک حضرت حق تعالی بزمانی مخصوص نیست بلکه از ازل رب
العالمین است و تا ابد پادشاه و مالک ایشان بیت جهان پادشاها خدائی
تراست ۰ ازل تا ابد پادشاهی تراست ۰ توئی اول و آخر جمله چیز ۰
نه آغاز داری نه انجام نیز ۰ ز غیب آنچه پیدا شود هر نفس ۰ بحکم خداوندی
تست و بس ۰ وصل یوم باصطلاح منجمان زمانیست ممتد میان
طلوع نصف جرم آفتاب تا غروب نصف جرم او و نزد ارباب شرع
از وقت طلوع فجر ثانیست تا غروب آفتاب و ابن حامد اصفهانی در کتاب
وجوه و نظایر آورده که یوم در قرآن بچهار وجه آمده اول بمعنی روزی
از ایام سته که خداوند تعالی دنیا را در وی آفرید قال الله تعالی خلق الارض
فی یومین و قال تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و این یوم را
ربوبیت خوانند و حق سبحانه بتشریف عندیت اختصاص داده
و بمدت با هزار سال این دنیا برابر است وان یوما عند ربک
کالف سنة دوم بمعنی روزی از روزهای دنیا قال الله تعالی ثم
یعرج الیه فی یوم کان مقداره ای مقدار نزول جبرئیل و صعوده
سوم بمعنی روز فناست قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم چهارم بمعنی
وقت قال تعالی واتوا حقه یوم حصاده و قال تعالی وسلام علیه
یوم ولد و در خلاصة التفاسیر مذکور است که یوم در لغة وقت باشد
خواه شب و خواه روز و اینجا که یوم الدین واقع شده مراد وقتست
نه روز اصطلاحی چه در زمان حشر نور آفتاب منتفی خواهد بود

کما قال

کما قال تعالی اذا الشمس کورت و در تفسیر لباب فرموده که یوم در لغت
اسمیست مر امتداد ضیاء عام را و در بصایر گفته که یوم مطلق روز را گویند
و روزی که پس از شب آید یا بعد از او شبی باشد او را نهار خوانند قال
تعالی وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار لاجرم وقت بعث را یوم شاید گفت و نهار
نه و از اینجاست که در قرآن لیل و نهار باهم مذکور شوند نه لیل و یوم و حقیقة
آنست که در اصل وضع یوم را بازاء زمان تعیین کرده اند قال تعالی ومن یولهم
یومئذ دبره و در کلام فصحا بهمین معنی بسیار واقع شده فیوم علینا و یوم لنا
دعبل خزاعی گوید فسلام علیه یوم خرج وسلام علیه یوم دخل و بعرف و عادت
گویند فلان در روز دولت خود توفیق خیرات یافت یعنی در زمان دولت
نیز زمان خیر و شر مراد است نه روزی که بمعنی نهار بود و بلفظ یوم ایراد
فرمود که ظهور و بروز اکثر اشیا و جنبش بیشتر حیوانات در روزی است و
تخصیص یوم باضافه مالک یا برای تعظیم یوم است یا تفرد حق سبحانه
و نفوذ امر در او و امام راغب گوید برای آنکه آن روز را انقضا و فنا نیست
و هرچه باقی باشد او را شرفی هست و در انسان عین المعانی آورده که شرف
آن روز بواسطه انقطاع دعاوی باشد در وجه آن روز ملوک و ملاک مجازی
دعوی ملک و ملک میکنند و ملک و اعتبار و ملک ناپایدار ایشان را
بدایت و نهایت هست و لاف اجراء احکام می زنند و حال آنکه حکم
ایشان بر بعضی جاریست نه بر همه و بر جسم نافذ است نه بر عرض امر ایشان
بر نفس روح نه بر نفس ظاهر نفوذ کند نه در باطن و بر بادر نجا کم توانند بود
نه بر کامن و زنده محکوم ایشان باشد نه مرده اما در آن روز آفتاب ولایت
تا قصر و فرمان عالی شان حضرت باری که بر اشباح و ارواح جواهر و اعراض
و نفوس و انفاس و احیا و اموات جاریست از افق لمن الملک ظهور

١٧٥

خواهد نمود و اشعر کواکب دعویهای مدعیان مجازی بتمامی منطفی
و مختفی بلکه بکلی نابود و منتفی خواهد شد **بیت** محیط هیبت حکم خدا بکراند
با حل خان کنند دعوی کران • چوان ذرف دریا درا بد بجوش •
ز ساحل نشان بو ابد خویش **فصل** دین در لغت عرب بچهار ده معنی
امده و از انجمله در قران یازده وجه مذکور است و سه وجه دیکر در
کلام فصحاء تازی و بلغاء حجازی معروف و مشهور انچه در قرانست
اول توحید قال الله تعالی الا لله الدین الخالص ای التوحید دوم
حساب ذلک دین القیمة سوم حکم فی دین الملک ای حکمه چهارم ملة
و تعتوف دینکم ای ملتکم پنجم طاعت و لا یدینون و لا یطیعون ششم
جزا انا لمدینون ای مجزیون و دیان کر جزا دهنده است از ینجا اخذ
کرده اند هفتم حد مقرر در شریعت و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ای
فی حدوده هشتم شریعت الیوم اکملت لکم دینکم ای شریعتکم نهم شرک
لکم دینکم ای ما انتم علیه من الشرک دهم دعا مخلصین له الدین ای الدعا
یازدهم عید الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا ای عیدهم و از معانی دین
انچه در غیر قران امده اول عادت اخطل کوید ع اهذا دینه ابدا
و دینی • ای عادته و عادتی دوم خضوع و فروتنی در اشعار اعشی وارد
شده ع ثم دانت له الرباب و کانت • ای خضعت و دین را ازینجا کرفته اند
کروام را دینه کر خوار و فروتن شود سوم قهر و غلبه دانرای قهره و هم در
منظومات اعشی باشد ع هو دان الرباب اذکره عرب بنده را مدین
کوید بجهة انکه مقهور و مغلوبست و از جمله وجوه این مفهومات کی لفظ
دین را بحسب وضع لغوی هست دو وجه درین ایت راست مینماید
یکی انکه بمعنی عید کیرند و دوم انکه بمعنی شرک دارند و باقی وجوه را

بجر

بحسب وضع شرعی مناسبت هست و هر وجهی بتفصیل بیان کرده اید
اما توحید کفت بجهت انکه در ان روز عزت و کرامت و نجات و سلامت
مر اهل توحید را باشد و بس یا انکه در ان روز توحید بکار باید و دولت
نجات بجز موحد ان را روی ننماید چنانچه جای دیکر فرمود یوم تری المؤمنین و
المؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم هر که امروز از سر یکانکی بر هد
و هر که در دنیا شرک اورد و تخم شرک کارد بعقبی از مزرعه عمل خود جز باد
ذل بر ندارد **بیت** هر که خواهد بر نجات و خلاص • تخم توحید کارد و اخلاص
در نشاند نهال شرک و نفاق • حاصلش چیست غیر بعد و فراق •
اما حساب معنی او شمار است و شمار انروز بشما بر خواهد بود که هیچ ذره
از ذرات خیر و شر فرو نکذارند و تمام انرا بطریق راستی و درستی در عمل
ارند و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین ایزد سبحانه
میفرماید ما ییم حساب کننده بندکان و مالک و متولی شمار اعمال ایشان
و مقصود از ین انست که هیچکس را بر عیوب و معاصی کنه خجلت زده
وقوف نباشد و شرمساری و رسوائی بمفلسان سیاه نامه ره نیابد هرچند
بحکم من نوقش فی الحساب عذب حساب کردن مقتضی هیبت است
اما پرده از روی کار بر نا کرفتن و حساب بنده را خود متولی شدن
از مقتضای فضل و رحمت است اورده اند که روزی اعرابی بجناب
رسالت ماب جلالت امد و از حضرت سید عالم صلی الله علیه و اله
و سلم سؤال کرد که در قیامت تولیت حساب خلایق تعلق بر که خواهد
داشت انحضرت صلوات الله الرحمن فرمود که حق سبحانه بخود محاسب
بندکان خواهد بود اعرابی خوش وقت شد و کفت غم نیست حساب
کننده کریم است و کریم چون بر کنه کار قادر شود عفو کند و چون بر مجرم

در بیکانکی دهد فرمان

دست یابد در کند زانند افتاد کار را بلطف بی غایت دست گیرد و عذر
جرم گناهکاران بکرم بی نهایت درپذیرد بیت هر کرا کار با کریم بود •
آخر کار او سلیم بود • اما حکم بغایت ظاهر است چه پادشاه علی الاطلاق
در آن روز زبان حکم و حکم زبان از حکام باز ستانند الیوم نختم علی افواههم
زمام احکام بقبضهٔ اقتدار و اختیار حاکم مطلق رسد همه امرها را با حضرتش
باز گردد الیه یرجع الامور کلها سرافرازان عرصهٔ امرت بر عتبهٔ ماموریت
سرافکنده شوند جلوه نمایان منظر فرمان فرمایی در پس پردهٔ خمول
و فرمان برداری کردند الامر کله لله امروز هر جا حاکمی خود را در اجرای احکام
احکام مستقل میشناسند و حکمش را با آنکه بجور و خطا و غرض و ریا
آمیخته باشد بر صوب صواب مستقیم میدانند فردا که محکمهٔ عدل بیارایند
و از بطنان عزت ندای فالحکم لله العلی الکبیر باسماع اهل عرصات
رسانند غیرت وحدت خرمن پندار حکومتها را بباد بی نیازی بر دهد
و مظلوم جفا برکشیده از کشیدن بار احکام حکام ستمکار باز رهد فرد
ز بیم سطوت قهار قوم • نه ظالم دم تواند زد نه مظلوم • و از اینجا
گفته اند بیت حکم تو از پرده چرا آید برون • تا این حکام شود سرنگون •
چون قیامت کوس حکومت زند • کیست که دعوی حکومت کند •
نیست در احکام تو چون و چرا • حکم ترا زیبد و فرمان ترا •
اما معنی این سخن که آن روز روز ملت است چنین گفته اند که غیر ملت حنیفی را
که جادهٔ نجات و شارع وصول بدرجات است در آن روز اعتباری نبود و جز
آنان را که بر ملت حق مستقیم اند کاری بر موجب دلخواه پیش نرود و اما
طاعت معنیش آنست که در آن روز جز طاعت و عبادت نفع نرساند
یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و گفته اند اینجا مضاف

محذوفست

محذوفست تقدیرش یوم جزاء الطاعة و تخصیص طاعت بجزا با آنکه معصیت
نیز مجازاتی خواهد بود آنست که مقصود با یجاد عبادت بوده و برای آن
مخلوق شده اند و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون اما جزا معنی او پاداش است
در آن روز پاداش اعمال بندگان بطریق عدل و راستی بدیشان رسانند
و ثواب و عقابی که لایق و موافق هر کردار باشد حکم فرمایند مطیعان را در بهشت
نعیم وعده است بجزای جزیل و عاصیان را وعید است بعذاب وبیل
نیکوکاران را این بشارت تازیانهٔ رجاست که از آن مرکب عمل در میدان
خیرات و مبرات تیزتر رانند و بدکرداران را این بشارت لجام خوفست
که بدان سر نفس توسن را از جولانگاه هوا و هوس بگردانند چون جزای عمل
دیدنیست و مکافات کردار کشیدنی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
و من یعمل مثقال ذرة شرا یره هر آینه عاقل آن باشد که بوقت ارتکاب
هر عمل پاداش و تعبیر آن را بنظر خود باز بیند و از مثوبت و عقوبت آن
براندیشد و بی تأمل مکافات و تفکر مجازات در هیچ کاری خوض ننماید
چه بزرگان گفته اند هر عملی را مکافاتی لازم است و هر کاری را سزائی
و جزایی لازب و لازم بیت گرچه دیوار افکند سایه دراز • باز گردد همی
سوی آن سایه باز • این جهان کوهست و فعل ما ندا • سوی ما آید نداها را
صدا • چونکه بد کردی بترس ایمن مباش • زانکه تخم است و برویاند خداش •
اما حد عقوبتی باشد مقرر جهت گناهی معین بامر شارع پس در آن روز حد
هر کس که در بود برانند و عقوبت هر بدکردار بدو رسانند کسی را که درد شرک
و گردن کشی از حد برده باشد یا در معصیت و نافرمانی پای از حد بیرون نهاده
ز لغو و گناه حد زنند و آنرا که در بندگی حد خود دانسته بود و در فرمان
بری از حد شرع تجاوز ننموده رحمت بیحد نثار او کنند اما شریعت در لغت

سخن همان حکم ملت دارد در نهایة البیان آورده که یوم الدین یعنی یوم
لا ینفع فیه الا الدین آن روز را روز دین گفت در عادت لغت خوانده
باشد پس روز قیامت روز خواندنست و خوانده را حق سبحانه و تعالی
باشد که هر کس را به پیغمبری و کتابی باز خوانند چنانچه امت محمد
را باهل القرآن کما قال عز ذکره یوم ندعوا کل اناس بامامهم یا اسرافیل
که لشکر اموات را بنفخ صور از تنگنای قبور بعرصه گاه حشر و نشر خوانند
یوم یدعوا الداع الی شیء نکر یا کفار باشند که حق را خوانند و دعوت ایشان
باجابت نرسد و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال اما عادت و خوی بدان
معنی باشد که هر کس را در آن روز بر عادت و خلق او برانگیزند کافر را بر انکار
و مؤمن را بر اقرار او مبعوث سازند و علی هذا او دیگر آنکه چون در آن روز
اسرار بواطن بظهور خواهد آمد و در دوخانهای صدور را سمت بروز و وضوح
خواهند داد که یوم تبلی السرائر پس صور عادات و اخلاق هر کس بر وجهی که
مقتضای آن خلق و صفت است ظاهر خواهد شد کما تعیشون تموتون
و حدیثی که معاذ جبل نقل میکند از حشر عاصیان این امت بر ده صورت
که یکی از آن قرده باشد و یکی دیگر خنازیر مؤید این قولست و در مثنوی نیز
بدین معنی هست بیت سیرتی کان بر وجودت غالبست هم بر آن
تصویر حشرت واجبست حکم آن خود راست کان غالب تر است
چونکه زر بیش از مس آمد آن زر است روز محشر هر عرض را صورتیست
صورت هر یک عرض را نوبتیست اما معنی خضوع از غایت ظهور
احتیاج بشرح ندارد چه در آن روز هر که هست او را جز خضوع و خشوع
و فروتنی نیست و با صولت کبریاء الهی هیچکس را مجال دعوی مالکی
و منی نه اما معنی قهر و غلبه نیز واضح است برای آنکه در آن روز نظام خلاف بر

بغلبه

بغلبه آثار قدرت سبحانی و صدمات قهر ربانی مغلوب و مقهور باشند
انبیا از صدمت عظمت الهی در دهشت و اولیا از سطوت عزت
نامتناهی در مرتبه حیرت صدیقان بملاحظه تجلی واحدیت مغلوب
گشته شهدا در مشاهده اسرار مالکیت از سرحد شعور بیخود در گذشته
اهل ایمان از بوارق تابت جباری در اضطراب ارباب کفر و طغیان
از سواطع صدمات قهاری در تب و تاب خرقه پوشان خلوت گزین
از اثر جلوه جلال احدیت شیفته زنار بندان کلیسیا نشین از شرر جروه
کمال صمدیت سرگشته و آشفته باده پیمایان بادیه غفلت و کسالت و لخاله
خوابی بر سراب فروشان بازار حشر را وسمعت را آتش خجالت در جگر
بر بیخبر سیاست قل اللهم مالک الملک دامن قدرت را از غبار اغیار بیفشاند
و بمقر عز ملالت یا اهل الحشر انصتوا مرکب مشیت را در بیدای ناپیدای
قهر و هیبت رانند بلغای محفل ادب و فصحای قبایل عجم و عرب را
مهر سکوت بر زبان نهند صدای ندای ان الله لغنی عن العالمین
بر عرصات در دهند کلاه دولت از سر تاجداران بربایند کمر تجبر و تکبر از
میان جباران بگشایند قنادیل کواکب از پیش طاق محراب والسماء بنیناها
فرو ریزند و دایره وسیع فلک صفحه رفعت طی کرده در دامن مرکز زمین
او ریزند بیت در طبقات زمی افکنده بیم زلزلة الساعة شیء عظیم بر فلک
این پرده نخواهد دید مهره کل دشته نخواهد بود چرخ بزیر آید و
بکشا شود چرخ زنان خاک بیالا شود پس یوم الدین بمعنی یوم القهر
والغلبه باشد و این غلبه و قهر بر موقف هیبت خواهد بود اما بعد از آنکه
بشفاعت کبری خیر الوری علیه صلوات الله و سلامه اهل عرصات را
بمقام محاسبت در آرند دیگر باره امیدها تازه و طمع عاصیان از اهل

ایمان بجا نداز کرده وبلبان الحال باحضرت ذوالجلال از روی تضرع
وابتهال کوینده بیت خداوندا همه بیچاره کانیم ٭ درین بیکاه مرحون نظارکانیم ٭
همه کرده و زخی ایم ارجشتی ٭ توسیدالی کرمارا چون سرشتی ٭ اکر خوانی وگر رانی توانی ٭
تو خواهی خوان و خواهی ران تو دانی ٭ صلاح ما تو بر سیدانی از ما ٭
بما چیزی که حکم تست بنما ٭ وصل یوم الدین یکی از نامهای قیامتست
وعلما آنرا بصد ویک نام خوانده اند بعضی آنست که بصریح در قرآن
آمده وان سی وچهار اسم است وبرخی آنکه از معانی آیات استنباط نموده
چون یوم النشور ویوم القضا ویوم الفراق ویوم السکره ویوم التحب
وامثال این ومجموع آن شصت وهفت نام است اما قسم اول که
بتصریح واقع شده دو نوعست یکی آنکه در لفظ یوم مورود باشد وان
جزوی باشد از زمان ووجه تسمیه او روز بساعت جهت آنست که دمبدم
برسد وزمان تا زمان قایم کردد قال الله تعالی اقتربت الساعة دوم
حاقه یعنی سزاوار قال تعالی الحاقة ما الحاقة ومعنی آنست که برسد درو
هر کسی بدانچه سزای او باشد سوم صاخه یعنی بفریاد دارنده قال الله تعالی
فاذا جاءت الصاخة دو زیست که خلق را بفریاد ونفیر دارد چهارم خافضه
یعنی پست کننده مرتبه کافران وبر پستی اندازنده ایشان پنجم رافعه یعنی
بردارنده درجات مؤمنان وبالا رساننده ایشان قال تعالی خافضة رافعة
ششم واقعه که بسیاری از وقایع در او واقع شود قال تعالی اذا وقعت الواقعة
هفتم راجفه لرزاننده این بدنها واضطراب فکننده در دلها قال تعالی
یوم ترجف الراجفة هشتم رادفه یعنی از پی در آینده خلق را قال تعالی
تتبعها الرادفة واضح آنست که نفخه اول را راجفه کویند وثانی را رادفه
یا اول نام قیامت باشد وثانی اشارت بر بعثت نهم طامه وطم در لغت

یازده است از ساعت قرآن

فرو کرفتن

فرو کرفتن وپوشیدنست پس او روز کوبنده خلق است بقهر واستیلا وپوشنده
ایشان بمحن وبلایا قال تعالی فاذا جاءت الطامة دهم غاشیه واین نیز
پوشنده است دوزخیان را بهول وعذاب یا پوشنده روی کافران
باتش عقاب قال تعالی هل اتیک حدیث الغاشیة یازدهم قارعه یعنی کوبنده
دلها باهوال قال الله تعالی القارعة ما القارعة اما نوع ثانی از قسم اولست
که با لفظ یوم وارد شده وان بیست وسه نامست اول یوم الاخرة وان
اخرین روزی باشد خلق را که بعد از ان شب نرسد قال تعالی من امن
منهم بالله والیوم الاخر دوم ازفه قال تعالی وانذرهم یوم الازفة یعنی آزفه نزدیک
بودن واین روز بوقوع نزدیک است چنانچه جای دیگر فرموده ازفت
الازفة سوم یوم التلاق قال تعالی لینذر یوم التلاق مراد آنست که هر کو
باعمل خود تلاقی کند یا اهل آسمان وزمین در آن روز متلاقی شوند چهارم
یوم التغابن قال تعالی ذلک یوم التغابن همه کس را در سودا غبن بدید آید
و در وای او غبن روی نماید پنجم یوم التناد قال تعالی انی اخاف علیکم یوم
التناد یعنی منادی یکدیگر را ندا کردنست در آن روز بهشتیان ودوزخیان
یکدیگر را بخوانند ششم یوم الجمع قال تعالی یوم یجمعکم لیوم الجمع مراد آنست
که در آن روز همه کس را در مجمع عرصات جمع کنند هفتم یوم الحسرة قال تعالی
وانذرهم یوم الحسرة همه کس را در آن روز انکشت حسرت بدندان ندامت
باشد مطیعان را برای تقصیر در وظایف عبادات چون ثواب طاعات
مشاهده کنند وعاصیان را از جهت ارتکاب جرایم وسیئات چون عقاب
خطیئات معاینه ببینند هشتم یوم الحساب قال تعالی هذا ما توعدون
لیوم الحساب وشمه از معنی حساب کذشت نهم یوم الحق قال تعالی
ذلک یوم الحق روزی راست و درست که غبار شبهت بر دامن وقوع

اونقشبند وشایبتر بود چه این قیام وظهور او نکرد دهم یوم الخروج غرض
بیرون امدن خلق است از تنگنای قبر و زندان لحد بفضای صحرای محشر
یازدهم یوم الخلود قال تعالی ذلک یوم الخلود روز زیست که در وعذاب اهل
درکات مخلد باشد و ثواب ارباب درجات باقی و مؤبد دوازدهم یوم
عبوس که روبه هادر و ترش کرده سیزدهم قمطریر که بختی خلق در وی بنهایت
رسد قال تعالی یوما عبوسا قمطریرا ولفظ یوم اگر ظاهرا با قمطریر نیست
اما در معنی صفت یوم است چهاردهم یوم عظیم قال تعالی انهم مبعوثون
لیوم عظیم روزی بغایت بزرگست که حساب با خدای بزرگ باید داد
پانزدهم یوم العسیر قال تعالی یوم عسیر علی الکافرین ان روز بر کافران
بغایت دشوار گذرد شانزدهم یوم الفصل قال تعالی هذا یوم الفصل
جمعناکم ومعنی فصل حکم کردن باشد یعنی یا جدا کردن یاران از یکدیگر هفدهم
یوم القیمة واین مشهورترین نامهاست قال تعالی لا اقسم بیوم القیمة
ووجه تسمیه قیام خلق است از قبور هجدهم یوم معلوم قال تعالی الی
میقات یوم معلوم حقیقت ان روز حق را معلوم است نوزدهم یوم
مجموع قال تعالی ذلک یوم مجموع له الناس روز زیست حاضر شده
در وی مردمان بیستم یوم مشهود قال تعالی وذلک یوم مشهود روزیست
حاضر شده در وی اهل زمین واسمان بیست ویکم یوم الوعید قال تعالی
ذلک یوم الوعید کافران را دران روز بیم عذاب و وعید عقاب
باشد بیست ودوم یوم موعود قال تعالی والیوم الموعود روزیست
وعده داده شده بیست وسیوم یوم الدین وبرخی از معانی دین بهمت
ذکر یافت والله اعلم وصل یوم الدین روز جزا باشد ومراتب جزا
بغایت متفاوت خواهد بود ابن عطا فرموده که روز جزا امر صنفی را

فراخور

فراخور همت ایشان پاداش خواهد داد منافقان را که اراذل خلایق اند
بدرک اسفل فرستند و هریک از کفار و فجار را بدرکه دیگر که لایق کار و
موافق کردار ایشان باشد نامزد کنند ارباب معاملات را بتفاوت
احوال ایشان از درجات بهشت و نعیم ان حصه دهد اما چون
وقت مجازات عارفان در اید ان صاحب نظران با بصیرت از روی
همت بلند و نهمت ارجمند چشم از نعیم بهشت و مشاهده حور و ولدان
پاکیزه سرشت فروبندند لاجرم جزای ایشان جز تماشای جمال ولقای
حضرت ذی الجلال نباشد بیت هرکسی را از تو در محشر تمنایی بود •
عاشقان را نیست جز وصلت تمنایی دگر • زاهدان را باغ جنت داد همت •
مفلسان را در این بازار سودایی دگر • عارفی گفته است که جزای سالکان
بران وجه بود که متاع فانی عاریتی بذل کنند و در عوض ان بهای
باقی سرمدی یابند و حقیقت این سخن انست که سالک راه حق وقتی
که مفلح گردد از افعالی که خود را فاعل ان میداند و فی نفس الامر جز
الت ان نیست مجازاتش ان بود که او را بتجلی افعالی متحقق گردانند
وچون محو شود از رؤیت صفات مجازی که بخود اسناد مینماید
مکافاتش چنان باشد که او را بمظهریت تجلیات اسمائی وصفاتی رسانند
ودر زمانی که بذل کنند وجود متوهم خود را و از دید تعین نیز فانی
گردد او را بوجود وهستی حقانی بقا بخشند وان محقق کامل درین مقام
فرموده است رباعی عشق امد وجان ما فراجانان داد • جانانم زجان خود خبر
ما را جان داد • زین گونه بیا مهاک او پنهان داد • یک نکته بصد هزار جان
نتوان داد • در عرایس فرموده که جزای اعمال صادقان بدخول جنانست
وشرف سکون در جوار رحمت رحمان وپاداش خلوت نشینان

کلبهٔ اخوان که شبها تا سحرگاه از اضطراب محبت الله حزنا لمرداه اینهو
وهمدم ندا شنیده اند بکشف غطای جمال و رفع نقاب جلال واستروح از
نسایم شمایم گلزار اقبال اما مکافات سرمستان میکدهٔ عشق لم یزلی
که از شراب شوق جمال ازلی بیخبر افتاده اند جز مشاهدهٔ جلوات
رخسار ساقی نخواهد بود چه کسی را که بیهوش از بادهٔ محبت زاید جز بالحمر
که از جام وصال و زد بهوش نیاید علی بن موفق میگوید در خواب
چنان دیدم که مرا بر اماکن وغرف دار السلام عبور دادند وجلوه گاه
مناظر علوی را بنظر من در آوردند و در حظیرهٔ قدس وحدیقهٔ انس بزیر
مظلهٔ عرش برین و بالای قبهٔ اعلا علیین واجدی را دیدم که میخروشید
وشراب ناب صفوت از اقداح وجد و محبت مینوشید دیده در
سرادق عرش دوخته و شعلهٔ درد نالهٔ در کانون سینهٔ پاک برافروخته
وجمعی از مقیمان صوامع ملکوت ومعتکفان معابد جبروت بنظاره
کرد او صف کشیده وازعربده وجوش وفغان وخروش کف تعجب
بر کف زده ناگاه خطابی مستطاب از عالم بی نیازی بسوی ملئکه
که طواف حوالی عرش بودند رسید که این عاشق دلسوخته کیست
ومطلوبش ازین فریاد وانین چیست فرشتگان گفتند الهی این بندهٔ
تو معروف کرخی است خداوندا این از معروفست که در زمین و آسمان
بلاغ محبت تو موسوم و موصوفست ندا آمد که سکران من شراب محبتی
لا یفیق الا برؤیتی یعنی از بادهٔ محبت ما نعره زنان
وعربده کنانست که جز در بر مکاه رضای ما بوی بادهٔ جانفزای لقای
ما با خود نیاید بیت کسی که بهر ساقی و رخسار است • شراب وصل یار دش
سازگار است • که از وصلش سر و سامان نیابد • علاج درد بیدرمان نیابد •

ازجمله کلامش غایة الابتلاء
... و ابن خلکان زیاده برین و
باین طول و تفصیل نگفته و معروف
... در عصر ... بوده در سنه
... هجری وابن خلکان در
ششصد و پنجاه ... هجری عصر او بوده
وصاحب این کتاب در ... هجری
عصر او بوده این علی ابن موفق
کی بوده ... که خواب او باین
طول و تفصیل و رفتن خودش
در خواب ... برای صاحب
کتاب نقل کرده ... این کرد او
... فوا کا ...
و ... بی اصل برای مشایخ
... که نگاه کند
برسالهٔ امام قشیری ... و کتاب
نفحات عبد الرحمن جامی و کتاب
... علاء الدوله سمنانی و مجالس
المؤمنین قاضی نور الله ... که از
سایر کتب صوفیه نقل کرده آنکه
حضرت ... معجزه ...
از معاجز انبیاء و ... هوی
علیهم السلام ...

صاحب بحر الحقایق آورده که دین اسلام است که ان الدین عند الله الاسلام
واسلام دو نوع باشد صوری ومعنوی وظاهری وباطنی اسلام اقرار کردنست
بزبان وادای کلمهٔ شهادت وفرمان بردن بارکان در نماز وروزه
وزکوة وحج بشرط استطاعت واین اسلام صوری وجسمانی باشد
اما اسلام باطن کشاده شدن سینه است بانوار الوهیت واسرار ربوبیت
کما قال جل ذکره افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه واین
اسلام معنوی وروحانی بود اسلام جسمانی مقتضی استسلام جسد است
باوامر ونواهی شرع مطهر واسلام روحانی موجب تسلیم شدن روحست
باحکام ازلی و واردات قضا وقدر وبباید دانست که هر چه جسمانیست
ظلمانی باشد وبلیل از ظلمت تعبیر توان کرد ولیکن روحانیست نورانی
بود وبیوم از نور نشان توان داد پس از اینجا هم لیل دین بود وهم یوم دین
هر که در موقف اسلام جسمانی واقف شد در پردهٔ لیل دین متوقف
باشد وهر زمان امعزمملکت و مالکیت یکی از صفات کبریای و ظلم
میکرد د چنانچه در مبداء حال مرخلیل جلیل را هم بود قال تعالی فلما
جن علیه اللیل رای کوکبا اما هر که را صبح سعادت از افق عنایت
بدمید وافتاب عرفان از مشرق ایمان او طالع شد بکشف یوم الدین
رسید وبنحا بعین الیقین بیند بل بحق الیقین داند که هیچ ملکی و مالکیت
جز حق سبحانه نیست بتجلی انوار ذاتی مالک بر حق از مطالعهٔ احوال ملوک
وملاک مجازی دیده بصیرت بپوشد وبتجلی وتجلی اسرار مالک مطلق
از شاهدهٔ اثار املاک وممالک غاربتی فارغ گردد بیت با دوری تو زتیره
گلزار فارغیم • با چشم تو ز باده وخمار فارغیم • رخنی که داشتیم بیغما بود عشق •
از سود وان زیان و زبار ار فارغیم • تا دیده با دمیل باغیار داشتیم •

چون یافتیم باد را غبار فارغیم • وصل حکمت در قیام قیامت بسیار است
از جمله آنکه امروز میان کافر و مؤمن و مسیء و محسن و والی و قاضی و مخلص
و منافق و مخالف و موافق در صورت فرقی نیست و همه در بشریت
یکسانند و هر کس را آن دیده نیست که میان این اضداد در تفاوت مراتب
امتیاز تواند کرد لاجرم علم بی زوال و قدرت بر کمال اقتضاء آن مینماید
که پرده از پیش صفات در کشیده شود و تمام خبایای زوایای صدور و راز صدور
کدورت و صفا و ظلمت و نور بر طبق ظهور بار در حشر و نشر آید کما قال
تعالی وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ تا مقتضیات قضاء ازلی ظاهر شده بر
همگنان روشن گردد که متاع هر یک چیست و خریدار هر متاعی کیست
بیت یوم تبلی السرائر این باشد • کانچه در سینها دفین باشد • همه را نور ظا
آشکار کنند • بندگان را بدان شمار کنند • و در مثنوی معنوی ایمانی بدانکه
حکمت در حشر اظهار حقایق خلایق باشد هست آنجا که مغزها آید
بیت در خلایق روحهای پاک هست • روحهای تیره گلناک هست •
این صدفها نیست در یک مرتبه • در یکی درّ است و در دیگر شبه •
واجبست اظهار این خوب و تباه • همچنان کاظهار گندمها ز کاه •
بهر اظهار است این خلق جهان • تا نماند گنج حکمتها نهان •
در تفسیر کبیر آورده که در دین عالم ظالمان بر مظلومان تسلط یافته‌اند و جباران
و متغلبان بر محرومان غلبه نموده و قهر کرده‌اند توانند دفع این صورت
از لوازم عدالت چه هر که از ظالم انتقام مظلوم نکشد و داد ضعفاء
بیچاره از اقویاء ستمکاره نستاند یا از جهالت که نمیداند یا از عجز که نمیتواند
یا آنکه بدان ظلم راضی باشد و این هر سه صفت بر حقتعالی محالست
پس عدل مقتضی آنست که انتقام مظلوم از ظالم کشیده آید و چون

دار دنیا این انتقام حاصل نشد هر آینه سرائی دیگر باید که دار الجزا باشد
و هر کس فراخور کردار خود در آن سرا مکافات یابد و این معنی در روز
قیامت وجود خواهد گرفت که روز قصاص و مکافاتست بمثابه که حتی
از چهارپایان نیز قصاص کشد چنانچه در حدیث آمده که یقتص الشاة
الجماء من الشاة القرناء با آنکه چهارپایان مکلف نیستند بدینگونه مکافات
میکنند بنگر که مجازات آدمیان که مرکز دایره تکلیفند چگونه باشد
لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی در آن روز جزای هیچ
حکایت از نیکی و بدی فرو نگذارند و اگر چه بسیار اندک باشد از او در شمار آرند
در خبر است که روز قیامت بنده را بعرصه گاه حاضر کنند و بکار خود
فرو نگرد نه در جرائد اعمال چیزی بیند و نه در صحایف احوال رقم
حسنه مشاهده نماید بیچاره از غایت درماندگی سر غفلت در پیش
افکند و دیده حسرت بر پشت پای ندامت گمارد و ناگاه نسیمی روح
آمیز و شمیمی مسرت انگیز از مهب لطف و رحمت وزیدن گیرد
و ندائی از بطنان کبریا در رسد که ای بنده نومید مشو که در حضرت
باری عملی پسندیده داری که ببرکت آن روی بروضه رضوان آوری
و در بهشت جاودان قرار گیری گوید الهی آن کدام عملست که من از آن
آگاهی ندارم نه در دیگر نامه نقدی رایج می‌بینم و نه در مخزن عمل متاعی
لایق میبایم بیت مفلسم و دست ندارم بهیچ • کارم از افلاس شده پیچ پیچ •
خطاب آید که ای بنده شبی سر بر بالین غفلت نهاده بودی و زمام
حرکت و سکون بدست قهرمان خواب باز داده ناگاه ازین پهلو بدان
پهلو گردیدی و در اثناء آن تقلب نام الله بر زبان راندی و در همان
آن لشکر خواب تاختن آورده این صورت بر تو فراموش شد اما چون

لا تأخذه سنة ولا نوم صفت منست تقلّب ترا دیدم والله گفتن تو شنیدم
و بر من اینمعنی مخفی نیست آنمقدار از عمل تو ضایع نمیکذارم و ترا بدین قدر
نیکوئی بریاض بهشت در میآورم ای عزیز چنانچه در جانب خیر بدین
ذره دست کیری مینماید در طرف شر نیز بمثل همین مواخذه میفرماید
ان خیرا فخیر وان شرا فشر بیت نیک ار کنی بجای تو نیکی کنند باز
ور بد کنی بجای تو از بد بتر کنند امروز هستی از بد و از نیک بی خبر
روزی بود که از بد و نیکت خبر کنند و اینجا نکته هست که حقوق بر دو
قسم باشد حقوق الهی و حقوق عباد مبنی حق الله بر مساهله و مسامحه است
فان الله لغنی حمید اما حقوق عباد که عبارت از مظالم باشد بغایت
مشکلست حکایت یکی از بزرکان دین وکویند امام اعظم بوده قدری مال
بر کبری داشت روزی برای مطالبه بسرای او میرفت بر در خانه‌اش نعلین امام
نجاست آلوده شد بیفشاند و قدری از آن بر دیوار سرای کبر افتاد امام
متحیر فرو مانده کفت اکر برین صورت بکذارم سبب قبح دیوار این کبر
باشد و اکر بتراشم قدری خاک از دیوار او کم کردد بعد از تفکر بسیار در اثر
بدان قرار کرفت که صورت حال با کبر در میان نهد شاید که بیند بیرو
او از عقده این شکل برهد پس حلقه بر در زد و کبر بدر آمده امام مرا
دید بتصور آنکه بطلب وام آمده آغاز اعتذار کرد امام فرمود که ازین عذر
در کذر که چیزی دیکر مبهم ترازین پیش آمده و حکایت حال باز راند
و التماس کرد که مرا در پاک کردن این دیوار دهی تمامی مجوسی این انصاف
مشاهده کرده کفت یا امام باش تا اول خود را از نجاست ضلالت
پاک سازم آنکه بپاک کردن دیوار پردازم فی الحال باسلام در آمد و ببرکت
ورع امام یکی از بزرکان ایام شد اهم پیشین که بحقیقت یوم الدین بیتا

ودانا بوده

ودانا بوده اینمقدار احتراز ننموده اند امروز که از قیامت خواسی و از شرایط
بندکی جز رسمی نمانده نه کسی را از کمال تقوی خبری هست و نه مردی دلها را ورع
کامل اثری هست خلق را عنان هوس بدست هوا و ابنیه طاعت آلوده
رنک ریا بیت توبه و تقوی زجهان رفته دور و زورع و زهد جهانی تقود
پرده حیلت بنوا ساخته قاعده صدق بر انداخته در مرصاد العباد حکمت
بعث را بوجهی روشن بیان کرده و محصلش آنست که ارواح را پنج حالت
دارد اول حالت عدم لم یکن شیئا مذکورا در کتم عدم ایشان را در علم حق
وجودی بود اما بوجود خویش شعوری نداشت دوم حالت وجود در
عالم ارواح چنانچه فرمود الارواح جنود مجنده چون از تنکنای عدم
بعرصه عالم ارواح پیوست او را بوجود خود و دیکر موجودات شعور
پدید آید سوم حالت تعلق روح بقالب و نفخت فیه من روحی چهارم
حالت مفارقت روح از قالب کل نفس ذائقة الموت پنجم حالت اعاده
روح بقالب کما بدأکم تعودون و این پنج حالت انسانرا ضرورتست تا
تا در معرفت ذات و صفات خداوندی که علت غایی از آفرینش
انسان آنست بکمال خود تواند رسید و حکمت خداوندی در آفرینش
موجودات که ظهور شئونات است بحصول پیوندد اما حالت عدم ضروری
بود تا چون در عالم امر او را وجودی حادث شود بر هستی خود شعور
یابد و بحدوث خویش عالم کردد و از اینجا بقدم صانع و مبدع خود راه برد
بیت حادث چه حدوث خویش داند بودن بقدیم ره تواند
اما حالت وجود در عالم ارواح نیز ضرورت است تا پیش از آنکه بعالم اجساد
پیوندد در شهود بی واسطه باز یابد و بصفای روحانیت استحقاق
استماع خطاب الست حاصل کند و بجواب استفاضه نموده استعدا

جواب بلی بدست آورد و چون بواسطه دولت مکالمه یافت حضرت
عزت را بربوبیت باز داند و بصفات ذاتی چون حیات و قدرت
و ارادت و علم و سمع و بصر و کلام بشناسد و اگر او را در عالم ارواح وجودی
نبودی نه معرفت حقیقی بذات و صفات حاصل آمدی و نه قابلیت
آن یافتی که در عالم اجساد دیگر باره بصفای روحانیت باز رسیدی
آن تخمها در بدایت میباید تا این ثمرات در نهایت بدید آید بیت
اگر در آب و خاک من نکشتی تخم سودایت ٭ چرا دردت تو می روید ز مغز استخوان من ٭
اما حالت تعلق روح بقالب جهت آنست تا آلات کمال معرفت
اکتساب کند و حق را بصفات فعلی چون رازقی و رحمانی و رحیمی و غفاری
و ستاری و منعمی و محیی و وهابی و توابی بشناسد و روح بمدد این آلات
بمقامی تواند رسید در معرفت که جبرئیل این دست اوراز عروج بدان میسر
نباشد از مشاهدات ذوقی و مکاشفات علوم لدنی و غیر آن از اصناف
معارف که شرح آن طبقات زمین را و اوراق آسمان بر نتابد بیت
حرفی از آنها که بر صحیفه عشق است ٭ در همه اوراق کاینات نگنجد ٭
اما حالت مفارقت روح از قالب برای آنست که تا آلاتی که روح از
مصاحبت اجسام حاصل کرده است در مفارقت آن بتدریج از وی
خیزد و انسی که با جسمانیات گرفته بود کم کم باز گشته دیگر باره بصفای
روحانیت معاودت نماید و این معنی ارواح سعدا را باشد که خلاصه
او بیفشانند که بصفائی از آلات قالب حاصل کرده بی مزاحمت تن و
مناهمت بدن از فیض ربانی برخوردار میگردد و شوایب بشریت
و کدورت خلقیت بطرف رفته بواسطه میگوید و میشنود بیت
جانها ای بستر اندر آب و گل ٭ چون رهند از آب و گل باذوق دل ٭

در هوای عشق حق رقصان شوی ٭ همچو قرص بدر بی نقصان شوی ٭
اما حالت اعاده روح بقالب بواسطه آن میباید که کمال انسان در آنست
که بخلافت خداوندی در تمام ممالک غیب و شهادت و عوالم دنیوی
و اخروی متصرف باشد و از انواع تنعمات که در هر دو عالم برای او آماده
شده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر برخورداری کامل یابد و این تنعمات بعضی روحانیست
و برخی جسمانی و در تنعمات جسمانی جز بواسطه آلات جسمانی تصرف
نتوان کرد پس لازم بود که قالب جسمانی دنیاوی را بر نوع نورانی اخروی
حشر کنند و سمت کثافت او بصفت لطافت بدل سازند که یوم تبدل
الارض غیر الارض از نعیم بهشت باستیفاء حظوظ خودش محظوظ سازند
و روح را بعد از آنکه در صحبت قالب پرورش بکمال یافته بود و بواسطه
ادوات جسمانی معرفت تمام حاصل کرده و حالتی در مفارقت
قالب سیر عالم غیب نموده است و باز نظر عنایت تربیت یافته
و آلات جسمانی از وی بتدریج کشته و از فیض حق ذوقهای بواسطه
که فته بود ذوق فرحین و بدان قوت حاصل کرده باری دیگرش بقالب
فرستند تا بسبب آن آلات جسمانی در همه ممالک مملکت و ملکوت
تصرف مینماید و از تنعمات روحانی نصیب و بوسیله آلات جسمانی
بهره و از برمیدارد چنانچه نه روح جسم را از کار خویش شاغل باشد و نه
جسم روح را از مهم او مانع بود لاجرم عنوان نامه ربانی بر بنده این چنین
باشد که من الملک الحی الذی لا یموت الی الملک الحی الذی لا یموت
و فرق میان این دو ملکیت در این مقام آنکه او سبحانه در ممالک عقبی بانشا
و اصالت متصرف بود بی احتیاج بآلت و بنیابت بنده و خلاف

متصرف باشد بواسطهٔ آلت اینها که گفته شد حکمی است مترتب بر ارواح
سعدا اگر مقصود از زمرهٔ مکلفان ایشانند و معاد نفوس اشقیا که کفار و منافقان
بدرکات نیرانی باشد و مراتب عذاب نیز بنسبت تفاوت اقوال و اعمال
و احوال ایشان متفاوت خواهد بود و چون در اثناء ابیات سخنانی که
بر نشأت جنانیه و جحیمیه و اعرافیه و کثیبیه و غیر آن از مواقف قیامت
و حالات خوف متفرع است بوجهی که بر اهل کشف صحیح و ضوح یافته
مذکور خواهد شد اینجا بدین قدر باختصار افتاد و إلی الله المرجع و المعاد
اصل رابع در دقایق آیت چهارم **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** این آیت
وسطاست و واسطه نیز گویند که برزخ است میان افراد الهی و عبدی
و بهمین معنی بین بین هم خوانند ماخوذ از حدیث قدسی که هذا بینی
بینی و بین عبدی و امام علم الهدی در تأویلات معنی این حدیث را
بر دو وجه بیان میکند یکی آنکه هر یک از جملتین که این آیت منطوی است
بین الله و بین العبد باشد چنانکه در إیاک نعبد عبادت از بنده برای
حق و در إیاک نستعین معونت از حق برای بنده دوم آنکه جملهٔ اولی
که مضمونش عبودیت متعلق به بنده باشد و جملهٔ ثانیه که مفهومش
معونت است از آن حق بود و قول اول اکمل است چه مضمونش آن باشد
که ای بنده از تو عبادت از من قبول از تو طلب است از من اعانت
و در نکتهٔ چهارم از صحیفهٔ اول گذشت که صاحب فتوحات هر دو
إیاک را ملحق با فراد الهی میدارد و نعبد و نستعین را متعلق با فراد عبدی
و در تفسیر قادری آورده که توسط این آیت اشتمال اوست بر آن چیزی
که واقع باشد میان مالک و مملوک یعنی ما قبل این آیت ثناست با کمل کمالات
و آن مرحق را ثابتست و مابعد این آیت دعاست و طلب اهم مهمات

~~و در تفسیر قادری آورده که توسط این آیت اشتمال اوست بر آن چیزی که واقع باشد~~
~~میان مالک و مملوک یعنی ما قبل این آیت ثناست با کمل کمالات و آن مرحق را~~
~~ثابتست و مابعد این آیت دعاست و طلب اهم مهمات~~ و آن بنده را لازم
و خدمت که نسبت تام است میان بنده و مولی ما بین ثنا و طلب متعارفست
در روش اهل ادب و گفته‌اند اول سوره ثناست و تمجید و مدحت و آن
خاصه حق است و آخرش دعا و رغبت و رهبت و آن بهرهٔ عبد است
و اوسط مشتمل بر عابدیت و معبودیت و استعانت و اعانت و از بینها بعضی
از آن خداوند است و برخی از آن بنده و بقول جمعی که گویند اول سوره
افتخار محض است و آخرش افتقار بحت و اوسط مرکب از هر دو بقول گذشته
نزدیکست و این نیز توان گفت نصف اول از فاتحه بر افاضه اشتمال
دارد و آنرا از معنی الوهیت و ربوبیت و رحمت و مالکیت فهم توان کرد
و نصف ثانی استفاضه را شامل است که از آن صریحاً طلب هدایت است
بطریق خاص و ضمناً استدعای اندراج در سلک خواص و پناه بردن
از شر اعادی و بر بخشا اصطناع و اختصاص و اوسط رابطه میان
فیض و استفاضه و فایده و استفاده و اگر چه بحر رحمت که آن ندا در اما
بهانهٔ طلبش موج می آرد **بیت** از ما بطلب باز کردن • و از حق در فیض باز
کردن • از ما ره بندگی سپردن • و ز وی رقم خطا ستردن • از ما سوی ره قدم
نهادن • و ز حق سوی خویش راه دادن • و نزد محققان مدار ایجاد و اظهار
بر فاعلیت و قابلیت و ارتباط بین الطرفین یعنی قاعدهٔ ایجاد متضمن سر تثلیث
بر وجه شامل و آن ربط کامل باشد میان متقدمین فاعل و قابل و از اینجاست
که مبنای انتاج بر حد وسط و تثلیث مکرر با لاوسط واقع شده و تکرار مخل بوحدت
نیز مرحد اوسط را چنانچه در نقد نصوص شرح فصوص وارد است پس اگر

عارفی از روی تحقیق در معقد متین فاعلی و قابلی والهی و کونی که از نشاء مبادی
و دعا خوانیم سورة ام القرآن روشنست تامل نماید و بدیدهٔ انصاف
بابت وسط که با تکرار ایاک بر زبان اشارة از تکرر حقا و سط خبر میدهد
نظر فرماید هر اینه نتیجهٔ معرفت هذا بینی و بین عبدی بر وی ظاهر گردد و در
تعریف سورة الیز ایمائی بدین معانی هست و در حریم این نکتها جز محرمان
سراپرده لاهوت را بار نیست و ظلمت نشینان ویرانهای ناسوت را
با مشاهده این انوار کار نیست بیت عشق میداند ذروی نرد و اشک گرم ما •
قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری • در تفسیر کبیر اورده که اهم مهمات
عبد استناده قلب است بمعرفت ربوبیت و عبودیت و هر که ربوبیت را
شناسد بظهوریت حق عبودیت بجای ارد و این وفای بندگیست
و چون کسی لوازم عبودیت مرعی دارد فیض مثوبات ان از حضرت
ربوبیت بدو رسد و این وفای خداوندیست قال تعالی اوفوا بعهدی
اوف بعهدکم پس این سوره را منصف کرده اند تا در نصفی محامد
ربوبیت مودی گردد و در نصفی شرایط عبودیت مذکور شده و ایت وسط
جامع باشد و انچه را که محتاج الیه است در وفا بعهدین و ان عبودیت
و معونتست و بعضی نکتهٔ بینی و بین عبدی را اشارت بترجیح و تدبیر
داشته اند و هم درین اصل شمهٔ از ان رقم ذکر خواهد یافت فصل درین ایت
عدول کرد از غیبت و خطاب و این نوع را در علم بلاغت التفات
گویند و التفات در لغت وانگریستن باشد و باصطلاح بلغا نزد جمهور تعبیر ست
از معنی بیکی از طرق ثلثه که غیبت و خطاب و تکلم باشد بعد از انکه تعبیر
کرده باشند از ان معنی بیکی دیگر از ان طرق چنانکه از غیبت بخطاب
یا تکلم روند و بعکس ان یا از خطاب بتکلم ایند و علی العکس و نزدیک

صاحب مفتاح اعم است از ان که نقل از یکی از طرق ثلثه باشد بدیگری یا از
مقتضای ظاهر که مقتضی یکی ازین طرق باشد نقل کنند باسلوبی دیگر
و از اینجاست که حضرت علامة العلماء روح الله روحه در تحلیل از شرح
تلخیص میفرماید که التفات نزد سکاکی بتعبیر واحد متحقق میشود و نزدیک
قوم بیک تعبیر تحقق پذیر نیست پس التفات قوم بمذهب سکاکی التفات
باشد من غیر عکس و وجه حسن التفات بر وجهی که صاحب کشاف بیان
کرده انست که نقل کلام از اسلوبی باسلوبی نشاط سامع را تازه کرداند برای
اصغای ان سخن او را مستبشر سازد چه طبع ادمی از استماع یکنوع سخن ملول
میشود پس چون کلام از نوعی بنوعی دیگر انتقال خواهد یافت موجب
تنشیط خاطر مستمع گردد و باری دیگر نشاط سماع از سر گیرد و این فایده عام است
و شامل همه التفاتات با زهر التفاتی را در هر موقعی فایدهٔ مختص میباشد
چنانچه درین ایت چون بنده باری تعالی را بثنا احمد و ثنا گفت و باوصاف
کمال و نعوت جلال ذکر کرد خود را در مقام شهود دید عنان کلام از غیبت
بخطاب کردانید بیت مرحبا مرحبا که با تو مرا • زحمت دوری از میان برخاست •
و توضیح این سخن چنانست که چون بنده عطای مولای خود بنسبت
خود دانست که اختصاص اوست بنفس ناطقه و بدنی مشتمل بر قوی و
حواس و سایر نعمتها از منافع دینوی و اخروی نزد او ثابت شد که سزاوار
حمد و ثنا جز او نیست پس بدلی حاضر و اعتقادی صادق و زبانی بادل
در صدق و صفا موافق کلمهٔ الحمد لله ادا فرمود و از الف و لام الحمد
استغراق محامد برای وی و از لام لله اختصاص ثناها و ستایشها بوی
معلوم نمود هر اینه درین وقت از نفس خود در یابد که اقبال و توجه بچنین
حضرتی که همه نعمتها از دست جمله حمدها را جع بدو لازم است و چون

از فحوای رب العالمین برخاطرش گذشته که مربی همه اوست و در ملک و
ملکوت هیچکس از حیطه تربیت ربوبیت او خارج نیست آن محرک که او را
بتوجه قوی تر شد و عزمش بر سلوک منهاج رجوع بجناب کبریائی راسخ
ترگشت و بعد از آنکه از مضمون الرحمن الرحیم فهم توان کرد که تربیت
حقیقیه مر عالمیانرا از محض رحمتست در دنیا و آخرت و دانست که منعم
بانواع نعم از جلایل و دقایق آن که تعلق بدنیا و عقبی و صورت و معنی
دارد اوست قوت آن محرک متضاعف شد و داعیه توجه روی
باز دیاد نهاد بلکه قدم صدق بسیر طریق اقبال علی الله او را بمنزل قرب
نزدیک گردانید بازچون بتامل در مفهوم مالک یوم الدین پی برد روشن شد
که در آخرت نیز جز رحمت وی دستگیری نخواهد بود که پادشاه و خداوند
آن روز اوست و بس در تحصیل قوت محرک بنهایت رسید و دایره ثنا از
انقطاع نقطه مبدا ربوبیت بنقطه منتهای مالکیت با تمام پیوست
و داعی توجه تام و عزم کامل او را از دید خلق بشهود حق رسانید و جذبه
تقرب ربانی بحکم من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا از پس پرده غیبتش
بفضای صحرای خطاب کشید لاجرم این وجه خضوع و خشوع صورت
عبودیت و محتاجیت خودرا بموقف عرض میرساند که ایاک نعبد
و ایاک نستعین **بیت** ما ایم و حضرت تو و صد سوز صد نیاز ◦
ای عشق چاره ساز چگو سوز جان گداز ◦ امام راغب رحمة الله علیه آورده
که چون حمد حقیقی بذات معبود بحق مخصوص شد بصفات جمیله جلیله
مرة بعد اخری موصوف و مذکور گشت تعلق گرفت علم و معرفت عباد
بمعلومی عظیم الشان قوی السلطان لا واضح البرهان و مشهود دیده
بصیرت ایشان شد بدین سبب صفت مضافات را الشرف

مناجات مبدل گردانیدند و از رنبه مذاکره بود به مخاطبه ترقی نموده معلوم
و مشهور خود را مخاطب ساختند و بالسنه تضرع و ابتهال با حضرت ذی
الجلال این راز آغاز نهادند که ایاک نعبد و ایاک نستعین و ایضا فناری
فرموده که علم تام بصفات غایب و توجه نفسانی بدان بروجهی که استیفاء
جمیع جهات کند بشرط دوام و استمرار آن توجه مغایب را کالمخاطب میسازد
در بعضی صور واقع میتواند بود چنانچه **ع** انا من اهوی و من اهوی انا
اما درین صورت احاطه علم بکنه صفات و نفس را در توجه محیط گشتن
بجمیع جهات ممکن نیست مناسب آن تواند بود که گویند مذکور بدین
صفات کمال از غایت عنایت و محض اقبال غشاوه غفلت و غطای
کثرت از دیده شهود ذاکر برمیدارد تا غیبت او بحضور مبدل گشته
او را که مغایب میدانست مخاطب می بیند پس کشف حجاب و رفع نقاب
در تبدیل غیبت بخطاب هم از حضرت رب الارباب باشد و بس **بیت**
روی پوشیده چه از پرده برون مینگری ◦ پرده بردار که داریم سر پرده دری ◦
و در انوار آورده که این اسلوب اولست بر اختصاص و ترقی از برهان
بعیان و انتقال از غیبت بشهود و تبدیل علم الیقین چه بنای کلام
اول بر چیزی نهاده که مبادی حال عارف است از ذکر یعنی بسمله و حمدله
و محققان برآنند که ذکر موجب فکر باشد **بیت** ذکر آرد فکر را در اهتزاز ◦
ذکر را خورشید این افسرده ساز ◦ پس مالک را بعد از ذکر الهی و فکر در ربوبیت
و ملکیت و رحمت پی نامتناهی حجاب بعد از پیش برخیزد و در لجه وصول
خوض نموده از اهل مشاهده گردد لاجرم حق را عیان ببیند و با او شفاها
سخن گوید در مفاتیح الغیب مذکور است که مصلی در وقت شروع بنماز
بکا نروش مینماید و بحکم لکل داخل دهشة خالی از وحشتی نیست

لاجرم ثنا با لفاظ مغایبه میگوید چنانچه شخصی از رعایا مثلاً نزد سلطانی
عظیم القدر بواسطهٔ دهشت خطاب نمیتواند کرد بلکه بجای آنکه
میباید گفت شما چنین فرموده اید میگوید سلطان چنین حکم کرده است
اما بعد از آنکه تلطفی از جانب سلطان مشاهده کرد دیگر هرچه میگوید
و هر مطلوب که میخواهد بر سبیل خطاب میتواند بود اینجا نیز بعد از اداء
ثناء الهی خطاب لطفا میز بمصلی دهشت زده میرسد که بندهٔ من وظیفه
حمد ادا کردی و بالوهیت و ربوبیت و رحمانیت و رحیمیت و ملکیت
و مالکیت من اقرار اوردی ما نیز حجاب دوری و غیبت برداشتیم و علم قرب
در ساحت حضور دولت برافراشتیم بعد ازین بی دهشت و وحشت
با من گوی هرچه میگویی و بمشافهه از من جوی هرچه میجویی **نظم** چون
مقام قرب کرد حاصلت • خوش بگو چیزی که می خواهد دلت •
و این نیز سخن امام است که احسن سؤالات آنست که بر سبیل مشافهه باشد
چنانکه انبیا را بوده مثل رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى و رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ
إِلَيْكَ و رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً و مانند این و سبب آنست
که در سؤال از کریم طریق مشافهه و رو نمودن بهتر و دیگر آنست که عبادت
خدمتست و خدمت در حضور میباید و هم در تفسیر کبیر آورده که از اول
سوره تا اینجا ثناست و ثنا در غیبت سزاست و از اینجا تا آخر سوره دعاست
و دعا در حضور اولی در وقت غیبت ستایش در زمان مشاهده پرستش
و گفته اند ادلت بر خصوصیت چه ضمیر مخاطب دلالت دارد بر ذات
با جمیع صفات متعلقه بدان پس گویا بمنزله اسم اشارتست و اشعار میکند
بدانکه مخاطب متصف بصفات مذکوره است و متمیز بدین صفتها
از ما عدا و در تاویلات کاشی مذکور است که چون متکلم حقیقی در مظاهر کلمات

ایات سابقه تا این محل بر بندگان عارف ورده روان مکاشف تجلی
فرموده ایشان بدیدهٔ شهود جمال عظمت و کمال قدرت مشاهده نموده آغاز
مخاطبه کردند و چون جزوی معبود برا وجود نبود در خطاب خود تخصیص
عبادت بدو و طلب معانت از و مندرج ساختند و استحقاق واجب
مرعبادت را واضح است و اختصاص او باعانت و باعانت ممکنات بالهم
و لابج همه موجودات بواسطه یافتن وجود از واجب الوجود در مرتبهٔ
عبودیت اند و برای طلب دوام و بقاء آن پیوسته در مقام استکانت
واستعانت **بیت** همه را از عدم بجهد وجود • تو کشیدی بمحض رحمت وجود •
لاجرم بنده وار میپویند • استعانت هم از تو میجویند • جز تو کس نیست مربان همه •
ای تو معبود و مستعان همه • در تفسیر لباب آورده که اینجا مضمر است
تقدیرش چنین قولوا إِيَّاكَ نَعْبُدُ و در بصایر یمینی میگوید که این تعلیم
مر عباد راکه چون دانستید که درین جهان رَبِّ الْعَالَمِينَ ام و در آن عالم
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ پس بگویید که ترا در هر دو جهان یکی میدانیم و در ساختن
کار هر دو سرا از تو توفیق میخواهیم یا آنکه ترا پرستش میکنیم و بعبودیت
تو تقرب بحضرت تو مینماییم که بالذات بندگان تو و بظاهر و باطن قایم
بفرمان تواییم و هم بتوفیق تو از تعدد و یاری میجوییم و در عبادت و استعانت
تو شریک نمیگوییم که بی سابقه خدمتی شایسته و وسیله کرداری بایسته
این همه لطف و رحمت و عنایت و عاطفت از تو میبینیم **بیت** بی خدمتی و نفع
زما صد گونه فرمودی عطا • بی رشوتی بنود عجب که خط کشید اند بر خطا •
فصل ایا از ضمیرات منفصله است و نمیشاید مگر در موضع نصب
و مضاف نمیشود مگر باسم کنایت چنانچه نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ و إِلَّا إِيَّاهُ
و امثال آن و اگر بصریح اضافه کنند از قبیل شواذ باشد چون فَإِيَّا الشَّوَابِّ

ودر بیضاوی آورده که ایا اسمی مبهم است که متصل شود بر جمیع مضمرات متصله ١٨٨
که برای نصب موضوع اند وفایده اتصال از مضمرات بیان مقصود و مراد است
چون کاف که مخصوص میسازد او را بخطاب وها بغایب وعلی هذا میان
علما در اعراب ملحقات با ایا اختلافست وصاحب کشاف میگوید ایا ضمیر
منصوب منفصل است ولواحق چون کاف وها ویا در ایاک وایاه وایای
برای تعیین خطاب وغیبت وتکلم است وهیچ محلی از اعراب ندارد ودر
طوالع آورده که کاف ایاک در محل خفض است بانکه مضاف الیه باشد ودر
تفسیر انسان عین المعانی فرموده که ایا بقول جمهور ضمیر است وضمیر را
اعرف معارف داشته اند واضافت برای تعریف باشد پس اضافت ضمیر
بعید مینماید اصل انست که کاف را هیچ محل نه هست از اعراب چون کاف
ذلک واز ینجهت است که سیبویه عدول کرده از انکه ایا ضمیر باشد بلکه
میگوید که مظهریست که اضافه کرده شده بما بعد خود برای انکه ضمیر را اضافه
نکنند ودر تیسیر ایا را اسم اللسان گفته ومقصودش انست که سبب تمکن
زبان میشود در اداء کاف مفعول وقتی که اراده تقدیم ان کنند یعنی
تقدیم مفعول موجب تخصیص است پس چون در وقت خطاب
خواهیم که برین وجه موادی شود اگر بکاف مجرد تلفظ کنیم نیکو نماید
چه شایبه کاف تشبیه در نظر اید مثلا گویند کنعبد پس بضرورت ایا باید
آورد که محذوری مقصود بحصول پیوندد ودر انوار آورده که ضمایر واصله
وایا عمده است چه هرگاه ضمایر از عوامل جدا مانند مفرد تلفظ بدیشان
متعذر باشد پس منضم میگردانند ایا بدیشان تا بر سبیل استقلال متکلم
توانند شد وبعضی گویند ایا اسمیست چون نفس که اضافه میکنند
بعضی حروف پس معنی ایاک نعبد چنین باشد که نفسک نعبد وابن

قول خالی از ضعفی نیست وبر هر تقدیری مقدم بر فعل میباشد مگر در
محلی که فاصل باشد مثنا چون ما اردت الا ایاک یا عطف چون ذکرتک
وایاه یا انکه از کنایت چون ادعوک وایاک وبضرورت شعر نیز جایز است
ودر ماخذ اشتقاقات وبیان قراءات ایاک سخن بسیار است وچون در ترجمه
تعرض زواید نمیرود بر اینمقدار اختصار نمودن انسب است ووجه تقدیم
مفعول بیان کردن بوضوع سر معانی تفسیری اقرب ع والله یعین فی حصول
المطلب **فصل** ایاک مفعولست واصل ان باشد که مفعول را از فعل
وفاعل تاخیر کنند چه فعل اصل است وفاعل عمده ومفعول فضله چنانکه
در محلش بیان کرده اند پس درین ایت که تقدیم کرده بنا بر فایده خواهد
بود وصاحب کشاف فرموده که تقدیم مفعول برای قصد اختصاص است
چنانکه اغیر الله ابغی ربا پس معنی چنین باشد که نخصک بالعبادة ای عز نخص
عبادت بی اخلاص معتبر نیست واخلاص در عبادت انست که لله باشد با
وغیر را دران مدخل نبود وبرینمعنی دلالت صریح نیست مگر وقتی که ایاک
مقدم دارند واز ینست که تقدیم مفعول را دلیل حصر داشته اند چنانچه از ابن
عباس منقولست که معنی ایاک نعبد را برین وجه تفسیر فرموده که نعبدک
ولا نعبد غیرک ودر انوار آورده که تقدیم مفعول برای تعظیم واهتمام بشان
وی میباشد چون فی نفس الامر حقیقت عبادت نیست جز تعظیم معبود
جل ذکره پس تعظیم ایاک مقتضی مقامست ودر تفسیر کبیر میگوید که ثقل عبادت
موافق طبع بشری نیست لاجرم فعلی را که دلالت بران داشت با ایاک مصدر
کردانیدند تا چون بنده این لفظ را که دلیل ذاتست بر زبان راند وجلال
عظمت ربانی را در دل گذراند وداند که چون او خداوندی نوازنده
دارد هر چند عبادت شاقه بروی اسان کردد ع چو عشق حرم باشد سهلست بیابان

وگفته‌اند تقدیم ذکر معبود سبب تنبیه عابد میشود تا در شرایط تعظیم 189
تکاسل نورزند و آداب عبادت رعایت نموده بیمین و شمال بلکه بدنیا
و عقبی التفات نکند باشد که دیدهٔ دلش از پرتو نور جمال بهره یابد نظم
چشمی که جمال تو بدو نور گرد دارد • قطع نظر از مملکت دنیی و عقبی • صاحب
کشف الحقایق میگوید وجه تقدیم ایاک آنست که ایاک عبارتست از ذات
و تقدیم ذات واجبست بر ماسوی چه وجوب او را ثابتست و امکان ما
سوی را لازم و واجب مقدم باشد بر ممکن و در طوالع گفته که نعبدک نگفت
و مفعول را مقدم داشت تا هم افصح باشد در عبارت و هم احسن بود در
اشارت از برای آنکه چون گویند نعبدک نظر از عبادت بمعبود بود و چون
گویند ایاک نعبد نظر از معبود بعبادت باشد و در اینجا تنبیه است بر آنکه
نظر عابد اولا بر معبود باید و ثانیا بر عبادت نه از آن حیثیت که از وی صادر
میگردد بلکه از آنجهت که آن نسبتی شریفست میان عابد و معبود و وصلتی
میان بنده و حق و در تیسیر همین سخن آورده و فرموده که این نظر است از الله
بعبادت نه از عبادت بالله آنکه رو بعبادت آرد فرمان بردار است و آنکه
نظر بر معبود دارد تماشا کرد یار کلیم در مرتبهٔ اول بود لاجرم معیت خود را
تقدیم نمود ان معی ربی و حبیب در درجهٔ ثانی بود از آن سبب معیت را
تاخیر فرمود ان الله معنا اول نشان سیر الی الله است و دوم نمودار سیر من الله
ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا • ازین دو نشان توان دانست
که موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در محبت صادق و محمد صلی الله علیه
و آله و سلم محبوبیت را لایق محب را چون هنوز پای اضافت از پی باقی بود
بهیبت لن ترانی دور انداختند و حبیب را چون در بحر فنا استغراق داشت
بخطاب مستطاب الم تر الی ربک بنواختند بیت یکی را گفت نتوان دید بگذر •

یکی را گفت مگذر بنگر و بنگر • دو چشم با خود آن کی میگشایند • چو بی خود شد
جمالش مینمایند • صاحب مفاتیح الغیب میفرماید که ذکر عبادت در بدایت
موذنست بآنکه عبادتی هست ولیکن معلوم نیست که مقصود ازین عبادت
کیست شاید که ابلیس علیه اللعنه طمع بندد که این عبادت اصنام و غیر او را خواهد
بود اما چون ایاک در مفتتح کلام واقع شده تصریح است بآنکه مقصود و معبود
الله است پس در بیخ شیطان و اتباع او رشتهٔ امید منقطع شده روی در
بادیهٔ یاس و حرمان مینهند و بندهٔ مخلص را با عبادت خالص در حرم امن
و امان راه میدهند پس این صورت ابلغ است در توحید مولی و ابعد است
از شرک صورت و معنی محققان گویند تقدیم ایاک برای آنست تا چون عابد
افتتاح بذکر حق نماید مستغرق مشاهدهٔ نور جمال شود و در وقت قیام بعبادت
خود را بفوت هدایت و توفیق معبود تا هم ببیند و داند که عبادت
بمعبود میتوان یافت نه معبود بعبادت پیر طریقت خواجه عبد الله
انصاری است که عارف طلب از یافتن یافت نه یافتن از طلب و بسبب
از معنی رسید نه بمعنی از سبب مطیع را طاعت از اخلاص دادند نه خلاص
از طاعت عاصی بمعصیت از عذاب رسید نه بعذاب از معصیت
چرا که اصل سابقه است و خاتمه منوط و متعلق بدوست پس جمعی از سر
قدر وقوف دارند نظر بر بدایت حال کارند و گروهی که بدین نکته
نرسیده‌اند از نهایت کار ترسیده‌اند و ندانسته‌اند که اول اصل است و آخر
فرع در خاتمه محصول باشد و در فاتحه زرع نظم کار عارف راست
کوتی احولست • چشم او بر کشتهای اولست • انچه گندم کاشتندش و انچه جو
کشت اصل آنست کز حق کاشتست • کشت اول فرع دیگر داشتست •
کو بروید و دروید صد گیاه • عاقبت بر رویدان کشت اله • وصل نعبد

[illegible]

یا از عبادت مشتق است یا از عبودیت عبادت پرستش باشد و عبودیت
بندگی و مضارع هر دو مصدر بضم عین آید اما ماضی عبادت بفتح عین آید
و ماضی عبودیت بضم عین در تیسیر آورده که عبادت بندگی کردنست
و عبودیت بنده بودن عبادت ارتکاب طاعتست و عبودیت
اجتناب از معصیت عبادت انست که بکنی آنچه خدای پسندد و عبودیت
آنکه بپسندی آنچه خدای کند صاحب عبادت عابدست و جمع او عبّاد
و صاحب عبادت عبدست و جمع او عباد اصول عبادت شش است
نماز بی غفلت و روزه بی غیبت و زکوة بی منت و حج بی اذاعت و ذکر بی
ملامت و محافظت امر و نهی بی ریا و سمعت و ارکان عبودیت نیز
شش باشد رضای بی خصومت و صبر بی شکایت و یقین بی شبهت
و شهود بی غیبت و توجه بی فترت و اتصال بی قطیعت و گفته اند
علامت عبادت سه چیز است اول آنکه چندانکه در جاه و رفعت
می‌افزاید در خلق و تواضع بیفزاید دوم هرچند مال و ثروت تو زیاده
شود وجود و سخاوت زیادت گردد سوم چندانکه عمر می‌افزاید در طاعت
و عبادت افزون میکند و عبودیت نیز سه علامت دارد اول رؤیت منت
چنانچه خلیل الله را علیه الصلوة والسلام بود که تعداد نعم الهی میفرمود الذی
خلقنی فهو یهدین الایات دوم خوف خاتمت بدان مثابه که صدیق
داشت آنجا که میگفت توفنی مسلما سوم جهد خدمت چنانچه حبیب
صلی الله علیه و آله و سلم مرتکب آن میشد و قدم مبارکش از کثرت قیام
ورم کرده افلا اکون عبدا شکورا میگفت و گفته اند نشان عبادت
حفظ حدودست و امارت عبودیت وفا بعهود سر عبادت رضا
بموجودست و رمز عبودیت ترک طلب مفقود اصل عبادت ترک دنیا

ولب عبودت طلب آخرت اهل تحقیق گویند عبادت آنست که دنیا
نزد تو قدری نباشد و عبودیت آنکه از عقبی نیز اثری در دل تو نماند و فی
الواقع این دو صفت شریفست و ناگزیر مجمع اسرار عبادت و مطلع انوار
عبودیت نشود در راه سلوک کامل نیست **بیت** خدا را پرستش کن و بندگی •
کزین هر دو یابد دلت زندگی • پرستش دل از غیر سازد بری • کشد بندگی
سوی قربان سری • ایزد سبحانه ملئکه و انبیا و مؤمنان را بدین هر دو وصف
بستود عبادت ملئکه را بدین نوع جلوه داد لا یستکبرون عن عبادته
عبودیت ایشان را بدین عنوان باز نمود بل عباد مکرمون بنای عبادت
انبیا را بدین گونه ممهد ساخت وکانوا لنا عابدین اساس عبودیت ایشان را
بدین وجه مشید کردانید واذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب عبادت
مؤمنان را فرمود التائبون العابدون عبودیت ایشان را گفت یا عبادی
لا خوف علیکم باز نظر بر خصوص عبادت و عبودیت حضرت
رسالت را صلوات الله علیه که اکمل عباد و اشرف عباد بود یاد فرمود
عبادتش آنجا که واصطبر لعبادته عبودیتش آنجا که سبحان الذی اسری بعبده
آنجا که ملئکه مقربین و انبیاء مرسلین و مؤمنان صاحب یقین و حضرت
خاتم النبیین را علیه افضل الصلوات المصلین جدا جدا بدین دو صفت
کرامت فرموده بود برای بنده در بین یک لفظ جمع کرد ایاک نعبد یعنی پرستش
گویی راست آید و اگر بمعنی بندگی هم خیال بندی هم لایق افتد
ای عزیز در گفتن این کلمه هم عبد باش و هم عابد شرط پرستش بجای آر و
وظیفه بندگی فرو مگذار تا از آن را عبودیت باشد نه عبادت یا حسرة
علی العباد اما مؤمنان را شرف عبادت انضمام باید با دولت عبودیت
عبادی یا عبدتم غیری زهی دولت که کسی را طوق عبودیت در گردن

جان و نقد عبادت در دامن دل باشد و پیوسته رقم ما سوی مولی و
معبود خود از صحیفهٔ خاطر می تراشد دل شیفته را مشغول سازد بمطالعهٔ
جلوات معرفت و جان اشفته را مانوس کرداند بمشاهدهٔ لمعات محبت
و سر صافی را مستغرق سازد در دریای کشف هویت تا در هر دو صفت
قایم بالله بود بلکه وصف عابدیت و عبدیت از میان برود معبود از جلی
ابدی نقاب احتجاب بر افکند و خود خود را بمعبودیت صفت کند
بیت رخت عاشق در میان کو خوش بسوز • پس بود خود ذاکر و مذکور خود •
نیست موسی در میان خود میکند • این تجلی بهر خود در طور خود •
و چون هر یک ازین دو لفظ ماخذ اشتقاق میشاید مناسب انست
که در تعریف هر یک کلمه گفته اید وصل عبادت در کلام عرب بر پنج وجه
امده و سه نوع از ان در قران مذکور است اول بمعنی توحید قال تعالی
اعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا ای وحدوه و جمیع رسل امم خود را بدین
لفظ بتوحید فرمودند ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله
از ابن عباس منقولست که هر جا در قران ذکر عبادت اید بمعنی توحیدست
چنانچه یا ایها الناس اعبدوا و هر جا که ذکر تسبیح بود مراد نمازست
چنانچه فسبحان الله حین تمسون الایة و هر جا قنوت مذکور کرده مقصود
طاعت است مثل وقوموا لله قانتین پس معنی این چنین باشد که بار خدایا
ترا بیکانکی یاد میکنیم و یکتا و بی همتا می شناسیم و در ذات کون و مکان را بر وحدت
ذات تو شاهد عدل میابیم بیت داند دل اکاه که هست از همه راه •
بر وحدت او جمیع ذرات کواه • دوم بمعنی دعا قال تعالی یستکبرون
عن عبادتی ای دعائی پس معنی ایاك نعبد ان بود که ترا میخوانیم و حاجت
از تو می طلبیم سوم بمعنی طاعت قال تعالی ان لا تعبدوا الشیطان

ای لا تطیعوه

ای لا تطیعوه امام حسن بصری برین تفسیر رفته و فرموده ایاك نعبد ای ایاك
نطیع ترا فرمان برداریم و حکم ترا بجان پذیرفتاریم اما دو نوع دیگر در لغت
عرب هست اول بمعنی اکرام و عزت عرب چیزی را که عزیز
و گرامی باشد معبد گویند در شعر حاتم طائی امده ع اری المال عند الباخلین معبدا
ای مکرما و برین تفسیر معنی ایاك نعبد چنین بود که ما ترا گرامی میداریم و عزت
فرمان ترا بجا می اریم دوم بمعنی تجرید در تفسیر عین المعانی از ابن سکیت
که او امام لغتست روایت میکند که عبادت تجریدست شتر برهنه را معبد گویند
اعشی گوید ع یجوب البوادی کالبعیر المعبد وبدین وجه مفهوم ایاك
نعبد ان باشد که مجرد میشویم از اندیشهای گوناگون برای پرستش تو و
بحسب واقع تا عابد از ما سوی الله مجرد نگردد حقیقت مناجات که المصلی
يناجي ربه برو ظاهر نشود بیت در حریم حرم دوست نگردی محرم •
تا از اندیشهٔ اغیار مجرد نشوی • بعضی علما عبادت را درین ایت بامید
واری تفسیر کرده اند و در احقاق از ابن عباس نقل میکند که معنی ایاك نعبد
باشد اما بدین وجه ادا کرده که بتو امید داریم نه بغیر تو و در تیسیر
اورده که اگر این نقل بصحت پیوندد این را بتاویلی دیگر احتیاج نیست
و نزد محققان عبادت انست که همیشه تو باید و مشغول باشد دل با ثار معرفت
او و روح با نوار مشاهدت او و تن بلوازم خدمت او و زبان بشکر
گذاری نعمت او و در کلمات پیر طریقت امده که عبادت مبتنی بر سه
اصل است اول رضا بقضا و این نشان بنده کیست و دوم شکیبائی بر بلا
و این علامت دل زنده کیست سوم سپاس داری بر نعما و این وسیلهٔ پایندگیست
در اعجاز البیان مذکور است که عبادت دو نوع باشد ذاتیه مطلقه
و صفاتیه مقیده اما ذاتیه قبول شیئیهٔ ثابته ممیزه است در علم حق از

مروجود اولی را از موجود واجابت ندا وامتثال امر تکوینی متعین بکلمهٔ
کن واین عبادت هستم الحکم است ودر مقابلهٔ رحمت امتنانیه
مطلق است ودر وایجاب نیست وهمچنین در عبادات ذاتیه نیز
تکلیفی نباشد واز نتایج امر ایجابی نیست اما عبادت صفاتیه محض است
بهرچیز ظاهر شود از ذات عابد از حیثیت حکم صفات وخواص ولوازم
ان واین عبادت بازاء رحمت وجوبیه است وانچنانچه در رحمت وجوبیه
وایجه تکلیف هست فساکتبها للذین یتقون در عبادت مقیده نیز امر
تکلیفی هست وامر تکلیفی بواسطه انبیا ورسل وقوع یابد وامر تکوینی را
واسطه نبود ودر تفسیر سورهٔ بقره درایت واذا قضی امرا فانما یقول له
کن فیکون اشارتی بحقیقت امر بخواهد رفت همه موجودات حق سبحانه را
بعبادت ذاتیه عابدند وتفاوت احوال عباد در عبادت صفاتیه ظاهر
شود که بعضی راه پرستش نپیمایند وجمعی سرکشی وتمرد نمایند لاجرم عابدان تا
بدرجات نعیم رسانند ومتمردان در درکات جحیم بمانند بیت از پرستش اوّ
یکی بر صد رجاه • وان دکر از سرکشی در قعر چاه • بنکر امد محلت اعتبار •
زین محل پیداست هر یک را عیار • صاحب حقایق التاویل فرموده که عبادت
اقصی غایت خشوع است وان لایق نباشد مکر کسی را که عطا کننده اصول
نعم وجلایل انست پس هر که ملاحظه کند نعمتهای بزرک الهی را از حیات
وعلم وقدرت وامثال ان که حضرت واهب منان بدو ارزانی داشته
هر اینه در روش عبادت سر بر خط فرمان نهد وانقیاد وفوت که داد
در ملاحظه اوامر ونواهی او صرف کند وبموافقت شریعت در موافق
اطاعت ساکن کردد واصل عبادت همان است که فرمان خدا بر فرمان
هوا اختیار کند تا کسی از فرمان هوا سر نکشد متابعت فرمان خدا او را نیم

بیت ع یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن • هواپرست دیکرست
وخداپرست دیکر بیت مادام که تو هواپرستی • دست ندهد خداپرستی •
امام فرموده که عبادت بوستان نزهت قاصدانست محل روح
وراحت مریدانست چراکاه انس محبانست جلوه کاه دل عارفانست
دیدهای دوستان بنور عبادت روشن کردد دلهای ایشان بنور عبادت
خرم شود ای عزیز هر که بعین عبادت رسید سرچشمه اب حیات یافت
هر که بر خاک پرستش فتاد پر تو مهر قبول بروتافت بیت که سر ننهاد ز ما
بر استان عبادت • که ره نیافت هما ندم بپیشکاه سعادت • ودر عرایس
اورده که عابدان چهار طبقه اند یکی انکه برغبت وامید بهشت خدا برا
عبادت کند واین طریقه تاجرانست دوم انکه برهبت وخوف دوزخ
پرستند واین طبقه حاکرانست سوم انکه از روی حیا تعظیم پرستش نمایند
واین داب حاذقانست چهارم انکه از محض محبت در مقام عبادت باشند
واین خاصه عاشقانست که مطمح نظر ایشان نه امید بهشتست ونه خوف
دوزخ نوری کوید از رابعه پرسیدم که حقیقت ایمان تو چیست کفت
والله ما عبدته خوفا من ناره ولا حبا لجنته یعنی خدای که پرستش من او را نه
از ترس لهبات جحیم باشد ونه با امید درجات نعیم که این طریقه عادت
چاکران ومزدورانست نه طبقه عاشقان ومشتاقان بیت از خدا
نعمت جنت طلبد زاهد وما • بخدا کز خدا غیر خدا میطلبیم • هر کسی را
ز تو کر هست بنوعی طلبی • ما بهر نوع که هست از تو تو را میطلبیم •
اصل عبودت عبودیتست وان در لغت بر پنج معنی اید اول خوارمی
ومقهوریت قال تعالی ان عبدت بنی اسرائیل ای ذللتهم وقهرتهم
وبنده را از ان عبد کویند که در تحت امر مالک خود مقهور است

ومیان مردمان بذل بندگی موسوم و مشهور و برین وجه از ایّاکَ نعبُدُ ۱۹۳
این معنی اخذ توان کرد که خداوندا ترا مقهور فرمانیم و در راه تو بیچاره از
عجز و مذلّت چاره ندانیم و نداریم دوم تکلیف امر و نهی چون یکی را تکلیف
امر و نهی کند گویند تعبّدَ فلاناً این بنده را عبد بواسطه آن نام نهاده اند فُلاناً
که با مر و نهی مکلّف شده است و برین تقدیر مفهوم ایّاکَ نعبُدُ چنین باشد
که ترا بامر و نهی بنده فرمانیم و اینچه بدان تکلیف فرموده در بند امتثال و انقیاد
آنیم سوم قوّت و شدّت جامه که بغایت کثیف باشد و تار و پود او قوی
و ثخیف بود عرب آنرا ذو عبده گویند پس وجه تسمیهٔ عبد آنست که در خدمت
سختی میکشد و تمام قوّت بذل میکند و بدین معنی مضمون ایّاکَ نعبُدُ
آن بود که بمقدار مقدور در تو ابندگی میکنیم و بامید آسایش خود را امروز در دور طور
شدّت میافکنیم چهارم تحمّل رنج در رضای او و ده که عبودت کشیدن در محنت
بامید صحت و اینجاست که بلغت عرب شتری را که بمجهد در دفع علت جرب
بقطران طلا میکنند و چنان رنجی برای حصول شفا بتقییر سانند بعیر
مُعَبَّد میگویند بنده نیز بواسطه تحمّل بار محنت عهد خدمت را نسبت
با خداوند خود تصحیح مینماید و علت کسالت و بطالت را از آن زایل
میگرداند پس معنی ایّاکَ نعبُدُ آن باشد که خداوندا برای تو بار محنتها
میکشیم و با کشیدن اثقال خدمت و فرمان برداری خوشیم و برابطهٔ
این احتمال و التزام بمقام آنیم که عهد خدمت الست را که در بیمارستان
تعلق دنیا بشوائب علل از صوب سلامت انحراف یافته بصحت اصلی باز
رسانیم پنجم خضوع و شکستگی عرب راهی را که از بسیاری رفتن کوفته و شکسته
شده باشد طریق معبّد گویند و بنده را بواسطه فروتنی و شکسته حالی عبد
خوانند پس منطوق ایّاکَ نعبُدُ آن باشد که ترا فروتنی میکنیم و اینچه غایت

خضوع

خضوع است در حضرت تو بذل مینماییم در طوالع مسطور است که حق
سبحانه بندگان را لباس خضوع و استکانت و تضرّع و ندامت پوشید برای
آنکه ایشان را عزّت ابدی و جلالت سرمدی در ضمن بندگی حاصل
میگردد بیت بندگی تخم بهشت از تو خریدار منی • در بهشتم که تو در هر دو
جهان یار منی شکستگی و فروتنی آنست که عزّت و عظمت خداوندی او در
نظر آرند و زمام تصرّف کار و بار خود بقبضهٔ اختیار او سپارند بیت
بر سر بازار عشق آزاد نتوان آمدن • بنده باید بودن و در دسع سلطان آمدن •
عبودیت بر دو نوعست یکی عبودیت عام و آن عبودیتیست طَوعاً و کَرهاً
و آسمان و زمین و اهالی آن همه درین داخلند کما قال ائتیا طَوعاً او کَرهاً
و قال تعالی اِن کُلُّ مَن فی السّمواتِ و الارضِ اِلّا آتی الرّحمنِ عبداً و درین
عبودیت عصیان متصوّر نیست بلکه هر کدام بانچه مقدّر شده در کارند
بیت خالق همه بر در فنا در خویش • هست پرستنده بمقدار خویش • دوم عبودیت
خاص و آن عبودیتیست ارادی و اختیاری و در آن نافرمانی و سرکشی ممکن آ
اِنَّ عبادی لیس لک علیهم سلطانٌ اِلّا مَن اتّبعک ای درویش خلق را برای
این بندگی آفریده اند و ما خلقتُ الجنَّ و الانسَ اِلّا لیعبدون انبیا و ملائکه
ازین بندگی استنکاف نداشتند لن یستنکفَ المسیحُ اَن یکونَ عبداً لله و لا
الملائکةُ المقرّبون اولیا و مومنان سر مباهات و مفاخرت بدین بندگی
افراشتند یا عبادی لا خوفٌ علیکم الیوم و لا انتم تحزنون حضرت پیغمبر
ما صلوات الله و سلامه علیه فی البرایا آنکه خواجه کاینات بود خود را ببندگی
یاد کرده افلا اکونُ عبداً شکوراً خداوند تعالی نیز در شب معراج او را بدین
نام خواند سبحانَ الذی اسری بعبده در تفسیر کبیر آورده که درین محل لفظ
عبد از رسول اشرفست بجهة آنکه عبودیت انتقالست از خلق بحق

و رسالت عکس آن عبودیت اعراضست از تفرقات و رسالت اقبال بر آن ۱۹۴
رسول را متکفل مصالح امت ولد و در بندست و بنده را متکفل اصلاح مهمات
او حضرت خداوند و از پیش کرد در کلمهٔ شهادت که در قعدهٔ نماز ادا باید نمود
عبده را بر رسوله مقدم داشت ای عزیز در همه عالم چون سید ما صلی الله علیه
و آله و سلم قدم در راه بندگی ننهاده در بدایت و نهایت صفت عبودیت
او را قصدی تمام بود و قصوری نه در صورت و معنی بندگی جهدی تمام
داشت و فتوری نه لاجرم خلعت این اسم سامی بر قامت کرامت او راست
آمد و انه لما قام عبد الله بیت آزاد تو مطلقی و شعار تو بندگی ⁘ سلطان هر دو کون
و سراپرده ات عبا ⁘ ذو النون مصری را پرسیدند که عبودیت چیست
گفت آنکه در همه حال بنده او باشی چنانکه او در همه حال مولای تست
ای درویش چنانکه هرگز در خواجگی او قصوری نیست باید که در بندگی
نیز از تو قصوری نباشد از سید الطایفه سؤال کردند که بنده را کی توان
گفت که او بنده است فرمود وقتی که از ما دون الله آزاد باشد بیت
آن دل که ز بندگی حق شاد بود ⁘ ز اندیشهٔ هر دو کون آزاد بود ⁘ سمنون محب
قدس سره فرموده که نشان بندگی آنست که از لباس اختیار خود مجرد گردیده
زمام تصرف بدست دوست باز دهند تا هر چه خواهد کند بشر حافی
گوید در بدایت طلب و مفتتح سلوک خود قصد عبادان کرده بودم بدان
مقصد عبادان کرده بودم و بدان ظلم مقصد عباد و موطن زهاد توجه
نموده مردی دیدم نابینا و بعلت جذام مبتلا در گوشه بیهوش افتاده و
لشکر نیش زن زنبور روی بدو نهاده زخمهای بی خطا با وی زدند و وصلهای
گوشت از وی می بریدند نزدیک وی رفتم و سرش از زمین برداشتم بر کنار
نهادم و شفقت نموده زنبوران را از وی دفع کردم با خود آمد و گفت من هذا

الفضول

الفضول الذی یدخل بین عبده و مولاه این فضول کیست که میان
بنده و خداوند در می آید و در حرم خلوتخانهٔ وحدت میان عاشق و معشوق
واسطه می شود بیت برو ای عقل نامحرم که امشب با خیال او ⁘ چنان خوش
خلوتی دارم که من هم نیستم محرم ⁘ اذهب والا احرقتک بنار کبدی ای مرد
بوالفضول مرا بگذار و برو والا بشعلهٔ آتش جگر خود که از کانون نار الله الموقدة
برافروخته است سراپای تو را بسوزم گفتم ای بندهٔ خدا من با تو مهربانی
در زیدم و نخواستم که بدین رنج و محنت گرفتار باشی فرمود که تو با این کار
چکار داری من بنده ام و او خداوند دعنی یفعل بی ربی ما یشاء ع بگذار
مرا با او و او را با من تا هر چه خواهد کند بیت هر کس علاج درد دل خود کند و ما
دم در کشیده تا الم او چه می کند ⁘ در دست ما چه نیست عنان ارادت
بگذاشتیم تا کرم او چه می کند ⁘ عیسی دم است یار مرا پیش او بکش ⁘ و آنگه نظاره
کن که دم او چه می کند ⁘ چون شمه از معنی عبادت و عبودیت دانسته شد
این نیز بباید شناخت که استحقاق معبودیت و مالکیت حق راست و بس
هیچکس از مخلوقات مستحق آن نیست که او را پرستند و بندهٔ او باشند جهت
آنکه قوت عبادت و مکنت عبودیت عطا کردهٔ اوست پس سزاوار
عبادت نباشد مگر آنکه موجد اسباب انست و ولی مدد انعام و اکرام [illegible]
بنده در اداء عبادت عاجز و ناتوان و در کشف الحقایق فرموده که بنده
در جمیع احوال محتاجست بحق سبحانه و هرگز از فیض و احسان او بی نیاز
نیست پس بر و لازم باشد توجه بحضرت او فرمودن که محتاج الیه است
و آن توجه نباشد الا بعبادت خالص که از شائبهٔ شرک و ریا دور بود و لا یشرک
بعبادة ربه احدا ای درویش ما سوی الله ممکن بالذات اند و ممکن محتاجست
بغیر و هر که باشد او را از اشتغال بتحصیل حاجت خود و فراغت انجاح حاجت

محتاجان دیگر نخواهد بود ع کی تواند خواست قوت عاجزی از عاجزی
روا شدن حاجات از کسی توقع توان کرد که او بکس احتیاج ندارد و آن الله
تعالی است که غنا لازم اوست پس هر محتاجی را بوسیلهٔ و ذریعهٔ عرض حاجتی
در حضرت او باید کرد و آن وسیلهٔ عبادت و عبودیت است بیت
دست حاجت چه بری نزد خداوندی بر * که کریم است و رحیم است
و غفور است و ودود * کرمش نامتناهی نعمش بی پایان * هیچ محتاج
ز لطفش نرود بی مقصود * و گفته اند عبادت اظهار عبودیت کردنست
و عبودیت روی بعبادت آوردن هیچ یک از دیگری کم نیست عبادت
نفس را بنده کردنست و عبودیت حق را بنده بودن هیچ سالکی در راه شریعت
و حقیقت از اتصاف بدین دو صفت چاره ندارد بیت همیشه ز اعتقاد
پاک پیوند * خدا را بنده باش و نفس را بند * عبادت اجلال قدر است
و عبودیت اذلال نفس اجلال قدر عظمت او را شاید و اذلال
نفس همین در خدمت او باید چه این اذلال و اجلال غایت تعبد است
و استحقاق غایت تعبد جز او را نیست و از اینجاست که بحسب شرع سجود
مر غیر حق را حرام داشته اند بجهت آنکه وضع شریفترین اعضا که سر است
بر خسیس ترین اشیا که خاک است غایت خضوع باشد و آن غیر حق را نشاید
بیت نقش الهیست بلوح جبین * بر در مخلوق منه بر زمین * ای که گذاری
بجنازه نماز * سجده نیاری که ندارد جواز * شرم نداری که چو افسردگان *
سجده کنی بر در این مردگان * دل مردگان بتعظیم مرده دلان گراییده اند
و دلهای زنده متوجه بعبودیت زنده پاینده چرا که از بندگی او زندگی
دل یابند بلکه از دل زندگی بدین بندگی شتابند بیت جای اگر زنده
دلی بنده باش * بنده این زنده پاینده باش * بندگیش زندگی مدتمام

زندگی

زندگی این مد و لیس و السلام وصل علما در نون نعبد خلاف کرده اند بعضی
گویند نون تعظیم است و یک کس میشاید که از روی تعظیم خود را بلفظ جمع
یاد کند چون پادشاه مثلا که شخصی واحد است ما چنین کردیم و چنان گفتیم
و اگر کسی پرسد که در این محل که بنده عرض عبادت و عبودیت میکند خود را
بتعظیم مذکور ساختن چندان نسبتی ندارد جواب اینست که در مفاتیح الغیب
گفته که تعظیم بنده در این وقت مشعر بتعظیم خداوند است گویا بلسان اشارت
بنده را میگوید که چون در خارج نماز باشی از ما و من بگذر اما در وقت
عبودیت خود را بتعظیم یاد کن تا همگنان را معلوم شود که هر که بنده و پرستندهٔ
ماست او را رسد که عظمت خود بر همه کاینات عرض کند و آن بزرگ
اینجا فرموده است که کفانی فخرا ان اکون لک عبدا مرا عزت همین بس
که حلقهٔ عبودیت تو در گوش و رداء غلامی تو بر دوش دارم بیت
از آنکه داغ بندگیش بر جبین اوست * هر جا شهنشهیست غلام کمین اوست *
و جمعی دیگر برآنند که نون جمع است و مراد قاری باشد با حفظهٔ کرام الکاتبین
که پیوسته با وی اند و ایشان نیز پرستندگان حضرتند یا جمعی مؤمنان اگر
حاضر باشند و گفته اند اگر ایاک اعبد گفتی و عبادت خود را خاص کردی از
اینهم را بوی استقلال بمشام افهام رسیدی و نزدیک بدان بودی که رو
رشتهٔ مهر عیب و تکبر کشیدی اما چون بصیغهٔ جمع میخواند میداند که در
عبادت شریک بسیار دارد از ملائکه و انس و جن پس بر وفق این عقیده
میگوید خداوندا همه بندگان ترا می پرستند و من یکی از آن پرستندگانم
این صورت بجانب تواضع و تضرع بیشتر میکشد و بعضی برآنند که در این
صیغه اشارت غیبی بشارت لاریبی میرساند که ای بنده چون بکلمهٔ
الحمد لله بر ما ثنا گفتی و محامد دنیا و آخرت بما اضافت نمودی و خطبه

صفات پروردگاری و آفریدگاری و بخشش و بخشایش و ملکت و مالکیت
بود و روه منّا به اخلاص و اختصاص ادا کردی ما نیز علم قدر تو در عرصهٔ رفعت
برافراختیم و منزلت تو را در حضرت عظمت و کبریا بزرگ ساختیم و کیل
عنایت را با جابت دعوات و برآمد حاجات و مهمات تو نصب
کردیم امّا همین به اصلاح مهمات خود اختصار مکن و سایر مسلمانان را
در دعا با خود شریک گردان تا برکت جمعیت حال تو جمعیت حال تو
جماعت نیز بمراد و مقصد فایز گردند **بیت** بکام دل چو می نوشی حریفان را صلای زن
چو بزم عیش سازی دوستان را هم صلای زن ، و گفته‌اند اگر بنده گفتی اَعْبُدُ
همین ذکر عبادت نفس خودش بودی و عبادت مؤمنان را که بحکم اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
اِخْوَةٌ نسبت اخوت با او ثابت داده‌اند ذکر نفرمودی پس چون نَعْبُدُ
گوید ذکر عبادت برادران مؤمن کرده باشد و صفت عبودیت ایشان
نیز بموقف عرض رسانیده و این علامت شفقت و نشانهٔ رحمت باشد بر خلق
رحمت خالق و مستجلب رحمت حق است که اِرْحَمْ تُرْحَمْ ع چو رحمت کنی بر تو رحمت کنند
نکتهٔ دیگر آنست که نَعْبُدُ شامل جمیع عبادات عابدانست و عبادت
کنندگان از جملهٔ صالحانند و ذکر صلحا موجب نزول رحمت باشد
که عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ پس این کلمه سبب آن شود که از سحاب
عنایت باران رحمت بی پایان از وی قطرات امطار غفران بیکران آب
بروی کار او بازآرد و این نیز توان گفت که قاری بدین صیغه عبادت
خود را در تضاعیف عبادات عابدان از ملائکه و اولیا و مؤمنان
درج میکند و حاجت خود را در اثنای حاجات ایشان معروض میگرداند
تا برکت طاعات آن ارباب سعادات طاعت او مقبول و دعوت
او مستجاب گردد پس گویا که بنده میگوید خداوندا اگر عبادت من

استحقاق

استحقاق قبول ندارد بنابر عبادات مقبوله تشفع میکنم مرا بطفیل ایشان
در دایرهٔ قبول داخل گردان **بیت** بطفیل همه قبولم کن ، ای الرحمن و الرحیم ،
و تأکید نماز جماعت نیز بنا بر این نکته است که برکت یک نماز مقبول سایر
نمازها را بعز قبول رساند و تشرف امین مخلص سهام دعوات دیگر
بهدف اجابت واصل گرداند چو یمن پرتو یک سهیل یمنی عالمی را
روشنی بخشد و دلهای سنگین را ابریخ دوری قبول چون عقیق و لعل فروز
رنگین سازد **بیت** سنگ اگر خارا و گر مرمر بود ، چون بصاحب دل رسد گوهر بود
هیزم تیره حریف نار شد ، تیرگی رفت و همه انوار شد **فصل** در معنی استعانت
در قولست اوّل طلب معونتست یعنی یاری خواستن و معونت بر دو
قسم باشد قسمی ضروری که با وجود آن عبد متصف شود باستطاعت
بر فعل و بعدم آن موصوف گردد بعجز از آن چون افراد فاعل و تصور آن
فعل و حصول آلت و مادّه که بآن در آن کار شروع توان نمود و هرگاه
که این مجموع جمع شود متجمع آن را باستطاعت وصف کنند و تکلیف
بی حصول این نوع از معونت قبیح و غیر صحیح باشد و قسمی دیگر غیر ضروری
و آن چیزی است که وجود فعل بی آن اگر چه ممکن است امّا گاه هست
که در آن صعوبتی می‌باشد و اداء آن متعسر میگردد و از این جهت محتاجست
بمعونت تا سهل و آسان شود همچون راحله در سفر مرکبی را که بر مشی
قادر باشد یا آن چیزی که نزدیک گرداند فاعل را بفعل و بوی حث
نماید و این قسم از آن جمله است که صحت تکلیف بر آن موقوف نیست
و استعانت طلب این دو نوع معونتست و حکمت در آنکه نفرمود که
معونت بر چه چیز خواهیم آنست که بنده در جمیع احوال باستعانت از
حضرت عزت محتاج است پس استعانت مستمر است در حقیقت

وبنده بدان نیازمند لاجرم باید که معتقد نباشد بچیزی تا عام بود وشامل ١٩٧
هر چیزی را که بوان یاری توان خواست در همهٔ ایام و اوقات و در تفسیر کشف الحقایق
آورده که اطلاق استعانت برای آنست که عبادت اشتمال دارد بر چیزهای
مختلف از فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و آنچه از لوازم عبادات است
و عابد در هر یکی از اینها محتاجست باستعانت پس استعانت مطلقه باید
تا همه را فرا رسد محققان گفته اند اگر استعانت مقید بودی بچیزی دون چیزی
توهم آن شدی که بنده محتاجست باستعانت در همان چیز و شاید که در آنچه
مذکور نیست محتاج نباشد و حال آنکه در همه چیزها و در همه وقتها احتیاج دارد
پس اطلاق او را بجهت دفع آن توهم اولیست و جمعی از علما برآنند که اگرچه استعانت
علی الاطلاق واقع شده اما بمقتضای مقام میتوان دانست که طلب معونت
بر چه چیز باید در جوامع طبری میگوید که لایق آنست که حمل بر تحمل اعبا عبادت
و عبودیت کنند و در احقاق نیز از ابن عباس همین طریق آورده که نستعین
علی عبادتک سدی میگوید یاری میخواهیم بر حمل آنچه طاقت آن نداریم
و از ابن عیینه منقولست که طلب معونت میکنیم بر محاربهٔ دشمنان چون
ابلیس و اغوای او و نفس و هواهای او که ما را از عبادت تو وامی دارند
در تیسیر فرموده که جامع اقوال آنست که سؤال میکنیم از حضرت تو که اعانت
کنی ما را بر ادای حقوق و اقامت فرایض و تحمل مکاره و طلب مصالح و حقیقت
آنست که استعانت را عام فرا دارند چنانچه شمه از آن گذارش یافت اما قول
ثانی طلب عین کردنست و عین لفظیست مشترک یعنی او را اطلاق
میکنند بر چند چیز مختلف محدود و حقایق اطلاق متساوی و از جملهٔ آن
دو چیز در این محل خالی از مناسبتی نیست اول عین چشمست علما ظاهر
استعانت را طلب عون دانند و آن یاری جستن باشد و کبرا آن معنی طلب

عین دانند و آن دیده خواستن بود و آنکه معاونت مطلبه مقصود شان آنست
که الهی من از حضرت تو امانتی قبول کرده ام که وحملها الانسان و قوت
محافظت آن ندارم یاری ده مرا بر نگاه داشت آن و آنکه دیده میخواهد
غرضش چنانست که الهی مرا مرتبه ده که بوقت عبادت در مقام معاینه
باشم یعنی ترا چنان پرستم که گویا می بینم ان تعبد الله کانک تراه اهل
بصیرت دانند که این مرتبه هرگز با دیدهٔ بی دیده میسر نیست بیت
دو دیده بدست آر که بی دیده کسی * انوار جمال دوست نتواند دید *
ذوق مشاهدهٔ جمال صفات بی دیده نتواند بود و از انوار مطالعه
انوار ذات بی دیده بهره نتوان گرفت بیت بعد از این ما دیده میخواهیم از تو ولی
تا نپوشد هجر ما را خار و خس * عین بمعنی معاینه آید فی الصحاح لا اطلب
اثرا بعد عین ای معاینه پس استعانت طلب معاینه باشد و معاینه سه
مرتبه دارد چنانچه در منازل السائرین مبین است اول معاینهٔ ابصار
و حضرت پیر طریقت قدس سره تعرض معنی این معاینه ننموده اما در حل
العقال اشارت بدین مرتبه کوید که معاینه ادراک حواس ظاهره و باطنه
باشد مر مدرکات ایشان را بر وجهی که شاید و باید چنانچه از ادراک اینها
توجه مبدع و موجد آن روی نماید دوم معاینهٔ قلبست و آن معرفت
حقایق اشیا بر وجهی که از شک و شبهه پیرامن آن نگردد و بتردد و حیرت
آمیخته نشود و این معاینه جز بشواهد علم روی ننماید سوم معاینهٔ روح است
و آن شهود او باشد مر حق را عیانا محضا و ارواح را که صفت ظهور
داده بسمت بقا آراسته اند از برای مشاهدهٔ نور توحید و عزت وحدانیت
پس قابل دیدهای مقصود بر روی قابلیت و استحقاق او میکشاید
بیت هر کسی فیض از آنچه میباید * آنچنانش دری که میشاید * هر که را داده

١٩٨

بحضرت تو نیاز تا امید از درت نگردد باز ❁ و تامل در بعضی دیگر از
معانی عین چون چشمه که مراد عین الحیوة معنوی باشد که باطن اسم الحی است
و هر صاحب دولتی که بمظهریت آن متحقق شود زنده ابد گردد و با ذات
پیوسته که عبادت از قطرات برکات فیض عنایتست که علی الدوام از
آسمان وجوب بر اراضی امکان می بارد و چشمه آفتاب که اینجا اشارت
بظهور نور تجلی ذاتیست و امثال این و تلفیق هر یک با عبادت و ترتیب
آن برین مفوض است باذهان صافیه اولی الالباب والله الموفق والیه
المآب وصل چون از فواید تقدیم ایاک بر فعل در سر نکته که مشهور متعرض
آن ناشدن انسب است اما تکرارش درین محل بغایت مناسب واقع شده
زیرا که چنانچه اول برای تخصیص عبادت بود بمعبود بحق ثانی برای
تخصیص استعانت بمستعان مطلق و تکرار چیزی اولیست بر اختصاص
و تاکید آن چنانچه کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا لفظ کثیر که مکرر وقوع
یافته جهت تنصیص است بر تخصیص حق بتسبیح و ذکر و در انوار آورده
که تکرار ایاک نص است بر آنکه مستعان اوست لا غیر و اشارت بهمین
معنیست آنکه حضرت شیخ محیی الدین قدس سره در کشف الاسرار آورده
که تکرار لفظ ایاک برای نفی اشتراک است چرا که اگر ایاک مذکور نشدی
هیچ مانع نبودی که استعانت بغیر او جایز بودی امام فناری در تفسیر فاتحه
میگوید که چنانچه در عبادت اختصاص لازم است در استعانت
نیز تخصیص می باید و علی القطع استعانت از غیر حق سبحانه نمیشاید
پس گویا که بنده میگوید الهی از غیر تو یاری نمیخواهم زیرا که غیر تو محتاج
و عاجزند و از ایشان اعانت من نیاید مگر وقتی که تو ایشان را بر اعانت من
اعانت کنی پس چون معین حقیقی توئی در استعانت از حضرت تو قطع

مرتب

منافی اولی باشد بیت اگر تو دست نگیری که دستگیر بود ❁ وگر تو یار
نباشی که میدهد یاری ❁ محققان گفته اند عابد که مظهر عبادت
و مستعین که مظهر استعانت هر دو در مرتبه هوش و صحو اند غیرت
الهی با ایاک اول عابد را از رویت عبادت و با ایاک ثانی مستعین را از
شهود استعانت بمشاهده معبود و مستعان مشغول میگرداند تا از صحو
بمحو آیند که با خود بودن منافی توحید است و بیخود شدن صفت اهل
تفرید بیت تا درین ره با خودی بی حاصلی ❁ چون شوی بیخود بجانان واصلی ❁
وصل در تقدیم عبادت بر استعانت نکتها گفته اند از سخن صاحب
کشاف چنین مفهوم میشود که تقدیم عبادت بر استعانت مشعر است
بتقدیم وسیله پیش از طلب حاجت تا مستوجب اجابت گردد و اگر گویند
که اینجا بارگاه عظمت و استغناست وسیله و هدیه بکار آید گوییم هر چند
خداوند از وسایل داعی و سایل مستغنی است اما بنده باید که طریق بندگی
رو نگذارد و وسیله را بر طلب حاجت مقدم دارد که رحمت دوست
بهانه جوست بیت تا نگرید کودک حلوا فروش ❁ بحر رحمت در نمی آید
بجوش ❁ تا نگرید طفلک نازک گلو ❁ کی روان گردد ز پستان شیر او ❁
طفل حاجات شما را آفرید ❁ تا بنالد تا شود شیرش پدید ❁ و در تفسیر معالم
فرموده که اگر کسی پرسد عبادت بعد از استعانت وجود گیرد پس بایستی
که موخر مذکور شدی گوییم این بمذهبی لازم آید که استطاعت را بر فعل
مقدم دارند و ما بحمد الله تعالی که استطاعت و فعل را با یکدیگر میداریم
بی تقدیم و تاخیر لاجرم هر کدام مقدم افتند یا موخر باشد تفاوتی نکند
و گفته اند استعانت نوعی از عبادتست پس بعد از ذکر عبادت اجمالی یکی
از انواع او را بتخصیص مذکور ساخت و در انوار آورده که تقدیم عبادت

199 برا استعانت جهت موافقت روشن است و هم قاضی فرموده که چون
متکلم عبادت را بنفس خود نسبت داد در ذات وی نشاهٔ عجبی ظهور میکند
و نوع عظمتی و رعونتی بر وقوع چنین صورتی از وی سر بر میزند پس تعقیب
کردند این قول را باستعانت تا دانند که عبادت نیز از وست و تمام نمی
شود مگر بمعونت و توفیق او و بدین اندیشه از کدورت رعونت و خود
بینی خلاص یافته بصفای نیازمندی و مسکنت مستعد گردد صاحب
لباب چنین میگوید که ترا عبادت میکنیم و ما را یاری داده بر اداء آن اکنون
استعانت میکنیم بر عبادتی دیگر که بدان اشتغال خواهیم نمود و در کشف الحقائق
آورده که بنده در عبادت شروع میکند و نمیداند که اتمام آن او را میسر
شود یا نه پس بعد از شروع استعانت مینماید بجهت اتمام آن که متحقق
نیست الا باعانت دیگر آنکه اگرچه بنده را قدرت شروع در عبادت
هست اما بر احضار قلب که کمال عبادت بر آن موقوفست جز باعانت
الهی وجود نگیرد دیگر آنکه عبادت بر وجهی که باید و شاید جز برعایت
آداب آن ممکن نیست و بنده را مرعی داشتن وظایف آداب در حال
قیام بعبادت متعذر است و بواسطهٔ این تعذر محتاج باشد باستعانت
و حقیقت آنست که بنده در هیچ وقت از طلب اعانت مستغنی
نتواند بود خواه در دنیا و خواه در دین و خواه در آخرت انتم الفقراء الی الله
ای بندگان و درماندگان همه درویشان و محتاجانند بمن و من با وجود
کبریا و بی‌نیازی هم کارسازی دارم و هم بنده‌نوازی عزیزا تو بهیچ حال
غنی نیستی از اعانت ذی الجلال در دنیا یاری خواهی بر یافتن روزی
در عقبی اعانت جوئی بر حصول نجات و فیروزی در عفو معصیت
محتاجی بفیض رحمت در محو تیرگی دل احتیاج داری بلطف شامل

که بدین لا تصح بدون است فا در نیت و حضور قلب

دراز لا

در از لا در خطا نیازمندی بر افاضهٔ عطا بعد از ارتکاب جفا حاجت
داری باجتناب وفا هردم از توسنی و از حق کریمی از تو الا پیشی و از وبخشائش
نظم هر نفس جرمیم در هم میرسد • وز تو انعام دمادم میرسد •
هم درین عالم نکو میداریم • هم در آن عالم فرو نگذاریم • ای وفا از تو جفا
بر من مگیر • وای عطا از تو خطا بر من مگیر • وصل در جمع میان عبادت
و استعانت سخنان گفته‌اند امام برهان الدین نسفی فرموده که قرین کرد
عبادت را باستعانت تا جمع کرده باشد میان آنچه تقرب کنند بندگان
بدان چیز بحضرت عزت و میان آنچه میطلبند و محتاجند بدان از خیر
دنیا و آخرت و گفته‌اند عبادت از الجمله است که اوامر او تمام نشود الا بتیسیر
و قبول حاصل نشود مگر بفضل خالق نفوس و عقول و آن اعانت
پس بضرورت عبادت قرین استعانت باید تا شاید که در تم قبول یابد
دیگر آنکه عبادت امانتست و اداء امانت بی مدد اعانت تیسیر پذیر بود
و این نیز توان گفت که عبادت انتقالست از زندان غرور به بستان
سرور و آن از تنگنای تعلق خلق بفضای راحت توجه بحق و انتقال
از حالی بحالی که ضد آن باشد امری عظیم و کاری پر صعوبت که
وخلق الانسان ضعیفا وصف الحال اوست از کلفت مدتی عوایق
بگلشن مقدس حقایق بیکباره بی اعانت پروردگار منتقل شدن
در غایت عسرت صاحب احقاق گوید جمع کرد میان عبادت
و استعانت تا افتقار و افتخار را در یک سلک انتظام داده باشد چه ایاک
نعبد افتخار است از بنده بعبادت و ایاک نستعین افتقار است هم از او
در طلب مراد از حضرت در تیسیر او در دیگر ایاک نعبد تذللی است در
صورت و ایاک نستعین تعزز و تجمل در حقیقت و از اینجا معلوم باید

200

گرد کمر بندگی از و مقارن تعزز واستید و هر که ذلیل او باشد عزیز همه است
رباعی خود رای انکه خار و عاجز باشی • مقصود محالست که هرگز باشی •
چون عزت بندگان ازو در خواریست • گر خوار شوی در ره او عز باشی •
ای درویش عبادت و استعانت طلب هر دو را مجتمع کردانیده تا
تنبیه باشد بر انکه طلب که با دب مقرون باشد و خواهش با پرستش انباز
باید که دعای بی خضوع از اجابت دور است و طالب بی نیاز از خضوع
مرام و مراد محروم و مهجور در کشف الاسرار محتوی مذکور است که ایاک
نعبد تعلق برب دارد یعنی خدایا ترا عابدیم و فریده ما ترا عبادت میکنیم
این اقرار است بر انچه از ما صادر شود بعبد و ایاک نستعین متعلق بعبادت
یعنی در حوایج و مهمات از تو استعانت میخواهیم این اعتراف باضطرار
و احتیاج عبد است و در اعجاز البیان اورده که چون حضرت الهی بندگان را بیافرید
و ایشان را بیاراست از خلعت وجود و بقا کرامت فرمود ایشان در پرده
پندار و غرور خود را وجودی اثبات می کنند و برنگ و بوی تعین فریب
یافته لاف استقلال در عبودیت میزنند که ایاک نعبد و حال انکه
ایشان را در حقیقت وجودی ثابت نیست و استقلال از لوازم وجود است
پس با ایاک نستعین از ایشان سلب استقلال موهوم ایشان نمود تا
دانند که عبادت از وست و معبود هم اوست و ایشان بهر خدمت
دست افزاری بیش نیستند چنانچه در مثنوی فرموده مثنوی این من و ما
بهر آن در ساختی • تا تو با خود نرد خدمت باختی • نقد بود اینجا همه چیزی ولیک •
بندگی و خدایی یافت نیک • لاجرم در قالب ادم دمید • بندگی را در خداوندی بر
کشید • شور در بازار عالم او فکند • جمله افاق در هم او فکند • صد جهان •
بد پر خداوندی وزود • از جهان بندگی برخواست شور •

در کشف الاسرار بودی امده که این دو کلمه دو رکن از ارکان دین و دو قاعده
از قواعد صدق و یقین اراستن و دیگری پیراستن ای درویش مدار درستی
دین داران برین دو چیز است اراستن تحلیه نفس بود بعبادت و اخلاص
در عمل و پیراستن تزکیه او از شوایب زلل و معایب خلل مرد راه رو باید که
اول صورت و معنی را بطاعت بی نفاق و عبادت بی ریا بیاراید
پس ظاهر و باطن را پاک سازد از هر چه هوای نفس بدان مایل باشد تا بدین
دو صفت در صف مقربان راه یابد و در صفه اهل صفا بر پیشگاه شناسایی
در این ایت ایاک نعبد تحلیه است چه عبادت اشارتی میکند بهر چه
در شرع میباید و ایاک نستعین تخلیه چه ترک التفات بحول و قوت
خود ایمانی مینماید بدانچه در شریعت نمیشاید در طوالع اورده که ایاک
نعبد اشارت ببذل جهد و منت است و ایاک نستعین باستجلاب
طول و منت یعنی چون بنده رنج کشد در عبادت و طاقت و قوت خود را
در آن مبذول سازد و مستحق عنایت اعانت شد فضل ازلی بطول
لم یزلی او را بنوازد و از اینجا گویند که گنج سعادت بی رنج عبادت بدست
نیاید بیت نا برده رنج گنج میسر نمیشود • مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد •
و گفته اند این دو کلمه تلقین ریاضت و تعلیم افاضت در یکی میگوید
بقدر طاقت خود پرستش کن و در دیگری میفرماید که بمقدار
فضل من خواهش نمای در پرستش اظهار فقر است و در خواهش عرضه فقر
گوییا برین گونه اشارتی میرود که بنا نوسی مراد که بنده منی و بزاد و سو
فرهاد که در ماندهٔ منی تا بنده پیوسته میان غلبات خوف و جذبات
رجا متردد میباشد در بادیه خوف بنکرد و از خارستان خذلان محفوظ
و گلشن رجا را تماشا بستم و راه بجز با حین توفیق میشنود بیت در وقت نگوم

٢٠١ عاقلم و فرزانم • ز لفت نگرم بیخودم و دیوانم • و گویا پیر رومی قدس سره
اشارت بدین معنی فرموده بیت در طره‌هاش نگنجد ایاک نعبد است
در جلوه‌هاش نگنجد ایاک نستعین ای عزیز کلمه‌ی چند در باب این کلمتین
بر السنه محققان که خلاصه کاینات و خاتم کونین اند جویان یافته و انتظام بعضی
از آن در سلک بیان از مواهب واهب منان مامولست محمد حکیم
ترمذی فرموده که ترا می پرستیم پرستش ما را و اگر چه صافی نیست بعز
قبول موصول دار و از تو یاری میخواهیم در باره ما و اگر چه مستحق
اعانت نیستیم یاری فرو مگذار از شیخ ابوبکر وراق منقولست که ترا
میپرستیم برای آنکه خالق مایی و از تو اعانت میجوییم جهت آنکه همه
نا متناهی و قول شیخ مشیر است بآنکه مدار بندگی بر خلق و هدایت
توان بود و مسئله خلق و هدایت بغایت عریض است و آنچه در این باب
فرموده اند اکثر آن تلویح و تعریض و در سوره طه اشارتی بغوامض
آن وقوع خواهد یافت و من الله الاعانه در حقایق سلمی گوید که ترا می
پرستیم بارادت و از تو یاری میخواهیم بمعرفت بی شبهه ارادت متمم
معرفتست بیت ارادت نداری سعادت مجوی • بچوگان خدمت
توان برد گوی • و گفته اند ترا پرستش مینماییم و برای آنکه تو صانعی و خالق
و رازق و غنی بر کمال و از تو امید یاری و مددکاری داریم از آنکه ما
مصنوعیم و مخلوق و مرزوق و محتاج بهر حال و بعضی بر آنند که عبادت
تعلق بحال دارد و استعانت باستقبال یا عبادت بجهت امید
وارثیت و استعانت بباطن یا عبادت بتوفیق است و استعانت
بر تحقیق یا عبادت بامر است و فرمان و استعانت بباطن یا عبادت
بتوفیق است و استعانت بر تحقیق یا عبادت بامر است و فرمان

واستعانت

و استعانت بفضل و احسان یا عبادت دلیل شکر است و استعانت
علامت صبر ایاک نعبد نظر بر وفای عبودیت و ایاک نستعین
نسبت بصفاء ربوبیت ذو النون چنین فرموده که ایاک نعبد دعوی
و ایاک نستعین درخواست اسقاط آن دعوی و گفته اند ترا عبادت
می‌کنیم که مطلوب و مقصودی و از تو اعانت میطلبیم که طالب و قاصدیم
قاصد از مقصود و طالب از مطلوب چاره ندارد بلکه طلب کار را دائم
که شوق مطلوب او را در کار میدارد بیت تو چه جانی ما مثال دست و پا
قبض و بسط دست از جان شد روا • تو چه عقلی ما مثال این زبان • این
این زبان از عقل یابد این بیان • و بر تقدیر آنکه معنی نعبد توحید
باشد چنانچه بیان آن گذشت معنی کلمتین آن بود که ترا بیگانگی میدانیم
و بر ثبات در طریقه توحید از تو یاری میجوییم در عرایس آورده که عبادت
نتائج ربوبیت و معاملات و طلب مکافاتست و استعانت علامت
جستن مزید عنایت و امید عصمت از قطیعت ایاک نعبد صفت
عبدیت است و ایاک نستعین در وجه ربوبیت و حضرت شیخ بوعثمی
فرمودند که ایاک نعبد صفت سالکانست و ایاک نستعین سیرت
مجذوبان اهل سلوک را بعبادت توفیق بخشند و ارباب جذبه چون از
حول و قوت خود تبرا کرده اند ایشان را باعانت تربیت فرمایند در روح
الارواح آورده که ایاک نعبد تعلق بقوالب دارد و ایاک نستعین بقلوب
میفرماید که قوالب شما را سفر با ایاک نعبد است واقف باشید در مواقف
روزه و نماز ای قلوب شما را نظر با ایاک نستعین است ثبات ورزید
در مقام راز و نیاز و درد و گداز ایاک نعبد از گوی خدمت است و ایاک
نستعین از روی همت چون بنده مخلص گوید ایاک نعبد حق گوید
٢٠٢

هرچه او وری قبول کردم چون گوید ایاک نستعین فرماید که هرچه خواهی بدهم
ای درویش گفتن این دو کلمه آسانست اما متحقق شدن بمعانی آن کار مردانست
صدق این دو لفظ از بنده وقتی واقع باشد که غیر خدا را پرستش نکند و از غیر
وی چیزی نطلبد آورده اند که سفیان ثوری قومی را در نماز شام امامت
میکرد چون بدین آیت رسید که ایاک نعبد و ایاک نستعین نعره زد و بیهوش
بیفتاد چون با خود آمد صورت حال پرسیدند فرمود که چون این آیت
خواندم مرا بدرگاه باز داشتند و گفتند چرا دروغ میگویی ای سفیان بدر خانهٔ
این و آن میروی و خدمت میکنی ایاک نعبد کی راست بود و از این و آن
مدد میجویی ایاک نستعین چون واقع باشد حضرت خواجه قدس سره
در تفسیر فاتحه فرموده اند که در ایاک نعبد فعل با قول یکیست چون شائبهٔ
شرک جلی نیست اما در ایاک نستعین باید این و آن در دیدن فعل مخالف
قولست مهر و مهرت بر زبان میبینم اندر وقت ورد ع با مکو فوضت
امری باخوان کنی امیر ۰ و ایاک نعبد نیز شائبهٔ شرک جلی و خفی از کسی دا
بود که او را این مقام باشد که یحبّ الله بکلّ قلبه و الا در این دعوی دروغ گوی
بود و دروغ در شرع حرامست ای درویش در وقت نماز از دعوی دروغ گردد
ایاک نعبد شرم دار نماز گذارنده با خدای راز میگوید اهل راز کسی بود که بیرون
نماز فرمان خدا را خلاف نکند و پاسبان اقوال و افعال خود باشد از سر
غفلت بمسجد در آمدن و بطریق عادت در نماز ایستادن و بهزاران اندیشهٔ
باطل و خیال نا معتبر بودن بتکدهٔ هوای نفسانی و وسوسهای شیطانی را
قبله پرستش ساختن و ایاک نعبد بر زبان راندن و با خود طرح ملازمت
سلطان و امیر و حاکم و وزیر انداختن و ایاک نستعین خواندن و با این همه
خود را اهل نماز و محرم راز دانستن ع زهی تصور باطل زهی خیال محال ۰

بیت مرا غرض ز نماز آن بود که یکساعت ۰ غم فراق ترا با تو راز بگذارم ۰
دگرنه این چه نمازی بود که من بی تو ۰ نشسته روی بمحراب و دل ببازارم ۰
کسی که جامه پلیدی بر زند نمازی نیست ۰ نماز من که پذیر بود که در بغل دارم ۰
وصل شیخ ابو عبد الرحمن سلمی نقل میفرماید از ابن شاذان و او روایت
میکند از ابو جعفر فرغانی که از مشاهیر مشایخ بوده در بغداد و وی از عظماء
خلفای شیخ جنید بوده است که اقرار کند با ایاک نعبد و ایاک نستعین
بی شبهه از جبر و قهر بیزار شده باشد و در بیان این سخن آنکه شمهٔ از مذهب
جبری و قدری مذکور گردد حقیقت این سخن مفهوم خواهد شد در ملل
و نحل آورده که جبریه و قدریه در دو طرف افراطند متقابل بتقابل تضاد چون
مرجیه و وعیدیه اما جبریه قومی اند قایل بآنکه بنده را اصلا فعلی نیست
و حرکات او بمنزلهٔ حرکت مرتعش است و سکناتش بمثابهٔ سکون زمین که
بی قدرت و بی قصد و بی اختیار صادر میشود و ایشان باز دو فرقه اند
جبریهٔ خالص که مطلقا بنده را اثبات فعل کنند و نه اثبات قدرت
بر آن و جبریهٔ متوسط که اثبات قدرت کنند مر بنده را اما قدرتی غیر
مؤثر و مؤثر در قدرت و افعال بنده قدرت حق سبحانه را دانند و بر
و اهل حق میگویند این سخن باطلست زیرا که ما میان حرکت بطش و حرکت
ارتعاش امتیاز میکنیم و میبینیم که اول باختیار است و ثانی بی پس بنده را
در فعل اختیار یافتیم و اگر اصلا بنده را فعلی نباشد تکلیف او بغایت قبیح
بود و ترتب ثواب و عقاب بر آن محال باشد و اسناد فعل حقیقة بوی
نتوان کرد چنانچه گویند نماز می گذارند و زکوة میدهد و امثال آن چه بقول
ایشان نماز گذارنده و زکوة دهنده دیگری باشد نه او و حال آنکه در
قرآن اسناد عمل بدیشانست قال تعالی یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة

وجزاهم بر عمل ایشان متفرع جزاءً بما كانوا يعملون وقال تعالى اليوم تجزى ۲۰۳
كل نفسٍ بما كسبت ره بیسر و اگرچه نیز گویند ما بتحقیق دانسته‌ایم که الله تعالی
خالق افعال و ایجاد ان مستقل است وجودی خالقی نیست کما قال عز
وعلا هل من خالقٍ غير الله پس هر گاه که بنده را بتحقیق فاعل فعل و موجد
ان شناسیم لازم اید مقدوری واحد در تحت قدرتین مستقلتین داخل
باشد محققان در جواب میفرمایند که چنانچه ببرهان ثابت شده که حق
سبحانه خالق افعالست بضرورت دیده میشود که قدرت و ارادت
بنده را نیز در بعضی افعال مدخل هست چون حرکت بطش و در
بعضی نه چون حرکت ارتعاش پس جمع میان این دو صورت کرده میگوییم
که الله خالق است و بنده کاسب صرف کردن بنده قدرت و ارادت
خود را بفعل کسب است و ایجاد حق سبحانه ان فعل را در عقب توجه
بنده خلق و اگرچه مقدور واحد تحت القدرتین داخل است اما
بجهتین مختلفتین دخل یافته هر فعل مقدور حق است بحسب خلق و مقدور
بنده از حیثیت کسب و اضافه امری بدو کس از دو جهت مختلف مقتضی
شرکت نیست چنانچه در محلش بیان کرده اند واضع این مذهب جهم بن
صفوان بوده و او را در اخر زمان بنی امیه بقتل اوردند اما قدریه گروهی
باشند که مؤثر در افعال بنده قدرت و ارادت او را دانند و او را علی
موجد و خالق فعل خود شناسند و گویند اگر بنده در فعل خود مختار نباشد
پس افعال او جاری مجری حرکات جمادات مکلف نیستند باید که
بنده را نیز تکلیف نبود و حکمهای قرانی که بنده را بعمل فرموده اند
چون اقيموا الصلوة واتوا الزكوة و امثال ان همه عبث باشد و در جواب
ایشان گفته اند که اگر بنده را خالق افعال او دانند چند فساد لازم میاید

بلکه

بلکه انکه ما حق سبحانه را خالق همه اشیا میدانیم از اعیان و افعال و شما او را
خالق اعیان و اشخاص میدانید و بخالقیت افعال اقرار نمینمایید پس بقول
شما حضرت حق تعالی خالق بعضی اشیا باشد دون بعضی و فرموده الله
خالق كل شيءٍ دروغ بود تعالى الله عن ذلك علوًا كبيرًا دیگر انکه افعال
از اعیان بیشتر است پس افریدهای بندگان از افریدهای خدای بیشتر
باشد و برین تقدیر مخلوق بصفت خالقیت اولی بود از خالق زیرا که
چون فعل یکی از دو فاعل زیادت باشد هر اینه بمدح فاعلیت از دیگری
سزاوارتر بود و دیگر لازم اید که قدرت افریدگان از قدرت افریننده
کاملتر بود و چگونه توان گفت که قدرتی که عرض باشد و لا یبقی زمانین
صفت او اتم است از قدرتی که ذاتیست و لا یزول و لا یفنی صفت او
بیت از بنده عاجز شود دعوی قدرت — القدرة لله تبارك و تعالی
و اول کسی که مذهب قدریه اشکارا کرد عمرو بن عبید بود و او بزهد
و ورع شهرتی تمام داشت در شرح تعرف اورده که روزی دزدی در وثاق
بنزد وی امد و گفت ای شیخ دراز گوش مرا دزد دیده اند دعا کن تا خداوند
تعالی او را بمن باز رساند شیخ دست بدعا بر داشت و گفت یا رب خر این
مسکین را دزد دیده اند و دزدی ایشان نخواست و ارادت تو نبوده بدل
بدل دزدان در افکن تا بدو باز دهند و سنائی فریاد بر کشید و گفت
شیخا مرا این دعا نمیباید زیرا که چون نخواست که بد زدند دزدیدند
هر چند که خواهد که باز دهند باز نخواهند داد عمرو ملزم شد و هیچ
نتوانست گفت ای عزیز قدریه حق را از عمل معزول میکنند و خود را
باعمال مستقل میدانند علما بر حدیث القدرية مجوس هذه الامة
اتفاق دارند از نیجه هر طایفه این نام را بدیگری حواله مینمایند معتزله

۲۰۴

اشاعره را قدریه میخوانند وایشان این مذهب را بمعتزله نسبت میدهند
اشعری میگوید قدری آنکس که خود را در فعل شریک حق میداند وبدین
جهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله قدریه را باسم کفر مطلق خوانده‌اند
که اورا تاویل هست باسم کفر مطلق نخوانند که اورا تاویل هست باسم کفر خاص
مسمی گردانید که آن مجوسیت است و کفر اورا هیچ تاویل نیست و نسبت
مجوسیت بدین جماعت جهت آنست که مجوس بدو فاعل قایلند یکی
خالق خیر و یکی خالق شر و ایشان نیز حق را در خالقیت شریک پیدا میکنند
شریک شریک بلکه شرکاء لا تعد ولا تحصی و معتزلی میگوید که قدری
آنست که همه افعال را حوالهٔ تقدیر مینماید و کفر و فسق را باراده
و مشیت حق میداند و بنده را در کار مسلوب الاختیار میشناسد
و با این همه تکلیف بر او روا میدارد آورده اند که روزی قدری با اصمعی
مناظره میکرد گفت قدری شمایید نه ما از بهر آنکه ما میگوییم تقدیر
نیست و شما میگویید هست پس مثبت چیزی را نام بدان باید نهاد
نه نافی را اصمعی جواب داد که نه چنین است ما میگوییم که تقدیر از خداست
نه از ما و شما میگویید از ماست نه از خدا این سخن نام کسی باشد که خود را
بدان وصف کند نه غیر را و طریق مباحثهٔ این دو فرقه دور و دراز است
و ابواب دلایل و براهین از هر دو جانب باز بسا لهاست که در دین
مسئله خوض مینمایند و در مجادله و مناقشه می بندند و میگشایند و میان ایشان
تا غایت فیصل کلی نیافته ع این بحث و جدال در میانست هنوز
و حقیقت آنست که قدریه در طرف افراط مانده حق را در عمل هیچ
دخل نمیدهند و تفویض همه مهمات از خیر و شر بفاعلان میکنند و میگویند
انبیا را حکم بر ظاهر است لاجرم فاعل هر فعلی را در اورا حد مقرر فرموده اند

بدان فعل

بدان فعل ماخوذ است چون زنا و سرقه و مانندان وانرا سبب نمیتوان ساخت
که من فاعل این فعل نیستم وبدین سخنان از خالقیت و ارادت و تصرف
حق در مخلوقات غافل مانده اند و جبریه در جانب تفریط افتاده بنده را
هیچ نوع عملی وقدرتی ثابت نمیکنند و بدین اعتقاد از کسب بنده
و ترتب ثواب و عقاب بران را اهمال شده و راه راست میان این دو
طریقست چنانچه از امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلم نقل کرده لا جبر
ولا تفویض ولکن امر بین امرین و مذهب اهل سنت و جماعت اینست
چه هر فعلی را واقع میدانند میان کسب و خلق اثبات خلق میکنند تا قدری
نباشند و کسب ثابت میسازند تا جبری نبود بزرگان گفته اند سخن جبریه
بکلام اهل توحید اشبه است و فی الواقع چون قدریه را مناسبت
با مجوس که حقیقت کلام ایشان شرک و تنویه است ثابت باشد مبنی سخن
جبریه که در مقابل اند بر توحید خواهد بود و صاحب گلشن راز بدین
جهة میگوید بیت هر آنکس را که مذهب غیر جبر است • نبی فرموده کو
مانند گبر است • غایتش اینکه جبریه در وحل تقلید مانده از سر جبر
بیخبرند و بقول موحدان جبر چهار قسم است جبر جزوی و جبر نفسی و جبر
تخلق و جبر تحقق که آنرا کلی گویند اما جبر جزوی آنست که شرح داده شود
و جبریه مقید این مرتبه اند و غافل از آن که نفس را اختیاری هست که امر
و نهی و وعد و وعید بران متفرع است قوله تعالی ان النفس لاماره
و امر بی اختیار نباشد و اگرچه حقیقة ایشان مجبورند اما از مجبوریت
خود آگاهی ندارند و حضرت مولوی در بیان جبر جزوی و اختیاری
میفرماید مثنوی در خرد جبر از قدر رسواتر است • زانکه جبری حس خود را منکر است •
اختیاری هست ما را بی گمان • حس را منکر نتانی شد عیان • این که فردا این کنم یا آن کنم •

این دلیل اختیار است ای صنم • جمله قرآن امر و نهی است و وعید • امر
کردن سنگ مرمرا کرد بد • در همان کاری که بیلنست بدان • قدرت خود را
همی بینی عیان • واندر آن کاری که میلت نی و خواست • خویش را جبری
کنی کین از خداست • ترک کن این جبر را کر تا بدانی سرّ سرّ جبر چیست •
سرّ جبر آنست که موجد هر فعل یزدانست و سرّ سرّ جبر آنکه هر فاعل ادای
بیش نیست و جمله افعال منتهی بیک فاعل حقیقی است ع وکل الذی شاهدته
فعل واحد • واین مرتبه توحید افعال باشد و جبری که درین درجه روی
نماید جبر نفس است و جبر مخلوق در مقام توحید صفاتست و متوسطان
درین مرتبه مجبوریت خود را مشاهده مینمایند و جبر محقق در مرتبه بقا
بعد الفنا اخص خواص را دست میدهد و درین مرتبه جبر و جابر
و مجبور یکی باشد و باز اینجا اختیاری بصورت پدید اید چنانچه در اول
بود اما در معنی چنان که جبر آنکه در بدایت گفت و شنید و آمد و رفت
منسوب بغیر بود اما در نهایت گوینده و شنونده و آینده و رونده دیگر آ
وعارف رومی هم ازین مقام خبر میدهد بیت لفظ جبرم عشق را بی صبر کرد •
آنکه عاشق نیست ذم جبر کرد • جبر آن اماره خود کامه نیست • ور نبود این
جبر جبر عامه نیست • این معیت با حق است و جبر نیست • این تجلی مهر است و
ابر نیست • بعد از وقوف بر دقایق بر احقاق آورده که تعبید دلالت
میکند بر آنکه بنده را فعلی هست و جبری بنده را فعل مسلم نمیدارد
و نستعین دلیل است بر آنکه بنده مستغنی نیست از خدای تعالی در
افعال و قدری بنده را مستغنی میداند در کشف الاسرار آورده
که ایاک نستعین استدلالست میتوان کرد که بنده بی توفیق و تقدیر
و توفیق الله بر هیچ فعل قادر نیست که اگر بنده در فعل خود مستقل

بودی هیچ حاجت باستعانت نداشتی پس معلوم میشود که هر کس هر چه خواهد
که کند وقوع آن بی ارادت و مشیت حق ممکن نیست و شارح تعرف
فرموده که هر چه بنده میکند بقضا و تقدیر حق سبحانه و ارادت و
مشیت اوست چه صفت بندگی اقتضای آن میکند که بمراد خویش
قایم نباشد و هر چه کند بخواست خداوند خود کند و الا بنده نباشد
زیرا که اصل استحقاق قهر و غلبه است و مغلوب و مقهور را چه اختیار
خواهد بود اگر خداوند بنده را تا زمان موت بر بندگی بدارد او را منازعت
نرسد و اگر آزادش کند ابا و منع او سود ندارد و اگر بنده دیگر را زیادت
از و تربیت فرماید مجال خصومتش نباشد اگر خواجه نیت اقامت کند
بنده مقیم شود و اگر عزم سفر کند بنده مسافر گردد این سخنان نسبت
با بنده مخلوقات است که ایشان را هیچ اختیاری نیست با وجود ضعف
ملک مالک ایشان که باسباب بسیار زایل میتواند شد پس بنده خالق را
عزّ و علا با قوت ملک او که بهیچ سبب زوال نپذیرد اختیار چون تواند
بود بیت نشان بندگی آنست کز هستی شوی یکتا • زمام اختیار خود بدست
دوست بسپاری • تو پنداری که دارا اختیار خود ولی آندم • بدانی
خویش را کین پرده پندار برداری • اصل خامس در ذکر بعضی از آنچه
پنجم بر آن اشتمال دارد اهدنا الصراط المستقیم چون تعقیب بدعا بعد از
اتمام عبادت وظیفه شریعتست و طلب مراد بعد از تقدیم وسیله طریقه
ارباب عرف و عادت لاجرم حضرت خداوند عز شانه بندهٔ پرستنده
خواهنده را تلقین میفرماید که پس از تاسیس ضابطه عبادت و تمهید قاعده
استعانت بدانند که هیچ عون و عنایتی ورای آن نیست که بر صراط

مستقیم و منهاج قویم ظفر یافتند از اهل هدایت و اهتدا شوید تا بمنزل
و موطن مراد توانید رسید که بی حمایت بدرقهٔ هدایت از بادیهٔ ارزو
و راه لبیر منزل مطلوب و مرام نتوان یافت بی راهبری چنین بجائی
نرسند • پس طلب اهتدا کنید از معبود و مستعان براهی راست که موصل
باشد بمطالب دنیا و مقاصد عقبی و کرامت دارین و سعادت منزلین
بزودی و آسانی بی تردد و هراسانی ای درویش طلب هدایت صراط
مستقیم دعاییست مصدر بثنای حضرت ربوبیت جل ذکره و باخلاص
عبودیت و تصدیر دعا بثنا و عبودیت غایت حرمت و ادبست و دعا
بطریق ادب و حرمت موجب قبول و اجابت پس چون بنده شرط
عبودیت بجای آورد و زبان ثنا را باستعانت بگشاید و گوید خدایا
از تو یاری میخواهم هرآینه منادی لطف رب الارباب در عالم معنی این
خطاب مستطاب بدو رساند که چه میخواهی و چگونه میخواهی بنده
بعرصهٔ مطلوبات و مرادات فرو نگرد ببیند که بسیار است و بیشمار و همه
انها او را بکار در بحر حیرت مستغرق شده نداند که کدام طلبد بار
ملهم غیب او را برین وجه تلقین دهد که بگو من میخواهم که مرا راه راست
نمائی و دولت ثبات بران ارزانی فرمائی قدمهای ما را بر راه راست
قرار دهی و دلهای ما بر پیشگاه ان راه باری دهی انچه نمونهٔ بران نگاه
داری و انچه ندیده ایم بما بنمائی و عنایت فرو نگذاری بیت توفیق ترا
کهنه ده نماید • این کار بعقل کی گشاید • ای عقل مرا کفایت از تو •
جستن ز من و هدایت از تو • راهی عجب است و من در این راه •
که بوسه نخست و گاه بر چاه • هم تو بعنایت الهی • انجا قدمم رسان که خواهی •
صاحب روح الارواح گوید اهدنا تلقین حقیقت و اگر هدایت

نخواستی

نخواستی دادی این کلمه نفرستادی و بندگان خود را تعلیم ندادی زبان
لطف ربانی میگوید عبادی دولت هدایت بشما ارزانی داشتم
و لوای اعتلاء و اولئک هم المهتدون در ساحت احوال شما برافراشتم
گل محبت بمدد زلال افضال من در ریاض قلوب شما شکفته است
نسیم طهارت از مهب نوال بی زوال من بر حدایق صدور شما
وزیده خورشید سعادت از افق ارادت برای روشنائی اشباح
شما تابان کردم راه رد از طریق مشکل برهنمائی هادی بادی خود
بر شما سهل و آسان گردانیدم شما را در ازل پیش از تکاپوی عمل
بنواختم و بی شما بفیض لم یزل کار شما را بساختم و ما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله جوهری که بشفاعت گوهر کان رسالت و جوهری دکان
جلالت صلوات الله و سلامه علیه بخویشتن نزدیک وی ندادم بی
شفاعت کس بشما دادم نقدی که نوح نجی برای پسر و ابراهیم خلیل
از برای پدر میطلبید بی درخواست شفیعی بشما فرستادم اینجا گوید
والله لولا الله ما اهتدینا بیت بخدا اگر کسی تواند شد • از خدای خدای ع
برخوردار • مدد لطف دوست میباید • تا بپایان رسد ره دشوار •
ورنه سعی که اهل عجز کنند • بجنان سعی کی گشاید کار • منادی فرموده
که اهدنا دعاست اگر اجابت نخواستی بدعا نفرمودی و انکه در حدیث
قدسی مذکور شد که هؤلاء لعبدی و لعبدی ما سال مؤید اجابتست
از پیر طریقت قدس سره نقل کرده اند که اگر نخواستی داد ندادی خواست
و حضرت مولوی در این معنی فرموده بیت این دعا هم بخشش و تعلیم تست
ورنه در گلخن گلستان از چه رست • ای دعا از تو اجابت هم ز تو •
ایمنی از تو مهابت هم ز تو • وصل اهدنا امر است بمعنی دعا و صیغه

امر و دعا و التماس در صورت یکیست چه در هر یک از ینها معنی طلب هست
اما تفاوت در رتبه است دعا خطاب باشد از ادنی با علی چون اهدنا
که خطابست از عباد بمعبود و امر عکس این بود چون اقیموا الصلوة که خطابست
از معبود بعباد و التماس خطاب باشد از مساوی بمساوی و توقع و درخواست
گویند مثلا کسی که در مرتبه با کسی برابر باشد گوید این خط بنویس یا این مکتوب
بر خوان و در تحقیق حامی او دده که در حد امر لفظیست داعی
بتحصیل فعل بطریق علو و بعضی علو را اعتبار کرده اند از صدور آن لفظ از
مثل لا فقط با دون او که آن را التماس و دعا گویند نه امر و لازم میاید بر اطراد شر
آنکه صیغه امر اگر از اعلی صادر شود با ادنی بر سبیل تضرع و شفاعت آن را امر
نگویند و بر انعکاسش آنکه اگر از ادنی صادر شود با اعلی بر طریق استعلا
آن را امر خوانند و از ینست که صاحب این امر را بر بی ادبی و حماقت نسبت
دهند و در شرح خطیبی که بر منهاج الاصول نوشته مذکور است که
که معتزله اعتبار علو نکرده اند و گفته که رتبه امر باید که اعلی باشد از رتبه
مامور چه در عرف لغات مستقبح است که بنده گوید خواجه خود را
این کار فرمودم بلکه میگوید از و استدعا نمودم و اینمعنی جمهور دانسته رتبه
اوست از و نیز سید او و شیخ ابو الحسن و متابعان او با استعلا قایم اند و امام
البشر در معالم العلوم آورده که ما استعلا شرط میکنیم نه علو پس باید
که امر عند نفسه بلند مرتبه تر باشد از مامور خواه فی الواقع باشد و خواه نه
چه اگر مالک بنده خود را از روی خشوع و تذلل کاری فرماید نمیگوید
امر کرد میگویند درخواست نمود و این هر دو قول بدین سخن که فرعون
قوم خود را میگوید فماذا تامرون منتقض میشود چه قوم فرعون از روی
عالی رتبت تر نبودند نه بحسب واقع و نه از روی اعتقاد مگر آنکه وا نا ید

کته

کنند و الله اعلم و بو هر تقدیر امر در لغت عرب بر بیست و چهار وجه آمده
اول بطریق ایجاب چنانچه اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة دوم امر بر سبیل
ندب فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا سوم امر ارشاد بطریق اوثق فاستشهدوا
چهارم امر باباحت فاذا حللتم فاصطادوا پنجم امر تهدید اعملوا ما شئتم
ششم امر انذار تمتعوا فان مصیرکم الی النار و این قریب بتهدید است
هفتم امر امتنان کلوا مما رزقکم الله هشتم امر اکرام ادخلوها بسلام نهم امر
تسخیر کونوا قردة دهم امر تعجیز فاتوا بسورة یازدهم امر اهانت ذق انک انت
العزیز الکریم دوازدهم امر تسویه اصبروا او لا تصبروا سیزدهم امر تعجب اسمع بهم
ای ما اسمعهم چهاردهم امر اخبار فلیضحکوا قلیلا پانزدهم امر احتقار القوا
ما انتم ملقون شانزدهم امر تکوین و ایجاد کن فیکون هفدهم امر در صیغه خبر و
الوالدات یرضعن هجدهم عکس صورت سابق یعنی خبر بصورت امر
فاصنع ما شئت نوزدهم امر تمنی الا ایها اللیل الطویل الا انجلی بیستم
امر تادیب قال علیه الصلوة و السلام کل مما یلیک و این بر ندب نزدیکست
بیست و دویم امر ترفق چنانچه گویند خفض علیک بیست و سوم امر
بطریق التماس چنانچه کسی یار خود را گوید افعل فی سفرهی بیست و چهارم
بر سبیل دعا چون اهدنا الصراط دعا طلبست مطلوب همه را عباد
قرب حضرت اوست و رجوع همه را در میان در اجابت دعا فیض رحمت
او ای درویش امتثال امر مثال ادعونی که نشان سعادتش بطغرای غرای
استجب لکم موشح است عاجزان تنگنای ترتب دلجوات ان بخشیده
که در فضای دعا ساحت نمایند بیت گفت ادعونی دعا کن با نیاز
تا نیازت در پذیرد کارساز • نیک بنگر اندرین ای محتجب • که دعا را بت
خود دعا مستجب • بعضی دیگر از روندگان راه بر سلوک تفویض خلیل الله

کرعلمی مجالی حسبی من سؤالی زبان قال از خواهش دو بسته اند و نظر بصیرت
بعطاء حق هر کسی را فراخور حال او بگشایند در نفحات آورده که یکی از پیران
گوید اگر چه آنست که وی فرموده که مرا بخوانید و از من خواهید ادعونی استجب لکم
من هرگز دعا نکردمی اما چون فرموده که بخوانید من میخواهم پیر طریقت
فرموده که دعا صوفیان را مرتبه هست که ایشان حکم سابق را می نگرند که هم
بوده بنها بر بوده این نه آنست که دعا نباید کرد بلکه چیزی نباید خواست
و بزبان فرمان برداری را کلمه از دعوات باید گفت و این ره با آن سده
با چنین کن و چنان مکن بر طرف باید نهاد **بیت** من که بوم کو دل شوریده را
کن مکن خویش بوم بر خدای • بنده که باشد قدری خاک پست • کو شود آگاه
ز راز الست • علم تو کو نقش طراز منست • حالت من پرده نقش روشنست •
مصلحت آموخت نشاید ترا • راه بر انکو نه که باید ترا • **وصل** اهدنا را با
هدایت کوفته اند یا از هدی در اکثر تفاسیر فرق نکرده اند میان
این دو مصدر و هر دو را بیک معنی آورده و خلاف انکه هدی غیر هدایت است
در ترجمه کبیر حافظ الدین کبیر که مسماست بمخلص آورده که الهدی راه نمودن
و راه یافتن والهدایه راه نمودن در هر چیز پس هدی هم متعدی می آید
وهم لازم میباشد و مخصوص بدین است و هدایت متعدی است و بس و دوم آنکه
او عام است دلالت هدی مقید باشد و دلالت هدایت مطلق صاحب
کشاف فرموده که هدی مصدر است چون سری و آن دلالتی بود رساننده
بمقصود که قرب حضرت حق است بدلیل و نوع ضلالت که موجب
بعد است از رحمت الهی در مقابله او و قال تعالی اولئک الذین اشتروا
الضلالة بالهدی و دیگر انکه مهدی در معرض مدح واقع میشود چون
والمهتدی نیز مطاوع هدی باشد وقتی که تعدیه کنند یقال هدیته فاهتدی — مهتدی،

ومطاوع

ومطاوع بخلاف معنی اصل نباید پس دلالت هدی بودن باشد و بر
و معنی اهدنا این بود که را اصل گردان ما را بمطلوب ما که آن قرب حضرت
تست بر الهی ما است و معتزله این معنی را پسندیده نداشتند برای انکه باصول
ایشان وصول بقرب الهی بعد از انزال کتب و ارسال رسل از بنده است
نه از حق پس اهدنا را از هدایت دارند که بمعنی مطلق دلالت و ارشاد آمد
و مراد بطلب هدایت باثبات باشد بران یا زیاده شدن آن یا توفیق عمل
بدان نه طلب ایصال بمقصد و اتصال بمقصود که آن از عبد بود نه
از معبود و اکثر مفسران نیز از هدایت داشته اند و گفته که هدایت دلالت
بلطف و مهربانی را در خیر استعمال کنند و اگر کسی گوید فاهدوهم الی صراط
الجحیم دلالت بر این ندارد که هدایت در خیر مستعمل باشد گوییم این بسبیل
تهکم و استهزاست یا انکه هدایت بمعنی پیش بودن است پس فاهدوهم
بمعنی قدموهم باشد و عرب هر چیز را که پیش بود از هادی گویند و لهذا عصا را
جهت انکه در پیش رونده میرود هادی نام نهاده اند و هدایت متعدی
بلام اید چنانچه یهدی للتی هی اقوم و بالی نیز باشد چنانچه وانک لتهدی
الی صراط و متعدی بنفس نیز بود چنانچه اینجا و علماء معانی بر انند که اینجا
حرف تعدیه بسمت حذف یافته برای تخفیف و حذف غیر مخل در حسن
کلام می افزاید کقوله تعالی واختار موسی قومه و طریق لغت اقتضا من قومه
میکند ای عزیز در هر حذفی و اضماری که در قرآنست صد هزاران
هزار معنی و حقیقت پنهانست غایتش آنکه مخلوق را بکنه سخن خالق راه نیست
والوده شوایب حدوث از اسرار کلام قدیم پاک آگاه نه زد ذره مضطرب
حال را که اعتبار تمکن بر مسند علو حشمت خورشید نمیشاید و اگر مگس شکسته
بال تمنای هوای وصول باشیان عنقای عالی نشان کند مناسب نمینماید

بیت ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست • عرض خود میبری و زحمت ما
میداری • هدایت در قرآن بده معنی آمده اول توفیق قال تعالی
بل الله یمن علیکم ان هدیکم ای وفقکم دوم دعوت قال تعالی یهدون
بامرنا ای یدعون و لکل قوم هاد ای داع سیوم بیان قال تعالی و اما ثمود
فهدیناهم ای بینا لهم چهارم ارشاد و دلالت عسی ربی ان یهدینی
ای یرشدنی پنجم غلبه بحجت چنانچه حق تعالی در قصه محاجه ابراهیم علیه السلام با نمرود
پیغمبر ما بود والله لا یهدی القوم الظالمین ای لا یغلبهم بالحجة ششم اصلاح
قال تعالی والله لا یهدی کید الخائنین ای لا یصلح هفتم الهام قال
تعالی قدر فهدی ای الهم هشتم تقدیم قال تعالی فاهدوهم الی صراط
الجحیم نهم خلق فعل اهتدی در بنده قال تعالی یهدی من یشاء دهم ثبات
بر اهتدی قال تعالی اهدنا الصراط المستقیم در عین المعانی آورده که
هر معنی که در هدایت گفته‌اند اصل آن میل است چه نهادی در لغت
شیء متمادی را گویند و هدیه را نیز ازینجا گرفته‌اند که میل دهد دلها را
بمحبت و فی الخبر تهادوا تحابوا پس هدایت میل دادن باشد براه راست
پس هدایت میل دادن باشد براه راست در بصائر فرموده که هدایت
راه نمودنست و توفیق دادن و پیدا کردن و بیاموختن و آسان ساختن
و نشان دادن و چون بر توفیق حمل افتد بیشتر معانی را متضمن باشد
قاضی آورده که هدایت الله تعالی متنوع است و انواع هدایت در حیز
عدد نگنجد اما منحصر است در چهار جنس مترتب بر یکدیگر اول افاضه
قوتهائی که بنده بدان متمکن شود از اهتدا در مصالح خود و آن قوت
عاقله است و حواس باطنه و مشاعر ظاهره و غیر آن از آنچه در باب
بکار آید و این معنوی از نحو آیت خلق فسوی والذی قدر فهدی

مفهوم

مفهوم میگردد هدایت دوم بعد از اعطای قوتها نصب دلایل فارقه
میان حق و باطل و صلاح و فساد چنانچه فرموده و هدیناه النجدین یعنی
طریق الخیر و الشر و از ان خبر میدهد سوم هدایت بارسال رسل
و انزال کتب هدایت پیغمبران بدعوت و جعلناهم ائمة یهدون
و هدایت کتب بر بیان احکام و اشتمال بر حجت ان هذا القرآن یهدی
هدایت چهارم آنست که اسرار خود بر دلهای ایشان کشف کند و حقایق اشیا
علی ما هی علیه بدیشان بنماید و این قسم خاص است بانبیا و اولیا ذکر انبیا انجاست
که هدیهم الله فبهدیهم اقتده و شرح اولیا انجا که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا فناری رحمه الله در تفسیر فاتحه فرموده که مراتب هدایت سه است
اسلام و ایمان و احسان و هر یک را ظاهری و باطنی است ظاهر انقیاد بدنی است
احکام شرع را و باطنش انقیاد قلبی یعنی منقاد شدن احکام را بر وجهی که در
قبول آن هیچ خلجان و دغدغه در خاطر خطور نکند ثم لا یجدوا فی انفسهم
حرجا مما قضیت ظاهر ایمان گرویدنست بمؤمن به بهر وجهی که در حدیث
وارد شده و باطنش تصدیق قلبی خاص بهر چه رسول خدا صلوات الله
و سلامه علیه و آله بدان مبعوث گشته و ثبات بر عمل بدان تا زمانی که
مطلع شود بر حقیقت ایمان ظاهر احسان درجه کانک تراه است
و باطنش رتبه کنت سمعه و بصره و این مرتبه بس عالیست ع بسوح تا
نباید مگو بدان برسی • و از عبارت فکوک قدس سره مظهرها چنان
مفهوم میشود که هر یک ازین مراتب ثلث سه درجه دارند درجات
اسلام توحید است و تسلیم ظاهری و انقیاد باطنی و درجات ایمان
توحید اجمالی قلبی است پس برهان عقلی پس عیانی شهودی و از درجات
احسان اول بجای آوردن کاریست که شاید بر وجهی که باید دیگر مراقبه

کأنک تراه پس مشاهده صرف بحذف کاف کأنک تا حجاب ساقط و نقاب ٢١٠
مرتفع کردد و در این مقام شهود جمال را مانع و مظاهر نور را بزوال را حاجبی
واقعی نباشد بیت همه جمال تو بینم چو دیده باز کنم • همه شراب تو نوشم چو لب
فراز کنم • شریف جلبی در رساله نور الحقیقه آورده که هدایت نوریست
لامع که حقسبحانه در دل هر که خواهد بیفروزد روشن کرداند جعلناه
نوراً نهدی به من نشاء و در بحر الحقایق فرموده که هدایت سه نوع است
هدایت عام و آن راه یافتن ایشانست بجذب منافع و دفع مضار قال تعالی
اعطی کل شیء خلقه ثم هدی دیکر هدایت خاص و آن راه بردن
مؤمنانست بدرجات جنان و منازل رضوان قال تعالی یهدیهم ربهم
بایمانهم دیکر هدایت اخص و آن سه کونه باشد هدایت از حق چنانچه
قل ان الهدی هدی الله و هدایت تا حق چنانچه و یهدی الیه من ینیب
و هدایت بحق چنانچه و وجدک ضالا فهدی و این قسم هدایت خاصه
حضرت ختم منقبتست صلوات الرحمن علیه و آله اجمعین و دو قسم دیکر
بنی راهست فهو هاد من الله الی الله بالله بیت ای تو بحق راه نمای همه •
راه تو منهاج وفای همه • از غم غیبت بسرور شهود • ره تو نمایی و تو
دانی نمود وصل اکثر مفسران در تفسیر اهدنا برین قول متفق اند راه نمای
ما را یا دعوه کن هدایت ما را ثابت دار بر راه راست و این سه وجه نسبت
باسه کروه از این امت که ظالم و مقتصد و سابق اند موافق می افتد اول که
بمعنی ارشاد و دلالتست باصحاب بدایت که اهل ظلم و ضلال اند مناسب
راست وانک لتهدی الی صراط مستقیم ثانی که بمعنی مزید رشد و رشاد
حال اهل وسط را ملایم می افتد والذین اهتدوا زادهم هدی
ثالث که بمعنی ثبات و رسوخ است نسبت بحال سابقان بیشتر دارد

کرا و باب

کرا و باب نهایت بیند پس اکر عامی کوید اهدنا مقصودش طلب هدایت
و اکر بر زبان عالم کذرد مرادش زیادتی هدایت و دلالت باشد بحصول
مراتب مرتبه بهتران و اکر عارف فرماید مطلبش انکه خدایا ثابت دار ما را
بر طریق سیر فی الله تا ظلمات احوال ما بکلی محو کردد و غواشی ابدان
و علایق کوان بکلی مرتفع شود و ما هم راه باتمام بنوز تو بیت ان راه بمن نما
نهانی • کاندر نبود رسم دکر بود انی • بی تو بتو کی توان رسیدن • هم از تو تو را توان
بدیدن • و بباید دانست که ورای این سه معنی که مذکور شد اهدنا را
معانی دیکر هست و چون این سه وجه اشهر وجوه است اول سخنانی
که بنسبت اینها در تفاسیر معتبره ورود یافته مذکور کردید و بعد از ان سه
بیان معانی باقیه صفحات کلام را زیبی تمام داده اید والتوفیق من الله الاحد
وجه اول ارشاد نا راهنمای و دلالت کن ما را اکر کویند این سوره را صحیح
بنماز هست چنانکه مذکور شده پس نماز کذارنده را از خواندن او چاره
نباشد و مصلی مؤمن است و هر که مؤمن بود مهتدی باشد یعنی راه
راست یافته اولئک لهم الامن وهم مهتدون و هر که راه راست یافته
باشد باز او را طلب راه راست کردن تحصیل حاصل است انواع
محالات شمرده اند در تفسیر موجز جواب کفته که بندکان را پیش از انکه
دعا کنند دولت هدایت عطا کرده بود و شرف اهتدا ارزانی داشته
اما بدعا امر کرد تا ثواب دعا کنندکان یابند و امتثال فرمان ادعونی
کرده باشد چنانچه بصلوات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و بنده میکوید
خدایا تو صلوات فرست بر پیغمبر خود و خداوند تعالی برو صلوات
فرستاده چنانچه کفت ان الله وملائکته یصلون علی النبی پس بحکم آیت
مر انحضرت را صلوات ثابتست و فایده امر همین که بنده ثواب

٢١١

صلوات دهندگان باید در تفسیر کبیر آورده که مؤمن مهتدی بهدایت
عام اینجا طلب هدایت خاص میکند بصراط مستقیم و آن راهیست
که انسان را از ماسوی الله معرض باید بود و بکلیت خود بحق سبحانه
اقبال نمود و دل و جان و سر خود را بحق مشغول باید کرد و همه اجزا خود را
از غیر ذکر و فکر حق پرداخت چنانچه گفته اند بیت خود و ضمیر و هوش و
دل و جان و جسم من شد • ز همه خیال خالی بجز از خیال دوست • پس این
دعا طلب هدایت باشد براهی معین علم الهدی فرموده که بنده بهیچ
وجه از ضد هدی ایمن نتواند بود چه شیطان داعی بضلالت دشمنی
بغایت مکار است و پوشیده در کمین گاه فریب نشسته تا سالک را در دام
غوایت افکند و بازار کردار و گفتار او را بدست ریا و غرض و عجب و امثال
بر هم زند پس در هر زمانی بطلب هدایت محتاج است چنانچه در ابتدا
بوده تا بهدایت ضد آن را دانند و از میل بدان ایمن مانند و بدین نحو
نزدیکست آنکه گفته اند طرق ضلالت بسیار است و راهنمایان فریبنده
بیشمار گویا بنده بزبان حال میگوید الهی دوستانم براهی میخوانند و دشمنانم
چون نفس و شیطان براهی دیگر میکشند هر یک از اخلاق ذمیمه چون
کبر و غضب و شهوت و حسد و مانند آن راهی بمن مینمایند و طریقی
دیگر بر من میگشایند و من متحیر وارنده ام که کجا روم و بکدام راه میل کنم مصرع
مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت • پس مرا راهی نمای که از همه عناد
بکرام و بعزمی تمام و جدی لا کلام بسوی تو آیم بیت راهها بسیست
و هر نفسم • بدگر راه میکشد هوسم • از رهی بر مرا که در تو رسم • ای بسوی
در تو راه همه • در تیسیر میفرماید که ارشدنا طلب اعطاء رشد است
هر ساعت تا لحظه غافل از راه راست بجانبی دیگر میل نکند نیت
نباشد

خودرا

خود را از صوب صدق انحراف ندهد و افعال و اقوال را از راه راست
مطابقت حق بطریق مخالفت نکشند و گفته اند نجات دین و دنیا بهدایت
متعلق است و هدایت تعلق بقلب دارد و تقلب دل بمثابه ایست
که بیک چشم زدن از حالی بحالی رود و از فرط انقلاب و اضطراب بر یک
حال در یک آن ثابت نباشد پس اهتمام سالک الحاح نمودنست تا دل
بمدد ورود و فود هدایت که بر تعاقب و توالی رسد از شبیخون جنود
غوایت و ضلالت ایمن ماند و صاحب کشف الحقایق فرموده که چون
بنده راه یافته طلب هدایت میکند غرضش شکست نفس و نفی خودبینی
و خودپرستیست یعنی خود را از جمله آنها نمیشمارند که اعتماد بر اهتدا خود
نموده باشند در حصن حمایت لیس لک علیهم سلطان از مکاید شیطان
آسوده بلکه از جماعتی میداند که پیوسته از غوایت ابلیس و تلبیس او خایف
و مستشعرند و تکیه بر اعمال نیک و افعال صافی نا کرده بقدم توکل راه
نیاز میسپرند بیت تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست • راهرو
گر صد هنر دارد توکل بایدش • وجه ثانی زدنا هدی هدایت ما را
در تقوی افزونی ده در لباب التفاسیر آورده که این سؤال بجهت
هدایت و اهتدا را کامل است یعنی یقین ما را ساعت بساعت
بیفزای و طرفة العینی دیده بصیرت ما را گشایشی و دل حیرت زده
ما را انشراحی کرامت فرمای و بوعده صادقه والذین اهتدوا زادهم هدی
پرده علم الیقین از چهره عین الیقین بگشای بلکه جمال حق الیقین از
ورای حجاب عین الیقین بما بنمای بیت پرده صورت ز رخسار معانی باز کن
بی حجاب این دیده را روشن کن از دیدار خود • و کسی را که بدین هدایت
راه نمودند از کشاکش اندیشهای عقول و پیچاپیچ تصورهای اوهام

خلاص یابد و بقدم شهود از اسفل سافلین خیالات فاسده با علی علیین
حقایق مجرده شتابد بیت دو چشم اگر بگشادی با فتاب وصال ٭ برآمد چرخ
حقایق دگر مکو زخیال ٭ در معالم التنزیل میگوید که الطاف الهی و هدایات
پادشاهی نامحصور و نامتناهی است پس بنده طلب هدایتی میکند
بعد از هدایتی و عنایتی میجوید از پس عنایتی بیت هر لحظه ز ساقی قدحی میجوی ٭
بخشنده کریم است بپایی میجوی ٭ یا انکه چون جلوات جمال پایان
ندارد در شناخت هر جلوه سالک محتاج هدایتی است پس هر چند جلوه
بیشتر بود شوق سالکان منهج عشق بمعرفت ان بیشتر شود بیت چندانکه
چشمهای تو را ناز بیشتر ٭ شوق و نیاز عاشق جانباز بیشتر ٭ صاحب مفاتیح
الغیب فرموده که هیچ موجودی از اقسام ممکنات نیست الا که او را
دلالتی بر وجود و علم و قدرت حق هست و باشد که در انسان یکی از
دلایل بر وجود و علم صحت یافته باشد و ببرکت ان استدلال از حضیض
تقلید بفضای تحقیق شتافته اما از دیگر دلیلها و استدلال بدان غافل
و ذاهل بود پس بدین دعا مزید معرفت دلایل میطلبد و میگوید خدایا
ما را آشنا ساز گردان در وقت دیدن هر دلیلی بکیفیت دلالت او بر ذات
و ذات و صفات و علم و قدرت وجود و حکمت تو و چون دلایل
بسیارند و هر دم نظر بدلیلی دیگر می افتد خواه افاقی و خواه انفسی پس باز
ان جهت وقوف بر ان هدایتی طلبیدن لازم باشد یحیی بن معاذ
فرموده که هدایت دو است یکی تعلق باقوال دارد و دیگری باعمال
هدایتی است که قول را بسداد متصف سازد تا هر چه بنده گوید پسندیده
افتد که و قولوا قولا سدیدا و هدایتی است که عمل را بصلاح متسم
گرداند تا هر چه بنده کند ستوده باشد که یصلح لکم اعمالکم و در فاتحه

هر دو نوع از هدایت هست یکی مخفی و دیگری ظاهر چون بنده بهدایت
خفیه که ابتداء بی واسطه دعا او را بدان بمنهج اهتدا راه نموده بود توفیق
سداد قول یافت تا ثنا و سپاس ایزدی بر وجه کمال مؤدی گردانید
ثانیا بطلب هدایت ظاهره مأمور شد تا عملش نیز ببرکت این هدایت
بصلاح اید و قول و فعلش بهدایت بر هدایت صفت نور علی نور
پذیرد ای عزیز بعضی از علما انست که هدایت بر هدایت در اصل
خاص جوانمردانست هدایت عام است مر همه امت را و هدایت بر هدایت
خاص است اهل فتوحات را از زبان وان از جوانمردی ابراهیم و اصحاب
کهف خبر داده ابراهیم را گفت سمعنا فتی یذکرهم و یاران غار را فرموده
انهم فتیة و بهدایت بر هدایت ایشان نیز ایمائی میکند در باب
حضرت خلیل صلوات الله علیه فرموده که انی ذاهب الی ربی سیهدین
ذهاب بحق هدایتست و سیهدین هدایت بر هدایت در شان
اصحاب کهف گفت امنوا بربهم و زدناهم هدی ایمان هدایتست
و زدناهم هدی اشارت بهدایت بر هدایت مجاهدان صورت
و معنی را که جوانمردان این امتند و سر لا فتی الا علی که اتا جهاد و مجاهده
او مخفی نیست این معنی را روشن میسازد از این مشرب نصیبی داده اند
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا جهاد و مجاهده بتوفیق اوست
وان هدایتست لنهدینهم سبلنا هدایت بر هدایت ای درویش
بانکه معلوم کردی که هدایت بر هدایت خلعت جوانمردانست
بلک درنگر که کرم عمیم فیاض علی الاطلاق جمعی از ضعفاء امت را
که بواسطه ضعف یقین و فتور در عمل نیز از دولت جهاد بهره دارند و نیز
از شوق مجاهده برخوردارند یقین مینماید که بکلمه اهدنا طلب هدایت

بر هدایت کنید تا توفیقی که رحمانیان را ه از موائد فواید کرامت متمتع
باشند شما نیز از نوال عنایت و افضال ما بنوال بهره مند باشید
بیت
از ضیافت خانه والله ذو الفضل العظیم • شاه اگر محظوظ شد درویش
هم محروم نیست • وجه ثالث ثبتنا ما را ثابت دار و رسوخ ده بر راه
راست دعای استدامت و استثبات است همچنانچه از قول ابراهیم و اسمعیل
علیهما السلم خبر میدهد ربنا واجعلنا مسلمین لک مراد ثبات است بر آن و در
ادعیه ماثوره وارد شده که یا مقلب القلوب ثبت قلب عبدک علی
طاعتک ای عزیز اهم امور نفکر است در ثبات بر ایمان که انبیاء عظام
علیهم السلم و اولیاء کرام علیهم التحیة و الاکرام از حضرت ملک علام
آن طلبیده اند که بار ایمان و اسلام از سجن الملام متوجه دار السلام شوند
یوسف صدیق نعره توفنی مسلما بعرش مجید میرسانید از بحره فرعون سهام
دعوت و توفنا مسلمین بهدف اجابت میرسید صحابه کبار دعای
توفنا مع الابرار ورد زبان داشتند و پیوسته تخم ادروی این حال در
زمین امال میکاشتند جائی که حال بزرگان دین بر این منوال باشد تا گدا
گدایان ده نشین چون خواهد بود پس دعای ثبات بر هدایت ما را
لازم باشد شاید که بعز اجابت رسیده از رفاقت ایمان درین راه بی زاد
محروم نباشیم در مرصاد العباد میفرماید که اگر از تصرف ابلیس پر تلبیس
خلاص توان یافت و با لباس اسلام و کسوت ایمان ازین جهان جان توان
بردانیت دولتی تمام و نعمتی مستدام شیخ الاسلام احمد غزالی
پیوسته میخواندند بیت گر روز پسین چراغ عهدم نکشی • جانی بدهم بوای ختم
و خوش منشی • در جامه اسلام زمن برنکشی • مرهمی که کرد اسلام بود ابیات
خوشی • در تفسیر بصائر مذکور است که در نوبت خلافت فاروق

مقدار از قرآن بدست رومیان افتاده بود و ایشان علما و حکما آنخود
جمع ساخته مشکل چند دران پیدا کردند و بدست جمعی ترسایان بخلیفه
فرستاده جواب طلبیدند یکی آن بود که معنی اهدنا الصراط المستقیم بلغت
شما آنست که بنمای ما را راه راست این حاجت کسی خواهد که بر
طریق قویم نباشد و چون شما هنوز بر راه راست نیامده اید شما را نرسد
که ما را متابعت خود خوانید و بسلوک سبیل اسلام دعوت نمایید ما
باری خود را بر راه راست میدانیم و شما را نیز بدین طریق پسندیده میخوانیم
میخوانیم فاروق صحابه را جمع کرده در جواب سؤالات رومیان از ایشان
مشاورت طلبید اول کسی که این اشکال را حل کرد حضرت مرتضی علیه
صلوات الله و سلامه علیه فرمود که معنی اهدنا ثبتنا است ترسایان گفتند
چون کسی راه راست یابد بر ثبات چه حاجت مرتضی علی علیه الصلوة
و السلم جواب داد که چگونه کسی ثبات و استقامت نخواهد و بر او هر لحظه
شبهه ایست و با ذات هر تحقیقی تمویهی بی هدایت اولی آن شبهه ها
چه سان دفع پذیرد و بچه وجه آن تمویهات مرتفع گردد پس ما بعد از حصول
هدایت ثبات میطلبیم دوام تا در تنگنای شبهات چون دیگر
امثال در نمانیم و بر ثابت بودن اقدام ما درین راه خود را بمنزل مراد
رسانیم و ازین کلام سعادت انجام معلوم شد که اهدنا طلب بدرقه
ثبات است و رسوخ بر سبیل نجات که بی آن بدرقه در سلوک این راه
خطر فراوان و خوف بی پایانست بیت بی کمان راه بر منزل مقصود برم
گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما وصل علما صورت لفظ اهدنا را
بر چند معنی دیگر غیر از وجوه ثلث که مذکور شد فرود آورده اند و عظما
معنی نیز در معانی اهدنا سخنانی که بر ایشان منکشف شده بیان کرده اند

تائید که ثبات بر هدایت

وببعضی از مقالات فوقش این ایمانی خواهد رفت امام راغب میگوید
اهدنا یعنی وفقنا توفیق ده ما را بر سلوک راه راست چون هدایت رادی
مدد عنایت او را نی دارد و در ارتکاب اوامر شرع واجتناب از نواهی آن
امداد و اعانت فرو مگذار که بی‌حمایت مدد توفیق عبور برین طریق میسر
نشود و بی‌کفایت دلیل فیض سلوک این سبیل صورت نبندد رای درویش
از حق توفیق جوی درین راه و بی کی او رساننده است بهر مطلوب وملهم
حضرت شیخ قدس سره در مواقع النجوم فرموده که طلب توفیق دعای شاملست
و بر همه مراتب و مقامات مشتمل هر که توفیق جوید همه مطالب را جسته
باشد و بتمامی مقاصد و مرامات پیوسته زیرا که بی توفیق نه راه توان رفت
ونه بمقصد توان رسید بیت گر نه بهاد لطف تو بوی هدایتی دهد
مرغ بباغ کی پرد گل بچمن کجا رسد • مدد قدم عنایت گر نکند حمایتی
جان غریب ماندگان سوی وطن کجا رسد • و هم در تفسیر امام راغب
آمده که اهدنا سوال عصمت و خواستنست و راه خواستن بجهاد
امن و سلامت اهدنا یعنی اعصمنا و آخر ما نگاه دار ما را از استغوای
شبهات و در امان آر از استیلای شهوات و فی نفس الامر اگر
مددکاری عصمت باری نباشد قدم را هر دم لغزیدنی بدید آید
و راه دور را هر نفس شبهه دیگر روی نماید پس بی همراهی عصمت الهی
که خضر راه سرگردانان ظلمت بشریتست وصول بعین الحیوة طهارت
که سرچشمه حصول مقاصد دو جهان همان تواند بود میسر نیست
بیت قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن • ظلماتست بترس از خطر گمراهی
بعضی اهدنا را بقدمنا تفسیر کرده اند یعنی پیش بر ما را براه بهشت
وگفته اند بقدمنا کردن بر ما راه راست چه راه افزونست و رهروان از

یعنی پایان نیکو

حد بیرون ابلیس تیره روز با اعوان خود بطریق بدعت میخوانند نفس بد
آموز با جنود هوا ببادیه غفلت دعوت میکنند و ما سرگردانان بیابان
امل جز بمعاونت هادی لطف کاملت را بمقصد نتوانیم یافت و بی مظاهرت
رشد فضل شاملت بمنزل مقصود نتوانیم شتافت بیت راهیست
دراز و منزلی دور • تا تو نبری که بتوان رفت • وامام ماتریدی این معنی را بنحو
پسندیده میگوید هدایت نمی‌باید بجهت آنکه راه راست بیان کرده شده آ
وخلق را بدان خوانده اند بر یهود و نصاری روش راه حق روشنست
و صراط مستقیم در کتاب ایشان موضح و مبین و خلاف آنکه ایشان ازین
دعا مستغنی اند و بشامت غضب و نکایت ضلال مقید و مبتلا
پس اهدنا را بر معنی دیگر حمل کرده در زاد المسیر از ابن عباس نقل میکند
که اهدنا ای الهمنا ما را الهام ده بر یافتن صراط مستقیم و چون شیطان
تهدید باغوا ازین راه نموده که لأقعدن لهم صراطک المستقیم پس الهام
الهی از جمله ضروریات این طریقست تا اگر وسوسه شیطانی دام فریب
در راه نهد بنده بقوت الهام ربانی از قید غرور او برهد و بعضی که
هدایت را بمعنی اصلاح گرفته اند چنین توجیه میکنند که اصلح حالنا
حال ما را در سلوک این راه بصلاح آر یعنی ما را بر جاده طاعات و حسنات
از مباشرت خطیئات و سیئات نگاه دار بلکه علی الاطلاق آنچه
صلاح ماست ما را کرامت کن که تو از ما بصلاح ما داناتری ع
خواجه بهتر داند صلاح بندگان خویش را • قولی آنست که اهدنا ای علّمنا
ما را دانا گردان براه راست و بکیفیت سلوک بر آن که بی تعلیم مرشد
هدایت و تلقین هادی رشد و دلالت هیچ گمراهی براه نیاید و هیچ
گم شده براه باز نیاید بیت گم شده کاینم درین تنگنای • ره تو نمایی که تو رهنمای

ره نمای هیچ یک از راه روان هیچ گاه • جز بسوی تو نتابند راه • واین
اقاویل که مذکور شد باختلاف انظار علماء تاویل مختلف شده باعتبار
هدایت وجزئیات ان وجمع میان همه صحیح است چه هیچ یک ازین معانی
منافی دیگری نیست واز باب حقایق امام قشیری آورده که معنی اهدنا
انست که زایل گردان از ما ظلمات احوال ما را تا مستغنی شویم بانوار
قدس تو از رجوع بظلال طلب خود یعنی تا پندار جد وجهد ما را از
میان بردار تا دیده ما بنور افتاب شهود روشن شده ببینیم که ترا
بتو یافته ایم نه بوجود سبب و راه تراکشش محبت وجذبه شوق تو بسر
میبریم نه بپنداشت سعی وطلب بیت نجود ره نیست در کوی تو
مشتاقان شیدا را • خم زلفت بقلاب محبت میکشد ما را • وبدان
سبب که هدایت در اصل لغت میل است بعضی محققان بران رفته‌اند
که معنی اهدنا انست که میل ده ما را بسوی خود وعنان اقبال ما را بدان
صوب منعطف گردان بیت یا رب سوی خویش ره نمایم • تا با ز نیجا
نوایم • یکی از کبرا فرموده که اهدنا انست که ما را از ما ببر وبصراط خود
پیوند ده که چون انقطاع بدین اتصال نرسند وتا از خودی خود
نرهند از او بوی نبرند حضرت شیخ کبرا قدس سره در دعای خود
میفرموده اند که الهی بجذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ما را از ما
بستان ای بد ورش دفتن این راه جز بجذبه تو امیسر نشود وسلوک این طریق
جز اهل جذبه بروجه تو امسلم نباشد • بیت در ره منزل لیلی که خطرهاست درو
شرط اول قدم انست که مجنون باشی • در کشف الاسرار فرموده که اهدنا
یعنی ما را بنمای راه خود پس درین راه بر روش چار دار و روش بکشش رساند
سه اصل عظیم است یکی نمایش دوم روش سوم کشش • وحضرت رسالت

صلی الله علیه وآله وسلم نمایش را فرموده که ارنا الاشیاء کما هی و روش را گفته
سیروا سبق المفردون وکشش را بدین وجه بیان نموده که جذبة من جذبات
الحق توازی عمل الثقلین مومنان در بدایت از هر سه نصیب میجویند
تا مکمل شوند زیرا که نه هر که راه دید راه رفت ونه هر که راه رفت بمقصد
رسید پس که شنید ونه دید پس که دید ونشناخت پس که شناخت ونیافت
پس هر که قدم زند بمنزل برسد • صاحب مرصاد العباد آورده که سالک
باید که اول از حظ ونصیب نفس خود بیرون اید پس با توجه صادق
روی بحق آورده بقدم صدق قطع مسافت هستی واجب شناسد تا بکعبه
وصال راه یابد رباعی با خود منشین که همنشین رهزن تست • وز خویش بپر
کافت تو تن تست • گفتی که ز من بدو مسافت چند است • ای دوست
ز تو بدو مسافت من و تست • هر که قدم اول از استانه هستی برد در
قدم دوم را بر پیشگاه وصال رسد خطوتین وقد وصلت بیت هر که
در راه تو اول قدم از خویش برید • هم باول قدم انجا که همی خواست رسید •
وبهمین معنی است انکه در لطایف قشیری امده که مضمون اهدنا انست
که سررشته اسرار ما را بتیغ غیرت از اتصال برویت اغیار منقطع گردان
وصفحات الواح ارواح ما را بارقام طوالع انوار انس ولوایح اثار قدس مرقوم
ساز در عرایس اورده که قومنا ما را راست گردان وبراستی دار که مقصد
ومقصود ما توئی وبی راستی وراست روی نه بمقصد توان رسید
ونه خبری از مقصود توان شنید در حقایق سلمی میگوید اهدنا یعنی ارشدنا
ما را بنمای مومنان گویند بنمای ما را راه هدایت خود تا بان رویم وبر ان مستقیم
باشیم بر منهج توفیق وعبادت وعارفان درخواهند که ما را بنمای راه
انس وقربت خود تا مبتهج ومسرور باشیم بسرور مشاهدت در تفسیر

امام جعفر صادق علیه السلام اهدنا را بمعنی ارنا آمده اما امام پیغمبر ما
که هر طایفه فراخور خود درویشی میطلبند تائبان راه انابت میپویند و عارفان
طریق معرفت میپویند و مخلصان از دقایق اخلاص استخبار مینمایند مجتهدان
نغمات استسلام اعلام محبت میسرایند عابدان گویند بنمای ما را راه
راست عبادت تا نفوس ما بخدمت و قلوب ما بمحبت قایم گردد اولیا
گویند بنمای ما را راه نمودن خود تا براه از رهنمای غافل نشویم و بهجران و وصال
از مرتبهٔ رضای تو دور نیفتیم بیت فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد از و غیر او تمنائی • جمعی برآنند که راهنمای ما را امید عشق
که جو بند و بند عقل در وی بین و سد وهم محال اندیش از راه برخیزد و تا دیدهٔ هم
او ظهور نماید تعبیهٔ خیالات مصلحت آمیز ایشان از هم فرو نریزد عشق
هادی کاروانست و عقل دام راه روان بیهوده می فرماید بیت عقل بنده
ره روانست ای پسر • بند بشکن ره عیانست ای پسر • عقل بند و دل
فریب و جان حجاب • راه ازین هر سه نهانست ای پسر • بی میری کاروان
ناایمن اند • عشق میر کاروانست ای پسر نکته جمعیت ضمیر اهدنا برای
شمول جمیع طالبانست و چون اکثر نکته‌ها که جهت جمعیت نعبد
و نستعین گفته شد اینجا نیز راست می‌آید تعرض تکرار آن نمودن مناسب
نمینماید در کشف الحقایق آورده که اهدنا دعاست و هرچند دعا عام‌تر
باشد باجابت اقرب بود چه البته از جمعی که در آن دعا شریکند بعضی را
استحقاق اجابت خواهد بود و چون اجابت بدعا متصل شود همه را
شامل گردد نه بعضی را دون بعضی چه جواد فیاض از آن بزرگوارتر است
که از جمیع سایلان یکی را متمتع و محظوظ سازد و دیگری را خایب و محروم
گرداند ابر بادیه‌پیمای هر جانب هر گاه که میبارد بر وای اشنا از گلستان و گورستان

ندارد

ندارد چه عجب که از سحاب عنایت رب الارباب در وقت نثار
قطرات باران اجابت اراضی دعوات کافهٔ مؤمنان را از عاصی و مطیع
و شریف و وضیع مغمور لطف بیکران کرده اند بیت چو باران فیض بخشش
گرد پیدا • از و محظوظ گردد کوه و صحرا • همین نی سوی باغ و سبزه بارد •
که خاک شوره را هم تازه سازد • سحابی کو ز دریا مایه دار است • بدینسان
فیض عامش در شمار است • پس از ابری که گرد یا قطره اوست • کجا محروم
ماند دشمن و دوست • در اعجاز البیان آورده که عالم از بندگان مستجاب
الدعوة خالی نیست و قدرت معروف خدای عز و جل را بندگانند که دعای ایشان
در عین هرچه میخواهند باجابت میرسد پس اهدنا بصیغهٔ جمع ورود
یافت تا چون یکی از آن خواص که محرمان حریم اخلاص اند در زمان قرائت
فاتحه سایر بندگان را از اهل ایمان در دعا شریک گرداند حکم دعای او
در همه سرایت نماید و فیض هدایت علی العموم همه را احاطه کند یا آنکه هر یک
از عباد بزبان نسبت جامعه و حکم شمول که میان همه هست از همه توجه
میکند و بتامل درین نکته از آن معنی وقوف میتوان یافت که حقیقت
انسانی جمیع شئون و صفات و نسب و اعتبارات که حقایق همه موجودات است
در حقیقت هر موجودی ساریست و لهذا قیل کل شیء فیه کل شیء و در کلش را ز استاد
بدین رمز فرموده بیت دل یک قطره را گر برشکافی • برون آید از و صد بحر صافی •
در تیسیر آورده که این دعاییست که قاری برای نفس خود و جمیع مؤمنان
میکند و از خدای تعالی ثبات ایشان بر معرفت و ایمان میطلبد و این
بزرگترین شفاعتیست پس هر مؤمنی را شفاعت ثابت باشد
در حق برادر مؤمن و چون ثابت شد شفاعت هر یک از مؤمنان در
حق اهل ایمان چرا کسی شک کند در شفاعت محمد رسول الله صلی الله

[illegible]

علیه و آله و سلم در حق اهل عصیان با آنکه وعدهٔ شفاعتی لاهل الکبائر
در میانست و مژدهٔ عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا که مقام شفاعتست
مقوی این گنهکاران بی طاعت و مفلسان بی بضاعت سرمایه ندارند
جز امیدواری شفاعت **بیت** ما عاصیان اگرچه نداریم طاعتی ٭ داریم
روز حشر امید شفاعتی ٭ نکتهٔ دیگر آنست که برادران مؤمن را در دعا
شریک ساختن و در غیبت ایشان رسوخ ایمان ایشان را از خدای در
خواستن وسیلهٔ نیکوست مر سرعت اجابت را چنانچه در احادیث
آمده که زودترین دعا و نزدیکترین آن باجابت دعای غایبیست برای غایب
و در حدیث صحیح وارد شده که دعوت مرد مسلمان برای برادر مسلمان
او در ظهر الغیب مستجابست و بر هر دعا گوینده ملکی موکل ساخته‌اند
که هرگاه دعا کند برادر مؤمن خود را بخیر ملک موکل بر وی گوید آمین بدعای
تو در حق او مستجاب باد و حق تعالی ترا نیز بمثل آنکه برای او خواستی بدهاد
و در تفسیر کبیر آورده که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرموده که
خدا را بزبانی بخوانید و دعا کنید که بدان نافرمانی نکرده باشید گفتند
یا رسول الله این زبان کدام باشد فرمود که بخوانید بعضی از شما برای بعضی
یعنی در حق یکدیگر دعاء خیر گویید تا دعوت همه بزبان بی گناه باشد
زیرا که هیچ یک بزبان دیگری گناه نکرده اید و عصیان نورزیده پس
برای او دعا کردن چنان باشد که بزبان او و آن زبانیست که نافرمانی
بدان از داعی صادر نشده و ازین سخنان معلوم شد که دعاء اهدنا
نیز در حق برادران مؤمن چون بزبانیست از نافرمانی مبرا و معرا و بحلیهٔ
صدق و صفا مزین و محلی زود بعز اجابت و سعادت استجابت اقتران
مییابد و این نیز گفته اند که از بطنان غیب ندای بی ریب میرسد که ای

بنده چون

بنده چون در اول سوره ما را بتحمید جمیع حامدان یاد کردی بوقت دعا نیز
ایشان را شریک گردان تا من بفیض عام همه را بمراد و مرام رسانم و داعی را با
شرکاء بر سر خوان نوال و افضال نشانم که در مهمانخانهٔ عنایت کشاده ام
و برای خواص و عام موائد فوائد آماده **بیت** در ضیافتخانهٔ فیض نوال تو
منع نیست ٭ در کشاده ست و صلا در داده خوان انداخته **وصل**
اصل صراط سراط است و او را از سرط که فرو بردن چیزیست یقال
سرطه ای ابتلعه تشبیه کرده اند راه را بآنکه فرو میبرد مسافران را و از نظر مجاوران
غایب میگرداند و روندگان او فرو میبرند بآنکه مسافتش را منطوی میسازند
و راه روشن را نیز که لقم میگویند باعتبار التقام ماده است و بواسطهٔ وجود
حرف طا درین کلمه سین او را بصاد بدل کردند جهت آنکه سین را با طا
مجانستی نیست بلکه میان ایشان مخالفتی هست در شرح کبیر لامیهٔ شاطبی
آورده اند که سین در پنج صفت مخالف طاست سکون و تسفل و رخاوة
و همس و انفتاح چه طا باضداد اینها که قلقله و استعلا و شدت و جهر و اطباق
موصوف است پس کراهت داشتند دو ضد را در یک کلمه جمع
کردن و خواستند که سین را جهت آنکه حرفی ضعیف است بحرفی دیگر
که مجانس طا باشد مبدل سازند حرف صاد را یافتند که با سین متحد المخرج
بود و در سکون و همس و صفیر نیز با وی مناسبتی داشت و با طا از جهة
استعلا و اطباق موافق مینمود پس سین را بدو بدل کردند و بواسطهٔ این
ابدال ثقلی که در کلمه توهم می نمودند مرتفع شد و همچنین در بعضی
کلمات که سین با طا جمع بشود همین عمل میکنند چون بصط و مصیطر
و امثال آن و گروهی دیگر طلب زیادتی مجانست نموده میان مبدل
و مبدل منه اشمام کردند صاد را بحرف زای که در صفیر مشابهتی

باسین داشت وجمعی سین را بزای خالص مبدل ساختند وان در قرائت
شاذه است ودر مشهوره سه نوع بیش نیامده قنبل از ابن کثیر ورویس
از یعقوب بسین میخوانند بر اصل کلمه وحمزه اشمام میکند صاد را بزای
وباقی بصاد خالص تلاوت مینمایند ودر عین المعانی امده که این
سه حرف بدل یکدیگر میایند چون صقر وسقر وزقر وگفته اند صاد در
لغت قریش است وسین لغت بنی قیس وزای لغت بنی عذره صاحب کشاف
فرموده که فصیح ترین اینها صاد خالص است چه قریش افصح عرب بوده اند
ودر لغت ایشان بصاد امده ودر مصحف امام نیز بصاد مکتوب است
در تفسیر فاضل فناری مذکور است که سین را بسبب تسفل وتخافت
ضعفی بوده وطا بواسطه شدت واستعلا قوتی داشت چون
بیکجا جمع شدند وپرتو عنایت قوی بر ضعیف افتاد از حضیض ضعف
مترقی گشته قدم بر درجات قوت نهاد وبحرف صاد که از حروف
قویتر مستعلیه است تبدیل یافت واین معنی تنبیه میکند بر انکه چون ضعیف
بقوی پیوندد ضعف او بقوت مبدل شده از انچه بود بهتر میگردد
بیت تا رخ خندان باغ را خندان کند • صحبت مردانت از مردان کند •
سیل چون اسفید دریا بحر گشت • دانه چون امد بمزرع بذر گشت • ودر لفظ
صراط خود این نکته بغایت نکوست ضعیفا را در دین راه بخدمت اقویا از اولیا
باید پیوست تا راه از پیش رود وانکه طلب صراط منعم علیهم یعنی راه
نمایان راه دین وسالکان طریق یقین مینمایند مقوی این سخن است چه
بی حمایت راهبری ومقتدائی سلوک این سبیل میسر نگردد وبی عنایت
راه بینی وپیشوائی این راه بسر نرسد بیت مرد رهی دامن مردی بگیر •
زنده دلی دمزده دردی بمیر • دم زن تا نکو نفسی در نیافت •

کس نشد ان گوهر که در نیافت • در لغت عرب صراط وسبیل وطریق وسیر
وشعب مطلق راه را گویند ونهج ومنهاج ومرصد ومرصاد وشارع وجاده
ولقم ومحجه را پیدا وروشن واز این جمله اینجا لفظ صراط وارد شده امام فخر الدین
قدس سره در تفسیر کبیر فرموده که این لفظ بجهت انست تا مذکر باشد از صراط
قیامت چه ان راه خود بصراط مشهور نیست ای درویش صراط دو است
یکی جسمانی در جهان روحانی وان صراط عقبی است دیگری روحانی در
عالم جسمانی وان صراط دنیاست صراط دنیاست صراط ان جهان بر وجهی
کرده اخبار امده راهیست بر بالای دوزخ از موی باریکتر واز شمشیر تیزتر
ومرور خلایق برو بانواع مختلف خواهد بود بعضی چون برق خاطف گذرند
وجمعی چون باد عاصف گروهی چون اسبان دونده وطایفه چون پیادگان
دونده زمره افتان وخیزان وفرقه فرومانده وحیران اما صراط این جهان
شرایع وسنن پیغمبران بوده در هر زمانی وحالا شریعت کامله حضرت
سید مرسل است علیه واله صلوات الله وسلامه چنانچه ان حضرت
صلی الله علیه واله وسلم فرموده که خداوند تعالی مثل زده است راهی راست
ودر دو طرف راه پردها فرو گذاشته ودر سر راه خواننده ایستاده ومیگوید
در اید براه وکج مروید پس فرمود که ان راه مستقیم دین اسلامست وپردها
محارم الله تعالی در دو جانب صراط وان داعی که روندگان را پند میدهد
قران مجید است ای عزیز چون دانستی که شریعت صراط این عالمست
بدانکه این صراط نیز بمثابه صراط ان جهان دقیقتر است از موی وبران
تر از شمشیر دوری دقت او قیام بدقایق امور شرعیه وادا نمودن اوضاع
وسنن صاحب شریعت بمقدار جهد وطاقت وحذر از خطاء مستقیم
که میان غلو وتقصیر وافراط وتفریط وتعطیل وتشبیه وجبر وقدر راست

چنانچه فرموده که الیمین والشمال مضلة والجادة هی الوسطی در وند کان ۲۱۹
این راه را نیز تفاوت بسیارست جمعی بقدم یقین درین راه چون برق
تیز رو میکذرند و برخی بکام کمان هر طرف می لغزند و فرو میمانند و یقین
باید دانست که هر که بر صراط شریعت استقامت ندارد بر صراط قیامت
نیز مستقیم نماند و میل و انحراف ازان صراط موجب افتادنست در دوزخ
جحیم و مبتلا شدن بعذاب الیم چون بنده بخواندن صراط فاتحه از کذشتن
بر صراط خاتمه یاد دارد هر اینه توجه او بطاعت بیشتر کردد و تنفرش از معصیت
زیادت شود بقدم استقامت این صراط را بپیماید تا از مزلت قدم
بران صراط ایمن ماند هر که امروز درین راه کامی بشرط نهاده باشد فردا
ان راه در دیده وی تاریک و باریک خواهد نمود و انکه اینجا بقدم
همت شارع شریعت را بپیماید انجا کذشتن صراط بر وی اسان خواهد بود
بیت میوه خواهد چید انجام که اینجا دانه کشت • تخم نخواهد یافت انجام که
اینجا کار کرد • نیکبخت از سعی فرمودن مهم از پیش برد • غافل از روی کسالت
کار خود دشوار کرد • محققان در باب صراط سخنی میفرمایند و از روی
اشارت بدین عبارت باز مینمایند که صراط تعین پذیر بود الا میان بدایت
و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از یکیست و نهایت همه بیکیست
والیه المصیر صاحب اعجاز البیان فرموده که حق سبحانه باشیا ثابتست
والله بکل شیء محیط وان احاطه وجودی با علی باختلاف اقوال منتهی
هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی
له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور رباعی هر جا قدمی
زدیم در کوی تو بود • هر کوشه که رفتیم همه سوی تو بود • کفتیم مکر سوی
دکر راهی هست • هر راه که دیدیم همه سوی تو بود • وصل مستقیم را از

استقامت

راستی عبارت از استقامت است
یعنی مستقیم

استقامت کرفته اند و استقامت در لغت راست شده و راست ایستاده باشد
علم الهدی رحمه الله فرموده که معنی مستقیم انست که قایم باشد یعنی ثابت
برهان و حجت بر وجهی که تشکیک مکابران او را زایل کند و تردد شکاکان
او در هم شکند و در تیسیر مستقیم را بروشن تفسیر میکند و میکوید این لغت
رومیست پس مفهوم صراط مستقیم راهی روشن باشد و بعضی مستقیم را
بمعنی حق داشته اند پس صراط مستقیم راه حق باشد و کفته اند مستقیم راهیست
که سالک خود را ببهشت رساند و در مفاتیح الغیب امده که اهل هندسه
کویند خط مستقیم اقصر خطیست بپیوندد میان دو نقطه پس صراط مستقیم
اقصر راهی بود که برساند بمقصود کویا لطف الهی بنده را تلقین میکند
که از من راه مستقیم طلب که کوتاه تر راهست یعنی بحکم وخلق الانسان ضعیفا
ضعف بشریت لازم تست و ضعیفان را راه دراز رفتن دشوار باشد
پس من تو را راهی کوتاه دهم که زودتر بمنزل رسی امتان پیشین را راههای
دور و دراز پیش نهاده بودند و این امت ببرکت هدایت کامله محمدی
و دلالت شامله احمدی طریق اقرب دادند تا هنوز سایران طرف
راه بپایان نبوده اینان بمنزل رسیده اند که نحن الاخرون السابقون
بیت کر نکند لطف تو راهی پدید • زود بمنزل که تواند رسید •
علماء دین وصف صراط را بمستقیم بر دو وجه اورده اند یکی انکه ان
راه خود مستقیم است وکجی ندارد راستی او برهان قایم است و دوری
او از اعوجاج ثابت و دایم راهیست اراسته بصفت راستی و پیراسته
از سمت کجی و کاستی دوم انکه سالک او مستقیم است و در روش خود
معوج نیست و این از اسناد مجازی باشد چون نهر جاری قال تعالی
والنهار مبصرا روز را بینا کفته و دیکران در و بینا اند پس صراط مستقیم

خوانده یعنی سالکان او راست روند و باستقامت متصف ای دیدلش
استقامت در جزء غالبست هرکز اقدام متزلزل نباشد و بخش ضایع است
در منازل السائرین آورده که استقامت روحیست که احوال خواص
بدو زنده ماند و اعمال عوام بدو زیاده شود و او برزخ است میان
پستیهاء تفرقه و بلندیهاء جمع و اهل تحقیق متفق بر آنکه خصلتی که محاسن طریقت
بدو کمال یابد استقامتست و مستقیم را شش علامتست اول آنکه بهنگام
معامله با خداوند تقصیر نکند دوم در وقت مجاهده کاهلی نورزد
سوم در زمان مخالفت نفس هیچ چیزش مانع نبود چهارم هیچ یک از طاعات
و عبادات را وزن ننهد پنجم هر نیکویی که حق سبحانه با وی کند اگرچه
اندک باشد آنرا بزرک شمارد ششم داد مسلمانان دهد و از ایشان داد نخواهد
در نفحات الانس از محمد بن الفضل نقل میفرماید که آن چیز که ببود وی همه
نیکویها نیکو شود و بی بود وی همه زشتیها زشت شود استقامتست
الکرامة تنال بالاستقامة نظم محقق بجز استقامت نخواست ٭ که بی
استقامت نشد کار راست ٭ ره استقامت رواء بوالهوس ٭ که این
ره ره مستقیم است و بس ٭ صاحب حقایق التاویل میفرماید که مراد ازین
استقامت طلب تمکین است در توحید ذات یا ترقی از توحید افعال
بتوحید صفات و از آن بتوحید ذات و خلاص یافتن از تلوین در
مراتب توحید و حقیقت آنست که استقامت جز در توحید ذات
نیست که مرتبه نهایت او راست و مرجع همه بدوست ان الینا
ایابهم بیت سوی او در دکر نیست او را سوی ٭ همه را رو بدوست از همه
روی ٭ در تفسیر غزنوی از سید الطایفه قدس سره نقل میکند که طالب
استقامت باش نه جوینده کرامت چه خداوند تعالی استقامت میطلبد

فاستقم

فاستقم کما امرت و نفس کرامت میجوید و استقامت هم بصورت باید
و هم بمعنی استقامت ظاهره رعایت حدود شرعیه است و استقامت باطنه
نفی ما سوی الله و در قسم حقایق از تفسیر فتادی آمده که مستقیم صفت صراط
و مراد استقامت خاصه است و در اعجاز البیان استقامت را سه مرتبه
ثابت کرده مرتبه صغری استقامت عامه که مطلقه است و همه کس را بدین
صراط استقامت هست قال تعالی ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی
علی صراط مستقیم و اگرچه درین راه تفاوت نیست اما فایده نیز ندارد از حیثیت
مطلق اخذ بنواصی و مطلق مشی در ترجمه سوره هود شمرد ازین گذارش خواهد
یافت دوم مرتبه وسطی که شرایع حقه ربانیه مختصه است بامم سالفه از زمان
ابو البشر تا بعثت حضرت سید البشر علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوة
والسلام سوم مرتبه عظمی و آن شریعت جامعه محمدیه باشد که صراط مطلوب
درین آیت آنست و استقامت این صراط عبارتست از اعتدال و ثبات
بر آن چنانچه در حدیث وارد شده قل آمنت بالله ثم استقم و این حالت
اعتدالیه حقه و ثبات بر آن بغایت صعبست و اتصاف بدان هر کرا
میسر نیست چه انسان از حیثیت نشات مختلفه و قوای ظاهری
و باطنی اشتمال دارد بر صفات و اخلاق طبیعی و روحانی و هر یک را
طرف افراط و تفریط هست و واجب از آن معرفت وسط است و بقا
بر آن چنانچه در بعضی آیات قرآنی بر رعایت طریق اعتدال اشارتی
هست قال تعالی و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل
البسط و قال تعالی و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و قال جل ذکره
اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما و در احادیث نیز امثال
این بسیار است کقوله صلی الله علیه و آله و سلم فصم و افطر و قم و نم و در روایت

آمده که روزی آن حضرت صلوات الله علیه فاروق اعظم رضی الله عنه
دید که باواز بلند قران می خواند پرسید که سبب رفع صوت چیست
عمر جواب داد که خفته را بیدار میکنم و شیطان را از خود میرانم خواجه
عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که اخفض من صوتك قلیلا آواز خود را
قدری پست تر ساز و بعد ازان صدیق اکبر که فرمود او باواز پست
قران تلاوت مینمود خواجه از جهت خفض صوت سوال کرد ابوبکر
گفت یا رسول الله می شنوانم انرا که با او مناجات میکنم خواجه علیه الصلوة
والسلام فرمود که ارفع صوتك قلیلا آواز خود را اندکی بردار فاروق را از میل
بجانب افراط منع فرمودند و صدیق را از توجه بجانب تفریط باز داشتند
و مثل این حکایت در آثار بسیار است اگر صاحبدلی در اخلاق و احوال
و صفات سید کاینات علیه افضل الصلوة تامل فرماید بقدر فهم
و ذائق خود بر صورت اعتدال که لازم انها بوده اطلاع یابد و از دو من
ما زاغ البصر و ما طغی مفهوم میشود که آنحضرت پیوسته بر طریق اعتدال
ثابت بوده و از التفات بطرفین افراط و تفریط اجتناب فرموده و از انجا
گفته اند خیر الامور اوسطها قطعه بهیچ وجه ممکن میل جانب افراط
نه بدو نیز تفریط نیز باشد روا • که اختیار وسط راست در جمیع امور •
بدین دلیل که خیر الامور اوسطها • و بتوفیق ایراد تمامی این کلام عنقریب
از فیض وهاب مجیب رجا واثق است و یقین صادق وهو الفتاح
الموفق وصل صراط مستقیم راهیست که سالك برو گمراه نشود و تا راه
او را نیابد و گفته اند راهی است که گردد و نترسند از قطع طریق و مدد یابند
از بدرقه عصمت و توفیق در تفسیر آورده که آن راهیست که از ظلام
نکوت و غبار بدعت پاك باشد و سالك را در تیرگی شبهات و ظلمات

شهوات نگذارد ابوبکر وراق فرموده که صراط مستقیم آن راه را گویند که سالك
را هواهای نفس بچپ و راست نکشد و بر جاده وسطی راسخ دارد و این معانی
همه بیکدیگر نزدیکست و بدین اقوال صراط را تعیین نکرده اند و بر اجمال
گذاشته اما اصحاب طریق درین قوم در باب تعیین صراط مستقیم سخنان گفته اند
و در معانی بالماس اقتباس و بنان بیان سفته بعضی بر انند که دین اسلام است
که پسندیده خالق انام است و غیر آن طریق از بنده مقبول نیست
ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و محمد حنفیه برین است و علماء
عربیت گویند که انکه مراد از صراط دین باشد بر سبیل استعاره تحقیقیه است
که مشبه به لفظ مذکور گردد و مراد مشبه بود و آن مشبه متروك امری محقق
الوجود خواهد بود بحسب حس یا عقل و اینجا قسم دوم واقع شده چه مقصود
از راه این وطور است و آن امری معقول باشد جامع درین استعاره
آنست که راه وسیله رسیدن بمقصد است و درین ده واسطه بلوغ
بمقصود یا انکه راه محل توجه جسمانیست بمطلب و درین محل توجه
روحانی یا مطلوب فرود تا ره نبود کسی بمقصد نرسد • تا دین نبود کسی نه
یابد مقصود • در تیسیر آورده که دین را صراط گفته جهت انکه هر کرا
مقصدی و مقصودی باشد جز بقطع مسافت و سلوك راه راست
بدان نمیرسد اینجا نیز مقصد شناخت ملك علام است و راه راست
بدان مقصد شناخت ملك علام است و راه راست بدان مقصد
دین اسلام اگرچه حضرتش از مکان و زمان منزه و متعالی است اما بنده
قاصد و سالك طالب صاحب مکان و وابسته زمانست چاره نباشد
از قطع مسافات و مترافات و تحمل مخافات تا مکرم شود بمنزل وصول
و موافات از بزرگی پرسیدند که راه بخدای چگونه است جواب داد

که عطف این وقد وصلت راجع است که بد وحمله از پیش و دو بمقصد
دینی در عطفه اولی دنیا را با متعلقات آن پس پشت افکنی و در عطفه ثانیه
از عقبی و مضافات او در گذری و در تفسیر قنادی آمده که در کلام نبی
روایت کرده اند خطوتین وقد وصلت یک گام از تمام ماسوی الله بباید
گذشت و بگامی دیگر خود را با همه هستی و پندار بباید گذاشت تا بدو رسی
و بزرگی اسانرا ازین گفته است ع یکقدم بر نفس خود نه وان دیگر در کوی دوست
و در طوالع نیز فرموده که صراط مستقیم دین اسلام است دلیلش قوله تعالی
وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم در کنز المذکرین از ابن مسعود نقل
میکند که صراط مستقیم قرآنست و هم از امیر المؤمنین علی علیه صلوات الله
وسلامه مثل این روایت کرده اند و دلیل ایشان این ایتست فاستمسک
بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم و برین تقدیر راه راست
کیش اسلام است که تابع کلام خداست و در تفسیر کبیر اورده که تاویل
صراط باسلام و قرآن صحیح نیست و ابدال صراط الذین انعمت علیهم منع
این معنی میکند جهت آنکه مراد ازین طایفه منعم علیهم متقدمانند و ایشانرا
دین اسلام و کتاب قرآن نبوده بلکه مراد طریق محققانست که استحقاق بهشت
بدان حاصل کرده و قنادی این سخن را مسلم نمیدارد و میگوید عدم اسلام
مرگذشتگانرا ممنوع است زیرا که حقتعالی از اسلام ایشان خبر میدهد ابراهیم
خلیل را صلوات الله علیه بدین نام خوانده ولکن کان حنیفا مسلما یعقوب
نبی اولاد خود را باسلام وصیت کرد فلا تموتن الا وانتم مسلمون یوسف
صدیق از عنایت ربانی در خواست ختم زندگانی بر صفت مسلمانی فرموده
توفنی مسلما جبرئیل خانه لوط را بوصف اسلام ستوده فما وجدنا فیها غیر بیت
من المسلمین وامثال این بسیار است و مراد از قرآن معانی و بود و از آنها

کونقی

که تعلق بعقاید دینیه داشته واجرا آن نیز بران روانیست ابو سلیمان دارای
گوید طریق عبودیت است دلیلش آنکه و اعبدونی هذا صراط مستقیم و گفته اند
مخالفت شیطان با موافقت امر رحمن بدلیل این ایت که ان لا تعبدوا
الشیطان انه لکم عدو مبین وان اعبدونی هذا صراط مستقیم در کشف
الاسرار حسن بصری رحمه الله نقل میکند که صراط مستقیم راه جماعت
و در حقایق سلمی نیز از فضیل عیاض همین روایت میفرماید چه منعم علیهم
از انبیا و غیر ایشان هیچ کدام را ندیده اند در هر زمانی و بر یهود و نصاری
که المغضوب علیهم ولا الضالین ایشان اند راه بدان بسته است قال تعالی
فلا تقربوا المسجد الحرام سدی میگوید مراد راه بهشت است جهت آنکه روز قیامت
دو راه خواهد بود یکی راه دوزخ و از آن خبر داد که فاهدوهم الی صراط
الجحیم دیگری راه بهشت از آن نیز اخبار میکند بدین ایت که اهدنا
الصراط المستقیم یعنی صراط مستقیم در مقابله صراط الجحیم باشد و در بحر الحقایق
از ابی بریده نقل میکند که صراط مستقیم راه حضرت رسالت صلوات الله
علیه و اهل بیت اوست و جامع ترین سخنی که علماء شریعت گویند آنست
که صراط مستقیم راه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت عظام و اصحاب
کرام آنحضرت و دلیل بدین آنکه ایزد سبحانه در حق آنحضرت فرموده که و
یهدیک صراطا مستقیما و آل و اصحاب را که ملازم جناب رسالت
بودند چنین نشود و یهدیکم صراطا مستقیما یعنی صراط مستقیم نباشد
مگر راه و روش ایشان و در تیسیر ابوبکر بن عبد الله المزنی نقل میفرماید
نقل میفرماید که حضرت مصطفی را صلوات الرحمن علیه در واقعه دیدم
و از حقیقت صراط مستقیم پرسیدم فرمود که آن راه سنت من است
و سنت خلفاء راشدین بعد از من ای عزیز راه راست آنست که سلف

صاحب بیان رفتن آن طریق سنت میتواند بود زیرا که هر چه بدعت را
بدان راه باشد آن صراط را مستقیم صفت نتوان کرد کل بدعة ضلالة لیکن
دو گواه بر راستی راه کلام خداست و سنت رسول الله صلعم بیت هر چه بینی
غیر قرآن و حدیث مصطفی • وانچه را بینی موافق از کلام اولیاست •
جمله را ناحق شناس و خط بطلان کش در آن • راه حق اینست نتوانم نهفتن راه راست
وصل بلسان اهل اشارت صراط مستقیم انست که گواهی دهد بر صحت
ان دلایل توحید و تنبیه کند بر شرف و عزت ان شواهد تحقیق و گفته اند
راه بیست که رونده را از حظوظ برهاند و بحقوق برساند و فی الواقع
این قولی جامع است محمد حکیم گوید طریق خوف و رجاست چه ان دو
صفت سالک را دو بال است که بدان در هوای فضای ایمان
پرواز تواند کرد ای درویش هیچ مومنی را ازین دو صفت چاره نیست
خوف بی رجا قنوط است از رحمت نامتناهی و رجای بی خوف
امن است از مکر الهی پس تا ب افتاب رجا ناچار است تا تاریک
خانان ظلمت اباد گناه را از روشنی عفو خود دهد و در تیر را امید
گمراه نکردند ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون و تازیانه زجر باد
خوف در کار است تا بتهییج صفتان مراتع آرزوی نفس و هوا را از صد
قهاری اعلام کند و در بازار عمل زیاده نشوند ولا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون در عوارف المعارف از سهل بن عبد الله نقل میکند که خوف
مذکر است و رجا مونث و چون هر دو جمع شوند حقیقت ایمان
از ایشان تولد کند خوف ترا بطریق جلال است و رجا هادی سبیل
جمال سالک باید که پیوسته بیاد تیر قهر جلال فروبی نکرد و از خار دلازار
از خذلان ترسان میشود و همواره چه بقدر لطف و جمال را تماشا

میکند و بتفرج شقایق توفیق و احسان شادان میگردد بیت فیض کرم نگه
کن و امید وار باش • در سطوت غضب نگر و ترسکار باش • و انکه صاحب
بصایر بعکس این گفته که صراط مستقیم راه بهشت که سالکان ان راه را نه
خوف باشد نه رجا زیرا خوف دوزخ است و رجا بهشت و اگر نه بی خوف
و رجا راه از پیش نمیرود خوف از وی باید و رجا بدو چنانچه اعوذ بک
منک و انها که بدین مقام رسند از وی بجز وی نخواهند ع ما طالب و غیر از تو
تمنائی نیست • و در کشف الحقایق اورده که صراط مستقیم راه توحید است
که خواص بندگان از زمان ادم تا دوران خاتم بران بوده اند و موید این
قولست انکه شبلی فرموده که صراط مستقیم راه اصفیا و اولیا و عارفان
و محتاجانست در حقایق القرآن مذکور است که صراط مستقیم را براه
افتقار و احتیاج تاویل کرده اند و در اخبار امده که ابی حفص حداد را
پرسیدند که چه چیز میبری نزد حق تعالی فرمود که خود درویشی تحفه نیز ادم و در دو
چه برد نزد پادشاه غنی مطلق بجز فقر و بیچارگی و اینجا گفته اند بیت چه اورم تو چون
چون هر چه هست جمله تو داری • مگر شفاعت و عجز و نیازمندی و زاری •
تحفه چیزی بنزد سلاطین برند که در خزانه ایشان نباشد پس هدیه
بارگاه واجب که از سمت احتیاج بی نیاز است جز محتاجی و نیاز
نشاید بیت هر کس نیازمند کسی شد بصورتی • قاسم نیاز بود بدرگاه بی نیاز •
و گفته اند صراط مستقیم نزد محققان انست که سالک از حقیقت نه بموارد صراط
و هدایت باز نماید بلکه چنان در بحر معرفت هادی مستغرق گردد که نه
از ساحل راه وقوف یابد و نه از کوهر هدایت ٨ بهر چه از دوست وا مانی
حجابست • در بصایر اورده که صراط مستقیم انست که باطن موافق ظاهر
باشد و ظاهر متابع باطن تا ان کند که داند و ان داند که کند ان اندیشد

کمانید وان نماید که اندیشه از خدای شنود و با او گوید برای او کند و رضای
او جوید چنانچه او گو گفته اند بیت حضر برای تو جویم سفر برای تو پویم
سخن برای تو گویم خمش برای تو باشم • و در ارشاد ابو الحکم آورده که اهدنا
شرح مجمل ایاک نعبد و تفصیل اجمال آنست و صراط مستقیم پرستش
حقیقی است بشرط ایمان و اخلاص و شهود معبود در مشاهده عبادت
و گفته اند طریق زهد و توکل است و جمیع صفات و احوال اهل سلوک را
صراط مستقیم میتوان گفت و جمعی دیگر مخصوص براه معرفت میدارند
و امام اجل برین رفته و میگویم بحکم خلقت الخلق لاعرف علت غایی
از آفریدن خلق جز معرفة الله نیست پس حق سبحانه تعالی فرمود بندگان را که از دو
هدایت طلبید براه معرفت که شما را برای آن خلق کرده ام و چون
نزد محققان معرفة نتیجه زهد و عبادتست پس بعد از ذکر ایاک نعبد هدایت را
بطلب معرفة کردن خالی از نسبتی نیست مثنوی جان شرع و جان تقوی
عارفست • معرفة محصول زهد سالفست • زهد اندر کاشتن کوشیدنست
معرفت آن کشت را روییدنست • آفتی نبود بتر از ناشناخت • تو بریار
و ندانی عشق باخت • در درون یکذره نور عارفی • بتر از صد معرفت
ای وفی • و قول جنید قدس سره در تعریف صراط مستقیم آنست که هر راهی
که سالک را بدوست رساند آن راه مستقیم است و در بحر الحقایق میاورد
که صراط مستقیم خلق عظیم سید المرسلین است علیه الصلوة و السلام که هر که
بران راه رود بمقصد رسد و از حسین منصور نقل کرده اند که آن راه محبت
و این سخن احتمال آن دارد که مراد محبت حقیقی باشد با بنده که از فحوی
یحبهم معلوم شده یا محبت بنده با حق که از مضمون یحبونه مفهوم گشته
یعنی بنمای ما را راه آن محبت که با ما داری تا ما نیز بوسیله آن نعمتها

محبت

محبت سزا ایم یا ارشاد کن ما را که بر چه وجه بطریق محبت بنده با دوست
اقبالست بر حق بکلیت خود و محبت حق با بنده ارادت خیری مخصوص
و ایصال بر عطای المخصوص است بدو و محبت خلق را نهایت هست و محبت
حق را غایت نی از سمنون محب پرسیدند که محبت چیست گفت
از محبت بنده با حق می پرسید یا از محبت حق با بنده اگر سوال از محبت
خاموش باشید که درین ساعت با خضر علیه السلام بودم و نکته از محبت حق
با بنده ملائکه ملکوت را طاقت استماع آن نبود ای درویش اگر شمه از حقیقت
محبت پیدا کنند اهل عقول در امواج بحار زخار عظمت مضمحل و متلاشی
گردند و در لوامع آورده که محبت سریست پنهانی و امری ذوقی وجدانی
تا نچشند ندانند و چون بدانند بیان نتوانند بیت هر کس بویی زباده عشق شنید
از کوی خود رخت بخمار کشید • وانکس که بکام ذوق از آن می نچشید • تا حشر
هرگز بسران می نرسید • امام حجة الاسلام در رساله مضمون میفرماید
که صراط مستقیم عبارتست از وسط حقیقی میان اخلاق متضاد چون
سخا میان تبذیر و تقتیر میان شهوت و خمود و تواضع تکبر و خساست
و همچنین هر یک از اخلاق را طرف افراط و تفریط هست که هر دو مذموم اند
و میان هر دو وسطی است در غایت بعد که چنانچه از دو طرف بدان امتیاز
باید همچون خط هندسی که فاصل است میان آفتاب و سایه او را نه
از آفتاب توان شمرد و نه از سایه حساب توان کرد و آن بمراتب از موی باریکتر است
چنانچه صراط قیامت را تعریف کرده اند پس روش هر که درین عالم برین صراط
مستقیم باشد روش بران صراط نیز مستوی خواهد بود و میل باحد جانبین
که موجب افتادن در دوزخ باشد نخواهد نمود چه هر نفس که بتحفظ از میل
و تجنب از انحراف معتاد گردد هر آینه این صورت وصف طبیعی او شود

كه العادة طبيعة خامسة وعدم ميل او درين جهان موجب عدم انحراف
او گردد دران جهان ع هر كه اينجا رفت راست انجا تواند رفت راست •
وجهت توضيح وسط وبعد ان از اطراف چاره نيست از ايراد تمثيلي وان انست
كه در اخلاق ناصري اورده كه فضيلتي را حديست كه چون ازان حد تجاوز
نمايد چه در طرف غلو وچه در جانب تقصير برذيلتي ادا كند پس هر فضيلتي
بمثابه وسطيست ورذايل كه بازاء او باشد بمنزلت اطراف مانند مركز دايره
تا همچنانكه بر سطح دايره يك نقطه كه مركز است دورترين نقطهاست
از محيط وديگر نقط كه ان در حصر وعد نيايد از جوانب چه محيط وچه
داخل محيط هريك در جانبي كه باشد بمحيط نزديكتر بود از مركز همچنين
فضيلت را نيز حدي بود كه ان حد از رذايل در غايت بعد باشد وانحراف
ازان حد در هر جهت وجانب كه اتفاق افتد موجب قرب باشد برذيلتي واينست
مراد حكما از انچه گويند فضيلت در وسط باشد ورذايل بر اطراف وملازمت
فضيلت مانند حركت بود بر خطي مستقيم وارتكاب رذيلت مانند انحراف
ازان خط وظاهر است كه ميان دو حد خط مستقيم جز يكي نتواند بود ودو خطهاي
نامستقيم نامتناهي تواند بود همچنين استقامت در سلوك طريق فضيلت
جز يك نهج صورت نبندد وانحراف ازان منهج نامحدود باشد وازين جهت
باشد صعوبت كرده والتزام طريق فضايل وافعت وانچه در بعضي اشارات
نواميس امده است كه صراط خداي از موي باريكتر است واز شمشير تيزتر
عبارت ازين معني است چه وجود وسط حقيقي در ميان افراط نامتناهي متعذر
بود وتمسك بدان بعد از وجود متعذرتر تا اينجا سخن اوست اي درويش
موحدان نيز همين ميگويند كه صراط مستقيم بحقيقت مرتبه اعتداليه
توحيد است يعني انكه بين التشبيه والتنزيه بود شيخ ركن الدين علاء الدوله

قدس

قدس سره در عروه ميفرمايد كه دين پسنديده موضوعست ميان تشبيه
وتنزيه وبايد دانست كه اكثر اختلافات كه در ملل ونحل واقع است
منشا ان همين دو امر نيز منحرف از اعتدال تواند بود يهود كه مظهر غضب اند
اثار تشبيه بر صفحات مقالات ايشان ظاهر است ونصاري كه معدن
ضلال اند اقدام تنزيه از اوراق احوال ايشان واضح وباهر ودر تفسير ايت
اخواز قلت صد بحث تنزيه وتشبيه بر وجهي لايق از منصه بيان روي خواهد نمود
والتوفيق من الملك الودود يكي از كبرا در معني اين سخن كه الطرق الى الله بعدد
انفاس الخلايق فرموده كه راهها بخداوند تعالى بسيار است وهر راهي
مقتضاء اسمي از اسماء الهي تواند بود وهر اسمي را مظهريست كه تابع ان اسم
ومربوب اوست وچون اسما همه منتسب بيك ذات اند واعيان وجود مستند
بدان اسما وسالك بر مسالك ايشان وايشان منتهي باسم الله پس همه راه الله
باشند والله غايت طرق متعدده متكثره ايشان بود چنانچه فرمود والى الله
المصير واز پرتو ان ابيات معالي سمات كه حضرت حقايق رتبت
در مناجات واهب العطيات فرموده اقتباس جذوه ازين معاني توان
كرد مثنوي پرتو روي تست از همه سو • همه را رو بتست از همه رو • همه
در راه وراه ميجويند • رغمت راه راه ميگويند • بنده دوره تو مويكنان •
نعره اهدنا الصراط كنان • منتهي در سجود بين يديك • كفته كيف الطريق
رب اليك • قطع اين ره براه بيمائي • كي توان كه تو راه ننمائي • بنما
ره كه طالب راهيم • ره بسوي تو از تو ميخواهيم • اللهم اجعلنا هداة
مهتدين ولا تجعلنا من الضالين المضلين بحرمة من هديته اليك
يا ذا القوة المتين اصل سادس در تعريف وتفسير وتاويل ايت ششم صراط الذين
انعمت عليهم چون راه شناخت حقيقتها نزديك بود بندگان را الله دا

تلقین فرموده که کدام راه جویند و از کدام طریق باحث معرفت پویند تعلیم
داد که راه نواختگان فضل و حمایت من و یاد یافتگان بارگاه عون و عنایت
من طلبید که آن راه بمقصود اقربست و ضعیفان را براه نزدیک متوجه مقصد
شدن انسب در کشف الاسرار آورده که راه ضلالت بسیار است
و راه راست باضافت با آن راهها یکیست که صراط مستقیم باشد اما
آن راه را بنسبت سالکان تفاوت هست بعضی را نزدیکتر است
و برخی را دورتر و از نیست که قومی مؤمنان زودتر از گروهی به بهشت
رسند چنانچه در اخبار وارد شده و همچنین راه سابقان بی خلاف
بحق نزدیکتر است از طریق مقتصدان و منهاج مقتصدان از راه ظالمان
با آنکه این هر سه طایفه بحکم حدیث رستگارند و چون معلوم شد
که راهها متفاوتست پس مؤمنان آن راه میخواهند که راست تر است
و بحق نزدیکتر و در کشف الاسرار محبوبی مذکور است که صراط مستقیم
هست که در وی توقف مارا لازم نیست سلوک بران بلکه ممنوعیم
از متابعت آن چون توریت و انجیل پس تخصیص کرد صراط را با انعام
خاص که قرآنست و در اعجاز البیان فرموده که مضمون این چند آیت
جواب و سؤالست گویا لسان ربوبیت در وقتی که بنده میگوید اهدنا
الصراط میپرسد که کدام صراط میخواهی که راهها بسیار است لسان عبودیت
استدعاء صراط مستقیم میکند و باز خطاب میپرسد که چون غایت همه
راهها منتهی بمن خواهد بود تو بکدام استقامت راغبی دیگر باره
زبان عبودیت بعرض میرساند که راه آنکسانی که نعمت داده بر ایشان
و خطیب کبریاء بطریق مخاطبه میفرماید که هیچکس در عرصه وجود دیده
که رحمت من بدو نرسیده و نعمت من شامل وی نگشته بنده معروض میگرداند

که همه

که همه موجودات را شمول نعم تو میبینیم و تمام مبدعات را محظوظ از
فیض کرم تو می یابیم اما ما آنها میخواهیم که صورت و معنی ایشان را بنعمت ظاهره
و باطنه بیاراسته و نعمتی صافی از کدورت غضب و تباهی و خالص از شایبه
ضلالت و بی تباهی چه نعمتها بخشیده چندان لذتی ندارد ع نعمتی خواهم
که محنت را نباشد ره بدو • و گفته اند طلب این راه که سالکانش منعم
علیهم اند جهت آنست که درین راه همراهان نیکو کردار بسیارند و لذا ایشان
ایمن توان رفت بسیار اند و رفیقانی که بمدد حمایت ایشان بقدم صدق
ره توان پیمود بیرون از شمار و بی رفیق در طریق رفتن دشوار است
خصوصا کسی که هرگز بدان راه نرفته باشد بیت راه باشد راه را پشت و
پناه • چونکه نیکو بنگری با راست راه • همرهی جو که ترا نیکو کند •
وز همه ره روی توان سو کند • آنکه تنها خوش بود اندر رصد • با رفیقان
بیگمان خوشتر رود • حضرت خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه
فرموده که راه نارفته را مقتدا باید و راه رو بی پیشرو نیکو نباید پس انعمت
علیهم برای آنست که ما با همراهان سابق و راه بران شفق نشان طریق باده
پذیریم و نام ایشان را فال سعادت گیریم و بمدد همراهی ایشان
راه از پیش بریم که هر که از همراهان ملول شده تنها راه پیماید و از شدت
سفر بتنگ آمده با ساقی میل نماید از سلوک بازماند و خود را بجائی رسانیده
نتواند بیت ملول از همرهان بودن طریق کاردانی نیست •
بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی • ای عزیز این همه ای بهانه طلب تو آن
رفت و تخم طلب در زمین دلها خوبیابید نظر الهی نیفکند و لیکن هرکجا این تخم
سعادت پدید آمد در پرورش آن بر پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه
و آله و شیخ کامل که نایب آنحضرتست حاجت می افتد تا بواسطه همت

متابعت و توسل بسلسلهٔ متابعت از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم نوری
اقتباس تواند کرد که اخلاق ذمیمهٔ او دران نور مغمور گردد و ازینجا مفهوم
شد که سلوک بر صراط مستقیم بموافقت اولیا و موافقت اصفیا که اشارت
انعمت علیهم بشارت حال ایشانست میسر میشود و هر که باختیار خود بی
مرشدی کامل براه رود جز هوا پرست نبود بیت رهبری بگزین که ره
رفته بود • تا بهمراهیش ره رفته شود • در پناه پیر صاحب رای باش •
سر مخواهی که رود تو پای باش • هر که او بی سر بجنبد دم بود • جنبشش چون
جنبش کژدم بود • سایهٔ رهبر به است از ذکر حق • یک قناعت به که صد لوت و
طبق • چشم بینا بهتر از سیصد عصا • چشم بشناسد گهر را از حصا • ای
درویش راه ظاهر بکعبهٔ صورت بی راهبری نمیتوان رفت راه معنی
بکعبهٔ حقیقت بی راه شناسی چگونه میسر شود با آنکه روندهٔ راه صورت
هم دیدهٔ راه بین دارد و هم اندروی قوت قدم می گذارد و هم راه روشنست
و هم مسافت معلوم و معین در راه حقیقت که انبیا و اولیا و اذکیا سالکانها
که قدم میزنند و نشان بکف قدم ظاهر نیست چنانچه فرموده اند بیت
صد قافله بیشتر درین ره رفتند • وین طرفه که هیچ گونه پی پیدا نیست •
و مبتدی اول نه نظر دارد و نه قدم نه از سر وجود آگاهست و نه از حقیقت
عدم مراحل بیمناک و بی نشان و بیابان پر دود و بی پایان بیقین است
که بی دلیلی بینا و هادی دیده بخش نتوان رفت بیت ان رهی که بارها
تو رفته • بی قلاوز اندران آشفته • پس رهی را که ندیدستی تو هیچ •
هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ • هر که تنها نادرا این ره برید • هم بعون
همت پیران رسید • و همچنانچه در راه صورت سراق و قطاع طریق
بسیارند و بی بدرقه رفتن مشکل و متعذر است همچنین در راه معنی

نیز مخالف

نیز مخالف دیوی و رغایب اخروی و تسویلات شیطانی و تزویرات
نفسانی همه دشمن دزده زنند پس بی بدرقهٔ صاحب ولایت درین راه بلاهت
رفتن از قبیل محالات مینماید بیت سایهٔ یزدان بود بندهٔ خدا • مردهٔ این عالم
و زندهٔ خدا • سایهٔ او چو که سایهٔ یزدان است • سایه جز خورشید برج سرمد است •
کیف مد الظل نور انبیاست • کو دلیل نور خورشید خداست • اندر وادی در سایهٔ او
و ایمن نشین • از کمین و مکر آن دیو لعین • دیگر آنکه هر که سالک بقوت قدم
خویش سیر کند با آنها مسافت بعید بیک مقام از مقامات این راه قطع نتواند کرد زیرا
که سیر مبتدی از دوش موران ضعیف کمتر است بیت راهی که در و پنجه بیندازد
شیر • هر مور بکجا قطع تواند کردن • پس قوت سیران از پیر کامل باید طلبید
که بی امداد او بمنزل مراد نتواند رسید بیت طفل نتواند بخود رفتن براه •
و مدد باید رود تا پیشگاه • و دیگر بعضی مقامات از انجمله است که عبور بران
بطیران باید و انجا سیر را گنجایش نباشد و مبتدی را که هنوز قوت پرواز
نیست صورت طیران چگونه دست دهد بیت مرغ که از بیضه نیامد
برون • حالت پرواز چه داند که چون • پس چون نباید که مرید بی بال
و پر خود را بر شهپر ولایت شیخ که عنقای هوای هویت است بربندد تا مسافت مقامات
بس بعید که بعمرها در راه بخود قطع نتوانستی کرد بمدد شیخ باندک روزگار
قطع کند بیت همین بس است که با پرهای شیخ • تا ببینی عون لشکرهای شیخ
وای آن • وای آن مرغی که ناروئیده پر • بر پرد بر اوج و افتد در خطر • وصل
در تکرار صراط علما را سخنانست صاحب کشاف و اکثر مفسران برآنند
که صراط ثانی بدلست از اول بدل الکل و در حکم تکریر عامل است تقدیر
کلام چنین که اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم و فایده بدل توکید
باشد و تنصیص بر آن که صراط مستقیم راه مسلمانانست و این شهادت

مر صراط اهل اسلام را باستقامت بر بلیغ‌ترین وجهی وقوع یافته چه آنکه
در تفصیل بعد از اجمال مبالغه بیشتر است از تفصیل فقط مثلاً کسی گوید
دلالت کنم ترا بر اکرم و اعلم مردمان فلان و این ابلغ باشد از آنکه گوید دلالت
کنم بر فلان اکرم اعلم برای آنکه در صورت اول موصوف دو بار مذکور
میشود یکی مجمل و یکی مفصل پس اینجا نیز صراط ثانی تفصیل صراط اولست
که بر سبیل اجمال واقع شده و تفسیر و بیان اوست محصلش آنکه بر
همه کس روشن است و بهیچ نوع خفائی نیست که آن صراط مستقیم طریق
مؤمنانست و فنادی تکرار صراط از قبیل رد العجز علی الصدر میدارد
و این وقتی مستقیم باشد که صراط ثانی در آخر فقره افتد چنانچه در تعریف
آن گفته‌اند که ایراد احد لفظین مکررین در اول فقره و دیگری در آخر
آن کما قال تعالی وتخشی الناس والله احق ان تخشاه و حال آنکه اینجا صراط
در آخر فقره نیفتاده بلکه اول فقره دیگر است و در بحر الحقایق آورده که
تکرار صراط اشارت بدانست که راه دو است یکی از بنده بحق و دیگری
از حق به بنده اما راهی که از بنده بخداوند باشد راهیست بغایت بیمناک
و در و خوف قطع و هلاک هزاران هزار قافله را درین بیابان زده اند
در هر گوشه‌ئی توشه را سراسیمه و سرگردان ساخته و منادی عزت
از بطنان کبریا این ندا میکند که الطلب رد والسبیل سد درین طریق
مکابریست بوفق و عقابیست ره‌زن علم دعوی لاقعدن لهم صراطک
المستقیم بر افراخته و صدای لآتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن
ایمانهم و عن شمائلهم در انداخته و هر این راه کم کسی بمقصود تواند رسید بعد
هزار تشنه درین ده فرو شدند و ندیدند ۰ ز بوی وصل نیابی ز کوی دوست
نشانی ۰ اما راهی که از حق به بنده است در و نه اندوه باشد و نه پریشانی

نه خوف دزد و نه بیم سرگردانی سالکان او بدرقه سلامت سائران در و
محفوف بنعمت و کرامت روندگانش را بسلسله عنایت کشان کشان
می برند از بدایت تا نهایت ع کوی مکرمت مخدوم او میکشد قلا برا
بی رو و می ازین معنی خبر میدهد مطلع ای آنکه ما را میکشی بی بی‌محابا
می کشی ۰ تو آفتاب و ما چو نم ما را ببالا می کشی ۰ هر یا لک افسرده را اندر کشش
جان میدهی ۰ زنده ایشان عنصر را سوی تماشا می کشی ۰ زاهد ز کوشش
دم زند عاشق بدان اندر کشش ۰ ما کرده از کوشش گران ما تو پی ما میکشی ۰
حق سبحانه صراط را اضافت کرد بجماعت منعم علیهم و فی الحقیقه آن راه
حق است نه راه ایشان و این بجهت تسلیه سالکان راه و تشریف روندگان
آگاهست تا کرامت این اضافت را دستاویز ساخته بر ودی مراحل
قطع نمایند و بمنازل ابرار و مساکن اخیار در آیند بزرگی فرموده که اضافت
صراط بعبادت دلالت میکند بر اختصاص ایشان به هدایت و اضافت
انعام بحق دلیل میشود بر آنکه اوست خالق هدایت و بدین دو نکته
جبر و قدر بر طرف میروند و جبری و قدری مخذول و مردود میشوند
و گفته‌اند ایزد تعالی سه چیز را تشریف اضافت بخود داده و آن را داشته
و هم آنها نیز ببندگان نیز مضاف ساخته اول دین را فرموده افغیر دین الله
و جائی دیگر گفت اکملت لکم دینکم دوم هدی را فرموده ان الهدی هدی الله
دیگر اضافت ببندگان خاص نموده فبهدیهم اقتده سوم صراط را گفت
و ان هذا صراطی مستقیما و اینجا فرموده صراط الذین انعمت علیهم نکته
دیگر آنست که آنها شرع حق است و در بینها نفع عبد از روی شرع تعلق
بحق دارد و از راه نفع ببنده با آنکه حق را در آنها فرمان که داریست
و بنده را فرمان برداری از جهت آمر و فرمان مضاف بحق است و بواسطه

مثال وادغان مضاف بعبد ومحققان کفته اند حق سبحانه در اول
اینها را جهت تشریف بندکان اضافت بدیشان کرد اما ابلیس نظر بر ضعف
بشریت طمع در بست که شاید بدقایق مکر وغوائل وسوسه از ایشان
تواند ربود دیکر باره ایزد تعالی اینها را بخود اضافت نمود تا ابلیس قطع طمع
کرده سرحیرت در کریبان خیبت ونامرادی کشد چنانچه اهل اشارت
کویند که ایزد سبحانه چون عزت مؤمنانرا بدین نوع جلوه داد که لله العزة
ولرسوله وللمؤمنین ابلیس کفت اکر بر سلب عزت خدای ورسول قادر
نیستم باری میتوانم که عزت مؤمنان را از ایشان بربایم تا در وحل خواری
کرفتار ودر ورطه کرفتاری خوار بمانند حق تعالی باری دیکر فرمود فلله العزة جمیعا
تا شیطان طمع از ان منقطع کرداند اینجا نیز صراط را اضافت بعباد کرد وقطاع
طریق چون ابلیس ونفس وهوا در کمین کاه فریب نشسته قصد ان نمودند
که ایشان را از راه بیفکنند ودر وادی نامرادی سرکشته سازند لطف ایزدی
دید بر وان هذا صراطی در عالم افکنده تا دزدان راه خائب وخاسر کشته
دانند که کس را بر ره روان او دست رس نیست وانکه داغ پادشاه دارد شحنه
شحنه ویرا مال العسس نشمرد **بیت** بنده خاص ملک باش که با داغ ملک.
روزها ایمنی از شحنه وشبها ز عسس **وصل** الذین اسم موصولست
وموصولات را مبهمه وناقصه نیز کویند جهت ابهام ان بر مخاطب بدون
صله ونقصان ان بوجود صله وموصول در لغت پوشیده شده باشد
وباصطلاح اسمی را کویند که جزو تام نباشد از کلام مکر با صله وضمیر
عاید بوی وصله او جمله خبری باید چه موصول مبهم است وبموضح احتیاج
دارد پس هیچنانکه موصوف نکره را بجمله خبری وصف میکنند برای
صله نیز جمله خبری میارند نه انشائی چه موضح نیست وصله باید که ایضاح

موصول کند چنانچه صفت موضح موصوفست وعاید بجهت ان شرط کرده اند
که صله را بموصول مرتبط سازد وموصول از صله اجنبی نشود پس اینجا نیز الذین
موصول است وانعمت علیهم جمله خبری که صله اوست وضمیر جمع عاید
بموصول وجمعیت ضمیر از برای انکه الذین اسمی موضوعست از برای جمع
مذکر وبعضی بر انند که او جمع الذی است ودر الذی چهار لغتست
اول بیای مشدد چون النبی وتثنیه او اللذان واللذین باشد چون نبیان
ونبیون ونبیین دوم بیاء مخفف چنانچه مشهور است وتثنیه او در حالت
رفع بالف ونون مخفف اید چون زیدان وجمعی بنون مشدده کویند ودر حالت
نصب وخفض بیا ونون باشد چون زیدین ودر شرح مصنف بر کافیه
مذکور است که اینجا الف در رفع ویا در نصب وجر علامت اعراب نیست
جهت انکه موصولات از جمله مبنیات اند بعضی قاصرانرا توهم ان باشد
که این اعرابست وحال انکه اینها صیغها اند موضوع از برای مجرور ومنصوب
ومرفوع وجمع او بقول جمهور علما در همه حال الذین است وطایفه در
حالت رفع اللذون کویند چون زیدون واصح انست که یا ونون در
الذین علامت جمع نیست بل بجهت زیادتی دلالت است ودر انار
عین المعانی کفته اللذان معربست والذین مبنی است جهت مشابهت
او بمن چه من را در تثنیه استعمال نمیکنند ودیکر انکه الذی باتفاق
مبنی است ودر معربات جمع مکسر معرب میشود باعراب واحد چون
رجل ورجال بخلاف تثنیه پس اینجا قیاس کردند بنا را بر اعراب واین سخن
وقتی تمام باشد که قابل باشند بانکه الذین جمع مکسر الذی است سوم بحذف یا واکتفا
بکسره ذال که دلالت دارد بر یاء محذوف چنانچه در الهاد والداع هست
چهارم بحذف کسره ذال وسکون ان وتثنیه این هر دو اللذا باشد وکفته اند

اصل این صیغه بیاء مشدد بوده و کثرت تداول بدان انجامیده که یا را تخفیف
کرده اند و دیگر باره یا مخفف را نیز انداخته و بکسره ذال اکتفا نموده و باز
دیگر حرکت ذال را نیز ساقط ساخته و در مفصل آورده که در بعضی تمام او را
حذف میکنند و بجای آن الف و لام را که دلالت دارد بر وی ایراد مینمایند
چون الضارب که حقیقتش الذی ضرب است و از غرایب نکات آنست
که الذی و الذان که واحد و تثنیه اند ایشانرا عموم نیست که اولوا العلم و غیر ایشانرا
شامل اند و جمع که الذین باشد مخصوص است باولی العلم و بر غیر ایشان
اشتمال ندارد و غالب آنست که قیاس کرده اند بر جمع بواو و نون ای عبرة
دانستی که موصول بدون صله اسمی تمام نیست پس بدانکه موجودات
همه موصولاتند که صله فیض رحمانی بدیشان پیوسته و ایشانرا بوصف وجود
سمت تمامی ارزانی داشته و اگر مواصلت این صله نبودی هنوز در کتم
عدم بصفت ابهام و نقصان موصوف بودندی بیت جمله بودیم
نهان در عدم آباد ولی • جلوه کردی و ما را بظهور آوردی • ذرها
کم شده بودند و بخورشید وجود • همه را بر همه فی الحال هویدا کردی • و هم
چنانکه موصول جز بجمله خبری تمام نشود انسان نیز که اشرف مولات
عالمست دولت اتمام نیابد مگر آنکه پیوستگی یابد بجمعی که باخبرند از اطوار
مبداء و معاد تا او نیز بیمن صحبت ایشان از بدایت و نهایت حال
خویش باخبر یابد اما التجا بدان طایفه باید کرد که بهر که نظر کنند از احوال کلی و جزوی
او خبردار شوند حضرت شیخ صدر الدین قدس سره در فکوک میفرماید که
حضرت شیخ ما را نظر مخصوص بود که چون خواستی که بر حال کسی اطلاع
یابد بدان نظر بدو نگریستی و از حالات دنیوی و اخروی او خبر دادی
و این نظره بود که چون با قطب الاقطاب شیخ شهاب الدین سهروردی

در طواف حرم محترم ملاقات فرمود هر دو در هم نگاه داشتند و بی سخن
از یکدیگر جدا شدند بعد از آنکه از شیخ محیی الدین احوال شیخ شهاب
الدین روح الله روحهما پرسیدند فرمود که رجل مملو من السنة من قرنه
الی قدمه مردیست از سر تا پا مملو از نور سنت و سر تا پای او پوشیده
بخلعت متابعت شریعت و از شیخ شهاب الدین که پرسیدند گفت
بحر الحقایق دریائی دیدم مالامال از زلال حقایق معرفت ذی الجلال
و این روایت در تاریخ شیخ عبد الله یافعی است و امیر حسینی در صفت
شیخ مرشد میفرماید بیت پیری که چو بر دولت نشیند • سر ازل و ابد ببیند •
طبیبی باید که چون سالک را مزاج طلب و ارادت انحراف پذیرد و
مواد ردیه فاسده از زوایا غلبه کند بمعالجه صایب در ازالت امراض و
تسکین مواد کوشد و بادویه نافعه از اقوال و افعال مزاج حال او را بصحت
اصلی باز آرد و اینکس را طبیب القلوب و علاجش را طب روحانی خوانند
بیت ما طبیبانیم و شاگردان حق بحر قلزم دیده ما را فانفلق • از طبیبان
طبیعی دیگرند • که بدل از راه نبضی بنگرند • ما دل بی واسطه خوش بنگریم •
که فراست ما بعالی منظریم • فصل انعام عبارتست از ایصال نفعت
بغیر از جهت احسان و این قید از لوازم است زیرا که رسانیدن نفع
که نه از روی احسان و تفضل باشد آنرا انعام نگویند چنانچه مثلا تاجری
بندگان خود نفع میرساند و ایشانرا دعوت میدهد تا بفروشد
و بر ایشان سود کند این از قبیل انعام نیست و ایصال منفعت جهت دفع
مضرت نیز نمیباشد چون رشوت دادن بظلمه و اعوان پس هر ایصال
نفعی که نه برای جذب منافع و دفع مضار باشد آنرا انعام توان گفت
و بر این تقدیر منعم حقیقی جز حق سبحانه نباشد که نعمت دادن

اولی غائلهٔ غرض وشائبهٔ عوض است وَمَا بِكُم مِن نِعمَةٍ فَمِنَ اللهِ چون نعمتها
همه از وست پس انعام نیز از و باشد واکر بصورت انعامی از مخلوق
وجود کیرد در حقیقت از خالق است که ایجاد آن نعمت کرده واراده
انعام در دل منعم پدید آورده ومنعم علیه را الباس استحقاق آن
پوشانیده واکر اینها نبودی هیچ وجه آن انعام وجود نکرفتی واین مثل
مشهور است ع تا تو ندهی کجا دهد حاتم طی • جلوه دعوت لا مانع لما
اعطیت ولا معطی لما منعت از سر این حال وحقیقت این مقال
خبر میدهد بیت دریا ز عطای تو بود کوهر بار • ور منع کنی نم ندهد
ابر بهار • در کشف الحقایق آورده که انعام الهی موقوف بر وجود منعم
علیه نیست چه هنوز او را وجود نبود که منعم فیاض عمت الاؤه بانعام
عمیم از تنکنای عدمش بساحت با راحت وجود رسانیده نعمت
حیات که اصل جمیع نعم است بدو ارزانی فرمود بیت من نبودم که نعمتم
دادی • وز عدم این طرف فرستادی • وین زمان هم درین سرای غرور
دمبدم نعمتم توبخشی وبس • وکفته اند انعام اتمام است تقول انعمت
دِمَتَه اذا بالغت فیه واتممته وانعام را اطلاق جز بر ذوی العقول نمیکنند
لا یقال انعم علی فرسه وبدانکه نعمت را از نعمت کرفته اند بفتح نون وآن
نرمی وآسانی باشد باد جنوب را بجهت نرمی وزیدن نعامی کویند وناز کی
ونرمی بدن را نعومت خوانند پس نعمت چیزیست که اوقات ادمی بدان
سهل وآسان کذرد ومعیشت روزکار او بخوشی بسر برود وکفته اند اشتقاق
او از نعمت است بضم نون وآن مسرت وبهجت ودروشنی چشم باشد
پس نعمت انرا کویند که ادمی بدان خوشدل وقریر العین بود وبعضی
بر آنند که حالتی است که بدان لذت می یابد انسان وامام راغب
نعمت

نعمت را اعم میداردازانکه عقل آنرا پسندد ونفس آنرا فهم مکروه طبع بود چون
مجاهدات وریاضات که نعمتهای حق است وحق سبحانه خواص خود را
بدان اختصاص داده وبلاها وزرها که انبیا واولیا آنرا ازجمله نعمای عظیمه
شمرده اند ودر اخبار آمده که اذا بلغ العبد حقایق الیقین فالبلاء عنده نعمة
اشارت بدانست یا آنکه مرضی طبع باشد ونفی الحقیقه عقل از آن کراهت
دارد چون نعمتهای ناپاینده امتحان محنت کرد درین عالم هست فاما بیفزمایه
که این بحسب صورتست لیکن ازحیثیت حقیقت نعمت آنست که صافی
باشد از کدورات وآنرا خیر مطلق توان کفت وآن نیست جز نعمت اخرویه
وازینجاست که صاحب لطایف فرموده که نعمت لذتیست بطریق کرامت
مقرون بحسن عاقبت چه نعمتی متمتع محنتی باشد آنرا نتوان الا م نعمت
نشاید کفت ع لا خیر فی لذة من بعدها نار • پس نعمت نزد محققان لذتیست
صافی از شوایب محنت وعنا وخالی از کدورت توهم زوال وفنا که اکر
چنین نباشد تصور آن عنا که از عقب آید لذت نعمت را از و سلب
خواهد کرد وتخیل محنتی که نتیجهٔ راحت است عیش بر و منغص خواهد
کردانید وچنان نعمتی که یاد کردیم در دنیا وجود ندارد چه نعمت دنیوی
مشوب بمحنت است وشربت لذتش ممزوج بزهر مشقت با هر سروری
مصرتی است وبا هر نوش منحتی نیش محنتی نه خوارد نم نرمش بی موج چون
غم است ونه نیشا بود سر وروش بی دغدغهٔ زلزله ستم نه ما زند ران محتش
بی بلای کرکان است ونه شیر از عشرتش بی جفای کرمان بیت
مصروی از نیل جفا موج زن • یوسفش آلوده بخون پیرهن • موصل او
بر سر کوی فراق • موعد او بر سر راه نفاق • در ستم او در کف ذال ستم •
بیژن او در تک چاه الم • شادی او مایهٔ غم آمده • صحت او عین الم آمده •

وهم در اخلاق آورده که این نعمت با سعادت حالست بشرط سعادت
ابدی در دار الجلال با نعمت ممکنست که نقصش غالبست بحیثیتی که التفات
نشاید کرد باندک ضرری که لازم اوست چون علم و مناجات و امثال آن
با نمراد نعمتی باشد که بمجرد نظر بید و لذتی حاصل آید و توفیق هدایت از آن
جمله است که همین نظر بر و متم لذتی کلی است و اینها همه لذات مقیده
و لذت مطلقه را ثمره صافیه نیست مگر در اخرت قال تعالی ولکم فیها ما
تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون وقال صلی الله علیه وآله وسلم اللهم
لا عیش الا عیش الاخرة و در انوار فرموده که اگرچه نعم الهی از حد حصر تجاوز
نموده اما در دو جنس انحصار دارد اول نعیم دنیوی وآن دو قسم است
وهبی و کسبی و وهبی باز دو نوع باشد روحانی چون نفخ روح مقدس لطیف
در بدن مدنس کثیف و اشراق باطن بنور عقل شریف و آنچه تابع عقل آید
از قوی چون فهم و فکر و نطق و امثال آن و جسمانی چون خلق بدن
و قوی حاله در وهیأت عارضه بر وی چون صحت و تناسب و غیر آن
اما کسبی تزکیه نفس است از اوصاف ذمیمه و رذائل اخلاق و تحلیه آن
بملکات فاضله و شرائف عادات و تزیین بدن بحلی مستحسنه و آنچه
بدو ماند همه از جمله کسبیاتست جنس نعمتهای اخروی و اصل آن غفران
الهی و رضوان پادشاهی است و جای یافتن در اعلی علیین با ملائکه
مقربین تا ابد الآبدین و مراد ازین انعام کرده بایشت قسم اخیر میتواند بود
و آنچه وسیله نیل آن نعمت باشد از اموال و اسباب دنیوی از قسم
نعیم اخروی کما قال صلی الله علیه وآله وسلم نعم المال الصالح للرجل
الصالح بیت مال اگر بهر دین باشی حمول • نعم مال صالح گفتش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است • آب اندر زیر کشتی پشتی است •

نعمتی که

نعمتی که خاص اهل صراط مستقیم است این بود که مذکور شد و ما عداء این نعمتها
کافر و مؤمن در آن شریکند صاحب کشاف فرموده که اطلاق نعمت بجهت
آنست که تا شامل باشد همه نعمتها برای آنکه هرکرا حقیقتا نعمت اسلام منعم
کردانید هیچ نعمتی نماند که بوی اوزانی نداشت چه این نعمت مشتملست بر همه
نعمتهاء جاویدی را و صاحب کشف الحقایق نیز همین و نیز میفرماید که نعمت
ایمان اعظم و اشرفست از سایر نعم دینیه و اگر بر خاطر گذرد که مؤمن داعی را
صراط موصل نعمت ایمان حاصل است پس طلب او مر همین راه را تحصیل
حاصل باشد امام برهان الدین نسفی بر این وجه جواب گفته که مراد ازین نعمت
نعمتی است که مشتمل باشد بر ایمان و غیر آن از مطالب و مقاصد نیز همین
نعمت و بعضی گفته اند نعمت را تعیین نفرموده از جهت تفخیم شان و تعظیم آن که
گویا عظمت و کثرت او تا بحدیست که در حیز حصر نمیگنجد و میزان عدد
احصا آن را نمی‌سنجد وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و غالب آنست که مراد
نعمت توفیق هدایتست از خصائصی که بواسطه آن سابقه عنایت اهل آن نعمت
حفظ و عصمت حق بوسترا از نعیم مقیم حقیقت روحی و واجبی و سروری
و بهجتی میبابند که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم و حصول این نعمت
یا از جهت بخشش الهی باشد یا از طریق کوشش بنده و در متابعت اهل بخشش
چنانچه پیران بزرگ دین فرموده است که عنایت الله عزیز است و نشان آن
دو چیز است یا عصمت اول یا توبه آخر و انرا که با اول کوثرت عصمت
بپوشانند باک نیست که التائب من الذنب کمن لا ذنب له بیت
عصمت اول چه نشد دستگیر • توبه آخر بکرم در پذیر • اول و آخر بتو دارم
امید • لطف کن و وعده بامیدم نوید • علما اختلاف کرده اند که انعام
الهی با اهل ایمانست و بس یا کافر و منافق را نیز شامل است معتزله بر آنند

مخصوص

بپوشانند اگر با خو شربت توبه و انابت

که نعمت الهی خاص نیست بمؤمنان بلکه همه بشر از اهل خیر و شر مشمول نعم
نعم ربانی اند چنانچه فرموده وکنتم امواتا فاحیاکم الی آخره و جائی دیگر گفت
خلق لکم ما فی الارض جمیعا و مانند این آیت بسیار است که نعمتها خود بر
ایشان میشمارد و در آنها تنبیه است بر آنکه بازاء این نعمت واجبست بر شما
ادای لوازم عبادت و طاعت و از آنجمله است یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی
و از کفار جماعتی بوده اند چون نمرود و شداد و فرعون و امثال آنان که در دنیا
علم کامکاری برافراخته اند و کوس شهریاری و نامداری نواخته و این
همه انعام حقست بر ایشان اهل سنت میگویند که کفار و فجار از نعمت
ربانی بهره ندارند چه اگر منعم باشند بانعام الهی پس لازم آید ایشان را در
تحت انعمت علیهم داخل باید داشت و چون بنده گوید اهدنا الذین انعمت
علیهم استدعاء طریق کافران و فاجران نیز نموده باشد و این راست نیست
و دیگر آنکه نعمت دینی با وجود نعمت اخروی قدری محسوس ندارد چنانچه
در احادیث آمده که اگر دنیا را نزد حق تعالی بمقدار پشه وزن بودی هیچ کافر را
شربتی آب از وی ندادی پس آنرا از قبیل نعمت ناشمردن اولیست و در
کشف الحقایق فرموده که این بحث لفظی است و محتاج بآنکه تحریر
مبحث نمایند که این نعمت چه چیز است که خاص تواند بود ببعضی
یا بر عموم همه را شامل تواند شد و حقیقت آنست که مراد از نعمت درین
آیت نعمتی خاص است که خواص حضرت ربوبیت بدان اختصاص
یافته اند و عامه سایر عباد را نیز نصیب استدعای آن برتافته و اهل
صورت در میدان بیان از نعمت جولانها نموده اند و ارباب معنی
در الفاظ و اسرار و نکتها فرموده و در وصل لاحق بعضی از درر غرر عبارات
محققان با برخی از جواهر زواهر اشارات محققان در رشته سلک انتظام خواهد

پزیرفت

پزیرفت • والعون من الله و ولی التوفیق **وصل** اگرچه مفهوم آیت عامست
و شامل همه کس را خدای تعالی نعمتی داده و بوجهی از وجوه منعم گردانیده جهت آنکه
الذین مقتضی عمومست و انعمت مشتمل بر نعمت مطلق و هیچکس نیست
که او را از خوان نعمت بیکران بنوال بهره مند نگردانیده اند و قسمی از فواید
موائد صوری یا معنوی بدو نرسانیده الا آنست که این نعمت مقید به
هدایت و ایمانست از دو وجه یکی سؤال هدایت در مطلع و دیگر استثنای
المغضوب علیهم و الضالین در مقطع و محققان گفته اند بر تقدیری که نعمت را
بر اطلاق بگذاریم چون مطلق منصرف بکاملست پس مراد نعمت
کامله باشد و کمال نعمت آنست که ختم کار بنده بر اسلام بود چه انبیا و اولیا
اهتمام بحسن اختتام داشته اند توفنی مسلما و توفنا مع الابرار و باید دانست
که نعمت الهی بسیار است و هر کس نعمت این آیت را بر چیزی دیگر حمل کرده اند
و متصوفه نیز این نعمت را بچندین نوع در حیز بیان آورده و غالب آنست
که تفاوت این اقاویل بواسطه ملاحظه درجات متفاوت منعم علیهم باشد
پس تعیین از جماعت انسب مینماید تا در ذیل هر یک سخنی که مناسب
حال باشد گفته آید خلاصه بر آنست که مراد از طایفه منعم علیهم مؤمنانند
که در قرآن ذکر نعمت ایشان بر بنوجه وارد شده که یا ایها الذین آمنوا
اذکروا نعمة الله علیکم و عکرمه نیز نعمت را بتثبیت بر ایمان و استقامت
بران فرو میبارد نظر بر آنکه اهدنا را بمعنی ثبتنا داشته اند پس مضمون دعا
این باشد که ثبات ده ما را بر راه کسانیکه ایشان را دولت ثبات و استقامت
کرامت فرمودی و در تبیان میگوید راه آنها که منت نهادی بر ایشان
بایمان و در لطائف ایشان را از زیغ و میل نگاه داشتی تا از دنیا بر راه راست
بیرون رفتند و در تأویلات علم الهدی آمده که چون صراط مستقیم

دیگر آنکه مراد از منعم علیهم مؤمنانند که نعمت دین انعام کرده است بر همه ایشان
و این علی العموم و اگر بر خصوص حمل کنند دو وجه دارد یکی آنکه انعام کرده بمعرفت
کتب و دلایل پس این نعمت قرآن باشد و دلایل مستنبطه از آن دوم آنکه منعم
گردانید ایشان را بنعمت تقدیم و تفضیل بر جمعی مؤمنان چنانکه داود و سلیمان را
علی نبینا و علیهما الصلوة والسلم گفتند فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین
محمد حکیم ترمذی فرموده که منعم علیهم شاکرانند چه نعمت بدون شکر باقی
نمیماند و بدین قول نزدیکست آنکه امام واحدی آورده که مراد از این نعمت
ادای شکر است در سرا و ضرا یعنی بهر حال وظایف شکر بتقدیم رسانیده اند
چنانچه در وقت وجود نعمت پاس سپاس داری میداشته اند و در زمان هجوم
جنود رنج و محنت نیز لوازم شکرگذاری فرو نمیگذاشته اند زبان حال ایشان
بذکر الحمد لله علی کل حال ناطق بوده و رجاء بر کمال ایشان بر یافتن
نعمت باقی بر وابط حمد و ثنا از حضرت کبریا واثق یکی از کبرا فرموده که چون
دیگران از حق تعالی نعمت طلبند تو توفیق شکر طلب که شکر نعمتی است از همه
نعمتها عظیم تر و نزد محققان شکر مقدمست بر نعمت بیت کم نعمتی را دخواهی نخست
بشکر خودم ده زبانی درست • و هم کلام خواجه خسرو است علیه الرحمة
بیت نعمتم آنگاه رسان بی قیاس • که دهی اول دل نعمت شناس •
زین تن دوزخی خود عصیان نمای • دور کن اندیشه کفران نمای •
ابن مسیب فرموده که منعم علیهم آنها اند که حق تعالی نعمت طاعت و عبادت
بدیشان ارزانی داشته و مؤید این سخن است آنکه در تفسیر تبیان آورده
که انعمت علیهم بالتزام الفرایض والسنن نعمت ایشان ملازمت فرض
و سنت است، و محمد بن فضل گفته که نعمت بر ایشان قبول فرض است
از ایشان و قبول طاعت جز اهل عبادت را نباشد گروهی بر آنند که

این طایفه توفیق یافتگانند در هر کار خیر و از اینجاست که امام راغب آورده
که این نعمت تسهیل است که سلوک طریق فوز را بر سالکان آسان گردانید
با آنکه عطا کرد اینجا ایشان را براه در آرد و مندفع ساخت از ایشان آنچه از وفوز
باز دارد و مراد از این توفیق است ای عزیز نعمت توفیق کاملترین نعمتهاست
و هرچه خواهند از اوصاف حمیده و اخلاق ستوده و اصناف طاعات
و انواع عبادات که نعم کلیه اند جز بمدد توفیق میسر نیست بزرگی را پرسیدند
که آن چه چیز تواند بود که هیچکس بهیچ حال از آن مستغنی نباشد فرمود که
توفیق زیرا که بی معاونت او هیچ کار ساخته نبود و بی مرافقت او هیچ راه بپایان
نرسد و مقرر است که تا در توفیق نگشایند راه تحقیق ننمایند بیت
ازین حضرت مجو هم غیر توفیق • که توفیقم نماید ره بتحقیق • اگر توفیقت
افروزد چراغم • ز هر اندیشه باشد فراغم • و بواسطه اینست که اکثر برین رفته اند
که مراد از این نعمت توفیق هدایتست چنانچه در وصل سابق صورت تقریر
پذیرفت و مقتضای مقام نیز همین می تواند بود چه در وقت استدعای
هدایت براه راست جز راه آن طریق تحقیق که همراه آن رفیق
توفیقند نتوان خواست در احقاق آورده که بنده بعد از آنکه درخواست
هدایت براه سالکان صراط مستقیم می نماید و ایشان را بنعمت توفیق
هدایت و تحقیق عنایت می ستاید اشارتیست بدانکه گویا بزبان نیاز
و ضراعت بعرض حضرت عزت میرساند که خدایا هدایت تو پیشینیان را
نه باستحقاق ایشان بلکه بمحض تفضل و امتنان بوده و توان بخشنده کریمی
که خزاین تو را از بخشش نقصانی نیست و تو را از وفور کرم و کثرت بخشایش
زیانی نه هم ذات قدیمت از عوارض تغییر مبراست و هم شوب فضل
عمیمت از شوائب بخل و تقتیر مصفا پس بدان احسان علی الاطلاق

کرنه وابستهٔ غرض است ونه موقوف باستحقاق انعام کن برما چنانچه انعام
کردی بر گذشتگان وتفضل نمای برما چنانچه تفضل نمودی برایشان
که اگر ایشان غایب شدند جود تو عنان غیبت از حاضران بر تابد واگر
پیشینان مفقود گشتند ذلل فقدان باحسان بیکران تو راه نیابد بیت
نه بخشش کم است ونه مخزن تهی • چرا از تو نومید گردد رهی • هر آن
جود کز ابتدا او وجود • نمودی وتا حشر خواهی نمود • ز دریای احسان وفضل
کبیر • توان داشت یکقطره بر حقیر • بیک قطره دریا کجا کم شود •
بیک ذره صحرا کی ابتر شود • در بحر الحقایق از شهر بن حوشب نقل میکند
که این جماعت اهل بیت بزرگوار واصحاب نامدار حضرت سید مختار
صلوات الله علیه که حقتعالی ایشانرا بعلم وفهم بنا داشته تا از معلم مکتب
خانه وما ینطق عن الهوی بیاموختند واین اموخته را فهم فرمودند واز نعمت
که بعضی نعمت را بر علم وفهم حمل کردند یعنی علم شریعت وفهم حقیقت
واین دو صفت جمع نبود مگر ملازمان حضرت رسالت را صلوات الله
وسلامه علیه وبی تکلف منعم علیه کامل آنحضرت بوده که خلعت ویتم
نعمته علیک بر قامت با استقامت او راست می آید وملازمان عتبه
علیه نبوتیه که صورت واتممت علیکم نعمتی از آینهٔ حال بر کمال ایشان
روی مینماید پس مؤمنان بدین دعا رسوخ طلبیدند بر طریق متابعت
حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وآل الطهار وصحابه الاخیار او که
بحقیقت متابعان طریقت او ایشان بودند واز بن وادیست انکه در
ینابیع اورده که ایشان جماعتی اند که حق سبحانه منت نهاده برایشان بمتابعت
ومصاحبت سید انام علیه الصلوة والسلام یعنی صحابه کبار که راه یافتگان
از حق وراه نمایندگان بحق اند کما قال صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی

کالنجوم

کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واز مالک بن انس نقل کرده اند که انعام کرده بر
ایشان بمتابعت سید انس وجان علیه صلوات الرحمن وسهل بن عبد الله
تستری رحمه الله نعمت را بر سنت فرموده ومیگوید صفت اهل سنت
اینست که اولئك هم الراشدون فضلا من الله ونعمة ودر کشف الاسرار
میگوید منعم اند با اسلام وسنت هر دو را باهم انتظام داد زیرا که تا هر دو
منتظم نباشند بنده را در دین استقامت نباشد ودر آثار آمده است که
امام شافعی فرموده که در واقعه دیدم که حق سبحانه با من گفت تمن علی یا ابن ادریس
یعنی از من آرزوی خواه ومرادی که داری بجوی من گفتم رب امتنی
علی الاسلام پروردگارا مرا بر اسلام بمیران که منتهای مراد وغایت آرزوی
من آنست که بر اسلام بروم خطاب آمد که قل وعلی السنة یعنی اسلام
وسنت را یکجا بکن خواه از من که اسلام بی سنت درست نیست چه
هرچه نه سنت باشد بدعت است وکل بدعة ضلالة بیت جز بنور سنت
آن رهنمون • کی توان از تیرگی آمد برون • پرتوی از سنت شمع رسل •
میکند روشن طریق جزو کل • پس بقول این جماعت منعم علیهم اهل
سنت وجماعت باشند وایشانند آن فرقهٔ ناجیه که در حدیث وارد شده
واز هفتاد ودو فرقه هالکه مستثنی گشته اند واز جهت توضیح این سخن از
شرح فرق مذکوره واصول ایشان بر سبیل اجمال چاره نیست وان در
سلک وصل علیحده سمت نظم خواهد یافت ابن عباس میفرماید که آن
جماعت قوم موسی وعیسی اند علیهما الصلوة والسلام قبل از تغییر نعم الهی
یعنی آنها که بر دین موسی علی نبینا وعلیه السلام ثابت بودند وتا زمان
نزول انجیل از احکام تورات انحراف وتجاوز ننموده اند وآنها که بر دین
عیسی علی نبینا وعلیه السلام استقامت داشتند وتا زمان انزال

قرآن اقامت حکم انجیل فرو نگذاشتند وانکه مسلمانان را امر شد که طلب
راه انبیا کنند اشارت میتواند بود بآنکه ان جویند که بی شریعت پیغمبر وحکم
کتاب خود ثابت وراسخ مانند چنانچه اهل جماعت بوده اند وگفته اند منعم
علیهم دو تن اند از نقبای بنی اسرائیل یوشع وکالب که حق تعالی در شان ایشان
میفرماید قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما ونعمت ایشان
ان بود که عهد الهی ومیثاق ربانی را کردرایت ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل
وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا مذکور است بهیچ وجه نشکستند وان پیمان را
بدرستی که بپایان رسانیدند وحق تعالی مارا بطلب راه ایشان فرمود
تا عهد محبت وپیمان عبودیت نگه داریم واز نقض عهد که موجب رد
وطرد است بر حذر باشیم وجمعی بر ان رفته اند که منعم علیهم طایفه اند مذکور
در این ایت که فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا حضرت ابو الجناب
قدس سره در طوالع آورده که لفظ رفیقا دلالت بران میکند که مقصود
از انعمت علیهم ایشانند چه مارا بسلوک طریق ایشان فرموده اند وایشان را
برفیق تعبیر نموده وطریق را رفیق میباید چنانچه مثل سائر الرفیق ثم الطریق
ازان خبر میدهد ودر کشف الحقایق وبعضی دیگر از تفاسیر آورده اند
که مراد سه طایفه اند اهل نبوت وارباب هدایت واصحاب اجتبا
که در این ایت مذکورند انعم الله علیهم من النبیین من ذریة ادم وممن
حملنا مع نوح ومن ذریة ابراهیم واسرائیل وممن هدینا واجتبینا ودر
بحر الحقایق تعبیر فرموده که مراد از این نعمت توحید وهدایت است واینها
انبیا ومؤمنان را بوده ودر تفسیر تبیان ولباب آورده اند که منعم علیهم
ملئکه اند ونعمت ملئکه عصمت خواهد بود پس این صورت

تلقین است

تلقین است مؤمنانرا که از حضرت عزت نعمت عصمت طلبند
که بی زره عصمت از سهام مکاید شیطان وجنود واعوان او ایمن نتوان
بود با دستگیری عصمت الهی از شبیخون نفس وهوا ایمن نیست وبا پایمردی
حمایت پادشاهی غم از وساوس شیطان رجیم نیست **بیت** که زور آور دگر تو یار دهی
که گیرد چو تو رستگاری دهی • کرم دست گیری بجائی رسم • وگر بفکنی
بر نگیرد کسم • کرم ره نمائی بیوم ره بخیر • ودم گم کنی باز مانم ز سیر • جهان
آفرین گر نه یاری کند • کجا بنده پرهیزکاری کند • ونزد ارباب تحقیق مراد
از این طایفه اهل قرب وکرامتند که بکمال نعمت ظاهر وباطن مشرف
گشته اند واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ونعمت ظاهر بعثت انبیا
وانزال کتب وتوفیق قبول دعوت واتباع سنت واجتناب
بدعت وانقیاد اوامر ونواهی وثبات بر لزوم بندگی وپرستندگی وامثال
ان وعرفا را در باب نعمت باطن نسبت میکند بان سالک تا منتهیان
کامل سخنانست وبایراد بعضی ازان اوراق جرائد بیان تزیین خواهد
یافت بعضی بر آنند که این نعمت آنست که شناسا گردانید ایشان را بکمین گاه
مکاید شیطانی وبر ایشان روشن ساخت دامهای مخافات وحبالات
نفسانی را تا پرهیز کنند این معرفت از مخاطرات طریق ومخافات رهگذر حذر
نموده بسلامت بمنزل کرامت نزول فرمودند وگویند منعم
گردانید ایشانرا بحفظ مراسم ادب در اوقات طلب وقیام بلوازم حرمت
در زمان ادای خدمت تا سطوت جباری وهیبت قهاری را نصب
العین داشته ظاهر را بآداب بندگی بیاراستند وباطن را باب ریاضت
از غبار اغیار فرو شستند وگفته اند نعمت رادی بخالفت هوا نااقبال
کردند بر حضرت تو بید را موفقا بو بکر وراق فرموده که نعمت رادی

باعانت در استقامت تا در طریق مناجات نلغزیدند و یاد ما سوی او از انبیا
منسیا ساختند یاد کرد او بپا میدیدند و تطمئن قلوبهم بذکر الله در حقایق سلمی
آورده که این نعمت شهود منعم است نه مشاهدهٔ نعمت و هر که بشغل نعمت
از کشف منعم محروم ماند محجوب است واسطی فرموده که انعام کرد بر عارفان
بمعرفت و بر ابرار بحلم و رافت و بر مریدان بحلاوت طاعت و بر زمرهٔ اولیا
واصفیا بصدق و یقین و رضا در عرایس میفرماید که از آن نعمت رضاست
بقضا تا سالکان راه حق بهر چه بر ایشان مقدر شده باشد از مضار
و مسار راضی باشند و نقش جزع و رسم سخط از صفحات حالات خود برو
تراشند که برو فود فریاد و فزع و ظهور خشم و خروغ داغ تغییر بر جبین تقدیر
نخواهند کشید بیت قلم بتلخی و شیرینی ای پسر رفته است اگر ترش بنشینی قضا چه غم دارد
شیخ ابو العباس قصاب فرموده که همه عالم را اگر خواهند و اگر نه با خداوند
تعالی خوی باید کرد والا همیشه در رنج باشند زیرا که حق سبحانه نه برضا و سخط
ما مقدرات خود را متغیر نکرده باند پس رضا بقضا موجب راحتست
هر که از حق اعراض نماید برو ورد قضا پوست رنجیده واند و هنالک
باشد و هر که با وی خوی کند دلش در ساحت راحت جولان کنان
گردد از انجهت که در ابتدای الحال مبتلی بوی نمایند و در انوقت بلا بعینه
نعمتی و خوشترین راحتی باشد بیت بگذشت تو می آید برون
کو برو از سینه من جوی خون • در بصایر الکلمات آورده که اعظم نعمتهای
الهی بر بندگان دو چیز است یکی تعریف نعمت خود مر ایشان را و دیگری تلقین
اسم خود ایشان را که اگر بنده را بخود شناسا نگردانیدی او را قوت معرفت
کجا بودی و اگر اسم و صفت خود بدیشان نیاموختی ایشان را بدین مرتبه
که راه نمودی بیت بی تو بتو ره نمیتوان یافت • بی نور تو پی نمیتوان برد

یکی از کبرا گفته است که نعمت داد در بدایت بعنایت کما قال ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی و انعام میفرماید در حال بهدایت چنانچه فرمود
ان هدیکم للایمان و منعم خواهد گردانید در نهایت بحمایت چنانچه
وعده داد یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت و گفته اند انعام فرمود
بر ایشان بیقین تمام و صدق بر دوام که تا مشام صدق نباشد رایحهٔ یقین
نتوان شنید و تا دیدهٔ یقین نبود چهرهٔ مقصود نتوان دید جمعی دیگر نعمت را
بکشف غرایب صفات و عجایب انوار ذات تاویل کرده اند و طایفه بر اتصاف
باوصاف اشراف از تفویض و توکل و تجرید و تبتل فرود آورده اند بعضی از مشایخ
معنی انعمت بر تیسیر اذا نموده اند که اجازت دادی ایشانرا بوصول منزل
تا از همه مواقف واقف شده در راه بهیچ موقف واقف نشدند و بعضی
از اکابر عراق مقصود از نعمت این فرموده اند که ایشانرا در طریق بندگی
بحقوق خود قایم ساختی تا لاجرم باستجلاب حظوظ خود از راه نیفتادند
امام قشیری فرموده که نگاه داشتی بر ایشان آثار شریعت و احکام آنرا در
وقت غلبات سکر و حیرت بورود بواده حقیقت از دایرهٔ علم بیرون
ناشده بهیچ چیز از فرمان شرع اخلال ننمودند و این سخن که امام فرموده
نشان حال جنید و یا محفوظ است که ایزد تعالی ایشانرا از کشش طبع
بزخرف و بوش شرع متصف میدارد و ایشان در عین حضور از زین
همه بی شعور سخن شیخ است بیت نه طفلی که زآتش ندارد خبر •
نگهدارد ش مادر مهرور • پس آنان که در وجد مستغرقند • شب و روز
در عین حفظ حقند • و هم از لطایف قشیریست که نعمت دادی
یعنی پاک کردی ایشانرا از ایشان تا بتو یا تو پیوستند و از کشاکش پندار
منی و مایی باز رستند فرد کی بود ما زما جدا مانده • من و تو رفته و خدا مانده

وگویند نعمت آنست که دستوری فرمود بنیاز و مناجات و شرف اذن
ارزانی داشت بسؤال و عرض حاجات و اگر دعرصه لطف و عنایت
لوای این اجازت برنیفراشتندی ادمیان زهره درخواست و یارای طلب
کجا داشتندی ع این جواب از آنست که خود فرمودی • وگفته‌اند معنی انعمت
علیهم آنست که ایشان را از ایشان فانی ساختی بخود باقی و قایم کردانیدی
تا در راه بهیچ دام و قید باز نمانند و مرکب همت را از مضایق خفایای مکر
و استدراج بفضای منهاج سرت و ابتهاج رانند در بحر الحقایق فرموده
که این نعمت آنست که ارواح ایشان را در بدایت فطرت باصابت آن
نور که ثم رش علیهم من نوره بیان آنست منور ساخت تا از آن نور به
منور راه یافتند و از مشاهده شواهد الشهود مشهود حقیقی شناختند
مشهود را شاهد شهود او ساختند و بدین عمل حق را بحق شناختند
و بحقیقت حق را جز بدو نتوان شناخت و دلیل افتاب هم افتاب را
توان ساخت ع بافتاب توان دید کافتاب کجاست • وهم در حقایق
نجمیه است که منعم کردانید اسرار ایشان را بانوار عنایت و انعام کرد بر
ارواح ایشان باسرار هدایت و عطا کرد قلوب ایشان را از اثار ولایت
و نعمت داد نفوس ایشان را بحفظ شرع و قهر طبع از راه توفیق و رعایت
در حقایق القران اورده که نعمت دادی بر ایشان از خزانه غیب
بنور هدایت بی ریب یعنی از هدایت خاص که بنده را بدان
بیخود بخود راه دهی فرد در راه خود او کرا ز خودم بیخود کن • انکه بیخود
ز خود بخود را هم ده • و در احقاق التاویل اورده که چون استقامت
مطلقه میسر نباشد مگر در طریق وحدت فانیه که دین قیم و ملت
حنیف که حضرت حبیب صلوات الله علیه و اتباع او که باتباع او

مامورند آنست قل بل ملة ابراهیم حنیفا پس صراط منعم علیهم آن باشد
و نعمت ایشان نعمت خاصه الهیه است یعنی معرفت و هدایت
حقانیه ذاتیه و محبت محمدیه صلوات الله علی المصطفی و علی اله و
صحبه اولی الصدق و الصفا و ذوی المحبة و الوفا و گفته‌اند نعمت دادی
بانکه بلمعات تجلی ذاتی ظلمات مکونات از اسرار ایشان زایل کردانیدی
و بصیقل انوار قدسی زنگهای ارواح ایشان را روشن ساختی تا نور را بنور
دیدند و در نور الحقیقه اورده که انعام کردی بر ایشان بمحبت بی علت
ازلی ابدی و در طریق عنایت قرعه اختیار محبت بر نام نجسته فرخام ایشان
انداختی که یحبهم و یحبونه یحب سوریت اگرنه یحبونه هست اشارت
یحبهم برای چیست اری همچنانکه محب را محبوب در کار است محبوب را
نیز با محب بازار است گاه او را بنور ظهور خود گوید انی مثلکم انتم لی سکنتم
ام ابیتم تا در خلوات سر کرداب دام هیمان نمانند و رایت پاس و رعایت
قنوط بر خود نخوانند لا تیاسوا من روح الله لا تقنطوا من رحمة الله و گاه میگوید
من ان توام انا لکم شئتم ام ابیتم تا در جهان افتخار با جبرئیل هم پر و با
اسرافیل هم بر کردد ع فمن مثلی و رب العرش معبودی و مقصودی •
یکی از عظما فرموده که این نعمت نعمتی است خاص و مراو را صور تست
در وجهی و سری و حکم هر یک از اینها در یکی میسر از مراتب ثلثه کرد و نشاء تکوین
و واسطه که انرا برزخ خوانند جاریست صورت ان نعمت اسلام و اذعانست
و او تعلق بظاهر دنیا دارد و روح ایمان و احسانست ایمان متعلق
بباطن دنیا بود و حکم احسان جاری در برزخ و نشات او باشد نبی ﷺ
که فرموده کانک تراه خبر میدهد از شهود و این شهود و استحضار در
دنیا برزخیه است چنانچه در محل مبین خواهد شد اما سر او توحید

و ایشانست و حکم او خاص باشد باخوف که زمان ظهور نور وحدت و مغلوب
نمائیها کثرتست و جمعی این نعمت را بر عشق فرود آورده اند چنانچه در تفسیر غزنوی
مذکور است که این فقیر میگوید حاصل این دعا آن باشد که بنمای مارا ماهی
کرد آن ترس و بیم نباشد و آن را عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی است
الا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون مردمان را ترس از فوت
مطلوب باشد و مطلوب عاشقان از زوال مبراست لاجرم خوف
ندارند و چون مقصود شان جز محبوب حقیقی نیست از ثری تا تحت
الثری تا ایشان که بدان التفات نکردند ما زاغ البصر وما طغی اشارت
بدانست مولانا جلال الدین رومی قدس سره بیان حال شیخ غزنوی میکند
که هفت سال در بیابان سر علف و بیخ گیاه میخورد و از خداوند تعالی
دیدار میخواست و این بیت کنجهای خاک تا هفتم طبق عرض کرده
بود پیش شیخ حق شیخ گفتا خالقا من عاشقم ور بجویم غیر تو من فاسقم
هشت جنت گر درآرم در نظر ور کنم خدمت من از خوف سقر مؤمنی
باشم سلامت جوی من زانکه این هر دو بود حظ بدن عاشقی کز عشق
یزدان خورد قوت صد بدن پیشش نیرزد برگ توت بنده دایم خلعت
و ادرار جوست خلعت عاشق همه دیدار اوست وصل پیش ازین
بر زبان قلم روشن بیان تعداد فرق اسلامیه بطریق اجمالی گذشته بود
نظر بر وفا بدان دو سه کلمه باز مینماید و بطفیل آن از اصول طوایف
دیگر نیز شمه شرح داده میاید ومن مقدّر الكون التّصدّي والعون باید
دانست که اهل عالم دو قسم اند یا تابع الهوا و بدع و مخترعات خود شده بکتابی
و پیغمبری استناد ندارند و ایشان را اهل نحل گویند یا متابعت کتابی
و دینی و ملتی و آیینی میورزند و ایشان را اصحاب ملل خوانند و اهل هوا

وبدعت بعضی خارجان از دایرهٔ ملت از حیز شمار بیرون اند اما اصول ایشان
در کتب معتبره بخط ذکر درآمده پنج فرقه اند اول فلاسفه و ایشان
جمعی اند قائل بحکم عقلیه و مجتنب از طرق نقلیه انتهاج بر مناهج منطقی
دارند و ارتیاض بعلوم ریاضی نمایند و بحث ایشان در موجودات طبیعی
و مابعد الطبیعه است و قدمای ایشان سه گروه بزرگ مشهورند و همه هم
من الهرامسه و اناس و ریشیین خود دانند اول اساطین سبعه از ملطیه
و اثاس و ساموس که بلاد ایشان بوده در ولایت یونان و مقدم ایشان ثالیس
ملطی است و اول کسی که در فلسفه بحث کرد او بود و آخر ایشان افلاطون
الهی و بکر اصول و ایشان از اساطین حکما بوده اند مبدا ایشان فلوطرخیس
که طرف حکمت بر او اشتهار یافت تا دیمقراطیس بعد از آن حکمای افادیما
که اهل تصنیف اند چون سولون شاعر که بعد از هرمس و سقراط از وی ذکر
و بقراط واضع طب و اقلیدس واضع هندسه و بطلمیوس صاحب
مجسطی و متاخران اهل حکمت یک طایفه اند از ارسطاطالیس که واضع
منطق است تا اسکندر فرودیسی که شارح کتب ارسطوست و فلاسفهٔ
اسلامی از حنین بن اسحق تا ابونصر فارابی و ابوعلی سینا تابع قول
ارسطویند الا آنکه شیخ الرئیس در بعضی سخنان با او مخالفت نموده
دوم صابیان و جمعی برآنند که ایشان را کتابی بوده و آن سخن بصحت نه
پیوسته بلکه اصح آنست که ایشان قائلند بهیاکل فلکیه و ارباب سماویه
و کبار ایشان در چهار فرقه انحصار دارند اول اصحاب روحانیات و تعریف
چنانست که تعریف اهل شرع ملائکه را و غالب آنست که ایشان ملائکه را
می پرستند برای تقرب بخدای بواسطت ایشان دوم ارباب هیاکل
کل و ایشان علت اولی و عقل و نفس و ستارات را هیاکل اثبات

ایشان بر دو قسم اند

کنند بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی مربع و چیزی مثمن و علی هذا
و بحقیقت این جماعت ستاره پرستانند سوم اهل اشخاص و مدار کار
ایشان بر طلسمات است که در ساعات مختاره بطوالع لایقه بر صور کواکب
عمل کنند بجهت مهمی و ایشان را در ملل و نحل عبدهٔ اصنام میگویند
چهارم هوبائیه و در بعضی نسخ هومانیه تصحیح کرده اند حق سبحانه را واحد
کثیر دانند و ماخذ تناسخ کلمات ایشانست سوم تناسخیان اقصی بلاد
هند و ماچین و اکثر از ولایات خطا و چین مملو است این طایفه و اساس
تناسخ بر چهار وجه است رسخ و مسخ و نسخ و معلم ایشان شاکمونی بوده و حشر
و جزای اعمال هم در دنیا اثبات کرده چهارم براهمه و ایشان منسوبند
بشخصی که او را برهما نام بوده و بعضی گویند براهمه معتقدند ملکی را که
نام برهمان است و او را وسیله و واسطه دانند میان مبدع و مبدعات
او را در افاضه و افاده و وجه تسمیهٔ ایشان به برهمن همان انتسابست
به برهما و لیکن عوام گویند ایشان منسوبند بحضرت ابراهیم علیه الصلوة
والسلام از غلطهاء ایشانست چه براهمه باسرهم نبوت را منکرانند و انبیا را غیر
معتقد منکرانند فرقه از ایشان و بحث ما اینجا از منکران نبوت و خارجان
ملتست و براهمه چند فرقه اند یکی اصحاب بدده که گویند همیشه در عالم
بدهی باشد یعنی کسی که توجه بدو باید کرد و از وجود او چاره نباشد و همه
خلق را فیض از و باید گرفت و طلب قرب او باید نمود در صحاح آورده
که بد معرب بت است و معتقد ایشان آنست که اول بدهی که ظهور
کرد در عالم نام او شاکمونی بود یعنی سید شریف و از زمان ظهور او
تا هجرت پیغمبر صلوات الله علیه پنجهزار سال صاحب ملل و نحل آورده
که صفت بد بر وجهی که ایشان میکنند اگر راست میگویند بر حضرت

خضر علیه السلام صادق میاید و این گروه از برهمنان پیوسته در طلب مرتبهٔ
بدانند و گویند بعمل بدان پایه توان رسید و آن عمل صبر است و عطا دادن
بر عموم و خالی شدن از فکر دنیا و بر طرف رفتن از آرزوها و لذتهای
او و عفت ورزیدن و بر خلق بخشودن و از کبایر اجتناب نمودن و
بخیرات و حسنات میل فرمودن و کبایر بمذهب ایشان ده است
کشتن جانوران و استحلال اموال مردمان و زنا کردن و دروغ گفتن و سخن
چینی و فحش بر زبان راندن و دشنام دادن و بالقاب شنیع خواندن
و بی شرمی و انکار جزاء افعال را و حسنات نیز در طریق ایشان ده است
جود ورزیدن و از گناه عفو کردن و خشم را بحلم فرو خوردن و از لذتهای
دنیایی باز ایستادن و در خلاص خود از عالم فانی تفکر و اندیشه بسیار نمودن
و عقل را بعلم و ادب ریاضت دادن و همت بر طلب معانی گماشتن
و در سخن با همه کس ملایمت کردن و حسن معاشرت با مصاحبان بر آن
وجه که اختیار ایشان بر اختیار خود گزیدن و اعراض نمودن از خلق بکلی
و اقبال بر حق سبحانه و تعالی و بذل روح از شوق وصول بجناب
حق و هر که بدین نواحی قیام نماید برتبهٔ بدده رسد اگر چه بغرض بمقالات
هیچ طایفه نمیرود اما این مسئله از طریق براهمه مذکور شد تا غافلان از اهل
اسلام را تنبیهی باشد بر آنکه جماعتی خارج از ملل بدرا اتصاف بصفات
حمیده و اجتناب از اخلاق ذمیمه نکوهیده چگونه مبالغه دارند با آنکه
ایشان را در آخرت فایده نخواهد داد پس اولی آنکه سالکان سبل اسلام این
حالت را ملحوظ داشته بکنند انچه شاید و ترک نمایند انچه فرماید بیت

کبر که نیوش نشانه خطاست • هست یکیش کج خود تیر راست •
ستی ان کج روی دین ست • گو بکژی ماند بکیش درست •

۲۴۱ هر که دو بین کیش از دو خم برفت • راست نشد تا بجهنم برفت • تیر که بر کیش کمان
وش بود • عاقبتش تاب زآتش بود • قومی دیگر از براهمه اصحاب فکر اند و ایشان
مدار علم و عمل خود بر وهم نهاده اند و بدان تصرفات میکنند و در این باب رسائل
بسیار است و یکی از شعبهای آن وهم جادوئیست و نیرنجات و در جانب
سند این معنی غالبست بر بعضی مردمان و در میان براهمه تناسخیان هستند
که رسوخ ایشان در آن طریقه از دیگران بیشتر است و جمعی از ایشان اهل
روحانیاند و سخن ایشان بکلام صابیه نزدیکست و ایشان نیز فرقه اند چون
باسویه و باهویه و امثال آن پنجم وثنیه یعنی بت پرستان و این گروه
بسیار اند جمعی آفتاب پرستند و جمعی ماه و گروهی ستارگان و طایفه احجار و
معدنیات و فرقه اشجار و نباتات و بعضی حیوانات و بت پرستان هند
چندین گروه هستند منها کالکیه و ذهکیه و جلهکیه و مانند آن و اعراض از
تفاصیل اقوام و اقوال ایشان اولیست و از این پنج اصل که مذکور شد
طوایف دیگر منشعب شدند چون دهریه و طبیعیه و معطله عرب
و غیر ایشان که به هیچ پیغمبر فرود نیاورده اند و بهیچ دینی مقید نشده
و مجموع اینها خارج ملتند اما اهل ملل یا کتاب دارند یا شبهه کتاب
اهل کتاب سه فرقه اند یهود و نصاری و مسلمین و شبهه کتاب
مجوس دارند و بر صاحب ملل و نحل خبری نقل میکنند که حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مجوس هفتاد فرقه شده اند و یهود
هفتاد و یک و نصاری هفتاد و دو و مسلمانان هفتاد و سه فرقه متفرق
خواهند شد و همیشه از این فرقها در هر ملتی یک فرقه رستگار باشند
و باقی هالک قال تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون
و از اینجا باصول فرق ایشان ایمائی میرود اما مجوس دعوی میکنند که بر دین

ابراهیم

ابراهیم خلیل الرحمن اند صلوات الله علی نبینا و علیه و آتش را پرستند نه بجهت
ربوبیت بلکه او را قبله دانند و وسیله تقرب بآفریدگار شناسند و قواعد
و اصول و مذهب ایشان بسیار است و هشت فرقه در میان ایشان
بزرگند و منشاء فرقهاء دیگر اول کیومرثیه نسبت خود بکیومرث ثابت کنند
که پسر آدم بود و نزد بعضی از ایشان آدم خود اوست دوم زروانیه اصحاب
زروان کبیر اند و او را نیز اصلی میشناسند مانند کیومرث سوم زردشتیه
که تابع زردشت حکیم اند و او را پیغمبر شناسند بعد از ابراهیم علیه الصلوة
و السلام چهارم ثنویه که بقدم نور و ظلمت قایلند پنجم مانویه اصحاب مانی نقاش
و او میان کبری و نصاری دینی احداث کرده و در اصل کبر بوده است
ششم مزدکیه تابع مزدک اند که در زمان قباد پدر انوشروان ظهور کرد
و انوشروان بسبب حیل او را با اکثر متابعانش بقتل آورده و قصه او مشهور
هفتم دیصانیه اند که اصلین قدیمین سخن گویند و بیزدان و اهرمن فاعل
باشند هشتم مرقونیه و ایشان یزدان را فاعل خیر دانند و اهرمن را فاعل
شر شناسند بطبع و اضطرار و از این هشت فرقه شش گروه منقسم اند
بلکه ده و دوی دیگر انقسام یافته بر پنج پنج مجموع هفتاد باشند اما یهود
امت موسی علیه السلم و کتاب ایشان توریت است و ایشان در اول بر
شریعت موسی ثابت بودند باخر تغییر و تبدیل داده بعضی احکام را تحریف
کردند و اختلافات در میان ایشان پدید آمد و بهفتاد و یک گروه منشعب
شدند و معظم ایشان پنج طایفه باشند اول عنانیه که اصحاب عنان بن
داودند که او را راس الجالوت گفتندی و اینها بیست فرقه اند دوم
عیسویه که متابعان ابی اسحق عیسی اصفهانی که بلغت ایشان عوفید
الوهیم گفتندی یعنی پرستنده خدای و ایشان نوزده گروه اند سوم

یوذعانیه اتباع یوذعان همدانی و ایشان را مغاربه نیز گویند چه ظهور ایشان
در جانب مغرب بوده بیست و یک فرقه‌اند چهارم موشکانیه اتباع موشکا
عجلی شش فرقه‌اند پنجم سامره و ایشان را غیر لغت یهود لغتیست و در عبادت
روی بکعبه آرند و فی الواقع مذهبی دارند مرکب از یهودیه و غیر آن و در
اصل یهود صرف بوده‌اند و بر پنج انشعاب یافته‌اند مجموع هفتاد و یک
باشند اما نصاری امت عیسی‌اند علیه الصلوة والسلام و کتاب ایشان
انجیل است و روش ایشان بر احکام انجیل بود باندک زمانی بعد از رفع
عیسی علی نبینا و علیه السلام از طریق توحید انحراف ورزیدند و بهفتاد و
دو گروه شدند و معظم ایشان سه فرقه‌اند اول ملکانیه اصحاب ملکا
رومی‌اند و قایل بحلول جزئی از لاهوت در ناسوت بیست و هشت
گروهند دوم نسطوریه اتباع نسطور حکیم‌اند و مذهب ایشان آنست
که نور الله اشراق کرد بر هویت عیسی علیه السلام سی و دو فرقه‌اند سیم یعقوبیه
و ملا یعقوبیه نیز گویند بالهیت عیسی علیه السلام قایلند و ایشان دوازده
فرقه‌اند مجموع هفتاد و دو باشد اما اهل اسلام که امت حضرت
رسالتند و کتاب ایشان قران مجید است ایشان نیز تفریق یافته‌اند بهفتاد و
سه فرقه و در اخبار آمده که زود باشد که امت من بهفتاد و سه فرقه شوند
یکی از ایشان ناجی باشد و باقی هالک گفتند یا رسول الله گروه ناجی کدام
فرمود آنها که بر آن باشند که من و یاران من امروز بر آنیم و بتحقیق صراط
مستقیم آنست چنانچه سبق ذکر یافت و هر یک از فرق اسلامیه را مدعا
آنست که راه حضرت رسالت صلوات علیه و آله و اصحاب او اینست
که ما داریم و آنها که بر طریق سنت متابعت آنحضرت ثابت‌اند قول
ایشان درین ماده بصدق مقرونست و صفت اولئکهم الصادقون

فرد عاشقان کز قدان سرو سخن میگویند • راستانند از آنها سخن راست شنو •
در تعداد فرق اسلامیه رسایل بسیار نوشته‌اند و اقوال اصولی و فروعی
هر یک را بتفصیل تعرض کرده و چون از مجموع آنها احد ابواب الانوار امام
همام فخر الملة والدین محمد الرازی و ملل و نحل تاج شهرستانی موثوق به
بیشتر و معتمد علیه‌اند آنچه انجا مذکور شده از انجا نقل افتاده و من الله الرشاد
بدانکه اسلامیان دو قسم‌اند اهل اصول و اهل فروع کبار فرق اسلامیه
از ارباب اصول شش‌اند معتزله و صفاتیه و جبریه و مرجیه و خوارج و جمعی
وعیدیه را نیز اصلی گفته‌اند اما در این دو کتاب که مذکور شد ایشان را از
خوارج میدارند جهت آنکه سخنان خوارج با کلمات ایشان در باب وعید مطابقست
چنانچه بیاید و این شش فرقه بزرگ با شعب ایشان آورده میشود اول معتزله
که قایلند بعدل و توحید و مذهب ایشان آنست که افعال بنده باختیار
اوست و ایشان بچهارده فرقه منقسم شده‌اند اول واصلیه اصحاب
واصل بن عطاء بصری‌اند و او بنای اعتزال را بر چهار قاعده نهاده
نفی صفات باری و قول بقدر و منزلت بین المنزلتین و عدم تعیین
محق از فریقین جمل و صفین دوم هذیلیه اتباع ابی الهذیل علاف که
شیخ معتزله بوده و در بعضی مسایل با اهل اعتزال مخالفت کرده
سیم نظامیه و ابن نظام رییس معتزله است و اول کسی که سخنان حکمت
را با کلام خلط کرد او بود چهارم حایطیه اصحاب احمد بن حایط‌اند
و در کلام این جماعت بعضی از معتقدات نصاری و کلمات تناسخیان
باز توان یافت پنجم بشریه تابعان بشر مریسی‌اند و او افضل علمای معتزلست
ششم معمریه و ابن معمر سلمی را در نفی صفات رب و اثبات قدرت
عبد مبالغه بیشتر است هفتم مرداریه اصحاب ابی موسی ملقب بمردار از

۲۴۳ راهبان و زهاد معتزله بوده هشتم ثمامیه و ابن ثمامه نمیری ندیم مامون
خلیفه بود و نزد او مکانتی تمام داشت نهم هشامیه هشام فوطی ربیس ایشانست
و او خیر و شر همه را از بنده داند دهم جاحظیه اتباع عمرو بن بحر الجاحظ
و او مصنف کتب اعتزال بوده و از فضلای معتزله است یازدهم خیاطیه
تابع ابو الحسن خیاط اند از معتزله بغداد دوازدهم جبائیه و بهشمیه اتباع ابو علی
و پسرش ابو الهاشم جبائی اند و مذهب همه یکیست سیزدهم جعفریه
تبع جعفر بن حرب اند چهاردهم قضویه از اتباع قاضی عبد الجبار اسد
آبادی اند ثانی صفاتیه و ایشان صفات ازلیه کنند مر باری تعالی را
از علم و قدرت و سمع و بصر و کلام و مانند آن و ایشان سه گروهند
اول اشاعره تابعان امام ابی الحسن علی بن اسمعیل الاشعری و او اثبات
صفات الهی میکند و خیر و شر را بتقدیر حق میداند دوم حنابله اصحاب
امام احمد بن حنبل و ایشان موافقند با سلفیان که تابع داود اصفهانی اند
در اجرای صفات که در کتاب و سنت وارد است بر حقیقت بی تاویل
سوم کرامیه اتباع ابی عبد الله بن محمد کرام و او اثبات صفات
میکند اما بنهایت کلام او بتجسیم میکشد چهارم مشبهه و مجسمه و مخذولان
ایشان از منهج ادب منحرفست ثالث شیعه ایشان بامامت و خلافت
امیر المومنین علی صلوات الله علیه قائلند دون اصحاب و امامت را در
اولاد امجاد حضرت مرتضی علی علیه و علی اولاده صلوات الله ثابت
میدانند و امام را از صغایر و کبایر معصوم اعتقاد میکنند و در اصل سه
فرقه بوده اند امامیه و زیدیه و غلاة و مجموع ایشان بیست و چهار فرقه
میشوند اما امامیه یازده گروهند اول کیسانیان و ایشان محمد حنفیه را امام
دانند بعد از پدر و برادران اعنی علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم

اجمعین

اجمعین دوم مختاریه اصحاب مختار بن ابی عبیده ثقفی اند و او محمد
حنفیه را مهدی موعود داند و امام منتظر شناسد و گوید در غار رضوی
بیمن غایب شده و زنده است سوم هاشمیه تابع هاشم بن محمد حنفیه اند
و امامت را بعد از پدر بدو منتقل شناسند چهارم بنانیه از اتباع بنان بن
سمعان و ایشان نیز قائلند بامامت هاشم اما نحن ایشان بجانب تشبیه
و حلول مائلست پنجم رزامیه اتباع رزام داعی اند و امامت را از هاشم
بن علی بن عبد الله عباس منتقل میدانند ششم جعفریه و ایشان ناووسیه
نیز گویند امامت را بجعفر صادق ختم کنند و از ایشانند ناووس که صادق را
مهدی موعود شناسند هفتم شمطیه یحیی بن شمط گوید که امامت
بر محمد بن جعفر صادق ختم شد هشتم افطحیه امامت را از صادق به پسرش
عبد الله افطح منتقل میشناسند نهم اسمعیلیه گویند امامت از جعفر
صادق به پسرش اسمعیل رسید و در نسل او قرار یافت و ایشان در هر زمانی
امامی دارند دهم موسویه و ایشان را مفضلیه نیز گویند موسی کاظم را امام
قائم دانند و اختتام امامت بدو نمایند و حدیث سابعهم قائمهم را سند
سازند یازدهم اثنا عشریه بدوازده امام معصوم قائلند و محمد بن الحسن را
مهدی موعود دانند و گویند زنده است و در بدم ظهور خواهد کرد
و جهان از بیداد و عدل زینت خواهد داد اما زیدیه ایشان شرط کنند
که امام فاطمی باید و عالم و زاهد و شجاع و سخی و بوصایت امامت ثابت
نشود بدون این صفات و ایشان سه فرقه اند اول جارودیه امام محمد
باقر علیه السلام ابو الجارود را کرد بیس این فرقه است نامی نهاده که مضمون
او شیطان اعمی است و این طایفه تکفیر کنند آنها را که بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بر علی بیعت نکرده اند دوم سلیمانیه

۲۴۴

٢٤٤ سلیمان بن جریر که متبوع این جماعتست با وجود افضل امامت مفضول جایز
دارد و شیخین را امام میدانند و در عثمان و بعضی از اولاد علی طعن کنند
سوم صالحیه اتباع حسن صالح مرجی اما غلاة جمعی اند که در محبت علی مرتضی
و اولاد اطهار آنحضرت علیهم الصلوة و السلم از منهج اعتدال انحراف
می ورزند و ایشان در مقابل خوارج افتاده اند و قول عالی حضرت
مرتضی علی علیه الصلوة و السلم که هلکت فی اثنان محب غال و مبغض
قال ایمائی بهر دو طایفه میکند و غالیان ده فرقه اند اول نصیریان
و ایشان بسیار غلو می کنند و ولی را در رسالت نبی شریک میدانند و اثنا
اسحاقیه که اطلاق اسم الله بر ائمه میکنند دوم خطابیه ابو الخطاب
اخدع علی را بر نبی تفضیل میکند و بمذهب ایشان گواهی دروغ برای
موافق روش خویش و بر مخالف طریق خود جایز است و لهذا گواهی همه
اهل اهوا در شریعت می شنوند الا خطابیه چنانچه در نص هدایه
آمده و تقبل شهادة اهل الاهواء الا الخطابیة و در کفایه آورده که خطابیه
علی را اله اکبر دانند و جعفر صادق را اله اصغر سوم سبائیه اصحاب
اصحاب عبد الله سبا که مشافهةً با علی گفت انت الاله و علی بقتل وی
حکم فرمود و او فرار نموده بمداین رفت و بعد از شهادت آن حضرت
اظهار این طریقه کرد چهارم علبائیه اتباع علباء اسدی که علی را بر همه
انبیا تفضیل کنند پنجم کاملیه اصحاب ابی کامل که تارکان بیعت علی را
تکفیر کنند ششم کیالیه تابعان محمد کیال اند و سخنان ایشان بمزاج
عقل سنجیده نیست هفتم مغیریه اتباع مغیرة عجلی و منصوریه اتباع
منصور عجلی و این هر دو گروه در قول بهم نزدیکند لاجرم ایشان را یک
فرقه میشمارند هشتم نعمانیه محمد نعمان که رئیس ایشان بوده ملقبست

بزیه

بشیطان طاق نهم یونسیه اتباع یونس قمی اند و از مشبهه شیعه اند
دهم هشامیه منسوب بدو هشام بن سالم و هشام بن الحکم و سخنان ایشان
بمقالات مشبهه نزدیکست رابع جبریه قایل اند بآنکه بنده را هیچ قدرت
و استطاعت نیست و اینها جبریه خالص اند و بعضی اثبات قدرت
میکنند اما تاثیر بران مترتب نمیدانند و ایشان سه فرقه اند اول جهمیه
اصحاب جهم بن صفوان و او جبری خالص است دوم نجاریه اتباع حسین
نجار و او در بعضی مسائل تابع امام ابو الحسن اشعریست سوم ضراریه پی
ضرار بن عمرو و کلمات ایشان بتعطیل می انجامد خامس مرجیه گویند
با ایمان معصیت زیان ندارد چنانچه با کفر طاعت سود نکند
و بر صاحب کبیره در دنیا حکم بهشت و دوزخ نکنند و مرجیه قدریه
هستند و مرجیه جبریه و مرجیه خوارج و مرجیه خالص و بحث ما در مرجیه
خالص و بحث ما در مرجیه خالص است و ایشان شش گروهند اول
تومنیه منسوب بابی معاذ تومنی دوم ثوبانیه منتسب بابی ثوبان
مرجی سوم صالحیه اتباع صالح بن عمرو اند و او میان قدر و ارجا جمع
کرده چهارم غسانیه غسان کوفی میگوید ایمان زیاده شود و کم نشود پنجم
عبیدیه اتباع عبید مکتب اند ششم یونسیه اصحاب یونس نمیری
گوید سبب دخول بهشت اخلاص و محبتست نه طاعت و عبادت
سادس خوارج ایرا گویند که بر امام بحق بیرون آیند و علما وعیدیه را که تکفیر
صاحب کبیره کنند و بتخلید ایشان در دوزخ قائلند هم داخل خوارج
میدانند جهت اتفاق در بین مسایل و اعتقاد خوارج بهر دو داماد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ذو النورین و مرتضی علی علیه الصلوة و السلم
صحیح نیست و تکفیر ایشان و بسیاری از صحابه و اکابر دین میکنند

٢٤٥

وسخنان ایشان لایق ان نیست که قلم را بتسطیر ان تصدیع دهند وایشان
بیست و دو فرقه اند اول محکمه اولی وایشان ان جماعتند که بر امیر المؤمنین
علی علیه الصلوة والسلم بیرون امدند و بحروراء از نهروان جمع شدند چون
عبد الله راسبی و ذو الثدیه و اشباع ایشان دوم ازارقه اتباع نافع
ازرق وایشان عایشه را با عثمان و امیر المؤمنین علی علیه السلم و طلحه و زبیر
و عبد الله عباس تکفیر کنند سیم اخنسیه منسوبند باخنس بن قیس
چهارم اباضیه اصحاب عبد الله بن اباض پنجم بیهسیه اصحاب بیهس
هیصم ششم اطرافیه که اهل اطراف را معذور دارند در ترک اینچه خود
دانند از شریعت هفتم نجدات عاذریه اصحاب نجدة بن عامر الحنفی اند
هشتم خازمیه منتسب اند بخازم بن عاصم نهم خلفیه متابع خلف ابن
عمر واند از خوارج مکران دهم حفصیه تابعان حفص بن مقدام یازدهم
حمزیه اصحاب حمزة ادرک اند از قهستان لشکر کشید و در بعضی
بلاد خراسان قتل و غارت کرد دوازدهم ثعالبه اصحاب ثعلبة بن عامرند
و مکرمیه که تابعان مکرم عجلی باشند با ایشان متفق اند در اقوال و افعال
سیزدهم شیبانیه شیبان بن سلمه که رئیس ایشانست با نصر سیار که والی
خراسان بود در زمان مروانیه یاغی شد چهاردهم صلتیه اصحاب عثمان بن
ابی الصلت پانزدهم صفریه و زیادیه نیز گویند اتباع زیاد اصفر اند شانزدهم
عجارده اصحاب عبد الکریم عجرد هفدهم میمونیه اتباع میمون بن
خالد هجدهم شعیبیه تابع شعیب بن محمد اند نوزدهم رشیدیه
رشید طوسی در انچه از کاریزاب خود عشر مقرر کرد و ثعالبه نصف
عشر تعیین کرده بودند بدین جهت این قوم را عشریه نیز خوانند بیستم
یزیدیه متابع یزید بن انیس اند بیست و یکم معبدیه رئیس ایشان معبد

خارجی بوده بیست و دوم معلومیه و مجهولیه سخنان واهی و بی اصل
دارند و مجموع اینها که مذکور شد هفتاد و دو فرقه اند از اهل اصول و ارباب
فروع دو قومند اهل حدیث که بنای احکام ایشان بر نصوص باشد و ایشان
حجازیانند اصحاب مالک بن انس و محمد بن ادریس الشافعی و ارباب
رای که مدار اعتنای ایشان بر تحصیل وجه قیاس است و معانی مستنبطه
از احکام و ایشان عراقیانند اصحاب امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت و متابعان
او چون محمد بن حسن و حسن بن زیاد و ابو یوسف قاضی و زفر و هذیل
و بدانکه غیر هفتاد و دو گروه مذکور یک فرقه دیگرند که ایشان را اهل سنت
و جماعت خوانند در اصول متابع اشاعره اند و در فروع بیکی از مذاهب
اربعه حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی عمل میکنند و بحکم حدیث که
فرقه ناجیه برراه من و یاران من اند روش این طایفه بفوز و فلاح اقرب
و ایشان را بنجات نسبت دادن اولیتر و النسب چه مدار کار این
جماعت که منسوبند بشرف سنت بر متابعت حضرت خیر البریات
علیه افضل الصلوات و التحیات و بر اتباع سنن اهل بیت بزرگوار و
صحابه اخیار و ابرارش که انها بنص مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح کشتی
نجات و نجاح اند و اینها بر درجات اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم جهة — اهتدیتم
ان هدایت اهل دین و دیانت کواکب رشاد و فلاح پس این گروه بر صراط
مستقیم اعتدال ثابت شده از طرفین افراط و تفریط که فرق مذکوره
در هر جانب هست مجتنب اند و بمحبت خدای و رسول و خلفا و ائمه
بر وجهی که موافق شریعت غرا باشد منتسب لوح عقیده را از لوث تعصب
شسته و شوی نموده اند و از تنگنای تقلید محض بتماشاگاه تقلیه
خالص سیر فرموده بیت ز تقلید و تعصب بر طرف باش ٭ زلوح دل

خیال هر دو بتراش • تعصب از هوای نفس خیزد • ز تقلید ابوی بر ویزد
تعصب را لگام دانید را هست • ره تقلید هم راهی بتا هست •
خدایا نفس سرکش را زبون کن • تعصب را ز نهاد ما برون کن •
ره تحقیق بنما سوی توحید • رهائی بخش از زندان تقلید • ربنا
اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر اصل سابع در تبیین
بعضی از معانی و حقایق که آیت هفتم بر آن مشتمل است قال تعالی
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین چون کاملترین نعمتها نعمتی است
که از منعم علیه مسلوب نگردد و پیوسته از آن متمتع و بهره‌مند باشند
لاجرم عنایت ازلی تلقین میفرماید که بعد از آنکه راه منعم علیه که طریق
آشنایانست استدعا نمودید دیگر باره بزبان تضرع از هادی توفیق
درخواهید که نعمت بر شما تمام گرداند بآنکه شما را از روش بیگانگان
نگاه دارد یعنی ناشناسی بر بیگانگی نیفکند و از سرچشمه زلال
وصال ببادیه هجران و حرمان نه اندازد بیت ز وصل او جدائی چون توان کرد •
پس از شاهی گدائی چون توان کرد • در تفسیر قرطبی مسطور است که
بندگان را تعلیم میدهد تا چنانکه درخواست کردند که ما را راه راست
نمای این نیز درخواهند که ما را گمراه مکن کما قال تعالی ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا چه قفل ضلالت و کلید هدایت بقبضه قدرت
و ارادت اوست بهمان مثابه که ظهور نور توفیق از مطلع یهدی
من یشاء تابانست وقوع ظلمت خذلان نیز از افق یضل من یشاء
در حیز امکان است اگر خواهد سینه حلقه پوشان خلت را بشعله آتش
قهاری بسوزد و اگر ارادت نماید چراغ تیره درون نوشان بار ذلت را بلمعه
لطف و ستاری برافروزد بیک لحظه از جلوه جمال و بنده نوازی

سیاه گلیمان تاریکی کفر و شبهت را بسرچشمه آب حیات معرفت رساند
و بر بیم لحظه از کرشمه جلال و بی‌نیازی سفید رویان عرصه نورانی و عرفان را
در دریای ادبار و شقاوت غوطه دهد بیت که جانب عاصیان برحمت نگرد •
نقش گنه از صحیفه هستی ببرد • وان لحظه که با دبی‌نیازی گذرد •
صد خرمن طاعت بجوی کس نخرد • در کشف الاسرار محبوبی آورده که
میشاید که منعم علیه غیر مرضی باشد نزدیک خداوند تعالی و اگر
چه در بحر نعمت مستغرق بود اما از گوهر رضا محروم ماند پس این امت را امر
شد تا نعمت الهی مقترن با رضای پادشاهی طلبند تا اتمام نعمت و
تکمیل آن نموده باشند و گفته اند آنکه بنده را منعم علیهم میطلبد
همان طلب انعام است مقصود آن خواهد بود که چنانچه ایشان را
منعم ساختی و بمحض کرم مهم ایشان برپرداختی مرا نیز محروم مگذار و
وظایف نعما و سوابغ آلا از من دریغ مدار مراد نعمت دنیا یا نعمت آخرت
یا هر دو و چون کثرت نعمت دنیوی در اغلب موجب سرکشی و
نافرمانی است ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی واشتغال بنعیم صوری
سبب دور ماندن از مشاهده و لهذا حضرت رسالت پناه
صلوات الله وسلامه علیه شب قرب و کرامت نظر همت بر هیچ
چیز از نعمتها آخرت نیفکند کما زاغ البصر وما طغی پس اداف
کرد نعمت را بطلب سلامت از شایبه غضب و ضلالت یعنی
ما را بنعمت از مشاهده ولی النعم محروم مساز و بدین حرمان و غفلت
از دور طره غضب و مهلکه ضلال مینداز بیاد کر که در اول
بر صدد ناز و نعیمش نشانده اند و در آخر بصد خواری چون سگان از آستانه
عزت برانند در کشف الاسرار میگوید که خدایا ما را از آنها مگردان

که ایشان را بخود باز گذاشتی تا بتیغ هجران خسته و بتقید طرد و حرمان بسته
شدند **بیت** زخود داری به شد کار ما را • خداوندا بخود مگذار ما را •
به طریقت فرماید چه باز کشد پیمان گسسته و چه کار آید از بنده نا بالغ
امروز راه راست را گذاشته و طریق کج را راست پنداشته فردا در حسرت
نا امیدی بپاید و قاصد بی عنایتی بد باید تا منزل بیزاری در دست
و تیغ منع و مهجوری در شست ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون
انهم یحسنون صنعا **فرد** خواجه پندارد که دارد حاصلی • حاصل خواجه
بجز پندار نیست • **فصل** غیر کلمهٔ مخالف است چنانچه کلمهٔ مشابهت
گویی هذا غیر ذلک این نه آنست و جز آنست وهذا مثل ذلک و این آنست
یا مانند آنست و غیر را در اصل از مغایرت و تغییر گرفته اند وان در ذات
باشد چنانچه گویی غیرت غلامی و فتنی که او را بدیگری بدل کنی
قال تعالی ویستبدل قوما غیرکم و در وصف بود چون غیرت
داری هرگاه که او را از هیأتی بهیأتی گردانی پس غیر المغضوب یا بدلست
یا صفت اگر بدل گیرند وان مذهب ابو علی است معنی چنین باشد
که منعم علیهم کسانی اند که سالم مانده اند از غضب و برین تقدیر
غیر از مغایرت باشد بحسب وصف و ذات معا و تقدیر کلام چنین
بود که اهدنا صراط غیر المغضوب علیهم و اگر صفت دارند وان قول
سیبویه است مفهوم آن این بود که منعم علیهم غیر مغضوب علیهم اند
یعنی جمع کرده اند میان نعمت مطلقه که ایمانست و میان سلامت
از غضب و این مغایرت باشد بحسب وصف و این وصف مخصص منعم
علیهم باشد جهة آنکه رحمتی وسعت کل شیء دلالت دارد بر شمول
رحمت مؤمن و کافر را و شک نیست که کفار مغضوب علیهم اند

پس مطلوب

پس مطلوب صراط جمعی منعم علیهم باشد غیر کفار بر تقدیر آنکه کفار را
منعم علیهم دانند چنانچه مذهب جماعتیست در تفسیر آمده که غیر
بر سه وجه آید بمعنی مغایرت و پارسی او جز باشد قال تعالی لتفتری علینا
غیره و بمعنی لا و پارسی او نی بود فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف و بمعنی
الا و پارسی مگر باشد قال تعالی وما وجدنا فیها غیر بیت و اینجا می
شاید که بهر سه معنی باشد مغایرت و نفی وقتی که مجرور خوانند و استثنا
بر تقدیر نصب وان در قراءات مشهورهٔ الثلاثه نیامده و آنکه غیر
چگونه صفت معرفه تواند شد از مباحث نحویه است و در تفسیر چندان
مدخلی ندارد صاحب کشف الاسرار گوید غیر تفسیر الذین است یعنی
آن نواختگان که نه مغضوب علیهم و نه ضالین اند چون داعی در آیت
سابق بی روی اولیا و دوستان حضرت خدا تمنا کرده بعد از آن
لازم است که از روش دشمنان و مطرودان بارگاه احدیت تبرا کنند
تلک الدین هو التوکل والتبری سلوک او در راه شریعت بصفت استقامت
آراسته باشد و از انحراف و میل در انتهاج منهاج حقیقت محفوظ
و مصون گشته که هیچ کار بی سمت استقامت بر سمت اعتبار
نیست **ع** استقامت جوی کین آمد صراط مستقیم • و در تفسیر
خواجه پارسا قدس سره معوایت بر نوجه آورده که جهودان برای
موسی بی رضای موسی و نبینا علیهما الصلوة والسلم موقوف مانده اند
و ترسایان در بلای عیسی و هوای عیسی علیه السلم او را خوانده اند بی بهانه
رضای پیش روان خشم تو سزاوار گشته و ایشان بنشانه هوای رهبران
گمراه و نگونسار شده ما آن نمیخواهیم که از سنتها و سیرتهای ناستوده
ایشان تبرا کنیم و بواسطه دشمنی با دشمنان وفای دوستی پیدا کنیم

ای درویش دشمن دوست مخلص است و دوست دشمن دشمن
خالص چون با دوستان در آمیزی باید که از دشمنان بگریزی لا تتخذوا
عدوی وعدوکم اولیاء **بیت** راستی کن اخوات را از راستان •
رو متاب و سر مکش زان آستان • هم تو را از دو را تو از دو راست کرد •
هم تو از دو را تو از دو کاست کرد • هم که با ناراست او هم سنگ کرد شد •
در کمی افتاد و عقلش دنگ شد • رو اشداء علی الکفار باش •
خاک بر دلداری اغیار پاش • بر سر اغیار چون شمشیر باش •
هین مکن روباه بازی شیر باش • **فصل** غضب حرکتی بود مر نفس را که مبداء آن
اراده‌ی انتقام باشد و این حرکت چون بعنف اتفاق افتد آتش خشم
افروخته شود در دل بمثابه که خون او در غلیان آمده دماغ و شریانات
از دخانی مظلم ممتلی گردد و عقل نورانی که کار فرمای مملکت وجود است
بدان دود تیره محجوب شده افعال او روی بضعف نهد و حکما گفته‌اند
بنیه‌ی انسانی در وقت خشم چون تنوری باشد مملو بحریق آتش و
مختنق بلهب و دخان بر وجهی که از آن جز شعله و فریاد آتش و غلبه
اشتعال و التهاب چیزی معلوم نشود و مضمون حدیث ان الغضب
من الشیطان وان الشیطان خلق من النار بر قول این طایفه
حجتی است قاطع و برهانی باهر ساطع **بیت** خشم و کین وصف سباع است و دد •
هر که را خشم است و کین هست از بدان • پس عوان که معدن این خشم گشت •
وصف زشتش از سبع هم برگذشت • و در حدیثی دیگر آمده که پرهیز
از غضب که آن جمره ایست افروخته شده در دل آدمی نمی‌بینید انتفاخ
اوداج خشمناک را یعنی متورم شدن رگهاء گردن او و آواز کوفتن آتش
دل یعنی بخار ثوران دم قلبست و توجه آن بظاهر بدن نمی‌نگرید

سرخیهاء چشم کن را و آن اثر حرارت دلست و شعله زبانه آتش او پس
غضب باصطلاح اهل دانش غلیان دم قلب و هیجان اوست در وقت
اراده انتقام و کینه کشیدن و این انفعالیست بغایت مکروه و تنزیه حضرت
واجب الوجود تقدست صفاته از آن واجبست و چون حق سبحانه
صفت غضب را بخود اسناد فرموده کما قال تعالی وغضب الله علیهم
و اینجا میفرماید غیر المغضوب علیهم پس غضب را بر وجهی تاویل باید
کرد که اسناد آن بحضرت عزت صحیح باشد و بعضی از علما مطلقا در باب
این نوع صفات شروع ننمایند و بظاهر آن ایمان آورده تفتیش بواطن
آنها نکنند چنانچه در طوالع آورده که غضب و رضا و رحمت و محبت
صفتهاست مر حضرت حق را که قرآن بدان ناطق و اخبار بران وارد است
هیچکس را نرسد که در تاویل بی دانش خوض کند و برای و درایت خود
بران معنی انگیزد بلکه بر مکلف واجبست که بران ایمان آرد و حقیقت
آن را با خدای تعالی گذارد اما جمعی محققان میگویند که در معنی این صفات
و تحقیق آن بر وجهی که موافق کتاب و سنت شریعت شروع میتوان نمود و عقدهاء
مشکلات که اهل عقاید را بجهالت شبهت باشد بر سنان بیان واضح
میتوان گشود و درین محل میگویند که صفت غضب را مبداییست
که آن انفعال مذکور است و منتهایی که آن اراده انتقامست و چون
غیر حق بدین صفت اتصاف میباید یا مراد مبداء باشد یا منتهی
یا هر دو چنانچه در صفت رحمت گفته شد و اگر حضرت حق را بدین صفت
وصف کنند جز منتها نشاید که اراده انتقامست بخذلان و بازگرفتن
مدد توفیق پس مراد از غضب که صفت باریتعالی تواند شد باعتبار
منتهاء اوست نه از حیثیت او و لهذا لفظ منتقم در اسماء حسنی الهی

ورود یافته و لفظ غضوب و غضبان مروی نیست و معنی انتقام
عقوبت عصاة است بر اعمالی که موجب عقوبت باشد و امام حجة
الاسلام در مقصد اقصی فرموده که انتقام الهی در هم شکستن طاغیان
و سخت گرفتن عقوبت بر عاصیان و باغیان **وصل** غضب همچنانکه
اراده انتقام گویند بر نفس عقوبت نیز اطلاق نمایند و در حدیث آمده
که الصدقة تطفی غضب الرب در تفسیر قرطبی آورده که مراد از غضب
اینجا عقوبتست پس اگر غضب اراده انتقام باشد از صفات ذاتیه باید
داشت و اگر نفس عقوبت بود از صفات فعلیه و بر هر تقدیر غضب
صفت حق میتواند بود در تیسیر آورده که غضب ربانی تحقیق وعید است
یعنی مواعید که در باب وعید کفار و فجار وارد شده بوفا رسد ان الله
لا یخلف المیعاد و گفته اند غضب حق سبحانه اخذ الیم و بطش شدید قال
تعالی ان اخذه الیم و قال تعالی ان بطش ربک لشدید و گویند غضب
الهی در دیدن پرده هاست و با تش عذاب کردن بر کرده ها امام راغب گوید
غضب جایز داشتن بطش است بر انکار امری و تفاسیر غضب
همه متقاربند در معنی یکدیگر و در بحر الحقایق فرموده که غضب جلوات
از عقوبت که ضد رضا و مخالف اوست هرجا سلطان رضا خیمه زند
شحنه غضب از انجا رحلت کند رضای بی غضب جز اهل بهشت را
نخواهد بود چنانچه در حدیث وارد شده که چون مهمانان مادبة
دار الجلال بر بساط بسط افضال متمکن گردند و در منازل علیین
اخوانا علی سرر متقابلین قرار گیرند ندائی از بطنان سرادقات
کبریائی در رسد که لذت آن خطاب مستطاب اهل دار القرار را در
اضطراب آورده نزدیک باشد که از تقاضای تماشای جمال خطاب کنند

سوز جگرهای بریان مشتاقان خیمها حور و غرفها قصور را محترق گردانند
بیت اگر بروضه در آییم با دل سوزان ٭ خیام حور بسوزد ز آتش دل ما ٭
مضمون ندا این باشد که یا اهل الجنة یکبار فریاد از نهاد مستمعان بر آید
که لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک حضرت عزت از غایت دلنوازی
و الطاف و نهایت بنده پروری و اعطاف گوید ای ساکنان دار السلم
و مجاوران حریم اکرام هل رضیتم همه راضی شدید از ما گویند و ما لنا لا نرضی
خداوندا چه بوده است ما را که راضی نباشیم و حال آنکه عطا کرده ما را
چیزی که غیر ما را از خلق نداده ألم تبیض وجوهنا نه روی های ما را سفید
ساختی و در وقتی که سواد قبر او ردیم صفحات رخساره ما را با رقام انوار
لا یزالی مرقوم گردانیدی تا بر پروانه یوم تبیض وجوه چون شمع آفتاب
جهانتاب رخشان شد ألم تثقل موازیننا نه ترازوهای اعمال ما را
گرانی دادی میزان عمل ما را که تصور آن نبود که مثقال ذره وزن آرد با تقال
افضال فمن ثقلت موازینه چنان ساختی که در وزن با کفه میزان سپهر
گران سنگ برابر گشت چه ماند از مراسم کرم که اداء آن نداشتی کدام آیت
از وظایف نعم که در باره ما فرو گذاشتی و تمام النعمة دخول الجنة اهل
الجنة اهل بهشت این آلاء و نعما تعداد نمایند حق سبحانه گوید از این همه
نعمتی عظیم تر و دولتی جسیم تر در خزاین جود مدخر گردانیده ام تا امروز نثار
شما کنم الهی آن نعمت بزرگ کدام است و آن دولت پایدار چه نام خطاب
رسد که الیوم احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم ابدا امروز خوشنودی
خود را بر شما فرود آوردم و سرا پرده سرور آن سریر دار النعیم را مظهر تجلی و رضوان
من الله اکبر ساختم و طغرای عزت شما را بتوقیع شرف توقیع تحتم کرده الابد الآبدین
از رقم خشم و غضب محفوظ ماند و روضه رضا از آثار ربیع وفا تازه

۲۵۱ وتر و شاداب گشته با سبب خزان غضب و جفا پژمرده و بی تاب
نگردد چه شریف دولتی چه زیبا نعمتی و اشارت بدین معنی فرموده بیت
دولتی با کس نباشد غم اسباب زوال ٭ بی تکلف بشنو دولت درویشانست
الفقراء ملوک اهل الجنة و بعضی از علما بر آنند که غضب نکوهیده
غاضبان باشد بر کردارهای زشت ایشان و غضب الهی بعصاة مؤمنان
نرسد بلکه بکافران و دیوان لاحق گردد و درینجا بشارتیست مفلسان
و مجرمان امت خیر البشر را صلوات الله و سلامه علیه که اگر چه بعضی
از ایشان را دوزخ جزا بوده و فراخور گناه عقوبت خواهند کرد اما از
مذمت و تقریع و سرزنش و توبیخ سالم مانده همچنان کردارهای بد
ایشان در پرده حرمت محفوظ خواهد بود و ایشان را باظهار کردهای زشت
علی رؤس الاشهاد بجهة کرامت سید العباد علیه افضل الصلوات
فضیحت نخواهند ساخت چنانچه در اخبار آمده که حضرت سید
اخیار علیه صلوات الله الملک الجبار از حق سبحانه درخواست
که حساب امت بدست وی باشد حق تعالی فرمود که سبب این درخواست
چیست حضرت رسالت صلوات الله الرحمن علیه بموقف عرض
رسانید که غرض ازین مدعا آنست که محاسبان ملائکه و حاضران
عرصه نشود بر گناهان امت من اطلاع نیابند که اظهار آن افعال موجب
شرمندگی من میشود خطاب آمد که ای سید تو نمیخواهی که فرشتگان
و سایر خلقان بر جرایم و معاصی امت تو مطلع شوند من نیز نمیخواهم
که تو بر آنها وقوف یابی شاید دل نازکت طاقت آن که آنها را دیدن
نخود متولی حساب ایشان میشوم و کفی بنا حاسبین تا هر چه واقع شود همچو
من دانم و بنده و بنده داند و من زبان عارف رموز منطق الطیر نغمات

نغمات اسرار این خبر بر نوعی سراییده بیت گر تو می خواهی که کس را در جهان
از گناه امت نبود نشان ٭ من چنان میخواهم ای عالی گهر ٭ کز گنه شان هم
تو را نبود خبر ٭ تو نیاری تاب آن چندان گناه ٭ امت خود را رها کن یا اله
تو نبر یا از میان دو تا گناه ٭ امتان خویش را با ما گذار و فصل لا برای تاکید
معنی آن نفی است که غیر متضمن اوست چه گفته شد که غیر بمعنی لا آید
فمن اضطر غیر باغ ای لا باغیا و بعضی بر آنند که لا اینجا بمعنی غیر است
و از فاروق و حضرت مرتضی علی علیه صلوات الله و سلامه قراءت و غیر
الضالین مرویست زجاج در معانی القرآن آورده که چون غیر بمعنی لاست
پس عطف بلا بر وی جایز باشد و اگر بمعنی سوی بودی عطف بلا بر وی روا نبودی
چنانچه ما عندی سوی عمرو و لا زید نگفته‌اند است و در تیسیر فرموده که
که لا فایده است تقدیر آیت اینکه غیر المغضوب علیهم و الضالین
اما ایراد او جهت رفع احتمال آنست که شاید که ضالین عطف بر الذین
باشد و معنی نحو مختل گردد و این فایده اخذ از آن میتوان نمود که مراد
آنان که متصف اند بصفات مغضوبیت و نه طریق آنها که متصف اند
بصفت ضلالت اما در اصل لغت هلاک گشتن و ناپدید شدن گویند
ضل الماء فی اللبن هلاک شد و محو گشت آب در شیر و در آن معنی
لغوی در قرآن بر ده وارد معنی آمده اول طلب لغزیدن از طریق صواب
قال تعالی لهمت طائفة منهم ان یضلوک دوم کفر و شرک قال تعالی
ایها الضالون ای الکافرون سیم زیان قال تعالی و ما کید الکافرین
الا فی ضلال ای خسار چهارم عشق و محبت مفرطه قال تعالی انا لنریها
فی ضلال مبین پنجم شقاوت قال تعالی فی الضلال البعید ای الشقاء
البعید ششم باطل شدن قال تعالی ضل سعیهم و قال

تعالی واضلّ اعمالهم یعنی فراموشی قال تعالی ان تضلّ احدیهما هشتم تلاشی
واز هم ریختن قال تعالی ائذا ضللنا فی الارض نهم نادانستگی قال تعالی
فعلتها اذاً وانا من الضالّین دهم نا امیدی و بی بهره ماندن قال تعالی
انّ المجرمین فی ضلال وسعر یازدهم خطا کردن قال تعالی لا یضلّ
ربّی دوازدهم غوایت و گمراهی قال تعالی لاضلّنّهم ومراد از ضلالت
در این آیت بقول صاحب تیسیر کفر است زیرا که در مقابلهٔ نعمت
ایمان کرده و انعمت علیهم اندراج یافته واقع شده و می شاید که بمعنی
خطا نیز باشد چه راه راست بر ایشان پوشیده شده است و بمعنی شقاوت
و زیان زدگی و نا امیدی و گمراهی نیز میتوان گرفت و اصحّ آنست
که این ضلالت در مقابلهٔ اهدنا افتاده است که از اهدنا مفهوم شده او را
بمعنی غوایت حمل کردن انسب باشد وصل جمعی از علما آیت بر عموم
حمل فرموده گفتند مغضوب علیهم طایفه‌اند عدول نموده از صوب
استقامت و دور افتاده از جادهٔ هدایت بمثابهٔ که بدان عدول مستحقّ
غضب شده اند و ضالّون جمعی اند عدول کرده از راه راست
نه چنان عدولی که موجب استحقاق غضب باشد پس صراط گروهی است
که مطلقا عدول نکرده اند نه عدول بعید و نه عدول قریب در
تیسیر آورده که بعضی گفته اند ثابت دار ما را بر راه آنها که نعمت دادی
مر ایشان را بانکه توفیق ادای حمد خودشان کرامت فرمودی و بدیشان
نمودی که استحقاق حمد تراست نه غیر ترا نه بر راه مغضوب
علیهم که غیر ترا حمد گفتند و نسبت محامد و اثنیه خود بحضرت
تو که اهل حمد و ثنائی روا داشتند و نه بر راه ضالّین که در گفتن
حمد تو مشاهدهٔ حامدیت خود نموده از رؤیت توفیق حمد غافل ماندند

ور در تأویلات مأثوره آمده که ذنوب بر دو وجه است یکی آنکه موجب
غضب باشد و آن کفر است دوم آنکه مستوجب اسم ضلال بود و آن
ما دون کفر است از گناهان پس طلب راه منعم علیهم طلب اهتدا است
بهمه انواع مبرّات و خیرات و استثناء مغضوب علیهم و ضالّین
تعوّذ از همه اصناف ذنوب و سیئات و در انوار فرموده که میشاید که
مغضوب علیهم اشارت بفسّاق باشد و ضالّین عبارت از جهال زیرا
که منعم علیهم بحقیقت کسی است که توفیق یافته باشد در جمع میان معرفت
حق سبحانه لذاته و میان خیر از برای عمل بدان یعنی قوّت عاقله و عامله
را کامل فرموده بنور علم و زینت عمل مزیّن باشد و در مقابلهٔ او دو طایفه
توانند بود یکی آنها که قوّت عاقلهٔ ایشان معطّل و مختلّ مانده و از حلیهٔ
علم عاری باشند و دیگری آنها که اختلال بقوّت عاملهٔ ایشان راه
یابد و از پیرایهٔ عمل عاطل مانند پس مخلّ بعمل فاسق است و مستحقّ غضب
چنانچه در حق قاتل عمد آمده وغضب الله علیه و مخلّ بعلم جاهل است
و موسوم بضلالت قال تعالی فماذا بعد الحقّ الّا الضلال واین مسئله
بعینها جواب آن سؤالست که چرا مقبول در اینجا یک طایفه اند
و مردود دو فرقه چنانچه در تفسیر کبیر آورده و هم آنجا میگوید این آیت
دلیل است بر آنکه مکلّفان سه فرقه اند اهل طاعت که خلعت انعمت
علیهم بر قامت ایشان راست می آید و ارباب معصیت
که جامهٔ نافرمانی و سرکشی و اجزاء بر ایشان میشاید و اصحاب جهل و بطالت
که وصف ضلالت مناسب حال ایشان مینماید و تقدیم معصیت
بر ضلالت بجهت عموم اوست یعنی هر کس از راه انحراف کند بوجهی که از
کفر و شرک میکنند و بعضی برانند که در مبداء سورهٔ بقره که تالی

فاتحه و مفصل مجملات اوست سر فرو نیاورد گو میکند اول مؤمنان خالص
قال تعالی یؤمنون بالغیب و منعم علیهم ایشانند دوم مهر نهاده بر دلهای
ایشان ختم الله علی قلوبهم و ایشان کافران محض اند و نشان مغضوب
علیهم در شان ایشان صادق میاید سوم متردد میان کفر و ایمان قال
تعالی و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا الآیه و ایشان منافقانند و بحقیقت
ضال و سرگشته ایشانند پس مدعاء سایل دولت انتظام است در سلک
اهل وفا و وفاق و توفیق اجتناب از ارباب کفر و نفاق که هیچ نعمت بهتر
از همنشینی دوستان و دور افتادن از مفاوضت دشمنان نیست بیت
با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین • با آنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین •
جمعی از محققان بر آنند که آدمی را سه قوتست اول قوت ملکی که بدان
تحصیل علم و معرفت نموده طاعات و خیرات را مرتکب گردد و از ملاهی
و مناهی و تعلقات مجتنب شود دوم قوت غضبی و آن را سبعی نیز گویند
معدن حقد و کبر و ظلم و تفاخر و امثال آنست سوم قوت شهوی
که بهیمی هم خوانند منشاء بطالت و کسالت و خورد و خواب
و استیفاء لذات حسی بود پس آنها که قوت ملکی را در کار آورده اند
از فواید عواید انعمت علیهم برخوردارند و جمعی که باستعمال قوت غضبی
و تمشیت آن مشغول شدند صفت المغضوب علیهم را سزاوار و طایفه
دیگر بتقویت قوت بهیمی از ذروه عز انسانی بحضیض ذل حیوانی که
محض جهالت و عین ضلالتست تنزل نموده اهلیت وصف
ضالین حاصل کردند و آن عزیز اشارت بدین سه قوت فرموده نظم
چون غضب بر تو دست بگشاید • صد سبع در درون بدید آید •
ور بشهوت اسیر نفس شوی • چون بهایم بخواب و خورد گروی •

ادمی

آدمی گو ملک تواند شد • زین صفتها بهیمه و دد شد • و گفته اند مغضوب علیهم
کافرانند که در دشت شرک افتاده هرگز از قید جحود رهائی نیابند و ضالین منافقان
که عنان همت فرود از گلستان وفاق بجانب خارستان نفاق بر تابند و بعضی
گویند طایفه اول ائمه و رؤسای کفر و شرکند که خلق را باباطیل موضوعه
و اضالیل مذمومه خود دعوت کردند و فریق ثانی متابعان و پیروان
ایشان که بمجرد غرور و خیالی دوری توجه بمتابعت ایشان آوردند سهل بن
عبد الله فرموده که مغضوب علیهم اهل بدعت اند و ضالین تارکان
سنت بنده سلمان دعا میکند که خداوندا ما را براه شریعت و طریقت
و حقیقت ثابت داشته از آنان مگردان که آلوده بدعت اند و از روش ایشان
نگاه دار که تارک سنت اند ای عزیز هر سینه که بنور سنت آراسته نباشد
تیره است و هر دیده که بکحل متابعت اخلاق نبوت مکحل نشود در مشاهده
انوار حقیقت ضعیف و خیره در کشف الاسرار آورده که فردا در انجمن
قیامت و مجمع سیاست که اهل عرصات مدهوش و حیران و از فزع محشر
و هول حساب گریان و نالان باشند ناگاه شخصی مروح نورانی
و مطیب روحانی چون عقل مجسم همه نور و سرور و مانند درج مصفی
سراسر فیض و حضور از مکونات غیب بیرون خواهد و بر غرفه شرف
اقبال و شرف متصاعد شده تجلی فرماید معز عالم افروز جمالش بوادیاب
کمال انداز و نسیم راحت بخش وصالش بمشام اهل اسلام رسد همه خوش
وقت شده در طرب آیند و گویند الهی این چه لا یحصر دلربائی را این چه
تابش جان افزایست بیت مگر این تازه گل از روضه جان می آید •
وین سهی سرو ز گلزار جنان می آید • خدایا این چه گر است بدین خوبی
جمال نموده و این کیست بدین حسن و زیبائی جلوه گر شده بیت

این کیست این این کیست این در دیده ناگاه آمده • این نور اللهیست این از پیش الله آمده •
خطاب آید که این چه جمال سنت رسول ماست صلوات الله علیه
هر که در راه شریعت متابعت این سنت نموده او را بار دهید تا قدم این در
سرا بوده عزت نهد و هر که در دنیا از سنت بیگانه و با بدعت همخانه
بوده ردوه الی النار او را در حفره دوزخ افکنید که او نه زهم بیگانه است
و رانده از درگاه یگانه بیت دین و سنت جوی تا آسوده گردی زانکه هست •
هر چه جز دین مردگی و هر چه جز سنت حزن • موی در چشم سنائی چون سنانی تیز باد •
گر سنائی زندگی خواهد زمانی بی سنن • وصل اغلب مفسران بر آنند
که مراد از این دو فریق یهود و نصاری اند از عدی بن حاتم منقولست که حضرت
خواجه صلوات الله و سلامه علیه فرمود که مغضوب علیهم یهودند و ضالین
نصاری اند امام ترمذی این را در صحیح خود آورده و این پاره ایست از حدیث
بنی طویل که متضمن اسلام عدی بن حاتم است و در کتاب فضایل از خوارزمی
نقل و در جامع الاصول آورده اند و امام اسحق ثعلبی باسناد خود آورده که
در وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهل فدک را محاصره کرده
بود یکی پرسید که یا رسول الله کیانند اینها که با تو مقابله میکنند حضرت
رسالت علیه الصلوة و السلام جواب داد المغضوب علیهم آن شخص پرسید
که آن طایفه دیگر کدام اند یعنی ترسایان خواجه کاینات علیه افضل
الصلوات فرمود که الضالون و مؤید این حدیث آنست که حق سبحانه
در قرآن حکم فرمود بغضب بر یهود حیث قال من لعنه الله و غضب
علیه و نصاری را بضلال نسبت داد آنجا که گفت قد ضلوا من قبل
از فرق بیگانگان این دو گروه را ذکر کرد جهت آنکه ایشان بعد از حصول
هدایت مایل شدند بضلالت و در بنای غایتی خبیث بر دین شریف

نقیض

نقیض اختیار نمودند و بباید دانست که هر یک از این دو فرقه موصوف بغضب
و ضلال هستند چنانچه غضب بر یهود در قرآن مذکور است و عن قریب
گذشت و غضب بر نصاری نیز هست قال تعالی ان سخط الله علیهم
و بهمان متابه که اسناد ضلال بنصاری وارد شده کلمه الضلال بر یهود
نیز وارد یافته قال تعالی شر مکانا قال تعالی شر مکانا و اضل عن
سواء السبیل و در تاویلات ماتریدی آمده که هر ضال مستحق غضبست
و هر مغضوب علیه لایق بوصف ضلالت و چون معلوم شد که هر یک
از هر یک از غضب و ضلال بنسبت فریقین ثابتست پس فایده
تخصیص یکی از ایشان بغضب و دیگری بضلال با وجود عموم هر دو
وصف مر هر دو صنف را از جهت غلبه استحقاق و کثرت قابلیت هر یک
از صنفین تواند بود هر یک از فریقین را اما تخصیص یهود بغضب
از برای غلو ایشانست در تمرد و معانده و تعصب و مکابره و تجاوز از سر
حد ادب و حرمت چه نسبت با حضرت عزت تعالی شانه آنجا
که میگفتند ید الله مغلولة و آنجا که لاف میزدند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و چه نسبت
با جبرئیل که اظهار عداوت میکردند با او و او را دشمن خود میپنداشتند
تا حق تعالی از آن خبر داد قل من کان عدوا لجبریل و چه نسبت با توریه
که تحریف و تغییر بدان راه دادند یحرفون الکلم عن مواضعه و چه نسبت
با قرآن که او را ساخته و بافته محمد نام نهادند و بران عیب گرفتند ما اشبه
هذا کلام الله و چه نسبت با حضرت پیغمبر عالمیان صلوات الله
الرحمن علیه که نعت و صفت او را بپوشیدند و خلق را از متابعت
او باز داشتند یکتمون ما انزل الله و چه نسبت با پیغمبران خود که ایشان را
بقتل رسانیدند و یقتلون النبیین بغیر الحق و چه نسبت با مؤمنان که

دشمن‌ترین خلایق بودند ایشان را لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ
آمَنُوا الْيَهُودَ لاجرم در قرآن مجید بر ایشان دو خشم لازم میشود فَبَاءُوا
بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ گفته‌اند خشمی بجهت تکذیب عیسی و قصد قتل او
و بهتان بر مریم است و خشمی برای تکذیب حضرت مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم و تغییر نعت و صفت او و انکار او بعد از اقرار بدو اما وجه
اختصاص ترسایان بضلال برای آنست که اکثر ایشان احکام توریت
میدانستند و آیات انجیل می‌خواندند و بعضی از ایشان سورها از قرآن
استماع میکردند و با وجود دلالت این سه کتاب هنوز طریقه ثالث
ثلثه را نمیگذاشتند و از گفتار إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ دست
باز نمیداشتند و این غایت گمراهی و نهایت بی‌راهیست با آنکه
بعضی دیده و جمعی شنیده بودند که عیسی علیه السلام میخورد و می‌آشامید
و میرفت و می‌آمد و می‌رمید و همچنان در ضلال صرف مانده
بربوبیت او قایل بودند لاجرم زبان قرآن بر ایشان دو ضلال ثابت میکند
قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ و گفته‌اند
یک ضلال بجهت افراط ایشانست در اقرار عیسی بعیسی ع و دیگر برای
تفریط ایشان در انکار محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از علما در تخصیص
این دو گروه بدین دو صفت نکته فرموده‌اند که مغضوب علیه هرگز
بمرتبه رضا نرسد و لهذا که خشم حق سبحانه دریافت خشنودی بدو راه
نیابد و این حسب الحال جهودانست که هرگز مسلمان نشوند و شرف
ایمان بدیشان نرسد اما گمراه امکان آن دارد که براه آید و این مناسب
حال ترسایانست که طبعا با اهل اسلام مایلند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً
لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى و در اخبار آمده که چون حضرت

عیسی

عیسی علی نبینا و علیه السلام از آسمان در آخر الزمان نزول نماید ترسایان را
بدین محمدی و شریعت احمدی دعوت فرماید و ایشان بملت اسلام
درآیند و بعد از سرگردانی در بوادی ضلالت بسر منزل هدایت
و دلالت گرایند **بیت** شادی آن بنده دولت پناه · که پی سرگشتگی آید براه ·
صاحب تیسیر میگوید که مغضوب علیهم معاندان اهل کتابند
و ضالین مقلدان ایشان معاندان بمکابره حق را می‌پوشیدند و در
تغییر و تبدیل و تحریف سخنان درست و راست می‌کوشیدند و مقلدان
بآرزو و هوای نفس پیروی ایشان مینمودند و از سر کار و حقیقت حال
بیخبر بودند وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ و فی الواقع اهل تعصب
و تقلید بدترین اشرار و ناکس‌ترین فجار اند متعصبان حق را دانند
و نهان سازند و مقلدان ندانستند و بدانستن نپردازند لاجرم منشور غضب
از دیوان ازل بنام اهل تعصب و عناد صادر گشته وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ
فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ
و علامت ضلال بحکم جلال لم یزل بر صفحات احوال ارباب
تقلید و کمان ظاهر شده إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا ای درویش
معاندان علوم خود را سرمایه جاه و منصب سازند و بمکر و حیله و غدر
و خدیعه کوتاه نظران تقلیدی را در دام فریب اندازند · **بیت**
ای با علم و ذکاوت و فطن · گشته رهرو در ره غول راه زن ·
حیله آموزان جگرها سوختند · فعلها و مکرها آموختند · بدگهر را علم
و فن آموختن · همچو تیغ دادن بدست راه زن · تیغ دادن در کف زنگی مست
به که آید علم ناکس را بدست · فایده علم آنست که بدان عمل نمایند و دیگران
را با موختن و کار بستن دلالت فرمایند نه آنکه پوشیده و پنهان

دادند یا برای حصول جاه واخذ رشوت تا نقش حق نگارند بیت
ای علم علم برافراخته • چون علم از علم سر افراخته • خویشتن از علم علم ساختی •
چون عمل آمد علم انداختی • علم چه را دست ز عمل سر مپیچ • دانش بیکار
نیرزد بهیچ • ترک نفاق و کم تلبیس گیر • علم ز سر چشمهٔ تقدیس گیر •
اما مقلدان ایشان که منشا اضطراب شیاطین افتاده متابعت مقتدایان بی راه
و پی روی پیشوایان دور از انتباه مینمایند ومانند نابینایان در یکدیگر
آویخته با دیدهٔ حیرت راه بقدم جهل مینمایند بیت ای تو نابینا مجو بینای راه
تا نیفتی از سر عمیا بچاه • کور کوره جوید از کوری دگر • در چراغ باد افتد
زودتر • خلق را تقلیدشان بر باد داد • که دو صد لعنت برین تقلید باد
و گفته اند اهل عالم دو طایفه اند یا صاحب دعوی یا مرد معنی اهل دعوی
عمر بلاف و گزاف گذرانند و ارباب معنی زبان از دعاوی و تصلف
در بندند مؤمنان در جانب معنی بودند مژدهٔ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ بر ایشان
وسپیده دم در کشیدند مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ بیت
من نگفتم که دعوی سودای او کنم • با آرزوی روی دلارای او کنم •
یهود و نصاری در طرف دعوی افتادند و با آنکه از محبتشان بهره نبود
زبان بلاف نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ برگشادند پس معنی آیت برین تقدیر
چنین باشد که الهی ثابت دار ما را بر طریق اهل معنی که خلعت أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ برای بالای همت ایشان پرداخته نه بر راه یهود و نصاری که دعوی
بدروغ کردند و بدان سبب خار غضب و ضلال در راه ایشان
انداخت حسین بن الفضل میگوید مغضوب علیهم وضالین از اهل کفر
و شرک نیز داخل یهود و نصاری اند در این آیت و غضب اهل شرک
در قرآن مذکور است مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وضلا

ایشان

ایشان بغایت معروف و مشهور قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا در تفسیر کبیر آورده
که بعضی گفته اند که حمل آیت بر یهود و نصاری خالی از ضعفی نیست جهت
آنکه مشرکان و منکران صانع از جهود و ترسا ناپاکترند و احتراز
از روش ایشان انسب و بطریق سلامت اقرب است پس صواب آن باشد
که حمل کنند مغضوب علیهم را بر هر که خطا میکند در اعمال ظاهره یعنی
فاسقان و فاجران و ضالین بر هر که خطا در عقیدهٔ اوست چون بی
دینان و مبتدعان چه لفظ عام است و تقیید خلاف اصل و در این
محل فناری در تفسیر خود نقل از اعجاز البیان فرموده که چون از
فحوی بعضی احادیث معلوم شد که مغضوب علیهم یهودند
و ضالین نصاری چرا ازین قول تجاوز باید کرد و حال آنکه هر گاه
بعضی از محتملات کتاب بحدیث تخصیص یابد عدول از وی بمحل
دیگر اصلا جایز نیست والحق این سخن وارد است مگر اینقدر گویند
که حدیث مخصص نزد این جماعت که بعموم مایلند بثبوت نرسیده
باشد یا در صحت و حسن او سخنی بود و هم امام در مفاتیح فرموده که هر که
منعم علیه باشد ممتنع است که صفت غضب و ضلال
بدو راه یابد پس فایدهٔ ذکر مغضوب علیهم وضالین در عقب انعمت علیهم
چه تواند بود در جواب میگوید ایمان بنده بوجود خوف و رجا کامل
میشود چه هر یک بی دیگری موجب نقصان دین است چنانچه
در این اوراق سبق ذکر یافته پس مژدهٔ انعمت علیهم را که موجب رضا
و بسط است ارداف کردند بذکر غضب و ضلال که سبب خوف و
قبض است تا هر دو باهم مذکور شده ملحوظ خاطر سالک باشد و هر دو
رکن ایمان که امید و بیم است بدین دو کلمه قوت گیرد بیت

جان مست را حقست که حیبست دلفریب • دل غرق هیبت است
که عشقیست خشمناک • وقناوی این سخن را جوابی دیگر فرموده و محصلش
انست که منعم علیهم مومنانند که ظاهر و باطن ایشان بنور اسلام اراسته است
وایشان مخلص مجاهدند و نعمت ایشان تمام است و مغضوب علیهم جاحدکر
معاند که حق را میشناختند و بظاهر پنهان می داشتند و ضالین منافقان
که در صورت اقرار میکردند و بباطن منکر بودند پس هر یک ازین طایفه را
فی الجمله نعمتی هست اما نا تمام جاحدان را نعمت شناخت و اقرار نی و منافقان را
نعمت اقرار هست و قوت منع انکار نی پس داعی طلب ثبات بر راه کسانی
میکند که نعمت ایشان تمام و کاملست نه انکه نعمتی دارد بسبب ناتمامی
ضایع و بیحاصل است بیت نعمت انست که اراسته باشد بکمال
نه که از وی بودش افت نقصان و زوال وصل سلمی فرموده که مغضوب
علیهم اشارتست بفرو گذاشتگان راه و راندگان درگاه که در مهلکه
خواری بصد بیقراری میگدازند و ضالین عبارتست از سرگشتگان
بادیه غوایت و سراسیمگان بیابان جنایت که از منهاج معرفت و ولایت
و منهج حق و حقیقت بیخبراند و گفته اند فرقه اولی مستهلکان اند
در بوادی مطاوعت شیطان و فرقه ثانی دورماندگان از شارع متابعت
رحمن و در حقایق القران مذکور است که مغضوب علیهم جمعی را میشمارند
که لوازم حسن ادب را دانسته در اوقات خدمت از جاده حرمت انحراف
مینمایند و ضالین گروهی که از مراسم اداب غافل مانده زنگار
غفلت از ایینه دل نمیزدایند و در لطایف قشیری امده که مغضوب
علیهم بیچارگانی اند بصدمات سطوات خذلان مهجور گشته و ضالین
بی دولتانی بلواحق مصایب حرمان از مقصد مرام دور مانده و در

عین المعانی اورده که مغضوب علیهم و ضالین متابعان هوا و بیاد د
عمل موجب سخط و غضب الهی است و پیروی هوا زیان کارترین
همه مناهی و با شرک خفیست هر عبادت که بدو الوده گردد مقبول
نباشد و لا یشرک بعبادة ربه احدا بیت طاعت الوده نباید بکار •
مشک جگر سوده نباید بکار • گر تو ز محراب شوی اب جوی •
اتش دوزخ بود از اب روی • و هوا انچنانیست که طاعت معبود را
باطل را در نظر مشرکان جاهل او جلوه میدهد و اساس دوستی
معصیت و میل بعطلت و غفلت در نهاد ابلهان هم او مینهد
الهوی اول اله عبد فی الارض بیت غباری که خیزد میان ده اوست •
چه گویم که هر یوسفی را چه اوست • پر از گرد او دامن نیک و بد •
و زو در بلا جمله اهل خرد • در مذمت هوا همین نکته بس که منع
نفس از هوا افتش سبب دخول جنان و سکون در روضه رضوان است
واما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی
بیت گر نفس تو فرمان تست • گفتش بیا و که بهشت از تست •
در بحر الحقایق میفرماید که مغضوب علیهم انها اند که در ظلمت گرفتار
شدند بعد از نور حضور و در گرداب محنت افتادند پس از سلامتی
بر ساحل سرور و ضالین گرفتاران اند بقید فسق و فجور غافل از توبت
و انابت بحضرت رب غفور و هم در حقایق بخمیه است که مغضوبند
باحتباس در منازل سلوک و انقطاع از قوافل راه مالک الملوک و ضالین
منع از راه مقصود و طرد طریق از عنایت معبود در عرایس اورده که مغضوب
علیهم راندگانند از شوارع عبادت و ضالین مفلسانند از علم و معرفت
و گفته اند که مغضوب بمکر و استدراج باز مانده است از سلوک منهاج

وصال حجاب انفصال ممنوع گشت از دویت انوار وصال اقوال
این جمع از ارباب تحقیق هم سبیل یکدیگر نزدیکست ومآل المجموع اگر
بحقیقت نگرند یکی است ع عباراتنا شتی وحسنک واحد • وحقیقت
آنست که مراد ازین دو فریق دو بندگان دو طریقند یکی متعلقان با آثار ظاهره
بی تمسک باسرار باطن ویکی متوجهان با انوار باطن بی توسل باطوار
ظاهره چنانچه در حقایق التاویل آورده که مغضوب علیهم جماعتی اند
بظواهر فرود آمده وبنعمت روحانی ونعیم جسمانی وذوق حسی باز مانده
وبواسطه اشتغال بدانها از فهم حقایق روحانی ونعمتهای
قلبی واذواق عقلی نخوانده چون یهود که دعوت ایشان همه
بنعمتهای ظاهر چون حور وقصور بوده ولن وچون در حجب ظلمانی
که عبارت از کثرات است وغایت بعد در ومبتلا اند بود لاجرم
ایشان مستحق غضب باشند اما ضالین گروهی اند بنعمت روحیت
واسرار بواطن که حجب نورانیست محتجب شده واز ظاهریت حق وشهود
انوار جمال در کل موجودات غافل مانده چون نصاری که دعوت
ایشان همه برقایق باطن انوار عالم قدس بوده اما دعوت خیر الامم
که امت مرحومه حضرت خمیته اند صلوات الله علیه بمآئده
جامعیت است وشهود باطن در ظاهر وظاهر در باطن ظهور را در
عین بطون ببینند وبطون را در عین ظهور مشاهده نمایند چه اینجا ظهور
عین بطونست وبطون محض ظهور در پنهانی آشکاراست ودر پیدائی
مستور ع نهانی از همه عالم ز بس که پیدائی • وازینجا گفته اند بیت
ای برهمه آشکارا وازخلق نهان • در غیب عیان مخفی ودر خفیه عیان
اندر تو عجب مانده ام ای جان جهان • هم آنی وهم اینی ونه این ونه آن •

وازهمین

وازهمین واضحست آنکه مغضوب علیهم اهل تشبیه اند که مطلق را مقید
میسازند وضالین اهل تنزیه عقلی که ایشان تنزیه وتحدید غیر محدود
میکنند پس فی الجمله تنزیه بلا تشبیه ازانجهت که مقید بحق مطلق است
ناقص المعرفه باشد چه معتقد آن امور که حق را ازان تنزیه کرده است
ازمعرفه تعینات نور وتنوعات ظهور او سبحانه وتعالی محجوب ومحروم
وبصفت ضلال وبعد از مرتبه جمعیت موصوف وموسوم وهم چنین
تشبیه من غیر تنزیه ناقص است همچون مجسمه که در تشبیه حد بحد بیجا
کردند وبدان سبب غضب ربانی وسخط الهی را لایق آمدند
ودروش جحود ان ومعرفت ایشان مبتنی بر مجرد تشبیه است واما
توسایان بر محض تنزیه بروامت محمدیه صلوات الله علی قایدها که نعمت
تامه ایشانراست جامع اند میان تشبیه وتنزیه وهریک را در مقام
او ثابت دارند حق را سبحانه بهره وصفت منعوت وموصوف دانند
تنزیه از حیثیت حقیقت ذات وتجرد از مظاهر کاینات وتشبیه
باعتبار ظهور او در مرائی اکوان ونمود او در ملابس اشکال والوان
نظم گاه خورشید وگهی دریا شوی • گاه کوه قاف وگه عنقا شوی •
تو نه این باشی نه آن در ذات خویش • ای برون از وهمها وزبیش بیش
از نوای بی نقش با چندین صور • هم موحد هم مشبه خیره سر • فصل
آمین همچنانکه را چون مناشیر سلاطین روزگار صورت اختتام
پذیرد بتوقیع ورفیع ایشان که عبارت از مهر ونشانست توشیح می باید
اینجا نیز چون منشور عظیم الشان ومثال معجزنشان ام القرآن که صدر
الکتاب صحیفه فرقانی وفصل الخطاب جریده احکام ربانیست
سمت اتمام یافت ختام آن بمهر خاتم احترام که عبارت از کلمه تامه آمینست

متعین شده در روایت از ابی هریره آمده از حضرت سید انبیا آمین علیه افضل
صلوات المصلین که آمین خاتم رب العالمین و این کلمه بقول مجاهد از
سوره فاتحه است و باقی علما بر آنند که نه از فاتحه است و نه از سایر سور بدلیل
آنکه در مصحف امام مثبت نبوده و در دیگر مصاحف نیز ننوشته‌اند و نمی‌نویسند
و اگر کسی در آخر فاتحه بنویسد او را محو باید کرد چه تجرید مصحف از زواید
لازم است و اصح آنست که آمین از قرآن نیست اما منزلست بر حضرت
خیر المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله چنانچه فرموده که تلقین کرد مرا
جبرئیل علیه السلام این کلمه بعد از فاتحه و گفت بگو آمین و این چون مهر است
بر نامه و مهر از نامه نیست اما مانع از زیاده و نقصان هست و در حدیث
آمده که چون یکی از شما دعا گوید ختم کند بآمین تا حق تعالی دعوت شما را
بشرف اجابت رساند ابو زهیر ثقفی شبی در خدمت حضرت پیغمبر
علیه صلوات الله الملک الاکبر بصحرا بیرون شدیم که در ما بر چشم افتاد
و یکی در وی بتضرع تمام دعا میکرد و در سؤال و طلب آمال الحاح و ابرام
می‌نمود حضرت سید صلی الله علیه و آله و سلم همانجا توقف نموده دعای
او را استماع فرمود و بعد از اتمام گفت مهر کن بآمین و مژده باد تو را یعنی
باجابت وهب بن منبه فرموده که این کلمه چهار حرفست هر که این کلمه
بر زبان راند ملک تعالی از هر حرفی فرشته بیافریند و امر کند که تا قیام
قیامت میگوید ای خدای بیامرز گوینده آمین را و در تفسیر امام ابو اللیث
از ضحاک نقل میکند که هر یک از حروف اربعه آمین جواز است بندگان را
که بدان بر صراط بگذرند و بدان درهای بهشت بر روی ایشان بگشایند
ای درویش در دنیا بی جوازی در راهها گذشتن مشکلست پس بر راه
صراط که دشوارترین راهها باشد بی جواز چگونه توان گذشت

حق سبحانه از محض عنایت کلمه آمین را جواز راه قیامت ساخته تا
ببرکت آن بآسانی بی هراسانی گذر بر صراط میسر گردد بیت زلفت خط
مشکین خود نشانم ده • که سبو را محبت بر آن جواز کنم • در موجز ابو الفتوح
مذکور است که آمین درجه‌ایست در بهشت و این سخن را چنین توجیه
کرده‌اند که گفتن او سبب وصول است بدرجه از درجات جنت و در لطایف
التفسیر آمده که الف آمین از امانست و میم از مغفرت و یا از یسر و
نون از نصرت بنده که بصدق این کلمه گوید از عذابش امان دهند و
و مغفرت بر فرق عزتش نهند و دشوارها بر وی آسان سازند و علم نصرتش
بر افرازند و گفته‌اند الف آمین اشارت با الفت عارفست بذکر الهی
و میم اشارت بمشاهده انوار الطاف نامتناهی و یا او یقین کامل
در راه دین و نون نور متابعت سید المرسلین و عارف را باین چهار
صفت چهار خلعت از جامه خانه عنایت بپوشانند یا الف الفت
دولت انس با حق بدو ارزانی دارند که من انس بالله انس الله و بمیم مشاهده
بمقام محبت خاصش در آرند که المحبة شراب صاف لا یشربه
الا رجل واف و بیاء یقین سکه یمن دنیوی و دینی بنام فرخنده انجامش زنند
که لا یتم الامر بدون الیقین و بنون نور متابعت نظر سعادت بر صحایف
حال و صفایح اعمالش افکنند و من نظر الیه غفر له آمین کلید در اجابت
سهمی از سهام اهل اصابت است طغرای غرای عالم آرای فضل و
افضالست توقیع وقیع سعادت افزای قبول و اقبالست مهر سپهر
ولایتست از افق هدایت تابان شده ماه بارگاه شهامتست از اوج
کرامت درخشان گشته ثمره شجره حمد و شکرست نتیجه مقدمه ذکر و فکرست
رشته لآلی معالی را انتظام از سوره فاتحه را اختتام بدو و قافله

دعا را قابد است بمحل اجابت رساند همت را بدست نصوب
انابت **بیت** منشور حیات جاودانی است ٭ سر چشمهٔ آب زندگانیست ٭
ای درویش بنظر صورت درین کلمه مبین که گنجیست از گنجهای عرش برین
لفظش مهر جریدهٔ مراد است معنیش عنوان صحیفهٔ اجتهاد است حرفش
طراز کسوت حصول امانیست نقطه‌اش منبع عین الحیوة کامرانیست
نفحات گلشن انسی را مهب نسیم مقدس شمامت چمن قدسی را مورد نسیم
پاکیزه از هر دنس ختامه مسک ختم کتابت تا الی الحد فصل خطابست **مثنوی**
قفل گشای در کاخ صفاست ٭ عطرفزای گل شاخ وفاست ٭ غنچهٔ راز
گلبن ناز آمده ٭ یا گلی از گلشن راز آمده ٭ در تفسیر خواجه قدس سره
مذکور است که حق سبحانه بر این امت درها برای دعا و اجابت آن
گشاده است که بر هیچ یک از امم ماضیه نگشوده بود و هر حضرت
پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و امت بزرگوارش را تحفها بود در خزانهٔ
غیب مکنون و مستور و دست فهم هر آشنا و بیگانه از تعرض ذیل
معرفت آن و تصرف در آن محروم و محجوب نه هیچ فرشته ذره از آن
بهرهای الطاف دیده بود و نه هیچ پیغمبر شمه از گلزار اسرار آنها شنیده
بیت در گوش دل هاتف الطاف تو میگفت ٭ سری که ز جبریل امین نیز
نهان بود ٭ حق تعالی آن حظوظ را در غیب مخزون داشت تا زمان
ظهور سید ولد آدم صلی الله علیه وآله وسلم مجموع آنرا در صورت
دعا بدین امت عطا کرد تا دیگران را گمان افتد که اینها هر چه یابند ببرکت
دعا یابند و آن عطا در حجب دعا پنهان مانده ای درویش آن اقسام عنایات
و حظوظ سعادات که از دیدهٔ پیغمبران و امم ایشان پنهان بود و فرشتگان
مقرب بر آن اطلاع نداشتند در سورهٔ سبع المثانی که مستغنی بعداز

کرب

کتب برای قرآن و از رسل برای سید آخر الزمان و از امم برای امت مرحومه
ایشان درج فرموده این چنین عطیات که مجموع شمار در تها بد صفت ایشان
فانحصر را مظهر آن ساختند بدین امت داد افتتاح بتسمیه مقرر کرده و اختتامش
با آمین معین ساخته با از مبدأ تسمیه حرف با واقع و منتهای آمین حرف
نون تا اشارت باشد بدانکه این امت را در بدایت بها و بهجت بوده ظهور
شریعت محمدی و در نهایت نوال و نصرت خواهد بود ببرکت شفاعت
احمدی علی شاعنا و شافعنا افضل الصلوات زهی کرامت و شرف
این امت **بیت** پی روانی تا کران شرر هبر است ٭ تاج کنتم خیر امة بر
سر است ٭ چون بود خیر الرسل آن محتشم ٭ امتش باشند هم خیر الامم **وصل**
آمین اسم فعل است و اسماء افعال آنرا گویند که بمعنی امر یا ماضی باشد
از روی وضع و در مفصل آورده که اسماء افعال بر دو نوع اند بعضی
برای تمیز امر چون روید که اسم اسرع است و برخی برای تمیز اخبار
چون هیهات که اسم بعد است و غلبهٔ اول را است یعنی طرف
امر بیشتر است زیرا که وضع این اسما جهة اختصار است و حالت
اختصار با امر که محتاج بذکر مخاطب نیست ملایمت بیشتر دارد
وا بینها را اسماء اصوات نیز گویند تفتازانی آورده که در باب علماء ادبیه
آنست که تعبیر کنند با صوات از اسمائی که بصرف و اشتقاق شناخته
نشود و اسماء افعال همه مبنی باشند و از جمله کلمات آمین اسمیست مبنی
بر حرکت جهت دفع التقاء ساکنین و بر فتح جهة خفت یا مشابهت
با آنها که ما قبل حروف اواخر ایشان حرف یا افتاده چون کیف
و این و برفع و کسر نون نیز مرویست و هر یک را وجهی در که مقام مقتضی
ایراد آن نیست و بر هر تقدیر برای وقف نون را ساکن میسازند و در بعضی

الحقایق از عطیه عوفی نقل میکند که این کلمه عربی نیست یا عبریست یا
سوریانی و اخفش نیز برین است که امین اسمیست اعجمی و مثال او از لغت عجم شامین است
و ابو علی و بعضی که گویند عربیست او را بر وزن فعیل دارند و گویند برای
اشباع حرکتست و اگرنه فاعیل یا افعیل یا فعیل را در کلام عرب
نیست و این کلمه هم ممدود آمده و هم مقصور و مقصور مستقیم تر است
و ممدود مشهورتر چه قصر اصلست و مد از برای اشباع فتح همزه
و در تبیان گوید امین معرب همین است معنی آنکه همین ده که خواستیم
و خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه آورده که معنی این کلمه همین باشد
اگر تصدیق ثناست یا را همین اگر سؤال اجابت دعاست و اغلب
علما بر آنند که این اسم فعلست بمعنی استجب و تقبل و امثال آن و بعضی
گفته اند یعنی خدایا بشنو و اجابت کن و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است
که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم معنی امین را
برین وجه که رب افعل و اگر این نقل بصحت پیوندد حصر برین او نیز
و در تفسیر امام اجل انعم نصر علی علیه السلم چنان نقل میکند که رب
افعل ما سالناک و ابی صالح از ابن عباس چنین روایت کرده که
معنی امین انت هم چنین باشد و در ینابیع هم از ابن عباس آورده که هم
چنین شاید و بعضی معنی امین برین وجه گفته اند که خدایا در اول
سوره حمد گفتم ترا و در آخر سؤال میکنم از تو و تو چنان بودی که
من حمد کردم اکنون همچنان کن که در خواستم و گفته اند یا خدا ایها
بر پیغمبر ثنای ما را و اجابت کن دعای ما را و هم در ترجمه امین گفته اند که ای
خداوندی که جز تو اجابت کننده دعا نیست و بر علم تو هیچ چیز را خفای
واضح ایم بقضای تو دعا خواهیم از رسیدن بحقیقت ثنای تو

منع تو

منع تو بحقیقت عطاست و اختیار تو برای ما به از اختیار ما بیت
تو به داری که هر کس را چه باید • عطای هر کسی را چند شاید • در ینابیع آورده
و خودی امین را مقصور گفته است و فرموده که معنی او اینست که خدایا
چنین کن معانی علما ظاهر کرده در ترجمه امین گفته شد بیکدیگر نزدیکست
و محققان نیز در این باب سخنان دارند محمد حکیم ترمذی قدس سره
فرموده که ای بهره مکرمان امید ما را در حقایق سلمی از ابن عطا نقل کرده
که تو چنین کن و کار ما را در و بال چشم زدن مرا با من مگذار و از سهل بن عبد الله
منقولست که امین یعنی قادر نیست بر اینکه خواستم غیر از تو و از ابن قادس
نقل کرده که امین یعنی امین ساز امید ما را از ایمان که بمعنی امان داده است
و صیغه امر از ان مصدر آمین میباید غالباً بر خاطر مبارک شیخ گذشته
باشد که یا برای اشباع کسر میم است یا معنی دیگر بر ایشان وارد شده
باشد که فهم قاصر و ذهن فاتر مسند یا آن بوی نمیرسد ما را باید پیر اولیا
گویند اعتقاد باید کرد و بر سخن ایشان اعتراض نباید نمود که عاقبت
ضرر آن بجانب معترض راجع گردد صاحب طعن مستوجب لعن شود مثنوی
چون خدا خواهد که پرده کس درد • میلش اندر طعنه پاکان برد •
در رخ مه عیب بینی میکنی • در گلستان خار چینی میکنی •
عیب کم گو بنده الله را • متهم کم کن بدزدی شاه را • وصل
گفتن این کلمه در دو موضع سنت است بعد از قراءت فاتحه و
بعد از فراغت از دعا و بباید دانست که گفتن امین بعد از دعا بیرون
نماز باید و درون نماز نشاید و بعد از قراءت فاتحه هم در نماز باید و هم
بیرون نماز در ثنا و بلاغت ما تو بدید لمده که فاتحة الکتاب مخصوصات
با امین و غیر فاتحه از سورها اگرچه مشتمل بر دعا باشد اختصاص با امین ندارد

وامام رافعی میگوید امین سنت است بعد از قرآءت فاتحه خواه داخل نماز
وخواه خارج نماز بقول اکثر ائمه اصح آنست که هم امام وهم ماموم وهم منفرد
باید گفت ودر جهر واخفات اختلافست در روایت ابو داود از وائل بن حجر آنکه
که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم ولا الضالین تلاوت فرمودی
گفتی امین وآواز بلند بود اشیخ وترمذی این حدیث را حسن گفته است
ودر روایت سفیان از سلمه چنین آمده که مد بها صوته ودر روایت
شعبه از سلمه وخفض بها صوته وارد است ودر شرح السنه از امام بخاری
نقل میکند که حدیث سفیان اصح است از حدیث شعبه وهم در شرح
السنه در باب جهر بآمین در صلوات جهر آورده که جماعتی از صحابه وتابعین
بر آن رفته اند که جهر باید کرد بآمین در صلوات جهریه واز عطا مرویست
که بسیاری از ائمه را دیدم که در نماز امین میگفتند وکسانی که در عقب
ایشان بودند موافقت میکردند تا حدی که آواز مردمان در مسجد می
پیچید وامام شافعی برین رفته ومتمسک از حدیث رفع صوت ومد
انست وامام احمد نیز در جهر امین موافق امام شافعیست اما یک قول او
انست که اگر مردم اندک باشند یا مسجد خورد باشد اسماع امام مر جماعت را
کافیست اما اگر ماموم بسیار بود ومسجد بزرگ جماعت را جهر باید
کرد تا آواز بهمه رسد ونزد امام مالک یک روایت انست که سنت
نیست که خواننده را امین گفتن ودر روایت دیگر آنکه امام را در جهر سنت
نیست ودر روایت سوم آنکه امام وماموم هر دو پنهان گویند واین مذهب
امام اعظم است ومطلقا نزد علما حنفیه جهر مکروهست وحدیث
رفع صوت که منقولست محمولست بر تعلیم چنانچه بعضی از
کلمات قرآنی در صلوة مخافته مسموع میکرد از امام احیانا ومیتواند بود

کبر قصد

که بر قصد تعلیم بوده باشد تا دانند که امام را نیز میباید گفت همچون ماموم وجه
امام حسن بصری وتابعان او بر آنند که چون امام دعا کننده است باید که
امین نگوید وحقیقت انست که اصل در دعوات واذکار اخفا است کما قال
تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة ودر اذکار نماز که مشترکست میان امام ومقتدی
اخفا باید کرد چنانچه در تسبیحات رکوع وسجود مگر آنکه جهت اعلام بود چون
تکبیرات واولی انست که بهر حال امین گویند چه در حدیث صحیح وارد شده
که چون امام گوید ولا الضالین بگویند امین وگوینده امین بعد از فاتحه
بر نون ولا الضالین سکته باید کرد ودر تفسیر قرطبی ووسیط آورده اند
که سکته بر نون ولا الضالین شرطست تا قرآن از ما عدای آن متمیز گردد
وامین مخفف باید گفت ممدود ومشدد خطاست وسبب فساد نماز
وشمس الائمه حلوانی در مشدد وممدود وجهی ذکر کرده است جهت تصحیح کلام
عامه وصیانت نماز ایشان از فساد وگفته آمین بمشدد بد کلمه ایست از قول
قال تعالی ولا آمین البیت الحرام ومعنی او قاصدین است پس اگر کسی بعد از
فاتحه در نماز برین وجه گوید معنی چنین خواهد بود که دعا میکنیم در حالتیکه
قصد کنندگانیم باجابت تو وبرین وجه جایز باشد اما گفتن امین بعد از
دعوات جهت آنست که دعا را از تضرع می باید وبی زاری ونیازمندی
بکار نمیاید وبدین کلمه ابتهال وضراعت بدعا اتصال می باید
چنانچه امام قشیری فرموده که گویا بنده بدین کلمه از روی ابتهال
توفیق اعمال وتحقیق آمال از حضرت ملیک ذی الجلال میطلبد
واز حول وقوت خود تبری نموده بحول وقوت الهی متوسل ودر کشف
الاسرار فرموده که این کلمه برای سه معنی میباید یکی ختم دعا دیگر پیوستن
تضرع بدعا سیم استدعا الی الدعا واشتراک دران یعنی این کس که بعد دعا

دیگری آمین گوید در هر چه دعا کننده خواهد و اجابت کنند او نیز در آن
انباز است و بعضی گفته‌اند آمین دعاست بعد از دعا اهدنا دعاست
و آمین دعای دیگر و دعا عبارت از طلبست بر سبیل تضرع چندانکه
تضرع بیشتر قرب بحضرت احدیت بیشتر و بلا و آفت را در بر از متضرع
دور تو بیت ای که خواهی کز بلا جان وا خری • جان خود را در تضرع آوری •
کین تضرع را بحق قدر بهاست • وان بها کالخلاص ناری را کجاست •
در تفسیر امام ابی اللیث از مقاتل رحمهما الله نقل کرده که آمین دعا را قوت
دهد و طلب فرود آمدن رحمت کند و گفته‌اند آمین پیوند دعاست
موسی علیه السلم دعا میکرد و هرون علیه السلم آمین میگفت و رب العالمین
هرد و گفتار را دعا نام نهاد قد اجیبت دعوتکما اجابت دعوت را با آمین
نوع خصوصیتی هست و نزد محققان میل بنده بدعا محض آمین است
یعنی عین اجابت و حضرت پیر رومی قدس سره ازین معنی خبر میدهد
بیت گوید بگو یا ذا الوفا اغفر لعبد قد هفا • چون بنده آید در دعا او در نهان آمین کند •
آمین او آنست کو اندر دعا ذوقش دهد • ور نه بیرون اندرون شیرین و خوش چون تین کند
وصل فضیلت کلمهٔ آمین از آن زیادت که مطاوی این مختصر را
گنجایش اندکی از بسیار آن تواند بود زید بن اسلم گوید آمین گنجیست
از گنجهای عرش پیش و تاویل کس نداند و نتواند مگر رب العالمین و حضرت
خواجه قدس سره در تفسیر فاتحه فرموده که بحقیقت این نام رابطیست
سر مبهم میان بنده و حق سبحانه و در وی سریست مکتوم که معلوم
هیچ مخلوقی نیست از ملائکه و جن و انس و غیر ایشان بلکی از عظما آورده
که تلقین آمین از حق سبحانه لطیفیست پوشیده با بنده و گفتن بنده
سریست مخفی که بطریق مناجات با عالم السر و الخفیات از میان جان

میگوید

میگوید و هرکس از بزرگان دین در تفسیر این کلمه از حال خود رمزی گفته‌اند و در
اشارت بالناس عبارتی سفته‌اند محمد حکیم فرموده که آمین را شانی بزرگ و قصه
عظیم است که اولیا بشناخت آن مخصوص اند چه ایشان بدیده دل
مشاهده محل آمین کرده‌اند از مقام قرب و الحق در ضمن اوست از برکت
و استجابت دانسته‌اند و از بزرگی مرتبهٔ این کلمه است که حق سبحانه خاص گردانید
این امت را بتکلم بدو دون سایر امم و از پیغمبران گذشته همین بموسی و
هرون علیهما السلم داده بود و بس چون اینچنین عطیه گران در پیغمبر مرسل
بدان اختصاص داشتند بدین امت ارزانی فرمود عرق حسد یهود در
حرکت آمد و در خبر آمده است که یهود بر هیچ چیز شما اینقدر حسد نبردند
که برین کلمهٔ آمین در ینابیع آورده که یهود در تورات ثواب این کلمه خوانده
بودند و تفسیر آن دانسته و حقیقت این کلمه را بدیشان نداده بودند و آرزو
آن بودند که بگفتن این کلمه مامور شدندی و نمیشدند و حق سبحانه
همه بامت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد ایشان ثواب گفتن
آن میدانستند و چون حکم نو دینه بلاوت آن لاحق نبود گفتن نتوانستند
هم از لفظ محروم ماندند و هم از ثواب مهجور گشتند حسد بر ایشان غلبه
کرد و از انس بن مالک منقولست که حضرت رسالت صلوات الله علیه
فرمودند که خداوند تعالی مرا سه چیز داد که پیش از من کسی را نداده یکی صفوف
صلوة در جماعت و امثال آن دیگر را برین تحیه بوده دوم تحیت اهل بهشت
یعنی سلام و در امم دیگر تحیت بوده بنمط میگفته‌اند سوم آمین و آنرا نیز
بکس نداده‌اند قبل از من الا بموسی و هرون علیهما الصلوة و السلم
و در کشف الحقایق آورده که حدیث تلقین جبرئیل علیه السلم مرا آمین را
از آنجمله است که دلالت بر فضیلت این کلمه کند و چون آن حضرت

بتلقین روح الامین بعد از قراءت ام القرآن کلمهٔ آمین میگفته اند
پس تلاوت او بعد از فاتحه مشتمل باشد بر متابعت آن حضرت و دلیل
بر حسن اعتقاد بنده بدان حضرت و امتثال امر فاتبعونی و نشانهٔ محبت
و موافقت ایشان و اهل البیت و اصحاب و تابعین که ایشان نیز بر
گفتن آمین مواظبت مینموده اند و دیگر موافقت ملائکه نیز در ضمن
وی مندرج است در معالم التنزیل از ابی هریره نقل میکنند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون امام گوید ولا الضالین
بگویید آمین بدرستیکه ملائکه نیز در همان وقت میگویند و امام هم
بدان ناطق است پس هر که موافق افتد آمین او با آمین ملائکه آمرزیده
شود گناهان او آنچه گذشته باشد و آنچه آینده ای عزیز آمین ملائکه
دلیل اجابت دعای بنده است زیرا که ایشان بی گناهان و صادقانند
و درخواست پاکان و راستان با اجابت مقرون است گویا اشارتیست
از زبان لطف ای بنده فرشته را میگویم تا بر دعای شما آمین گوید
شما مناسبست که بر دعای آمین کنید زیرا آمین تضرع و تذلل است که
مقصود از دعا همان تواند بود چنانچه گفته اند ع این دعا از برای آمین است
دیگر از فضایل این کلمه آنست که او خاتم پروردگار عالمیانست این خبر در
بحر الحقایق بدین وجه وارد شده که آمین خاتم رب العالمین علی عباده
المؤمنین مهر بر نامه دو فایده دارد یکی آنکه مانعست از آنکه نا اهلی بدو
راه یابد و کسی بیفزاید و کم کند و تصرف تواند کرد و دیگر آنکه آنچه درو مکتوبست
مخفی میماند و بر مضمون او کسی اطلاع ندارد اینجا نیز این مهر عزت منع کند
آفات و عاهات را از بنده و شیطان را از تصرف در وی باز دارد و آنچه
مضمون حال بنده است از ملاهی و مناهی و عیوب و ذنوب بستر کرم

ربانی پوشیده ماند تا ابلیس بران مطلع ناشده شماتت لاغوینهم نتواند کرد
در بحر الحقایق آورده که چون بنده در نماز که معراج اوست بتلاوت فاتحه
از روی صدق نیت و خلوص طویت تقرب بحق فرماید و وظایف حمد
و شکر و استمداد از حضرت عزت ادا نماید عنایت ربانی رسوم انانیت
او را بسطوت تجلی هویت خود مرتفع گرداند و او را بمرتبهٔ فنا که مورث
بقا حقیقیست عروج داده نقد وقتش را بخاتم آمین مهر کند و هیچکس را از
عالمیان نرسد که قلب آن ختم و دفع آن مهر تواند کرد پس ابلیس لعین طمع ازو
منقطع سازد و بنده بحمایت ختم بمقام مخلصان در آمده در استثناء الا
عبادک منهم المخلصین داخل گردد و این نیز توان گفت که شاید باشد
که نامه اعمال خیرات بنده بحضرت برند و در آن نامه هیچ چیز نوشته نباشد
از طاعات و عبادات بلکه مجموع آنرا ریا که شرک خفیست باطل کرده
باشد لئن اشرکت لیحبطن عملک پس حضرت عزت از غایت عنایت
که باین امت دارد نامه نماز ایشان را بخاتم آمین مهر کند تا هیچ چیز آنرا محو نتوانند
کرد و همچنان سر بمهر روز جزا تسلیم بندگان کنند نکتهٔ دیگر آنست که آمین
مر دعا را چون مهر است مر نامه را چنانچه در حدیث تلقین وارد شده که
آمین کالطابع علی الکتاب و گفته شد که مهر نامه را از آفات مصون میدارد
و مضمون آن از اطلاع کسان مخفی میماند و دعا را این دو چیز ضرورتست
زیرا که نامه دعا تا مصعد اجابت ترقی میباید کرد و بی مهر عروج کردن
او متعذر باشد و توضیح این سخن آنست اغلب دعا کنندگان بشرایط دعا
اشتغال ندارند بلکه با قلت شکر و وفا و کثرت تخلیطات و استخفاف
بامر الهی و اعراض از جناب حق بی یقین صادق دعا میکنند و دعا که از
مثل این عصاة صدور یابد موانع عروج آن بسیار است چه هوا و شقا

ودرباح وشمس وقمر ونجوم وجنود ملأ اعلی که میان زمین واسمان اند با
فرشتکان هر اسمانی تا حملهٔ عرش همه مطیعان حضرت الله اند ومعبود عوا
بندکان تا عرش برینهاست پس هر کاه که دعای عاصیان برین مطیعان
مرور کند ودور نیست که از روی غیرت وحمیت سنک جفا دران افکنند
وبر تباه شدن وبجایکاه نارسیدن تعرض کنند واز ایشان ارجی باشد ودر
اخبار امده که بود رهاء اسمانها حاجبانند که اعمال اهل کبر وحسد وعجب
وامثال ان ارد می کنند واز عروج بر مصاعد سماوات باز میدارند پس حق سبحانه
نامهٔ دعاء بنده را بخاتم امین مهر فرمود تا از افساد متعرضان مصون ماند وکبو
نیز از ملأ اعلی که بر مضمون ان درخواست اطلاع نیفتد و پاکان عالم علوی از الودکی
دعا باز ماندکان زندان سفلی خبر نیابند ودران باب طعن ایشان وجود نکیرد
کویا بزبان لطف میکوید ای بنده بدعا امر کردم که ادعونی استجب لکم نفی
امتثال کردی اما ادب دعا نکاه نداشتی ودعای بی ادبان شایستهٔ درکاه
ما نیست پس حکم فرمودم که امین کوی تا صحیفهٔ دعاء تو سربمهر شود ومضمون
ان از مقربان بارکاه عزت پوشیده ماند تا من بمحض کرم انوار اجابت
رسانم وهیچکس بر مضمون دعاء تو واقف نبود که بهانه ان جز من مطلع نباشد تا
که شرمنده شوی ومن خجالت تو نخواهم وزبان حال نیازمندان نیز در
محل مضمون این کلام ناطق است بیت یارب دل خسته را مداوا
تو کنی • با مفلس راه عشق سودا تو کنی • بد میکنم وتو از کرم می پوشی •
اینها از تو اید وچنینها تو کنی • واکر کسی کوید این سخن بنسبت دعاء عاصیان
راست امد در دعای مطیعان چه کوئی وانرا بمهر چه حاجت باشد جواب
کفته اند اصل عبادتها دعاست چنانچه در خبر امده که الدعاء مخ العبادة
پس از روی سبحانه کتاب دعاء مطیعان را که عبادتی پسندیده است بکلمهٔ امین

مهر میکند

مهر میکند تا از خلل محو ایمن مانده هم چنان مختوم بدیوان قیامت ارند تا
انکه بندهٔ مطیع با خداوند خود رازی ونیازی دارد ونمیخواهد که کسی بران
اطلاع یابد بیت راز هائی که میان تو ودرویشان هست • کرچه جبریل
امینست ولی محرم نیست • پس حضرت پیغمبر باید که ای بنده دعا کن وبخواه
انچه می خواهی ودر عقب سؤال خود را بخاتم امین مهر فرمای تا بامانت بحضرت
ما رسد وهیچکس بران مطلع نکردد بیت سری که مرا با تو ترا با من هست •
باید که ندانند بغیر از من وتو • وصل بعضی بر انند که امین مخفف هم ممدود
وهم مقصور یکی از نامهای الهیست واز ائمهٔ اهل بیت جعفر صادق علیه
السلام برین رفته وابن جبیر ومجاهد نیز از مفسران برین قولند وتفید برین اینست
که یا امین بمد یا امین بقصر استجب دعائی وبکثرت استعمال حذف
حرف ندا میکنند چون ربّ ارنی انظر الیک وامام راغب از ابو علی
فارسی نقل میکند که جمعی بغلطی انکه این اسم فعلست وفعلش متضمن ضمیر
مرفوع که خطاب با حضرت رب الارباب باشد این را نام الله کفتند
نه انکه کلمهٔ بعینها اسم الله باشد واصح انست که این در اصل کلمه امین است
بی مد ومعنی او چنانچه در بحر الخطاب اورده انکه وی امین است بر مناجات
بنده با خداوند امین است بر الطاف پروردکار با بنده چنانچه جبرئیل
امین بود بر وحی وحضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم امین بود بر انچه
بوی فرستادند پس این کلمه امین است وجبرئیل علیه السلام امین وحضرت
رسول صلوات الله علیه امین برکت امانت این سر امین بروزکار این
امت میرسد والحمد لله رب العالمین ونقلی دیکر از امام جعفر صادق هست
که امین بتشدید کفته اند ای قاصدین معنی انکه دعا میکنیم در وقتی که قصد
درکاه تو کرده ایم برای اجابت دعا وتوان کریمتری که قاصد خود را نا امید باز

گو دلی بیت هر کس که بدرگاه تو آید بنیاز ۰ نومید ز الطاف تو کی گردد باز ۰
سید الطایفه جنید قدس سره فرموده که امتین ای عاجزین تو ما را بحمد
و ثنای خود امر کردی و ما بصفات بشریت عاجزیم از بلوغ بکنه ثنای ربوبیت
این معنی اد هست که برای امتثال فرمان کلمه میگوییم و جهت مناسبت
امر بطریق ثنا خوانی میپوییم و اگر نه فی نفس الامر ع ما را نکجا و حد ثنای تو را نکجا ۰
و گفته اند حقیقت امین همین دانسته شده که او کلمه ایست که عارفان برو
مزید قرب طلبند و سالکان از و قوت سیر و سلوک جویند و عابدان بدو
استقامت در طاعت خواهند و هر کس بقدر همت خود از برکات او
فیض پذیر شوند و صحایف دعوات و عبادات را بدو ختم کنند و چون ختم
صحیفه دعا و ثنا بدین کلمه مناسب بدین اگر اختتام ترجمه فاتحه بدعای فتح و ختم
آن بدین خاتم جهت نشان جریده کلام را مسک الختام سازد لایق و مناسب
مینماید ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین آمین رب
العالمین وصل بر سبیل وعده لازم الوفا ایراد و سه کلمه در خواص سوره
فاتحه بر قلم رفته چند رقم لا از مست و لا ذنب و من الله نیل المارب
علماء فن خواص قرآنی هزار خاصیت بدین سوره متفرع یافته اند و بعضی را
در کتب ثبت نموده و چون این سوره اعظم و افضل سور قرآنیست
و قرآن منبع منافع و معدن فواید این مقدار از خاصیت او ذکر کردن محل
تعجب نیست امام ربانی ابو عبد الله بونی در قصیده فلبهر فی خواص
الفاتحه چندین از مقاصد و مطالب ذکر میکند و میگوید که اگر حصول
اینها و وصول بزیادت از اینها مطلبی ع ففاتحة الکتاب فان فیها
لما املت سرا ای سر ۰ و اینجا ده خاصیت از مجموع این خواص که تجربه
بدان پیوسته یاد کرده میاید اول شفای همه دردها چنانچه در وجه

تسمیه

تسمیه بسورة الشفا در قسم تسطیر یافته دوم دفع ضرر زهرها در فضایل ملحی
از ابی سعید خدری نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده فاتحة الکتاب شفاء من السم و در فردوس الاخبار نیز بهمین طریق
مذکور است و در بیان سورة الرقیه این معنی بشرح باز نموده آمده و موضع
رقیه که محل نفث است این وسط باشد یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین
سوم سبب حفظ و سلامتی در سفر چنانچه در ریاض الجنان از امیر المؤمنین
علی علیه صلوات الله نقل میکند که چون سفری خواهی کرد سه نوبت
فاتحة الکتاب بخوان و بگو اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما
معی و بلغنی و بلغ ما معی تا در آن سفر محفوظ باشی و بسلامت بمقصد رسی
و در بعضی روایات آیة الکرسی و سورة اخلاص با فاتحه منضم میگردانند
چهارم دفع حمی امام یافعی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که
این سوره چهل نوبت بر قدحی آب خوانند و قدری از آن بر روی محموم
ریزند از تب نجات یابد پنجم ازدیاد قوت حافظه در خواص یمنی آورده که بنویسند
بمشک خالص بر جام زجاجی و بگلاب بشویند و هفت روز بامداد بناشتا
بیاشامند حافظه بر وجهی قوت یابد که هر چه شنوند یاد گیرند ششم دفع
غل و حسد و کبر و جمیع آفات نفس را مداومت نمایند بر قرائت در هر شبانه روزی
دویست و چهل و هشت نوبت هفتم درد گوش را بنویسند بروغن گل نوشته را
محو ساخته قطره از آن در گوش چکانند هشتم دفع نقرس و فالج و عرق النسا
و لقوه و امثال آن را بر اناء پاک بنویسند و بدهن بلسان خالص بشسته هفتاد
نوبت در عضو درد مند مالند نهم دفع دمامیل و کلف را چهل نوبت میان
سنت و فرض بامداد بدان نیت بخوانند دهم سعت روزی را بعد از هر فریضه
صد بار تلاوت فرماید معیشت بروی فراخ گشته از خلق مستغنی شود انشاء الله

٢٦٦ تعالى و چون استیفاء خواص فاتحه و تعداد مقالات محول است با یجاز و
واختصار این ترجمه مقصود و مطلوب برین قدر اختصار افتاد والله
ولی الرشاد والموفق للصواب والسداد سورة البقرة

عدد جلالات كتاب العزيز الف وستمائة واربع وتسعون جلالة وعدد نقط
كتاب الله مائة الف وخمسون الفا وثمانون نقطة وعدد كلماته سبعة
وسبعون الف كلمة وستون كلمة وعدد احزاب كتاب الله ستون حزبا
ومن طريق الفرس مائة وعشرون حزبا وعدد سور الكتاب مائة واربعة عشر
سورة وعدد اجزاء الكتاب ثلثون جزءا وعدد ما انزل بالمدينة ثمانية
وعشرون سورة والباقي نزل بمكة فالذي نزل بالمدينة ٭ البقرة ٭
وآل عمران ٭ والنساء ٭ والمائدة ٭ والانفال ٭ والتوبة ٭ والرعد ٭ والحج
والنور ٭ والاحزاب ٭ وسورة محمد ٭ والفتح ٭ والحجرات ٭ والرحمن ٭
والحديد ٭ والممتحنة ٭ والصف ٭ والجمعة ٭ والمنافقين ٭ والتغابن ٭
والطلاق ٭ والتحريم ٭ وسورة الدهر ٭ والتطفيف ٭ والنصر ٭
والمعوذتين ٭ والباقي نزل بمكة ٭ الايات مذكورة في مواضعها
وعدد السورة التي ليس فيها ناسخ ولا منسوخ اربع واربعون سورة ٭ سورة الفاتحة ٭
يوسف ٭ الرحمن ٭ الحديد ٭ الحجرات ٭ الصف ٭ الجمعة ٭ التحريم ٭
والملك ٭ نوح ٭ الحاقة ٭ الجن ٭ والمرسلات ٭ والنبا ٭ والنازعات ٭
انفطرت ٭ التطفيف ٭ الانشقاق ٭ البروج ٭ الفجر ٭ والبلد ٭ و
الشمس ٭ والليل ٭ والضحى ٭ الم نشرح ٭ القلم ٭ القدر ٭ الانفكاك ٭
الزلزلة ٭ العاديات ٭ القارعة ٭ التكاثر ٭ الهمزة ٭ الفيل ٭
لايلاف قريش ٭ الدين ٭ الكوثر ٭ النصر ٭ تبت ٭ الاخلاص ٭
الفلق ٭ الناس ٭ وعد سورة التي دخل فيها الناسخ والمنسوخ البقرة ٭
آل عمران ٭ النساء ٭ المائدة ٭ الانفال ٭ التوبة ٭ الابراهيم ٭
مريم ٭ الانبياء ٭ الحج ٭ النور ٭ الفرقان ٭ الشعراء ٭ سبا ٭
الاحزاب ٭ المؤمن ٭ والشورى ٭ والطور ٭ والواقعة ٭ والمجادلة ٭

والمرسلات ۞ وکورت ۞ والعادیات ۞ وعدد سور التی فیها ناسخ
ولا منسوخ فیها ست ۞ الفتح ۞ الحشر ۞ المنافقین ۞ التغابن ۞ الطلاق
الاعلی ۞ وعدد سور التی فیها منسوخ ولا ناسخ فیها اربعون ۞ الانعام
الاعراف ۞ یونس ۞ هود الرعد ۞ الحجر ۞ بنی اسرائیل ۞ الکهف
طه ۞ المؤمنون ۞ النمل ۞ القصص ۞ العنکبوت ۞ الروم ۞ لقمن
السجده ۞ الملائکه ۞ الصافات ۞ ص ۞ الزمر ۞ غافر ۞ السجدة
الزخرف ۞ الدخان ۞ الجاثیه ۞ الاحقاف ۞ محمد ۞ ق ۞ النجم
القمر ۞ الممتحنه ۞ نون ۞ المعارج ۞ المدثر ۞ القیمة ۞ الانسان
عبس ۞ الطارق ۞ الغاشیه ۞ التین ۞ الجحد ۞ واول ما نزل
من القران بمکه ۞ سورة العلق وقیل سورة الفاتحه واخر ما نزل من القران
بالمدینه سورة البقره وقیل سورة التطفیف واخر ما نزل من القران
بالمدینه سورة بسم الله الرحمن الرحیم النصر تمت

باذل مکرمت ختن وخورشید نگین ... صاحب افسر و اورنگ و سلیمان آئین
شاه بن شاه شهنشاه شهنشاه نشان ... حامی بیضه اسلام و همه کشور دین
تاجداری که کمین بنده او دارا باشد ... عار از قیصری روم و زخاقانی چین
شاه زاده که کف جود و عطایش باشد ... همچو نیسان گهرافشان و همه در ثمین
تا نبی وصی و بجهان گشت سپهر ... تا نکه شاهی و خلافت بجهانست و همین
تاج را منبه معراج سرافرازی داد ... تخت را پایه بر افراشته تا عرش برین
تا بجهد شده معدوم ستم از عدلش ... که بعهدش نکند طفل پی شیر انین
تیغ او سوره فتح است مترجم کردند ... رمح او راست نشانه به ثعبان زمین
منبع لطف و عطا کرده بر هیکل بیکی ... از دره مرحمت و لطف شده جم تمکین
مفخر و مکرمه فخر امرا صالح خان ... که نبودش بعلو همم وجود قرین
آن امیری که بود دین و خوش خانش ... آن دلیری که زند طعنه برستم که کین

انکه در خدمت شه داشت تکبجان توفیق ... انکه سرداشت بکف بهر نثارش یقین
انقا بیست که بر خنک فلک گشته سوار ... چون گدا آید بکرم غمر که در خانه زرین
انکه شد بخت با مر شه خورشید علم ... شوشتر شد همه آباد از آن شد مبین
بسته بیکدیگر و جه سدی که بنا جم نفقا ... رفته تا کام ز دنیا بتمنای چنین
سد چه قاف در او کرده بد کرباتی ... کر هلاک بیندش از چرخ نماید تحسین
کهکشانست و کویی بنظر داده قضا ... اندکی زین قلزم اخضر بجهانش تمکین
سد چه قیصر و شاپور و سکندر نکند ... این سه را مانده از او داغ بجان تا تحسین
کر نبد همت او را بمیان پا بخدا ... تشدی بسته بدینسان که چنان شد تحسین
حبذا شاه جهان دارکه الحق بایشی ... انچنان شاه جهان را بجهان بنده چنین
مسند حکم از او یافته رفعت که رفیع ... هست اندر نظر عقل مکانش از مکین
نرود دانش و رای عقل بهتر چو طفل ... نرود کار اکهیش بر خرد طفل جنین
نیک از سطوت عدلش شده امیدعام ... نماید بجهان صید کبوتر شاهین
نه آبادی این نه ز عمر و نعمتش ... همتش گشت کم نابی دو ورای رزین
کر بنا نهادر و با بجا ر و بنای محصار ... کندش غیرت فردوس الی یوم الدین
ز زرافشان گشت زرافشان که الحق ... همه کار کند ازان ز غیره مسکین
کیمیا صرف شد انجا بخدا من کرده ... گنج زا روی زمین جای نه دز زمین
داعی انکه رعوض زر که عنوان جا ... ز نده شد تا ابد نام و چه بهتر از این
جو بکنار آبادی او بود بتکتی از آب ... صالح آباد مسما شد بود از کی این
کر جه ان قصر بجز مفرجه فقر که نمود ... بسته نور اجل انجا اکر آید که بعین
شکر لله که شده ان منزل که بجا داد ... رشک باغ ارم و غیرت فردوس برین
از صفت تازه شد التر بجا بان کو بی ... همه غلمان بهشتی زپیا دو در همین
قد برافراشته سرو از پی دارای باغ ... تا بترتیب کند طرح گلستان رنگین
نرکس حمله برأطراف چمن چشمک زند ... بلبل او بنوا خوانی و گل در تزیین
سنبلش گیسوی بر پیچ و خم افکنده بدی ... سبزه اش چون خط ریحانی دلبر شیرین

تاریخ قلعه قبا کبیر
صالح آبادی
رحمت

لاله از جام می سرخ چمن خواران مست — که فتادی به بر سوسن و گاهی نسرین
غنچه در چادر گلبن همه در پوش بنا — از شکرخند لبانی بتکلم نمکین
باغ را شعله نارنج نو گوی بلطف — که تجلی بنظر کرده باصحاب یقین
نخل او راست تر از قامت خوبان چمن — رطبش شهد فزاتر ز لب حور العین
نار او داشت بکف حقه پر از لعل — تا که عقد گهرش بود بکف چون پروین
سیب او به بود از سیب نخل بباد — بسکه میوه فرح بخش بد لطافت عجین
بود دراج بتیهو همه در بوس و کنار — اندرون گلشن مینوش جنت آیین
هوش در کبک دم کردن جستن بنگر — همچو صیاد که اندر که بر صید کمین
بسکه بازی کر و قاص یکی دراجر — میکشیدی ز فلک زهره چنگی تحسین
چار نهرش بمیان بود به هر چار طرف — همچو آن چار که حق گفته بقرآن مبین
حوض آن بد ز صفا عینک چشم مه و مهر — پاک در هشت جنان کوثر دیگر بیقین
رفته در ظلمت خجلت بجهان آب حیا — دید چون صافی و شیرینی آن ماء معین
صحنش از صافی و از عین صفا آینه بین — همچو مهتاب سحر بر شکم حور العین
قصر اندر وسط باغ نکوئی بنظر — بود از چشم و بدان مرکز مملکت سفین
بود بیت الشرف دیگر خورشید دگر — بلکه جمله قصورش ز کهین و ز مهین
بود چون کاخ کز آنند و فلک ابو البشر — بود چون شمسه خور شمسه طاقش تزیین
حصن او ذات بروج است در افلاک دگر — کرزدی کنگره اش طعنه بچرخ هفتمین
گشت در قول ز آبادی و آبادان — شده آبادی او باعث معمور زمین
خواستم ماده تاریخ من از پیر خرد — تا دهم دفتر ایام بذکرش تزیین
زد رقم خامه داعی ز پی تاریخش — صالح آباد بود طعنه ز خلد برین

حروف مقطع تاریخ

ص ا ل ح ا ب ا د ب و د ط ع ن ه ز خ ل د ب ر ی ن .
۹ ۱ ۳ ۸ ۱ ۲ ۱ ۴ ۲ ۴ ۶ ۴ ۹ ۷ ۵ ۵ ۷ ۵ ۶ ۳ ۴ ۲ ۴